

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228024

UNIVERSAL
LIBRARY

THE
THIRD TOUR OF THE SHAH OF PERSIA
IN
EUROPE.

در سال خجسته فال و دیشل بگیرد و سیصد و شش هجری که بندگان علیحضرت
اقدس بایون شاهنشاه حجه خسر و کارگاه السلطان ابن السلطان ابن
السلطان ناصرالدین شاه صاحبقران شید الله تعالی دعائهم دولته نعم
مسافرت اعلیهم اروپا و ملاقات دوستانه با امپراطوران پادشاهان
عظیم الشان و رؤساء معظم مل فرنگت راضمیم و بمیان اقبال و روز
روز و دوازدهم ماه شعبان از جایگاه سلطنت غلمی استفاض خسر و ایوه
و روز بیست و چهارم شهر صفر تحجگاه خلافت شریف قدوم
ارزانی داشتند روزنامه وقایع این سفر فرخنده اثر را
بعادت سایر اسفار طوکانه یو یافو مایه قلم معجز قسم مبارک غ
رقیم داده درین اوان میمنت اقرا این بنده درگاه دولته
میرزا محمد ملک الکتاب در بند برمی زیور طبع در او



روزنامه مفوم فرنگستان که بهینست و مبارکی بخاست خداوند تعالی قادر بهیما و بخشنده مهربان بفرط

سلامت مزاج میویسم

امروز و زده شنبه ششم شعبان است چون اعلان سفر فرنگ کرده ایم چندین روز است که مشغول کارهای زیاده و ستیم
نهار را در بالاخانه سردر پیش العماره خوردیم بعد پانین آمده با امین السلطان و امین آلده و بعضی فرمایشات شد
امروز عصر هم سفر او و زاری مختار و دو لحارجه برای وداع سفر فرنگستان اجماعاً حضور آمدند (پوشن و العود و میکه
وزیر مختار روس از طرف دولت متبوعه خود احضار شده به پیرزبورغ می رود) (سر دود و مندل و لف) وزیر
مختار انگلیس هم با کلیس می رود (مسیو بالوا) وزیر مختار فرانسه هم باز و جاش با پس می رود وزیر مختار اتریش
بادون نیل) هم با طرش می رود از سفر کسیکه در طهران می ماند وزیر معین آمازونی بکی دنیاو (بادون شنک
وزیر مختار المان و خاله خلیل بیگ سفیر کبر عثمانی و شارژد افراطیالیات در سفارت روس (پوچو) شأ
و افراخا بد بود در سفارت فرانسه هم شارژد افراخا که تازه آمده است (روز پنجشنبه دهم) روز
دوازدهم اینها اخبار حرکت بفرشته بود اما از بس دین دوسه روزه کار و شغل رسیدگی بعبایض متفرقه
و مطالب ابل حاجت و پیش بود و ساعت بساعت بملاحظه نزدیک شدن سافرت ما کار با آرخاج و داخل زیاد
تر میشد دیدیم مکن نیست تار و دوازدهم در شهر توقف کنیم خیال کردیم که روز پنجشنبه دهم را بخیج از شهر نقل مکان بعبیه
آباد کنیم تنها از خیال خودمان امین السلطان را اطلاع داده صبح پنجشنبه برخاسته اول بدو استخانه آمدیم با نایب سلطه
و امین السلطان و امین سلطه کار و فرمایش داشتیم آنها را خواسته رفتیم مگر محانه میدان امین سلطه حاضر شد اما
انهادیر کردند دیدیم وقت حرکت مادی می شود امین سلطه را اینجا گذاشته بعضی فرمایش و دستور العمل ما و داد و نمود ما
آمدیم باندرون و از در اندرونی نوار کالسه که شده رفتیم به سلطنت آباد در عمارت آینه نهار خوردیم بعد قهوه ری و بارغ

بر باد و عمارات دیگر پادیه کردش که ده آیدیم بجایه فرنگی درین بین امین سلطنته از شهر وارد شده بایک دسقال گنجد عرایض و کنایه
 باد بر وات بجنور آید شستیم و مشغول بخواندن و ملاحظه نوشتجات و کنایه و غیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
 باغ هزار جنایان سوار کالسکه شده آیدیم بعشرت آباد در دیوانخانه وارد باغ عشرت آباد شدیم شب اعتماد سلطنته
 حاضر بود روزنامه اروپا خواندیم متعجب بودیم قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روز جمعه یازدهم)
 صبح برخاسته آیدیم بیرون عکس خلوت و جمعی دیگر حاضر بودند وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمده بجنور
 رسیده باو خیلی کار داشتیم فرمایشات زیاد شد و رفت بعد نایب سلطنته از شهر آمد عرایض و نوشتجات زیاد
 بحضور رسیده بعد از تحصیل جوابها مراجعت کرد امین سلطنته آمد بانو شحات زیاد جوابهای دراهم شستیم
 و آیدیم بعد امین سلطان و امین الملک از شهر رسیده آنها هم عرایض و نوشتجات بسیاری داشتند همه را خواندیم
 و جواب دادیم امین سلطان بهتر رفت که سفرای خارجه و غیره را به بند بعد از باغ بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم
 بدوشان تپه وارد باغ شدیم قدری گردش کرده بعد فرستیم بعبارت بالای تپه چای و عصرانه خوردیم یک ساعت بغروب
 مانده سوار کالسکه شده مراجعت بعشرت آباد کردیم حالت درخشان و میوه های طهران و عشرت آباد حالاکه بسیار خجرو
 درست از عید میکند و از این فراست کل افاضای عید و زرد تار و غنچه کرده و در کار باز شدن است شکفته شدن هم
 آوردند و بو کردیم کل زرد هم بو راست و کنگر شکفته میوه و شکوفه به هم باز شده است و روی درختها زیاد است
 شکوفه آلبالو ریخته و آلبالویش هم سبز و گرد شده است شکوفه کیلاس هم قدری ریخته و قدری باقی است
 آلبالو خوروفنی شده است چاله بادام و زرد آلبالو پر مغز شده است بلبل وحشی هنوز میخواند تا بلبل قفسی مدیست میخواند
 روز شنبه دوازدهم امروزش شاه الله باید از عشرت آباد برای سفر فرنگ حرکت کنیم حرمانه
 و خواجائی که ماندنی نماندند و در محض شدند که مراجعت بهتر کنند از اندرون بیرون آیدیم دیدیم نایب سلطنته
 و امین سلطان شاه زادها صاحب منصبان عکس خلوت از طهران رکاب و متوفین طهران الله جمعیت بود
 که حساب نداشت سوار اسب شدیم صاحب اختیار و ساعد الدوله و سایر صاحب منصبان همه ایستاده بودند
 را دیدیم اول سوار بای قاجار و قرال باغ با ایالتی پیغمبر عضد الملک همراه صف کشیده بودند نایب سلطنته
 و امین سلطان و محمدرالدوله و امین الدوله و سایرین همه در رکاب بودند امین الدوله و محمدرالدوله و صدیق
 استلطنه و ناصر الملک و جاکیر خان از راه کیلان میروند که در قیلسن باطی شوند و پانزده روز بعد از حرکت
 خواهند کرد و بعد رسیدیم بوار بای قراق که باید در رکاب بایند بعد سوار بای کشیکخانه جمعی کشیک بای و
 سوار بای حمدیه و منصوب جمعی علاء الدوله از طهران رکاب و مختصن خانه همه صف کشیده بودند آنها هم
 دیده از سوار ها که گذشتیم سوار کالسکه شدیم وقت نهار بود مرتضی خان را فرمودیم بنهار را بر دایم شاه در کلاه

فونکی دم در حاضر کند تا بایا نیم این خلوت که باید بفرزگستان بیاید درین دوروزه قونج نخنی کرده که شرف
 برون شده بود شهر مانده است که دوسه روزی معالجه کرده تا قزوین خودش را بار و برساند خلاصه بعد از
 نهار پیاده رستم تا پیش محبته آب قنار باطنه محبت و با آب را میان خیابان میرحیث زمین را از میگرد بکاجه
 حسین علیخان فرمودیم قنار بار کو چکتر و نهرش را هم پس برگزید که دیگر خیابان صنایع شود قدری کردش کرده بعد از نیم
 بیرون سوار کاسک شده را اندیم برای شاه آباد سرایدار باشی قوی باغ به حضور رسیده با او قدری فرمایش
 شد و مرضش شده بهتر رفت در بین راه چند کاسک دیدیم میآید مار که دیدند ایستاده از کاسک بیرون
 آمدند دیدیم ملک اردو قوام الدوله و مشیرش که بودند ما هم کاسک را نگاه داشتند قدری با آنها فرمایش فرمودیم
 بعد نظم الملک آمده مرضش بعد از آله دوله آمده مرضش شده بعد از این حضور و اقبال الدوله آمده پیاده شدند فرمودیم سوار
 شوند سوار شدند قدریکه را اندیم آنها هم مرضش شده بهتر شدند و ما را اندیم بایست سلطه تا منزل فرودار کابست
 امین سلطان و سایر ملوکین هم در رکاب بودند در این فرسنگ بالا از شاه آباد که منزل امروز است در
 محافی از کی شکارگاه قدیم که میگردیم زیور و داور که مرز عیالیت زده اند سر پرده مار اتوی اسپرس زاری که محفل
 با صفائی است زده اند نواب با صفائی هم اند و وسط سر پرده میگذرد و چهار ساعت بغروب مانده و در وسط
 پرده شدیم حساب و بهوای صاف خوبی بود موز کچا چهار فرمودیم قدری موز بکان زدند خیلی خوش آیند بود
 امروز در بین راه قونج پنجم شقای را که از تبریز برای ساخو طران میآیند دیدیم دسند دسند بنظم میآمدند خلاصه کسانیکه
 در کاب بستند سوای حرمانه و خواجه سرایان بعد نوشته خواهد شد عضد الملک هم امروز درین منزل بحضور رسیده
 مرضش شده شاه زاده نیز آله دوله و جلال الملک هم باین منزل آمده فروا مرضش خواهند شد و خواهند رفت نیز آله دوله
 بخراسان و نیشابور میر و وانشاء الله که مراجعت کردیم بطهران میآید (روز یکشنبه سیر و اتم) امروز
 باید برویم به حصارک صبح بر خاسته رخت پوشیده آمدیم بیرون اشخاصی که باید مرضش شده به شهر بردند دم در
 ایستاده بودند عضد الملک مرضش شده بهتر رفت امین سلطان هم حاضر بود کسانیکه باید مرضش شوند بحضور آورد
 که اسامی آنها این قرار است میرزا جیحان سهام سلطه و میرزا خنجران پسر امیر مصطفی قلیخان عرب که حاکم ار
 دستانند و باید بروند اما آن الله خان بختیاری با حاجی ابراهیم خان مرضش شده که قوی ابل بختیاری بروند غلام
 علیخان میر نظام الدوله حاکم کردستان آمد مرضش شده که بگردستان برود بعد ما سوار کاسک شده را اندیم نایب
 سلطه تا منزل حصارک در رکاب است از میان جوب که گذشتیم کلاک رسیده توی زراعتی کلاک
 محل سبزه زاری آفتاب کردن زو و نهار اقامت نهار خورده بعد سوار شده را اندیم تا کلاک رسیدیم کلاک
 خالصه دیوان است باغاتش نسبت بسایر خیلی آبادتر و بهتر شده است موز زیادی کاشته و خوب آبادی

کرده اند خلاصه را ندیم از کرج هم که کشیم کرج هم خیلی آباد و سبز و خرم بود آب رودخانه کرج چندان نایاب و نادر
چلی آب داشت نهر زیادی از رودخانه بجهت زراعت از دو طرف جدا کرده بودند قدری بالاتر از کرج طرف
دست راست در دامنه کوه ده خوبی بادرختهای سبز از دور پیدا بود سواراسب شده نم فرسگی که را ندیم آن
ده رسیدیم معلوم شد ده حاجی آباد خلاصه است ده بسیار خوبی است جای خوبی آفتاب گردان زدند جای
و عصرانه خورده سوارشدیم را ندیم برای منزل سرارپه مارا بالای همانخانه حصارک جای خوبی زده بودند و ارد
منزل شدیم عصر نایب السلطنه را با مژگون خواسته قدری با او فرمایش کردیم امروز در بین راه یک
خرکوش از جلو ما در آمد مجدالدوله اسب تاخته در سرتاخت خرکوش اخب زد (روز شنبه چهاردهم
امروز باید برویم بیکنی امام صبح برخاسته بیرون آمدیم نایب السلطنه نصرالملک و معین نظام و جلیل خان و محمد نظام
و پسر نصرالملک حاضر بودند سواراسب شدیم نایب السلطنه هم سوار شد قدری را ندیم نایب السلطنه مخض شده
مراجعت کرد بعد ما هم سواره از نیمت دست راست جاده را ندیم صحرای سبز و خرم چلی باصفائی بود که فرج می آورد
چلی راه سواره را ندیم بعد توی جاده آمد سوار کالک شده قدریکه را ندیم غریز السلطان را دیدم سواره ایناده
است قدری دیگر که رفتیم صدای بیهیمی بلند شد که ابو یکده سته ابو از جلو در آمده بود که مجدالدوله و ابوالحسن خان
و اکبرخان تاخته قشاک انداختند نزد و ابو باکر بختند بعد ما هم سوار شده سواره را ندیم صحرای بسیار
باصفائی بود سبز و خرم و خوش علف را ندیم برای لب آبی که از گردان می آمد رسیدیم دیدیم بکت کال بزکی است
ای از توی کال میروند کال آفتابگردان زدند بنهار افتادیم این السلطان و پیشخدمت حاضر بودند بنهار خوردیم
اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان روزنامه بخوانند حکیم طولوزان (سیوهنت) دندان ساز را امروز دیدیم که
از طهران آمده اند بعد از بنهار سوار شده را ندیم برای چند ارسلیان خان امیر تومان افشار در اینجا یک تپه است که گاه
بقعه و گنبد امام زاده می کنند بقعه امام زاده قدری خراب است اما باید امام زاده معبری باشد چندار خالصه دیوان
و در دست سلیمان خان امیر تومان افشار است دبی دیگر هم متصل بخندار است موسوم بقلعه که ملکی خود سلیمان امیر تومان
افشار است صحرای بسیار خوب باصفائی است و بات و مزارع خوب دارد و لیان و درختنارچین و دوجین
فشانده همه از دور در دامنه کوه پیدا است چلی خوش منظر و قشاک ده گردان هم پیدا بود دامنه تپه که ما بین قلعه
و چندار است چمن بسیار سبز خوبی بود یک چشمه آب صاف خوبی هم داشت کنار چشمه آفتاب گردان زدند دنیا
شده چای و عصرانه خوردیم مجدالدوله درویشی را بحضور آورد و قدری خوانده الغامش را دیدم رفت بعد سوار شده
از روی تپه آمدیم پایین و درو بطرف بیکنی امام را ندیم کالک که را فرموده بودیم بیایدند حاضر بود سوار کالک شده را ندیم
زنهای نیا و از دالالت اطراف بنماشته بودند سوارپره مارا بالاتر از کاروانسرا زده اند و در منزل شدیم شنبه بیکنی

چهارم آن روز بجان زدند محمد بنان ابودان مخصوص شجرت امروز از شهر طهران آمده اما هنوز به حضور نرسیده است
روز سه شنبه پانزدهم) امروز باید برویم به جماعتخانه فشان که خاک قزوین است صبح بخوابیم چینی در
سوار شدیم یعنی سه ساعت از دسته رفته بود که بیرون آمدیم این سلطان دم کاسکه ایستاده بود صادم الملک
وحاجی لطفعلیخان برادرش هم حاضر بودند حاجی لطفعلیخان مرض شد که بظهران برو و حکیم الملک و پسرش هم ایستاده
بودند حکیم الملک هم مرض شد که بظهران رفته از اینجا بکومت کلپاگان و خواستار برو و بعد ما سوار شده رانیم
برای منزل صحرا همه جاسه و خرم بود جاده خاک داشت چون صحرا صاف و مستقیم بود از اردوی این منزل اردوی
آن منزل پیدا بود و دو طرف صحرا سبز و جاده خاکی مثل یک خط صاف می رسیدی از میان سبزه کشیده بود خیلی فشان خلایه
جاده را گرفته رانیم بقدر دو فرسنگی که رفتم طرف دست راست کوه بود و در دامنه کوه دبات هیو و خور که
مال میرخواست پیدا بود و خود میرخواست هم اینجا بوده است بعد ده آبیگت دیده شد که مال محمد سلطنته است
طرف دست چپ هم دبات سادجبلایع همه از دور پیدا بود یک تپه از دور بمصافت بمیرسانک دیده شد
که باغی هم پهلوی آن تپه بود درخت زیادی داشت خواستیم برویم اینجا بنهار بخوریم قدری باکاسکه رانیم
راهنش بدو بعد سوار شدیم همه صحرا سبز و خرم و تا ناکل درک است اما هنوز باز نشده همه غنچه است و بعضی با
تکنت باز شده وقتی که به این کلهما باز شود تماشای عربی خواهد داشت ان شاء الله یکسال وقت کل و رک
اینجا باید بیایم خلاصه رانده رسیدیم به تپه باغ کوچکی بود اما درخت زیادی داشت خانوار رعیت
چسبیده به باغ بود و دیگر نوی باغ رفتم خارج از ده لب حاصل زراعت آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم
این ده مال حاجی میرزا نصر الله مستوفی است و آتش محمود آباد است بنهار خوردیم این سلطان محمد آلا و
این سلطنته اعتماد السلطنه حکیم طولوزان و پیشین زمانها همه بودند اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان سرنهار روز
اروپ خواندند محمد علیخان محمد السلطنه که مدتی در آبیگت بوده در اینجا سرنهار بخور و رسید محمد بنان شجرت
ابودان مخصوص هم اینجا دیده شد از شهر تارکج با طرمطاس و از کرج با نیرف با اسب خودش آمده بود و از وضع
طرمطاس و حالت خودش تعریف میکرد خیلی خنده داشت بعد سوار اسب شدیم و از نوی زراعتنا همه با طرف
جاده رانده بجاده رسید سوار کاسکه شده دیگر هیچ جاتوقف نکرده همه جاراندیم تا منزل چهار ساعت بعد
مانده بود که وارد منزل شدیم باقرخان عالم قزوین (سعد السلطنه) از قزوین آمده به حضور رسید میرزا محمدخان
شجرت هم که چند روز بود برای حج آمده بودی سوار قزوین رفته بود اینجا به حضور رسید یکدفعه دیدم هوا طوری
منقلب شده مثل اینکه زمین گمان بخورد و باز بدی برخاست چادر باران شدت گمان میداد و بفر ما همه خوابیده
و کرد و خاک هوا را تارکب کرد و بعد یکساعت بعد از طوفان بود بعد آرام گرفت دوباره غروب باد برخواست

باز بجزر باواید تا یک ساعت از شب رفته کم آرام شد تا این آرامی باز پنج اعتباری نذر او باد تا فاذان معروف است
و خاک قزوین (روز چهارشنبه شانزدهم) امروز باید برویم به کونده اما چون کونده قشلاق
ما نیست و ایل باشد و چشم انجا منزل کرده اند و میگفتند که در او در و در اینفر سنگ بالاز آن کونده در ده
حصار زده اند صبح بخوابستیم سه ساعت از دست رفته بدون آمده و آور شده را ندیم صحرا همه جا چشم کار میکند
صافست و طرهین جاده از دست راست و چپ بنزد خرم و پرگل و علف است بقطعه سنگ پیدائی شود
کو بهای طرف دست راست همه نرم است و مد گیر است هوا گاهی ابر و گاهی آفتاب اما برش بیشتر بود و گاهی
هم مه گرفته بود همین طور را ندیم در کنار بختی بهار فادیم میرزا محمد خان و باقر خان هم بودند میخواستند شب
با طرمطان اتفاق بروند بقزوین یک چهار برزگی در دامنه کوه بود و از دور باد و برین دیدیم چهار غنمی است خلاصه
نما خوردیم سر نهاده است سلطه رسیده روزنامه اروپا خواند (میوه هفت) و دندان ساز هم حضور داشت
بعد از نماز سوار اسب شده را ندیم تا بجاده رسیده سوار کالسکه شده را ندیم تا رسیدیم بهمان کونده پشت
مهاخانه منازل قشلاقی ایلات مانی است که بنور هم انجا بستند ریش سفیدان بنحضور رسیدند بخیر سنگی که از
مهاخانه کونده بالاز را ندیم رسیدیم بار و دو که حصار است سه دانگ حصار اول خالصه دیوان بوده و حال
دولت بجای عمار الملک فروخته است سر پرده را کنار نهی زده اند و دخت بید و غیره دارد جای باصفائی است
حصار خانوار زیاد دی دارد اما دخت چندانی ندارد و زن و مرد و پادوی از ایل ده سر راه تماشا آمده بودند و او
سر پرده شدیم چادر مارا جای باصفائی زده بودند و نر برزگی بنزد سه سنگ آب دارد و دوم چادر ما میگذرد
در ختای بید لب نر کاشته اند زمین همه جا بنزد تمام این صحر اکل و رک است اما هنوز وقت نیست این
ایستادگان و مجد الدوله و میخیزد و ما بودند امروز عصر باز هوا منقلب شد و باد شدید گرفت و هوا ابر و
جسلی هر شد و بعد بقدر یک ساعت باران بارید این باران برای زراعت خیلی فایده داشت رعد و برق زیاد
هم شد اما باد از بس پر زور بود ابر باران متفرق کرده هوا صاف شد و از سردی مثل نستان است اما
بعد ازین هر وقت بقزوین بیایم باید چهل روز از عید نوروز گذشته باشد که بخوجه فضل کل و رک است
(روز پنجشنبه هفدهم) امروز باید برویم بقزوین صبح زود برخاستیم بدون آمدیم این است اما
میبودی (ریش اه این را به حضور آورد و بعد سوار کالسکه شده را ندیم از ده حصار که ششم انجا حصار خانوار
میگویند و چنانکه نوشتیم سه دانگ ابر بانی و سه دانگ دیگر خالصه دیوان بود که دولت بجای عمار الملک
فروخته است خلاصه بجاده رسیده را ندیم تمام سوار با و غلامها و قزاق و غیره که ملزم رکاب ما تا سرند هستند
امروز حاضر بودند و با صاف بود مثل آینه و لکه ابری نداشت بنیم خاک خوبی هم بود و از انجا تا قزوین سه

فرست سبک راه است عزیز الله خان صادم الملک انانلو بادیست الله خان برادرش که ایل بیکی انانلو است
درین سفیدان ایل سایر برادران و عموزاد با بیس و غیره سر راه ایستاده بودند که لنگه داشتیم عزیز الله خان
صادم الملک همه را معرفی کرد چون اینها در بلوک زهری قزوین می نشیند سر راه ما برای شرفیابی آمده بودند
بعد از اندیم صحرایان به جاسبره و گل و گیاه بود و بنق بای کو چکت داشت باز طرفین جاده همه جا سوار و قزاق
ایستاده بودند طرف دست راست یکدیگر بود و درخت داشت درخت سید بلندی هم پیدا بود در اندیم برای
آن ده رسید و دیدیم نهری جای است و بش از قنات است سر سفر آفتاب کردن زو نه بار افروزم این سلطان
و پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نماز سوار اسب شده را اندیم سواره ایلات کلکی که دست میرزا محمد خان پیشخدمت
سر راه بودند و در حقیقت این صحرای سان دیدن است بیابانیت صاف و سهو و شکست غریز سلطان
هم بود از جلوه صف سوار با که داشتیم میرزا محمد خان و حقیقت سوار بار اطوری نگاه داشته که هیچ جای عیب و ایراد
همه خوش لباس و با اسبهای خیلی خوب و زین و یراق نو بعد ما ایستادیم سوار با آمده از جلوه ما که شستند بعد از
سوار با که شده را اندیم عزیز الله خان مانی که مدتی نامور اسد آباد افشار بود که سوار از قصبه اسد آباد و دیگره حالا اینجا
سوار و بخشنور رسید که لنگه داشت سوار بار سان دیدیم عزیز الله خان بادی این سوار با را به طران برده بناپ
استلطنه بسیار و بعد از آن رسیدیم با عثمان شهر دستهای سادات و علما و تجار و شاه زادگان قزوین و با
همه شهر با استقبال آمده بودند صد نفر سوار بای فراسوران جمعی با فرخان سعد سلطنت را هم دیدیم خیلی خوب خوش
بودند یک چنابان شجر خونی هم آقا با فرخان ساخته است خیلی چنابان خوشیست از دروازه الی حمامخانه من توی
کالکه بودم زن و مرد زیادی از ایل قزوین با شانش آمد بودند بهین طور را اندیم تا وارد آلا قاپوشیم با فرخان در
آبادی و نظیف شهر قزوین سعی کرده و خیلی ترفیع دارد و تمام عمارات و باغهای دولتی را بطور بسیار خوب
تعمیر کرده است کلاه فرنگی شاه طلماسب صفوی نمران است و سایر عمارات را در حمامخانه منزل کرده اند شب هم
کلاه فرنگی را چرخان کرده بودند از اطبا و درین سفر شیخ الاطبا و میرزا زین العابدین خان مؤمن الاطبا هم تا سر حد طرغم
رکابنه یلیخان پسر میر شکار هم با بعضی از اتباعش در رکاب هستند روز جمعه مسجد هم بم آمد و تمام
روز در کلاه فرنگی توقف کرده نماز را هم در بها بخواندیم این سلطان و همه پیشخدمتها بودند اعتماد سلطنت
و حکیم طووزان روزنامه اروپا خواندند سید محمد خان پیشخدمت را طران آمده آنچه برز و از دیوان خانه و باغ
میدان و خیابان که حمامخانه ظل السلطان و نایب سلطنت آورده بود امشب هم چنابان جلوه آلا قاپور آقا با فرخان
چراغان کرده و آشپزهای فراهم آورده است شب را آشپزهای فصل که دند و چراغان خیلی خوبی بود و بعد از آن شب
پایه و رفیق تمام حمامخانه این سلطان و پیشخدمتها هم همراه بودند این حمامخانه بیست کالکه علی دار و در مراجعت

چون راه دور بود کاسکه هما نخانه سوار شده مراجعت بجایه فرنگی کردیم امین خلوت کوفشته بودیم در طهران
وقت حرکت ما فوج کوچ کرده و ما خوش شده بود خوب شده و امروز بفرزین آمده بحضور رسید ^{در} روز شنبه
نوزدهم ^{هـ} امروز باید برویم بسیار دهن صبح زود برخواستیم بیرون آمده بعارف نادری که رسیدیم عیان
و اشرف قزوین که همه را خلعت داده بودیم بحضور رسیدند بعد آمدیم بیرون سوار کاسکه شده را ندیم شهر قزوین
خوب شهر است خاقان مغفور فتحعلی شاه بک مسجد خیلی خوب در اینجا ساخته و این مسجد سلطانی موقوف معتبریم دارد و بعد
استلطنه فرمودیم منافع موقوفات را درست بمصارف مسجد برساند مسجد را هم تعمیر کند مقابر یاد می هم از امام
زادها و بعضی تعمیران که همه در عهد صفویه کنسید و بارگاه برای آنها بنا شده و حالا کشته و خراب است بعد استلطنه
فرمودیم همه را تعمیر کند و از نوب سازد قزوین باغات زیاد دارد و در باغاتش درخت سیته و درخت های دیگر
زیاد است باغات اینجا سالی یک مرتبه آب میخورد از آب رودخانه دلی چای و همین تربیت میشود و در باقی ایام
بواسطه باد سردی که میاید تربیت میشود خلاصه را ندیم از دروازه تربت که راه کاسکه را ازین دروازه بنا
ساخته اند بیرون آمده بعید خورده از دروازه تبریز گذشتیم جمعیت زیادی از مردوزن طرین کوچها با بیرون
دروازه بالای دروازه تبریز ایستاده بودند دروازه تربت را بعد استلطنه ساخته است اما دروازه بای
دیگر شهر از دروازه تبریز و غیره در ایام حکومت صنایع الملک ساخته شده است از دروازه تبریز هم گذشته
براه جاده افتادیم جاده صاف هموار است طرین جاده هم صحرائی خوب است سبز و خرم بود اسپند زیادت
قد ریکه را ندیم باز صحرائی کل و رکت شد اما کلهما هنوز بار نشده همه غنچه بود و در و زد دیگر شکفته میشود همین طور میرانیم بعد
استلطنه هم در رکاب بود رسیدیم سلطان آباد که دهی است از مال افنی با قلعه محکم خوبی در اینجا ساخته اند و قبا
بانی در آورده اند قبا های اینجا هر رسته سی هزار چهلار تومان خرج دارد و جاری شود خیلی ده آباد بزرگ خوبی است
خلاصه را ندیم باز همه جا صحرا سبز و خرم و صاف بود مثل کف دست چند درخت طرف دست راست جاده
از دور دیدیم من خیال کردم آب دارد و سوار آب شده را ندیم رسیدیم دیدیم آب ندارد و مثل سایر باغات
قزوین بوستان است و دورش درخت کاشته اند از طرف درخت های کشته بود سبز و با صفاروی سته
آفتاب کردن زنده بخار افتادیم امین السلطان و محمد الدوله و اعتماد استلطنه و پیشه منها بودند اعتماد استلطنه
و حکیم طو لوزان روزنامه اروپا خواندند این دبات که دیده میشود همه مال امینی است بعد از نهار سوار کاسکه
شده را ندیم چند ده دیگر طرف دست راست و چپ جاده از دور دیدیم که اسم یکی از آنها کماکت است و مال
ملا بای قزوین است یکده معتبر دیگر دیدیم که ملک حاجی میرزا محمود افنی است که حالا از نیمه این خانواده معتبرتر
و خودش در طهران است باز همه جا صاف و کل و رکت است یکسر را ندیم تا بسیار دهن رسیدیم از ابل

سیاه و بن جمعیت زیادی جلوانده بودند از قراریکه حدالطغه عرض میکرد سیاه و بن بعد ریحده نبار نهر
جمعیت دارد خانهای ده جلوانها نشان است یک پته مصنوعی هم دارد بعضی غلات خانهایشان را درویم سناحه
بعضی دیگر زمین است توی خانها دخت ندارد پشت ده باغات زیاد دارد و در دست چپ جاده زده اند
را ندیم دارد سرای ده شیم بوی امروز بر و حسن گرم است. (روز یکشنبه بیستم) امروز باید
برویم بفرود راه چهار فرسنگ ننگین است سه ساعت از دسته رفته بیرون آمد سوار کاسکه شده را ندیم
این سلطان و سایرین در رکاب بودند صحرائی صاف ببری بود بجاده افتادیم از باغات سیاه و بن
گذشته رسیدیم بدو رجه که زر عشتان از عت سیاه و بن متصل است ده بزرگ بر حاصلی است و باغات زیاد
دارد که از سیاه و بن نیست فاصله دیوان است نهادیم پشت رجه است آنم ده بزرگی است اما پیداست
این دوات همه طرف دست چپ است بعد از رجه سیاه آباد است ضیار آباد هم ده بزرگ معتبر است
خزده مالک است بعد دکان و دکان است بعد فارسی چین است بعد قره است که منزل است فارسی چین بعد
چشمه خاصه بدکان که رسیدیم محاذی دکان طرف دست چپ جاده پهلوی زراعتی دکان آفتاب
کردان روند بنار افتادیم امروز با صحرای دکان است و طرف دست چپ جاده کلمایش شکفته بود چون زراعت
آب میدهند از نم آب زراعتی آب خورده بار شده است اما در طرف دست راست هنوز بار نشده است
خانه یک سته با قره و قل قویروق در بخا دیده شدند امیرزاده خان تفنگ گرفته تیراندازیم دور بود
نچو زدندیم بافتاب کردان اعتماد است لطفه حاضر بود روزنامه اردو میخواند که درین پن باد شدیدی
گرفت بطوریکه آدم را با آفتاب کردان بلند میکرد و بنا خوردیم بیرون آمد سوار کاسکه شده را ندیم
رزدیک قره احتشام است لطفه حاکم حنسه با مظهر الدوله و برادرش و حاجی میرزا اشرف و زیر حنسه
و حاجی جعفر قلچیان با نکی پیاده دم جاده ایستاده بودند کاسکه را نگاهداشته آنها را دیدیم بعد رانده
رسیدیم بمنزل توی کاسکه و در راه هم که بودیم متصل باد شدیدی آمد چهار ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم و دیدیم تمام بخیر با انباده افتاده است و بار هم باد با کمال شدت میآمد تا میساعت بعروب
مانده کم کم آرام گرفت قدری پیاده راه رفته مارزدیک ده قره رفتم ده و دخلی رزدیکست
بعد رجعت بپایه کرده کردیم فراشتهای بخیر بار کشیده بودند تا یکساعت از شب گذشته باد بکلی ایستاد
این دواتی که امروز سر راه بودیم از رودخانه اهر رود آب میخورد و قره اقل خاک است است
روز دوشنبه بیست و یکم امروز باید برویم به انجیر با دهیم کم کم شروع آمدن کرد یکساعت
از دسته رفته بیرون آمد سوار کاسکه شده را ندیم و راه افتادیم و را ندیم بواجیم کاسی برو کاسی آفتاب اما برش

بقیتر بود قدری که را ندیم از طرف ابرو فوس فرخ خوشتر نک فشنک پیداشد کم کم ابرو بیشتر شد و فوس فرخ
نایل گردید قدری بارید بعد آفتاب شد باز گاهی برو باران و گاهی آفتاب بود تا آخر باران حسابی گرفته
تا منزل همین طور مبارید و باد بهم متصل در حال شدت میساید و باینکه امروز طرف دست چپ نزدیک کجاء
بود از این قرار است اول میچ آباد که یقول محمد طلیحان محمد سلطنته است و دوم یورین است سیم شریف آباد
بعد ابرو که منزل است یک ده دیگر هم طرف دست چپ در دامنه کوه بود امش ابرو دیدیم گفتند فجر است
نبر چه منزل نزدیکتر میشدیم باران بیشتر میشد بطوریکه همه مردم خیس شدند راه از منزل دیروز تا ابرو دو فرسنگ
نکین است نزدیک به علما و امام جمعه ابرو استقبال آمده بحضور رسیدند کالسکه را کابداشته قدری با من
فرمایش صحبت کردیم اسم امام جمعه ابو القحوح است سفردوم فرنگت هم که رفیق این امام جمعه را و یحیی
دیدیم دیگر از علمای انجمن از اعطوف محمد است جمعی دیگر هم از ملاها بودند بعد از دیدن آنها را ندیم اردو را
برده طرف دست چپ رو بروی ده میان درختان زده اند و اردو منزل شده نهار اردو منزل خوردیم چادر
مارا در جای بسیار خوبی میان چمن زده اند باران متصل مبار و تا یک ساعت نیم بغروب مانده میستادین
باران از برای زمین و دبات و حاصل زراعت و غیره بلوکات خنسه و قوزین خیلی فایده است مجدداً دله
هم امروز رفت بهجاس که ملک اوست سه شب در اینجا خواهد ماند و ابرو بزرگ آباد میست خانوار
زیادی دارد اسامی محلات ابرو عدد خانوار آنها از این قرار است محله خج آباد و پنج چاه خانوار
محله علما و سادات چاه خانوار محله درب نمزق پانصد خانوار محله شات میصد خانوار ده روزسته
شعبه میست و دوم امروز باید برویم بهاین قلعه راه تقریباً دو فرسنگ نیم است دیشب هوا
خیلی سرد بود امروز هم که انخاب برخو استیم هوا خیلی سرد تر بود مثل زمستان آمدیم بدون این سلطان که
دور و دوبر و دتب و نوبه میگرد امروز احوالش بهتر شده صبح بحضور آمده بود سوار کالسکه شده قدریکه را ندیم
و در خانه کالسکه ایستاد محمد حسین خان میرا خور صطبل تو چخانه چون قدری از اسبهای تو چخانه در ابرو است و الله
چاه را اسب هم تازه خریده بود پیش از ما اینجا آمده اسبها را برای سان حاضر کرده بود بحضور آورده همه را
سان داد اسبهای خوب جوان قوی بودند بعد را ندیم از راهی که دیروز آمده بودیم رفته تا بجاده افتادیم هوا
صاف و آفتاب بود اما باد خیلی سردی می آمد بعد یک ساعتی باد آمده بعد کم کم ایستاد و هوا آرام شد و
انده اول سیدیم بحرم دره که ده بزرگی است و خانوار زیاد و باغات بسیاری دارد آب این ده هم از
و در خانه ابرو و دوات که میرود تا بسپاه و این اول حرم دره خالصه دیوان بود بعد دولت بحاجت الله
روخته و حالا ملک اوست بعد از حرم دره هیچ است که سوار بیک پیچ خریده است یعنی خالصه بوده

دولت با وفروخته است آنهم در بزرگست محادی بهیج دی دیگر است که میر شکار آباد کرده است طرفت رستا
واقعت قلعه کوچکی هم در اینجا ساخته است همش احسین آباد گذاشته بهیج رسیده آنکسکه سوار اسب شده
با احتشام السلطه حاکم حمصه و سایرین فرمایش کنان میر اندیم مظفر الدوله برادری دارد همش خلیفان است وکیل
الرعایای اینجا است اول و آمده قدری بلدی کرد بعد اسد خان کا کا و ند آمده بلدی میگردان کو بهای طرف دست
راست را بهیت که می رود به چکر میر شکار این اسد خان کا کا و ندریس کا کا و ندریس که میلاق و قشلافتان در همین
جا با است یعنی در همین دامنه بای که و دست راست می کشید خنجان که چهل سوار ابو اجمعی دارد و در جزو سوارهای
ابو اجمعی سیف المملکت میر خان سردار است مرد رشید سیت و پارسا سال هم در سرباد در ادوی رکن الدوله
بوده و رشادتها کرده است و رضی آباد می کشید نصیر آباد بالاترا حسین آباد است و ملک خود حسن خان است خلاصه
بعد سوار کا که شده قدری را ند از بهیج که که کشیم دوباره سوار اسب شده را ندیم از رودخانه بهیج که کشیم
خود رودخانه آب نداشت از اطرافش آب زیاد بریده بر اعتما برده بودند طرف دست چپ نهری دیده
شد که آبش سیاده مثل ریاحه شده بود جای خوبی بود آفتاب کردن زدن بنهار افتادیم اعتماد است نقطه و
حکیم طولوزان روزنامه اروپا خواند پیشچنها هم حاضر بودند بعد از بنهار نشسته خیلی دور بین با طراف انداختیم
کو بهای دست چپ کو بهای خیلی خوبی بود همه برف دارد و زم و سبزه و راه اسب رو داشت اما کو بهای طرف
دست راست که چکر است همه خنجان است و به هم روی کو بهای چکر گرفته بود قدری که دور بین انداختیم بر غاشه
سوار اسب شده سوارهای زیادیر که در رکاب بودند عرض کردیم و خودمان سواره را ندیم برای کو بهای دست چپ
بعضی از پیشچنها هم در رکاب بودند زینهای اینجا تا نازم و خوب و سبزه و زراعت بود که سبزه حاصل زراعت
بود و بهر جا هم زراعت بود زمین پر از علف و گل طبیعی بود یک سنگ دیده غشیه همه حارم و سبزه انواع گلها
داشت بخصوص کل زرد و غنی لار زیاد بود و فاند لافیا می رسیدند و میخواندند بسیار با صفا بودیم خیلی هم می آمدن هوا هم
اعتدالی داشت احتمال باران هم نداشت بهیچطور را ندیم از پته بای نرم سبزه شکست گذاشته ما رسیدیم به شور که
بالا با هم جمع شده است ده کوچکی است جا با باین صفا که دیده شده است بهر دونه که میرفتیم یک نهر بزرگ از میان
آن دره میگذشت و همه جا بهر خرم بود و جفت کاوندی هم توی صحرا بود که زینهارا شخم میکردند پرسیدیم حالا چرا
شخم میزنید عرض کردند حالا شخم میزنیم و میکذاریم با پیر تخم میکاریم خلاصه از شور گذاشته رسیدیم به کو لوج که ده کوچکی است
و رودخانه شکلی از جلوه میگذرد هفت هشت الی ده سنگ آب دارد این ده را پرسیدیم عرض کردند مال قدیم
خان یکت غلام شاهسون فوت بیکلو است که جزو سوار ابو اجمعی علاء الدوله هستند ازین ده هم گذاشته را ندیم قدیرا
بالا تر کنار نهری که سه سنگ آب داشت آفتاب کردن زدن پیاده شده چای و عصا را خودیم توی این دره بادا

متعدد و خوب است و بعضی که نزدیک بود اسباجی آنها این قرار است اول خلیفه علی مال شکر الله میرزای پسر لطف الله میرزا
پسر دارای پسر فاقان مغفور و فحق علی شاه است که خودش هم اینجا نیست و در خراسان است بعد که بود چشمه است و مرغ است
دار و دوین و باغ و دره خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده را ندیم از برای منزل بر چه آدم نگاه به صحرا
میکند همه چمن است و گل چشمه و آب کله کوه سفند زیادی میجرید نجیبی با صفا بود کم کم هوا خیلی سرد شد را ندیم رسیدیم
بیک تپه سبز زمی رفتم بالای تپه صاین قلعه که منزل است زیر این تپه است و اردو را کنار ده زده اند پیاده شد
و در بین انداختیم به نظر من جمعیت صاین قلعه هزار خانه و آرا آید خانه های در هم و باغات زیاد دارد و دروهم رفیق خیلی بخت
و قریب به پنجاه جمعیت دارد بعد در بین انداختیم بچرا که میرنگار که در دامنه کوه است آنهم بنظر ما با قصد خانوار آید
اما درخت زیادی ندارد اسم کوه بر فی طرف دست چپ قانلی داغ است که بزبان فارسی یعنی کوه غنی و آخر یلان
یلات شامون افشار و اینا ملو است که یکی از طرف طران می آید دیگری از طرف حنسه و درین کوه بر دوهم میرسد
خلاصه سوار شده از تپه سرازیر شدیم را ندیم برای منزل و اردو سوار شده درین بین هوا ابر شده و چنان سرد
شد مثل جلگه رنستان و شروع کردیم به دیدن بعد وقت غروب باران شدت کرد و دو ساعت از شب زفته شد
بارید بعد از آن ساعتی ایستاده دوباره شروع به باریدن کرد و روز چهارشنبه صبت و سیم
امروز باید برویم به سلطانیه از دیر و عصر که باران هم تم گرفت و بعد شده کرد تا اذان صبح متصل بارید کاهی نرم
نرم و کاهی شدت صبح که برخواستیم هوا صاف و آفتاب بود اما چنان سرد که از زبان سخت تر بود آمدیم بیرون این
استلطان دم در ایستاده بود حاجی میرزا رضای حافظ الصحر زنجان را بهم شیخ الاطبا بحضور آورده معرفی کرد میرزا
نصرت الله متوفی برادر مرحوم پسر الملک هم در زنجان و وزیر این حضرت بود و بعد از غزال این حضرت بجهت دادن حسا
در اینجا مانده است بحضور رسید بعد سوار کالکه شده را ندیم صحرا از بادان دشت کمال طراوت و صفار دارد و
این صحرا می باین دور شده کوه عرضش نه فرسنگ است کوه های طرف دست راست را که چکر است به کرفته بود
و دیشب برف زده تا نزدیک زمین سفید شده بود و کوه های دست چپ را هم که قانلی داغ است به کرفته بود
با سردی می آید صحرا تمام کلمای زرد و قشقرق و قرمز بود و خیلی صفا داشت راه زیادی که را ندیم طرف دست چپ
یکت دی دیده شد که درخت هیچ نداشت معلوم شد مال حاجی اسد الله خان برادر میرنگار بوده خود او مرده و حلاله
دانک ده مال علی نقی خان پسر حاجی اسد الله خان است خود علی نقی خان حالا در طران پیش میرنگار است اسم دیرینها
بالا تر از پیرفتاکت ده دیگری است موسوم به و جهان مال حسین علی خان شامون قوت بیکو است را ندیم تا زده
امیر آبا دکنشینم امیر آبا مال حاجی میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم است که حالا از موقوفات مسجد است که ساخته
و در دست متیر الله و الله است از امیر آبا دکنشته بحین آباد رسیدیم طرف دست چپ دامنه کوه شاه

بولاعی را بعد نظر آورده را ندیم برای شاه بولاعی صحرا مثل هشت وزمین تمام کل درک بود اما هنوز پنج ننگه همه عجم
بود این میان در کما کلهای زرد و فخن و قرمز و سفید و کل زرد و رخی زیاد داشت چون وقت نهار بود قدری بالا زد که فخن
آفتاب گردان زدند نهار افتادیم اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپا خواند امین سلطان هم با ایشان
در کباب بودند بعد از نهار سوار کاسه شده راست بطرف شاه بلاغی را ندیم همه جا راه کاسه خوب بود
بعدهی جا بهم نهداشت وزمین زراعت و حاصل بود را ندیم تا رسیدیم باسد آباد که مال سید بهیجیل است
خود سید بهیجیل هم در بخان می نشیند بالا را از اسد آباد شاه بولاعی است در اینجا چشمه آب و اطراف چشمه چمن صفا
بود توی چمن آفتاب گردان زدند پیاده شده عصرانه و جای خوردیم توی آفتاب گردان نشسته تلکرافتی در دست
داشتیم برای طهران می نوشتیم که درین بین صدای دو تیر تفکات بلند شد و از بیرون های کوه که زنند معلوم شد
لبکت است فوراً برخاسته بیرون آمدیم بیک لبکت چیل پریده رفت اطراف بالای سنگت نشست تا
تفکات بهم حاضر نمود میرزا محمد خان دویده رفت تفکات را آورد که فخن و فخنیم برای لبکت توی یک جا نشسته
نارواز کرد که تفکات انداخته روی بواز دم افتاد خوب زدیم بعد دوباره با آفتاب گردان برگشته تلکرافت تمام
و بعد از چای و عصرانه سوار کاسه شده راست را ندیم برای کسب شاه خدا بنده راه کاسه همه جا خوب بود
رسیدیم قهریه سلطانیه سادات و علمائی که در سلطانیه می نشیند با استقبال آمده بودند اسامی ایشان ازین قرار
اقاسید محمد مجتهد (اقاسید جعفر شیناز) (اقاسید ابراهیم) (اقاسید ابوطالب) (میرزا لطف الله)
متولی قرانی که خط حضرت امام زین العابدین علیه السلام است قدری با کاسه از توی ده رانده بعد فرمودیم کالک
کاه داشتند پیاده شده از کوچه پایاده رفیقیم تا رسیدیم توی کسب همه سادات و علما و عجم بودند کسب خواب و
کنه شده است با احتشام السلطنه فرمودیم تعمیر کلی کرده هر جای آن کاشی لازم دارد کاشی کند و بیرون و توی کسب
مثل روز اول سازد درین شصت سال که ساخته شده تعمیر نشده تنها اصل بنا باقی است حقیقت از بنا با جمعی خیلی
خوب محکم محبت عالم است بعد بیرون آمد سوار کاسه شده را ندیم اردو را قدری بالاتر از عمارت سلطانیه
توی چمن زده اند وارد سار پرده شدیم امین سلطان آمد بنیاد الدوله حاکم لرستان و در جردیم که بعد از تغییر
حکومت از اینجا برگشته است اینجا حضور رسید قدری فرمایش فرمودیم بعد او رفت هوا باز شدت سرد است
که آدم محتاج باتش است شب احتشام السلطنه اشبازی حاضر کرده بود بعد از شام اشبازی شد بالاتر از
سلطانیه بکده دیگر است که همش سلطان آباد و انهم خالصه است امروز باز در وقت در و سلطانیه محمد خانی
خان بیک غلام شاهخانه یکصد اسب که تازه بجهت توپخانه بسیج کرده بود آورده در حضور سانی ادله روز
بالا از کنار نهری که مسنت و چپنارم است امروز باید برویم به شهر بخان از سلطانیه که سوار شدیم تا بخان دست

شش فرسنگ است و صبح زود برخواستیم و اوصاف و افتاب بود آفتابش هم گرم بود و آفتاب قدری معتدل کرده بود
آیدیم بیرون امین سلطان و ضیاء الدوله میرزا نصرالله وزیر حمزه و همه پیشی متها حاضر بودند و اسب شده زان
رای عمارت سلطانیه پیاده شده وارد عمارت شده همه جا گردش کردیم عجب عمارت مفصلی است امین سلطان
انتظام السلطه و همه پیشی متها هم حاضر بودند با چشم انداز سلطه دستور العمل آیدیم که عمارت تعمیر کلی بکند بعد سیر
آمد از ده سلطان آباد که چسبیده به عمارت است گذشته از آنجا سوار کاسه شده بر آه افادیم و آیدیم برای بنگار
رو شمال مغرب میرانیم تا رسیدیم بهمان انجی ملی داشت که محتاج تعمیر بود از پل گذشته با چشم انداز سلطه فرمود
پل آباز دور آیدیم این رودخانه سمان انجی سیرود بنگار رود و باغات حسن و مشروب بسیار و ایل که میگذرد
دیگر متلح نیست گاهی تپه پیدا میشود زمین هم همه چین و کل و تپه است فاز لاقما از میان چین پرواز میکرد و روی
بوا مثل بلبل بخواند از پل که گذشته قدری آیدیم طرف دست راست یک تپه بود و در یک کجاده و در پت
چمنی بود چشمه کوچکی داشت آیدیم برای آن تپه توی چمنی بنهار افادیم هنوز بنهار خورده بودیم که عمارت الدوله آمد و خبر
کرد یک غلام آمده میگوید یک او یا که زبان فرانسه بکاس میگویند توی صحرا افتاده است تفنگ ساق
زنی را از میرزا محمد خان گرفته پایده فرستیم اول یک زنی قوله از زمین پرواز کرد و دور تفنگ انداخته زنی قوله
از دم زنی قوله مرغی است شبیه مرغابی ابلق بخت در وسط آب میزد و چمنها و کنار آب زندگی میکنند و قو
میبرد و صد میکنند بعد او یارید روی بوا تیر انداختم بخورد پرواز کرده رفت نظرف نشست فیم عقبش بایست
روی زمین انداختم تا بخورد پرید روی بوا تیر انداختم زخمی شد تا نیفتاد پرواز کرده رفت تا لب رودخانه سمان
افتاد رفتند گرفتند و آوردند زنی قوله و او یار برداشته آیدیم بافتاب گردان بنهار خوریم بعد بنهار
منشته با طرف دورین انداختم دامنه بای کوههای طرف دست راست از دور بچو بظر آمد که از بر دره یک چشمه
جاری رفت کوههای نرم خوبی دارد و بات کو چکات نیاد و در دامنه کوهها دیده شد اسم یک ده مروارید بود
مال اولاد شاهزاده داراست و بات دیگر هم چمنی بود و چشمه سار را یاد داشت بعد سوار کاسه شده آیدیم
تفصیل زمین و دبات و کوهها و غیره ایچ و در در روزهای سابق مکرر نوشته ایم دیگر اینجا لازم نیست نوشته
شود آیدیم تا رسیدیم به دیره علی نقی خان سر قریب مرحوم که سال گذشته چاره علی نقی خان خود و پسرش برده و مرده
و ختری دارد که وارث اوست اولاد ذکور ندارد و اولاد ذکور دست بمین دختر است هنوز بدیره زنده
یکدوره تشکیل یافت که زمین دره همه چین بود و رودخانه سمان انجی از وسط دره میگذشت بعضی چشمه با هم داشت
با چشم انداز سلطه فرمودیم غنچه کن زمین دره را زیاده از آنچه زراعت کرده اند دیگر کشتنه که چمن را ضایع
کنند بعد رانده رسیدیم شهر بنگار هنوز بنگار رسیده از روبرو بر تیر و بر خاست و طوفان بظر آمد کم کم

نزدیک شد اما باد دنیا مدطوفان باران شد و بنا کرد به شدت باریدن هوا هم سرد بود و تا چون باد نداشت مثل سرمای
 دیروز نبود که آدم را بپاقت گذرانیم علماء و ایمان و معارف و تجار و اهل بختان همه جلوه آورده بودند و دعای کردند
 بعد از ظهر بختان گذشت به بعد از ظهر سنگ هم بالا تر رفته رسیدیم بحین آباد که منزل است یک ساعت و نیم بغروب مانده
 بود که وارد منزل شدیم جای وعصرانه خوردیم بعضی تلکرافها از طهران رسیده بود این سلطان آمدنشت تلکرافها را
 خواندیم بعد برخاسته قدری درین باغ که سرایر دای مارا زده اند و باغ بسیار خوبست گردش کردیم موزیکان هم میژ
 این باغ انجمنیت آب و درخت و صفای زمین و هوا تمام است امروز در و در منزل مجدالدوله هم که از سرکشی بجا
 و دبات خودش برگشته بود بحضور رسید عرض میکرد و در راهی که به پاس میرفته ماری بقدرسته فرغ و بسیار کلفت
 و صحراییده بود که سرش ابوراح گذاشته و روی زمین هیچ میخیزد و با تفکات مارا گشته بود و یک مار بزرگ و یک مار غنی
 بمنظار گرفته در هوا پرواز میکرد و تفکی بطرف مرغ انداخته بودند مرغ مار را ول کرده بود آن مار را هم مجدالدوله بافته
 دو نیم کرده بود و یک نصفه اش باز با دم حمله میکرد قدری سباب تعجب شد دیروز که می آمدیم محاذی چکر کرده میر
 سگار قوی صحرای خلیجان سپهر عوی میر سگار و محمد بختان برادر صادق سگارچی برادر زاده میر سگار بحضور رسیدند علیخان پسر
 میر سگار بر دور معرفتی کرد خلاصه امروز خان باباخان پسر بویک خان سر بنک توپخانه نوه دختر می توپخانه مرحوم
 شاهسون دوبرین و قدیمان بیک وکیل سپهر محمد صادق بیک و دوبرین و عطا خان پسر عین الله خان سپهر عوی
 امیر توپخانه مرحوم بحضور رسیدند اینها قشاقشان در مغالو سرحد کروس است و اینجانی شینند **روز**
جمعه بیست و پنجم امروز در بختان از افاق شد سر نهار بخداد است لطف و حکیم طولوزان و همه پنجه متها حاضر
 بودند بعد از نهار این سلطان بعضی تلکرافها از طهران رسیده بود بحضور آورد خواندیم و جواب دادیم بعد علارالدوله
 و صاحب منصبان فوج سواره ابو الجعفی خود را بحضور آورده سان داد امروز بعضی از علماء بختان هم توسط این سلطان
 بحضور رسیدند اسماعیلی آنها این فرار است (حاجی میرزا ابوالکلام) (آقا سید فتح الله) (آقا سید محمد علی بختان)
 (آقا سید محمد علی سلطانی) (حاجی میرزا حسین) (آقا شیخ حسن) (میرزا ابوالفضایل) بعد سوار اسب شده از
 طرف دست راست اردو را دیدیم و به شان برای گردش و تماشای کوههای دست راست قدریکه را دیدیم این
 شمال مغرب باغی از دور بنظر آمد که تقریباً نیم فرسنگت بالا تر از اردو بود بطرف باغ را زده رسیدیم و دیدیم
 در کوچکی داشت سه نفر باغبان دم در ایستاده بودند پیاده شده وارد باغ شدیم دیدیم باغی است و یکجای صفا
 زمینش همه چمن و درخت زیادی دارد و تمام زمین کلن در روغنی است که در کوههای شهرستانک هم میرسد
 حالا بجزو فضل شکوفه امرو است که بیست و پنج روز پیش ازین بجزو فضل شکوفه امرو در طهران بود و هوای اینجا
 با طهران بیست و پنج روز تفاوت دارد شکوفه سیب هم اول است اسم این باغ لیلی آباد نام مظفرالدوله است

خیلی باغ با صفا نیست یک ده دیگر هم دارد دیگر سنک بالا از این باغ که قوی دره افتاده است شمش بایون است و از
اینجا بدایت یک ده خیلی کوچکی هم در او آمده که دست راست بود که شمش چارچی است و مال رضا قلخان برادر مظفر
الدوله است قوی این باغ کبک چل زیاد دارد که مظفرالدوله غنای کرده است کسی تیرزند که زیاد بشوند یک آهو
هم مظفرالدوله قوی باغ دل کرده است که بجزید خلاصه لب دریاچه باغ آفتاب گردان زدند جای و عصرانه خوریم
خود مظفرالدوله هم بود عوفی سوار کاسه شده دارد منزل شدیم ﴿ روز شنبه بیست و هشتم ﴾
امروز باید برویم به نیکی پی بخیر سنک تمام راه بود بیرون آمده سوار کاسه شدیم از دور قوی صحرا ندان سازا
دیدیم با سه نفر فرنگی دیگر که دو مرد و یک زن بودند ایستاده است اشاره کردیم نزدیک آمدند معلوم شد اینها
انگلیس هستند یکی تلگرافچی زنجان بود و مرد دیگر که سیاح است باز نش آمده اند که تحت سلیمان فشار رفته زمین را
کنده اشیاء عتیقه بیرون بیاورند خلاصه بعد از دیدن اینها کاسه را رانده قدریکه با کاسه رفتیم سواراسب
شده روی تپه بای دست راست را ندیم امین سلطان و چند متهاد در کاسب بودند درین بین یک قطعه ابر
سیاهی بالا آمد و کم کم بنای باریدن گذاشت نزدیک بود برویم که دوباره کاسه نشستیم باغات و دبابی که امروز
در طرف دست چپ دیده شد خیلی با صفا بود و صحرا هم کل نادوی داشت کنار جاوه کلهای زرد و سفید خیلی قشنگ
دیدیم میش اسامی باغات و دبابات زعفران است اول ده کشکند است که خالصه دیوان بود و حالا بنظام سلطه
از طرف دولت فروخته شده است بعد بارست که آنهم خالصه بوده و حالا دولت بجای میرزا اشرف خسته
فروخته است بعد رسیدیم به جیر که سفر سابق هم که بفرنگستان میرفتیم در همین باغ چیرنا خوریم امروز هم نهار زایش
باغها فرستاده بودیم و خودمان هم سواراسب شده بفرنگستان باغها را ندیم قوی چمن آفتاب گردان زده بودند باغ
و نه شمش ها نظور است که در سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفرالدوله است خود مظفرالدوله هم با پسرهایش در اینجا
حاضر بودند موزیکان چپای فوج را هم مظفرالدوله آورده بود ایستاده موزیکان میزدند رفیق قوی آفتاب گردان بنا
خوریم بعد از نهار برخاسته سواراسب شده را ندیم راه کاسه چون بچ و حم داشت دیگر سوار کاسه نشسته همه
با سب را رانده از دره و ما جور زیاد گذشته تا رسیدیم بروخانه سارمسالو که میرود برنجان رود داخل میشود از رود
خانه گذشته بازار دره و ما جور زیاد را ندیم تا کم زمین قدری سطح شد سوار کاسه شده را ندیم قدری که رفیق با بار
گرفت و اینده خیلی شدت باریده مردم و زنهار اثر کرده ایستاده ما چند مرتبه بمیظور قدری باریده و ایستاده بعد از
ده چیر امین آباد خلاصه است که حالا از جانب دولت میرزا عجل الله متوفی فروخته شده است بعضی بات دیگر هم
بود از قبیل باچی و غیره طرف دست راست هم یک دهی بود که شمش نیکی است خوب دهی است یک
اینها زمیناش جاب نیست طرف دست راست و چپ دره و ما جور زیاد دارد قوی باهور بای دست چپ یک

دوی از دور دیده شد خیلی ده خوب فشنکی نظر آمد زراعت زیاد داشت همش ابریدیم گفتند یا غلجه است دودانکه
خالصه و باقیش مال میرزا ابوالکلام است یکت کوه بزرگی از طرف دست چپ پیدا بود همش امر گوست که قیتی هم میگفت
کوه بسیار فشنک خوبیت قلعه بای کوه تخمان است اتادامنه و اطراف کوه همه سبز و زمان است کاوند هم پشت
همین کوههاست نزدیک منزل سواراسب شده یکت راهی خارج انجا ده بود از راه در گرفته را ندیم تا رسیدیم بر
خانه زنجان چایی اردور نزدیک رودخانه زده اند اتادامنه و در خانه را با حسیا طویل از راه دو خارج کرده اند از توی رود
خانه رانده وارد سوارپرده شدیم دو ساعت و نیم بعروب مانده بود که وارد منزل شدیم ۵ روز یکشنبه
بیست و هفتم ۶ امروز باید برویم باقی مزار راه سه فرسنگ است صبح بخوابسته سواراسب شده از راه
کالاسکه که از بغله طرف دست راست ساخته اند زرقه با سب از توی رودخانه را ندیم امین سلطان و همه پیشین
در رکاب بودند رودخانه آب زیاد داشت هر چه بالا تر میرفتیم آب رودخانه زیاد تر میشد مرتبه آب زده
از نظرف و از نظرف رفتم اغلب زمین طرفین رودخانه زراعت است شلوک کاری هم در اینجا با میشود کل زیاد هم داشت
بعضی از جا با هم با تلاق بود قدری که را ندیم طرف دست چپ توی دره یکت ده یکت بزرگ خوبی دیده شده در
زیادی داشت همش دولانا ب و ملک مظفر الدوله است خود ده توی دره افاده اتادامنه اغلب ارضی زراعت
لب رودخانه است یکت ده دیگر هم توی دره طرف دست چپ بود اتادامنه نیست همش گفتند سیف آباد و
ملک میرزا ابوالکلام است از دولانا ب که گذشتیم یو بخوار خوبی بود توی یو بخوار آفتاب کردن زدند پیشین
یکت آویار دوی هوا زدم و خیلی خوب زدم اینجا بلده چین و بلبه زیاد دارد یکت بلده چین هم پیاده روی هوا زدم
بعد آمدیم با آفتاب کردن نهاد خور دیم اعتماد است غلظه و حکیم طولوزان حاضر بودند روزنامه اردوب خواندند بعد
از نهاد سوار کالاسکه شده را ندیم راه کالاسکه باز از بغله بود و پنج دهم داشت نزدیک اردو باز سواراسب شده
از توی رودخانه را ندیم رسیدیم بار و چهار ساعت بعروب مانده وارد سوارپرده شدیم امروز هوا گرم بود و قرا
شد فردا انشا الله یکسره برویم به جمال آباد دیگر سرچم اردو بخوابد افاد ۵ روز دوشنبه ۲۸
امروز باید برویم به جمال آباد شش فرسنگ و نیم تمام راه بود صبح بخوابسته امین سلطان را خواستیم آمد یکت
تلکراتی بود با و فرمودیم ببرد تلکراتی فحانه بنده و او سوار شده از بطور رفت آمدیم بیرون احتشام سلطه عالم
حمسه و مظفر الدوله و سایر صاحب منصبان و اعیان حمسه همه دم در ایستاده بودند بحضور رسیدیم عرض شدند که
بروند حمسه میرزا نصر الله مستوفی وزیر سابق حمسه هم کار و حسابش تمام شده دم در ایستاده بود عرض شد که بظهر
برود بعد سوار کالاسکه شده را ندیم راه امروز با تمام چ و خم است تمام صحرا و پیه با انواع گلها داشت لاله قرمز
زیادی کل زد و سفید و بخش و از غوانی و پشت کلی کل و رگ هم زیاد داشت و همه باز شده بود خیلی فشنک

بود توی رودخانه که سواره میرانیم افاصل سلطان دورن که بوزبانی دستمواره ابو الجعفی علاءالدوله است و پنجاه نفر سوار
دارد با سوارهای پیچیده و با جاشان اینهاست و زراعت توی رودخانه هم مال افاصل سلطان است و دهستان هم که
قشلاق است سمت دست چپ بخله که چسبیده است اسم ده قل قشلی است و از دور پیدا بود و درخت آفتاب
کردان زنده بنهار افنا دیم سوارهای افاصل سلطان صف کشیده بودند و ملاحظه کردیم خیلی خوب سوارهای رشید آراسته
بودند پیش از بنهار یک بلدرچین پرید روی هوا خیلی خوب زدیم اینجا با بلدرچین و بلبله و مرغهای دیگر زیاد دارد
مرغای زیاد هم دیده شد یک کشتل هم که عبارت از مرغابی کوچک باشد زدم بعد بنهار خوردیم اتحاد استلطنه
روزنامه اروپا خواندیم شیخ منهام همه در کاب بودند بعد از بنهار سوار کاسک شده را ندیم راه کاسک را
از پشت کوهها ساخته اندیج بخور و قدریکه را ندیم پاده شده سوار اسپ شدیم و را ندیم باز صحرای سبز و گل زیاده
اندیج و خم راه که گذشتیم باز سوار کاسک شده از توی ده سرچم را ندیم که چو غولانی داشت بعد به صحرای افتاده قدریکه
را ندیم تپه گردنه مانندی پیدا شد از تپه که بالا رفتیم جلگه سبز قشلی پیدا شد و در جلگه شده را ندیم ما رسیدیم بیک
قراولخانه که تازه نصره آلوده ساخته است و ابهم قراولخانه قازلی است سواره قراوران در اینجا می نشینند و قرا
وران این راه هم سپرده بخود نصره آلوده هستند قراولخانه جای تمیز پاکیزه بود ازین قراولخانه اول خاک
آورد بایجان است این طرف قراولخانه مال ایل شقانی است یعنی ایل شقانی در اینجا با سکنی دارند زراعت اینجا با هم مال
شقانی است طرف راست پشت ماهور بایک دهی است شمس پله خوش مال منظر آلوده است قد
از زراعت پله خوش ابهم توی رودخانه کرده اند ده سرچم هم مال منظر آلوده است از قراولخانه با نظر ایل شاهسون
دورن می نشینند ده امی در هم که از دور پیدا بود مال شقایقهاست و جزو خاک آرد بایجان است زراعتشان بر
باده بود از قراولخانه که گذشتیم سوار اسپ شده از طرف دست راست را ندیم از تپه بالا رفتیم از طرف تپه باز سوار
کاسک شده قدریکه را ندیم از جلو کردی بلند شد نصره آلوده را دیدیم که با سواره قراوران ابو الجعفی خود می آید نزدیک
شد سوارهای خیلی خوبی داشت عرض میکرد اینها از طایفه حاجی علیکوستند که در کنار اس می نشینند و در خاک آرد
بایجان بخدمت قراورانی مشغول هستند نصره آلوده عرض کرد و لیعهد و امیر نظام هم آمده اند در میان هستند
خلاصه رانده دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد جمال آباد شدیم سر پرده مارا توی یک باغی رانده اند که در سفر
سابق هم که بغرنکستان میر فقیه توی همین باغ منزل کردیم امین سلطان و همه شیخ منهام حاضر شدند امروز که امین
السلطان در سرچم کنار رودخانه بنهار بخورده است یک سگ بی بزرگ که بغراسته (کاسترو) میگوید
از توی رودخانه در آمده سوارهای بختیاری که همراه امین سلطان آمده اند با شمشیر زده کشته و لاشه اش همراه
آورده بودند دست چپ طرف جنوب مغرب کوههای برف دار دیده شد که برف زیاد دارد اینها کوههای با

تخت سلیمان است که شخص که میخواهد بروی تخت سلیمان باید اول قل قبی برود و بعد بقره بونه و شمشاد و اور یا دوانکو
این کوههای برف دار که انطرف پیداست باین د بات از حال خسته است یکت گردنه دارد مثل گردنه البرز
باید اگر گردنه بالا رفت انطرف گردنه تخت سلیمان است که جرضان قلعه است و از خاک آذر با بجان محبوب میشود
و بیلای ایل شاهسون دورین است از طرف آذر با بجان هم کوههای بزرگوش پیداست حقیقت عجب کوههاست
به بلندی البرز است و رشته نمندی دارد که پوشیده از برف است انطرف کوه سر است انطرف که مرود شقایق است
مرغ دم جنبانک اینجا با سرش سیاه و سینه اش زرد و خلی شکست است جز اینکه دمش امیجاند و دیگر هیچ شباهتی بهم
جنبانک حدود دهران ندارد بزبان فرانسوی این مرغ را (لالا و اندیر) میگویند محمد علی پسر مرحوم مهدیقلی میرزا
که حاکم شقایق است امروز جلوانده بود بر حضور رسید (روز سه شنبه صبت و نهم) امروز باید برویم
بسیانج صبح خیلی زود سرد شده برخاسته اندیم بیرون سوار کالسکه شده اول قدری با کالسکه اندیم تا توی ده
بعد ملاحظه پست و بلندی راه که کالسکه راحت میرفت سوار سب شده اندیم سواره طرح قراق و سایر سوارا
هم امروز همه در رکاب ما بودند قدری که رفتم از یکت سر ازیری پایین رفته وارد دره شدیم که رودخانه قزل وزن
از میانش میگذرد از جنوب میآید و بطرف شمال می رود تا داخل رودخانه میانج میشود وسط دره یکت طاق بصره
ساخته بودند و جمعیت زیادی هم سواره ایستاده بودند چهار عاده توپ که پر کوهستانی هم حاضر کرده بودند
ما را که دیدند شپور کشیده بنای شلیک توپ گذاشتند من اول خیال کردم که ولیعهد و امیر نظام هم اینجا حاضر شده
بعد معلوم شد که چون ما خیلی زود سوار شده و حرکت کرده بودیم ولیعهد و همراهان او هنوز از میانه حرکت نکرده و بعد
از آنکه صدای شلیک توپ را شنیده بودند سوار شده بودند که خود را با ما رسانند خلاصه اندیم بطرف شمال خرو
نگه میزد و پل در اینجا بسته اند یکت قراولخانه خوبی هم بصره الدوله در اینجا ساخته که از آن قراولخانه اول تبرست
بین سلطان و بعضی از ملزمین پیاده شده و هستند توی قراولخانه را تماشا و گردش کردند پل قزل وزن سه چشمه
قدری تعمیر لازم دارد که باید بژو و از پل گذشته رسیدیم با قول گردنه قافلان کوه رودخانه قزل وزن آب زیادی
داشت میشه با اسب باب زده امروز هوا بر تیره بود و اسعدا و باریدن داشت کم کم بنای باریدن هم گذشت
ز گردنه که بالا رفتیم ولیعهد و ساعدالملک و سایر همراهان ولیعهد پیدا شدند پیاده شده کنار جاده ایستاده بودند
ولیعهد را فرمودیم سوار شد و با او فرمایش کنان اندیم این سلطان هم در رکاب بود درین بین باران شدید شد
این کوه همه زمان و سبزه است بعضی از جاهاش را هم زراعت کرده بودند کلهای قرمز که دسته دسته مثل توت میروند
جیر جاجرو دهم ازین محل خیلی دارد و در اینجا یاد است فصلش هم بالاست همه باز شده بود خیلی صفاداشت قدری که
را منده نظام هم پیدا شد پیاده ایستاد بود با جمعی از صاحبان و خوانین آذر با بجان از قبیل حاجی حاتم الدوله

و غیره امیر نظام را هم فرمودیم سوار شد امیر نظام راده سال بودند دیده بودیم حالتش خوبست و خیلی خوب مشغول غذا داشت
و لیعهد عرض میکرد این که خیلی شکار دارد و آدم فرستاده بود و جر که کنند که ما برویم بزیم فرمودیم حالا باران میآید
و میشد باشد شاه اقد وقت دیگر باران هم شده کرده بود مضور میرزای پسر اسکندر میرزا و پسر بهادر میرزای حرم
هم که در ده می نشیند امروز در راه بخسور رسیدند خلاصه را ندیم تا از گردنه سرازیر شدیم پای گردنه که راه کالسه که
خوب شد سوار کالسه شده را ندیم تا زیر پل انجاد و باره از کالسه بیرون آمد سوار اسب شدیم که رودخانه و
پل و زمین را تماشا کنیم سوار بارافرومودیم همه با اسب بروودخانه زدند خوب میشد آب زد اما ما از روی پل را ندیم
پل خیلی طولانی خوبست کمی تعمیر لازم دارد حکم تعمیرش هم شد از پل که گذشتیم سوار بای زیادی را مخص کرده خودمان با
ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر پیشخدمتها که با جمعیت زیادی بودند بطرف دست راست صحرا را ندیم
زمین اینجا با چون غلب برج کاری شده کل بود از کلها گذشته را ندیم تا بجنگلی رسیدیم چند تپه سبز شک پیدا
بود بطرف تپه بار اندیم بالای تپه آفتاب گردان زدند بهار افتادیم تپه کل زد و سیف و خنجر و لاله قرمز زیادی
نهار خورده بعد از نهار دو برین باطراف اند خیم جلوا این تپه یک تپه است که زراعتهای برخی هم توی صحرا دیدیم
همه مال این ده است همش گلن گد راست آمد ز که از پل که گذشتیم خیال کردم آب رودخانه همین است قدریکه
از رودخانه با نظر فر را ندیم رودخانه بزرگی دیگر که خیلی هم تند آب بود دیدیم معلوم شد از همان رودخانه شعب
شده است با اسب بآب زده ازین رودخانه که گذشتیم خلاصه چناعت بغروب مانده از نهار گاه سوار شد
بطرف اردو را ندیم اردو هم خیلی نزدیک بود باز با ولیعهد و امیر نظام و امین السلطان و فرمایش کمان میرا ندیم
روی رودخانه و توی نصره الدوله یک پل تخته بسیار خوبی بسته یعنی یک دست سرباز مهندس تربیت کرده
که آنها این پل ساخته و بسته اند سواره رفیق ما انظر پل و بر شتم خیلی از پل تعریف کردیم این پل خیلی هم
زودیک بار دوزده اند بعد را ندیم وارد سرازیده شدیم دم سرازیده ملک مضور میرزای پسر ولیعهد را که لقب
شجاع السلطه دارد و پسر شیرین است دیدم لباس سربازی پوشیده و تفنگ کوچکی هم دوش گرفته ایستاد
چون او را ندیده بودیم اول نشناختیم پرسیدیم کیست عرض کردند پسر ولیعهد است ترکی حرف میرز خیلی با مزه
خلاصه بعد ولیعهد و سایرین مخص شده و شند ساختی که گذشت یک دفعه بنای رعد و برق شد و شد و بعد
دو ساعتی هم باران شدیدی باریده بعد ایستاد و هوا کم کم باشد روز چهارشنبه سبزه سبزه
المعظم امروز باید برویم به ترکمان راه هفت فرسخ سنگینی است صبح زود برخاسته ایدم برو
ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و همه پیشخدمتها و جمعیت زیادی هم در ایستاده بودند سوار اسب شد
را ندیم هوا هم صاف و آرام و آفتاب گرمی بود را ندیم برای تپه ما و ما بور بای طرف راست شهر میانج

تمام اهل این شهر از مرد و زن بیرون آمده از پشته بابا لای میآمدند و با دعا میکردند تا بهم نامسافت نیادی بالا ترا نظر آهسته
میرانندیم بعد و راه کاسکه شده را ندیم بنظر سخی که رفیقیم دست راست یکتپه دیده شد کل زیاد می داشت بنظر فکند
بود پیاده شده رفیقیم بالای پشته آفتاب گردان زدند بخارا فادیم بعد از نهار باز و راه کاسکه شده را ندیم این راه نامیک
فرسنگ که میرود از جاده معمولی است که بنه هم میرفت بعد از آن چون راه بدزده و کنار رودخانه سیافند و توانسته
بودند از انجار راه کاسکه بسیار نذر راه کاسکه را از طرف دست راست ساخته اند که میرود در و شمال بقدر یکت
فرسنگ اه دور تر شده بود بقدر یکت فرسنگ و منی که را ندیم رسیدیم بیکت گال بزرگی روی کال ایکت
پل کم عرضی بسته بودند از پل گذشتیم خلاصه تا منزل که ترکمان است بواسطه پست و بلندی راه چند مرتبه کالاسکه
نشسته و باز و اسب شدیم و بمیل و میرانندیم تا یک ساعت مجرب مانده وارد منزل شدیم سر پرده مار بالا می
بالای ده ترکمن زده اند وارد سر پرده شده چای و عصرانه خوردیم در ترکمان در محاذی کوه بزرگوش واقع شده است
این ده چهار دانگش مال دختر نصره آله و له فرمانفرمای مرحوم است که این دختر بعد از ساعد الملک پسر میرزا تقی خان میر
نظام مرحوم بیابان مگری شوهر کرده و حالا این ملک در دست بابا خان فاست و دو دانگش هم مال غایت پست
امروز سعد الله خان با غلامهای او با جمعی خود از قراوغ آمده بود و بحضور رسید اسامی بانی که امروز از حوالی آنها گذشتیم
این قرار است دست راست اول دیکت ملک نظام العلما بعد صومعه خلی مال عیال بابا خان فای مگری ده
معتبر است بعد شش قدری بالا ترا فاده بود اول تویل مرحوم میرزا سید خان وزیر امور خارجه بود و حالا هم دست
خویش و قومهای امروم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها از این قرار است حاجی میرزا نفی خواهر زاده وزیر
مرحوم پسر حاجی میرزا رضی که پسر مردی متهم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سید خان وزیر امور خارجه مرحوم داشت
حاجی میرزا علی نفی شیخ الاسلام برادر زاده وزیر مرحوم که ادم خیلی شبیه بوزیر مرحوم است دبی دیگر نوی دره واقع
بود شبچار هم داشت همش بر بجه است رودخانه هم از پهلوی ده نوی دره میکشد مال سادات است امروز
دین راه رودخانه و سیلاب زیاد دیدیم از هر دره که گذشتیم یکت سیلاب یا رودخانه جاری بود و همه از
دست است بطرف دست چپ میرفت امروز دین راه رسیدیم بیکت تپه من سوار کالاسکه بودم همچو خا
کردم که دیگر راه صاف است و دره و مایوری نیست وقتی به تپه رسیدیم دیدیم دره غری در پیش است یکت بنی
نوی دره بود و رودخانه خیلی بزرگی که از همه آنها که دیده بودیم بشیر بود از نوی دره میکشد اسم این ده را گفتند
خواجہ عیث و مال میرزا باقر خان تفنگدار است خود میرزا باقر خان هم سر راه رسانده بود درخت بزرگی و
سفید و در اینجا با تاره بزرگ میکند شکوفه امرودم که ده روز پیش از حرکت طهران وقت وفودش بود حالا در اینجا
بجوجه فصل است درست هوای اینجا یک ماه با هوای طهران تفاوت دارد یعنی ستر است (روبرو

پنجشنبه غره رمضان المبارک (۱۰) امروز باید برویم بفرانچین که از محال عباس است حاکم عباس و او چنان
و اینجا با از طرف حکومت آذربایجان نورالدین میرزا پسر برابیم میرزای افغان است برابیم میرزا مرده است خود
نورالدین میرزا هم امروز تا اول خاک حکومت خود آمده بود خلاصه راه سته فرنگ بود راه کاسک که اش هم
خیلی خوب بود اگر چه پست و بلند می داشت اما کاسک راحت میرفت صبح بیرون آمده سوار سب شدیم و به
و این سلطان و امیر نظام و سایرین همه حاضر بودند از بالای ده ترکمان را ندیم و از بالای کوه آمده تا رسیدیم
بجاده سوار کاسک شده را ندیم د بات معمور بعبه دست چپ و راست راه زیاد دیده شد اول از ده محمان دو
و غیب دوست گذشتیم که در طرف دست راست جاده واقع بود و آبی هم ازین د بات جاری بود کوه سهند
از بایجان هم از دور پیداشد برف زیادی داشت و از زیادی روی کوه را گرفته بود که درست پیدا نبود بعد
و از دیکت دره دیگر شدیم آب خوبی از وسط دره میآمد قدری سربالار از ده طرف دست است در زمین سبز
با صفائی آب آب کردن زدند بنهار افادیم پیشچتهما بودند اعتماد است لطفه هم رسیده نشست روزانه
اروپا خواند این آب از یک دهی میآید که بالای همین دره است ده بزرگی است شمشیریم باش سبز میگویند
ساعتی بعد از کوه سهند از سیما بالا آمد در عدد برف شد اما بنور شروع باران کرده بود که ما سوار سب شده ایم
قدریکه رفیم باز عدد برف شد و باران شدیدی مثل سیل ناگهبار دیدن فوز سوار کاسک شدیم باران بطوری
از جلو میزد که سب نمیتوانست راه برو دیکت ربع ساعت بارید بعد ایستاد اما در همین یک ربع بطوری
کل شد که کاسک بصعوبت میرفت بعد رسیدیم بیک دره یک قراولخانه معتبره خوبی هم در اینجا ساخته بودند باغی
هم داشت شمشیر از زوم چی است یعنی دهی است در دست راست که قراولخانه را با سوارانجا موسوم کرده اند و
شیطان و قراچه قیا هم از دهات نزدیک بجاده است دهی دیگر هم بود معروف به بقرآبا و خلاصه را ندیم
بیک کرانه کوچکی رسید سوار سب شدیم از کرانه که بالا آمدیم دیدیم زیر کرانه توی دره منزل پیدا شد دره
و بسیعی است بیک رودخانه که آب کمی دارد از میان دره جاریست بعد رسته چهار سنگ معتبر آب ند
از دست راست بطرف سب چپ جاری است بالای کرانه ساعت را دیدیم شش ساعت بعروب سب مانده
بود چون وقت زیاد بود بمنزل رفیم سوار بای زیادی را محض کرده فرستد منزل و خودمان از بالای تپه سرازید
خطر رودخانه را گرفته را ندیم اردوی و لیعهد را هم نزدیک ده توی دره خنما زده بودند از اردوی و لیعهد گذشته
قدریکه را ندیم رسیدیم بده فرانچین خانههای ده را طرفین رودخانه در دامنه تپه ساخته اند و خیلی بزرگ است
توی ده درخت هیچ نیست اما پائین تر از ده قدری باغات دارد قدری از ده پائین تر یک رودخانه بزرگ
در طرف دست راست از میان یک دره میآید داخل این رودخانه میشود و منتهی برودخانه میآید میگرد

ایستاد
بدر
مهر

آب زیادی داشت با آب زده رفیقم انظر دو نامر جوهر که خیلی شست که معنی مرغابی کو چکت
و بغیر آنکه (کافار) میگویند پرواز کرد یک تیر روی هوا برای آنها انداختم بخود جوهر که با خیلی دور شد
خو استم لوله دیگر تفنگ را بیندازم از پس دور بودند مجدالدوله و ابوالحسن خان و دیگران عرض کردند نیندازید که
میخورد تیر دیگر که انداختم از روی هوا سر از سر شد و لیعهد و سایر طرین همه حیرت که چطور باین دور می دم
بسیار خوب زدم افتاد تومی رودخانه شاطر باشی بشه الملک و ابوالحسن رفتند خودشان را ترک کرده گرفتند و آورد
فی الحقیقه خودم هم نجات کردم که چطور راه باین دوری تفنگ خطا نکرد بعد را ندیم یک که کو چکت فکلی پیدا شد نکما
رنجه داشت جای خوبی بود آفتاب کردان زدند شستیم این تپه شکوفه سیب یاد داشت در باغات قریب
شکوفه آلو بالوناره باز شده است تفاوت هوای اینجا با سلطنت باو طهران که از باغات سیلانی خود را
درست چل و زاست که چهل و پیش ازین دیدم شکوفه آلو بالوی اینجا باز شده بود خلاصه چای و غصه نه خورده بعد
سوار شدیم اینجا هم باز باد و باران آمد از همان راه که آمده بودیم بر شستیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد
اردو شدیم (روز جمعه دوم). امروز باید برویم کجای فاکه چمن او جان است راه بخیر شست
بود صبح برخاستیم هوا خیلی سرد بود اما صاف و آفتاب خوبی بود بیرون آمدیم چمن اول منزل کردند صبحی است کالکه
بر خمت میرفت سوار سب شده را ندیم بالای کردند کالکه بارگاه داشته بودند از اینجا سوار کالکه شده
را ندیم ده تیکه دوش طرف دست چپ خیلی دور از جاده در دامنه کوه زمانی واقع شده است ده معتبر بزرگی است
ملکی حاج میرزا جواد محمد تیر زیست بالای کوه نزدیک ده برف داشت از دور که نگاه کردم در خنمای تبریزی
تیکه داشت بنویسج برکت داشت میفد بود بوی بهار شنیده است ده در حقیقت سر کوه و بعضی واقع است
زمین اینجا هم خیلی ارتفاع دارد و تیکه دوش با نیم اما خوب شد که منزل شکسته اینجا ندیم چرا که سوار
اینجا خیلی سخت است قدری بالاتر رانده یک رودخانه طرف دست راست دیدیم که بقدری شش شست
آب داشت اطرافش هم چمن خوبی بود آفتاب کردان زدند بهار افتادیم همه پیچید متها حاضر بودند بعد از بهار سوار آب
شده تا خودمان را بکاسه رساندیم یکبار دسروی میاید که آدم را عاجز میکند مثل سرمای سر کوه البرز طهران بهر طور
بود خودمان را بکاسه رسانده سوار شده را ندیم که همه طرف دست چپ پیدا بود انقدر برفت داشت
که مثل تخم مرغ سفیدی مینمود خلاصه رانده از اینکده اش که که شستیم راه همه سر از راست اما سر ازیری مالیده بود کالکه
خوب میرفت خیلی رفیقم تا از کار و اندیشه ای مشغور بدو اگر که شستیم بعد از یک قراولخانه که نازه نصره الدوله ساخته است
و بعد از اوچ دته لریم که شستیم دیشب در یکی از درهای اوچ دزه لر کرک زده و باران باریده بقدری بجا شستیم
کل کرده بود و کفش هم چسبیده بود اینجا کالکه پیاده شده سوار سب شدیم همه جاسر ازیری بود راه زیادی

را ندیم ما وارد چمن اوجان شدیم که ده حاجی قایم که منزل است درین چمن واقع است چمن اوجان خیلی سبز و خرم است
انار میش آب و طوبت داشت سر پرده مارانوی چمن های خشک خوبی دوده بودند ریه های کنجی که مولد ماورا اینجا
و در امانه کوه هستند واقع است برای رسیدن بکصور آمده بودند اما امروز آنها را درست ندیدیم انشاء الله
فروا خواهم دید سه ساعت و نیم بغروب مانده وارد دوو شدیم هوا خیلی سرد بود چمن اوجان باین سرچهار صد
ذبح از تیکه داشت که در راست وارد منزل که شدیم ابرشیدیدی هوا را گرفت و در عدد برق شد و بنا کرد بسیاریدن بقدر
بکساعت متصل ماران آمد هوا از سردی مثل نمنان شد این سلطان و این سلطه و پیشه منتهای حضور آمدند میرزا
محمد خان هم که ناخوش بود خوب شده امروز حضور آمد امروز صاحب منصبهای فوج ششم تبریزی ابو جیح شجاع السلطه
اک بعضشان از ابله نجاب هستند و بعضی دیگر از جاهای دور آمده بودند همراه آمده بکصور رسیدند این سلطان
عصر فرمان و بر است زیادی حضور آوردند و خواندیم و نوشیم و صبحه کذا شیم هوا سرد تر شد فرمودیم بهیرم آوردند نوی
چمن جلو چادر نشین کردند غروب هم از سر پرده پیرون آمده قدری در چمن گردش کردیم پیشه منتهای هم حاضر بودند و در
دور بین با طرف انداخته تماشا کردیم امروز داینگه در طرفین راه دیدیم ازین قرار است زیلوچه که از موقوفات خیریه
داشت آنان مین الدین قرآن احمد آباد بنه کبول و غیره و داینگه بود (روز شنبه سیم) امروز
باید برویم به باسج - او بخرسنت و نیم حاجی بود هیچ برخواستند بیرون آمدیم و لیعهد و این سلطان و امیر نظام و سایر
لمرین رکاب حاضر بودند ریه های کنجی که مولود خانه ماست از که خدا و سادات و معارف اینجا همه بحضور آمدند
در باره آنها التفات شد و فرمودیم همه راحلت و انعام دادند اشخاصیکه عزیزینا امروز حضور رسیدند از اینقران
علخان پیشه دست حاکم ارمی بابیش حاجی میرزا خندان برادر زاده آقا یعقوب که ذخیره عسکریه اینجا دست اوست
محمد تقیخان ناظم میرزاان آوز با یکان بعد سوار کاسکه شده را ندیم از ده حاجی آفا که که ششم یکت رود خانه بزرگی دیده
شد بقدر هفت هشت سکت آب و است پلای هم داشت باو لیعهد و امیر نظام فرمایش کنان را ندیم کوه هستند امروز
خیلی نزدیک بجاده بود کوه بسیار سردنخی است خیلی بیلا قیقت دارد شعبه باور شسته بسیار طله بای زیاد و برف
بسیار دارد همیشه ابر باین کوه میل دارد و غالب اوقات باین کوه مبار و خلاصه را ندیم از ده حاجی آفا بعد دیگر را
بغت میو و همه جانک است دیگر کل ندارد راه کالسه که اش هم خیلی خوب است امروز هم راه همه جا سرازیر بود
را ندیم تا از یکت بلندی کوچکی بالا آمده دوباره سرازیر شده بیکت فروا لجا نه رسیدیم از اینجا گذشته دریاچه
قوری کل که طرف دست راست متصل بجاده است دیدیم دور دریاچه چمن است و بعضی کوهها دارد از حاجی
آفا تا این دریاچه دو فرسنگ راه است طرف دست چپ جاده در امانه کوه یکت دهمی است هشت سیف
آباد مال حاجی میرزا ابو محمد تبریز است بعضی جا بادور دریاچه با تلاق است ده یوسف آباد هم از اول و خوشن باچه

جنوب می‌دور یا چینی بزرگ است و مقابل دریاچه موج دماوند بنظر آمد موج میزند و خیلی عمیق است دریاچه حیات
 بهشت زاویه داشت و لیعهد عرض میکرد این دریاچه چنان زیاد دارد چنان مرغیت که بغیر آنکه فلان رود
 می‌گویند تا دیدیم از همد فوج مرغ زیاد داشت بعضی مرغهای کوچک دیده شد شبیه باویا که در زبان فرانس
 بکامس می‌گویند مرغ خوشگلی است خیلی هم مانوس است پانچ قدیمی آدم می‌آید مذخراصه قدری در پته بای طرف
 دریاچه گردش کرده بعد رفتم روی یک پته که مشرف به دریاچه بود شسته خیلی تماشا کردیم و لیعهد و سایرین
 هم بودند آفتاب کردان نهار افروزدیم قدری پایین تر زدند رفتم با آفتاب کردان نهار خوردیم اعداد است لطفه هم
 حاضر شده آمد قدری کتاب خواند بعد اخبار ناخوشی و کسالت کرده مرضی خواست که یکسره بریزد و مرض
 کردیم رفت بعد برخاسته قدری گردش کردیم یکی دو سیر از برای مرغ چنان انداختیم سافت زیاد بود و بخور
 پنجاعت بغروب مانده اسب مار آوردند و سوار شده بطرف منزل اندیم چهار فرسنگ هم تا منزل اه دایم
 دین بین از کوه نهند ابر سیاه تیره بالا آمد و کم کم تمام آسمان را گرفت کم مانده بود که بار دگالسه مارا هم
 برده بودند آنطرف کوه شبلی با منم از طرین و سوار با جز و لیعهد و مجدالدوله و غریز است سلطان و چند نفر دیگر
 کسی بود باقی سوار با جلورفته بودند درین بین رعد و برق شد و باران شدید گرفت و تگرگ آمد از اسب
 پایه شده کنار جاده جامی شقی بود که سابق قهوه خانه بوده است قدری در اینجا ایستادیم تا باران بکشد
 بیرون آمده سوار اسب شده را ندیم با چینی باران خوردیم کالسه رسید سوار کالسه شده قدریکه را ندیم سبازری
 خیلی تند لغزیده رسیدیم باز سوار اسب شده آمدیم پایش دوباره کالسه نشستم ده همعیل آباد که مال امام جمعه و
 تریز است و دو سال است که آباد کرده متصل زیر این گردنه است بک کاروان سرائی هم دارد که از قدیم ساخته
 سر پوشیده است سواره رفتم تومی کاروانرا گردش کردیم قدری تار یک بود مردم اینجا همه قد بلند و تنومند
 و با کلاههای بزرگ بر تن دست راست ده همعیل آباد کوه خاکی است سنگ کی هم دارد و در زنگ بزرگست
 و لیعهد عرض میکرد این کوه ارغالی دارد و پسر کلعلی خان میرشکار و لیعهد امروز یکتیش که همان ارغالی باشد درین کوه
 سکار کرده بود و عصر آورد منزل دیدیم خلاصه را ندیم تا بهین سعد آباد رسیدیم که خود ابل از بایجان چین سید او میگو
 ده سعد آباد هم در دامنه دست چپ واقع است ده بزرگی است اولی خلاصه بوده حالا به ملکیت بولیعهد داده
 ملی بروی با تاق این چین بسته شده است پل معبرین دوازده سال قبل هم که بغرنک میر فقیه از روی چین پل
 گذاشتیم این پل حاجی شیخ ساخته است در سفر سابق خودش هم سربل استاده بود بخور رسید سال هم با تاق
 دقنی که از پل میگذشتیم حاجی شیخ با چند نفر از تجار دیگر سربل بخور رسیدند پل که گذاشتیم دست است عاده دبی است
 موسوم به خرچ میدان پهلوانی دیدم خری را از پشت بنگش بسته بود که چهار دست و پای خربو ابو دو برعت خرچ

میخورد خنبل خنده داشت همش بهلوان تخی است خلاصه را ندیم برای منزل زده باش که نشیمن فرسیده بوده رودخانه بود
 پلی داشت آب رودخانه هم بدست سنگت میرسد به باسج خنبل آباد و معتبر است بازار و دکانین و کار و اسرار دارد
 سیاق اهل تبریز است شده است که بیکدیگر متصل اند باسج است و نعمت آباد و کندر بوی این سه دهه سرد است
 خلاصه سر بریده مارا خارج آباد می زده اند و ساعت بغروب مانده بود که وارد دو شهریم علماء تبریز را قرار فیصل
 ذیل در بوقت بحضور رسیدند دسته اول حاج میرزا جو آقا می مجتهد که با او حاج میرزا امیرعلی امام جمعه و چند نفر دیگر
 بودند و دسته دوم حاج میرزا یوسف آقا و اتباع او امیر نظام دختری بن چهارده سال داشته به پسر حاج میرزا
 یوسف آقا داده است دسته سوم شیخ الاسلام تبریز با جمعی دیگر و دسته چهارم میرزا محمد تقی حجة الاسلام میر محمد
 اخوند تاج محمد امغانی با جمعی دیگر امروز دو پسر مرحوم اسکندر خان فرایا باقی که توام متولد شده و خنبل شبیه بیکدیگر اند
 در راه بحضور رسیدند شب اینجا خنبل سرد بود شکوفه اینجا تازه باز می شود شکوفه آلبالو و بهر وسیب و کلبانی در باغها
 باسج زیاد دیده شده (روز یکشنبه چهارم رمضان) امروز باید به تبریز برویم صبح بخوابم
 بواز یاد سرد بود و ابر هم بود بعد کم که هوا باز شد لیکن باد سردی می آید آیدیم بیرون دم سر بریده و لیچند و این سلطان
 و امیر نظام و صاحب منصب زیاد و جمعیت بسیاری از سقنبلین شهر حاضر و ایستاده بودند که نشستیم و لیچند
 و این سلطان و امیر نظام سواره در رکاب می آمدند امروز ساجی حاتم الدوله شان نشان محبت کردیم راه
 امروز همه اهل تبریز سر از راست کوههای دست راست رنگت برنگت از سرخ و سیاه و غیره است طرف دست
 چپ کوههای کوچک خاکی بی سزه بزرگ است دبات و مزایع مختصر هم با دو خنهای معدود در همان دامنه ها دیده
 میشود از قرار یک عرض مسکندر وند بوی اینجا با با هوای شهر باز ده روز تفاوت دارد و سرد تر است یک فرسنگی که از تبریز
 نماندیم رسیدیم محل کودی که نگاه کردم دیدم خلعت پوشان است چمن و اشجار دارد در راه که پیاده شدیم کار گذار
 خارجه اذربایجان را دیدیم با اجزاء و اتباع کار گذاری صف کشیده ایستاده اند سمت دیگر هم میرزا معصوم خان
 کارپرداز و آن را دیدیم پرسیدم چرا از آن آمدی عرض کرد وزارت خارجه احضار کرده است که در بیرون
 حاضر تبریز باشم و دیگر شخص خاص زیاد از هر طبقه و هر قبیل در اینجا حاضر بودند خلاصه پیاده شده رفتم به عمارت
 خلعت پوشان عمارت همان عمارتی است که سابقاً دیده بودیم دو مرتبه و دور تا دور عمارت آب است
 و پلی روی آب عمارت بسته شده از پله عمارت بالا رفتم عمارت خلعت پوشان را مرحوم نایب السلطنه
 ساخته است هر وقت از جانب خاقان مغفور و فعلی شاه خلعتی برای نایب السلطنه میفرستاده اند در اینجا میپوشید
 رودخانه کوچکی هم از پشت این عمارت میگذرد که تقریباً سه سنگت آب دارد و نه راه هم به اینجا میخوردیم شش
 ساعت بغروب مانده قونولهای دول خارجه بحضور رسیدند بخت افندی قونول دولت عثمانی که میبست

در
 اینجا

در
 اینجا
 در
 اینجا

دو سال است در تبریز قونول کری قامت دارد و پیو پطروف قونول دولت روس که او هم بیست سال است
 در تبریز است و دو نفر هم اجزاء قونسلگری همراه داشت آیت صاحب قونول دولت انگلیس و نیز بیست سال است
 در تبریز است و سوزنه قونول فرانسه که پانزده سال است معتم تبریز است همه از قدیمی قونولها هستند و فارسی
 خوب حرف میزنند همچنین اینها رفتند کشتیش را منته بحضور آمده خطاب به زبان ارمنی عرض کرد ولی زبان ترکی را هم
 کلمه نمیدانند و هم رفت بعد بیرون آمدیم عکاسی اسباب عکس حاضر کرده بود ایستاده یکت عکس انداختیم کاسکه
 رو بازی حاضر کرده بودند سوار کاسکه شدیم اینجا تا شهر کفر سنک است سواره و پیاده زیاد طرفین راه بودند
 باد سردی میآمد و کرد و خاک غریبی برخاسته بود و اول تقریباً پنج که رسیدیم دیدیم توپخانه و فوج میرزا و هووا
 نظام صف کشیده بودند اول توپخانه بود بعد سه فوج حاضر تیر که فوج ششم شغالی جمعی نصره الدوله و فوج
 امیر تبه میر تقی اعضاد است لطفه و فوج مراغه و ابوجحی پیرجام الدوله باشند بعد سواره طرح قزاق افراد این افواج
 جوانهای رشید بلند قامت آراسته بسیار خوبی بودند خلاصه بخیا بان شهر فادیم و لیعهد و این سلطان
 امیر نظام و سایر ملترین پشت سر کاسکه ما میآمدند مردم شهر اینجا رو کسبه و مردوزن متفرقه و دو طرف راه ایستاده
 حسیقلی خان یگلیکی شهر هم سوار اسب شده جلوما افتاده بود که اسامی حملات عرض کند رو کوچ و باز آمدند حام
 غریب از کاشانی بود همه جا آمدیم تا باغ شمال نصف باغ را هم با کاسکه گذاشتیم دم درب باغ نگاه فرنگی که بعبادت طرح
 مملکت چین میآید پیاده شدیم و لیعهد و امیر نظام و غیره همه همراه بودند و در عمارت شدیم و لیعهد و پسر
 کوچک دارد یکی ملقب لباس سر بازی و دیگری لباس قزاقی اینجا بحضور ما رسیدند پسرهای جوانی هستند بهر
 یک یکت بدال طلا و ادیم امروز در راه از صفوف قشون که گذاشتیم یک طاق نصرت خانی شکست بزرگی ساخته
 بودند از ایران عبور کردیم امشب در حوض دیوانخانه اسباب آبنمازی چیده اند و وقت آشنای مابار
 نماز را فیم بالا خانه قدیم که نایب السلطنه مرحوم ساخته است (روز دوشنبه پنجم رمضان) چهار ساعت از دسته گذشته
 که ششم بیرون آمدیم و لیعهد و این سلطان و امیر نظام و امیر آفر و جمعیت زیاد
 دم در ایستاده بودند سوار شدیم و لیعهد و این سلطان و امیر نظام و سایر ملترین هم در رکاب میآمدند
 در معابر و کوچ با باز مثل در و جمعیت بود و هم بطور باین جمعیت پیاده تیار رسیدیم بعد این جلوعمارت
 و لیعهد که توپخانه و نهاره خانه هم در اینجا است و از اینجا میرود بعبادت نایب السلطنه مرحوم جمعیت زیاد
 از صاحب منصب و مردم متفرقه در همه جا بودند و نوی میدان پیاده شده رفیق توپخانه و توپهارا دیدیم بعد رفتیم
 باندرون و لیعهد یکمست اندرون و عمارت نایب السلطنه را احزاب کرده از توپخانه میسازد یک عمارت
 هم تازه علماء الدوله امیر نظام مرحوم ساخته است که هیچ اینجا اندیده بود دم عمارت جوانی است دیوانخانه و لیعهد

روز دوشنبه
 پنجم رمضان

اینجا بوده و حالا درین ایام حرم خانه ولیعهد است رفیقیم اینجا نوی عمارت ششیم عمارت دوم مرتبه و وضع خاصی
 دارد و بعد بیرون آمده از نوی همان عمارتیکه ولیعهد بسیار زنجور کرده از نوی باغ که ششیم یکت نام بخشنای ولیعهد
 دارد و خوب نام بخشنای است که مخانه خوبی دارد و چند دانه خیار فرمودیم از اینجا چیده اند از عمارت ولیعهد بیرون آمده
 موارد کاسکه و بازی شده را ندیم برای خانه امیر نظام که در محله سرخاب واقع است که چهار بازار بای خیلی خوب
 دیدیم کاسکه همه جا راحت می رود معابر پاکیزه تمیز دارد و اغلب جا بار اگر خیابانست طاق ناساخته اند بسیار
 خوب شده است در خانه های عالی دیده شد باز مثل دیروز جمعیت از مرد و زن جمع شده بودند از پللی که
 سیلاب از زیر آن میگذرد که ششیم ولی حالا هیچ آب نداشت از اینجا عبور کرده از در خانه ساعد الملکتم
 که نزدیکت بخانه امیر نظام است که ششیم باغ امیر نظام متصل بمقبره سید حمزه است مقبره سید حمزه هم خوب
 امیر نظام تعمیر نموده است و یکت مناره خوبی در اینجا بنا کرده رسیدیم بخانه امیر نظام سردر خوبی ساخته است
 وارد خانه شدیم باغ را دوسه سال است خریده باغهای بسیار خوب و پله بای خوب و حوضها و دسپس
 انداز بای قشنگ بسیار با سلیقه و پاکیزه ساخته است و درختهای بسیار خوب نشانده جای بسیار با صفا
 یکت عمارت کوچک دم در دارد یکت عمارت هم وسط باغ است یکسر رفیقیم عمارت وسط مجدالدوله رئیس
 فرستاد بودیم در اینجا نماز حاضر کنند بنام آوردند و خوردیم نوی باغ امیر نظام هم جمعیت زیادی از صاحب
 منصب و ستونی و شکر نویس و تجار و غیره و غیره بودند اینجا اول کل بد باغ است و بچو که کل نایس شهر وانی که
 بزبان فرانسه (لیلا) میگویند شکوفه به هم مارده باز شده است هوای اینجا یکماه با هوای طهران تفاوت
 دارد و بعد از نماز آمدیم جلویوان و غلام کردش اطاق خودمان نوی اطاق ششیم و ولیعهد و امیر نظام و این
 السلطان آمدند نوی ایوان ایستادند اول بای نظام و صاحب منصبان سواری و پیاده و نوکچانه را بحضور
 آوردند تمام را امیرزا محمود خان مشیر نظام اسمشان را خواند و معرفی شدند و رفتند بعد بنو فیما و اهل علم را
 مستشار الملک و وزیر مالیه آذربایجان بحضور آورده معرفی کرد بعد شکر نویس بار امیر نظام بحضور آورده
 معرفی کرد بعد ابالی و شاگردان مدرسه تبریز که بریاست احمد خان میر ملک الشعراء است بحضور آورده
 معرفی نمودند بعد یکسر بسکی که خدا بای محلات شهر معرفی نمود خلاصه از معارف ابالی از بایجان هر که بود
 امروز بحضور آمد بعد ششیم باطاق دیگر بین السلطان دوسه فرمان و برات آورده بصره رسانده بعد آمدیم
 بیرون یکت دور باغ گردش کردیم بعد سواری کاسکه شده قدری از راهی که صبح آمده بودیم رفته بعد براه دیگر
 افتاده اند بازار صاحب ایوان که نشسته رسیدیم به بازار خانه سر بازار خانه بزرگی است از سه سمت عمارت دارد و
 یکسمت دیوار است بسیار سر بازار خانه باشکوه است در وسط شهر واقع است رفیقیم وسط سر بازار خانه ایستادیم

سه فوج که در سربازخانه بانوچانه حاضر بودند و لیعهد و اعتقاد و سلطه و نصرت الدوله و جمال و اکثر خان و غیره
 فرمان ده بودند خود و لیعهد بوجی فرمان میداد و اکثر خان معلم توپخانه است خلاصه شقی شد و بعد از اتمام و دیده
 کردند رفیقیم بجای که نوی سربازخانه نزدیک بدو وارد زده بودند عصرانه و جای خوردیم اسباب مشق رئیسنا
 سنیکت هم سمت دیوار حیاط سربازخانه حاضر کرده بودند رفیقیم اینجا سربازان با بازیها و مشقهای خوب کردند
 از روی شتر و اسب پریدند از دیوار بالا رفتند بعد سوار کاسکه شده آمدیم باغ شمال و دو نفر حکیم هم رفتند
 در منزل و لیعهد بحضور رسیده معترفی شدند یکی سپهر (کامثالادی) بود دیگری هم طیبی کلکسی بود که حالا حکیم
 و لیعهد است امروز وقتی که بطرف خانه و لیعهد میرفتیم در آسمان دور قرص آفتاب باله و دایره دیدیم خیلی
 بزرگ و شگفت مثل قوس فرخ و قدری دور تر از آن یکی دایره دیگر هم بسته شده بود خیلی بزرگتر و پر رنگ تر
 خیلی شبیه با ناوهای عجیبه است که در قطب شمال پیدا میشود که بزبان فرانسه (فینن پلور بوال) میگویند
 شب را باز دیگر های تیریزی آمده بازیهای خوب غریب در آورده روز سه شنبه ششم) امروز
 باید از تبریز حرکت کرده برویم بصوفیان در روزنامه سفر سابق نوشته بودیم که راه چهار فرسنگ است امروز
 تحقیقا معلوم شد که بخیر فرسنگ و نیم سنگین است صبح برخاسته بیرون آمدیم و لیعهد و امیر نظام و مظفرین و کاتب
 مامور صحنه بستان در بابجانی همه حاضر بودند از در باغ شمال بیرون آمد سوار اسب شدیم امروز هم مادر خانه سار
 الملکت از راهی که در روز پنجشنبه امیر نظام رفیقیم رفته بعد پیچیدیم بطرف دست چپ از راهی که منتهی میشود برو دخانه
 آجی بعد سوار کاسکه رو بازی شده را دیدیم از حمله سرخاب گذشته و از حمله امیر خیر عبور کرده آخر شهر رسیدیم
 برو دخانه آجی که آنهم از حمله امیر خیر است راه کاسکه اش همه جانیان و سیح است طرفین راه از باغ شمال
 الی پل آجی با مثل هر روز جمعیت زیادی از زن و مرد و ایستاده بودند زن ارمنی و فرنگی هم زیاد دیده شد
 شهر تبریز خیلی پاکیزه و آباد و مظم است در خانه های اعیان و بزرگان و معارف و تجار تبریز عموما شبها هر
 دری و دو چراغ لامپ میوز و بیکری یک عقب سربا بود و کوچه ها و محلات را متفرقی میکرد و لیعهد و امیر نظام
 و سایر مظفرین هم همه در رکاب بودند از در باغ شمال که سوار شدیم الی برو دخانه آجی که آخر شهر است درست
 یکفرسنگ راه است بیرون شهر هم با جمعیت زیاد بود و آخر شهر که هنوز مسافتی برو دخانه مانده بهتر
 زیادی از رودخانه بریده میبردند و پائینا زراعت میکنند که بجاوار از یکصد هنر و هر هنری بعد ریگت
 رودخانه است آنقدر آب که از رودخانه میگذرد و همانقدر هم هنر بریده اند و در حقیقت تمام آب این رود
 خانه زراعت میشود و در نوقت رودخانه آب زیاد کل آلودی داشت منبع این رودخانه از سرباست
 دم پل آجی که رسیدیم سوار اسب شده از پل گذشتیم پل انعمه کرده اند خیلی خوب پلی است از پل که گذشتیم

شنبه
 ششم

بناوه غلامهای و لیعهدا فرمودیم بآب زدن نزدیک پل گردانهای بدو رود و رودخانه هم کل است
 تب زیادی هم دارد آب تابینه سوار میرسد خلاصه همه سالم از آب بیرون آمدند بعد سوار کالسکه شده
 صدر اسب توپخانه شهر تبریز را آورده از جلو کالسکه گذرانند بعد رانده دوشه میدان بسی که رفتیم یکی
 نهزهای رودی را گرفته قدری اطراف بالا را دیدیم اینجا افتاب کرد آن زنده بنهار افتادیم سوار گاه و لیعهد که بابا
 غنی است طرف دست راست پیدا بود باد و برین دیدم از دور کوههای سختی بنظر آمد بعد از نهز سوار کالسکه
 شده را دیدیم برای صوفیان تفصیل این راه را سابقا نوشته ایم دیگر لازم نیست نوشته شود اما بعضی جا بای تازده
 در این سفر دیدیم این فرار است طرف دست راست و دوده است یکی موسوم به غنچن و دیگری زربون که هر
 دو مال حاجی میرزا جواد آقا محمد تبریز است اما پشت کوه واقع است پیدائیت لیکن نزدیکت پشت غنچن
 بلده دیگر است شمس شهر است بعد ده خواجه مرجان است که در دامنه کوهی افتاده است کوهیت خشک
 فقط توی ده چشمه آب خوراک دارد اما زراعت این ده از آب رودخانه تنج گرنی مشروب میشود و وقف
 حضرت امام رضا علیه السلام است بعد قدری که را دیدیم رسیدیم بیکت باغی که تازه احداث شده است
 مسافر سابق که را دیدیم اینجا بیچ آبادی بود محمد یحییان قاجار فراسا شاهی و لیعهد چند سال است ساخته و قناتی
 برای آن جاری و احداث کرده است و مشهور بکله خانه است خوب جانی خواهد شد امروز هوا صاف و آفتاب
 گرمی بود بات زیادی هم در دست چپ دیده شده اقول ساوان است که مال حاجی میرزا جواد آقا
 محمد است بعد قم تبه که باز وقف بر حضرت رضا علیه السلام است یک تبه بود نزدیک این ده که از دوه
 هم پیدا بود خاک نرمی مثل سرمد داشت باینجه اسم این ده را قم تبه گذاشته اند ده شلمان باز ملکی محمد است
 ده نعمت الله ملکی بیکر یکی است دوات دیگر هم دارد سته ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم طرف
 دست چپ دامنه نشوده سفید گراست که محاذی صوفیان واقع است ملک و خضر خضره الدوله فرما فرما
 مرحوم است سراب این دوات از فوج چهارم است ده صوفیان خیلی ده معتبری است این سلطان که شهر
 مانده بود یک ساعت از شب گذشته آمده است (رو چهره اش شسته بهفتیم) امروز باید برویم
 بر ندینچهر سنگ راه است صبح بخوابسته بیرون آمده سوار کالسکه شده را دیدیم رسیدیم بیکره
 وسیعی که طرفین دره کوه بود رودخانه هم از میان دره میگذشت همین رودخانه است که بصوفیان
 میرود این رودخانه هم از چشمه سار باو آبهای کوه مشوشکیل میاید و از ده سیوان گذشته باینجا می آید
 خلاصه را دیدیم کوههای طرفین بعضی خاکی است بر چه میرا دیدیم راه از میان همین دره بود و بر چه بالا تر میرفتیم
 زمین و کوهها کم کم همه چمن میشد تا رسیدیم به دره که یک راه از شور دره میرود مسافر سابق که را دیدیم از راه مؤ

زوجه چپ

دره رستم و از سر کوه وارد مرند شدیم این سفر میل نکردیم از آن راه برویم بمیلور با کاسه که از راه کالاسکه
 رو را ندیم هر چه میرفتیم کوه شوکم کم نزدیکت بجایزه میشد و نام دره چمن بود و کل و زراعت کل روغنی زرد
 بهم چلی داشت این کل در جابای بسیار سردیلاقی غل میآید و در بر کهای بوته کل و رتی شفاف دارد
 سوا لاسب شده از طرف دست راست را ندیم برای دامنه کوه شوکه انجا بنا بجوزیم مثل کوه شوکه کمتر
 جای دنیا یافت میشود تمامش پوشیده از برف است و بر کجا برف ندارد کل و سبزه و چمن است و این
 کوهش نرم است تا سر کوه همه جابای راحت میرود تا نصف کوه را از ااعت دیم می کنند و این
 زراعات همه جزو ملک سیوان است خود قرئ سیوان هم قوی دته در دامنه کوه واقع است ما دیگر
 سیوان زرفته را ندیم بالای کوه چمن بسیار خوبی کل زرد روغنی و زنبق و آویشن و قاز باغی و سنک
 و شبدر و سنزولی و کلهای زیاد با نوع و اقسام داشت هر کجا زراعت کرده بودند زمین خاک سرخ
 بود اما سایر جابا تا ما سبزه بود چلی کوه و صحرای با صفای خوش منظری است آب کمی هم از برف میآید
 قوی چمن در دامنه کوه که جای چلی خوبی بود آفتاب گردان زدند بنا را فادیم این صحرا کوه کل تو تیاخی بود
 دارد کل تو تیا کلی است کوه چک و نفش زنت کل را که از غلافش میکشد شبیه بیک قیف است و در
 نه آن قیف کردیست که بچشم میکشد سوزش ملایمی میکند و چشم را شفاف و روشن مینماید باین جهت کل تو تیاخی
 کوبند کل تو تیا در کوه الوند بیدان چلی بهم میرسد از کل زنبق هم که فرنگها عطر آن را می گیرند و بزبان فرانسه
 (ایویس) میگویند و بجایزه است باز چشم داشت و بروی بایک چشم اندازی که نام صحرا و دره با
 و کوههای فراوان بر برف و بلند از دور پیدا بود از طرف شمال هم کوههای اطراف همه پیدا بود کوه شوکه بالا
 سر بود بقدری نزدیک که اگر کاری جوانی قوی بر فشاره میرفت پیدا بود و من با چشم میدیدم خلاصه چشم
 انداز با صفای بود و بنا حوز دیم اعطاء لطفه حاضر شده قدری روز نامه اردپ خواند بعد از بنا این
 بجایون را فرستادیم قوی دره سنک معدنی بیاورد که ملاحظه کنیم از چه معدن است و خود مان سوار شده
 را ندیم با بالای کوه چلی گردش کردیم باز همه جابزه و چمن بود آنچه باش که علف معطر است که در سوپ و
 آش میریزند و خوش مزه است زیاد داشت بخوابیم مدتی تفریح و گردش کرده دوباره با قاف گردان
 برگردیم و تا عصر مازه چای و عصرانه بخوریم که درین بین هوا ابر و دستعد باریدن شد کاسکه با هم قوی جاده
 و چلی دور بود و بخیل از کوه پائین آمده فرمودیم آفتاب گردان را انداختند که درین بین رعد و برق شد
 و شروع باران کرد ما بخیل را زده تا رسیدیم کاسکه تا نا کالاسکه برسیم لباس ما از سر تا پا تر شد سوا کالاسکه
 شده را ندیم تا بکار و اسناری از بناهای شاه عباس که سر راه بود رسیده لباس اعوض کردیم و لیعهد را بهم

کاروانسرا دیدیم که از ترس رعد و برق و باران قبل از ما با سجا آمده و پناه برده بود از کاروانسرا بیرون آمدند
 از کاسکه شده را ندیم برای منزل باران باز همان طور عیاریده و بام بطرف دست راست در دست
 واقع است این کوه قطعه های سبز و خرم با صفای خوبی دارد که اگر وقتی شخص بخواهد تماشای اینجا بیايد
 برده و بام ماند و از اینجا باین کوهها آمده گردش نماید کوه مشکوه بزرگ بر بنی است با اندازه البراست و شکل
 ردی است که فرنگها (پیا امید) میگنند با سب نامزد یکت بسره کوه بلکه نافه کوه هم میتوان رفت
 اصد کوه و صخرای بسیار خوبیت خیلی میل داشتم از کاسکه پیاده شده سوار بسب شوم و این کوهها را تماشا
 م تا بواسطه باران نمی توانستم بمشهور با کاسکه را ندیم صخرایم تمام بر داخل سبزه بود تا رسیدیم حلقه مرند حاجی
 بی خان تفنگندار مرندی که در ده دیزج یکان می نشیند بحضور رسید و سفره و از ده سال قبل هم که سفر دوم
 بآن بود وقتی با بخار رسیدیم بنین حاجی عیسی خان را دیدیم و در روزنامه آن سفر هم نوشتیم که چون سیر مرند شده
 بفنگنداری معاف و در اینجا متوقف است حال اینرا ورا مثل همان سال دیدم هیچ شکسته نشده است بعد
 رسیدیم بدی که آتش ملا یوسف است جمعیت زیادی داشت از اینجا که ششم دی و دیگر در دست راست
 اقی است آتش دیزج علیاست ملائی دارد آتش ملا مناف است بحضور آمد بعد رسیدیم بر قصبه مرند
 باغات زیاد دارد و سر باز و توپچی زیادی بدولت میدهند جمعیت مرد و زن مرند اطراف کوچه های است از
 رندیکت رودخانه هم از وسط ده میگذرد از قصبه گذشته اردور از طرف قصبه زده اند و اردور مرند
 شدیم دی نزدیک مرند دیده شد آتش کشندج است در فوج چهارم و فوج دوم حضرت و غیره سر باز
 پنجگی خیلی ازین ده دارد از بنین ده کشندج یک صاحب منصب رشیدی بیرون آمد آتش سعید سلطان بود یک
 ده دیگر هم دیده شد که آتش خیم بار است جمعی هم از مرند بیرون آمد بحضور رسید که آتش قاجار است
 رض میگردانده از که بلا آمده است صاحب منصبان معتبری که از مال فوج دوم حضرت و غیره در مرند می نشینند
 حاجی احمد خان یا ورا اول و عبد الله بیگ یا و فوج چهارم محمد بیگ یا و سعید سلطان از صاحب منصبان
 پخانه حسین خان ولد علی رضا خان معلم قدیم محمد حسین بیگ یا و نعمت الله بیگ صاحب منصب توپخانه
 بفرسابق فرنگستان در بنیادیده بودم امسال ندیدم پرسیدم عرض کردند مرده است حاجی میرزا جواد
 محمد در مرند هم خیلی ملک دارد (روز پنجشنبه هشتم) امروز باید برویم به کلین قیام عرض
 رند اینجا هم ملک حاجی میرزا جواد محمد است راه امروز هم بقدر بخیر سنک بود صبح سوار بسب شد
 روی از راه سواره با ولیعهد و این سلطان و امیر نظام فرمایش کنان رفتم بعد سوار کاسکه شده را ندیم تا
 رسیدیم بجاییکه حلقه کوچک می شود اینجا یکت رودخانه جاری است که از طرف زوز میاید زوز نیم فرسنگ

بالای این رودخانه واقع است اما از اینجا پیدافیت از اینجا هم گذشته و اخل کرده و ما پور شدیم از دره
 گذشته دهی در دست راست بود عرض کردند همش قزاقیه و مقلق بولجهد است وقت نهار شده بود
 اسب شده رفتم قوی کیقطعه از املاک آن ده بنهار فادیم اما خورده ویده نشد بنهار خوردیم اعما و هند
 حاضر بود روزنامه اروپ خواند بعد از نهار و لیعهد و این السلطان و امیر نظام و نصره الدوله بحضور آمد
 بعضی فرمایشات کردیم قدری باران هم باید از اینجا قدری از دره ز نور پیدا بود و زواریک آبادی معجزه
 دوسه دسسه سرباز و توپچی دارد باغات بسیار دارد از اینجا تا اینجا کفر سنگی مسافت داشت باد و
 مناسا کردم در دامنه کوچی بقدر البرز واقع است ولی وسیعتر از افش را همه دیم کاری کرده اند چنبر
 زیاد دارد و باین صف و جوی نمی شود مثل کیقطعه از بهشت است خلاصه سوار کاسکه شده را اندیم کاهی را
 و کاهی سربالا اما راه کاسکه همه جا خوب بود تا رسیدیم با قول جلگه گلین قیاض الله خان صدرکت لو
 میرش که در کجولو می نشیند اینجا آمده بحضور رسیدند قدری دیگر که را اندیم سوار و قبی از دور دیدیم معلوم
 میور پاشا خان و بیلول پاشا خان ما کوئی هستند با حسین قلی خان سپهری پاشا خان و مصطفی خان سپهری پاشا
 خان و نصر الله خان سپهری پاشا خان و ششصد نفر سوار را ما کو با استقبال آمده اند امیر نظام هم سر صف
 سوار ایستاده بود تا هم از کالسکه سوار اسب شده با این السلطان رفتم از جلوصف سوار عبور کردیم سوار طبع
 بود از گردید را ملو و کرد و عروسانلو و کرد و جلای از جلوانها که گذشته دو باره سوار کاسکه شده را اندیم مدتی
 کشید تا بمنزل رسیدیم دوده در دست راست دیده شد یکی در بالای کوه واقع بود همش حرارت دود و یک
 پائین تر همش دریا ندی بی ده گلین قیاض طرف دست چپ واقع بوده بسیار بزرگی است وجه تسمیه
 گلین قیاض این اسم است که در زیر سنگ های بزرگ واقع شده است یک میش که عبارت از
 ارغالی باشد از زوز آورده بودند میش غریبی بود هیچ شباهت به میشای طهران ندارد و هوای امروز گرم
 و برور عد شد و باران بارید تا برق نداشت در سفر دوازده سال قبل هم که اینجا آمدیم بیاید الحال هم
 از دوبات معجزه جوی هم که در مرند دیدیم یکی یاچی و دیگری لوار بود میرزا محمد خان شیخ مست و حاجب الله
 امروز رفتند کنار ارس که جای نزارده بارامعین کنند تا آن که وقت افان است باز باید از
 شدت مبار د **روز جمعه هفتم** امروز باید برویم کنار ارس چهار فرسنگ راه بود
 که برخواستیم هوا صاف و آفتاب و از باران و شیب خیلی با صفا شده بود و بیرون آمده سوار کالسکه شد
 را اندیم تمام صحرا از زراعت کرده اند علف زراعت بقدر که خوب هم از زمین بالا آمده و همه جاسبو و سبزه
 را اندیم تا رسیدیم با قول دره دره خیلی تنگی است اگر چه راه کاسکه همه جاسخانه و خوب بود لیکن از اول

روز جمعه

اسب شدم طرفین دژه کوههای سخت بلند دارد کوه طرف دست راست شمش کجیل است این
دژ دژ نگاه میکند بخان است پشت کوه همه زمان است و کوه خوبست کجیل اسم یک چشمه است
ما کوه که نادر شاه فشار در سر این چشمه منزل کرده است کوه دست چپ شمش دوان است در این راه
نیوار اسب میشدیم گاهی کاسکه نمی نشینیم اما همه جا کاسکه میرود آسیا بهمانیکه در سفر سابق دیده
یم باز در طرفین دژه دیدیم چند تائی هم زیاده بود در اندیم تا کم کم از دژه وارد جلگه گرگر شدیم حاجی پیک
نوار آمد یک کبک زبزرکی زده بود عرض میکرد این کوه نکه بزرگ است درسی هم یافت میشود ولی
نامی بخا و غلی بکبکهای عراق ندارد بزرگتر و درشت تر است خلاصه بجلگه که رسیدیم نیوار اسب شد
یم بطرف دست راست یک تپه دیدیم که مشرف به گرگر و تمام د بات و رود ارس و خاک
س و غیره بود رفتیم بالای تپه آفتاب کردان زدند به خاک افتادیم جلو ماده گرگر و لیوار جان
بر دو متصل یکدیگر زد واقع بود خیلی د بات معتبر خوبست بالای منزل لیوار جان یک کوه بسیار بلند
دارد است همه جای کوه زمان و زراعت دیدم میکنند کوه مالیده بسیار خوبست اگر آدم
ست داشته باشد برای گردش جانی اینجا بهتر نمی شود زیرا این کوه یک ده معتبر است شمش قشلا
ده دیگر هم هست شمش ارسبی است همه این د بات خیلی آباد و معتبر است هر یک بقدر چهار صد یزد
و جمعیت دارد اینجا که ما بنهار افتادیم از انطرف ارس که خاک روس است شست گرگر و لیوار جان
بزرگ برف دارد بلندی پیدا بود اسم کوه قاپان است کوهش با ارتفاع البرز نیست اما خیلی بزرگست
به کوه قاپان سوادیک آبادی پیدا بود باغات و خانوار زیادی داشت شمش اردو باد است و دور
ست تماشا کردیم اردو با خیلی جایی خوب فشنکی است انطرف کوه قاپان محال فرا باغ است خلاصه بعد
از آن کوه سر ازیر شده کاسکه نشسته اندیم میرزا محمود خان وزیر مختار ما که در پترزبورخ است توسط
بن سلطان اینجا حضور رسید بعد رانده خیلی راه که رفتیم به شجاع رسیدیم که در دامنه کوه سنکی
زوطی فشنکی واقع است شاه پلنگ خان را فرستادیم از دامنه این کوه سنکات آورد سنکاهی سلطانی
مرموب دارد کوه سنکی کوچکی است شبیه کوه دماوند یعنی کوه محرومی (پیرامید) است نه اینکه با ارتفاع
او ند باشد دماوند نه برابر متر ارتفاع دارد و ارتفاع این کوه تخمینا پانصد متر است غلامه وارد منزل
بیم میرزا محمد خان و حاجب الدوله چادر و سر پرده مار از دیکت بروئوس زده اند پیاده شده ساعتی
ار رودخانه ایستادیم آب تند زیادی سیاه خیلی با صفا بود هماندار ما از طرف روس میرال پوپوف
بره و غیره که اسامی آنها نوشته خواهد شد باینجا آمده اند شلکووف مترجم سفارت روس هم که طهران بود

چهارم رمضان
روز شنبه

اینها آمده است همه رفتند بمنزل امین سلطان طرف خاک ایران در کنار رس بنا بای خوب باشکوه در
از ملکه افغانه و پست خانه و عیبه تازه ساخته شده است. روز شنبه دهم رمضان ۱۱۸۰ هجری
این فرستیم است که بغزات میرویم امروز که دهم رمضان است از آنس گذشته داخل روس میویم صبح
خواب برخو استیم هوا آفتاب و بسیار گرم بود بنهار را منزل خودیم بعد از بنهار رفیم به چادر یک کنار آمد
زده بودند و لیعهد را خواستیم آمد بعضی فرمایشات با و فرمودیم بعد از چادر یک به ملوی آب بود آمدیم بچادر
دیگر امیرال پوپوف که از طرف دولت روس آمده بود باشکوه نوب صاحب منصب سفارت روس
که از طهران آمده است بحضور آمدند بعد دوباره آمدیم بچادر یک کنار رودخانه بود ساعتی که گذشت وقت
حرکت و رفتن بنا با طرف آب شد از سر پرده بیرون آمدیم جمعیت زیادی از سوار و سرباز و نو جوان
و اهالی اردو و مله نین کاب حاضر و دو طرف راه ایستاده بودند بنور پاشا خان باکوسی و بهلول
پاشا خان و میرزا شفیع خان مستشار الملک نیز بحضور رسیدند اشخاصی هم که باید از اینجا برگردند از قبل
کسبک چی باشی و ساری اصدان و بشیر الملک و ابراهیم خان شجاع الملک رئیس کاس که خانه و میرزا
قدمان امین شکر و صدارم الملک و شجاع السلطنه و غیره و عیبه همه لب آب ایستاده بودند و حضرت
شدند بعد ما سوار قایق شدیم و امین سلطان و امیر نظام و امین السلطنه و محمد الدوله و نصرت الدین
و اعتضاد السلطنه و لیعهد هم با ما در قایق بودند قایق را باید ببرند تا محاذی ملکه افغانه و پست خانه
ایران و از اینجا از نزدیک درخت بیدی را بکشد قایق ما را هم از دم همان درخت را با گردند راست
ما را بجزیره آورد که در وسط آبست اینجا پیاده شده سوار قایق دیگر شدیم که با هم برده میشود از انهم بجا آمد
بسلامت گذشته و اردو خاک روس شدیم جمعیت زیادی از مسلمانهای اردو باد و فقار برای تماشای
ایستاده بودند جمعی هم از علماء اردو باد و یک سواره قزاق روس و یک سته سرباز نظام صف بسته
بودند امیرال پوپوف هم با صاحب منصبان دیگر که در محبت او از روس آمده اند و صاحب منصبان
فقاری تا دم اسکله استقبال آمده بودند امیرال صاحب منصبان یک یک متعز که در جلو صفوف قزاق
گذشته با همه حوال برسی کردیم بعد از پله بالا رفته داخل طاق شدیم با امیرال قدری صحبت و فرمایش
کرده بعد او و همراهانش در خص شده رفتند و لیعهد و امیر نظام و عیبه هم با ما با بیطرف آمده بودند حضرت
شده رفتند آنوقت یک ساعت و ربع بغروب مانده بود در فقیم توی ایوان جلوه عمارت که بار در
سگاه میکند و در بین انداخته قدری تماشای اردو و بنا با و عمارت ملکه افغانه و پست خانه و ملکه افغانه
که بنا بای فشک باشکوهی است نمودیم بعد با سخت کیشی از طرف شمال غری که سمت خوی باشد رخا

امروز صبح با جمال بود و در حال حاجی بود حالا بواسطه این باد مسلط شد که دو غبار زیاده‌ای برخاست بطوریکه
 از سرده قدمی چشم‌چشم را می‌دید بختیر باو چادرهای اردوی آن طرف را انداخت نیم ساعتی طول کشید بعد چند
 قطره باران باریده بواسطه و آرام شد قبل از باد و طوفان از همان طرف خوی برق در عیدی هم دیده و
 شبنمه شد ولی صدای رعد و آسافت بعدی بوده. ذکر پیشخدمتهای و اشخاصیکه در این سفر نک
 ملزم رکاب ما هستند ازین قرارند: (میرزا علی صفرخان امین السلطان). (میرزا علیخان
 امین الدوله). (غلامعلیخان غریز السلطان). (عبداللهوله علیقلیخان). (محمداللهوله محمدیقلیخان)
 محمدحسینخان اعتماد السلطه). (محمدعلیخان امین السلطه). (جهانگیرخان وزیر صنایع). (غلامحسینخان
 صدیق السلطه). (غلامحسینخان امین خلوت). (ابوالقاسمخان ناصرالملک). (دکتر طو لوزان حکیمباشی
 میرزا محمدخان پیشخدمت). (ابوالحسنخان پیشخدمت). (میرزا عبداللہخان ایضا). (احمدخان). (محمدباقرخان
 ادیبالملک). (اکبرخان). (حسنخان). (غلامعلیخان امین بایون). (محمدنجان ابودان مخصوص)
 مسوومینیت دندان ساز). (مرتضیخان). (میرزا ابوالقاسم). (کلبعلیخان). (میرزا اسد محمدخان). (میرزا
 نظام محمدن الملک). (فخرالاطهار). (حاجی علی اکبر فراش خلوت). (شاپور میرزای پیشخدمت). (آغا
 بشارت فراش خلوت). (حسین فراش خلوت). (حاجی آقای پیشخدمت). (غریخان فراش خلوت). حاج
 حیدر خاصه تراش). (میرزا حسین رخت دار). (روزیکشبنه یازدهم). صبح برخاسته آیدیم توی
 ایوان قدری ایستاده و در بین بطرف خاک ایران وارد واده از نیمه صبحی رفته و بعضی در کار حرکت بود
 بعد امیرالآده عرض کرد کاسکها حاضر است رفتم سوار کاسکه شدیم کاسکه بای مزب منظمی از اینقرار بود
 کاسکه اول مخصوص سواری ما بود بعد کاسکه بارگشتی که باید توی ان میرزا محمدخان پیشخدمت و امین بایون
 و مرتضیخان و کلبعلیخان و میرزا ابوالقاسم بشینند پشت سران کاسکه همراه راست بعد امین السلطان و بعد
 بعد غریز السلطان و بعد همین طور بترتیب نشسته بودند خلاصه را ندیم آبادی انجا بمان جلایا است که در طرف
 دست چپ واقع است و دیگر هیچ آبادی ندارد و همه بطور دره و با بوز و پیله خشک است تا برسید بلکه بخوان
 بلکه بخوان آبادی زیاده‌ای دارد و خود شهر بخوان هم آثار و اعینه کنه غراب اسبی و بناهای معتبر دیگر دارد
 رسیدیم بشهر در خانه حاکم بخوان بنهار خوردیم هوا خیلی گرم بود ابالی بخوان مخلوط از مسلمان و امینی و روس میباشد
 بعد از بنهار سوار شده را ندیم از بخوان که گذشتیم و دیگر کلی آبادی تمام شده و همه با سحرهای خشک و کمسای سخت
 بی سبزه بود قدریکه را ندیم رسیدیم بجای بارخانه فراق بهر جای بارخانه که میرسیم باید شده میرسیم توی اطاق
 کوچکی انجمنی نشینیم تا اسبهار اعوض میکنند دوباره براه می‌فتم بجای هم رفتم توی اطاق نشینیم جمعیت زیاد

از اطراف جمع شده بودند اخوندی هم باشا گردان و اطفال زیادی از ایرانی و ارمنی که در مدرسه شاه یحیی هستند
جلو آمده و نهایت منظوم خوبی زبان ترکی برای خود و ماساخته و میخوابند از شاه یحیی تا اینجا و فرسنگ راه است
شاه یحیی هم محل عبور و مرور مردم و قوافل از ایران بروس و از روس بایران است و جای معتبر است اینجا هم کشتی
و قایق دارند و یکم کشیده اند از شاه یحیی بخوی و ارومی و اسخند و مراوده می شود مرضی قلی خان پسر تیمور پاشا
خان هم که جوان خوب خوشرو و مینت و در اینجا که چا پار خانه قراق است آمده به حضور رسید پیش از رسیدن
بقراق اول بده حرکت رسیدیم و از آنجا گذشته بقراق رسیدیم از جلفا که حرکت شد اول در چا پار خانه النخان
اسب عوض شد و از آنجا گذشته به نخجوان رسیدیم پیش از رسیدن به نخجوان بیک رودخانه عظیمی برخوردیم
که آب کل رود زیادی داشت با کاسه از آب گذشته به نخجوان که حرکت کردیم اول در چا پار خانه بیوک
دوری اسب عوض شد از بیوک دوری بقراق رفتیم و از قراق که سوار شدیم محال شرو در طرف دست
چپ راه واقع بود که تمام آن محال ده روی ده و بلخ روی باغ است رودخانه بسیار عظیمی است موسوم به
آر پاجای که محال شرو در امشروب میکند محال شرو مثل بر خاوه و دو قریه است که بنه از بنین رودخانه آب
میخورد منزل مشب ما باش تراشین است از دور پیدا بود و اما ازین رودخانه نمیتوان گذشت اگر عبور از
رودخانه ممکن بود راه نزدیک بود و خیلی زود بمنزل میر رسیدیم لیکن حالا باید دور بزریم و از پل آهنی که روی
این رودخانه بسته اند بگذریم و الوقت سر از رسته بر کردیم بیایم بباش تراشین با خنجره راه دور بود
یک ساعت دینم از شب گذشته وارد منزل شدیم در خانه همه میل بیک پسر خلیل بیک که از ابالی شرو در
منزل کردیم خود همه میل بیک هم جلوه آمد عمارت خوبی دارد و امشب بعد از شام چراغان و آتش بازی
کردند و هتیم در ب پله عمارت ایستاده تماشا کردیم (اشخاصی که از صاحب منصبان روس و غیره امر و
در جلفا به حضور آمدند این قرارند) و پس امیرال جوانل اجودان یوئوف همان داد و دیس ملتونین ۴۰۰-
کنت کلوسنهنگ و اجودان اعلی حضرت امیرالطودی ۴۰۰ جوانل مازد و فروما مؤد پوس دند کف
کوساکف) جوانل لیوتنان تئالیکوف خاکه ایالت ایودان) اکناد و کف سرهنگ حکمان و
قزاق ادمان نمرة اول) بوداشکوف سلطان اجودان ژاندا و مرعی یوان) فن دیون
سرهنگ و مهندس نایب ایالت ایودان غیر از اینها هم از صاحب منصبان روس زیاد بودند علمای
ارو با دهم که بحضور آمدند اسامی آنها این قرار است حاجی مفید و اخلا (حاجی میراثم آقا فقیب)
آقا میر یحیی مدرس) آقا میر یوسف) آقا میر صادق از اینجا و معارف اینجا هم بودند (روز دو
شنبه دوازدهم ۴۰۰ امروز باید برویم بایروان صبح بخوابیم و یک ساعت دینم از رسته گذشته برای

سواری بیرون آمده سوار کاسب که شده را ندیم سته فرستلی که رفتم رسیدیم بجا پارخانه صدرک پیاده شده
رفتم قومی اطلاق کوچکی شستیم اسبها را عوض کردند سوار شده را ندیم تا رسیدیم بدو پیاده شده در اینجا
نهار خوردیم دو لودر مقابل کوه آتشی واقع است کوه آفری کوه با عظمت عربی است دور تا دورش همه
جلگه در زمین مسطح است از وسط صحرا بقدرت کاه خداوندی دو کوه بلند برآمده هر دو بسمان کشیده است
یکی بزرگ و دیگری کوچک که یکی معروف باقری بزرگست و دیگری آفری کوچک آفری بزرگ خیلی مرتفع است
آفری کوچک اگر چه چندان مرتفع نیست اما خیلی مقبول و خوش ترکیب و محوطه طی شکل و تماشای پوشیده از برف است
این دو کوه از طرف این واقع است وسط دو کوه دره ایست مالیده و این دو کوه که مثل مادر و فرزند میمانند
از دو طرف دره بالا رفته و بهر دو پوشیده از برف است حدود ایران و روس و عثمانی هر سه منتهی باین کوه آفری
میشود کوه و ماوند معروف ایران که در دره فرسنگی طران واقع است خیلی شبیه باقری بزرگست اما عجیب
این است که این دو کوه آفری باین عظمت چشمه و آب خیلی کم دارند و اطرافشان خشک است و بی استموم
باورک که در دامنه آفری بزرگ واقع و متعلق بدولت روس است میت و پنج خانوار جمعیت دارد بک چشمه
آبیت در دامنه آفری کوچک معروف بسواد بلاغی که محل بلاق طایفه اگراد جلای است که رعیت ایران هستند
خلاصه از دو لود که نهار خورده و گذشتیم بیک رودخانه کل آلود بزرگی بر جودیم که همش دوی چای است یک محال
خیلی بزرگی این رودخانه دوی چای آب میدهد که اسم محال مزبور دوی باسار است و معنی دوی باسار این است
که رودخانه دوی این محال آب میدهد این رودخانه از طرف کوههای دست راست که معروف بایرجیم است
میآید این کوهها برف دارند بطوریکه محال داخل و از نو راست برفش هیچ کس نکرده و مثل این است که ناز برف بارید
باشد بعد از ده یو و اکتشیم که ده بسیار بزرگی است و سکنه اش ارمنی است بعد بیلوک فرور رسیدیم غلب
این دانات سکنه مسلمان و ارمنی زیاد داشت اما ارمنیش زیاد تر است بعد از محال کرین باسار که ششیم کرین
اسم رودخانه ایست که این محال مشروب میکند و به کرین باسار مشهور است از کرین باسار باقی حمزه لے
رسیدیم که در اینجا باید اسبها را عوض کنند و لی عوض نشد و را ندیم برای ایروان از فراق الی ایروان تمام
راه ده و آبادی پیوسته بهم میگذرد که زمین خالی نداشت بقدر شازده فرسنگ راه همه ده و قریه بود تمام این
آبادیه با واسطه رودخانه های زیادی است که زمین می شیند و اسباب آبادی این صفحات شده است
یک ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به شهر ایروان جمعیت زیادی از اهل شهر با استقبال آمده بودند پناه
خان اردالی که از معتبرین ایروان است سواره ایروان را با استقبال آورده بود قدری با او صحبت شد
اسامی بعضی کوهها و دانات را عرض میکرد و اردشهر ششم شهر ایروان قومی دره واقع شده است اینجا کل اقلیت

دیدم که او ایلش می باشد از بلوکا نیکه دیروز عبور کردیم کل سجده زیادی دیده شد که بوی آن کالسه و فضا را
معطر کرده بود میانه دو کو و قراولیات کرد رعیت رؤس نشسته اند که اسم اینها بردگان نواست و در زن
کنده و عزیزان و غور و غور بورالان می شنید از رئیس آنها پرسیدم که چند خانوارید عرض کرد ما پانصد
خانواریم این محال و نقاط که اسم بردیم محل قتلانی آنست اما بیافشان اگر بجه است که واقع در کنار رودخانه
فراسواست و این رودخانه از بالای سراجلو داخل رس میشود و ساری اینها یکی فنجی آقا و دیگری سپهر فنجی
آقا که جوان خوبی بود در محله آنها خانه و بناهای خوب بوضع و طرح اروپا ساخته اند همه جهت شهر اروا
هیجه بهر جمعیت دارد طاق نصرت بسیار خوبی ساخته اسم مار نوشته بودند ابالی ایروان از روسها و
شمشیر بندهای نظامی و صاحب منصبهای مسلمان و ایرانی و روسی هر چه در ایروان بودند حاضر شده بودند بقعه
تصد چهار صد نفر هم از سربازهای ارمنی که تازه از ارمنه سرباز میگردند و صاحب منصبان آنها و روسی هستند
صف کشیده بودند دم طاق نصرت که رسیدیم پیاده شدیم همانند اروا و این سلطان و سایر ملترین
هم رسیدند آمدیم درب اطاق ایستاده تمام صاحب منصبها و عموم مردم اخبار لطف کردیم و سربازها هم آمد
از جلو ما گذشتند بعد از آن داخل عمارت حکومتی شدیم عمارت خوبست این همان عمارت است که در سفر
سابق هم آمده منزل کرده بودیم اما بهتر و پاکیزه تر شده است تعمیرات خوب کرده اند شام خوردیم بعد
شام باز همانند روسها و سایر صاحب منصبان بحضور آمدند شبزاری و چراغان حاضر کرده بودند رفیق بیرون عمارت
روی پله که تمام صاحب منصبان و غیره ایستاده بودند تماشای شبزاری را کردیم جمعیت زیادی از مرد و
زنهای فرنگی و ارمنی و غیره هم بودند قالیهای ایرانی در عمارت اینجا خیلی بکار رفته است حتی پردهای طاق
هم قالی است در حوالی این دبا نیکه در این دو روزه دیدیم چمن و مرتع زیادی دیده شد که فره مان بسیار
در اینجا با میچریدند بعضی شترهای سفید فشانک هم در مرتع دیده شد خلاصه یکی از جزایرهای معتبر اینجا که همیش
گشایف است جز مشقین بود بعد از ورود ما با ایروان هوا برود و برق زیادی شد و باران
خوبی بارید مدتی بود که در ایروان باران نیامده و دیر شده بود امروز که بارید مردم خیلی خوشوقت شدند
روز سه شنبه سیزدهم امروز باید برویم به دیجان مسافت راه چهارده فرسنگ است
صبح که برخاستیم ساعتی بعد کیش اوج کلیسا که باید بحضور بیاید با بعضی کیشتهای دیگر که آنها هم سخته بودند
آمدند در اطاق بزرگی که صورت امپراطور روس هم در اینجا است ایستاده منم از اطاق دیگر با بخار فته
انبار امپراطور ایستاده ملاقات کرده صحبت داشتیم بسیار کیش معتبر است این سوای آن کیشی است که در
مخدوم فرنگ ایجاد کرده بودم کیش رفت بقدر پنج دقیقه که گذشت ما هم سوار شده و ملترین هم همان ترتیب

بول در کالکمان نشسته را ندیم وضع و حالت این راه را در سفر سابق نوشته ایم در این سفر که خیزنازه بییم
نویسم شترای روان را در سفر سابق که دیدیم خیلی خراب بود حالا خوب آباد شده غاسنای حقیر عالی و مساجد
مدارس متعدد و خوب ساخته اند که بمینطور که بسرعت از توی کوچهای گذشته دیدیم همه جا از توی شهر سر بالا
انده تا رسیدیم به بلندی که شترای روان در کمال خوبی پیدا بود و کوههای آفری را هم باز از اینجا دیدیم هوای
برای روان با طران ده روز تفاوت دارد یعنی از طهران ده روز سردتر است خلاصه رسیدیم بجا پارخانه
ذل که اشمش این راست اسب عوض کردیم پسر تیمور پاشا خان واقو امش که تا اینجا همه جا همراه بودند و در طلب
اسب میافتنند از اینجا محض شده رفته اند به ماکو خود تیمور پاشا خان هم از اسب تا جا پارخانه فراق همه بشت
را اسب میدادند در فراق و اما ندیدیم که نشست اما پسر واقو امش تا اینجا اسب میافتنند پسر تیمور
پاشا خان و دختر پناه خان ایروانی را اینجا بدیدیم و تیمور پاشا خان رخصتی گرفت که تا قلیس آمده چون کسب برآ
رد به اطباتی قلیس رجوع کند و مراجعت نماید سوار کالکمان شده را ندیم این راه چون در ییلاق واقع است
رف و باران و کل متصل خرابی بآن میرساند دولت روس ناچار است که راه شوسه بسازد این است که این
ه شوسه است بعضی جا بهم خرابی دارد که مشغول تعمیر بودند و در راه سنگ و شن ریخته بودند و باین واسطه
سکه کاهی تند و کاهی کند میرفت تا رسیدیم بجا پارخانه سوخو نوتا تا اینجا هم برب معمول اسب عوض
یده و سوار شده را ندیم تا رسیدیم به نرثیا تا اینجا اسبها را خود دیدیم اینجا با که اسب عوض می شود و نهایتا خود دیدیم همه
بات معتبر است که عمارت و جای مخصوص برای عوض کردن اسب دارد و تمام رعیت این د بات هم از سنی است
این ده آشنا که از روس رعیت مخصوص آورده نشاندند و اندوایش روسی هستند بعد از نهار باز بر تریب و
طر معمول سوار شده را ندیم در یکه برف کاکه فرید است در کنار دریاچه کوه دجه اسب عوض کردیم و سوار شده
را ندیم یک اسب هم در جا پارخانه سیمه نف کایا عوض کرده را ندیم برای دلجان از سیمه نف کایا ساعت بفرز
مانده بود که سوار شدیم و عین ساعت از شب گذشته رسیدیم بدلیجان که منزل امشب است از نهار گاه که سوار شدیم
ابر تیره شد و باران زیادی بارید کاهی ساکن و کاهی تند میشد اما تا ورود بمنزل باران و شبنم راه امروز تمام
سرو بالا آمدیم از جا پارخانه اول که ایل یار بود و هوای خیلی ییلاق و سرد شد و در اطراف جاده همه جا کوههای بزرگ
و کوچک داشت که تا ما پوشیده از برف بود و مخصوص سمت دست چپ که پته هائی که قدری برآمده اند زمین
برف زیاد داشت و قطعه های بزرگ برف دیده میشد پته های بزرگ و کوچک بسیار توی صحرای بود و اعلی سر
پته ها سنگلاخ بود و اما دور و دامن آنها هیچ سنگ نداشت و بنزد تمام این صحرایا سبز و خرم بود و اغلب
جاها گل های سترن قمر و وحشی که در کوههای ایران پیدا میشود داشت اما تازه برکت کرده بود و االی منزل کلمان

غریب و عجیب زیاده دیدم که در هیچ جا ندیده بودم خیلی صحرائی خوب با صفا نیست در استنایونها و خضر ر
کلبه را دسته کرده برسم تقارن و تنبیه بروی مایه بحث کلمهای بسیار خوبی داشت از جمله کل زردی دید
که عطر طایم بسیار خوشی داشت و این جنس گل در هیچ جای دیگر ندیده بودم از پل لف کا که گذشتیم کمیتر
در همان انجا که در جزیره وسط این دریاچه معبدی برای خود ساخته است بخود رسید این جزیره کو هست
سبز و خرم زو یک ساحل که تا ساحل با پصد ذرع مسافت دارد و در این جزیره هم هزار ذرع می شود و درخت
بید زیاد و درین جزیره است که هنوز برکت نکرده بود و کیشش ترکی میداشت گفت همیشه در این دیر بهنم
و با قایق آمد و شد میگویم چند نفر تبعه و مرید هم داشت آب این دریاچه شیرین و بسیار گوارا است و باغی غزل آلا
دارد و دریاچه بسیار با صفا فی است هوای خوشی دارد اطراف دریاچه کو بهای بزرگ دارد که تمام پراز بر
و هر کجا از برف بیرون است سبز است عمق دریاچه هم خیلی است کو بهای انواع و اقسام کلمهای خوب دارد به
خصوص کل زرد و کیش خیلی سرو مثل نوحال لبر طهران است از جا پار خانه آخری تا دلجان همه جا را در سرازیر
و هموار است خیلی هم سبز می آید هم راه این سرازیر را از روی هند سه باج و خم ساخته اند که باسانی کالسه که مان
می آید اول سرازیری درختها هیچ برکت نکرده بود کم کم گپاین آیدیم هوا افتادست کرد و در خنما دیدیم برکت کرد
بود شکوفه آلوده و کلابی هم زیاده دیدم از اول این دره الی دلجان هم کم آیدیم تمام کو بهای سبز و خرم بود و
دارای انواع کلمهای رنگت نکت از زرد و آبی و غیره و جنگل انبوه مثل جنگلهای مازندران داشت هوا هم
متنوع و خیلی با صفا بود دلجان توی چکل اخر این دره افتاده و جای بسیار خوبی واقع شده است سفر سابق
که آیدیم تمام این دره را همه گرفته بود هیچ جا اندیدیم برخلاف این دفعه همه بی مه و پید بود و خوب دیدیم
منزل دارد دلجان خانه اسد بیگ یا دکارف رئیس فوج دلجان است که او از مسلمان بای تقلیس است
و حالا کلنل فوج و متوقف اینجا شده است عمارتی خوش وضع و اطافهای کو چک ظریف خوبی داشت یک کفر
که مرحوم معروفیت و دندنها در طهران بوده و در دوازده سال قبل هم زمان مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار
اعظم طهران آمده بود به حضور ما رسید خیلی سن دارد از جانب فراموشهای قفقاز (پوشن دند و گفت
کو بنا گفت) (آمده است با اینهمه سن بهمان بنیه است که در دوازده سال پیش او را دیده بودم هیچ
تفاوت نکرده افواج و صاحب منصب زیاد و می باستقبال آمده بودند که اسامی آنها این قرار است
بیونیمان دنیس مهند سین (اسد بیگ یا دکارف رئیس فوج دلجان) (طرافینوف
پود پود و چیات کور و سنکی) (پود و چیات طولایف) (مدانوف) (داسیندنکوف
پود پود و چیات فود و روف) (کیرکین) سوزیکانچی بیت و پنفرضا منصب کو چک

دلیجان

بک بود و پنج فرشت بعد از شام زن یکی از صاحب منصبان روس آمده قدری سپا فوژ اسم حاکم کج
بنیادنا کامشید کن ده دلیجان خیلی با صفاست مثل د بات مانذران میان جنگل واقع است رودخانه
از پهلوی آن میگذرد که تقریباً سی سنگ آب دارد روز چهارشنبه جهت اردویم
صبح یک ساعت دیم بدسته مانده برخواستیم امروز هوا صاف و آفتاب است امروز باید تغلیس رویم تا قسقا
پد با کاسکه چا پاری رفت و از دلیجان به تغلیس باراه آهن میرود بیکر و ف عرض میگرد این الدوله و صدق
تسلطه و سایرینی که از راه رشت آمده بودند و در تغلیس شده اند خلاصه وقت حرکت کاسکه
فرشت و بهمان ترتیب سوار شده اندیم از اینجا الی تغلیس و قسقا همه جا راه سرازیر است فرزند دلیجان
و بیلاق بسیار خوبست پشت بام عمارات اینجا هر کدام که این نیست تمام بنه و کاهستان است
که آدم میتواند روی این باجهاد و کمال خوبی کردش و بفرج کند عمارات و د بات و آبادیهای دلیجان تک
تک واقع و قوی دره باناشده است بازار و خرمن تجار تی دار و خیلی آباد شده و هیچ نسبتی بکالت و از ده
سال قبل که دیده بودیم ندارد و رودخانه که از دلیجان میگذرد آتش استفا است راه همه جا از کنار رود
خانه است رودخانه در دست راست جاده واقع بود و او اخر رودخانه خیلی شبیه رودخانه جالوس است
که از پنجه رستاق محال مانذران میگذرد و بدریا میریزد کوههای بلند در طرفین راه و رودخانه واقع است
رودخانه همه جا با ما همراه بود و قدریکه را ندیم رسیدیم بر ترسبه جای اینجا آب عوض کرده را ندیم بایسیم
به (اوزون طلا) عمارتی داشت الا حق زده بنار ایرانی حاضر کرده بودند زیاده و خان کج و اما همین
میرزای مرحوم اینجا حاضر بود بنار را هم او حاضر کرده بود اگر چه اینجا بارطوبست و کلهای زیاد دارد و
جنگل است ولی هوایش گرم است رودخانه از مسافت زیادی باینجا مانده طرف دست چپ قفا
از اوزون طلا الی قسقا قراق می نشیند قراقش هم سلمان است دوازده هزار خانوار هستند
این قزاقها تماماً کلاه پاپاق و لباس قفقازی می پوشند تیمور پاشا خان هم جا در رکاب است خلاصه
جداره بهمان ترتیب باز سوار شده را ندیم بشهر قراق این شهر اسفرباق که آمدیم ندیده بودیم تازه
نا کرده اند خانه و عمارات تازه زیادی ساخته اند و باز هم از نو می سازند نایب الحکومه کج (کپتن)
هم اینجا می نشیند قراق خانه و قرا و خانه خیلی خوبی ساخته اند خلاصه از اینجا که شته را ندیم ما رسیدیم به
قسقا که دهی است و عمارتی دارد از اینجا راه آهن است پایده شدیم سرازیر و موکاجی و جمعیت زیادی
بناده بودند از جلوشون گذشتیم (پوشن شوش و اشیدن) حاکم شهر تغلیس جلوه آمده بود و نقی
سبب برتینت و رود ما کرد این الدوله و محب الدوله و جاکر خان وزیر صنایع هم که پیش از ما از

انزلی تخلص آمده بودند در اینجا به حضور رسیدند رفیقیم تومی و اکن در اینجا با ابن الدوله و غیره قدری می نشستند
این ترنهای بهم بسته با نذره یک شهریت خیلی وسیع و طولانیست جمعیت زیادی جا می گرفت
این ترن هم از ترنهای سفر سابق که دیدیم اطاقهای خیلی بزرگتر و پاکیزه تر و سقف اطاقها بلندتر است جمعیت
زیادی از ایرانی و فرنگی و غیره دو طرف و اکن با ایستاده بودند بقدریک ربع ساعت معطل شدیم تا ترن راه
افتاد و سه ساعت طول کشید تا به تخلص رسیدیم اطراف راه جلگه بسیار با صفا و از دور کوچه های خیلی قشنگ
پیدا بود و کوسفند زیادی که بقدره نهر از نظر آید میچید و کوسفند های اینجا و حال مثل کوسفند های فرانک همه معطر
و بی دونه است قدریکه از استفا گذشتیم به پل و دو خانه کر رسیدیم که آب زیادی داشت و پل طولانی بر روی
آن بسته بودند آب این رودخانه در جواد داخل و دو خانه ارس شده بدریای خرمیر و خلاصه رساندیم
رسیدیم یک جایی که راه آهن بکوه میخورد و چون کور نمیتوان خراب کرد ناچار راه را از بغل کوه که کمیست
کوه و کمیست و یک ربعین رودخانه که است ساخته اند از اینجا هم گذشتیم شهر تخلص همان است که مکرر نوشته ام
در کوهی واقع شده است و این رودخانه که هم از وسط شهر تخلص میگذرد و نزدیک تخلص باز راه بکوه و دره میر
اینجا هم یک کوهی را تکافه و سطح زمین رسا شده خیلی بر جفت و خارج کراف این راه را ساخته اند رسیدیم با
شهر زن ایستاد و همانا عرض کرد باید فرمانفرمای قفقاز (پوشن دند و کف کوسناکف) بیاید تومی
کالسه که راه آهن آنوقت با هم برویم با ایستادیم فرمانفرما آمد تومی ترن دست داده تعارف کردیم
فرمانفرما رویت بلند قامت ریش سیاه و سفیدی دارد و وسط ریش امتیرا شده شصت و سه سال از عمرش
گذشته مرد بسیار خوش صحبت خوبست با هم آیدیم پایین دم کا جمعیت زیادی بود ابتدا یک فوج سالار
ایستاده بودند از جلو صف سر باز گذشته احوال پرسی و اظهار التفات ما را فرمانفرما بسیار بازدار ساند
انها هم برسم نظامی جواب بلندی عرض کردند بعد آمدیم درب اطاق کار بیگریکی شهر و اجزای حکومت شهری
تمام حاضر بودند و برسم معمولان و نمک بحضور آوردند بعد بلافاصله از اطاق کار بیرون آمده با جانشین
تومی کالسه نشسته را دیدیم امین السلطان و سایرین هم انعقب ما آمدند سه فوج سر باز و سالار است طرفین
کوچه صف کشیده بودند دیگر نشان کرد های معلّم خانه ایستاده بودند فرمانفرما از طرف ما سمت بهر طرف
احوال پرسی و اظهار تعقد میکرد آنها هم جواب بلند میدادند خلاصه از پل گذر کرده رسیدیم بمارت
جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچه ایستاده بودند و صداهورا بلند میکردند و در عمارت پیاده
شده از پل بالا رفته داخل تالارهای بزرگ شدیم تومی تالارها صاحب منصبهای بزرگ تخلص از نظامی و اهل
قلم و غیره صف کشیده بودند که تمام آنها را فرمانفرما معرفی کرده و نفره و نسل هم ازین قرار حضور داشتند

که آنها را نیز فرما نفرما معترنی کرد و قنصل عثمانی قنصل فرانسه قنصل المان بعد با طاق راتحا خود را
 رفتیم شهر تقلیس خیلی آباد تر از زمان سابق که دیده بودیم شده است عمارات عالی زیاد از دولتی و غیر دولتی
 از نو ساخته اند قدری در اطاق راحت شده بعد در باغ جلوا طاق خود مان که باغ کوچکی است قدری
 گردش کردیم از اینجا باغ بزرگ وسیعی دیگر که در آن طرف عمارت رفته اینجا راهم قدری تماشا و گردش
 کردیم بسیار باغ عالی با صفای خوبیت یک کوچه در یک ارفالی و برنهم اینجا بود ارفالی اینجا چهره چینی است
 خیلی بزرگتر از ارفالیهای ایرانست شاخش هم خیلی بزرگ و کلفت است هیچ نسبت بشاخ ارفالیهای
 طران ندارد لکن در سیاق ملکوش و خوش سیاق خراسان این قسم ارفالی زیاد است خلاصه بعد از گردش
 آمدیم بجاirst اشخاصی را که امروز پرس فرما نفرما معترنی کرد اگر میخواستیم با هم بنویسیم یک کتابی میشد بین
 قدر بنویسیم که هر کس از بهترین نظامی و قلمی و غیره بودند بنحضور آمدند شاه زادو بای گردشان را که با همان
 لباسهای قدیم خربودند همه را بنحضور آورده معترنی کرد و صدیق السلطه و ناصر الملک هم اینجا بنحضور
 رسیدند شب هم خیلی خوش گذشت (روز پنجشنبه پانزدهم) امروز بعد از نماز باید بته مدرسه
 برویم و بعد بموزه شهر تقلیس رفته تماشا کنیم نماز که خوریم فرما نفرمای قفقاز حاضر شد و عرض کرد کالکجه
 رفتیم با فرما نفرما سوار کالکجه شده رانندیم این سلطان و وزیران سلطان و این خلوت و بعضی از پیشینها
 با ما آمدند اول فقیم بدرسه (اکول دیکارد) بعد چهار صد شاگرد داشت تمام مشغول تحصیل بودند موزه
 روزند اطاقها را یکان یکان گردش کردیم فرما نفرما همه جا را جانب احوال پرس میگرداند اینجا پیرون آمده
 رفتیم بدرسه (ژیمیناس) درین مدرسه شاگرد زیادی مشغول تحصیل بودند مثل همان مدرسه که
 بعد آمدیم بدرسه دخترها که در زیر حمایت در یاست (ماذا ام جنرال شیرهاقت) است خود جنرال
 ما خوش بستری بود و حاضر شده بود و روبرو اش حاضر بود با او دست داده صحبت کردیم درین مدرسه بعد
 چهار صد نفر دخترهای بزرگ و کوچک مشغول تحصیل هستند این مدرسه را هم گردش کرده بعد آمدیم بموزه همان
 همان موزه است که سفر سابق هم دیده بودیم بعضی چیزها از قبیل بعضی مرغها و درختها و حیوانات و غیره علاوه
 شده است یک مرتبه دیگر هم وی آن ساخته اند صورتهای الهی قفقاز را با همان لباسهای آنها با موم ساخته
 اند چیزهای غریبی است انواع و اقسام اشیاء از حیوانی و نباتی و جمادی و سنگهای معدنی و غیره درین موزه
 و حقیقت اغلب اسباب این موزه را خود قفقاز و اطراف قفقاز است در آخر موزه خط خودم را که در سفر
 سابق برمی یادگار نوشته بموزه داده بودم دیدم خیلی شکر خداوند را بجا آوردم که الحمد لله سلامت
 دیگر بار بعد از یازده سال اینجا آمدیم مجدداً خطی نوشته اینجا بیا که اگر داشتیم بعد مرخصت بمنزل کرده ام

منویم امشب هم باید بطور رسمی در سر میز فرما فرماشام بخوریم کی ساعت بغروب مانده بالباس رسمی حاضر شدیم
خود فرما فرما آمده عرض کرد شام حاضر است با هم بنشینیم نوی طاق و تالار بزرگی که شام حاضر کرده بودند
فرما فرما بروی ما الظرف میر نشسته بود دست راست ما امیرال پوپوف نشست دست چپ
جنرال لیوتان تروفسکی و بعضی ایرانیها و جمعی از صاحب منصبان نظام قفقاز هم بودند و بروی تالاریک
بالکنی بود که موزیکان چهار در اینجا موزیک میزدند دسته مطرب و خواننده قرا باغی هم در بالکن نشسته
میخواندند و میزدند خواننده قرا باغیها بسیار خوب میخواندند و اشعار شیخ سعدی و خواجه حافظ را میخواندند خلاصه
بعد از شام هم باید بالباس رسمی بتاشا خانه رفت شام آوردند صرفه شد تمام مجلس با فرما فرمای قفقاز
بزبان فرانسه صحبت میداشتیم بعد از شام برخو استیم آمدیم در ایوان جلوتالار دیگر یکی که بیاض نگاه میکرد
انجا قدری نشسته با صاحب منصبان تعارفی کردیم بعد آمدیم با طاق خودمان یک ربع ساعت طول کشید
که با فرما فرما آمده عرض کرد باید برویم بتاشا خانه با او از پله پایین آمده سوار کاسکه شده و با همراهان رفتیم به
بتاشا خانه راه دور بود و در دشت در لکر مخصوص خودمان نشستیم فرما فرما در دست راست ما و امیرال
پوپوف هماندار در دست چپ ما نشستند امین السلطان هم پهلوی پوپوف نشست صاحب منصبها
نظامی و غیر نظامی تقلیس و غیر هم توی صحن تاشا خانه روبروی ما ایستاده بودند با آنها تعارفی کردم پرده
که بالارفت آنها هم نشستند یکدسته بازیکر که رئیس این تاشا خانه مخصوص همین تاشا خانه از پاریس آورده
بازی در میآوردند و وضع این تاشا خانه را آن دفعه که آمده بودیم در نظر م بود و تاشا خانه کو چک کر میت
دو مرتبه دار و اما حالا مشغولند تاشا خانه جدید بزرگی میسازند آن تاشا خانه که ساخته شود محل تاشا خانه
تقلیس خوب خواهد شد زنهای محترمین روس و کرجی تقلیس هم بالباسهای رسمی نشسته بودند و پرده بالارفت
چون صبح باید حرکت بکنیم بعد از دو پرده برخو استیم آمدیم در باغی که متعلق بخود همین تاشا خانه است باغ کوچکی
آماجلی معقول و قشنگ است چادری زده میوه و بستنی حاضر کرده بودند پرس فرما فرما بعضی از زنهای
محترمین را آورده معرفی کرد از آن جمله زن وزیر عدلیه بود پهلوی ما نشست قدری صحبت کردیم بستنی
خورده علیانی کشیده برخو استیم با پرس در کاسکه نشستیم آمدیم بمنزل (روز جمع ۱۶)
امروز باید برویم بکلیت کی ساعت از دشت گذشته پرس فرما فرمای قفقاز آمده عرض کرد وقت حرکت
اول آمدیم توی تالار بزرگ کشیش اعظم تقلیس بحضور آمد و خطبه در تنبیت و رود ما خواند اظهار التفاتی با ما
تمام صاحب منصبان و جنرال با و قونولهای تقلیس که روز و رود ما حاضر بودند امروز هم حاضر شده بودند با بنای
مهربانی و اظهار التفات شد و با پرس آمدیم در بپله عمارت از انجا پرس فرما فرما را وداع کرده توی

کاسکه چا پاری شسته در اندیم باز بهمانطور سر باز و فراق و پلین شته و طرف کوچه صف بسته است
بودند جمعیت متفرقه هم مثل روز و روزیاد بودند از وسط صفوف سر باز و فراق و پلین گذشته تا آنقدر
تقلین خارج شده بر راه افتادیم را ندیم امروز در جزو صا جمعیان **(کلئل ذمنت دیج)** صواب
فراق را هم که اول برای تربیت سواره سبک فراق ایران بطهران آمده بود و دیدیم خلاصه را ندیم در چا پار
خانه اول که مسطح بود اسب عوض کرده در چا پار خانه دوم **(زلکان)** نهار خوردیم نهار خوبی بود
بعد از نهار اسب عوض کرده را ندیم در چا پار خانه **(دو شنت)** اسب عوض شد بعد در چا پار
خانه **(انا نا اورد)** اسب عوض کردیم بعد در **(پاسا نا اورد)** اسب عوض شد و از اینجا
آیدیم به **(ملیت)** نسیاعت از شب گذشته وارد شدیم امروز چارده فرسنگ تمام راه
آیدیم اول اه که از تقلین بیرون آیدیم بلکه بسیار خوب بنظر می طریض راه بود گل های بسیار داشت که بهاد و
بودند رودخانه که هم طرف دست راست ما بود که همه جا از کنار رودخانه می آیدیم که خیلی آب دارد مثل یک
ریاضت د بات خوب و مرغوب در حول عوش تقلین واقع است مرتقی برای چرای گوسفند و قره مال و شتر
و غیره از اینجا بهتر میشود بسیار مرغوبیت کفر سنگ و نیم که از تقلین دور شدیم بلکه تمام شد و راه به سنگ افتاد
جنگل هم کم کم دیده میشود راه آهنی که از تقلین پوتی و باطوم میرود و تازه ساخته اند خطش از طرف دست
راست انطرف رودخانه کشیده شده است بقدر دو فرسنگی که راه را ندیم رسیدیم به پل آهنی بسیار
معتبری که معبر کاسکه بخار است و خط راه آهن از روی آن میگذرد و از بخار راه آهن افتاد بدست چپ
جاده رودخانه گردست راست بود و نیمه جا تا حمامخانه اول که مسطح بود و باراه آهن همراه بودیم از
بخار راه آهن از ما جدا شد و رفت بطرف پوتی و باطوم و ما را ندیم برای تفتان قدریکه رفتیم از پل
آخری محکم بسیار خوبی که یک چشمه بزرگ و یک چشمه کوچک داشت که شتیم باز رودخانه گردست
راست واقع است قدری دیگر که را ندیم به بسیار بزرگی رسیدیم که یک شعبه بزرگ آب رود
خانه که از آن ده می آید و داخل رودخانه میشود از پل آن گذشته این شعبه بزرگ را گذاشتیم و دیگر ندیدیم
مان شعبه رود برور که آب کل آلود تیره داشت و خیلی کمتر از شعبه اول بود گرفته و بدست راست خودمان
نذاخته را ندیم الی طیت که منزل اشب است اما شعبه کم کم می نویسیم باز نیقده آب دارد که با اسب می توان
تب زد این راه بعضی جاها بلکه و بعضی تنگ و دره وسیع تنگ است و در اطراف د بات آرامنه نشین
نبلی دارد و هر چه میرسیم راه سر بالا میشود و کوهها ارتفاع بهم میرساند و هوا سرد تر میشود و بات که جها در اطراف
آن کوهها واقع است اما هر دو ده خانه و پنج خانه و بیست خانه تفاوت دارند و بات بزرگ نیست با

مرتبهای بسیار خوب دارند همه بنبر و خرم تمام خانه‌ها در دامنه بامی این رشته کوه واقع است دره بامی حمیب از
طرفین دیده می‌شود تمام بنبر و خرم از کوه‌های دو طرف رودخانه‌های عظیم جاری شده برودخانه که میریزد این
رودخانه با و نر با چون باید از عرض جاده شوسه بگذرد و رودخانه بریزد راه را قدری خراب کرده بود دلیل هم تازه
آمده است بعضی جا بامی راه خرابی رسانده بود درین مراتع کوه خند بامی سفید با و میچریدند و چو پاننا بطور خوش
بالای سر آئنا ایستاده خیلی حالت خوشی داشت هر چه بالا تر میرفتیم برف نزدیک شده و هوا سردتر شده
قله‌های کوه‌ها پوشیده از برف و بسیار حمیب است کاه‌های بسیار خوب سر راه دیدم که شبیه است بجاکوا
مازندان ما دیان زیادیم دیدیم خلاصه تمام این راه که آیدیم بنبر و خرم و پر کل با صفا بود بالا که آیدیم شکوفه
امرو و شکوفه بامی دیگر و شکوفه درخت‌های جنگلی که میوه خود را دارند تازه باز شده بود در این راه دولت
روس همه جا سر باز خانه و قراق خانه و قشون دارد در حقیقت این راه نظا میست وقتی که وارد دلیت که بنبر
شدیم زیر پله عمارت یکدسته سر باز فوج گرجی با موزیک ایستاده بودند رئیس آنها جنرال لیونست
طریظیر بود از جلو صف بگذشته داخل عمارت شدیم عمارت دو مرتبه ایست مرتبه فحانی منزل است از
جلو این عمارت همان شعبه رودخانه کر که همه جا در دست راست ما بود میگذرد خیلی جایی با صفا نیست
کوه‌های بسیار مرتفع جنگل دارد در جلوی این عمارت واقع است چراغان مفصلی کرده بودند امروز در همان خانه که
خوردیم وقت نهار باران تنیدی بارید صدای رعد هم شنیده شد تا اینجا بودیم باران می‌آمد از اینجا که
کردیم باران ایستاد و هوا صاف و بسیار خوب شد اگر بنا میشد همه جا در راه ابر و رعد و باران باشد
خیلی بد میکردند و احتمال هم میرفت سیل عظیمی جاری در راه را خراب کند چنانکه از سیل یکد جا را هم خراب
شده بود که بصعوبت گذشتیم باری الحمد لله سلامت و خوشی وارد منزل شده شام خوردیم اینجا قدری آتش
بازی هم هوا کردند که خوب و باماشا بود و هوا که میرفت ردی درختا میرفت و مثل ستاره افشان میشد
صدای جیبی هم میکرد اینجا تازه باس نفش یعنی لیلا دست آمده است از طهران که حرکت کردیم میست
روز بود که باس شیروانی تمام شده بود اما از طهران که بیرون آیدیم الی اینجا بطور به فوبه در این منازل با
باس نفش و شکوفه بودیم عبادتیکه اعلیحضرت امپراطور در وقت احوال پرسی از سر باز با و اما باقی
میکویند که ما هم در دستیه همان عبارت احوال پرسی از سر باز با و قشون میکنیم بلفظ روسی و ترجمه ان نفش
و روسی این است که در اینجا بنویسیم و آنچه را هم که سر باز با در جواب عرض میکنند بنویسیم اعلیحضرت
امپراطور می گویند سلامتید جوانان رشید سر باز با در جواب عرض میکنند ما سلامت
اعلیحضرت شمار امیخو اهییم نیز بامی آهی سیم ملکر اف انگلیسها از طهران الی نقلین همه جا همراه بود در استانبول

دوم در رسیدن بیرون آمده و اسب عوض کردیم و راه این از طرف باطوم و پونی رفت خط مکرر اف هم از آن
 جدا شده است از طرف رفت. (روز شنبه به قدم) امور باید برویم بولاد قفقاز
 صبح خواب برخاسته دیدیم هوا صاف و بی ابر و باد است خیلی شکر کردیم چرا که اگر در این راه
 ابر و باد و باران بود اسباب محنت میشد و حرکت خیلی مشکل بود و همه کس میگفت بجوقت این راه
 بی ابر و مه و باد نبوده است خلاصه همان نزدیک سابق سوار کا سک که باشند را ندیم اگر امروز بود
 محال بود که قله های کوه قاف و کرکات دیده شود ولی بواسطه خوبی هوا همه جا را دیدیم قدریکه از ده طبت
 گذشتیم از یک رودخانه عبور کرده و از پلی گذشته برآهیم و چرخ ساخته فدا دیدیم این راه را از آنجی هندوها
 بسیار خوب ساخته اند و تعریف دارد و بطوری کوه بسیار بلند را راه ساخته اند که هیچ معلوم نمی شود
 اسب و آدم سر بالا میروند قدری که را ندیم دست راست کنار جاوه یکت چپته بود و فواره بسیار عجبونی
 در آنجا ساخته بودند که آب آن خیلی جستن میکرد دست چپ هم همه جادوات که جیبا گنگات دیده میشد که
 در او امنه های کوه واقع است تمام کوه و دامنه سبز بود و بازها مغور کوه سفید بای سفید میچیدند خیلی عالم
 و حالت خوشی داشت از کوههای طرفین هم چپته بای خوب با صفا جاری بود و آبشارهای خوب
 داشت بیکت بشا بسیار بزرگی رسیدیم که خیلی تعریف داشت عجب این است که این نهر باو چپته با
 که از این طرف کوه جاری و داخل رودخانه کر میشد تمام صاف و پاکت است هر چه هم از آن طرف کوه قفقاز
 جاری و داخل رودخانه ترک میشد پاکت و صافی است اما بجایکه داخل رودخانه شکل آلود و مثل مرکب
 سیاه میکرد و این را خاکی است که در زمین رودخانه است خاکی دارد مثل خاکست که آب را اینطور سیاه
 میکند چند چارخانه تا ولاد قفقاز اسب عوض شد از یقراست اول (کذا اوز) چهارده دریا
 دیم دوم (کوبه) شانزده ورس سوم (قابضه بیت) که نهار در آنجا خورده شد و در سه
 از یک میگویند به فده ورس اینجا سه خد خاک تعلیل است با ولاد قفقاز حاکم تعلیل تا اینجا آمده بود از
 اینجا خض شده رفت چهارم (لادنس) چهارده ورس و نیم پنجم (بابا لته) هفده ورس و از اینجا
 ولاد قفقاز دوازده ورس بینیکه در قاضی بیکت نهار خورده و سوار شدیم ابر و مه زیادی از روی ما
 از طرف ولاد قفقاز بالا آمده بنا کردیم باریدن و خیلی شدید بارید تمام صحرا و سواران قراق و غیره خیس آب
 شدند و تا شهر ولاد قفقاز همه جا بارید از نهار که که سوار شدیم دره تنگ شد و کوههای طرفین همه سخت
 پر برف و بلند بود قدری هم چکل داشت از اینجا تا مسافت زیادی راه را در غله کوه تراشیده اند و
 پ بغله کوه و دست راست پرتگاه است راه با خطری است رودخانه ترک هم از دست راست

ششم
 ورس و نیم
 چهارم

از دره می آید و میرود از قوی شهر و لاد قفقاز گذشته و از مزدک هم که شهرت عبور کرده از بالای پشته
بدریای خزر میریزد حاکم و لاد قفقاز که ایالت ترک است همش میجی کالوف است که نامنا
گاه با استقبال آمده بود ریش داشت و گناه پوست مثل کلاههای ایران سرش بود ریش بزرگ بنو
در رویت خلی مرعوب است اغلب صاحب منصبان ریش بلند بزرگ دارند و حقیقه ریش برای نوکر و
صاحب منصب خیلی لازم است خلاصه میناعت بغروب مانده رسیدیم شهر و لاد قفقاز از دوازده سال
قبل که دیده بودیم آباد تر شده است همه جا از کوچه ها که ششم ایرانی زیاد اینجا هستند و تجارت و کارگر
می کنند که چاهای راست و سبی دارد بعضی خانه ها و ابله قشک عالی دارد این شهر مرکز قزاق و قوچون است
به خصوص در تابستان با بیشتر میشود یک اردوی نظامی هم که کیفج بودند در صحرای در زده بودند جلای
رفتیم تا رسیدیم کار راه آهن در حالتی که باران شدید می آمد ایستادیم دم در فوج سالکات از جلو ما گذشت
رفتند بعد داخل اطراف شدیم خبرها و اهل قلم و خانهای شهر را اینجا کا بداشته بودند جنرال فیروز
که از جلای الی اینجا همراه بود همه را معرفی کرد و خودش مرخص شده رفت تخلیس بعد داخل ترین راه آهن شدیم
ترین بسیار عالی خوبیت مخصوص طاقهای ما که جامی مخصوص علیحضرت میرا طور هم با اسباب پذیرایی
آمده بودند کلیل کافولین رئیس راه آهن را هم که مرد قوی و خوش بنیاست علیحضرت میرا طور
فرستاده اند که انشاء الله ما را تا پل زبورغ ببرد حاکم شهر آمد تومی و الکن با اتوم بسیار خوبی هم از کسهای
همین شهر و انواع آن بحضور آورد و دو دسته موزیکانچی که یک دسته اش یکا پنجه هم میزدند و بسیار خوب
میزدند و میخواهند پای طاق ما بایستاده بودند خیلی زود تا وقت حرکت شد میناعت از شب گذشته
حرکت کردیم باز باران میآمد شب بود جای دیده نمیشد در اسبابو منای که می ایستادیم کل افاقا و بنفش
و عجزه دیده میشد که اولش بود شام را در ترین خوردیم شام خوبی بود که ما ندان قطار این راه آهن که مخصوص
از پل زبورغ مانور شده است همش (کاپیتان بوانت) امروز بعد از طی مسافت زیادی باران
این منزل قفقاز سکی رسیدیم آمان قزاق که همش (جنرال لیونوف) است در قوی کالک
راه آهن به حضور رسید منزل این آمان در (یگا و دینا واد) است که از اینجا تا اینجا که با استقبال
آمده و بحضور رسید و دست در س راه است این شخص بسیار معتبر است یعنی منصب آمانا مالی قزاق
در روس دارد خیلی اعتبار دارد از اینجا هم یک خط راه آهن میرود تا کنار بحر سیاه (روز یکشنبه
پنجدهم) ما دیشب در راه آهن قدری بخوابی کشیدیم بعد خوابیدیم صبح که برخاستیم هوا آفتاب
و کمی هم ابر بود اما بسیار سرد بود تمام شیشهای و الکن را انداخته بودیم قدری که از روز گذشت اعما د سلطه
بحضور

بجزور آمد و قدری کتاب فرانسه خواند نهادن در آن رها لسه خورد و مقررین و همراهان باید در ستایون
مخود فتکایا (چهار) نهاد بخورند از ولاد قفقاز تا این نهادگاه چهار صد و هشتاد و رسنه است که از
دیشب بمیامت بغروب مانده که راه افتاده ایم تا امروز که بغفت ساعت بغروب مانده این همه
راه طی شده است که تخمینا هشتاد و فرسنگ است پیوسته مهتا و طمرین در این ستایون پیاده
شده و رفتند در تالاری نشسته نهاد خوردند در ستایونهای اینجا کمند زیاده می نوی کیسه بار بخت گذشت
اند که بغروش خارجه برسد روزیکه از ستایون قفقاسو راه آهن شدیم قطارهای واکن آهنی که یک
چیز بزرگ طولانی است شبیه بدیکت بخار ساخته اند میانش خالیست قطار با که البته بر قطاری دویست
بصد ازین و یکها بود و حرکت می نمودند و حاضر حرکت بودند این دیکها را از باد کوبه بغفت پرسیدند
و چل با طوم نموده از اینجا بفرنگستان میرند خیلی بار کثیفی است خلاصه بعد از آنکه قدری طی
مسافت کردیم شهر کس لاکف رسیدیم باز قدری دیگر که رفتیم بده سمارت رسیدیم و اینجا هم ستایون
دارد که آهش کاکال است تکی است امروز در سر راه چند رودخانه بزرگ دیده شد و قتی که نزدیک
رستف رسیدیم رودخانه دن از طرف دست راست از جلوه گرفته داخل دریای آزوف
میشود قدریکه را ندیم این راه نکت شده آب رودخانه از طرف میانه آب دریاچه این طرف از
پلی که شقیم که خیلی طولانی بود نزدیک شهریم یکت پل بسیار طولانی آهنی متصل بود که از روی آن عبور کردیم
ازین پل خیلی با حیا ط گذشتیم و آهسته میرفتیم رودخانه دن خیلی آب دارد و از پهلوی شهر میگذرد و شهریم
در بلندی واقع شده و بواسطه اینکه مشرف باین رودخانه و دریاچه است خیلی شگفت و باشکوه است
بعضی از خانههای این شهر را قتی که سیلاب می آید آب میگیرد و هر وقت که آب کم شود از آب خارج میشود
همیامت بغروب مانده وارد رستف شدیم حاکم رستف پیر مردی بود ریش سفید و شایخ و است
و عصای بزرگی در دست گرفته بود این شخص هم حاکم رستف است و هم انامان قراق اینجا است اصل
دار الحکومه و خانه اش در نوه چرکس است ولی برای استقبال ما اینجا آمده بود آهش (چون کس
نیکلا ایوانی و یچ شیا پول میرسکی). است کفوج سر بازم در اینجا است که قراق بستند هر دو
بجوابند و ار میشوند و گاهی هم مثل سالوات پیاده میباشند اینها قراق دن هستند کماذ ان قشون
ساخلوی رستف آهش (کلنل ذاکر یا جشکی). مرد تو منده خوش روئی است لباسهای مایه
آبی پوشیده بود اقول که رستف رسیدیم یکت بن باریکی مابین رودخانه و دریاچه بود که از روی
آن عبور کرده قدریکه رفتیم از پل کوچکی گذشتیم که آب سیلاب کمی از زیر آن میگذشت همراهان با در ستایون

رستف شام خوردند طرف دست راست که سمت استایون بود جمعیت زیادی از مخمرین و زنهای
 بسیار خوب ایستاده بودند که بورا بای بسیار بلند میکشیدند در طرف دست چپ هم جمعیت بسیار
 از رعایا ایستاده بودند و متصل بورا می کشیدند و ما هم متصل بدو طرف جواب میدادیم خلاصه آنرا که
 پیاده شده از جلوصف فوج فراق گذاشتیم حاکم رستف عاظم صاحب منصبان و غیره را متفرقی کرد کلاً تشریف
 حکومت شهر بطوریکه رسم است آنان و نمک دان توی جموعهای مظلوم و غیره گذارده به حضور آوردند و عیت
 ایرانی در اینجا زیاد است همه آمده در یک صف ایستاده بودند بعد برگشته رفیقیم توی کالسکه از
 انخاصی که در اینجا بالباس سبی حضور رسیدند علی بنادیک قونول عثمانی که مرد جوانیت و قونول پرکا
 که پیرودیت اصلاً انگلیسی و همیش (جون ملاکین است) عرض میکرد بجاه و دو سال است در
 هستم خلاصه بعد از تمام شام کالسکه بر راه افتاد تفاوت و اختلاف درجه افق اینجا با طبله آن حال که اول
 جواز است کی ساعت است یعنی در طهران یک ساعت زودتر از اینجا خوب میشود در اوقات طینان رود
 خانه دن مثل این اوقات خیلی خانهای این شهر را حاطه میکند که با فایق عبور و مرور نمی کنند تا کم بار آب
 فرو می نشیند و در عمارات شکست می شود یک شهر کوچک دیگر هم آخر شهر رستف یعنی نزدیک باجنا
 است که آنهم رودی تپه واقع و همش بخوان است و از منی نشین است گویا از بخوان این را منته را در قدیم
 کوچ داده آورده اینجا نشاندند خلاصه را ندیم من در و اکن شام خوردم بعد رسیدیم به شهر نوچه چرکس نام
 شهر اچراغان کرده بودند و اکن ما اینجا قدری ایستادند رستف ما اینجا چهل و هفت در سن است اینجا هم
 جمعی صاحب منصب وزن و مردزادی سر راه حاضر شده بورا می کشیدند هوای اینجا بسیار سرد است
 و هر چه بالاتر میرودیم سردتر میشود قدری که از شب گذشت خوابیدیم و روز و شب نه نو زدیم
 و شب در راه این خوابیده در ساعت هفت از خواب برخاستیم با استایون چرت کواریده
 بودیم که از رستفالی اینجا بجاه فرسنگ و یکمیل راه است که از دیشبالی حال آمده ایم هوا صاف و
 آفتاب است اما بسیار سرد است صحراهای اینجا امروز پست و بلند و دره و ما بوز بود لکن ارتفاعی ندا
 همه زمین و پته باز راحتیم است حاصل زیادی می بکارند حاصل اینجا در بوقت مثل سیزده عید نوروز
 طراست د بات معتبر بزرگ امروز خیلی دیده شد خانهای د بات تماماً بترکیب الاجتی ترکیبی است
 اما خیلی محکم و از دور قشنگ است دیشب که ما خواب بودیم از شهر کز قف گذشته ایم چراغان خیلی مفصل بود
 سحر شده جمعیت زیادی هم از اهل شهر سر راه ما جمع شده خوانسته بودند که ما را هم بیدار کنند بیدار نگردیده بودند
 دکی نیم ابرو گذاشتیم امروز نه روز را مترین مادر استایون میخا لو کافور و دغوب آفتاب از د شهر و ابرویج

یم نه و پنج بسیار تنوخی است زمین تهر است و این ایامان شهر یک رودخانه میگذرد
 نصف شهر اطراف رودخانه و نصف دیگر اطراف واقع است خانههای خیلی فشنگ دارد و بام خانهها
 تمام آهن است باغات خوب و اشجار زیاد دارد شهر مقبول خوش روح باصفایست بعضی از خانهها که
 دیده شد بقدری مقبول و فشنگ بود که مثل جعبه های شیرینی میبود در کار و دیوچ حاکم اینجا که امش (۱۰) بوغدان
 (۱۱) است با تمام صاحبمنصبان بحضور و استقبال آمده بودند جمعیت زیادی هم از اهل شهر جمع شده بود
 خادمه نظامی دارد و شاکر زیاد می اندرشته نظامی همه یک فدویک بن و یک لباس بطرز بسیار خوب
 رب کار صاف کشیده ایستاده بودند یکفوج سالدات هم در کار صاف بسته بودند بسیار فوج خوبی بود این شهر
 شصت هزار جمعیت دارد و از کار که پاره شده رفیقم از جلوه صاف سر باز با و شاکر دای نظامی گذشته با صاحب
 منصبها و حاکم خیلی فرمایش صحبت کردیم سالدات هم از جلوه دیده کرد بعد آیدیم نوبی و اکن و شب هم در اکن
 بنظر که راه میرفت شام خورده بعد از شام خوابیدیم (۱۲) روز سه شنبه بیستم (۱۳) صبح در راه آن
 خواب برخواییم امروز در اطراف راه آبادی زیاد تر از روزهای دیگر دیده میشود بات و آبادیهایی خوب
 زیاد در طرفین راه واقع است قدریکه رانده رسیدیم به شهر ریان اینجا که بقدری دقیقه توقف
 در حاکم قلمی اینجا که مردی لاغر و بلند بالا و امش (۱۴) بطرز فشنکی (۱۵) است بحضور آمد سر باز و موزیکانچی شهر در
 صف کشیده بودند از کار که پاره شده رفیقم این از جلوه صاف سر باز و موزیکانچی گذشته از صاحبمنصبها
 ال پرسی کرده آیدیم بالا این شهر بالینه کوچک است و جمعیتش کلیه سی هزار نفرند رودخانه این شهر میگذرد که این
 گا (۱۶) میباشد این رودخانه در بالای (۱۷) فونی نوخرود (۱۸) داخل و لگاشده و از اینجا دریای خزر
 رود میتوان ازین جا کشتی بخار بسته رفت دریای خزر و ایران دیروز که از کشتی گذشتیم زنهای اینجا
 اسامی فرمزریق دار پوشیده و بسکت و رسم قدیم روس سر و کردار با مهربان و مودت های بدلی خیلی
 خوشنمایی بود زمینت کرده بودند خلاصه قدری دیگر گذشتیم شهر (کالمنا) رسیدیم رودخانه (الکنا)
 بخار دست دیدیم رودخانه عظیمی است پل آبی دارد از روی پل عبور کردیم در اینجا نایب الحکومه شهر مسکو
 امش (۱۹) گالیتین (۲۰) است بحضور آمد جوان خوبیت فراموش را هم خوب حرف میزد مفرقول هم
 اینجا آیدیم همین شخص آیدیم که در انوقت سرایداری بانی عمارت کرلین بود حالا هم که نایب الحکومه شده
 کلیدی بدوشش و نیجه بود معلوم میشود که حالا هم نایب الحکومه و هم سرایداری بانی است دو نفر هم از جا
 برانور خارجه روس (۲۱) دینا و یف (۲۲) آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند قدریکه آیدیم طرفین در
 ستایون نهار خوردند بعد باز آیدیم تا تقریباً چهار ساعت بغروب مانده وارد کار مسکو شدیم شهر مسکو

منظر خوبی داشت. (یونس ذیل) حاکم کل ایالت مسکو سر راه آهن ایستاده بود و داخل گرد
شده به حضور رسید بجا و دو سال است در اینجا حاکم است و دو سفر سابق که آمدیم همین جا بود و دیدیم صورتهای
تغییری نگرفته بعینه همان است که پیش دیده بودیم بلکه صدی هم چاق تر شده است هشتاد سال عمر دارد
این دو نفر که از جانب وزیر امور خارجه (وزیر ادیف) آمده بودند یکی (خازینوفسکی) است که
جانب وزیر امور خارجه آمده و فارسی را خوب حرف میزند و چهار سال قبل هم در ایران بوده است دیگر
که از جانب وزیر ادیف آمده همش (اقنافیف) است اینها از اجراء مجلس آریانیکت هستند خلاصه
تمام همراهان و مترجمین لباس سبی پوشیده بودند از واکن پایین آمدیم جمعیت زیادی از صاحبان و سواران
و مردم شهر بودند و ابالی شهر صدای بسیار بلند بود امی کشیدند از جلو صحنه این و ابل قلم که شتیم معرفی شد
کالساکی حاضر بود من و خزانة الغور و کی حاکم موار شده را ندیم از برای عمارت کرملین پرنس الغور و کی عرض کرد
که این کالساکی مخصوصاً علیحضرت امپراطور از پترزبورغ برای سواری ما فرستاده اند ما هم اظهار افتخار
کردیم شکر کا ملنا اول خاک مسکو است که وقت ظهر با بخاری رسیدیم کارخانجات آهن سازی زیاد دارد و رودخانه
لگا که از اینجا میگذشت کشتی بخاری در رودخانه دیده شد و گفتند بظهور میرود بدو لگا و از اینجا بدریای نندرا
میرود شهر کوچکی که امروز در اینجا خور داریم همش پیش است امروز کاخ از پترزبورغ از جانب وزیر بخار
ایران رسید که نوشته بود از فرایکه معلوم میشود بعد از حرکت ما از پترزبورغ عروسی خواهد شد یعنی جشن عروسی نو
کواند ول پل) برادر علیحضرت امپراطور باریسن پومان گرفته خواهد شد و دیگر اینکه پرنس منسگر
یعنی قره طاغ امروز با فرود آمد و از پترزبورغ شده در عمارت رستخانی منزل خواهد کرد و سه چهار نفر هم از اجداد و
غیره همراه دارد و ما ایام عروسی نوآب کردند و کت پل در پترزبورغ توقف کرده بعد از عروسی خیال دارد که از راه
برلن با کسپو سیون پارس برود خلاصه باریسن الغور و کی که با کالساکی نشسته بطرف شهر روانه شدیم
از کار عمارت کرملین همه جاطر فین راه عملی کلس وژ اندر میبنا با کمال نظم ایستاده و دسته جات موزیک با کجی
موزیکان میزدند و ابل شهر از مردوزن بخاری کشیدند و با کمال ثوق و ذوق و از صمیم قلب ما را می پذیرفتند
از نزدیکت نگار عمارت مسکو گذشته و از توپخانه که دولت روس در جنگ ناپلیون اول از فراد
گرفته است گذشته و از عمارت کرملین شدیم صاحبان روس و مترجمین رکاب خود مان همه بودند
و اتفاقاً همان است که تفصیلش را در روزنامه دو سفر سابق نوشته ایم دیگر لازم نیست مگر کنیم همه همراه
در همین عمارت جا داده اند بسیار عمارت وسیع پرورانی است شب را در منزل پرنس الغور و کی حاکم
باشام همان هستیم و از اینجا باید به تیرترو برویم نزدیکت عروسی را صبحم بنزل پرنس الغور و کی خودش دم

ماجنه نصبان نظامی روس استاده بودند ملترین ما هم بالباسر ... خریده بودند و در عمارت پرس
 العوردکی شدیم خیلی خوب عمارت است در دو سفر سابق که آمده و این عمارت را دیده بودیم بعینه همانطور
 حلقه یغیری نگرده چیزیکه بعد از سال افزوده شده و ما زکی داشت پنج چل چراغ در اطاق شام بود که با چراغ
 نرسیده روشن کرده بودند و کاسهای چهره رنگ داشت خیلی تشنگ و با جلو بطرامد و تمام تالار را
 سل روز روشن کرده بود در حالی که چشم را هم میزد در دو سفر سابق در همین تالار هم بال و هم شام دعوت شد
 بودیم امشب همین شام تنها است شام صرف شد اشخاصی که با ما در سر میز شام نشسته بودند جمعی از خانها
 فرنگی و جزالها و صاحب منصبان بزرگت روس و غیره بودند در اطاق جنب این تالار هم میزی دیگر بود که
 جمعی از جزالهای روس و بعضی از ملترین رکاب ما و غیره در سر آن میز شام خوردند بعد با پرسن العوردکی
 بکاسه نشسته رفتم تنها خانه در طبقه دوم روبرو می نشین یعنی محل بازی ششیم پرسن العوردکی و امیرال
 پوپوف و هم انداز پهلوی ما نشسته بودند زنه های فرنگی و طبقات بالا نشسته و ملترین ما هم در لژ نزدیک
 سن بودند چراغهای گاز و عیزه جلوه خوبی داشت پرده بالا رفت باز دیگر با باقسام مختلف زخما پوشیده
 استاده بودند اصل بازی این بود که پسر پادشاه عروسی میکرد و از طوایف مختلفه الباسهای غریب عجیب
 برای آنها میرقصیدند که بهتر ازین رقص نمیشد و بعضی پروهای دور تا هم در عقب آنها تشکیل داده بودند که مثل
 عالم خیال نظر میآید همه قسم رقص کردند و پرده افتاد و بعد از اینجا برخاسته آمدیم یک طبقه پایین تر در لژ نزدیک
 بسن ششیم دوباره پرده بالا رفت و رقص کردند باز پرده افتاد و بعد برخاسته رفتم کالسه نشسته پرسن
 العوردکی هم در پهلوی ما نشست بر قدر اصرار کردیم که دیگر با ما همراهی نگرده بمنزل بروند پذیرفت و آمد
 ما را عبارات کرملین رسانیده آنوقت مراجعت کرد (روز چهارشنبه عیست و یکم) امروز
 در سکو توقف شد امشب شام را هم در اینجا بخوریم و بعد بجهت بطرز نورج حرکت میکنیم صبح بخوابیم
 نه در این عمارت خوردیم غلامشاه میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا امروز در اینجا حضور رسید و انکی است
 در اینجا تحصیل میکند کرملین و حقیقت کفله است در واره دارد ارکت بزرگی است کیخسرو پرتوغال در اینجا
 دارد که غرض هم فرماست امروز رفتم به تمام تمام جوانی بود خزانة طولانی از سنکت مردم داشت و دو شهر یکی
 آب گرم و یکی آب سرد باز کردند تا خزانة پر شد یک دوش هم بود دوش لفظ فرانس است یعنی یک آبگنج
 ساخته اند که لوله ها دارد و سرش مثل آب پاش است همه بدن آب میباشد و بسیار نافع از برای بدن است
 خلاصه بیرون آمده رفتم عبارت و از اینجا رفتم به موزه تماشا و گردش کردیم عمارت موزه دوم مرتبه دارد که
 اسباب جمیده اند صاحبان روس و ملترین رکاب خود مان همه حاضر بودند بالا و پایین را گردش کردیم

ویر لموره لدر درین سفید بلند قدیست هم رس (فتمونوف) است در دوسفر سانی هم که اینجا ایم
 مستحق موزه همین مریه بود یک مرد درین سفید دیگریم بود که معادن این دیر کثرت بود و اسباب موزه را عوض
 و معرفی میکردند چیزهای قدیم و بهای سلطین قدیم و اسباب کهنه مثل تخت فیروزه که شاه عباس صفوی
 بهیه فرستاده و بعضی زین و دیگر که سلطان عثمانی فرستاده همه درین موزه موجود بود و تفصیل اخبار مفصلاً
 در روزنامه سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست مفصل نوشته شود بعد از گردش زیاد آندیم عبارت
 نکاسی حاضر شده بود که عکس را بنید از دفتر قومی کلنی عکسی انداختیم شام که خوردیم بعد از شام پرسش العز و کی
 صاحبان به حضور آمدند در ساعت نه از ظهر گذشته با آنکه هوا سرد بود و بایر پس در کالک و بارانی نشسته
 رفیم کار کاغذی اهل شهر در راهها بعد از بلندی بود احمی کشیدند و همه شهر را چراغان کرده و مهتابهای سرخ و
 زرد و الوان مختلف دیگر روشن کرده بودند کاری که حالا با آنجا باید برویم کار بطرز بزرگ است غیر از آن کاریست
 که روز و روزیاده شدیم راه هم خیلی دور بود رسیدیم با طاق کار پیاده شده رفیم قومی طاق پرس و تمام حسب
 منصبان هم حاضر بودند نشان قدسی پرسش التفات کرده بودیم سینه اش زده بود بقدره دقیقه در اطاد
 معطل شدیم تا ترن بخار حاضر شد رفیم بواکن خود مان این همان ترن است که پیش نشسته بودیم تمام طرین ترن
 خودشان را بلند بودند هر کسی در جای خود قرار گرفت اعتماد تسلطه هم آمد قومی دکن مقرر ری روزنامه
 اروپا خوانده رفت بعد خواهیم (روز پنجشنبه بیست و دوم) صبح بخوابیم قدری
 طی مسافت شد بولجوا رسیدیم که رودخانه خوبی از آنجا میگذشت و اطراف رودخانه بقدری بزرگ
 لش آب بود و رودخانه چهل هم بهمان دلجوا موسومند یک ساعت بظهر مانده باستانیون لوجان بسیار
 در اینجا صرف نماز شد و رودخانه و لجوا اگر جی زیاد بود یک کشتی بخار هم دیده شد اطراف رودخانه
 همه خانه و عمارت جایی با صفای خوبیت و شب که از مسکو بیرون آمدیم تمام شب راه می آمدیم
 و جایی دیده نشد صبح که برخاستیم دیدیم صحرا جل و آنجا سرود کج و چیت است و خست چیت بنیه
 بدرختها نیست که در بقله شهر ستانک البرز طهران در آمده است و چوب چیت را در ایران
 قذاق تفکک میسازند چوب سخت موج دار است اینجا چینی بود ناچشم کار میکرد صحرا جل و درخت بود
 اما زمین اینجا مثل سایر زمینها که یکل و سبزه بود نیست تمام خاکست حتی طیور و وحش و کلهای کوسفند
 و خوک هم بقدریکه در آن طرفها دیدیم در اینجا دیده نشد از مسکو تا بطرز بزرگ آبادی بزرگ معتبر جمعیتی
 هم هیچ ندیدیم در استانیون لوجان که برای توقف کردیم ترن بخاری رسید که دنیا و یف و زیر مختار
 سابق ایران در آن ترن نشسته با استقبال آمده بود آمد قومی ترن ما به حضور رسید و در همان ترن مانده
 بنام هر

روزنامه
 شماره

که بطرز بزرگ پای باید در ساخت و در یکی از این دو
 اطراف راه کار خا بجات زیاد دیده باشد که در
 پوپ هم پیش ما بود و معرفی کار خا بجات و د بات و اطراف را نمود ما و تمام قلم زمین ما با این سبی
 پوشیده فطر و رود علیحضرت امیرطور بودیم ده قدم مانده بود که برسیم بجای که پیاده شویم یکدفعه علیحضرت
 امیرطور پیداشدند ما هم از زن پیاده شده رفیقیم پیش ما علیحضرت امیرطور دست داده تعارف کرد
 و با ایشان از جلوصف قشونی که حاضر گاه بودند گفتیم و علیحضرت امیرطور آنها را معرفی نموده بعد
 نواب ولیعهد و شاه زادگان و پسرهای امیرطور و تمام خانوادۀ سلطنت روس را که با علیحضرت
 امیرطور آمده بودند معرفی نمودند ما همه دست داده تعارف کردیم آنوقت با علیحضرت امیرطور
 بجای که نشسته اندیم برای عمارت دو سمت چنان بان قشون صف کشیده بود این قشون مرکب بود
 از فوج بحری و فوج خاصه و اجزای مدرسه و غیره و غیره که همه را علیحضرت امیرطور معرفی میکردند پشت بر صف
 افواج ابالی بکشیاده بودند و هو را می کشیدند افواج چیلی خوب و عظم ایستاده بودند این چنان بان بود
 به چنان بان نفسکی است خلاصه اندیم تا رسیدیم بدر عمارت ریشمالی علیحضرت امیرطور که در د سفر سنا بنی هم
 اینجا منزل کرده بودیم پیاده شده با علیحضرت امیرطور از پلکه ها بالا رفتیم قومی ن عمارت جمعیت زیادی
 از پیشینیت و صاحب منصب و اهل دربار و اهل نظام و اهل علم و غیره و غیره با لباسهای مشعع بسیار
 حاضر و ایستاده بودند علیحضرت امیرطور همه را معرفی کردند تا رسیدیم بالا بزرگ که علیحضرت امیرطور
 روجه علیحضرت امیرطور با ده بیست نفر از خانهای معتبر محترم ایستاده بودند با علیحضرت امیرطرس
 دست دادیم و ایشان سایر خانهای محترم را معرفی کرده با آنها هم دست داده تعارف کردیم بعد
 من با علیحضرت امیرطور و امیرطرس آمدیم نوبی اطافی که برای منزل مخصوص ما معین کرده بودند نشسته نفر
 قدری در خلوت ایستاده بعد علیحضرت امیرطور و امیرطرس نشستند و من در اطاق خودم هم بنظر ارباب
 نشستم ولیعهد روس هم جوان بسیار خوب خوش روی خوشکی است سجدۀ سال دارد از عجایب این است
 که هوای امروز صاف و آفتاب دلی ابر و بسیار ملایم و خوب بود خلاصه قدریکه در اطاق خودمان نشستیم
 برخاسته با امیرال پوپف از چند اطاق گذشته آمدیم پایین سواریا که نشسته رفیقیم باز دید علیحضرت امیرطور
 رسیدیم ببلع عمارت امیرطور اینجا پیاده شده رفیقیم بالا علیحضرت امیرطور و امیرطرس فطر بودند رفیقیم نوبی
 اطاق نشستیم علیحضرت امیرطور و علیحضرت امیرطرس و نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امیرطور بنشیند
 بودند و فریادیم (سلکنت) مترجم را هم حاضر کردند بعد ر میاعت صحبت داشتیم بعد با علیحضرت

Alexander, Emperor of Russia



Alexander, Kaiser v. Russland
Alexandre, Empereur de la Russie

Alessandro, Imperatore della Russia

امپراطور برخاسته آمدیم بائین من با امیرال... نوبی کالسه نشسته رفتم برای باز دیدن شاه زاد بانی که
 کار آمده بودند و درین ضمن خیلی سیاحت کرده مردم زیاد و کالسه بانی زیاد و بناهای عالی دولتی و غیر
 دولتی و وزارتخانه های معتبر دیدیم خلاصه تماشای کاملی کرده بعد از یک ساعت بمنزل آمده قدری که راحت
 کردیم عرض کردند شاه زاده منت نکرو که دیروز به بطر آمده و در عمارت رستانی بمنزل اردو میخوابیدند
 بایاید دوباره لباس سی پوشیده شاه زاده منت نکرو را پذیرفتیم مردیست قهرزروی و فربه لباس
 منت نکرو پوشیده بود لباس قشنگی است بپوشیدیم داشت خیلی خوش رو بود نشستند صحبت
 کردیم بزبان فرانسه حرف میزدند دخترهای پرنس منت نکرو هم چهار ماه است که در بطر هستند بعد
 برخاسته رفتند ما هم برخاسته قدری در عمارت مشرف برو خانه نو اگر دیش کردیم مقررین رکاب
 افغانی در بوتل و بعضی هم در همین عمارت رستانی بمنزل آمدند در ساعت هفت بعد از ظهر بایده شام سی
 با علیحضرت امپراطور و امپراطریس تجویم نزدیکت بوقت شام که حاضر بود با امیرال پوپف کالسه
 نشسته رفتم بمنزل امپراطور علیحضرت امپراطور و امپراطریس قوی طاق استاده بودند بعضی از جنرالها
 بزرگ و شاه زاد با و خانها هم بودند ما قدری با امپراطریس و خانها صحبت کردیم تا علیحضرت امپراطور آمد
 گفتند شام حاضر است علیحضرت امپراطریس دست بدست من داده و علیحضرت امپراطور هم باز و بازوی
 روجه برادرشان داده آمدیم سمت طاق شام داخل شدیم طاق سفید بسیار قشنگ بزرگی بود که مجلس ما هم
 در همین طاق منعقد میگفتند بسیار خوب میز چیده بودند میز دیگری هم جلو ما چیده بودند که بعضی از ایرانیها
 و فرنگیها در سران نیز نشسته بودند دست راست من پرنس الی منت نکرو نشسته بودند دست چپ من
 علیحضرت امپراطریس نشسته بودند مقابل منم علیحضرت امپراطور نشسته بودند سایرین هم هر یک بجای خود
 نشسته شام صرف شد تمام چراغهای این عمارت رستانی را از چهل چراغ و جار و غیره که از الکتریسیته
 روشن میشود و در خورد و س درست کرده اند در سر شام علیحضرت امپراطور بر خاسته سلامتی ما است
 کردند ما هم سلامت علیحضرت امپراطور جام شرابی خوردیم در بین شام موزیک هم میزدند شام که تمام
 شد آمدیم بنا لار دیگر هنوز روز بود و آفتاب تازه میرفت که از پشت ردو خانه نو اغروب کند خیلی
 تماشا داشت خلاصه درین تالار که آمدیم تمام اشخاصی که سر شام بودند از ایرانی و فرنگی و زن و مرد حاضر
 شدند غیر از اجرای سر شام هم جمعیتی بودند با همه صحبت کردیم (جبرال ذاک) (جنرال کثلف
 معاندانهای قدیم الصف خودمان را هم اینجا دیدیم برادر پرنس و العورکی هم دیده شد خیلی از پرنس العورکی
 بلند رو قوی راست دریش درازی دار و خیلی مرد محترمت و در خدمت علیحضرت امپراطور است
 بنید

این شکیات قاسمی بائنی کمری دارد و بعد از صحبت زیاد
 امیرطور امیرطور هم آمدند قدری هم باز آنجا صحبت کردیم بعد امیرطور و امیرطرس ماندند و من از پناه
 پائین آمدم نواب و لیعهد روس هم ناپای پله مارا مشایعت کردند از آنجا بانواب و لیعهد خدا حافظ
 کرده با امیرال پوپوف نوی کالسکه نشسته آمدم منزل قدری که استراحت کردیم امیرال پوپوف آمد
 عرض کرد چرا خان بسیار خوبی در شهر کرده اند خوبست تماشا بروید من هم قبول کرده فرستادیم کالسکه
 حاضر کردند با امیرال پوپوف نوی کالسکه نشینم و او هم بنشیند سرد بود روی کالسکه هم بانه بود
 بعضی از پیشخدمتها و قلمروین ما هم عقب ما سوار کالسکه شده میآمدند بسیار خوب چراغانی از کار و
 الکتریتیه کرده بودند صحبت زیادی هم جمع شده بود مشغول عیش بودند و مارا که میدیدند نورانی میشد
 شدت سرما نگذاشت که زیاد در کوش کنیم مراجعت کرده به منزل آمده خوابیدیم دو غلام سیاه که ریشها
 و سبیلهای خودشان را میترانند و خیلی پیر و سبیه بخوابی باشند در ب اطاق ما ایستاده اند
 روز جمعه بیست و سیم صبح بخوابیم نه روز در منزل خوردیم امروز اشخاص مختلف بحضور
 آمده و رفتند اول ضاقل میرزای سپهرم و بهمن میرزا بحضور رسید آمد با بنیه است عرض میکرد که دین
 روزها سپهری ساله داشته با یکد خورش مرده اند اسباب تاسف باشد بعد نهار دو لاله و جمعه
 آمدند اول اینها یک سفیر کبر و ندیکت در اطاق خلوت بحضور رسیده بعد هم تمام سفرا در اطاقی جمعه
 یکد فقه همه را دیدم اسامی آنها از اینقرار است سفرای کبار (المان) جمال جودان (متولای نیشتر
 عثمانی) مشیرشاکو یا شاحزال جودان) (اطرش و لکش نین) (انگلیس میر مرید)
 فرانسه مسوولابوله) (ایتالیا مادوکتی) (وزیرای بخار) (سود و بروژ) (پرتو فال
 بادون دسانتوس) (اسپانیول گامبوسا گوادو) (ناویرونا داون دگاسیر) (بلانده
 اشت و گن) (در بنخ) (کنت و لیندن) (بوزیل) (میوماسه دو) (روم
 گیگا) (یونان) (ماود و کودانو) (ژاپن) (فیلیپی) (چین هونگ)
 سر بنان میچیم) (بلوئیات) (میو پطرس) (مالک متحد بنکی دینا میوئو
 جمهوری ارژانتین) (مسوگالو) بعد از آنکه اینها رفتند با امیرال پوپوف کالسکه نشسته
 رفتم باز دید پرش نشکر و آبار تان یعنی یکدست عمارت) خولی با ایشان داده اند در همین عمارت
 رستاقی علیحضرت امیرطور قدری نشسته صحبت کردیم بعد بخوابیم منزل بر نشینم و بعد از ساعتی
 بانواب (گواندولک بوژ) بر اور علیحضرت امیرطور که از همه برادرهای ایشان کوچکتر است

[illegible]

و فی بعضی نسخ (فصلی) است

انها و سفرهای خارجه و زینهای آنها و تمام جزایر الهاد ملته زمین را
شاه زاده خانها و نواب و ایلده و پرنس متشکرو و دخترهای پرنس همه در یک لژ و بروی سن نشسته بودیم
ست راست بازو و نواب کراندوک (دلا دمیس) برادر علیحضرت امپراطور و دست چپ علیحضرت
امپراطور نشسته بودند و پرده بالا رفت بعد از پرده اول رفیق باطاق سوپه همه سفر از زن و مرد شاه را و گاه
و چهره در اینجا جمع شدند قدری صحبت کردیم بعد از پرده دوم بیرون آمده رفیق بمنزل (در پترزبورغ اخبار
ملک فی از تبریز رسید که ابراهیم خان شجاع الملک پیش کالسکه خانه که از طهران میسرحد همراه ما بود در تبریز فوت
شده است) روز شنبه بیست چهارم (امروز باید بسیر قبر امپراطور مرحوم و بعضی جاهای دیگر
برویم در وقت معین با امیرال پوپوف هماندار سوار کالسکه شده را ندیم از اینها خبر میرزا انجمن و خان وزیر
مختار رفیق بطر کسی دیگر در رکاب بود از پل بسیا طولانی عبور کردیم مقبره مرحوم امپراطور الکساندر دوم در قلعه
ایست که دور این قلعه از همه طرف آبست و قلعه بسیار محکم است توپ هم دارد و قریب یک ایل که نشینیم
بقلعه رسیده پیاده شده داخل کلیسا و معبد شدیم سلاطین و امپراطوران روس از بطر کیهنا امپراطور
مرحوم الکساندر دوم همه درین قلعه و معبد مدفون اند بسیار معبد بزرگ باشکوه است یکدسته گل بسیار
بزرگ هم روی قبر امپراطور گذاشتیم داخل این کلیسا خیلی غمناک است و آدم در اینجا دلستناک میشود
منام نوی این معبد و کلیسا را با مطلقا ساخته اند خیلی قشنگ و خوبست بقور سلاطین هم تمام از مرمرات
و مطلقا خیلی عالی و باشکوه است خلاصه از اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شده را ندیم برای محلی که امپراطور
مرحوم را در اینجا بادیامیت معقول ساخته اند را ندیم تا رسیدیم بیک کوچه شکی که بهلوی نه کارزین واقع است
شهر پترزبورغ میزناید دارد که هرگز برای یکی از سلاطین روس از رودخانه جدا کرده و داخل شهر نموده اند این شهر را
هم کارزین از رودخانه داخل شهر کرده است اینجا بنیت بسیار کوچههای پتر قدری تنگ است که امپراطور مرحوم
درین تنگنا دست یافته و بادیامیت معقول ساخته اند یعنی در از و امپراطور مرحوم برای رفیع کسالت و خستگی
بمنزل خواهرشان رفته بوده و از اینجا بیرون آمده میخواستند به منزل خودشان معاودت کنند اینجا که
رسیده ایشان را بادیامیت زده بودند اینجا الحال کلیسا و معبد بسیار عالی بزرگی میسازند پیاده شده
داخل اینجا شدیم بنا و عمارت معقول کار بودند کوچه از اطراف مسدود کرده و معقول ساختن بسیار شده از اینجا
هم بیرون آمده رفیق بوزارخانه خارج منزل جناب میودگیرس که وزیر امور خارجه است در سفر اول هم با
وزارخانه آمده و در آنوقت (کوچاکف) را که وزیر امور خارجه بود در اینجا دیده بودیم (دینا و دیت
هم اینجا بودند قدری نشسته صحبت داشتیم پسر (میوگیرس) هم که در طهران بود اینجا دیده شده است)

منزل کرده نهادیم بعد از چهار (...) که سابقاً در طهران و شیراز و جالند و سال است
 که معزول شده بر دوشیه آمده است به صورتی که همان حالت و صورتی که سابقاً او را دیده بودیم (کاخا نصیبک)
 و منوال سزاواردهم بود بعد از قدری فرمایش و صحبت رفتند هوای بطرام و نرم از حسن اتفاق صاف
 آفتاب دینی باد و خیلی ملایم بود (منبلیکف) عرض میکرد و شما طهرانه همراه خودتان آورده و حقیقت هم
 بهمنطور است هوای این دو سه روز مثل هوای طهران بود بعد برخاسته رفتم بنمایشی موزه که در حقیقت
 خزانه جواهرات و نفایس و چیزهای اینک همه در اینجا است طاق باطاق و تالار بنا لار و تالان بدان
 هی رفتم پردای صورت امیرطور بای قدیم و سردار با جنگها اینکه در سابق دولت روس کرده است تمام را
 در این دالانها و تالار باجیده اند خیلی راه از پائین و بالا طی کردیم تا رسیدیم موزه جواهرهای نفیس و صورتها
 قلمی کار قدیم که با آب و رنگ ساخته شده و در حقیقت بهتر از جواهر است و تمام جواهرات که در پشت
 شیشه ها گذاشته اند دیده شد تفصیل این موزه و اسباب آن را در روزنامه سفر سابق خودمان مشروحاً
 نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدیم چیز تازه هم علاوه نشده است مگر آن طاقوسی که در نفرش
 نوشته بودم خوب میرقصید و خرج میخورد اما این نفر کار نمیکرد عرض کردند خراب شده است و اینجا هم
 نمیتواند سازند بانی دیگر همان است که نوشته ایم (پوشن نو و لیسکوئی) که چند سال قبل در ابته ای
 جلوس علیحضرت امیرطور برای جزیر سی سلطنت ایشان ب طهران آمده بود و حالا این عمارات پیروه با
 جلوما افتاده و همه جار عرض و معرفی میکرد امیرال پو پوف همانندار ما و جمعی هم از ملزمین رکاب با بودند
 دو نفر مردش معینه هم که کلیدهای خزانه در دست داشتند جلوا بودند بالاخره رسیدیم بجای تنگی از
 پله تکی بالا رفته بیک اتاق تاریک تنگی رسیدیم که هوای حبسی داشت تاج علیحضرت امیرطور که مشکل به
 الماس است و عصای ایشان که الماس بزرگی بر سران است در اینجا است جواهرات امیراطریس هم که
 برای تاجگذاری امیرطور و امیراطریس بسکوی میزند اینجا بود همه را دیدیم و زود مراجعت کرده از این راهی که
 آمده بودیم برنگشته از راه خیلی نزدیکی پائین آمده رسیدیم بدر عمارت که جلوجایان و راه مردم است
 اینجا سوار کالسکه شده آمدیم منزل عکاسی حاضر شده بود عکس را انداخت بعد از عمارت پائین آمده کشتی
 بخاری حاضر کردند که سوار شده نوی رودخانه لا الفرج و گردش کنیم کشتی خوبی بود و شرح هم داشت سوار
 کشتی شده بخلاف جریان آب که دیدیم رفتن امیرال پو پوف همانندار و بعضی از بنشیندهای خودمان هم
 همراه بودند بهمنطور سر بالا رانده در او اخر شهر طرف دست راست بعضی کارخانجات و عمارات خوب
 دیدیم که این عمارات سیلانی است خیلی خوش وضع و تشنگ مثل جعبه های شیرینی ساخته اند کارخانجات هم

دو دیگر دانا معلوم بود چه کارخانه است طرف دست
پس کمتر بود قدریکه از رودخانه رفتم رود
خانه دو قسمت شد از قسمت طرف چپ ما را ندیم کشتی هم خوب میرفت قدریکه بالا تر رفتم باز این شعبه هم
دو شعبه شد و هر چه پیشتر رفتم شعبه های متعدد هم میرساند و در سر هر شعبه یک پل ساخته بودند بالاخره رسیدیم
بجاییکه آب رودخانه خیلی کم شد اما کوه بود و کشتی همه جا خوب میرفت بهینطور رفتم تا رسیدیم بلب دریا
بجاییکه شش موزیکاجی برای تشریفات ما حاضر کرده بودند موزیکت زدند و رسیدیم با اول پارک و جنگل
یلاقین که عمارت و جای مخصوص علیحضرت امیراطور است اینجا کشتی پیرون آمد و کالسکه برای ما و ملترین حاضر
کرده بودند کالسکه نشسته اینجا بانهای بسیار قشنگ با صفا گذاشته تا رسیدیم بعمارت یلاقین پیاده شده رفتم
توی عمارت عجب عاقبت کردیم که کوچک است ولی خیلی قشنگ و خوش وضع است پنجه تهای علیحضرت
امیراطور تمام در اینجا حاضر بودند و عصرانه و چای از شیرینی و میوه جاست و غیره همه چیز حاضر کرده بودند چای و
عصرانه خورده قدری گردش کرده بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل چون باید بفارست خانه ایران
که در بطراست برویم کالسکه چی فرو بردیم بکمر بردیم بعمارت سفارخانه ایران از بعضی کوچه ها گذشته تا رسیدیم
بسفارخانه مردم هم چون میدادند با بنجا میرویم خیلی جمعیت کرده بودند از کالسکه پیاده شده داخل سفار
خانه شدیم میزها محجود خان وزیر خجما جلو آمد از پله های کوچکی داشت بالا رفته از اطافهای کوچک متعدد
گذشته در یکی از اطافها نشستیم این عمارت که چه قدری تاریک است اما مثل اسبابهای خوب دارد
دو مرغ قناری خوب داشت میخواندند چند نفر کوروسی دارد که گاه ایرانی سرگذاشته بودند قدریکه نشستیم بر
خاسته آمدیم پایین و سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده بعد از شام حاضر شدیم از برای رفتن تاشاخانه
که در نوی همین عمارت منزل است این تاشاخانه را کترین ساخته مخصوص همین عمارت است و بسیار خوب تاشاخانه
است از این تالار ما داخل اطاف میروند و از اطاف تالار بزرگی دیگر میروند که اطراف اینجا کل چیده اند
این تالار هم بروی خانه نوا منظر دارد از این تالار بزرگ تاشاخانه میروند این تاشاخانه سالهاست که باز
نشده و امشب برای تشریفات ما باز کرده اند در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن تاشاخانه بود ابتدا
شاه زادگان خانواده سلطنت و زنهای آنها و وزراء و امرادر بار و روس و سفرای خارجی و عورت
تمام آمده از این تالار ما گذشته تاشاخانه رفته و در جای خود نشستند و زاده و ملترین رکاب ما هم لباس
رسمی پوشیده تاشاخانه رفتند و در جای خود ایستادند ما فقط علیحضرت امیراطور بودیم که باید علیحضرت امیراطور
و امیراطرین اینجا آمده با اتفاق برویم در ساعت نه علیحضرت امیراطور و امیراطرین وارد تالار بزرگ شده
ما هم از اطاف خود مان پیرون آمده با ایشان دست داده و عارف کردیم نواب و لیعهد و تمام شاه زادگان

مخصوص خانواده سلطنت و خانهای آنها حضرت امیرطور بود و در حلاصه در همان سالار روی میرداد
 کوسکه که عبارت از تفرق باشد چیده بودند با علیحضرت امیرطور و امیرطرس و سایرین و وزیر شسته بستنی و
 چای خوردیم و قدری صحبت داشتیم بعد برخاسته با علیحضرت امیرطرس دست بدست داده از جلو
 علیحضرت امیرطور بازوجه برنس و لاد میر بازو بیاورده و از عقب ما و سایر شاه زادگان و شاهزاده‌ها
 از عقب ایشان رفیقیم برای تیار تمام صاحبمنصبها و زنهار که در تیار شسته بودند برخاسته ما با علیحضرت
 امیرطرس از پله بای دور تیار پایش رفته در جلوس که خیلی نزدیک بود و صدلی گذاشته بودند نشینیم علی
 حضرت امیرطور هم با سایر شاهزاده خانها و نواب و لیعهد در اطراف ما نشستند حضرت والی فتنه کرد
 و دخترهایش هم بودند نشینیم برده بالا رفت و جهان نمائی پیدا شد باز یکباره بای این نمائش خانه را از خارج
 آورده اند لباسهای بسیار فاخر قشک پوشیده بودند بسیار خوب رقص کردند و ساز زدند سازها
 حرب که ما کجا بچه میکویم بصورتهای خوش میزدند و بازیهای خوب در میاوردند یک مروی آمد بخاخوید
 و خرباجا داد و کرشدند یک سرخری آورده بگله مرد که گذاشتند و قبی که از خواب برخاست و دید خرسند
 حرکات غریب و عجیب کرد و انوقت دخترها با این خرقه رقص کرده بازی در آوردند خیلی با مزه و مضحک بود
 بعد برده دیگر بالا رفت و حالت غروب آفتاب بجهان رنگهای سرخ و زرد و وضعی که آفتاب غروب
 میکند با کوهها و جنگلهای زیاد و جمعیت بسیار و پروانههای متعدد و بو صغهای خوش و معقول دیده شد
 انوقت برده افتاد و گفته این بازی کی ساعت طول کشید بعد باز با علیحضرت امیرطرس دست بدست
 داده از جلو و علیحضرت امیرطور و سایرین از عقب بهمان ترتیبی که آمده بودیم برگشتیم و هم بطور تالار نشاند
 و اطاق با طاق که همه با چراغهای الکتریسیته روشن و بیللهای خوب مزین بود که کشیده داخل تالار بسیار
 بزرگ شدیم که مجلس سوپه بود یک میز طولانی مخصوصی برای ما چیده بودند با علیحضرت امیرطور و علیحضرت
 امیرطرس و شاهزاده خانها و نواب و لیعهد سران میز نشینیم باقی اطاق را هم میزهای گرد متعدد تا
 نزدیک یکدیگر گذاشته بودند تمام زنهار و مرد و با و مکررین رکاب داد و در میز ما نشسته بنا کردند بشام
 و سوپه کردن خیلی خوب مجلسی بود و خوش گذشت موزیکان هم در اطراف میزدند مدتی اینکار طول کشید
 بعد برخاسته باز با علیحضرت امیرطرس دست بدست داده بهمان ترتیب از آن تالار خارج شدیم تا دو
 تالار دیگر هم امیرطرس ما بودند از بخا دست داده و خدا حافظ کرده آمدیم برای منزل خودمان علیحضرت امیرطور
 هم با نواب و لیعهد همه جا با ما آمده تا علیحضرت امیرطور مراد داخل اطاق خواب کرده و در را بسته حرکت
 کردند و حقیقت تمنای دوستی و مهربانی و اتحاد را بجا آوردند نزدیک صبح بود که خوابیدیم

روز یکشنبه بیست و پنجم ... امروز است
حرکت باید در عمارت (اینچکون) ... با علیحضرت امیرطور و علیحضرت امیرطرس بخوریم عمارت
اشکف در زمان ولیعهدی علیحضرت امیرطور حالیه منزل ایشان بوده است هر وقت هم نواب لیعهد
حالیه زن بگیرد درین عمارت منزل اید که در حال منزل مخصوص کسی نیست مگر کابیکه بعضی از شاه زاده خانمها و
شاه زادگان خانواده سلطنت را در اینجا منزل میدهند خلاصه در ساعت دوازده که اول ظهر است باید
حرکت کرده بآن عمارت برویم قبل از حرکت (مسئوگین) وزیر امور خارجه با (ذینا و یوسف
و مسیو و لانگالی) که از اعضای وزارت خارجه است بحضور ما آمدند با آنها صحبت کردیم بعد برقا
رفتند ما هم رفیقیم نوی تماشاخانه ویشی قدری گردش تماشا کرده آمدیم بیرون سر ساعت دوازده که
اول ظهر بود با امیرالپوف همراهاتوی کالسه نشسته رفیقیم برای عمارت اشکف رهش چندان دور
نبود در بپله های عمارت که پیاده شدیم علیحضرت امیرطور و نواب ولیعهد و تمام شاه زاد با حاضر
بودند با علیحضرت امیرطور و سایرین دست داده تعارف کرده رفیقیم بالا علیحضرت امیرطرس و سایر
شاه زاده خانمها هم بالای پله ایستاده بودند با آنها هم دست داده تعارف کردیم (در دیش قبل از
رفتن تماشاخانه وقتی که علیحضرت امیرطور پیش ما آمدند نشان اول دولت ایران را که مخصوص خودشان
بدست خود مان بایشان بدیده دادیم با کمال مهربانی قبول کردند یکقطعه هم از همان نوع نشان نواب ولیعهد
دادیم امروز علیحضرت امیرطور و نواب ولیعهد هر دو نشان و حایل را بینه آویخته بودند و شیکه دارد
اطاق شدیم علیحضرت امیرطور هم یک نشان بسیار مجلل که مکلن بالماش مثال خود علیحضرت امیرطور
در انت بدست خودشان با بنایت مهربانی نمادادند ما هم با کمال اقبال نشان را قبول کردیم بعد با
علیحضرت امیرطرس دست بدست داده سر بنابر رفیقیم این عمارت بناغ و منظر خوبی دارد دست راست
روجه کراند و ک قطنین و دست چپ علیحضرت امیرطرس شسته بودند برین الی سنگرو هم بود
نهار خوردیم تمام شاه زاده خانمها و شاه زاد با های خانواده سلطنت بودند در حقیقت دعوت فیملی و خانواد
بود در سر بنابر علیحضرت امیرطور برخواست بسلامت ماستی کردند ما هم برخواست بسلامت ایشان
جام شرابی خوردیم بعد از نهار برخواست با علیحضرت امیرطرس و سایرین با طاق دیکر آمده مشغول صحبت و
خوردن قهوه شدیم تا وقت رفتن شد برخواست با تمام خانمها دست داده وداع کردیم علیحضرت امیرطرس
هم تادم در مجلسایت آمده بعد از تعارف و وداع از اینجا رشتند علیحضرت امیرطور و نواب ولیعهد تمام
شاه زاده با ما آمدند من و امیرطور در یکت کالسه نشسته را ندیم برای کار بازار پای ساریکه از نوپای

جنگ عثمانی ساخته اند گذشته و از زیر سر **میرزا** افندی که افواج خاصه امپراطوری در اینجا هستند عبور کرد
سر سراز با پیرون بود علیحضرت امپراطور با اسنانعارفی کرده آنها هم جوانی عرض کرده و عام نمودند از اینجا با هم
گذشته بعد رسته چهار هزار قدم از نوبی که چنای شهر را دیدیم کار یکفوج سراز جلو کار بسته بود و بدو
موزیکت میزدند با علیحضرت امپراطور و تمام صاحب منصبها از جلوصف سراز گذشته احوال برسی کردیم بعد
والکون آمده دوباره با علیحضرت امپراطور و ذاع مفصلی کردیم و با نواز آب و لیچمد و سایر شاهزاده با هم دست
داوه و ذاع نمودیم و آمدیم نوبی و الکن علیحضرت امپراطور و شاهزادگان در حالت ذاع بمطواریستادند
و قدری هم طول کشید از جلوصف ایشان گذشته قیام غنیمتی پذیرائی و احترام را از هر تبه محل آوردند و خلاصه
را دیدیم بین راه آهین از بلوی کاچینای منزل علیحضرت امپراطور میگذرد از پلور بورخ تا اینجا عینعت راه است
رسیدیم باستایون کاچینا اعلام شد که کاچینا جای بزرگ است و علیحضرت امپراطور همه چیز برای توقف است
در اینجا میماند کرده اند از اینجا گذشته باستایون لوکا که رسیدیم قترین برای خوردن شام پیاده شدند تا نوکر با
و همراهان شام بخوردند و شام پیاده شده نوبی استایون رفته قدری گردش و تماشا کردم استایون بزرگ
مالار بای بزرگ برای شام دارد و علیحضرت امپراطور هم اغلب وقایع از کاچینا این استایون آمده شب
و بنگار میروند از فرار یک عرض کردند نوبی این جنگل خرم هم دارد پس از قدری توقف حرکت کرده را دیدیم شام را
هم نوبی ترن خوردیم اطراف راه امروز جنگل نباد است اما زمینها خشک بی سبزه بود شب را بخت خوابیدیم
روز دوشنبه بیست و هشتم) امروز هفت ساعت از ظهر گذشته باید وارد ورشوی بشویم صبح
از خواب برخاسته دیدیم اطراف راه همه جنگل اما زمینها باز همه خشک و بی سبزه بود بمطوور را دیدیم و شب
که من خواب بوده ام از شهر دنیا برگشته بودیم از فرار یک عرض کردند قلعه بزرگ بسیار جنگلی داشته است امیران
هماندا پیش من عرض کرد که قرار داده اند وقت ورود ما از قلعه دنیا نور شلیک توپ کنند که خواب
باشید کلفت حبسیت کفتم خبر لازم نیست شلیک کنند خلاصه را دیدیم نارسیدیم باستایون و ولنا جمعیت
زیادی بود رسته سراز بی صف کشیده موزیکت میزدند از ترن پیاده شده از جلوصف سالکات گذشته
دو باره بنرین بر شستم حاکم و بلنا و کروا و کو نو که سه ایالت است در اینجا حضور رسیده است (جنرال
کاخانوف) است یکفوج صاحب منصب دیگر هم دیده شد که است (بادون دزیون) رئیس پیاده
تمام و جنرال جودان علیحضرت امپراطور است بعد رسیدیم به خانخانه و استایون بر پنج درخت توقف کردیم
قترین نماز خواندند (مسیو پونا بکین) حاکم کرد نو در اینجا حضور رسید و روز و طریقین راه کل تا قیا
دیدیم که تازه بار شده و کل بن بن هم که در کو البرز طران و اینجا دیده میشود شکفته بود خلاصه را دیدیم زمینهای

اطراف راه قدری سبزه بهتر شد و کلمای زرد و سرخ
استان بهر ازیمینای که نو است راه امر فراتر رود و بورتوی همه جا چکنی بود از یکت و دو خانه عبور شد
که شمش (بوق) بود از یکت تو نعل هم کشیم که چینی تاریک بود و بقدر و حقیقه طول کشید امر فرخواستیم در
اطاق کو چکیت زن قدری بخوابیم که درین پن صدای بوا بلند شد برخاسته نگاه کرده دیدم سر باز و حساب
منصب زیادی نزدیک است که این صفت کشیده استاده بود امی کشید برخاسته بیرون آمیم امیرال پوپف
خاسته بود برای دیدن این افواج ما را اطلاع بد بدو رفتی فهمیده بود خواب کشیم بیدار نگردیده بود حالا که ما را دید
خوشوقت شد از جلوصف افواج سالالت عبور کردیم صاحب منصبها بزرگ داشتند موزیک میزدند اردویی غلی
با چادرهای بزرگ در طرف دست چپ ازین سالالتها دیدیم بهر قری زیادی زده بودند این اردو در خاکست
کر و بودیکت اردویی کو چکیت دیگر هم در طرف دست راست دیدیم خلاصه هفت ساعت و نیم را نظر کرشته
وارد کار و رتوی شدیم یکدسته سالالت استاده و جبرال صاحب منصب زیادی هم صفت کشیده بودند
جبرال کور کو حاکم و رشوک و جنگ غمائی از کوه بالخان عبور نموده است مدتی واکن بحضور ما رسید با او دست داد
احوال پرسیدیم بعد از واکن پانین آمده موزیکها پنجهایان زدند از جلوصف سالالت گذشت احوال پرسیدیم
کردیم بعد صاحب منصبها و جبرالها را جبرال کور کو معرفی کرد و اینجا چون مرکز و سرحدات صاحب منصب قشونی خیلی
دارد و از جلوصف گذشته داخل کار شده از در دیگر کار با جبرال کور کو و شگلکنت (سوارکارا لک شده اند) دیدیم
برای منزل زد و ساعت قبل از حال باران نم نم می آید حالا نیم رختی میشود اما آدم را زرنیکند یکت قوس و فرج خود
هم در آسمان نمودار شده بود و طرفین راه از کارالی عمارت بلور که منزل است همه جا سالالت و سواران
بود از سواره هوسار که لباس خوب دارند و لانسینه که سوار نیزه دارند و سواره قراق و پیاده قراق و افواج
دیگر تمام خوش لباس بودند جمعیت این شهر را اینجا جبرال کور کو عرض کرد چهار صد و پنجاه هزار نفرند بقدر ثلث
این جمعیت یهودی است اینجا بایهودی زیاد دارد و اندیم ما رسیدیم میدان کوچکی که عمارت بلور منزل است اینجا
داخل میدان شده پیاده شدیم جبرال کور کو همراه ما آمده اطفا را معرفی کرد و نشان داد بسیار عمارت است
پارک دارد و درختهای خیلی و اقفا که الان گل کرده و درختهای دیگر زیاد دارد خیلی جایی باصفائی است یکت جنس
هم این است که خلوت است این عمارت را مرحوم پیکلا امپراطور سابق و س برای قطنین برادر خود ساخته است که
قطنین بواسطه زنی که گرفته بود از سلطنت استعفا کرده و بسبب این استعفا پدر پسران قشون شورش شده
بود که قطنین اینجا استند خلاصه خوب عمارت سفید بود که بغزالت دیدیم اینجا منزل نگردیده در عمارت
دیگر که در مقابل این پارک و شمش لانسکی است منزل کرده بودیم این عمارت در آخر شهر واقع که خارج از شهر است

نصف هفتم

داخل قدری نوی باغ گردش کرده راسم ... روز که از کار حرکت کرده رو بفرمی آیدیم از یک پل آبی
عریض دیواره دارد سقف بسیار طولانی خوبی که ششم که این پل روی رودخانه و بسط و انقباض آن عرض میکرد
این پل امروز بکلی نابوده است یک پل هم مقابل این پل بمیطور دیدیم که از روی آن راه آبرین بگذرد
از روی این پل فقط یک خط راه بوده است الحق بسیار خوب پل است در دوازده شبانه پیش و هفتم
امروز صبح برخاسته قدری نوی این باغ گردش کردم آخرین باغ غنئی میبود بدیوار خوبی که این باغ را پارک
عمارت لارنسکی جدا میکند این باغ دریاچهای کوچک و آبهای مختلف در واسطه و او اخرش دارد که پلهای
زیادی روی مناسبه اند و اطراف این دریاچها و آبها چمن و گلهای رنگارنگ بسیار خوب دارد در جهتی
کهن در این باغ و باغ عمارت لارنسکی دارد که بسیار قوی و مثل درختهای کجیل بازندان است خلاصه خیلی گردش
کرده بعد آیدیم نوی طاق نهار خوردیم زیرمان خان و زیر بخار وینه را که از وینه برای قرار رفتن بناخواسته
بودیم امروز وارد اینجا شده به حضور رسید چون عرض کرد علحضرت پیر طبرین طبرین تحت ناخوش است
قرار دادیم که در آخر سفر بجان ریتبی که خود مان معین کرده بودیم با طبرین برویم اعطاء است لطفه کنائی در تاریخ
و شرح احوال شارل هم پادشاه فرانسه در اینجا خریداری بود و سر بنایم خواند خیلی خوب کنائی است امروز عشا
از پله گذشته باید برویم با کپوریسیون صنایع زنهار در مساعت معین خبرال کور کو آمد با جبرال یک
کاسکه شسته مسافت زیادی رفتم تا آخر ظهر رسیدیم با کپوریسیون عمارت دوم مرتبه بود پدیده شده و جل
شدیم مردیکه رئیس اینجا است جلوا آمد زنی هم که در اینجا ریاست دارد آمد بنا کرد و صحبت و سخن و عرض نمودن
رفتم مرتبه اول زنهار و دخترهای زیاد دسته دسته درجا های مخصوص شسته با انواع صنایع و حرف که کارزان
و بادست دوخته و بافته میشود از قبیل پارچههای پشمی و جاشی و بافندی پارچههای پست که مخصوصا برای ما بیا
میباشد و درخت میوه و زنده و میوه و پارههای مختلف و در برای کیشها و کلیساها که در روی کار کا با و غیر
بود علاوه صنایع دیگر مثل منبت کاری روی چوب و غیره همه با کمال نظم و ترتیب در کار بودند خیلی تماشا
مرتبه بالا هم بمیطور بود همه جدا گردش کرده بعد بواسطه گرمی و صبی هوای طاق رفتم نوی یکت بالا خانه
کوچکی که برودخانه شهرگاه میکرد و جای خوبی بود قدری شسته بعد برخاسته آیدیم پایین و سوار شده نمبر آید
قدری راحت کرده بعد سوار کاسکه شده رفتم برای عمارت لارنسکی و پارک آن داخل پارک شدیم
دسته فراق و سالدات در اینجا حاضر بودند از پارک آمده در عمارت لارنسکی پادیده شده رفتم نوی
عمارت این عمارت را که سفر سابق دیده بودم فراموش شده بود الحق بسیار عمارت بمیطور محلی خوبی است
بن عمارت را (استانسیلاس اگوست) پادشاه آخر لسان که بعد از روسها اینجا گرفتند

ساخته است مالار با و اطافا بسیار عالی است نام سو
 بهای مردم و ساق و در نکمای مختلف است
 که خیلی قیمتی است پرد های نقاشی بسیار ممتاز از سلاطین قدیم که کار با چرمی نقاش معروف ایتالیا است
 دارد که هر پرده ده هزار تومان و پنجاه تومان ارزش دارد خیلی گمنه و کار قدیم است دیگر مجسمه های مختلف
 از سنگ مرمر در روی طاقچه با و بخارها و روی بایبها از فیصل مجسمه (ژوئیتس) و غیره دیده شد که
 روی چینی با وضعهای مختلف نقاشی کرده بودند که این نیز هم از (استانفیللاس اکوست)
 بوده است بقدری خوب نقاشی کرده و چیز نفیسی است که ده هزار تومان ارزش دارد تمام این مبل و اسبابها
 از همان پادشاه استان بوده که بدست روسها آمده است بعد از گردش عمارت سوار کالسکه شد
 باز نوی پارک گردش کردیم این پارک عمومیت عصر مردم شهر میآیند درین باغ گردش می کنند حالا
 هم جمعیت زیادی از زن و مرد بود گردش کرده از جلوه و سته قراولخانه سرباز و سوار که در اطراف این
 عمارت کشته آیدیم عمارت خودمان امشب هم در ساعت ده بعد از ظهر باید برویم بخانه جنرال کورکو
 که مجلسی از مرد و زنهای مجیب و رشوی ترتیب داده است گردش کرده چای بخوریم و مراجعت کنیم
 یک دخت بسیار قوی در یخمارت بلور است که کلهای قرمز دارد این باغ بواسطه زیادی دخت
 و رطوبت زیاد خیلی پشه دارد و در یخمافت نیست خود دیدم که توی جزیره تخم گذارده و روی تخم خوابیده
 بودند خلاصه شام خوردیم طرین رکاب ما و پیشتنها لباس سبی پوشیده پیش رفته بودند بخانه جنرال
 کورکو ما هم در ساعت معین با امیرال پوپف قوی کالسکه نشسته را ندیم تا خانه حاکم یکفر سنگ نام
 راه است با وجود آنکه کالسکه خیلی تند میراند کمباعت طول کشید ما با بخار رسیدیم جمعیت زیادی
 از زن و مرد قوی که چها بودند تمام شهر را چراغان کرده بود و در چراغانی این شهر تمام کار است لکه سینه خیلی کم
 دارد و قرا آنها هم مشغول در دست از دو طرف می آمدند را ندیم تا رسیدیم بخانه حاکم جنرال کورکو جلوه آمد دست
 دادیم و از پله بالا با لایتم زوج حاکم هم جلوه آمد دست دادیم زن تنه بسیار گرم و مایل است بعد داخل طاق
 شدیم این مالار با و اطافا از زن و مرد و صاحب منصب و جنرال ریو و تمام چراغانی عمارت روشن و با
 بسته و پرده افتاده و همه و تفنن این جمعیت بوا می اطافا را خیلی گرم و خفه کرده بود این عمارت را چنانکه
 اشاره شد در استانفیللاس اکوست با که کرده و جای سلاطین بوده است که حالا حاکم انشین است
 بعضی بنان عمارت ساخته قدیم است که اندکی برده و مبل آن بسیار قیفه و نو کرده اند بعضی سبلانم دیده
 شد که روی آنها گننه و معلوم بود آن قدیم است مالار با و بای بزرگ متعدد و اطافای بود و در تود داشت خلاصه
 اطافا با کاشان که ده از صلاصا در بنا که شته تا سه هم ناطاق کا بنه حاکم که در قراخانه حکومت است

بسیار
 زیاده

باز
جمله
در

و تمام نوحیات و کاغذهای جنرال روز پنجشنبه لنگه در باز بود نزدیک آن در رفته قدری
هوای خوردم بعد آیدیم با طاق دیگر میزد و می چیده بودند نیز ششیم نوحه جنرال است راست داشت
یک زن دیگر هم که زوجه حاکم قلمی شهر و شو بود و زنی خوش رو و خوش صحبت و مهربان زبان فرانسه را خوب
حرف میزد و سفت چپ داشت بعضی زنهای دیگر هم از زنهای صاحب منصبان و عیله دور میزد
نشسته بودند قدری صحبت داشته و بستی و چای خورده بر خاستیم قدری راه رفته و باز نماند صحبت
آیدیم دم پله با جنرال کور که زوجه اش و داغ کرده با امیرال پو پوف توی کالسکه نشسته آیدیم بفرست
روز چهارشنبه بیست و هشتم به سج در از خواب بخواستم این سلطان بخور آمد امروز عصر بخور
با این الدوله و جهانگیر خان و زیار خان بروی و بینه و از بخار بود بفرست طریش از بخار دریا نشسته بسلامت
برود و از بخار زیارت که مشرف شود با که نخواهد رسید دیگر در طهران باشد و او را خواهیم دید رفتم توی
باغ و وی نیم گشت ششم این سلطان و امین الدوله و جهانگیر خان و زیار خان بحضور آمدند در باب سافوت
بینه قدری صحبت و فرمایش شد امین الدوله و جهانگیر خان بهم امروز عصر باره آهین بینه میروند که خوشنما
بطریقستان بدیند و باز بروی مراجعت خواهند کرد که در رکاب ما باشد خلاصه بنا خورده و ساعت
بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتم به حمام از همان کوچه که دیروز باکپور سیون و دیشب بخانه حاکم رفتم آمده
راه زیاد می رفتم تا حمام رسیدیم همان حمامی است که در یازده سال پیش هم دیده بودیم باید شده چند پله
پایین رفتم حمامهای کوچک متعدد است از میان دالانی که ششم حمامیکه بالنسبه بزرگتر و خیلی خوب بود حاجی
جیدر دلاک خاصه برای حاضر کرده بود آب گرم و سرد و شیر باداشت بعد از شست و شوی بیرون آمده
درخت پوشیده سوار کالسکه شده آیدیم منزل قدریکه در شالار ما نایم بعد رفتم توی باغ گردش کرده رفتم
ما با طاق باغبان طاق خوبی داشت دو سه طاق بود و در نو ما میر و صندلی در وی نیز یک کتاب آلبوم گذاشته
بود پیا نو هم داشت و رو بهم رفته با کیزه و با سلفه بود زن باغبان هم حاضر بود فرمودیم قدری پیا نو را انعام
دادیم بعد آیدیم با طاق امشب باید سیرکت برویم در ساعت هشت بعد از ظهر که وقت رفتن سیرکت بود
جنرال کور که مردی بسیار خوش رو و شیرین و خوش خواست با آنکه اهل حیات و شایسته و با سنی سخت
و غضبناک باشد خیلی ملایم و مهربان و نجیب و خوش صحبت است فرانسه را در کمال فصاحت مثل االی
فرانسه حرف میزد خلاصه هوا قبل از غروب که شام بخوردیم بروی و برق شدیدی شد و باران بسیاری
آمد اما حالا که میخوایم برویم هوا در کمال خوبست با جنرال کور که کالسکه نشسته آیدیم برای سیرکت چندان
دور نبود و در وسط شهر واقع است اول و ثقل یک سالون بزرگی شدیم که ایجاد در دستمانا عمل کسرت

در
جمله
در

آواز میخوانند و ساز میزنند فراق پیاده ورد و طرف ر ده بودالی پله که بغرفه سیرک میرود از نالار
 که بیرون آیدیم پله میخورد میرود توی باغ کوچکی که اینجا هم سوزکات میزنند از آن پله پائین آمده از پله دیگر بالا رفتیم
 که میزد بغرفه جای ما که معین شده بود غرفه های این سیرک را نام باجوب ساخته اند و این سیرک برای
 فصل تابستان سیرک زنشان باز میست تختهای اطراف سیرک را هم برداشته بودند که هوا داخل میشد
 خوب بود چراغهای گاز روشن کرده بودند دور نادر این سیرک هم زن و مرد و فرنگی شسته بودند طبرنین
 رکاب ما هم اکثری بودند و غرفه خودمان ششیم جزال کور کو دست راست مادر امیرال بود و دست
 چپ ششم از دیگرهای سیرک زنهای خوشگل بودند بازیهایی خوب با اسبها تعلیمی با انواع و اقسام
 در آوردند یعنی همان طور با و که در سفرهای پیش دیده بودیم برای آنها که ندیده بودند سبب تعجب شده بود
 اصحاب بازی این سیرک همه فرانسوی بودند بهر ما و دخترهای محبوس انواع بازیها در آوردند خیلی مضحک و با
 تماشا بود نصفه بازی از بالا خانه آیدیم پائین توی باغ کوچکی که موزیکان میزدند میان جمعیت گردش کرده
 دوباره آیدیم بالا بستی خوردیم و رفیقیم توی غرفه یقه بازی را هم در آوردند بازی که تمام شد آیدیم پائین با
 جزال کور کو توی کالسکه شسته آیدیم منزل (روز چهارشنبه عیست و نهم) روزیکه وارد ورو
 شدیم در میان جماعت نصیبان نظامی و غیره که معرفی شدند یک شخص بلند بالای قوی بدنی درشت اندامی
 بود که از آدمهای خیلی بلند قد یک سر و گردن بلند تر بود چون جزا اهل نظام معرفی شده بود کمان کردیم از
 اهل نظام بوده ولی بعد معلوم شد که میر شکار و امیر آخور افشاری علیحضرت امیر طور و اصلا از جنبای است
 و ریاست مملکت خالصه استان هم با اوست و همش (میر که بیچیت من) است خلاصه امروز
 هوا خوب بود و منار در منزل خوردیم سه ساعت بعد از ظهر یاد برویم منزل کی از خانههای است
 که بقدر یکفرسخ رور از شهر است در ساعت معین جزال کور کو آمد با هم توی کالسکه شسته آیدیم و رفتیم
 که ازین عمارت دور شدیم از شهر خارج شدیم راه هم شوسه است که بد بات و اینجا که امروز میرویم میزد و
 راه شوسه قدری خراب است ماره تعمیر میکنند اطراف راه درخت کاشته اند خانهها و عمارتهای دایره
 بسیار در طرفین راه واقع است صحرا خوب زراعت کرده اند صحرا را از غلت باجمن و گل و سبزه طبیعی است
 خیلی صفا دارد و در بین راه که با جزال کور کو صحبت میداشتیم چند مادیان دیدیم پرسیدیم در تمام این صفحه
 چند مادیان و رسته دولتی دارد عرض کرد صد و بیست مادیان پرسیدیم باین کمی چرا عرض کرد چون اینجا
 از انگلیس است و قیمت آنها که است بیش ازین گاه میزداریم و از اینها برای سوار و کالسکه هم میگیریم ملاحظه
 یکفرسنگ است که تمام شد رسیدیم باغ و ملا نعل این باغ از یکی از سلاطین قدیم استان است که حالا پائین

خجسته

شاهزاده خام رسیده است و امر
 ی عمارت گردش کردیم این عمارت خیلی قدیم است و
 بسیار خوب گاهشته و خوب عمارت منتهی اسباب خوب و پردہای صورت سلاطین قدیم است ما را
 خیلی دارد چند پردہ عالی بزرگت کار کوبلر معروف باریس و اسبابهای قدیمی دیگر از قبیل ششیر قدیم سلاطین
 استان و ظروف مس که روی آنها فیاض شده است و ظروف چینی قدیم و شلخ عاج منبت که برای سلاطین
 در نگارگاه بامیزند و اسباب قدیم گفته که از سلاطین بوده است در این عمارت زیاد است بعد در باغ
 هم گردش نموده جلوه عمارت با عجب تنیدی و کلکاری خوبی کرده بودند درختهای کهن سیصد چهار صد ساله بزرگ
 درین باغ بودند درختهای بزرگ که با مقراض زده و آرایش کرده بودند مثل یو اسنبر مرآبان کشیده بودند خلاصه
 پارک باغ باین خوبی کمتر دیده شده است بعد از گردش رفتم توی اطراف قدری نشسته و میوه خوردیم
 یک ساعت توقف ما درین باغ طول کشید اسم سرلیدار باشی این عمارت معلوم نشد بعد سو را کالسه کشیده
 با جبرال کور کو آیدیم برای منزل درین باغ کسی که حاضر بود و باغ و اشیاء نفیسه بخارا معرفی میکرد و همش
 گفت فلنکن چایبکی) بود که خواهرزاده (کنسلاکس) اندین نیتسکی) است که صاحب
 این باغ است از خانواده سلطنت نیست از بجای قدیم پلن است و با یکی از سلاطین پلن که موسوم به بشلیسکی
 بوده وصلت نموده و این عمارت و باغ دست بدست بر سر و شری دارش باینجا رسیده است بنای
 این عمارت از (ڈالانوینکے) یکی از سلاطین پلن است که در ۱۸۳۶ عیسوی فاتح و بنده بوده است
 خام مشا را لهما این کنت فلنکنس با چهار خواهرزاده دیگرش امروز از شهر برای تشریفات ما باین باغ فرستاد
 بود خلاصه رسیدیم منزل عذوب شام خوردیم امشب هم ساعت بهشت از ظهر گذشته باید برویم بنماشا خانہ
 از این عمارت تا نماشا خانہ بعد یک ساعت راه است ازین عمارت تا نماشا خانہ کاسکه و زاموه بود که
 مردوزن و دخترهای جوان نشسته توی چنابان و کوچہ گردش میکردند زن و مرد پیاده هم زیاد توی کوچہ نشینا
 بودند از جمعیت و از وحام مروم و کاسکه و زاموه عبور کالسه ماسکل بود خلاصه رسیدیم بنماشا خانہ جبرال
 کور کو آید جلو دیر کتر نیار هم جلوا آید با کور کو از پله بای بنا رفتم بالا تا لاری که نشسته داخل نماشا خانہ شد
 در لڑ مرتبه دوم پهلوی بن نشینم جبرال کور کو و امیرال پوپوف حمایذ ارم پهلومی نشستند این نماشا خانہ
 از قدیم در عهد سلطنت نیکلا و زمان حکومت سکویچ در اینجا ساخته اند در وسعت متوسط است خوب
 نماشا خانہ ایست من خوبی دارد خلاصه پردہ بالارفت رفاهها و بازیگرهای خیلی خوب سازند و در قرض
 لردند باله بود بعد پردہ افتاد آیدیم توی اطراف دیگر بستی خوردیم (مرکے پیچیت من) که پیش تویم
 بر نگار و میز خور و خاندی علیحضرت امپراطور است او هم آمد پیش نشست و صحبت از نگار رفتن پس فردای ما

میداشت و فرار رفتن ما را میداد بعد آمدیم در مرتبه

بالارفت باز قدری باری گردید و رفیقید ندیده افتاد برخواست از پتاهای چوبی که پائین آمده بودیم دوباره

بالارفت قدری توی اطاق نشیتم بعد باز آمدیم به مرتبه بالا و در لقاوی نشیتم برده سیم بالارفت رفیقید

و باله گردید برده سیم که افتاد برخواست با جنرال کور کو و دواع کرده و با امیرال پو پو فست نوی کاسکه

نشسته آمدیم منزل خوابیدیم (جمعه سلخ رمضان المبارک) امروز دو ساعت بظلمه

باید برویم قلعه نظامی (نود و یک ارگینیفینکی) که مسافت سی و سه ورس خفیر سناک و نیم از

عربی شهر و شود واقع است سر ساعت تعین امیرال پو پو فست آمد یک در شکله کوچکی برای سواری ما حاضر

کرده بودند که جای من تنها بود چون باید با در شکله از بارک ساکس عبور کرده گردش کنیم و چنانکه بنا شکست

بایضا حظه در شکله کوچک آورده بودند خلاصه سوار شده را ندیم امیرال هم با بعضی از پیشینیان و طرین راکا

ما همراه بودند رسیدیم بارک ساکس من با امیرال فتم توی باغ با در شکله گردش کردیم باغی است با در شکله

زیاد سایه کس و خوش فست که دواره آب مثل کلاه درویش این میان عرض میریزد این باغ چون

استراحت گاه و تفریح گاه خوبست عموم مردم از بچه و بزرگ و زن و مرد و روز با گردش می آیند بسیار

در سایه درختان نشسته حیاطی می کنند مردان روزنامه بخوانند طفلان بازی می کنند و ایه با بچه بار

انجا برده شیر میدهند و میگردانند خلاصه از این پیرون آمده با امیرال بدر شکله بزرگی نشسته قدریکه را ندیم

رسیدیم محله میوه دیها تحله بزرگ آباد تمیز نیست خانهای سه چهار مرتبه مثل عمارت فرنگیها و از جمعیت

زیادی از زن و مرد و بچه و طرین راه ایستاده بودند اما از وضعشان معلوم بود که بیودی هستند و همیشه

میشد که از تحله فرنگیها داخل محله میوه دشته ایم زنهای کوتاه قامت مردهای قد کوتاه ریش منتهی و دشت

و پسرهای خوشکل میانشان هم میرسید آخر محله میوه دیها رسیدیم کار راه آهن جنرال کور کو انجا منتظر ما

ایستاده بود با هم رفتم توی ترن ترن خوبی بود طرین سوار شدند را ندیم همه جا اطراف راه سبز

و جنگل با صفا بود یک ساعت و نیم که را ندیم رسیدیم قلعه نظامی اوایل شهر و رستواری یک پل نشیتم

که روی رودخانه و استول بسته بودند نزدیک این قلعه هم از پل آبی عبور کردیم که روی رودخانه

بولک نادو) است رودخانه بولک نمایه در همین محلی که قلعه بنا کرده و این پل ساخته اند داخل

رودخانه و استول میشود قبل از اینکه قلعه برسیم از دور سوار قلعه خیلی مهیب و باشکوه و نمایان بهر آید و

بسیار لطیفی دارد که سه چهار مرتبه عمارت ساخته اند و همه محل صاحب منصب و سران است خلاصه

بکار رسیدیم من و جنرال کور کو و در یک کالسه نشسته سایر طرین هم از عقب سوار کالسه باشند آمدند

جمعه
رمضان

از یک دروازه عالی خیلی داخل شدیم و بار بانی دیگر که ششم و صحرایی این قلعه را ساخته اند عمارتی بطور
 دیوار بنا کرده اند سه چهار مرتبه که هر مرتبه که از دو طرف در بجه با دارد و قلعه در وقت صلح فضا و تفرج گاه صاحب
 منصب و سر بار است و وقت جنگ از همین در بجه با تفنگ و توپ می اندازند عمارتی هم که مرحوم بیکلا
 امپراطور روس بنا کرده است در آخر این عمارت واقع است که بروقت امپراطوران روس بهم با بنام
 در همین عمارت منزل میکنند خلاصه این عمارت شهرت و اخل قلعه همه سبزه و کف و ریاضین و درختها
 کهن است خاکریز با استیاهای انبار با فراوانی خانه عمارتهای متفرقه برای صاحب منصبان خلوا بنجاره و وزن دارد
 باری از دروازه ها و خند قما که شده تا رسیدیم بای عمارت بیکلا بنجا پاده از پله با بالا رفتیم اینجا یک عمارت
 و (ایمان تمان) مفصلی است اما جز بدین عمارت و بنای قلعه است که با سنگ حکم ساخته اند که اگر
 توپ هم بآن زنند خراب نمی شود اطافهای بزرگ و کوچک و سفره خانه و غیره دارد همه با مبلمان و پرده ها
 خوب ولی امیرال پو پوف عرض میکرد تمام میل انجا از زمان مرحوم بیکلا است که آخر تا گاه داشته ایم
 صندلیهای بزرگ عهد قدیم و میز تحریر امپراطور بیکلا همه بهمان حالت بانی بود و بنا را آوردند و دریم جلوان بالا
 که مانهار میوزیم یکت بالکن ایوان خردی عمارت کوچک باریکی بود که از انجا رودخانه و خیلی جابای دیگر منظر
 داشت بای این بالکن رودخانه بوکت ناری و داخل رودخانه و سیول میشود یعنی رودخانه بوکت ناری و از زیر
 این بالکن میگردد و رودخانه و سیول از طرف مقابل این بالکن آمده در پای بالکن بر و بهم متصل میشود و خیلی
 مانا دارد آب رودخانه بوکت ناری و سیاه است و آب رودخانه و سیول سفید این دو آب سیاه و
 سفید که بیکدیگر مخلوط میشود خالی از نشانیست میان این دو رودخانه جزیره مانند می تشکیل یافته و آخر این جزیره
 که در حقیقت جزء این قلعه است یکت عمارت چند مرتبه ساخته اند که انجا انبار غله است یکت آسیای بخاری
 هم در آن عمارت است که بروقت لازم شود فوراً اکندم را آرد می کنند یکطرف این عمارت خراب شده بود
 حاکم عرض میکرد در رستمان اینجا بنیاد جمع شده و آب رودخانه پس زده بود و پنج هم زیاد بود اینجا از آب
 کرده است آب این رودخانه بالای شهر (دانویات) که بندری از بنادر المان است داخل دریای
 بالینیات) میشود تفصیل این قلعه ازین قرار است که نوشته میشود اسم این قلعه چنانکه پیش نوشتیم نوذگ
 ادگیندیفنسکی) است و اسم فرمانده کل قشون قلعه (جیوال خلیبوفو کوف) است این قلعه
 از قلاع معتبره بزرگ اروپا محسوب میشود و در قلعه دو اردو درس است بیرون قلعه در اضلاع مختلفه
 ده با سیستان و خاکریز دارد و خط و در آنجا ساسی لیکو متر است این قلعه را در سال یک هزار و شصت و هفت
 ناپلیون اول بنا نهاده و در آنوقت این اراضی بدولت ساکن) تعلق داشته در سنه یک هزار و شصت و دو

شکر و سبب این قلعه را از شکر دانسته گرفته و در سال
استحکام داده است علیحضرت لکسند رستم امیر طوغلایه بجایانهای باستانی بنا افتاده و باستانیهای دور
قلعه را فرامان داده بنا کرده قشون ساغلو و تحفظین حالیه قلعه بمقت هزار نفرند و در وقت جنگ چهل و پنج هزار نفر
شکر بحیث حفظ این قلعه کافیهست این قلعه بواسطه تلفون شهر و شوش وصل شده است و همه وقت بخاربه بنیاید
ما بین شهر و شوش و اینجا چنانکه اشاره کردیم دو پل زرگست که اولی روی رودخانه و سغول و دومی روی رودخانه
بوکت ناری بسته شده است و چنانکه نوشتیم در مقابل قلعه دور و خانه بکیده میگردانند و درین قلعه آذوقه
سیصد هزار نفر قشون همیشه حاضر و موجود است خلاصه بعد از بنا را آیدیم ما بین سوار کال سکته شده رفیقیم کبار رو
خانه بوکت ناری در اینجا کشتی بخا و طو لانی بمقوله فی حاضر کرده بودند سوار کشتی شده بطرف پائین رودخانه
که طرف جریان آب بود را دیدیم اسم این کشتی (و سلا) است جبرال کور کو و امیرال پو پوف و ملترین
رکاب نام بسیار صاحب منصبان روسی بودند قدری در کشتی میوه خورده و صحبت داشتیم و آیدیم تا از قلعه
که ششیم مسیت و یک تیر توپ هم شلیک کردند و از فراری که بعد خبر رسید علیحضرت امیر طوغلایه کراف کرده اند
که این کشتی را با سم ما موسوم کرده کشتی ناصرالدین شاه بنامند چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد خلاصه دو کشتی بخار
کو چک هم از عقب میآمد و کشتی بزرگتر ازین دو تا هم از دور دیدیم که جمعیت زیادی سوار بودند و نزدیک
بکشتی مانده از عقب ما میآمدند بعد رفیق سرنگی که رفیقیم مراجعت کردیم و دوباره سوار کال سکته شده رفیقیم
قلعه یانک برج کبوتر خانی در اینجا بود از پله های برج بالا رفتم دیدیم بقدر و بست و پنجاه کبوتر بود مثل کبوترهای
چاهی خیلی جلده که در طهران هم هست اینها کبوتر جنگی هستند که در وقت جنگ و محاصره کاغذ نوشته ببال کبوتر بسته
باطراف میفرستند چنانکه کبوتر هم حجت امتحان قوی نفس کرده آوریم منزل کاغذ نوشته ببال آنها بسته را با کردیم
رفتند قلعه خلاصه بعد سوار کال سکته شده رفیقیم کبار سوار کال سکته بخار شده آیدیم بمنزل و در منزل بودیم تا ساعت
نهم که بایستی برویم به تیار عمارت لارنگی سر ساعت فرزور ما با امیرال پو پوف سوار کال سکته شده را آیدیم و فحاً
رسیدیم به پارک و جزیره عمارت لارنگی جمعیت زیادی از زن و مرد در پارک اینجا جمع شده بودند جبرال کور کو
در اینجا حاضر بود این تیار سقف ندارد و بعضی در این پارک دریاچه ایست که وسط آن جزیره دارد و در آن جزیره
تیار ایست و دو طرف جزیره را که تحمل تیار میباشد و دو دیوار ساخته اند که یکی از آن دو خراب است و مخصوصاً یک
دیوار را خراب کرده اند که چنین نظریاید که در جزیره خرابه و جنگلی است که پر از ان رقص میکنند جلوه این سن رقص
نیم طالع حالی درست کرده اند که مرتبه با دارد و مردم مرتبه مرتبه می نشینند و امشب تمام مراسم پزار زن
و مرد بود و در ای مادر جلوس زیر مرتبه با چند صندلی گذاشته بودند ما بین سن هم آب این دریاچه بعضی سح

پنج شش ذرع فاصله بود روی صندلیهیم و در بنجل پور بود و حسن بستان و در محراب و
 راست مانده و سمت دست چپ هم خود جنرال کور کوششست این پارک را هم تا نا از چراغهای گاز
 و الکتریسیته و آتشهای فوّه نگال چراغان کرده بودند خیلی خوب بود پرده سن کشیدند باز یکربای
 تاشا خانه آمده رفیقیدند این سن را خیلی خوب درست کرده اند علاوه بر پردای مصنوعی درختهای خودین
 پارک هم خیلی پرزیت و خوبی و تابش سن افزوده بود و با چراغ الکتریسیته روشن کرده بودند و بهم هوای
 مساعد صاف آرامی بود جنرال کور کو عرض میکرد این تاشا خانه خیلی کم با میوه و مکر برای آمدن اعلیحضرت
 امپراطور خود منم چند دفعه میخوام آید و با کرم و اسبابش را فراهم آوردیم و با باد مانع شد و نگذاشت
 اما مشباجه تاشا خیلی خوبست جمعیت هم از زن و مرد در پشت سر و طرفین از یاد داشته اند یک پوده
 بادی و رقص کردند و پرده افتاد برخواستیم کمی در با سجاد هفتیم و بستنی خورده قدری باز و جبه جنرال
 کور کو حاکم و غیره صحبت داشتیم پرده دوم بالا رفت باز با له و رقص کردند و تمام شد مشب دو پرده باز
 در آوردند و خیلی خوب بود و بعد برخواستیم با جنرال کور کو و زوجه او تعارف کرده آمدیم منزل چون امروز
 نماز را در خوردیم شام را هم با حیرانداخته در مراجعت از تیار خود دیدیم (روز شنبه غرضه شوال المکرم
 امروز که روز عید فطر است صبح برخواستیم بواسطه کجوالی شب قدری کسل بودم قبل از نماز یک عکاسی آمد و
 عکس ما را چند شیشه انداخته توی باغ قدری گردش کرده بعد نماز خوردیم وقت ظهر چون قرار بود بهر بازخان
 سوار و فوج بریم و جبر کرده بودیم جنرال کور کو حاضر شد با او کالک نشسته را دیدیم چند نفر از پیشی منهام
 در رکاب بودند اول رفیق من بهر بازخانه وارد و اینکه در نزدیک غارت ما بود داخل اردو شدیم در میان
 سربازان استاده بود و با کالک از جلو صف سرباز گذشت توی اردو پیاده شدیم این اردوی است که از
 دور میدیدیم چادرهای اردو را و آتشش ابله نموده و دورش سبز کرده بودند در حقیقت توی چمن چادر
 رفته اند هفت نفر سرباز با تفک و لوازم و عمامات و حربه خودشان در یکی ازین چادرها منزل دارند
 و شب میخوابند جلوی یکی ازین چادرها تفک سرباز را خود استیم که تماشا کنیم یک سرباز بی تفک آوردیم
 این تفکهای روس برهان است چند مرتبه تفک را پر و خالی کرد تماشا کردیم بعد از قدری گردش و تماشای این
 چادر دو رفیق من سرباز خانه دیگری که مال فوج پیاده است سرباز خانه و مرتبه است در رستمانا فوج در اینجا
 و آنجا و آنجا میباشند و قفا آمده اند اسپر خانه آنها را دیدیم و از غذای سرباز آوردند قدری چشیدیم
 چنانچه ما را اطفا قهای آنها را کرد و تماشا کرده آمدیم بهر بازخانه سوار لالینه یعنی سوار نیزه دار این سواره
 لالینه سواره سوار بسر کرد و کماندانی جنرال ایوانوف است است سرباز خانه سواره هم مثل سرباز خانه

تاشا خانه

سوار لالینه

واجب پاوه و مرتبه است سوار پایاده ایستاده بود
وانند و هر وقت پایاده شوند فوج پاوه هستند از جلو صف نهاد شده رفیق طاقهارادیم بعد رفیق
صطبل مالهای سوار را تماشا کردیم طویل بای طولانی ساخته از میان ستون زده و از دو طرف بسته
خیلی تمیز و پاکیزه بود تمام سبهای اینسایه است بعد از سر باز خانه بیرون آمدیم کات میدان وسیعی
جنب انجا بود جزال کور کو عرض کرد اگر میل دارید بکنیم سوار با سبهای خودشان را موار شده بیرون
بیایند و در انجا مشق بکنند فرمودیم بسیار خوب که فوراً شیپور کشیدند سواران برای برین کردن سبها
نوی طویل را بختند سبهای صد کردن و لگد زدن را گذارده بطوریکه دست کینه آدم هم گویا نشسته
خلاصه پنج دقیقه تمام سوار از سر باز خانه بیرون آمدند خیلی از سبها خسته میانه خسته بهشت نفر
از سوار بازین خورده سبها اول شده قدری از طرف نظرف دویده کرد و خاک غریب ریخت بعد
شیپور کشیدند تمام سواره نظام ایستاد بیرون سوار هم رسم منبت نوی سر باز خانه باشد در عمارت
میکند از در فضا از نوی عمارت بیرون را آوردند سواره هم سوار هم باین سواره طعی شده شروع بشن کردند و ما
سوار کالاسکه شده رفیق نظرفی که کرد و خاک کتبه بود سوار با مشق مفصلی کردند که و خاک زیاد میشد انقدر
توقف کردیم تا مشق سوار با تمام شد و از جلو ما گذشتند یک با طر فوجانه هم از عقب سوار با آمده گذشت
انوقت با جزال کور کو مراجعت بمنزل کردیم شش ساعت بعد از ظهر که وقت رفتن بمنزل جزال کور کو
برای صرف شام بود حاضر شدیم امیرال پو توقف هم آمد با هم سوار کالاسکه شده را اندیم بعضی از نظرفین با
هم همراه بودند رسیدیم بپایله عمارت حاکم جزال کور کو باز و جایش ما را استقبال کردند رفیق مالاد حل
اطاقما شدیم ایندفعه برخلاف نشب هنوز سوار و شن و یک ساعت بغروب مانده بود و چراغها را روشن نکرد
بودند تمام در باز بود و جهت هم بعد از نشب بود هوای بسیار خوبی داشت عمارت حاکم بسیار عمارت
عالی خوبست منظر چشم انداز با صفائی بشه و رودخانه دارد با جزال حاکم و زوجه اش صحبت کنان رفیق
اطاق بزرگی که انشب هم دیده بودیم یک منبر بزرگی مخصوص چیده بودند و سه نیز دیگر هم در بروی ما
برای سایرین چیده بودند سر نیز نشینیم دست راست ما زوجه جزال کور کونشت و دست چپ
زوجه جزال بروکت نشسته بود که جزال مشارالیه حالا اجدان حاکم است در جکت عثمانی هم بوده و خود جزال
نیز منبر نشسته بود چندان من غیبت رو بروی ما هم خود جزال کور کونشته بود دست راست جزال
کور کو یک رنگینه از بجای لسان که زن پیر و خوش صحبت بود نشسته بود یک زن دیگر هم از بجای
لستاده و دست فاصله حاکم نشسته بود جمعی دیگر هم از جزال با و بعضی از زنهای بجای لستاده و عیزه در

در سر نیز باو ند تمام خوردیم در او
نظمی بصورت بلند خواندستی نمود همه بپوشیدند بعد ما هم سلامت علیحضرت امیر طور جام نهد
خود و سایرین هم خوردند و بعد از کشیدند نشستیم و شام شد بعد برخاسته آمدیم باطافهای دیگر و از اینجا
آمدیم بیکت بالکنی که در جلوی این عمارت واقع است این عمارت را که از بناهای سلاطین قدیم است
در روی تپه که اطرافش جنگل است ساخته اند و این بالکن از جلوی آن تپه پیرون آمده بالکن طولانیست که
کف آن منحنی است و زیرش جای خزان و قراول خزان کورکواست و وسط این بالکن حوضی است فواره و
آب صافی از چند فواره میچید اطراف بالکن هم طایرهای آبی دارد تمام شهر درشور و در خانه و بساط کارخان
جات و پلای آبی رودی رودخانه از اینجا پیدا است لب بالکن که آمده و پائین را نگاه کردیم مثل این بود
که از بالای شمس العاره پائین نگاه کنیم شمس العاره یکی از عمارات مرتفع سلطنتی و بواسطه آنکه شهرت که مشرف
بشهر تهران است و همه شهر از بالای آن نمایان است بلکه هم زیاد تر از ارتفاع داشت خلاصه در هیچ جا
چنین بالکن و منظر خوشی نیست تمام زنها و مردهایی هم که سر شام بودند اینجا آمدند باهمه صحبت کردیم مردم
شهر هم زیرا این بالکن جمع شده بالکن را تماشا میکردند جلوی این بالکن در کنار رودخانه زمین صاف سطح چمن
سوادهای خزان در اینجا بازی کرده است و تفننت انداختند تماشا کردیم تا غروب و فتاب
اینجا بودیم بعد باهمه خدا حافظ کرده و خزان حاکم را هم در بپایه و داع نموده سوارا کلسه شده بمنزل آمدیم
قدری که گذشت دوباره کالسکه خواستیم سوار شده را ندیم برای گردش و تماشای پارک ساکس زیارت
رسیده پیاده شده رفیق قوی باغ چراغها فروخته بود و جمعیت زیادی از مرد و زن گردش میکردند
قدری گردش کردیم عرض میکردند اینجا تماشایی دارد اما ما ندیدیم زن و مرد زیادی دیدیم کجا جمع شده
بودند نزدیک رفته دیدم چاه آبی است شخصی آب از چاه میکشید و در کیلاهای بلور ریخته مردم میخوردند
میخوردند منم گرفته خودم آب بسیار صاف و آرائی خوبی داشت بعد مراجعت بمنزل کرده خوابیدم امرو
قبل از رفتن بجان حاکم باران آمد و هوا را خوش و با صفا کرد (اسامی فرمانده اردوی نظامی و سران
که امروز رفیق این قرار است) فرمانده بریک و سواره گار و ساخو درشو (ایوانوف) فرمانده دریا
سواره سوار گردو (جنرال سنراکودسکی) فرمانده دریا سوار سواره نیژدار (جنرال اودس)
فرمانده باطری تخیم توچان سواره گارد (گنرال ماد تیفت) فرمانده دریا سوار پیاده گارد ولینو ابی
(جنرال دین) (روزی کیشنه دوم شوال) صبح برخاسته قوی باغ گردش کردیم این سلاطین
خواستیم عرض کردند خوابیده است تا ظهر و سه و فقه دیگر باز او را خواستیم عرض کردند

در
روز

آید است نهما جویدیم از ظهر هم گذشت باز این است معلوم شد خواب صبحی نیست بک
 خوشی است که عارض آید فرسنادیم حکیم طولوزان و فخر الاطهار حاضر کردند که فخر طبیب هم از اهل ورتو
 بهمش و دکتر لاسبل است فرسنادیم آوردند فخر الاطعامی گفت این با خوشی سببات سهرست و بعضی
 حاجات میگفت و دکتر شوی قدری فکر کرده گفت باید لباس این سلطان را عوض کرد و پنج سهر و
 پشم مالید بالاخره بعد از مالیدن پنج سهر و چشم کم کم این سلطان حال آید برخواست و نشست امروز
 نجاست از ظهر گذشته باید برویم با سب دوائی سر ساعت جنرال کور کو آمد با هم سوارا کالسکه شده
 رفتیم با سب دوائی راهش نزدیک بود و قدریکه ازین پارک گذشتیم بک نشینی رسیدیم که چمن بود
 اینجا سب دوائی نمیکند سب دوائی اینجا طرز اسب دوائیهای فرنگستان است یک اطاق
 چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می نشیند یک دوا چوبی هم کشیده اند
 که اسب دور آن میدوهر چند اسب هم دور این میدان بدو و مژه دارد و مژه که بگذارد و اسب میدو
 از روی مژه معلوم است که چند اسب میدو و دهنهای دویدن اسب هم دو در است که تقریباً ثلث
 فرسخ باشد وقت اسب آمدن و دویدن هم رنگ میریزند جمعیت زیاد می آزن و مرد بود پنج دوره
 اسب قرار بود و اند چهار دوره آزمایانسته تا شاگردیم اشخاصی که در این اسب دوائی حاضر میشوند
 باید یک طبیب فرمزی گرفته بسینه خودشان پا ویزند که آنها را راه بدهند و الا داخل نشویند بهر طبعی اجم
 سه منات میخیزند افغان هزار نفر جمعیت بود که سه هزار تومان پول گرفته بودند و بقیه این اسبهار اجم از همین پول
 میگذاشتند بقیه هزار تومان و چهار صد تومانی و سیصد تومانی هم داشت اسب اون دوم حق برداشتن بقیه
 را و از اسب هم و چهارم دیگر حق ندارد بدفعه که اسب دوائی تمام میشد برنجو استیم راهی رفته بشینی میخوردیم
 و دو باره می نشینیم خلاصه دسسه چهارم که تمام شد من برنجو استیم و جنرال کور کو هم برخاست همراه ما آمد تا منزل
 در بین راه عرض میکرد که فردا که بشکار میرود من بعضی کارهای لازم دارم مرا خص فرمایند و مرا خص کردیم
 و خودمان وارد منزل شدیم امشب ساعت نه باید برویم سیرک در ساعت نه بعد از ظهر امیرال پو پو
 حاضر شد رفتم سیرک از همان باغ سابق که نشینیم و همان ترتیب قراغما ایستاده و سوزیکان زدند جمعیت
 زیاد می آزن و مرد بود و باز نیای امشب مثل اسب بود بعضی باز نیای تازه هم کردند که دیده نشده بود از
 آنکه یک توری میان هوا و زمین بستند یک زن خیلی معجوبی رفت بالای یک چوبی اینجا دی اسب
 بازی کرد و در قصید بعد از آنجا خودش را انداخت میان تور و از آن تور آمد پایین یک شخص هم تور بافته شد
 بعضی تور بافته بود مرد که لوطی آمد با دام ماهی گیری که در دست داشت انداخت تور با تور گرفت خلا

چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می نشیند یک دوا چوبی هم کشیده اند

باز بهای خوب در آورند نیکتر
 لعل شام خورده خواهیدیم (روز دوشنبه ستوم
 امروز باید با سپاه برویم که شکارگاه مخصوص علیحضرت امیرطور است از ورثه ما اسپالاصدوسی در شاه
 است که قریب بیست و دو فرسنگ باشد صدوسی درس فقیم و صدوسی درس هم مراجعت کردیم
 از اسپان شکارگاه هم یکفرسنگ راه با کالسه که اسبی رفیقیم دیکت فرسنگ مراجعت کردیم که در حقیقت
 چهل فرسنگ ایرانی امروز راه رفته ایم در ساعت ده که دو ساعت بظلم مانده بود امیرال پو پوت آمد و
 شده رفیقیم کار راه آهن وینه جمعی از صاحبان روسی و چند نفر هم از قزاقین در رکاب بودند نوی زن
 نشیقیم زن بسیار خوبی بود سالن بار و روح خوبی داشت راه زیادی که را ندیم رسیدیم بقصبه که چند کاغذ
 ریمان ریسی داشت فردا قرار بود که بهین کارخانه با آه تماشا کنیم چون سواری امروز خسته میکرد موقوف
 کرده پس فردا نشاء الله خواهیم آمد قدری دیگر که را ندیم رسیدیم کلاسکریوچ دسته سرباز صف کشید
 اسناده بودند و موزیکان میزدند محاروف حاکم بطرد کوف که ایالت کوچکی است و این کار جزو بطرد
 کوف است در این کار با استقبال آمده بود پیاده شده از جلوصف سرباز که ششم اسکر فوج همان جایی
 که در دو سه سال قبل علیحضرت امیرطور روس و امیرطور لمان کلیوم مرحوم و علیحضرت امیرطور اطرین با هم
 در اینجا ملاقات کرده بودند عمارت اسکر فوج هم پشت جنگل واقع شده بود اینجا را ندیم چون خط راه آهن ازین جا
 با سپاهلایک میزد و زن اولی که سوار بودیم با این راه میزد و زن را عوض کردند این زن تازه بخوبی زن
 اولی بود و در این زن عکاسی هم که سابقا عکس را انداخته بود همراه بود چند نوع عکس را انداخت یکت نقاشی
 هم همراه بود که صورت ما و همراهان را می کشید روزنامه نویسی هم از روزنامه نویسهای انگلیس همراه بود خلاصه
 را ندیم اطراف این راه همه حاجت و زراعت و چمن و گل بود رسیدیم بجاییکه باید از راه آهن پیاده سوار
 کالسه که اسبی شویم بیکت کالسه کوچکی که جای دو نفر داشت حاضر کرده بودند از زن بخار پیاده شده با
 ما در یک بیچیش (من) سواران کالسه شدیم سواران هم از ایرانی و فرنگی قوی کالسه های دیگر نشسته
 را ندیم ماری عرض میکرد این کالسه مخصوص علیحضرت امیرطور است که سوار شده بکار میرود جنگل ازین کالسه شش
 میآید را ندیم تا رسیدیم بیکت ملی که رودخانه از زیرش میگذشت ماری عرض میکرد آب این رودخانه گاهی با زلزله
 زیاد میشود که ماری مل میآید بیکت وقتی هم آب جنگلی زیاد شده و مل برده بود از روی این مل طولانی گذشته
 رسیدیم بعمارت سپاهلاین راه که بعمارت آمدیم راه شوشه است که ساخته اند البته اطراف راه زرعیت
 است و سبزه بعد کم کم جنگل میشود درختهای کهن و اشجار گاج جنگلی قوی دارد این عمارت در وسط جنگل و میانه که اطراف
 سبزه و درخت است واقع شده عمارت چهاری کو بیکت خوبیت این عمارت را ماری که برای شکارگاه علیحضرت امیرطور

بنا کرده است اغلب این عمارت انچوب است از دولتمند ^{علی بطر میاید ولی} اخل ان که میوند معلوم
 میوند که چلی بزرگست عمارت دومرتبه موقوفی است تمام مثل این عمارت از پوست شکار و مرال شکار است
 شاخ شکار و مرال میادی که علیحضرت امیرطور و سایرین درین جنگل شکار کرده اند باین عمارت نصب شده
 چلی چراغ و چراغهای این عمارت همه از شاخهای مرال شکار است در یک اطاق اسباب بازی بسیار گذاشته
 که بازی میکنند در این اطاق انواع قطعات عکسهای شکارگاه علیحضرت امیرطور و امیراطرس و غیره که درین
 شکار کرده اند همچنین پردیهای کوچک نقاشی آویخته بود (در عقیقههای روستیه و فرنیستان وضع غریبی
 زراعت میکنند و عوض کنند همای سفید و رشت که زبان فرانسه آنرا (فوئمان) میگویند مینوع دانه
 میکارند که شمش (سبک) است و کل همان کندم تلخه است که در میان کند مباد و بنده میشود
 دانه ریزه سیاه رنگی است مانس هم سپاه میشود رعیت و سربازین نان بخورند میندیم کندم خوب
 در اینجا باد درست عمل نیاید یا جهه دیگر دارد که نمیکارند و بخورند خلاصه علیحضرت امیرطور دو سال یکمرتبه
 اینجا به شکار میآید ولی حالا دو سال است که اینجا نیامده اند چند شیوچی شکار که برای شکار شیوچ میزنند با
 شیوچور با موزیکت میزنند بعد آندند عرض کردند نماز حاضر است نماز در اطاق پائین حاضر کرده بودند
 ما رفیم با طاق بسیار و فرمودیم نماز مخصوص را اینجا آوردند خوردیم سایرین از صاحبان فرنگی و ملترین
 ایرانی در اطاق پائین همه در سر میز طولانی نشسته نماز خوردند بعد از نماز همان کاسکه کوچک را سوار
 شدیم مارکی هم پهلوی ما نشست بعد از نماز رفتیم و یکمرتبه را دیدیم تا شکارگاه رسیدیم یک جنگل انبوهی
 بود وسط آن یک حیابان عیضی بعضی ده و نوزده داشت بخا و سته حن برای شکار کردن ساخته بودند یک
 جالی هم برای علیحضرت امیرطور از چوب ساخته بودند مثل صندوق پله بخور و میرفت بالا رفیم بالای
 نشستم یک جالی هم از برکت روی مابود که مسافتی داشت مجدالدوله رفت اینجا نشست بعضی
 دیگر هم درجا بای و دیگر حیابان نشسته مارکی نیز شکار هم زیر پله بای ما نشسته بود او را هم فرمودیم آمده پهلوی
 ما نشست یک محوطه بسیار وسیع از جنگل را دورش را از چوب و مضمحل حصاری کشیده و خوک و شکار
 در میان این محوطه و وسیع محصورند بعد از صد نفر هم نیامده بودند یک شیوچی که میزنند آهسته توی جنگل را میالند
 اول که مالیدند یک سته خوک ماده بیرون آمد که تپه خوک هم میان آنها بود و بلاخطه اینکه مجدالدوله رو
 بروی ما نشسته بود و خوک در مقابل او بیرون آمدند با احتیاط یک تیر تفنگ انداختیم بخور و بعد پاد با
 آمدند بجنگل پشت سر ما اینجا هم مالیدند یک سته خوک ماده بیرون آمد یک تیر هم اینجا انداختیم چیزی
 نقتاد و از و کما مراهع اند خا و که خان و سده محمد خان و غیره که جابای دیگر نشسته بودند

شعبه
میکش
شد

چند تیر انداخته و چند خوک ماده بزرگ
نخورد و خلاصه چون این جاکه مانده بودیم پشته داشت و اذیت میکرد و یاده نشسته بر خاستیم و با امیرال پو
را ندیم بنا بود برویم آن عمارت که بنا آورده بودیم قدری راحت کرده جای بخوریم چون وقت تنگ بود
با سحرا رفته ستقیم با سراه آیین آمدیم توی ترن هم قدری معطل شدیم تا مله نین هم رسیدند آنوقت ترن کشت
کرد رسیدیم کار اسکر نوچ اینجا از این واکن بواکن بزرگ اقلی رفیم به طور و راه که میرفتیم شب شد و ما تنها
در آمدیم حصار اما شایکدیگر دیم تا یک ساعت دیم بصف شب مانده رسیدیم گار و شو جمعیت زیادی از مرد و زن
در گار جمع شده بودند اینجا سوار کال سک شده آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز سه شنبه چهارم شوال
صبح بخوابیم میرزا رضا خان و وزیر خنار مقیم المان که اینجا آمده بودند رسید و در روز محض شده دوباره برلن
مراجعت کرد و زیان خان و وزیر عثمان وینه هم که بونید مراجعت کرده بودند اینجا ملگرافی عوض کرد که همان وقت که
ما بخوابیم که بونید برویم علی حضرت امیرال طور اطریش هم برای آنوقت حاضرند برای ما هستند و مرد قبل از نهار یک نفر
از کنت های نجیب این شهر که همش (کنت و الفسکی) است باذن و چهار و تشریف بنوط امین سلطان
به حضور ما آمدند قدری صحبت کردیم کنت نجیبی است بعد از آنکه اینها رفتند سارا خوریدیم و با هم شدت گرم بود
غرق زیاد کردیم دو ساعت بعد از ظهر امیرال پو پوف حاضر شد با هم کال سک نشسته رفیم تا شای مدرسه و خراب
و پسرهای کور و لال که در اینجا درس بخوانند و تربیت شوند مدرسه و طبقه ایست قدری گردش کردیم چند
نفر از دخترهای روسی و بانی دیگر تمام ملنی اوستالی هستند که تحصیل میکنند کتیه قدر صد نفر شاگرد کور و لال
در اینجا مشغول تحصیل هستند محتاج اینها را هم قدری دولت میدهد و قدریم ابالی شهر و پدر با و مادر با ایشان میهند
آنها نیکه اهل ملن هستند مربی و معلم آنها هم ملنی است و زبان ایشان هم تمام زبان ملن است زبان روسی تحصیل میکنند
اغلب این لاله اچان لال هستند که هیچ نتوانند حرف بزنند بلکه معلم اینها را بحرف میاورند مثلاً معلم بیک
طوری با آنها سخن میگوید که میفهمند و جواب او را میدهند اما دیگری نمیتواند از یک دختر خیلی سوالات
علمی کردیم خبر افیامید است نقشه نشان میداد و شهر طهران را در روی نقشه میبورد بعد رفیم تا لال کتیه آنها
که کور با در اینجا بوزیک و لی میزنند و کما چندی کشیدند و دخترهای کور او از میخوانند قدری ایستاده ما شای
کردیم خیلی خوب میزنند و میخوانند بعضی صنایع دستی هم اینها می کنند از قبیل قلاب دوزی و نقشه نیکه با هم
روسی بارچ میدوزند کارهای چرخ که همه خیلی خوبست بعضی از کارهای خود را هم برای ما آوردند بجهت یاد کارگاه
داشتیم بعد با این آمده سوار کال سک شده رفیم برای حمام همان حمامی است که چند روز قبل هم رفته بودیم از حمام
سبزه و آورده سوار کال سک شده آمدیم منزل مشب هم چادر بزرگی توی باغ جلوه عمارت مانده شام حاضر کرده

ز جانب ماجرال کور کو حاکم و رشو خزاها و صاحب منصبان که آنروز در میدان و سردار خانه دیده
 ویم دعوت کرده اند که با ما شام بخورند. (استان قنات روس سیزده گرو نفس دارد از سه قنات
 سنان که در میان سه دولت مقسم شده معتبر تر از همه قنات دولت روس است بعد قناتی است که به
 دولت اطریش افتاده و سیم آنست که در دست پروس است پای تخت استان روس شهر (ودشو
 است و پای تخت استان اطریش) (گراکوئی) است و پای تخت استان پروس (بوسلو
 ست که روی هم رفته کلیه ملت استان که قنات شده است در یک زمانی از بیست و چهار گرو
 الی سی گرو نفس بوده است وضع شهر در این است که میونس از فرار یک میگویند جمعیت سکنه و رشو چهار
 صد و پنجاه هزار نفر است یکصد و پنجاه هزار نفر از این جمعیت یهودی هستند که شراف و معامله گیر هستند
 از دست این یهودیها هم رویها و هم استانیها خیلی متغیرند و آنها را دشمن دارند چرا که نام این یهود جمع پول
 طلا و نقره مردم را جلب میکنند در تمام استان روس یک یون یهودی است که دو گرو باشد کو چکا
 و رشو تا یک و نیم و سنگ فرش است و کالسکهای تراموه که از روی خط آهن حرکت میکنند درین شهر زیاد است
 کالسکه سازی این شهر خیلی خوب و مشهور است ما هم چند دستگاه کالسکه خریدیم نام مخزنها و کالکسنی که در زیر
 عمارت دارند جلوش یکت پارچه آئینه بزرگ بی جوبه بسیار روشن است بنا با و شاگرد بنا با و عملیات
 این شهر طوری بنایی و کار می کنند که کسی صدای آنها را نمی شنود لباس همه جور است که کسی میان آقا و نوکر
 و کنیز و خانم فرق نمیدارد اصبح تا شب و از شب تا صبح مردم در معا بر جور و مرد می کنند و کالکین باز است
 و خرید و فروش نمایان و هر کس بخمال خودش گردش میکند و همچنین کسی درین شهر رسم نیست بصدای بلند چیزی
 بفروشد و او بزند و مشتری طلب نمای خیلی شهر آرام بی صدای خوبیت پس این شهر و هرگز است میش و صفا
 منصبهای آنها را و می هستند و عملیات تمام ملنی بیباشند پادشاه یونان و و روز دیگر و او رشو میشود و دختر
 خود را همراه میآورد که به برادر علیحضرت امپراطور روس نواب کراندوکت پل تزویج کند کراندوکت پل هم
 مادر رشو با استقبال میآیند که باز و جبه خود به بطر بوزخ بروند دختر علیحضرت پادشاه یونان دختر عموی نواب
 کراندوکت پل میشود یعنی زوجه پادشاه یونان دختر نواب کراندوکت قنطنین عموی علیحضرت امپراطور الکساندر
 سیم است خود کراندوکت قنطنین هم در قرقم است ایشان هم در موقع عروسی به بطر بوزخ میروند اینها که
 بورشو میآیند و میروند پیش از دو ساعت متعطل نخواهند شد خلاصه در ساعت هفت از ظهر گذشته صبح
 منصبایی که بشام دعوت شده بودند حاضر شدند رفتم سر میز چادر که باس مسمی بزرگی زده و نمیر بسیار عالی
 چیده بودند اندک اسب سلامت علیحضرت امپراطور جام شربتی خورده بود کشیدند بعد جنرال کور کو بسلاست

ماتنی کرد و بودا کشیدند بعد از آنکه
 روز چهارشنبه پنجم ماه امروز وقت ظهر باید برویم کارخانه (دژ اودن) که حالا صاحب
 آن سیوویطرس آلمانی است چهل و چهار درس از روشنا بخارخانه است که تقریباً معادل هفت فرسنگ
 ایران میشود چنان خط راه آهنی است که با سپالا میرود و مواصف و اقباب و معتدل بود با امیرال
 پوف در کاسه نشسته رفیقیم کار جبرال کور کو و زوجه حاکم و رشو و زن نایب الحکومه و بعضی زنهای دیگر
 هم در کار حاضر بودند با همه دست داده احوال پرسی کردیم زوجه حاکم و رشو و زن کارخانه شرکتی دارد و کار
 خانه در محله حاجت دست باین مناسبت خودش باین عنوان حاضر شده اند که با اینجا بیاید رفیقیم تویی کن
 از پیشتر نما و طهرین رکاب ما هم چند نفری همراه بودند ترن حرکت کرده سه ربع ساعت طول کشید تا رسیدیم
 کارخانه کار کوچکی داشت جمعیت زیادی از عکله جات خود کارخانه در کار جمع شده بودند و حقیقت این کار
 خانه یک شهر است درسی و دو سال پیش این پدر این و یطرس بر دوشه آمده این زمین را که در آنوقت صحرا و
 شکارگاه بوده است از دولت روس اجازه و اختیار گرفته که کارخانه بسازد و پس از تحصیل اجازه و امتیاز
 این کارخانه را ساخته است و بعد مرده حالا برپیش و یطرس رسیده است هزار نفر زن و مرد عکله و کار
 کن مخصوص این کارخانه است که برای اینها خانه های دو مرتبه و سه مرتبه تکلیک ساخته و در اینجا با منزل
 داده اند کوچای راست و سبب دارد و سواهی خانه های عکله جات بعضی عمارات و خاکنای خوب هم حساب
 کارخانه ساخته است که برکس با اینجا بیاید و بخوابد منزل نماید که رایه میدهد و دو کشتهای زیاد از بالای این کار
 خانه پیدا است و دو دانه به بیرون میآید و رنجیت سی و دو سال اینجا برور شهری شده است تویی کوچای
 عوضش خور و بای و غل سنگت ریخته اند خیلی مطبوع شده است از کار سواد کاسه کشیده را ندیم رسیدیم
 بیک عمارتی که نما مثل از چوب ساخته اند اسم این عمارت (ازیل) است ازیل یعنی پناهگاه دخترها
 و زنهای این عمارت را و یطرس صاحب کارخانه از پول خود ساخته و خرجش هم از خود میدید بد که اطفال
 کوچک و بزرگ عکله جات این کارخانه در اینجا تحصیل کنند اول ارد تا لایر زکی شیم تخی گذارده بودند
 من روی تخت نشستم جبرال کور کو و زوجه اش هم بهلوی من نشسته درین نالاز اطفال زیادی با اختلاف
 سن و سال جمع بودند نصف اول اطفال پنج ساله و شش ساله و میان آنها چهار ساله هم بود و صفوف بعد یک
 سه ساله و ده ساله بودند بر دوشه هم یک زن معلمه جلوشان سپاده بود قدری که اینها را نماسا کردیم اطفال و
 بدسته بطور شوق و قاعده نظامی زن معلمشان جلوانا افاده بطور و فیله از جلومامی گذاشته و دست بهمیکرد
 گرفته میفرستند خیلی خوش آیند بود دسته آخری که رد شدند مکرانی پایو میزد و این دسته کالت قفس ساز از جلو

از شش و ناله خالی شد از این ناله که بیرون رفتند و در جای مخصوص خودشان با هم برخاسته
 می‌نشستند و اطاقهای اطفال اول داخل اطاق بجهای سه ساله و چهار ساله شدیم چون حالا وقت تحویل اینها نیست
 بر این اطاق میزهای طولانی کوچک و صندلیهای کوچک گذاشته اسباب بازی آنها را از زمین برآوردیم و آورده
 بشوئیم بازی هستند یک سمت اطاق را بهم برای بازی خالی گذاشته تمام لوازم بازی از عروسک و کلاهواره
 انواع اسباب مقلاتی که روی زمین می‌کشند و غیره برای اینها حاضر بود و زن مرتبه آنها را هم ایستاده بود
 و اینها بازی می‌کردند و وضع اینها خیلی خوش و بامشاش بود و بعد رفتیم با طاقهای دیگر که طبقه طبقه برای اطفال ساخته
 اند و اطفال انواع فنون و علوم از مشق خط و نقاشی و درس زبان و تحفیل علوم معینه و دیگر شغلهای بسیار هم کردند
 کردیم تا نظم و مرتب بود اینهمه خارج و ترتیب اسباب برای تحفیل و تربیت آنها هست یعنی این اطفال همه
 مال این عمارت هستند که در این کارخانه کار میکنند و مقصود این است که پدر با مادر با ایشان آموخته خاطر از
 صبح تا عصر مشغول کار بوده از خیال اطفالشان فارغ باشند ترتیب این اسبابهای بازی هم برای این است که دیگر طفلها
 در کوچه و باغ بچیز دروند و حرکت بقایند و نمایند بعد از تماشای اینجا با بیرون آمدن سوار کالسکه شدیم جمعیت
 مرد و زن هم اطراف کالسکه را گرفته بودند آمدیم رسیدیم بهار نیکه یکست اطاق بزرگ داشت این اطاق
 ماشاخانه این کارخانه است که در اینجا بازی در می‌آورند در این اطاق برای ما و همراهمان نهار حاضر کرده بودند
 یک میز مخصوص برای ما توی آن گذاشته و سه میز دیگر هم در پایین چلی و در تراز ما برای همراهمان از کیکها و ایرانیها
 چیده بودند سر میز با جنرال کور کور و زوجه و عروس او و دختر برادرش و جنرال دم حاکم شهر و زوجه او و چند
 نفر دیگر از خانهای محترم و جنرالها نشسته بودند ششیم چهار و سایر همراهمان هم در سر میزهای پایین نشسته
 حوزده بعد سوار شده رفتیم به پارک صاحب این کارخانه که زمین بخیالی بوده پارک کرده است بدایعی نیست
 عمارتی چوبی ساخته است در اینجا هم میوه جات و عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوردیم بپلوی آن اطاق یکست
 حمامی بود رفتیم تماشای حمام در بار باز کردند شیرهای آب گرم و سرد را داد داشت بعد آمدیم توی باغ در
 حیاطانی از باغ گردش کرده رسیدیم بیک دریاچه مرغابی و بچه مرغابی و در آن بود بالای این دریاچه یک
 اطاق کوچکی ساخته بودند که دریاچه نگاه میکرد و منظر خوبی داشت و در این اطاق راضی و زیادهای
 بودند با جنرال کور کور و زوجه او قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته آمدیم پایین اگر چه مقتضی بود که زیاد
 تر توی باغ گردش کنیم ولی چون وقت تنگ بود سوار کالسکه شده رفتیم تماشای کارخانه جات قدریکه آمدیم
 رسیدیم کارخانه پیاده شده داخل کارخانه کارخانه جات بزرگ و کوچک متعدد بودند و مرد و دختر زیاد
 و زمین کارخانه کار میکردند چرخهای زیاد و ویکهای بزرگ در کار بودند و دیشم و پنجم میرشدند و انواع پارچهای شیشی

در بسیاری از زیر پیراهنی وجود اب و درو میر
 کارگر هم زیاد است بیک کارخانه بزرگ رفتیم که از جماعت کارگر زمین کارخانه پیدا نمود و صدای چرخ بخار و
 اینهمه جمعیت گوش را اذیت میکرد و هوای کارخانه هم گرم بود بعد رفتیم بر تپه دویم و سوم و چهارم این کارخانه
 در آنجا زندهای زیاد شده و بعضی پارچه باراکه درین کارخانه باغبانند با چرخ خیاطی میدوزند اما چرخ نیست
 که با دست و پا حرکت بکنند حرکت چرخها با بخار است تمام این سته مرتبه توقف از آن و دختر شسته و شویلا
 بکار بودند از شده کار که البته شبانه دوزی نه ساعت را باید کار کنند رنگ تمام زندها پریده و زرد بود و داد
 این کارخانه خیلی معجزه است تمام محتاج این عله جات و کارخانه بعده صاحب کارخانه است بعد رفتیم
 نهر میرزا و ثبات و غیره دارد آنچه تحقیق شد بعد از وضع خارج و مزد عملیات و کارگر با سالی دو سیست هزار
 تومان عاید صاحب کارخانه میشود از یک کارخانه که بیرون میآیدیم تصور میکردیم که دیگر کارخانه نیست و
 بسره راه آهین میردیم قدریکه میرفتیم باز بخارخانه دیگر میرسیدیم بالاخره همه کارخانجات را که گردش کردیم سو
 کالسه شده دوباره آیدیم باغی که بودیم رفتیم توی عمارت چوبی قدری شسته خشکی گرفتیم و راحت شدیم بعد
 سوار کالسه شده آیدیم کاروانرا زن راه آهین شده مراجعت کرده نزدیک عروب وارد منزل شدیم چون
 نواب کراندوک پل برادر علیحضرت امیرطور برای استقبال پادشاه یونان که دخترش از برای تزویج با همین
 شاه زاده می آورد و حالا او در شو میزند امین سلطان و امیرال پوف لباس رسمی پوشیده و رفتند بخار راه
 آهین برای استقبال ملاقات نواب کراندوک پل امشب کراندوک پل در عمارت لارنسکی خوانند
 ماند و صبح زود پادشاه یونان را استقبال ایشان را وارد و در شو کرده با اتفاق همه یکدیگر میروند امین السلطان
 و امیرال پوف نواب کراندوک را ملاقات کرده مراجعت نمودند و عرض کردند الان هم کراندوک
 ملاقات با میآیند حاضر ملاقات ایشان شدیم آمدند قدری نشسته صحبت کردیم و رفتند و چون صبح زود
 خیال حرکت داشتند عذر باز دید ما را خواستند بعد شام خوردیم بعد از شام سوار کالسه شده رفتیم به
 گردش هوا خیلی سرد شده بود و در مراجعت کردیم عکاس سابق هم حاضر بود اجازه دادیم آمد نزدیک
 عکسی از ما انداخت. (روز پنجشنبه ششم) صبح برخاستم حکیمباشی طولوزان دندان ساز
 معروف و مشهور که همیش میومارتن و از ابل فرانسه است بحضور او رد خیلی دندان ساز قابل است
 بود و لیب تا بحال خیلی سرد شده است بادی سرد از طرف شمال میاید چون سمت شمال اینجا قطب
 نزدیک است و این باد از وی پنج برنجیز این است که هر وقت باد شمال میوزد هوا را خیلی سرد میکند و در خلا
 هر وقت باد از طرف مشرق میاید هوا گرم میشود و باران هم میآید هوا اینجا با هوای لوسان بلاق طران شبیه

عشقه

خلاصه امروز باید برویم بکارخانه آب صاف کنی که در
 نام اسباب و آلات این کارخانه را هم از انگلیس آورده اند این کارخانه پول بالی شهر ساخته و دایر شده
 و در سخت ریاست (امنا بکونج) است یک زن پیری بایک دختر جوانی وارد و هر دو در کار
 مانده معرفی شدند سه ساعت از ظهر گذشته خبرال کور کو آمد با هم بکاش که نشسته را دیدیم برای کارخانه مزبور
 پلی از عکس طلوت ما هم در کاب بودند رسیدیم بکارخانه پیاده شده وارد کارخانه شدیم ابتدا یک خیابان ضنا
 مواریت که پهلوی این خیابان پشت نه آب انبار که همه بیکت وضع است ساخته اند تفصیل بکیرا که نویسیم
 جمع سایر معلوم میشود یک قطعه زمین بزرگی را که در ده و چند یون از زیر ساخته روی انبار اطاق مستحکم ده اند این آب
 انبار با عمیق است و زیر آب انبار با سنگهای خیلی بزرگ و روی سنگهای بزرگ سنگهای کوچکت و در
 انبار استنکریزه و بالای آن شل ریخته اند یکت ماشین هم در کنار رودخانه و بسطول ساخته اند که از رودخانه
 ما این کارخانه نیم فرسنگ مسافت است آن دستگاه ماشین را دیدیم از قرار یکت گشتند بواسطه آن
 ماشین و نهی که ساخته اند آب کثیف کل آوه سیاه از رودخانه داخل این آب انبار بای بزرگت مسقف
 می کنند و با اسباب و ماشین باینکه در زیر این حوضها تعبیه کرده و این سنگها را ریخته اند آب را صاف
 نموده داخل حوضهای دیگر می کنند که در وقت ورود بکارخانه آن حوضها در دست چپ در است واقع
 بود و این حوضهای آب صاف هر یک بقدر چهار ذرع طول و یکت ذرع و نیم عرض دارد و بسای عمیق است
 و آبی که باین حوضها داخل میشود بقدری صافست که هیچ معلوم نیست نوبی آنها آبست یعنی بعد از آنکه آب ضنا
 شد در اینجا این قسم دیده میشود و در وسط این حوضها یکت خمره مانند است از این که آب از آن آهین فرو میرود
 و تمام این آبهای صاف در یک طرف کارخانه که سرداب و حوض بزرگست از وسط یکت حوض مردم بسیار
 بیرون می آید و پهلوی این حوض بزرگت آب صاف یکت عمارت عالی مفضل و دستگاه ماشین بزرگی بنا کرده و این
 آبهای صاف بواسطه تلمبه برج بسیار بزرگ بلند محکمی که درین عمارت ساخته اند میرود و از آن برج لوله با و
 راه با و تلمبه ها درست کرده اند که تمام شهر راه دارد و آنقدر این سبع مرتفع است که در مرتبه چهارم خانه خبرال
 کور کو که مشرف تمام شهر است از فواره حوضی که در بالکن اینجا دیدیم همین آب جستن میکند ابی هم که از فواره که
 جلوی عمارت بلو در که ما منزل داریم مسجد از همین آبست خلاصه این آب تمام مراتب عمارات شهر می نشیند
 و همه اهل شهر سبی از این آب خورده و با شیر آب دارند و محتاج باین نیستند که از پائین آب بسا لا ببرد از آنجا
 این برج سی ذرع است و با اینکه منبع آب تمام شهر است هیچ معلوم نیست درین برج ابی باشد و در برج هم بار
 ذرع میشود بعد از تماشای اینجا آمدیم بجاییکه ماشین در وسط آن واقع است تا لا بزرگی است ماشین در وسط آن

ما در است و یک شاه نشینی هم برای ^{هم} در فتم توی آن شاه نشین نشینم سبکی و عصرانه حاضر کرد
 بود و بستی خورده و قدری با جزال کور کو صحت کرده برخواستیم و آیدیم بهلوی ماشین دور ماشین محجری این
 داد و ماشین در کمال خوبی کار میکند از دم محجری که ادم نگاه میکرد بقدری کور بود مثل آنکه شخص بالای قصر فاجار
 طهران زمین را نگاه کند و از یاقین بالا بخرج است که کار میکند بقدری این ماشین با و خرج و اسبابها پاک
 و تمیز و روانست که آن هم کمان میکند که تازه از دست استاد در آمده است و وضع این ماشین تماشای
 خوبی دارد چون ماشین در وسط تالار و عمارتی عالی واقع است مثل کارخانه جانی نیست که دود و جمعیت
 زیاد داشته باشد و ادم از تماشای آن در حمت بوده و عجز داشته باشد شخص که زیاد نگاه باین ماشین
 و کار آن میکند و در وضع و حالت آن اندکی غور نماید هیچ کمان نمی که این ماشین یعنی و برای صاف کردن
 آب و عمده جات آن انسانند بلکه چنین نظر می آید که این ماشین در آسمان ساخته شده و عمده جات
 آن ملائکه هستند و باید این ماشین یک کره را حرکت بدیند و این ماشین بقدر یکصد و چهل است بعد از
 تماشای ماشین نشینم جزال کور کوریم بهلوی نشست چهار صد نفر بکجهای شهر که کارشان این است هر کجا آتش گیرد
 فوراً خاموش کنند بالآتشهای خوب از جلو با عزا و بای تلمبه آورده گذرانند قدری هم تلمبه بار با آب پر کرد
 بازی کردند و روی چهار آب پاشی نمودند اینها که رفتند ما بجزو استه پرون آیدیم سوار کالسکه شده آیدیم
 منزل چای خورده و دوباره کالسکه حاضر کردند سوار شده را بیکم برای و لالوف که در (گشتن با تو نیستی)
 است اندرایی که دفعه سابق رفته بودیم نفتم از راهی دیگر که نزدیکتر و بهتر بود رفته رسیدیم باغ چند نفر زن سنکی
 اینجا بودند و در بای طاق بسته بود سرایدار باشی اینجا که مرد لایع بلند قدی است و از دو طرف چادرش دارد
 پیراشده در بای طاق را باز کرد درین من که میکشیم یک دفعه دیدیم دو فرنگی نفس زمان از غفب مانده بار رسید
 من تصور کردم صاحب خانه هستند شنیده اند من اینجا آمده ام برای پذیرائی مانده اند رسیدم که شما کیستید
 گفتند ما روز نامه نویس هستیم آمده ایم کفتم برای چه آمده اید گفتند تکلف ما این است که هر جا شما بروید ما
 هم اینجا حاضر باشیم سرایدار باشی اینجا زبان فرانسه میدانست زبان آلمانی میدانست این روز نامه نویسها
 که اندک برای ما خوب شد ما با آنها بفرشته حرف میزدیم و آنها تفصیل رده بار از سرایدار باشی میپرسیدند و ما
 عرض میکردند چون خود روز نامه نویسها هم آلمانی بودند و زبان آلمانی را میدانستند خلاصه این عمارت را که
 سرایدار باشی باز کرد و داخل شدیم دفعه سابق که با جزال کور که آمده بودیم هیچ ندیده بودم افادیم بیکه است
 عمارت دیگری که پردهای خوب و (کارهای) ممتاز داشت بنا کردیم توی طاق گردش کردن و پرده بار
 به تفصیل تماشای نموده تمام اطاعتای این عمارت را از زیر و بالا گردش کردیم پردهای نقاشی بسیار خوب داشت

نشین

نشین

کتابخانه

لوچک و بزرگت و پرده های صورت سلاطین استوار . . . در حاکم پادشاهان استخوان و پرده های صورت
 حضرت عیسی و مریم همه نوع پرده از کارهای ممتاز نقاشی قدیم دین عمارت دیده شد افلا با قصد پرده بود
 میان آنها پرده هزار تومانی و دو هزار تومانی و اقل آنها سیصد تومانی بود و در ویم رفته هر پرده هزار تومان
 قیمت داشت که با قصد هزار تومان می شود میزهای مزین یعنی خانم کاری از سنگت متحد داشت که بر نمیزی
 فلان سه چهار هزار تومان قیمت داشت کمد انسانی سنگت بعید و مجروح اسباب و ظروف چینی نفیس گنبد و
 شیا نفیسی دیگر از هر قبیل خیلی بود اینها همه در اطافای پادشاه بود بعد رفیق بمرتب بالا که اسباب اطافای خوب
 داشت خصوص سه چهار طاق چینی خوب داشت با مخفی که تمام میل و پرده و اسباب سایر اطافا از پاجا
 و امته چین بود و مجسمه های شکل چینی و ظروف چین زیاد داشت حتی گنبدانی هم که نوی آن طاق بود از نوع
 لغت های بل چین بود و همین جنبه هم این عمارت را عمارت چین گذاشته که تمام میل و اسباب از این چین
 آورده اند که کتابخانه معتبره هم در بالا بود که کتابهای گنبد قدیم زیاد داشت خلاصه تمام بسیار و اسباب
 این عمارت نفیس قیمتی است و همه مال این گنبد است بک کرده مقوالی یعنی ساخته بود مذکوره نقشه تمام کرده من
 در آن بود خیلی از قدیم این کرده را ساخته اند نگاه بکره کرده نقشه ایران را و در آن دیدم که نقشه ایران عهد شاه عباس
 صفوی بود یعنی در آن وقت نقشه ایران را برداشته اند معلوم می شود در عهد (لوی کارز) که لوی چهار دهم
 پادشاه فرانسه باشد این کرده را ساخته اند بقدری هزار جلد کتاب در این کتابخانه بنظر آمد بکتاب دکان
 خطی خوب بعضی خطش منو سکری بود (که جلدش نفیسه بود و روسی آن صورتی با آب و رنگت نقاشی کرده بودند
 سر ایدار باشی آورد تا شاگردیم خیر نفیس خلی بود چون وقت ناکت و راه دور بود و با بیست به تیار برویم
 لابد نقاشی اینجا مختصر کرده آمدیم نوی باغ قدری هم نوی باغ و باغچه با که خیلی خوب کل کاری کرده بودند کردش
 نموده آمدیم نوی کاسکه در اندیم برای منزل دارد منزل شده قدری توقف کرده در ساعت نه بعد از ظهر
 که وقت رفتن به تیار بود با امیرال پوف نوی کاسکه نشسته را ندیم برای تیار از این سلطان و سایر
 ما هم در رکاب بودند با بدتاشا خانه بزرگ برویم راه خیلی دور و هوا هم شسته شد سرد بود سر کاسکه هم باز بود
 رسیدیم به تیار جنرال کور کو جلوا آمد رفیق در مرتبه سخانی تیار نشستم جمعیت کم بود پرده اول بالا رفت
 رفاه صبا آمده رفقای خوب کردند کینفر فاقص که همش (خادم اوزل) ریچی بود که شست و فراست از
 ایتالیا آمده است بسیار خوب میر نصید چهار پرده بالا رفت دهم رفقه که پرده میافتا در خواسته میر فتم
 با طاق دیگر جنرال کور کونشته نشی خورده بر می کشیم پرده اول که تمام شد رفیق بمرتب بالا پرده اول دوم
 رفیق بالا بود پرده ششم و چهارم باری بسیار خوبی در آوردند بعد از تمام باری هوار شده آمدیم منزل شام خورده

صفت
شهر

خوبیدیم در روز جمعه هجدهم
پادشاه یونان با ملکه و خانواده خودشان که به پطرزبورخ میروند امروز اینجا جمع میکنند باید برویم کار راه آن
وینه که در طرف شمال شهر واقع است و از این عمارت تا اینجا مسافت زیاد است امیرالاعوان پوت این السلطه
و بعضی پیشخدمتها هم بالباس سی در کاب بودند از پای خانه جنرال کورکوف و از وی پل بری که بر روی رودخانه
و سیول است عبور کردیم این پل خیلی تعریف دارد عبور و مرور زیاد از روی آن میشود در وسط پل راه را موداز
و در طرف راه کاسکه دعا داده است بعد از آن راه پیاده است که در طرفش محجود از یک طرف کاسکه میروند
و از طرف دیگر میآید که هم دیگر برمیخیزند از دست است ماکاسکه و عاده با میرفتند و از دست چپ
میآیند و با آنها از آن و مرد با میکمل و لباسهای مختلف از دست بهتر میآید و در بعضی عمارت با خوک و بعضی
دیگر کوساله و چیزهای دیگر بار کرده بودند خیلی ناشاداشت از پل که گذشتیم حقیقت مثل خارج شهر است
انبارهای طولانی بزرگ زیاد دیدیم که متعلق بدولت و در ب انبار با مقفل و قراول هم در هر انبار ایستاده
پرسیدیم عرض کردند انبار سباب و حمامات قوئی است بعد قدیم از صحرای خارج شهر رفته تا بکار رسیدیم
در کار کاسکههای زیاد دیده شد که مال کسانی بود که از شهر برای دیدن پادشاه یونان آمده بودند از قبیل
جنرال کورکوف و زوجه او و حاکم و نایب حکومت و نهادهای انبار و غیره و در کار شدیم همه سیاده منتظر ما بودند
جنرال کشف که سفر سابق هم انداز ما بود و اینجا دیدیم که همانند پادشاه یونان است داخل سالون بزرگ کار
شده پادشاه را ملاقات کردیم پیش فته دست دادیم و احوال پرسی کردیم اسم پادشاه (ژورژ) اول است
ریش امیر باشد و سیل دارد و بعد ملکه یونان را دیده دست داد و تعارف کردیم اسم ملکه (لادن الکا)
است بعد دختر و آب گرانزد و کت فططنین عتوی علیحضرت امپراطور طایفه روس است دختر پادشاه یونان را
هم که نامزد گرانزد و کت پل برادر علیحضرت امپراطور است دیدیم و لیعهد یونان را هم که همش فططنین است
ملاقات کردیم دختر دیگر پادشاه یونان هم حاضر بود با همه تعارف کردیم بعد با پادشاه یونان و نواب
گرانزد و کت پل ملکه یونان و سایرین و داغ کرده سوار کاسکه شده از همان راه که رفته بودیم مراجعت
بمنزل نموده سوار خوردیم این الدوله و همانیکه خان وزیر صنایع هم امروز از وینه مراجعت کرده و حاضرند
بعد رفتم بتمام و بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم کینه فتنه باز پلونه آمده بود که در حضور ما بازی کند جوان
گردگنده ای ریشی است سیل کمی دارد زبان روسی را خوب میداند در حقه بازی خیلی باهراست (شکل کف)
مترجمی میکرد بازیهای عجیب و غریب در آورد و از جمله کارهایش که بسیار غریب بود این است که دست و پا
او را با انواع و اقسام سخت می بستند بعد از نیم دقیقه یا یک دقیقه دست و پای خود را باز میکرد و دوباره

بطور خودش می بست امشب در ساعت شصت بعد از ظهر
ساعت معین در شکله کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها کاسکه نوشیدیم در باغ ساکس چنانکه سابقاً هم نوشیدیم
سکه بزرگت داخل نمیشود سایر ملزمن با هم در رکاب بودند را ندیم در و طرف خیابان جمعیت زیادی ایستاده
دند و در باغ و تیار شدیم تیار ایتالیائی است خیلی خوب بود و پرده ساز و آواز و حرف زدن و تقلید
هم بود پرده آخر باله و رقص بود رقص ایرانی هم کردند خیلی خوب بود اصل تیار ما بستانی است و از چوب
غصه بسجلی بنم دایره ساخته اند امشب تیار سه مرتبه است غنی تیار عبارت از محوطه نیم دایره تا شاخه است
مردم در اینجا شسته تماشای بازی را می کنند جزیره و اطراف ندارد همه مراتب غلام گردش مانند و شون
رو و از اطراف در بار و بیاض دارد که در فاصله پردا باز میکنند و مردم برخواستند بیرون میروند جمعیت
زن و مرد زیاد بود و در مرتبه دوم مقابل بن نشسته بودیم وقتی پرده می افتاد مردم از تیار بیرون آمده در
خ گردش میکردند برای ما هم خبر بزرگی از خبر جزای چین در میان باغ زده بودند که در اینجا رفته بستی بخوریم
بیکار میشدیم و خبرال کور کو و زوجه او در نهایی محبت دیگر هم آمده پیش ما می نشستند بعد از کام شدن تیار
سوا همان در شکله شده یک دوره باغ گردش کردیم بواهی ملایم خوشی است محتاب و ابر کمی هم هست باغ
در کمال صفا چراغهای کار زیاد و بسجلی ما روشن کرده اند خوش سه مرتبه در باغ است که آب از آن جستن می کنند
در خوشی الکتریسیته) بان انداخته اند چراغان و شش کجالت عکس نهاد و آب صفا و تماشای خوبی دارند
و مرد زیادی اطراف کاسکه مار گرفته بودند بعد از گردش تندر انده بمنزل آمدیم شام خورده خوابیدیم
روز شنبه هشتم شوال (شنبه هشتم شوال که نیز مطابق ششم ماه رزون فرنگی است امروز یک ساعت
و پنجاه دقیقه از ظهر گذشته باید از ورشو بطرف برلین حرکت کنیم صبح از خواب بیدار شدیم روز یکم قطعاً از برلین
و در روی رود ویسول وارد گشتی شدیم اینحضرت بطور خیالیه پیش نوشیدیم نلکرافت کرده اند که آن گشتی
باسم ماموسوم کرده (ناصرالدین شاه) ه بنامند امروز صبح امیرال پو پوف رئیس آن گشتی را با صاحب منصبان
و عملیات که اسم ما در سینه خود نوشته بودند و در اطراف بیرون حاضر کرده بود که بحضور ما برسند رفیقمانند
دیدیم و بطور تشکر و افتخار عرض کردند که ما هم بادشاه ماموسوم شده ایم خلاصه نماز خوریم یک ساعت از ظهر گذشته
که وقت حرکت بود خبرال کور کو آمد با هم توی کاسکه نشسته امیرال پو پوف و سایر همایان هم از عقب ما سوا
شده را ندیم برای کار جمعیت زیادی در اطراف خیابانها الی کاسف کشیده بودند فوج سرباز هم ایستاده بود
رسیدیم کار این همان کار و راهی است که ازین راه تبارگاه اسپالار فیم دم کار پیاده شده و داخل کار شدیم همان
مناحب مضاف و سرای و اشخاصی که روز و روز در کار بالاسن همی حاضر بودند امروز هم ما حاضر و ایستاده بودند بطلا

زوجه جنرال کورکوز و زوجه حاکم دزن نایب که بر بطرز بدی و بی انصافانه ای بزرگت هم بودند که این زنهای محترمه بر
 مشایعت ما آمده بودند و این فتنهای همراهی و احکام فوق العاده است بلکه ستم کل بزرگی هم زوجه جنرال کورکوز
 بسته بود و با او خیلی با آنها صحبت کرده و دواعی نموده با جنرال کورکوز هم دواعی کرده و داخل زن شدیم سر باز و جفا
 منصب هم می نمود در حالت سلام و نظام ایستاده بودند و از جلو آنها گذشته را ندیم برای هر حد رسیدیم کنار نا
 اسکی و کوچ اینجا زن ایستاد و او میزدل بود و پوف از زن پلین آمده و در شکله شده رفیق قومی پارتیکت اسکی کوچ
 قندی کردش کردیم پارتیکت خوبیت خیلی شبیه است به پارتیکت بلور اشیا چکی دارد و مثل چکل است پارتیکت
 فرنگستان خیلی بهدیکر شبیه است بعد از کردش رسیدیم تجارت اسکی کوچ (عمارت خوبیت نام عمارت)
 از بالا پلین کردش کردیم چون عمارت خرابی پیدا کرده بود یعنی تخته های کفش خراب شده است و میخواند
 تعمیر کنند میل اسباب از اجمع کرده روی هم ریخته اند ملاقات سه امپراطور یعنی امپراطور روس و امپراطور آلمان
 و امپراطور اطریش در دو سال قبل درین عمارت شده بود و خود اسکی کوچ یکت قضیه است و جمعیتی دارد یکت
 پرده خوب صورت حضرت موسی را در حالتی که با عصا ده چشمه آبی از زمین بیرون آمده است و شتر با دبی
 امپریل از آن چشمه آب میخورد قوی راه بلد این عمارت دیدیم که بسیار پرده خوبی بود و پنجره قومان قیمت داشت
 این عمارت اسکی کوچ را امپراطور مرحوم چون خیلی (مارشال بار یا تنگی) را دوست میداشت شده مارشال
 در قفقاز باشا میل لانی جنگ کرده و همیشه ناخوش بوده است با و بخشیده بود و او را اینجا منزل داشته و در
 همین عمارت هم مرده است صورت خود مارشال اهرم در پرده کشیده قوی این عمارت او تخته اند خلاصه
 بعد از کردش دوباره به کار آمده و وار شده را ندیم ما اینجا راه آهن و خط داشت از اینجا دیکر مالی سرحد یکت خط
 شد درین بین که میزدیم یکت ابرسیاه سیر و از روی ما بالا آمد و بنای رعد و برق را گذاشت طرفه
 هم مثل سایر راهها چکل و سبزه بود کم کم ابرسیاه با لای سر مار سیده رعد و برق شد و باران بسیار
 تندی بارید بطوریکه از طانی و گن ما هم آب میچکید اما آنجکه تده چون زن بجای نند میرفت خیلی خود از این
 رعد و برق و بار و باران گذشته بهشت سرانند جنم چهار ساعت بنصف شب مانده که زوجه بکست خود
 بود و او کار لکساند روف شدیم چون لکساند روف سرحد است کار و عمارت بسیار عالی خوبی در اینجا
 ساخته اند جمعیت زیادی از صاحب منصب و موزیکانچی و مردم متفرقه در اینجا جمع شده بودند و چراغان
 بسیار خوبی کرده بودند سیر از رضا خان و وزیر بخار ما هم از برلن آمده دم کار ایستاده پیاده شده اند یکت
 کار بالا رفته داخل شده چهار خاق بسیار خوب شدیم در اخرا طاقها یکت لطای برای ما معین کرده و شام را
 هم در اینجا خورده بودند چون در اینجا مایه و الکها عوض شود و بار از زن روس سیرن المان حمل کنند باید ستم

باعث توقف کرد میرزا رضا خان وزیر مختار هم کینه فرستاد
 بعد از آنکه در دو نفر سابق هم جلو آمده بود حضور آورده معرفی کرد و رفت بعد شام خوردیم قدری کسالت
 کجوانی داشتیم تنی هم بعد از شام شسته فقط حرکت ترن بودیم بعد بخوابیدیم رو به پائین
 امیرال پوف رسیده عرض کرد برویم پائین نوبی کار با اتفاق آمدیم پائین جمعیته یادی از صاحب منصبان
 وزن و مرد جمع شده بودند رفتم نوبی کار امیرال پوف و (گفت کلور) و میرزا محمود خان وزیر مختار
 آمد نوبی کار قدری فرمایش و صحبت کردیم بعد امیرال مرخص شده میرزا محمود خان و عیبه را هم مرخص نمودیم
 مراجعت کردند و دقیقه هم نوبی و اکن توقف کردیم تا صوت حرکت زده شد وزن برآه افتاد اینجا حاضر
 حقیقی و من المان برآه آهمن کینه فرستاد راه است را ندیم تا رسیدیم به سردالمان که کار بزرگی و شهری است
 اسم این شهر و این کار و اسامی هماندار و همراهمان او را که از طرف دولت المان آمده اند بعد خواستیم شست
 جمیعت زیادی از صاحب منصب و سرباز و سوار کاپچی و سوار لانس و عیبه با هماندار و کار حاضر شدند
 و چراغان بسیار مصلی کرده خیلی خوب مراسم پذیرایی ما را تدارک نموده بودند هماندار و دو نفر دیگر آمدند و گما
 و اکن آنها معرفی کردند این هماندار مردی سرباز جزای بسیار معتبر است که در موقع خدمات عمده باو جمع میشود
 و این همان شخصی است که در سی سال قبل که مرجم کلیم اول بلچی بایران فرستاده بود و آن بلچی تپش (مینو پنه) بود
 بود که در شیراز فوت کرد و همراه آن بلچی بوده و در آنوقت سمت (آتشه جلیتریم) بلچی برور او داشته
 و الحال جنرال مختار است وضع اینجا از هر جهت با روس تغییر کرده و از ترن پائین آمده اند جلوصف سرباز که شنیدیم
 و صاحب منصبان از جنرال هماندار معرفی کرد صاحب منصبان و سرباز و سوار بسیار منظمی نظر آمدند بعد سرباز با آمد
 از جلو ما و قبله کردند پس از آن ترن رفتم ترن حرکت کرد و ما هم خوابیدیم (دو زیکشنه تا هم) ه امروز
 باید برلن برویم صبح در ساعت شش از نصف شب گذشته از خواب برخواییم قیام برآمده بود و شب
 هر کجا گذشته خواب بوده و جانی را ندیده ایم اما حالا که روز است وضع خاک و مملکت امی میم که تغییر کرده
 در خاک المان چکل انوه زیاد از درختهای چیت و کاج دیده میشود اما کاج بیشتر است نام راه از میان چکل است
 کمتر جانی از صحرا است که درخت و چکل نباشد وضع صحرا و حالت هوای اینجا خیلی شبیه برنوا است حالت ترن
 اینجا هم مثل برنوا است و در شوا است که حالا رسید و زده شده است تغییر کرد و اینجا دیده میشود و این است که آبا
 اینجا بیشتر است یعنی در طرفین راه میتوان گفت آبادی متصل یکدیگر است را ندیم تا به (فرانکفودت
 سووا ادر) رسیدیم (فرانکفودت) شهر معتبر و جیبست در زمین سطح واقع نشده میان شهر است
 و بلند و دره و تپه دارد و کار بزرگ معتبری دارد و بواسطه عبور و مرور راه آهمن اینجا میماند و بندرگاه بزرگ

در اینجا باید بنابر بحوزیم ساعت شش و گاهی بطرز بزرگم رفتن و این کار چند اطاق و مالار خوب دارد که متعلق به
و مانند همان خانه است این اطاق بار برای بنار و راحت ما حاضر کرده بودند بسیار شمع و پاکیزه بود و در مرتبه
بالا میری برای ما گذاشته بودند و در پایین نیز بزرگی بحسب طهرین متیا کرده بودند بعد از ورود بکار قدری
راحت کرده بعد بنار آوردند و خوردیم این اطاقها از دو طرف پنجره و منظر دارد که به بیرون نگاه میکند و منظر
راه آهن زیاد می که این کار شغب میشود همه پیداست جمعیت زیادی از مردم در آمد و شد بودند و مردم
روزی عید است که مردم تعطیل دارند مشغول گردش و دید و بازدید یکدیگر هستند متصل صوت (لکوتیف
بلند میشود و از طرفی بطرف دیگر میرود و از بالا خانه که ما بودیم لکوتیفها و بار کشتا و الکهای زیاد دیده شده که انبار
کرده اند برای حرکت قشون که اگر کیمیه لازم شود فوراً میتوانند بیست هزار قشون ازین نقطه حرکت دهند
بعد از بنار بعد از یک ساعت خوابیده بعد از نیم ساعت چهار بعد از ظهر باید رو برلین حرکت کنیم لباس سبی
پوشیده حامل زرد المان سبینه او نیمه و شمشیر سبینه برن رفیق از اینجا برلین دو ساعت راه است را ندیم
تا نزدیک برلین رسیدیم در دو سفر قبل برلین را دیده بودم ولی وضع کار راه آهن درست در نظر من نبود همچو
نظور میکردیم که مثل کارسکو و پترزبورغ در اول شهر واقع است و باید از اینجا پاده شده با کالسکه داخل شهر
شد اما اینجا نظیر نیست تا مسافتی راه آهن از میان شهر می رود و عمارتهای عالی بزرگ در دو طرف راه آهن
واقع بود یعنی راه آهن خیلی بالا از عمارات و کوچههای شهر واقع است و عمارتها و معابر را پائین دیده میشد
مقی زن در داخل شهر بنحویطوریست میرفت و از عمارات و خانهها و کار با میکده شتیم تا آخر زن آهسته
شد و در کار عالی بزرگی ایستاد و علیحضرت امپراتور المان (گلیوم) دوم که پسر (فرزدیک) سوم
و نوا ده کیلوم بزرگ و از طرف مادر نوا ده علیحضرت پادشاه انگلستان مبتد در کار حاضر و با حالت
تعظیم نظامی ایستاده بود و زیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم تمام شاه زاد با می خانوا ده علیحضرت
امپراتوری حاضر بودند مگر برادر کوچک ایشان نواب (پونس هانوی) که امیرال است و حالا در بالیکت
میباشد همه دست داده تعارف کردیم (پونس بینها دلت) بواسطه ناخوشی و کسالت مزاج شوالیه
باستقبال ناپدید و در (وادوین) است اما پسر بزرگ او (کنت هربرت بینها دلت) که خیلی صو
و هیگال بخود پرنس بیزنارک شبیه است و وزیر امور خارجه المان میباشد حاضر بود و وزیر جنگ و مارشالها و
جراهما و صاحب منصبان بزرگ المان هم همه بودند و علیحضرت امپراتور همه را معرفی نموده آنها دست دادیم
و سه سرباز با موزیکان بطوریکه رسم است برای احترام نظامی ایستاده با علیحضرت امپراتور تا آخر صف سرباز
رفته و برستم بعد بدشکه روبرای علیحضرت امپراتور سوار شده را ندیم برای عمارت (بلو و) که در کتا

شهر در بزرگی و واقع است مسافت از شهر بار
 به بقدر مسافت از باغ شاه جلوان شهر
 طرفین کوچه جمعیت زیادی از زن و مرد ابالی شهرت داده بودند بالا خانها و عمارات شرف بکوچه هم پر از
 زن و مرد بود همه بالباسهای خوب پاکیزه و اغلب خوش صورت و خوشگل بودند در تمام مسافت از کار
 بعات (بلو) که قریب یک فرسخ است پشت در پشت جمعیت بود تمام هوامی کشیدند و تماشاگران
 میدادند اظهار بشاشت زیاد میکردند من از یک طرف و علیحضرت امپراطور از طرف دیگر با مردم تعارف
 میکردیم علیحضرت امپراطور خیلی خوش صورت و جوان و مهربان و متواضع هستند چندان غیر از زبان الما
 که زبان خودشان است میدادند بخصوص دسی و انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب حرف میزنند درین راه از کار
 بعات عمارت های عالی و بناهای بزرگ را از سر بارخانه و سفارتخانه با و وزارتخانه و غیره امپراطورشان میداد
 و مقرر میگردیدند آیدیم تا بکنار شهر که وارد پارک میشود و عمارت بلو و در آخرین پارک است در اینجا صدای
 شلیک سی چل تر توپ شنیده شد که برای تشریفات مادر میان همان پارک انداختند این پارک بسیار
 وسیع و با تمنا است درخت های کهن باغ و دارد زیر درختها همه جا چمن سبز و خرم و حقیقت جنگل بزرگی است اول
 هم در خارج شهر جنگل بوده و از قریب که علیحضرت امپراطور میگفتند باقی باغ در اینجا شکار میکردند حالا جنگل را پاک
 کرده و بنا بان در میان آن ساخته اند و گردشگاه ابالی شهر است خیلی مفرح است اطراف این پارک وسیع
 هم آبادی و عمارت عمارت بلو و یک طرف آن واقع است در میان پارک جمعیت زیادی از زن
 و مرد بود هوامی کشیدند و اظهار بشاشت میکردند آیدیم تا بعات رسیدیم جلوه عمارت دسته سر با نصف
 کشیده بود موزیکان را بنوای ابرانی نواخته احترامات نظامی بعمل آوردند با علیحضرت امپراطور از جلوه صف
 سر بار گذشته و برگشته داخل عمارت شدیم علیحضرت امپراطور خودشان آمده منازل ما را حتی اطاق خواب نشان
 داده بعضی خودشان که معروف به (سال بلانش) است یعنی قصر سفید مراجعت کردند و در سفر سابق
 که ما برلین آیدیم در عمارت شهر در سالن منزل آستیم هوامی این عمارت بهتر از عمارت شهر است این عمارت
 را از قدیم سلاطین سابق پروس بنا کرده اند پارک مخصوصی با چایبان و اشجار و چمن و گل کاری برای گردش فرق
 جلوه در بام است هم وسیع دارد و باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده اند یک فواره تشنگی دارد که آب آن
 مثل دو دیرون میآید همه ملزمن رکاب مادر اینجا منزل دارند و مرتبه دارد و مرتبه بالا منزل است مرتبه
 زیر این است سلطان و سایر ملزمن منزل دارند بعد از رفتن علیحضرت امپراطور قدری راحت کرده بعد با هم انداز
 که جنرال (کوولمن) است سواریا که لکه شده رفتم شهر برای باز دید علیحضرت امپراطور جنرال هم انداز چاکله
 هم اشاره کردیم سی سال قبل سمت آتش نمیزی سفارت پروس از جانب مرحوم کلوم اول پاریان آمده و با سینه

برای تماشای تخت جمشید بشیر رفته لکچر بطرز نوزده و قبر او در شیراز است جنرال کرومسن همیشه زاده آن
 سفیر است که موسوم به (میلنوتی) بود و حال جنرالی معتبر و همان دارا است خلاصه وقت رفتن باز دیده
 علیحضرت امیرطور جنرال هماندار و میرزا رضا خان وزیر مختار برلن همراه ما بودند از عمارت بلو و عمارت شهر
 مخصوص که تشریف علیحضرت امیرطور است یک ساعت راه است در ب عمارت امیرطور محوطه ایست و از اینجا شده از
 قه بابا لا رفتم از چند طاق که نشسته علیحضرت امیرطور در اطاق خلوتی بودند در اینجا نشسته قدری با ایشان صحبت
 کرده بعد برخاستیم سوار کاسک شده بمنزل آمدیم در جبا با بنای پارک وقت رفتن و برگشتن با نظور جمعیت
 ایستاده و نور امی کشیدند و اظهار خوشحالی میکردند بمنزل آمده شام خوردیم بعد از شام با لکنی که بپارک مخصوص
 پشت عمارت بلو) گاه میکند رفته شش سیم در آخرین پارک خط راه آهنی است که از با لکن پیداست و از
 روی پلهای آهنی و چوبی میکند متصل ازین خط آهن زن آمد و رفت میکند این ترنهای بجهت آمد و شد در شهر است
 که از محله با ترن بجهت دیگر میرود و در هر محله کار دارد و مردم برای رفتن بجهت دیگر کار رفته سوار ترن میشوند و میروند تا
 نشسته بودیم متصل زن بود که با چراغهای زیاد عبور و مرور میکرد و خالی آنجا نبود و بعد هم متصل صدای حرکت
 ترن میآمد و هیچ قطع نمیشد معلوم میشود مباشرتین و عجلات راه آهن دو ساعت بدو ساعت عوض میشود
 و الا ممکن نیست بدون عوض شدن از جبهه بتواند برآمد یکت چیز دیگر در برلن وضع سیمهای تلگراف است که
 جنلی تعجب دارد یکت سیم و دو سیم و سه سیم نیست در بلندیهایی عمارات مرتفع میلهای کلفت آهنی نصب کرده
 و با آنها جریز چند مرتبه میل و مغز که داشته به طرف سیمهای متعدد کشیده اند مثل مار عنکبوت که اگر آدم بخواد
 بشمار چشم خیره میوود خلاصه بعد از قدری تماشای شهر از با لکن پائین آمده خوابیدیم (روز و شبته و نیم
 امروز بایر ویم به (پلنسلام) برای ملاقات علیحضرت امیرطریس در ساعت هشت و نیم جنرال مجاز
 آمد با او سوار کاسک شده را دیدیم از شهر پندام باراه آهنی است و بچند قه راه است قدریکه از نوی شهر
 را دیدیم کار کار در نوی شهر بود گار بسیار عالی است تماشای آینه است از ترنین رکاب ما هم این سطلها
 و این لوله و جمعی دیگر لباس سبی همراه بودند در کار پیاده شدیم بنا بود علیحضرت امیرطور هم در کار حاضر باشد
 که با اتفاق برویم چون نواب (دولت دوا دین بوریخ) بهر دوم علیحضرت ملکه کلیس کرد اما د علیحضرت
 امیرطور روس هستند یعنی همیشه علیحضرت امیرطور زوجه ایشان است امروز غفله برای ما جالور رفتن با هم
 که م معدنی همان دارد برلن میشوند علیحضرت امیرطور رفته اند که ایشان استقبال نموده و او شهر کرده به قدم
 پیاده اند باین جهت در کار حاضر نشده بودند خلاصه براه آهنی نشسته را دیدیم رسیدیم کار پندام اینجا پیاده شده
 که شده سرباز با موزیکان چای پستاده بودند یکدسته سوار لاسینه نیزه داریم بسر کردی نواب (پونس

William, Emperor of Germany



Wilhelm II. Kaiser v. Deutschland
Guillaume, Empereur de l'Allemagne.

Giulio II, Imperatore della Germania

و اولدین بودغ) حاضر بود و انداز بلوصف سراب ~~در پیروی~~ بروی ماسق و دوفیله کردند بعد سوار
تاسکله شده را ندیم سواره لاسیه هم در جلو شاهزاده الهانی در پهلوی کاسکله میبهراند و محظوظ میرفتیم تا اول
شهر شدیم شهر قندام شهر کوچک خوبست و جای عیش است هر کس در آنجا شکی بهر ساسیده بخواد راجتی نماید
سیا بد به پیشد ام خانه ساخته متوقف میشود خانها و کوچای خوب دارد اما همیشه بقدر خجسته نرفته سواره سوار با
توپ و تفکات شناغواست و حقیقت مرزیک اردوی کوچک خجسته نرفته است از شهر قندام خارج
شده از پاره کما و باغها که شتم یکد و حوض خوب که قوآر بای بلند داشت دیده شد یک قوآره دیدم که بقدر
ده ذرع آب آن جنین میکرد و بعد قوآره دیگر دیدیم که بقدر مسیت و پنج ذرع محبت آیش هم زیاد بود اما این قوآره
بواسطه ماشین و اسباب انقدر بلند میزند یعنی این آنها منع دارد که با اسباب ماشین بروفت بخوابند مسجد
خلاصه را ندیم مار نیدیم عمارت (پاله دو کوون) این عمارت را فردریکت کیر بعد از هفت سال خنک
بار و پ که مردم میگفتند فردریکت بی چویتی دست شده است برای این ساخت که بداند بی رود
نشده است یکصد و شصت سال است که این عمارت ساخته شده این عمارت را باین جهت پاله دو کوون
یعنی عمارت تاج میگویند که محتمه سه زن ساخته و در بالای این عمارت نصب کرده تاج پروین بدست این
سه زن داده اند که آنها کاهاشته خلاصه پیاده شده داخل عمارت شدیم اول در یک تالار بسیار بزرگ
عالی شدیم که تمام از ابا صدفهای دریایی و سنگهای معدنی قیمتی ساخته اند وضع این تالار بزرگ شبیه
حوضخانه و سردابست اما مساوی با کف زمین و خیلی باروج است در گوشهای تالار حوضهای کوچکت مرمر
که وسط آنها قوآره بای کوچک و محتمه های مرمر دارد که از آن قوآر با و محتمه با آب میریزد از آن با و کف این
تالار بزرگت مرمر است با اینکه در یکصد و شصت سال پیش این تالار ساخته شده موافق سلیقه های
حالا و بسیار باروج است حالاهم اگر بخوابند چنین تالاری بسازند باین معنوی و خوش وضعی ممکن است اتفاق
نیفتد همه نوع سنگ معدنی قیمتی در این تالار بود از این تالار گذشته ایشیک آفاسی با هم جلو ما افتاده آنچه
اطاق دیگر که عبور کردیم رسیدیم با طاق علیحضرت امیر طریس جرم و امیر طریس و میرزا رضا خان وزیر محاکمه که
کسی دیگر حضور نداشت علیحضرت امیر طریس دست داده احوال سی و غارف کردیم چهار پسر علیحضرت امیر طریس
هم بن هشت ساله و هفت ساله و پنج ساله و چهار ساله پهلوی علیحضرت امیر طریس ایستاده و همه لباسهای علی
بحر را پوشیده بودند بسیار اطفال خوبی بودند و دایه و دوشه نفر از زنانای محترم هم در اطاق امیر طریس بودند
علیحضرت امیر طریس بسیار خوش صحبت و گرم و مهمان هستند روی صندلی نشسته قدری صحبت کردیم و
بعد بیرون آمده قوی تالار سنگهای معدنی کردنی کرده رفتم با طاقی که برای ما معین کرده بودند اینجا نشستیم

در این بین علیحضرت امیرطور وارد شدند بر خود دست دادیم گفتند میر علیحضرت ملکه دار و شدند و ایشان را
 اینجا آوردیم و حالام شاه زاده خانمها فخر بستند که شما بختیار و دید آنها را معترفی کنیم ما برخواستیم با علیحضرت
 امیرطور آمدیم با طاقی که اول امیرطرس دیدیم دور تاد و راطاق شاه زاده خانمها بودند میر علیحضرت ملکه هم ایستاد
 بودند با شاه زاده خانمها دست دادیم و تمام معترفی شدند با میر علیحضرت ملکه هم دست داده معارف کردیم
 نواب (دولت دوا دین بودخ) یکت میر کوچکی هم از خودشان همراه آورده اند و جز این شاه زاده که دختر
 مرحوم الکندر دوم امیرطور روس است برای عروسی دختر پادشاه یونان به بطر بونج رفته است بعد با میر علیحضرت
 امیرطرس دست بدست داده از بطور روان شدیم علیحضرت امیرطور هم با یکی از شاه زاده خانمها دست داده
 از عقب ما و سایرین از سر کرده با و خانمها ایستاد سر ایشان به بطور راطاق طاقی آمدیم تا آخر طاقها ایستاد
 و از باغ شدیم در یک محوطه که درخت زیاده داشت دور تاد و اینجا یکت فوج سرباز نصف کشیده با موزیک
 ایستاده بودند پای سکوئی جلوی این طاقها هم یکت نیتری گذارده پاره خرمنی روی یک کشیده دو شمع در آن بزرگ
 طرفین میز گذارده بودند یکت ایستاد باین فضا و بمنزیم شده مشغول خواندن اذعیه بودند طرف دست
 کشیش یکت ایستادیم با یکت و بزرگت با یکت مردی که معلم آنهاست ایستاده بودند طرف دست
 چپ کشیش ستموزیک کوچکی ایستاده بود و جمعیت زیادی هم از زن و مرد روی سکو پشت سر کشیش
 برای تماشا ایستاده بودند دور تاد و باغ هم جمعیت زیادی از تماشاگران و غیره بودند وسط این فضا که سربازان
 ایستاده بودند و بروی کشیش با صندلیست قدم فرشی انداخته و صندلی زیادی گذارده بودند و روی هر
 صندلی هم یکت کتب دعای بخنجل گذاشته بود جای مافالی بود که با علیحضرت امیرطرس و علیحضرت امیرطور دیدیم
 سایر خانمها ایستاده بودند پشت سر ما هم کترین رکاب ما تمام صاحب منصبها و سردار با و جزالها بالاسهای
 رسمی ایستاده بودند میر علیحضرت ملکه هم با سینه کبر دولت انگلیس (سرملت) بودند خلاصه همه با کمال ادب
 ایستاده کتاب بخنجل بدست گرفته یکساعت طول کشید که بمنظور کشیش شیت با و و بمنزیم دعا خواند بعد رو
 بطرف ما کرده اوقات اطفال متمننا کردند بخواندن آواز و تصنیف مذهبی و ملتی خودشان خواندن اینها که تمام
 شد موزیک بجهت آموزش یکت زدند بعد کشیش دوباره شروع بدعا خواندن کرد و تا چند مرتبه بمنظور دعا خواندن
 کشیش آواز ملتی اطفال متمننا کردن موزیکان اعاده شد جلوروی کشیش هم یکت پته کوچکت سبزی بود که در
 اینجا نیز سه طبل سربازی بود آخر کار کشیش دست خود را بلند کرده باز دعای مفصلی خواند و موزیکت زدند و آواز
 خواندند و تمام شد این اطفال متمننا اولاد سربازانی هستند که در جنگ کشته میشوند و بعد آنها را در یکی از مدارس
 المان برده بجهت تعلیمند خلاصه بعد از تمام دعا با علیحضرت امیرطور و علیحضرت امیرطرس و سایر صاحب منصبها

احیم قدری با من تر زیر و خنثا ایستاده فوج سرابزی که
قشون المان است که بعد از آنکه بعضی از ایالات جرمان شده همه ساله این عید را میگیرند که این سخاوت میان
ما بین قشون المان محکم باشد و این فوج مرکب از تمام قشون المان و ایالتها می است که جرمان شده است
یعنی از هر فوجی یکت و نفر و این فوج امروز حاضرند و در حضور امیراطرس و امیراطرس و امیراطرس و امیراطرس
امیراطرس دست بدست داده آیدیم باز با و طاقهای اولی امیراطرس و طاق خودشان و ما هم
در طاق خودمان قدری راحت کرده بعد امیراطرس امیراطرس آمدن پیش و با ایشان با طاق بزرگ آمده با امیراطرس
امیراطرس دست بدست داده امیراطرس امیراطرس و سایرین هم از عقب ما رفتم برای جای که سرابز با آنها میخورد
جلو این عمارت میدان وسیعی است و در آخر میدان یکت عمارتی بکلی نیم مال ساخته اند که اطراف آن باز
و ستونهای سنگ متعدد دارد و در وسط آن یکت گنبد بزرگ است که در اینجا برای سرباز با میز خسیده
نهار میخورند ماکه با بخار سیدیم سرباز با از سر نیز برخواست از وسط سرباز با با امیراطرس که رفتم و امیراطرس از تمام
سرباز با احوال پرسید کردند امیراطرس امیراطرس و سایرین هم از عقب ما میآمدند و میخوردیم ما رسیدیم بان
گنبد وسط که این دو عمارت نیم مال است راست و چپ واقع بود اینجا هم میزی برای ما و امیراطرس و امیراطرس
از همان غذا های سرباز با چیده بودند جمعیت زیادی هم از جنرالها و سردارها و زنهای محترم مثل زن (فرز یکت
شارل و غیره بودند آتش بطریهای سفارتهای دول سخته هم مثل دولت عثمانی که همش فخری یکت و آتش بطیر
روس و همش (کونوزف) و بجای پرسن العورکی که حالا زیر خمار رابر است در اینجا فامست دارد و
آتش بطیر دولت فرانسه و ایتالیا و غیره همه بودند امیراطرس امیراطرس بسلالت سرباز با با طاق مفصلی کرده
نموده همه بل مجلس هم نشست کردند و بولای بلند می کشیدند ما هم کاهی راه میرفتیم و صحبت میکردیم و کاهی
می نشینیم و بر میخوابیم و بستی میامیدادند میخوردیم مدتی طول کشید بعد باز از میان سرباز با بهمان تریب گذشت
با امیراطرس امیراطرس باز داده دوباره رفتم با طاقهای اولی امیراطرس و طاق خودشان و ما هم در طاق
خودمان قدری راحت کردیم بعد امیراطرس امیراطرس آمده ما اسوار کردند که برویم بسرهقه امیراطرس و فرزند
مروم پدر ایشان ولی خود ایشان همراه نبوده با امیراطرس امیراطرس فستد بمارت بزرگ پسندام که با
انجا نهار بخوریم با با جنرال هماندار و سایرین آمدیم برای پارک تاری که مقبره امیراطرس مروم است و بق
کشیش جوانی که متولی این مقبره است ایستاده بود و او را مقبره شدیم و دو سته کلی بسرهقه امیراطرس گذارد
الحال مشغول ساختن یکت مقبره عالی بزرگی در پیشندام هستند که میخواهند بعد از تمام جسد امیراطرس را در اینجا
با انجا نقل نمایند و قبر دیگر هم در اینجا بود یکی از فرزند یکت یکوم دوم پادشاه پروس و دیگری از ایلزبت زوجه

ان پادشاه که در سفر اول هم که پروسی آمدیم به بریت راور عمارت (سائوئینی) ملاقات کردیم از اینجا بیرون آمده سوار کاسکه شده را ندیم برای عمارت بنیادام تجارت رسیده پیاده شدیم علیحضرت امپراطور و امپراطریس هم از عقب ما رسیدند لترین و اوصاحب منصبهای المان که تمام از اهل نظام بودند رفتند با طاق کنار درجای خودشان ایستادند بعد ما با علیحضرت امپراطریس دست بدست داده و علیحضرت امپراطور هم باز در فردر یک شادل) باز داده آمدیم با طاق کنار این عمارت بزرگت عالی هم که در وسط شهر بنیادام ساخته اند از بناهای فردر یکت گیر است و بسیار عمارت عالی است منلهای خوب و پرده های نفایس قیمتی دارد و خلاصه کنار بسیار فضلی خوردیم بعد برخاسته آمدیم با طاق نقره که تمام اسباب آن از نقره مدتی نشسته راحت کردیم علیحضرت امپراطور هم در اطاق خودشان استراحت کردند و در یک گذشت علیحضرت امپراطور آمدند با هم پان رفته سوانه کاسکه شده را ندیم از شهر بنیادام گذشتیم رسیدیم کنار رودخانه اینجا کشتی بخار دو مرتبه حاضر کرده بود مرتبه فوقانی آن سقف نداشت و آفتاب بود در فیم تومی کشتی علیحضرت امپراطور و نواب دوکت و دودین بورخ) و پسر دوکت و کنت بریت بیزمارکت و صاحب منصبان المانی و لترین رکاب ما تمام آمدند تومی کشتی اول مدری در مرتبه بالاشه چون آفتاب گرم بود بعد پانین آمده تومی اطاق نشیستم وضع از ادنی بود پس بجبال خود راه میرفت و می نشست و صحبت میداشت و سیگار میکشید و همین حالت آزادی میرفتیم آب این مرداب آب انکس سبز بود آب رودخانه اشتره میریزد برو دخانه با قل ازین دور و دخانه این مرداب تشکیل میابد و آب رودخانه با قل میریزد برو دخانه (الب) و از شهر ما بورخ گذشته داخل دریای شتالی میشود این رودخانه الب در شهر ما بورخ خیلی عظیم است که کشتیهای بخار در اینجا کار میکنند بسیار مرداب با صفا مایک مسافتی که از مرداب را ندیم همه جاعرضش یا دو تقریباً بقدر چهار صد ذرع بود بعضی شعبات هم داشت و اطرافش جنگل با صفا بود بعد کم کم عرض مرداب کم میشود تا به عبیت ذرع میرسد و این مرداب سیقما میرود تا به (شاد لنان بورخ) بقدر دو ساعتی که را ندیم رسیدیم بقلعه (اسپان دانو) که از قلعه جات نظامی المان است در اطراف هم سرای خانها و قراول خانهای نظامی متعدد است که سرارز را دارد از قلعه مزبور شلیک توپ کردند و سرارز با از سر بار خانهای طرفین راه بیرون آمده صف کشیده موزیک زدند و سلام نظامی میداد من و علیحضرت امپراطور هم روی عرشه کشتی ایستاده جواب میدادیم محبت زیادی هم جمع شده بود ایمی کشیده از جلوسه باز با که رد شدیم چون آفتاب گرم بود آمدیم پانین و محیط طور با علیحضرت امپراطور صحبت کنان میرفتیم تا رسیدیم (بشار لنان بورخ) اینجا کشتی ایستاد که کشتی بیرون آمده با علیحضرت امپراطور کاسکه نشسته سایرین هم سوار کاسکه شده رفتیم برای مقبره مرحوم امپراطور یکموم اول جلدین امپراطور که در شاد لنان بورخ است رسیدیم

و داخل مقبره شده لاج کلی هم اینجا گذاشته بیرون آمدیم ~~خود با ما دست داده و تعارف کرده~~ رفتند
ن کشتی که مراجعت بر پشتدکم کنند ما بهم با جنرال معاند رسوا شده را ندیم برای منزل نرسید
یونان) عبور کردیم که دولت المان در جنگ آخری با فرانسه یار و کار قی ساخته است منار بسیار بلند
لی است بالای منار مجسمه یک ملکی از مبطلا ساخته اند خیلی بزرگ خیلی بنای با نمانش است یکت دوره اینجا هم
و دیده بعد از آنکه وارد منزل شدیم شام را هم در منزل خورده و خوابیدم درین عمارت که منزل ارباب قالیهای ایرانی
نه کار قدیم خیلی خوش طرح خوب انداخته اند که هر یک پنج ذرع و شش ذرع و ده ذرع است پردهای خوب هم در
مارت دارد این عمارت از هر جهت خوب و از روی ملاحظه است از کثرت عمارت ما با جمعی است که اینجا که
بیم برای ما قرن کرده اند از طرف دیگرش هم باغ است زیر عمارت که یکت فواره از تخته تعبیه کرده اند
ایش مثل گرد و میچند از طرف فواره یکت عراده توبی که زده که در جنگ بزرگ است (از نا پلین اول گرفته و
یاد کار اینجا گذاشته اند از جلوان پارک عمومی از راهی که بطرف شهر میرود بدروازه میرسد که آتش
را ند بودک) است مثل طاق نصرت ساخته اند پنج دروازه است یکی بزرگ در وسط است و کوچک
بطرف و دو کوچک از طرف ولی دروازه با اتصال بدیوار و باره دارد و دو دسته مشنه بازده هم
مرو با بدرویم بخارج شهر میدان کاه و چمن وسیعی است که در اینجا با حضور علیحضرت امیر طور مشق تیر اندازی تو
می کنند و یکت در میان سر با پیاده هم تیر اندازی تفنگ می نمایند تا شاکیم این تفنگ که سربازان این جا
تیر اندازی میکنند تفنگ (رطبیون) است یعنی بت تیر تفنگ و رشک آن جا می بند و پشت
سر هم می اندازند این سیستم و وضع تفنگ دخی و شباهتی بان سیستم اطریش که بظهران آورده اند ما ندیم
نذار سیستم اطریش پستان دارد و فشنگها در پستان جامی گیر و بعد می افتد ولی این تفنگ با مطلق
پستان ندارد و فشنگها در رشک همان لوله جامی گیر و انداخته می شود صورت آن مثل تفنگهای معتاد است که از سلجوق
قشون المان ازین تفنگ است سوار کالسکه شده را ندیم همه جا از میان پارک رفته بعد او رسته باید بگذرد
مذیده بودیم را ندیم تا با کمانالی رسیدیم که برود خانه آشپز میریزد و منقل میشود از قرار یک میکو کالسکه های ما و
کمانال آمد و شد زیاد می شود و کشتی های بسیار در آن کار میکنند که همه شتیه های طولانی کتفم از دو طرف تعاف
و ذغال سنگ و بنیزم و آذوقه و بار از اطراف شهر می آورند مدتی از کنار این کمانا از اطرافاتیم در دو
یکه قدری بحقیقت بر آن فرود می شود و ما این را معاینه دیدیم از خانه های خیلی عالی و کوچکی از حقیقت عمارت سخی
ساخته اند و در حقیقت شهر تازه احداث شده است بعد رسیدیم بخیا بانی که ن شسته از اینجا تا شما میگردیم
بود مدتی هم از میان جلن نفیم تا رسیدیم بصحرای چمنزار سبز خرمی که در اینجا جمع شده بود و برای عیب

نابشده میوزید که نزدیک بود و در خنجرها کند و اگر کسی بداند که چشم چشم را میزند تا منبر از هم افتاد
 عت راه داریم و تند میرانیم درین بین باران شروع کرد چنان بارانی که مثل آن دیده نشده بود میل از
 جان میرجفت و در کوچه های سیل جاری شد عدد برق متصل بود با وجود اینکه چرم جلو در شکسته و روی پاکشیده
 یم یا و شلواری پالتوی ما رفته و باران بصورت ما میرود همه باد و باران از جلو بود جز آنکه پالتو داشت پاد و
 وار و شکمش نمیشد آب شد با همین شدت باران و احوالت آیدیم تا وارد عمارت بلو شدیم انهار خورده
 ری راحت شدیم ساعت پنج بعد از ظهر هم چنانکه نوشتیم باید برویم بجا است شهر که علیحضرت امیرطور در اینجا
 ستند اول عید آب و کشتار گذاشته کرده بعد شام بخوریم و در ساعت مزبور بالباس می بود که اسکی شدیم
 از آن محاذ از هم با ما سوار شده از مین ما هم امین سلطان و امین الدوله و بعضی از علمای دولت و غیره با
 ما س می همراه بستند وقت رفتن در دو طرف راه زن و مرد و بچه زیاد ایستاده بودند از دروازه
 اندو برکت وارد شدیم بجا بان و سوم بجا بان قول خیا بان بزرگ است کسب با شکوهی است و در سبب بجا بان
 رض دارد و در وسط خیابانی باز کرده اند که در دو طرف آن درخت تنوبی کاشته اند درخت تنوبی درختی است
 شبیه درخت نارون اما قوی تر و بلند تر است و در فصل تابستان گل بریزد معجزی دارد که بسیار معطر است
 فضای خیابان را معطر میکند از این قسم درخت در ایران نیست و در هر طرف این خیابان در وسط دو راه
 در بعضی کاسکرو دارد که با این راه وسط که طرفین آن درخت دارد و در کاسکرو است و تمام این خیابان
 بالکتریسینه روشن میشود و بوضع باشکوهی در دو طرف راه کاسکرو وسط پایهای بسیار بلند چوونی که
 با برج و منظر ازین کرده اند نصب است و در بالا میان هر دو پایه را از عرض خیابان میل چوونی گذاشته و در
 آن میل که محاذی وسط خیابان است گزیده بزرگی مثل قندیل نصب کرده اند که روشنائی بالکتریسینه در
 میان آن کرده است اما پایها در میان درختها پدید نیست این چراغهای بالکتریسینه مثل ماهها هستند که از هوا
 معلق شده اند از این خیابان عبور کردیم و وسط خیابان برای امری که عید آب جو فرو شهاست و دسته باید بگذرد
 درختن کرده اند از کاسکرو پیاده هیچ عبور و مرور نمیشود و در دو طرف جمعیت متصل بهم ایستاده و کاسکروهای ما و
 همایان از وسط میگذرند مردم متصل با شغف زیاد و آواز بلند هورا می کشیدند و ما هم از دو طرف نگاه
 میکردیم خلاصه همینطور آیدیم تا وارد عمارت علیحضرت امیرطور شدیم از پله بالا رفتم و وارد اطاقها شدیم در دو
 سفر قیل در همین اطاقها منظران شگفت آیدیم شناختم عمارت بسیار عالی بزرگی است و حقیقت عمارت سخی
 سلطنتی المان و در شهر بزرگین همین عمارت است و در یکی از اطاقها بالکنی بود در آن بالکن نشسته اند آنجا ما نشامیکردیم
 یکت خیر عجبی که باید بنویسم این است که درین موقع بقدر صد هزار نفر جمعیت جمع شده بود و همایان عید

آب جو کشته دستبسته در جلو عمارت
 طایفه ای نشسته می شود هر کس مثل چوب خشک در طای
 خود ایستاده حرف میزند و نه حرکت می کنند و بعضی حضرت امیر طور و امیر طریس هم در قسمت دیگر عمارت
 جا گرفته بودند چونکه ما شستیم و بعضی حضرت امیر طور خود را بر دم نشان دادند و عمل تشریفات عید آب جو شروع
 شد و دسته های آب جو کشته ها را کردند از جلو ما بگذشتن تا این دستها و این اوضاع تشریفات طوری
 عجیب و غریب هستند که نوشتن درست نمی آید در همان آب جو یا میسازند و میجوزند و اعتقاد می بآن
 دارند و فصل عدد و این جشن آب جو را میگویند عاده های بزرگ دیده میشد که چلکهای بسیار بزرگ
 آب جو در روی آنها گذاشته و زینت کرده بودند و روی آنها بطریقه های پراز آب جو و ظرفهای آب جو
 گذاشته زینت داده بودند و بعضی از عاده های دیگر جو در دیده خرمن کرده بودند و انواع لباسهای مختلف
 که از چند صد سال قبل رسم همان بوده پوشیده بودند و در روی عاده ها دخترها و پسرهای دلبازی جوان و دانا
 با لباسهای مختلف جدید و قدیم با لوازم مختلف بسیار قشنگ سوار شده بعضی خوابیده و بعضی نشسته بطوریکه
 مختلف بعضی مثل کشته ها و دشان را ساخته ریشهای عجیب مصنوعی گذاشته آب جو میجوزند و در بعضی عاده ها
 شبیه خانهای دلبازی را از چوب ساخته و همه را زینت کرده بودند اما بوضع دلبازی با تلف و کلکهای صحرانی
 و دستهای سبزه جوانه در دیده و اسباب آب جو سازی و شیشه و کیلاس را این اشخاص که داخل در دسته
 بودند بعضی سوار عاده و بعضی هم پیاده بودند همه با لباسهای عجیب و کلکهای عجیب بعضی بلند و بعضی کوتاه و
 بعضی کت نیز و بعضی دم روباه پاره و یکدوزه و کلاه خود پوشیده شبیه مردان جنگی قدیم چوبها و نیزهای بلند
 و کوتاه در دست داشتند بعضی دیگر تیر داشتند و بعضی پار و مثل پاروی برف روی بیهی طور با چند دسته
 بودند و بر دسته یوز کاجی داشتند آنها هم با لباسهای مختلف و بر دسته بکینوای مخصوصی یوز یک
 میزدند بعضی آواز قدیم بعضی جدید و این آوازیهای مختلف داخل یکدیگر شده آوازیهای شده بود در این میان چه خبر که
 در حقیقت مرکز این جشن و تشریفات عید آب جو بود این بود که یک عاده بزرگ بلندی بود که در وسط آن
 مرد قوی تو میندی باریش عاریتی بسیار بزرگ و سیل کلفت مصنوعی نشسته کلاه بسیار بزرگ مطلای برآبی
 در سر داشت و لباس بزرگ رنگین مزین پوشیده و جواهر مصنوعی زیادی بپینه بازوی او آویخته بودند که او را
 شاه آب جو میخواندند و دختر بسیار خوش شکل با کلبه های پریشان کرده و لباس قشنگ فاخر و بلند در جلو او نشسته
 من و آب آب جو بودند و در برلن از فراری که گفتند رسم است درین عید باید خوشگلترین دخترهای شهر ملکه
 از جلو من باز که در دسته را بپینه با وساز که گفتیم در حقیقت تجلات این یا شاه آب جو بودند این دسته با
 رشیدیم (بشارت نامه) سید احمد زکی میخوان نوشت از همان خیابان که آمده بودیم گذشته و رفتند
 هموار کالکها شده زینت برآورد

بگرفتیم از اینجا که گذشتند کجا میرود و بعد از آنکه رسیدند
بقیم را طاقی گذاشته از پله پایین آیدیم که به سمت دیگر عمارت که سالکانش یعنی اطاف میفرد و اجاست رفته در
همان اطاف غذا بخوریم پایین پله که رسیدیم یک حیاط بود که از طرف دیگر راه پله داشت و میبایستی از اینجا
بالا برویم بسیت قدم بیشتر فاصله بود با وجود این کالسکه حاضر کرده بودند و محض تشریفات ما را سوار کالسکه
لرودند علیحضرت امیرطور هم نشستند چند قدم راه رفتیم همراهان پیاده آمدند و راه پله پیاده شده از پله
پایه های زیاد بالا رفتیم طرفین پله سربازهای مخصوص که همه جوانهای خوب بودند بالباسهای قدیم استاده بودند
بعد از آنکه با بعضی غلام بچه ها بودند بالباسهای قمری طرح قدیم زمان فروری یک و در شمال گردنهای بزرگ میفرد
همه خیلی مقبول و خوشگل این غلام بچه ها پیرهای صاحبمنصبان و اعیان هستند که در مدرسه نظامی تحصیل
میکند بعد صاحبمنصب میشوند همه بتن سیزده و چهارده و پانزده بودند ایشیک آقایی و اعیان
و صاحبمنصبان در بار همه در جلو ما افتاده و صاحبمنصبان دیگر در اطراف ما استاده بعضی هم از عقب میآمدند
با همین تشریفات از اطاف قهای چند گذشتند من با علیحضرت امیرطور با طاق علیحضرت امیرطریس قیم سایرین
با طاق میفرد رفتند که هر یک در جای خود حاضر باشند در اطاف امیرطریس ده دقیقه ماندیم تا شام حاضر شد و در
اینجا غیر از ما و امیرطور و چند نفر از شاهزادگان کسی دیگر نبود شام که حاضر شد برخاسته من با علیحضرت امیرطریس و
داده علیحضرت امیرطور هم دست زوجه فروری یکت شارل گرفته رفتیم سر شام نواب دوک و دو این بزرگ
پیر علیحضرت پادشاه انگلستان که دیر و ز اینجا بوده اند رفته اند بهامورکت بدین علیحضرت امیرطریس
فروری یک که مادر علیحضرت امیرطور حالیه و خواهر دوک سارا الیه هستند و از اینجا جنرال دارند بروند همچنین
بجایه معالجه از آب معدنی اینجا استعمال کنند میر شام را در سالکانش گذاشته بودند و دیگر وضع اطاف از بزرگی
و رفیت و اسباب تخیل و رفیت سباب میز خیلی عالی بود و کمال تعریف را داشت مادر جای خود مان که
معین بود نشستیم امیرطور در دست راست ما و علیحضرت امیرطریس در دست چپ و بعد سایر
شاهزادها و شاهزاده خانمها نشسته بودند در روبرو و بهم گفت بیزمارکت و امین سلطان و در آن روز
و خبرهای المان و آنخاصی که از سربازان ما که امشب با ما آمده بودند نشسته بودند شام که
کیلاس خود را بکیلاس میکردند و از موزیک را که در غرفه بالایی این تالار میزدند و ایشان روحا
ما هم بخوابیم سایرین هم استاده و علیحضرت امیرطور جامی برداشته همه ما هم رد با ایشان کردیم
طبق مفصلی زبان المان از دوستی بانحضرت دولت ما و از دوستی با ایشان بیان کرده و شرحی
خوشودی و مسرت از این ملاقاتی که اتفاق افتاده نموده و جام را با ایشان بپوشانم تا کسب

و خورند همه بور کشیدند و موزیک
 بودند چنانکه نام شد ششتم بعد با خواسته علیحضرت امپراطور و سایرین هم برخاستند با هم زبان فارسی نطقی کردیم
 بعد علیحضرت امپراطور و سایرین رو بر میرزا رضا خان وزیر مختار ما که در جلو ما بود کردند و او نطق ما را زبان فرانسه
 ترجمه کرد ما هم بعد از اتمام نطق بسلامتی امپراطور بپورا گفته جام شرابی نوشیدیم همه بور کشیدند و موزیک را بخوانا
 المانی خوانستند تا موزیک تمام نشده بود همه ایستاده بودیم خلاصه شام با آنها رسید برخاسته همان ترتیبی که
 آمده بودیم با علیحضرت امپراطور سیر امپراطور سالون دیگر رفیقیم در اینجا تمام شاه زاده و وزراء و صاحب منصبان بزرگ
 المان و همراهمان ما ایستاده بودند بعد بمیاساعت مجاز و در اینجا ماندیم بعد باز دست امپراطورین گرفته آیدیم
 ما بالای راه پله که میبایستی به تیار برویم با علیحضرت امپراطورین وداع کرده ایشان از همان جا که راه عمارت
 خودشان بود با طاق خودشان رفتند علیحضرت امپراطور با ما تا پائین پله و دم در آمده وداع کردیم و در کالسکه
 نشسته به تیار رفیقیم در لوزر زکست مقابل سن برای ما صندلی گذارده بودند ششتم غریب سلطان قبل از ما منزل
 با اینجا آمده بود او با این سلطان و این لاله و سایرین پشت سر ما نشستند ولی بواسی تیار خیلی خفه و گرم بود
 که آدم متصل عرق میکرد و تیار بسیار تشنگی ظریفی است پرده بالا رفت بالا بود بدون حرف همه پرده بایک
 بازی بود و قصه زد و بای یونانی بود و در اجنه بندی که می آمدند و میرفتند و دزد و باغارت و دزدی رفته گاهی
 غالب و گاهی مغلوب میشدند و بمناسبتی در این بین ما رقص و باله میشد دسته بدسته و نوع بنوع رقص میکرد
 و خنربا دکا کاسیاهما و اوها بالاسهای مختلف اما دخترهای بازی که خیلی خوشگل بودند تا پرده اول بازی تمام
 کردند که ما خیلی با حشمت رسانیدیم که پرده افتاد از تیار بیرون آمدیم از آنیکه عرق دار بهوای خنک آمده
 بستنی و آب سرد خوردیم سینه ام گرفت در تالار پسر فردریک شارل که از شاه زاده بای بزرگ المان و پسر
 دار بای معروف و فخر عش بوده و چند سال قبل وفات کرده است آمد این شاهزاده جوانی است کوچک
 اندام و صغیف دلی خیلی بجنب و عاقل و آرام و محبوبست چندی قبل سفری بدوردنیا کرده و یکسال سفر و طول
 کشیده تنومنت با او از تالار ششم بلژر زکست سن در مرتبه پائین اینجا بواسی خنک و خیلی بهتر بود در پشت
 لوزر هم باز لر و لاسن راحت بودیم پرده آخر خیلی عاشانی بود کشتی ساخته بودند که جمعی دزدان در آن بودند
 و ایزورده بودند و دخترها طوفان شده رعد و برق و صاعقه ظاهر میشد همه بعینما مثل طبیعت دریا و کشتی
 و هوا بود خیلی تماشا داشت و در برلن هم به تیار منزل آمده خوابیدیم (حاجی محمد حسن این دارا ضرب که قبل
 ما بفرنگستان آمده بود با برادریمه باور محمد رحیم که در فرانسه متوقف است از پاریس برلن آمده بحضور رسید
 حکیم بوکت حکیم سابقی که در ایران برآوردن دینه است از دینه بدین آمده بود در اینجا دیده شده اوم

بان طو است که در هفده سال بیت سال قبل در ایران در فارسی حرف میزند و همان آواز طبلان
 وضع را دارد (دو و چهار دهنه دوازدهم). امروز بجای معنی نباید برویم صبح (مسیو
 دبو و کش). که سه سال قبل بهمت ترجمی سفارت المان با (بواشوا یاک). وزیر مختار دولت المان
 طهران آمده بود و بازن و دخترش بحضور آمد بهمان صورت و حالت است که در طهران اورا دیده بودیم که
 برود دختر جوانی دارد و روز قبل بران شوا یک هم بحضور آمد او هم صور تا تغییری نگرده است امروزه خیال فتن
 بحامد بشیم بار اندیس که هماندار دوم است و چند نفر از مله نین رکاب خود مان بهمت حمام رانده ولی قبل از
 فتن بحامد با کوا ایم رفیقیم تفصیل این کوا ایم را در روزنامه های دو سفر سابق نوشته ایم ایجاد دیگر حاجت تفصیل
 نیست اما دو چیز عجیب در اینجا دیدم که نوشته می شود یکی میمون غریبی بود خیلی بزرگت و قوی بیکل که این جنس
 میمون را (شاپنیر پی) میگویند و در جنگهای افریقیه یافت می شود خیلی مهیب و با تاشا بود و قریب یک ربع
 ساعت رساده تاشای از کردیم صدای غریبی هم دارد خیلی گریه و مهیب که اگر شخص در میان جنگل این صدا را
 بشنود خیلی وحشت میکند اما بسیار جان است کوا یا صا جشش اورا رساییده که بعضی آنکه فحی خور بالا میبرد
 میمون با وحشت فرامیکرد میمون کو چک و میگری هم بود که این میمون بزرگت با او انس داشت و با
 او بازی میکرد و سرش میچسبید و حقیقت مادر میگردان میمون بزرگت ماده است اگر زب و خیلی مهیب
 و بزرگتر میمون کو چک بهر کجا فرامیکرد اورا گرفته مثل پنبه با او بازی میکرد خیلی اورا اذیت می نمود و از
 بزرگتر که در اینجا مخصوصا نصب کرده بودند و خیلی مریغ بود جلد و تند بالا میرفت و پائین میآمد خلاصه
 جوان غریبی است و میمون شاپنیری دیگر هم بودند اما نه باین بزرگی روی آنها سفید بود باین خوبی بود و جنس
 بسیار مرغوب تر است این شاپنیرها چشمشان از دور مثل چراغ برق میر و سر این جوان بزرگت مثل
 سر انسان است قد و اندام و بجه و پایش هم شباهت با انسان دارد اما باز ویش قویتر و شبیه بیکت کا کاسیه
 کردن کلفتی بود و چیز غریب دیگر یک اژدها نیست که قطرش کلفتی یکت و دشت بزرگی ده ساله و طولش قریب
 ده ذرع خیلی دیدنی بود این اژدها بازنده بود و بخود پیچیده هر وقت سحفتش نزدیک او میرفت حمله می نمود
 میمون این مار زهر ندارد اما قوت یار دارد و چنانکه در جنگل مثلا بریرا به میزد خودش را بدو را و پیچیده فشا
 مید بد بر را خور و میماید و حقیقت حربه این شتم نار همان قویست که دارند همه جارا از بالا و پائین
 گردش کرده انواع مرغها و اقسام حیوانات در بانی که نوی آب از زیر شیشه پیدا بودند از قبیل حیوانی که مثل
 گل است و وقتی غده حرکت میکند معلوم میشود حیوان است انواع زکما و حیوانات غریب دیگر از
 زیر آب پیدا بودند بگونه مرغابی غریبی هم بود که در زیر آب میپرد خلاصه ازین قبیل حیوانات زیاد بودند که

چون در روز نامهای پیش نوشته ایم دیدیم که در روز پنجشنبه از گواریم رفتیم تمام حامی است موسوم به
 بن زمین (دو شاهی زیاده از آب سرد و گرم دارد و دوش زبان فرنگی اسم همین آب پاشناست که از بالا و پائین
 آب پاشند که شیرینتر از آب می کنند از بالا آب مثل باران میریزد بعد از شست و شوی بیرون آمده آیدیم
 بمنزل بنار خوردیم قدری راحت کرده در ساعت پنج بعد از ظهر رفتیم باغ وحش کتیفر هماندار که پیشخدمت محترم
 بزرگت علیحضرت امپراطور است با براندیس و چند نفر از پیشخدمتهای خود مان و غیره سلطان همراه بودند در
 باغ وحش هم برای پذیرایی ما حاضر شده بود و در باغ شدیم باغ بسیار بزرگ خوبی است همه قسم حیوانات از سنگ
 و گربه و شکار گرفته تا حیوانات عجیب و غریب چین و ژاپون و افریقیه و نیکی دنیا از بزرگ و کوچک در جای
 جمع کرده و سوا و سوا برای آنها جا ساخته اند و از آنها توجه می کنند خیلی راه رفتیم در باغ یکی از امرای هند را
 دیدم که برای سیاحت آمده است فارسی میداند ما گفتیم دانستیم که قدری با او خود را مشغول کنیم
 میگفت در هند و زانامه سفر اول فرنگستان شمار احوال من شوق مسافرت فرنگستان بهرین افتاد کتیفر
 انگلیس هم همراه او بود میگفت علیحضرت ملکه و پادشاههای من مانور کرده اند رنگت چهره اش سیاه و درش
 هم سیاه بود که رنگت و حنا سیاه کرده بود همش محمد عمر خان است با او صحبت کردیم و خیلی پایده راه رفتیم
 که همه همراهان ما خسته شدند بعد قدری روی نیم تختی نشینیم وضع لباس و کلاه و بنیت این امپراتورهای جا
 از غایت بود ولی بسیار خنده رو و خوش اخلاق بود یکی از خیرهای غنی که در باغ وحش دیدیم فیلمهای اسباب
 بنای بسیار بزرگی با کسب بد بلند و در وسط باغ ساخته شده فیل بسیار بزرگ و یک فیل کوچک در اینجا جاده اند
 فیل کوچک حرکت بسیار غریب میکرد اولاً بطریقه ای چند که دهن آنها قدری بهین بود و روی من چیده بود
 فیل وی اناراه میرفت نگاهبان و معتم فچی در دست داشت بهر طور اشاره میکرد و فرمان میداد فیل حرکت
 میکرد بعد جعبه موزیک بزرگی اینجا بود دسته داشت که بحرکت دسته ساز میزد فیل حاضر ساز زدن شد ملایط
 موزیکت هم گذاشته بودند فیل بان گاه میکرد و با خرطوم دسته را حرکت میداد با پای هم طبل که رنگت و سنج
 بان تعبیه کرده بودند میزد موزیکت و طبل و رنگت و سنج همه موافق قاعده موسیقی بود مدتی موزیکت زد و هر
 قدر میخواستند میزد بعد یک (ولوسینند) اینجا بود یعنی چرخ که با پا حرکت میداد و سواران میشوند
 یک جرخ کوچکی بود عینقدر جاد داشت که فیل دست و پای خود را روی آن بند کرده و با خرطوم سکان آن را
 مسرت و میراند و میچرخید و از هر طرف میخواستند میرفت بعد که ساریا حرکات و انحراف میکردند
 مثل بازیگر باورنمای تماشاخانه را فو با هم میکرد و تعارف و تشکر می نمود خیلی غریب بود در ظاهر غریب هم دیدیم
 سنج بزرگ که مان بزرگمانده بود و در فو با هم که سنانها در طهران برای ما آورده بودند باین بزرگی نبود البته

فی سرش را بالا میکرد از زمین مالوش اوده درع بودسته ~~سید~~ (هیئت پوطام) هم دیدیم که باب
 ترجمه میشود اما معلوم نیست که این بیگلر سبائی است یا قبل آبی یا کاومیش آبی یا حیوانی دیگر است چینی رکت
 نیست در آب شنا میکنند و من باز میکنم چینی بزرگ تماشا دارد و مرغهای لوان خوب هم از همه نوع
 و از جمله بکت قسم قراول که هیچ دخلی بقرقا و لهای ایران ندارد و بر کلهای لطیف خوب بودند یک طایفه
 خصوصی هم بود قدری کوچک تر از طاوسهای متعارفی سرش هم کوچک بود و مثل لوان مختلف چینی تنگ
 رد بلکه بدش هم برخلاف طاوسهای متعارفی رنگهای خوب دارد که چشم از دیدن آن سیر میشود خلاصه حیوانات
 یاد از همه قبیل از همه جا و از همه هوای یعنی از کر میسری و سر و سیری و اما کن معتدل بود بعد از تماشا از باغ
 برون آمده بسفارتخانه خودمان که نزدیک باجنا است رفتم جمعیت زیادی در راه و نزدیک سفارتخانه
 منع شده بودند و در سفارتخانه شدیم عمارت عالی خوبیت راه پله بزرگ از راه سنگ مرمر و اطرافها
 زین بریل و اسباب خوب دارد و در یک دستگاه این عمارت منزل سفارت ما است اینجا
 عمارت مال شخص معارضیت که برای گرایه دادن ساخته است دارد که شدیم شخصی با دختر و فرزندانش
 بودند و او را عرض کردند صراف سفارتست و باجنا در مرتبه تخیالی سفارتخانه منزل دارد و پله با بالا رفته
 دارد و اطرافها شدیم چند اطراف متعلق سفارت است همه مزین ببل و اسباب ایرانی و در بالا هم یک سینه
 سازنده از اهل سپانول بودند که ساز میزدند این سلطان و امین الدوله و وزیر السلطان و مجمل الدوله
 و جباریکر خان و زریان خان و وزیر مختار وینه و قونسل ایران و برلین و قونسل ایران در بامورک بازن
 و دخترش و چند نفر دیگر از همراهان ما حاضر بودند زریان خان تازه از وینه بجهت عرض کردن بفضیل فتن با وینه
 آمده است جباریکر خان هم از باجنا برای معالجه چشم خود بویه خواهد رفت و بعد در لندن بحضور ما خواهد
 امین الدوله هم میرود بپاریس که محسن خان منشی حضور پسرش در اینجا است او را به عید و بعد از اینجا با سلامبول
 رفته دختر معین الملک سیفگیر ایران را برای پسرش عقد کند و او را هم فرمودیم در لندن بحضور ما برسد محضر
 هم اجازه خواست فردا شب را که مادر برلین بخواهیم بود با ما ند بعضی کار با دارد و بعد در کاسل ما ملحق شود
 امشب در سفارتخانه ایران میمانست امین السلطان و چند نفر از همراهان ما در اینجا شام خواهند خورد
 کنت نیز مارک و وزیر خارجه المان و بعضی از سفراهای خارجه هم مثل سفیر کبیر انگلیس و عثمانی و غیره در اینجا دعوت
 هستند ما ششم قدری میوه و عصراه خورده غلیانی کشیدیم آدم عربی که در اینجا دیدیم میرزا حسین شریف
 بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در عی و هندوستان ساکن بوده صاحب کنت است حاجی
 حسین قلی خان قوی در عی قونسل بود و تعریف او را نوشته بود و روزی هم در باغی از باغهای صبی میهمانی بزرگی

داده جمعی از کبریا و همدیها و اعلیاسها
 در ده بود و در آن باغ عکس انداخته توسط حاجی حسین قلی خان
 طهران فرستاده شده بود و عکس خودش هم در همان مجلس عکس بود صورت او را که در عکس دیده بودم خاطر مد
 او را شنختم آدم کو ماه قامت کندم کون چشم دابر و سیمای است بساحت فرنگ آمده است و در حجت
 بهند و سنان خوابد کرد و شخصی هم در سیمای میز از رضا خان در یکده نگاه همین عمارت منزل او را همش با
 است مرد عالمی است روزنامه نویس است خوانیم منزل در ابرینیم چه طور است رفیق وار و منزل و شیم
 اطافهای بسیار عالی داشت همه مزین و با مبیل و اسباب خوب بعد از تماشای اینجا از سفارت آیدم منزل
 که شام بخوریم چون در ساعت نه بعد از ظهر قرار داده بودیم کارخانه الکتریسیته برویم که مخبرانه و له عرض میکرد کار
 خانه مال سینه است قبل از خوردن شام چون وقت رفتن شده بود سوار کالسکه شده رفیق این کارخانه در
 شارکتا نورک است راه دوری دارد رسیدیم کارخانه دین کارخانه اسباب الکتریسیته از بر قبل مسا
 سیمهای کلفت بجهت تلگراف زیر دریا اسباب تلفون بل با و چرخهای تلگراف و غیره هزار عمل در اینجا کار
 میکند چرخ بخار دارد و چرخهای مختلف دیگر که در کار است چیز تازه که دیدم جای دیده شد دور نمایی بود که (با انودنا
 مانند ساخته بودند از تقوا و نقاشی مثل رده تاشا خانه ده دودنه و پستی و بلندی و چیزهای دیگر ساخته بودند
 که روشنی الکتریسیته می انداختند مجسم میشد گاهی روشن بود کم کم روشنی بآن میدادند مثل طلوع صبح و آفتاب
 گاهی ماه طالع میشد خلاصه چیزهای تماشایی بود روشنی الکتریسیته در کارخانه زیاد بود که چشم را زیاد میزد کارخانه هم
 خیلی گرم بود و بوی قیر و بوی دیگر میآمد ما هم در حرکت بودیم و همه جا کردش میکردیم در بین گردش سیم بسیار
 خنک خوشی احساس کردیم که در آن گرما و عفوشت هوای کارخانه آدم را زنده میکرد و بخت کردیم که از اینجا این باد
 میوز و بعد ملطف شدیم از یکت چرخ است که پره پره ساخته اند و با قوه الکتریسیته سرعت تمام حرکت
 عیناید و احداث باد میکنند و اسبابی دارد که حرکت اکثرت چرخ میباید خیلی مغنم دانسته قدر می بخا
 ایستاده خنک شدیم باد بطوری بود که دامن سرداری و کلچر را خوب حرکت میداد فرمودیم یکی از این چرخها
 بسازند برای ما بطهران بفرستند پس عرض کردیم باید که میفرستیم کیفر هم میش سین بود ما طبع نام که مدتی در
 در طهران در سر کارهای همین بود خلاصه بعد از تماشای کارخانه منزل آمد شام خورد خوابیدیم (دو و پنجشنبه) امروز باید
 برویم به (کاسل) مارا آهن در شش ساعت میرود پنجاه فرسنگ راه است در این راههای آهن تن
 بخار ساعتی هشت نه فرسنگ راه میرود چون در ساعت ده باید حرکت کنیم و علیحضرت امیر طو با نجا بیاید که با اتفاق
 بسرا راه آهن برویم ساعت هفت بیدار شد و بنوعی هم کیساعتی که گذشت علیحضرت آمدند تا لب استقبال کرده بایشان دست
 آیدم بالا تو ای صاحب فقه مدتی بایشان صحبت کردم بعد از یکت آفاسی باشی آمده عرض کرد کالسکه حاضر است با علیحضرت

سینه
 سینه

بطور باین آمده سوارا لکه شده را ندیم برای کار بستند. سبب ما هم از جلو آمده در کار حاضر بودیم
 ت بر برت بزمارک (هم در کار حاضر بود قدری با او صحبت کرده بعد برخاستیم با علیحضرت امیر بطور دست
 ده خواستیم وداع کنیم گفت ندخیز من ناگاریتند ام با شما خواهم بود و از اینجا وداع می کنیم با هم رفیقم توی ترن
 رفرد یکت شارل هم که شاه زاده جوان مؤدب معقولی است پیش ما نشست بین سلطان و میرزا
 ن وزیر مختار هم استاده بمطبور با علیحضرت امیر بطور صحبت کنان را ندیم برای بختند ام این ترن بسیار
 ب ترغیب از ترنهای مرحوم رفرد یکت پدر علیحضرت امیر بطور است که بسلیفه خود ساخته است خلاصه
 راه که میرفتم یکت نشان صورت خود مان را هم بدست خود مان بشاه زاده میر رفرد یکت شارل ایدیم
 حضرت امیر بطور از آنها خوشوقتی کردند رسیدیم بکار بستند ام این کار سوای آن کاریست که آنروز که بستیم
 رفیقم دیدیم کار کوچک دیگر است اینجا با علیحضرت امیر بطور دست داده وداع کردیم و ایشان از ترن
 نین آمده خودشان و کنت بر برت بزمارک و شاه زاده میر رفرد یکت شارل و سایر همراهان علیحضرت
 بطور بمطبور بحالت وداع استادند تا ترن حرکت کرد و از جلوی ایشان گذشتیم درین راه ترن خیلی تند
 رفت بطوریکه سر آدم کج میخورد و میخشد سر را نکا سکه پیرون آورد اینجا ما که میردیم بچوچه خاک فرنگستان
 م صحرا آبادی و حاصل زراعت است سوای جاده یکت جب زمین خالی غیر مزروع دیده نمی شود تمام ما
 اصل با هم خوب است کار زراعت اینجا با خیلی خوب و سهل است چرا که زراعت آب بند بند و زمین
 م تا خاک است لیک قطعه سنگ کوچک پیدا نمی شود عجیب این است که از جلفای رس که زیاده از
 نصف فرسنگ راه تا اینجا آمدیم رنگ خاکها تا ما سفید بود و اینجا از ده پانزده فرسنگ پیش رفت
 ما که مسرخ شد و زمین تا ما جلگه است جنگل بیسج ندارد و مکر از دور گاهی دیده میشود از قفزار تا این ده
 زده فرسنگ لیک قطعه سنگ درین صحرا ندیم خلاصه هزار را امروز بمطبور در حرکت ترن آوردند
 وزدیم اغلب و اکثرهای ملتزمین راه بواکن ماندند راه زیادی که را ندیم از رودخانه و دریاچه با و پلها
 بعد گذشتیم بعد یکت شهری رسیدیم از میان شهر گذشته بعد بشهر (مقدون) رسیدیم این با
 دولت المان قلعه نظامی و قشون ساخو دارد شهر مقدونج هم شهر معطلی است از مقدونج که گذشتیم صحرای
 صاف مبتدل به پست و بلندی و جنگل شده تا درختهای جنگل سر و کاج بود و اینجا جنگلی دیگر بود تا جمعه جا
 خیلی پر درخت و با صفا بود از پته پست بلندیهای بسیار که شنیدیم که همه پوشیده از جنگل بود و ترنهای زیاد
 در صحرا دیده میشد که مشغول کار زراعت و آبش حاصل با بودند اما بقدری ترن ندیدیم که شخص بمشغول
 انداختیم شخص بدید از توی جاده بهم خط آهن و دیگر بود که متصل ترن بخارا آمد و رفت می نمود از جلو بکوی بر خوردیم

که توغلی ساخته بودند بمطهر که میرفتیم. با سکه با مثل شب تاریک شد و بعد یک دقیقه طول کشید
 که ازین توغلی که نشستم اما باین سرعت حرکت که سکه باستی درین یک دقیقه متجاوز از پانصد ذرع راه از توغلی
 گذشته باشیم خلاصه از کوهها و پشته ها و جلگه و رودخانه و پلهای متعدد گذشته تا جماعت از ظهر که نشسته
 رسیدیم بشهر (هین کاسیل) در کار پیاده شدیم لوازم تشریفات که در هر جامعمول و دجا آوردند
 صاحب منصب زیاده باده سه سرباز و موزیکانچی استاده بودند موزیکان زدند از جلو صف میزدند
 که نشستم بعد سربازها از جلو ما فیله کرده گذشتند پس کاسیل شهر نظامی است و جنرال کرولمان هم انداز ما حاکم
 نظامی پس کاسیل دواجی است تمام صاحب منصبها را معرفی کرد یک مدرسه نظامی هم این شهر دارد که در اینجا
 تحصیل میکنند خلاصه بعد از تشریفات با هم انداز سوار کالسکه شده آیدیم بعبادت شهر پیاده شدیم عمارت
 بسیار عالی مزین خوبی است میدان بسیار بزرگی منظور این عمارت متفرسلاطین و دو کهای کاسیل بوده است
 در جنگ آخری که مرحوم کلیم اول بادولت طریش کرد که معروف بجنگ (ساووا) است این شهر را
 از دوک (امیر) نشینی خارج کرده جز مملکت و سلطنت پرورش نمود جمعیت این شهر بعد از شصت هزار نفر
 میشود شهر کوچک قشاک خوبیت اما ابلش صنعت کریسند و صنعتی ازین شهر معروف نیست پارک
 خوبی دارد ناپلیون اول امپراطور فرانسه که اینجا باره بجنگ و غلبه گرفت و نصف بود اسم کاسیل را دست
 گذارد و این شهر را بای بخت و آرداده (دژم) برادر خود را باین ایالت پادشاه کرد این شهرم پدر
 لومی ناپلیون بوده که حالا هم زنده است هوای اینجا خیلی خوب و خیلی سردتر و بهتر از رشت و تبریز است عمارت
 که مادر اینجا منزل اریم در میدان بزرگی واقع است موسوم بمیدان فردریک و قریب سیصد ذرع طول
 صد و پنجاه ذرع عرض دارد عمارت طرف شرقی میدان و در کنار واقع است و موسوم بعبادت الکترال پدر
 قریب سیصد سال قبل نباشده است در وسط میدان مجسمه بزرگی از لاندگراف و حکام و فرمانفرمای اینجا را
 باین اسم و لقب میخوانند) فردریک دوم نصب است که در سنه هزار و هشتاد و پنج مسیح مطابق
 سنه هزار و دویست هجری در زمان حیات خودش از طرف وکلای ملت ساخته و برپاشده است
 میساعت بعد از ورود کالسکه خواسته با هم انداز سوار شده رفیقیم پارک این شهر کردش کنیم در آخر
 همین میدان دروازه ایست و بالای آن عقابی با بالهای کشاده نصب است از دروازه گذشته
 و ویتیه خورده راه راحتی بود قدری سرازیر رفته پارک رسیدیم پارک بزرگ بسیار خوبی است
 درختهای زیاد از کاجهای باشکوه و سایر اشجار خیلی دارد که بطور چکل کاشته اند خیلی سبز و باطراوت است
 خیابانهای چ در چ زیاد و دریا چا دارد که از آب رودخانه (فولدا) تشکیل داده در میان دریا چ

ست یکی از جزیره ها را بهی بود با قایق
بر اطناب میگیرد و قایق را میراند این
ست بود بهر تپه رفتم منظر خوبی داشت
اطراف تپه دسته دسته

Francis Joseph Emperor of Austria



Franz Joseph Kaiser v. Oestreich
François-Joseph Empereur d'Autriche

Francesco Giuseppe Imperatore dell'Austria.

جزیره با است که بعضی ازین جزیر با میبارستی با فایقهاست
 پس عربی و طبانی ازین کناره کشیده بودند فایقی دست خود را بطناب میگیرد و فایق را میراند این
 فایق بحزیره رفیق در وسط جزیره تپه بزرگی بود از راه چپ که خیلی راحت بود بر تپه رفیق منظر خوبی داشت
 و بهای و بلبلس بود و کوه بر کوه پیدا بود در کناره ای که از تپه بالا میرو و در اطراف تپه دسته دسته
 گلکاری کرده بودند و با سنگهای مصنوعی سنگا خانی طبعی نما ساخته و میان سنگها انواع گلها کاشیده
 از گلهای کوههای آلپ و گلهای کریمیه مختلف که بسیاری ازین گلها را ندیده بودیم و خیلی را هم نشناختم
 حتی پوشن که در کوههای ایران پیدا شود و در اینجا بود و بعضی از گلها هم که در کوههای ایران دیده بودیم در اینجا
 دیدیم در بارک زن و مرد و اطفال یا جمع شده بودند درین شهر ایرانی ندیده اند خیلی بدیدن ایرانیها
 حریص هستند اطفال دخترها با کالسکه میسودند و زنهای مرد با ایستاده بودند و می کشیدند زنهای و کالسکه
 کتان میدادند و از اطراف کل کالسکه می کشیدند و اظهار شادی میکردند و بقدری زنهای خوشگل و دخترها
 مهیول در اینجا دیدیم که در اینجا ندیده بودیم بعد از گردش یا دسوار کالسکه شده بجماعت مراجعت کردیم
 بعضی از ملکه نین ما مثل امین سلطان و غریز السلطان و مجدالدوله و بعضی از پیشخدمتها در این عمارت منزل
 بعضی دیگر از همرازان مثل اعتماد السلطنه و صدیق السلطنه و ناصر الملک و سایرین در موبل نزدیک باین
 عمارت منزل کرده اند قدری در عمارت گردش کردیم چنانکه اشاره کردیم این عمارت از دو کماهی قدیم است
 و در آخر ماه پیچیدیم سچی نباشد اطاقهای بزرگ و سالونهای عالی باشکوه دارد که مرکب است با سنگها و پرده با
 بیک رنگی است حقیقه این اطاقها و سلیقه معاری و زینت اسباب کامل است اسباب قیمتی از چهل صنف
 و چهار با وساعتها بیک همان زمان نابود با مجسمه های مرمر خوب دارد و خلاصه خیلی عالی و مزین است حالا
 مخصوص دولت است کسی در اینجا منزل نمی کند مگر امپراطور یا همان امپراطور جنرال کرولمان همانندار که حاکم
 نظامی اینجا است در عمارت یلو و منزل دارد که خیلی خوش منظره با صفا است بعد از تماشای عمارت آیدیم
 سرشام در بین شام صدای موزیک بلند شد جنرال صاحب منصبان دیگر آمده عرض کردند که برویم از
 بالکن تماشا کنیم بعد برخواستیم با لکن آمده دیدیم دو دسته دسته موزیک با چنگی افواج موزیک نوازند و ستر
 زیاد و حلقه زده میان حلقه مشعلها افروخته اند قدری تماشا کرده دوباره آیدیم سرشام موزیک با چنگی با جمل
 موزیک میزدند برای تماشای همین موزیکان و مشعل بقدری برآزهر جمعیت از زن و مرد در میدان جمع
 شده بودند موزیک با چنگی تا تی زدند و ما سرشام بودیم بعد از شام خواستیم بخوابیم اطاقهای مار و میبدان است
 و صدای فال قبل مردم زیاد از یکطرف هم کالسکه می کشیدند از یک طرف غراده با است که سنگها بسته

بار کشی می کنند و تازه درین شهر دیدیم که - بار می کشند و راموه اینجا مثل درشت و غیره نیست که سبب حرکت کند با بخار حرکت میکند مثل آه این کوچک سبکی است و در جلوتراموه برای اینکه کالسکه و عابری در آن وار کنند که از جلوتر آن رد شوند بوی میزنند که صدای بلند زننده دارد همه جمعیست و صدای آید و شد مردم و کالسکه و عاده و سکت و بوق تا چهار ساعت از نصف شب گذشته در کار است و آنوقت از صدای افند بار قبل از طلوع آفتاب شروع میشود و اینها چه وقت بخوابند خلاصه بهر طور بود و خوابیدیم روز جمعه چهارم (دوم) امروز باید با کپوریسیون شکار برویم که همه قسم اسباب شکار و حیوانات که شکار میشوند در اینجا عرضه داشته اند در پارک شهر کاسل که موسوم است بکارل و مارکس تالی است وسیع که رستان کوز بای مارکس را در اینجا میکشند و تابستانها پروند می آورند در اطراف اینجا با و حیوانات بزرگ چیسند درین مارکس تالی در اوقات تابستان که خالی است کپوریسیون میشود و امسال کپوریسیون شکار است یعنی از تمام ایالات و محالک المان بر کس ارشاه زاد با و جو این و اعیان شکارچهای معروف بهر چه اسباب شکار دارند از قدیم و جدید و پوست یا سر یا شاخ یا تمام بدن شکار یا سر که صید کرده اند و اندوختن حیوان زنده ساخته اند یا اینجا میفرستند ساختنهای زیبا از شاخ مرل و شوگا و کاکا و بزرگ و قوچ و غیره و سر شکار که از هر قبل ساخته اند و پوست خرس متعدد و مرغهای عجیب و غریب از قرقاول مرغهای کم یاب که خشانند در اینجا دیده میشود و دیگر انواع مرغهای شکاری از قوچ و طرلان و قرقی و غیره ساخته در اینجا گذاشته و دیگر انواع اسلحه و آلات و اسباب شکار از تیر و کمان و فلاخن و تفکات فستیده و جفای و تفکات نه پر و غیره در اینجا دیده میشود خیلی دیدنی بود خلاصه هزار عذره با خبرال کرولمان میگذارند در کاسل شسته رفیقیم با کپوریسیون چند نفر از پیشینه های نام همراه بودند در اینجا (گفت الکن کیسرجن) رئیس کپوریسیون (گفت اولن بولت) حاکم شهر کاسل حاضر بودند و ما را پذیرائی کردند و اجزاء کپوریسیون را معرفی نمودند قدری گردش کردیم و زیاده خوشگل را دیدیم و دور مارا گرفته بودند و مایک تفکات جفای را خواستیم و آنجا را گشتیم و زیاده را اول فته یا چها کشیدیم و زیاده رسید و فرار کردند و فرما زدند حمله شد با مزه بود بعد اسباب شکار را که از هر جا و هر ایالت آورده بودند و متعلق به هر کس بود دسته دسته علیحده چیده بودند همه را دیدیم و بای نقاشی همسازیم که کار نقاشهای این عصر و همه صورت شکار است خیلی بود چهار پرده از آن پرده بار اسپا ضد تومان خریدیم بعد از آنجا با خی خانه که متعلق همین مارکس تالی است رفیقیم در اینجا اقسام ماهیها از کوچک و بزرگ و زرد و سفید بصورتها مختلف در حوضهای بلور دیدیم تخم این ماهیها را گرفته در همین حوضها و آبهای مختلف عمل میآوردند و بزرگ کرده بعد میفرستند فی الحقیقه دستگاه عمل آوردن ماهی است از بخار رفیقیم بجایی که عکسهای فوری می اندازند و قطعاً

عکس زیاد کرده اند عکس فوری طوریت که اسباب در
 عکس می افتد یا آدم بهر حالت و بهیچ نیست فو العکس و در ابر میدارند اطاق تاریکی بود شیشه گذاشته پشت نشین
 عکس بالنصب کرده اند آن اطاق بار از پشت روشنی میدادند و از شیشه گاه میسر کردن
 عکس با چرخ میخیزد و دیده میشدند مثلاً اسپ بکالت دیدن یا آدم بهیچت دیدن از پیش چشم میگذشت چند
 عکس تماشا کرده چون هوای اینجا خفه بود از اینجا بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم امشب در ساعت پنج بانه
 بعمارت و لیلیکس بود که در خارج و نزدیک شهر است گردش کنیم و شام بخوریم محل این عمارت سابقاً جای ما
 رهبانان بوده است و موسوم به (وای سن استاین) بعد دیدن او از عمارت شکارگاه رؤسا و دو کلبه
 پس شد و بعد در آنکه هزار و هفتصد و یک میلادی مطابق سنه هجری سنال و هیس عمارتی بنا کردند
 این بنای بزرگت حالیه را یکم اول فرمان رومی پس در یکصد سال قبل ازین بنا کرده و با اسم او موسوم شد
 است که و لیلیکس بود) بنامند در ساعت با جنرال کرولمان کجا که نشسته رفیقیم از بایان این سنط
 و بعضی از پیشخدمتها و عیظه در رکاب بودند تا اینجا قریب سه ربع ساعت راه است و بطرف جنوب
 مغرب شهر رانده اول در کوچه های بزرگت شهر خانهای خوب از دو طرف دیده شد که در جلو آنها کل کاری با
 قشنگ کرده بودند از مقابل عمارت بلو که منزل حاکم است گذشتیم بعد کم کم نزدیک بخارج شهر رسیدیم
 که عمارات و خانه ها کمالات می شود و خیابانی است از درختهای یوئل غیره حالا هم فضل کل یوئل است
 درخت یوئل درخت بزرگ است کل زرد ریزه معطری دارد) بعد وارد خیابان پارک شدیم که دو طرف
 مثل جنگل درختهای خیلی بزرگ قوی و کسن از کاج و سرو و یوئل غیره دارد زمین هم همه سبز و خیلی با صفا مثل
 بهشت از راه چپیده بطرف بالا و بعمارت رفیقیم جلو عمارت چمن بزرگی است بنوعی و در میان
 آن از دو طرف دسته بای درخت و کلکاری علی مثل میسنا که در حقیقت روی سبز و چمن را با شکل
 و طرحهای خیلی خوب نقاشی کرده بودند و از عمارت شدیم میر شام را در مرتبه پایین گذاشته بودند ناپلیون
 سوم امپراطور فرانسه را بعد از جنگ سیدان باین عمارت آوردند و قریب پنجاه در اینجا اقامت داشت
 در مرتبه اول این عمارت او را منزل داده بودند رفیقیم بالا اطاقهای منزل ناپلیون را تماشا کردیم اطاق
 نشین و اطاق شام و خواب و راهبان طور که بوده است دیدیم حتی در سرمیزی که سیکار می کشیده
 و سیکار را روی میز گذاشته از شدت خیال لطافت نشده میسر سوخته است بهمان حالت باقی گذاشته
 بعد دیدیم سرمیز شام خوردیم و بعد از شام قدری در طرف دیگر عمارت در ایوانی که منظر خوبی تمام شهر و پارک
 و دریاچه داشت ایستاده تماشا کردیم جمعی هم زن و مرد در بیرون جلو عمارت جمع شده بودند بعد از استیقامت

در پارک گردش کنیم در کالسه نشسته و در راه همه سراپا است جیابانهای چچ ساحت اندله همه جاب
 بالایرود و در جلوه عمارت روی قله بلند ی بنایی کرده و در همان تارخ بنای عمارت بالای آن مجتمه بزرگی از هر کول
 نصب نموده اند از آنجا آب جاریست و آبشار بزرگی مرتبه مرتبه تا پایین دارد و آبشارهای دیگر هم بطرفهای مختلف
 و وضعهای طبیعی نادر سایر جاها می چکلی ساخته و همه را مخصوص نشانی آب انداخته اند و در بالای عمارت و زیر
 آبشار هر کول دریاچه ایست فواره دارد که آب ریادی از آن میجهد و خیلی بلند میشود و از فواره می کشند
 چاه و آب آن بلند میشود اما بنظر من بار تفاع شمس العماره بحسب ارتفاع شمس العماره همیشه در ارتفاع
 آب بقوت زیاد پیرون می آید و مثل گرد متفرق میشود خیلی با صفا بود گفتند عمارت قدیم دیگری هم هست
 که متعلق بدو کما می قدیم بوده است چون امروز دیر وقت بود گفتیم فردا بتماشای اینجا برویم زنه های زیاد
 و دخترهای بسیار در هر جای پارک خصوصاً دریاچه و فواره بزرگ بودند خلاصه از اینجا مراجعت کرده با
 یکسره بنای رفیق بنیاد کوچکی است در نزدیکی سن از کوچکی بود با جلال کردمان اینجا شستیم غریب السلطان هم با
 میرزا رضا خان پیش از ما به تیار آمده بودند بعد از تماشای دو پرده برخاسته مراجعت عمارت کرده خواهیم
 بازی مشب ایتالیایی بود که بالمان ترجمه شده از حرف زدن و ساز و آواز مخلوط بود باله داشت
 و دوشنبه پانزدهم امروزم رفیق بود و یک ساعت و نیم بنظرمانده از منزل سوا
 شدم بعضی از شیخه منتهایم در رکاب بودند چهار اور عمارت اینجا حاضر کرده بودند بعد از رسیدن عمارت
 قدری پیاده راه رفته چمن و گلکاری را تماشا کردیم بعداً دیدیم بهر تار میر محضی برای ما بود که تنها ما خوردیم میر
 هم برای مکرین و بهر امان حاضر کرده بودند نماز خوانی بود امروز خیلی خوش گذشت جمعیتی بود نهایت اذن
 و مرد و پیش از صد نفر در پارک دیده نشد خیلی از وضع این عمارت خوشم آمد اگر چه صد سال قبل ساخته شده ولی
 خیلی از روی سلیقه و بازیغت و مثل و سبب خوبست گذشته از زینت داخلی چشم انداز با شکوهی هم دارد
 که تمام شهر و اطراف پدیدست تمام عمارت از سنگ ساخته شده ستونهای کلفت از سنگ بقطر پنج بغل دارد
 اگر چه سنگ یکت پارچه نیست اما پارچه بار اطوری جزم و جفت یکدیگر کرده اند که یکت پارچه بنظر می آید سنگها
 صاف نیست بشیبه سنگ شترساک است زیرا از زیر تراش پیرون سیاه بعد از نماز سوار کالسه شده
 راندیم برای قلعه که مجتمه هر کول در اینجا است هر کول در افسانه های قدیم یونان اسم پهلوانی است که میگویند
 از او آثار شجاعت فوق العاده برور کرده این مجتمه خیلی بزرگست در بالای مناره پیرامین یعنی محوطی مانند ایست
 که در روی عمارت موسوم به هر کول افق است و این عمارت خیر غنی است که میتوان نوشت چه طور بنا شده است
 همه از تخته سنگهای خیلی بزرگ ساخته شده مرتبه و پله ها تا زیر مجتمه هر کول دارد و در اینجا ستونهای سنگی عظیم

دکنار

پنج

برده اند طوری عجیب است که چنانکه در مثل میگویند مثل ~~کاشی~~ در پائین این عمارت و بنا حوضی با قنار
 که در حقیقت منبع آبشار است در دو طرف دو محتمه بزرگ نصب شده که یکی از کمر پائین بکلی است و بالا
 بصورت آدم است و محتمه دیگر محتمه آدم است شیری در زیر پای خود دارد و بدست و بدن این محتمه
 بزرگ است بطوری تعبیه کرده اند که وقتی آب میآید از فشار آب هوا از دهن محتمه با دوق طوری برآید
 و بد که صدای مینایی دارد و این صدای مینب که در جنگل می چید شبیه بصورت اسرافیل است با کال لکله از آسمان
 می آید و ببالا رانندیم راه بقلعه بسیار خوب است اما طولانیست و باید بتابی رفت از دو طرف درختهای
 بن قوی و کاجهای بزرگ سایه گسترده ای لطیف خنک سبزه زیر درختها که الحی بیان و صفت آن مشکل است
 بایست مثل شست این با صفا تر تصور میآید با کال لکله فتمیم تا بنای هر کول بخایه شده از بالا تا مشاهده کردیم
 آبشار با دوحنها مرتبه مرتبه میرود و دو طرف آبشار درختهای کاج سر با همان کشیده و تا مسافت شانه و برکت
 ارد که مثل دیوار زمره است عمارت و لیلکس بود در مقابل آن در پائین است بعد پارک و چنایان و بعد
 شهر و اطراف و تنه با دوزخ با جنگل است که همه سبز و خرم است آب هم بقوت میریزد و تا پائین میریزد
 غفلت بنای این عمارت سنگی با هر کول عالم غیبی و حالت خوشی دارد بعد از مدتی تماشا قدری از راه را با کال لکله
 چپیده آمدیم در یکی از مرتبه با کنا آبشار آمده پیاده شدیم دو طرف آبشار و کنا مرتبه تا پائین که مسافت
 زیادی است پله دارد از آنجا پیاده پائین آمدیم البته از زیر بنای هر کول که شخص بشمار دنا پائین زیاده از هزار
 پله دارد و دو طرف از پین و سار پله است و وسط آبشار مرتبه مرتبه پله های خیلی راحت و خوب بود که شخص
 هیچ خسته نمی گردد آب این آبشار بعضی منها و آب انبار با منی است که در پشت بنای هر کول افق است در
 زمستان از آب باران بر می آید بعد بروقت بخوابند باز میگویند همیشه آب جاری نیست در مواقع مخصوص
 آمدن علیحضرت امیرطور یا همان بزرگی با منی کنند و در اوقات مخصوصه هم برای عامه باز میمانند در وقت
 پائین آمدن هوا منقلب شد و باران گرفت زود خود را با کال لکله رساندیم و رانندیم باران شدت کرد مثل
 سیل میبارید بسرعت رانده دوباره بعمارت و لیلکس بود رفته در همان اطفا های پائین شستیم بعد قدری
 راحت کرده کال لکله خواستیم باران هم متوقف مثل سیل میبارید سوار کال لکله شده در همان شدت باران تا بشهر
 آمدیم بخوابیم بجام برویم وقتی بشهر رسیدیم از عمارت منزل خودمان گذشته میدان وسیعی رسیدیم که اطراف
 آن عمارت های بلند خوب چهار چوب مرتبه دارد و هو تنی هم که بعضی از همراگان ما اینجا منزل دارند در این میدان
 گفتند صبحهای زود اینجا میدان و باران میوه و سبزی فروشی است و با آنها با منی آورند و در اینجا جمع شوند
 تا شاد و از آمدن این خورده به خام رسیدیم و در همان شدت باران در مسافت تمام شده بود

خام شدیم وضع این خام ازین قرار
 باید بالا آمده داخل طاق سر خام شد بعد باز باید از پله ها
 رفته باصل خام داخل گردید خام کوچک تاریکی است حوض کوچک مرمری در آنجا بود پیشتر داشت که آب سرد
 و گرم از شیر باجاری میشد شیری دیگر هم دارد که از بالا با سبکند آب مثل باران یا لوله آب پاش بر میریزد بعد از
 استحمام و بیرون آمدن از حمام دیدیم باران قطع شده بود فردا در ساعت هشت باید از آنجا حرکت کرد و به
 امستردام) برویم اطانی که این دو شب گذشته در آن خوابیدیم چون رو بیدان واقع بود بقدری صاف
 قال و قبل آمد و شد و مردم و صدای کالسکه و سیاهو در میدان بود که خواب صعوبت داشت این صفا
 و خیال نیکه باید صبح زود برخیزیم نگذاشت راحت بخوابیم امشب فرمودیم حنت خواب ما را در طاق دیگر
 دیگر که عقب این طاق بود انداختند که از صد او قال و قبل میدان دور باشد آنجا هم خوب خوابیم بخوابیم
 صبح شش ساعت از نصف شب گذشته باحال کسالت بیدار شدیم در این شهر بچه ها که چیز میفروشند
 و لوسپید) سوار میشوند که پشت آنها جعبه دارد و نوبی کوچره راه میروند و چیز میفروشند سگ هم همراه
 می بندند ترا موه این شهر هم بیشتر با نجار است سبی هم دارد اما اکثر ترا موه بجای است (بعضی اشخاص در
 دنیا بعضی اشخاص چه قدر شبیه اتفاق می افتد مثلاً رئیس پلیس آنجا خیلی شبیه بجای میرزا عباسقلی بود
 بکت شخصی هم میان اجزای کسب و زیور نگار دیده شد که خیلی شبیه بود بوالی برادر محمد آله و له سپهر و هم عینی خان
 اعتماد آله و له که بکمر رفت و در راه مکه فوت شد (دو میکشبنه نشان خود بهم) امروز باید
 از کاسل برویم با امستردام که باره آهن هفت ساعت تمام راه است صبح بخوابیم قدری که گذشت
 جنرال هماندا آمده عرض کرد کالسکه حاضر است از عمارت آمدیم باین سوار کالسکه شده را ندیم برای کار
 کار هم نوبی شهر و زو بکت است رسیدیم کار بنار را هم امروز باید در شهر این که کار خانه کروپ در آنجا
 واقع است بخوابیم خلاصه داخل تن شده مگر بن هم همه با بجا شده را ندیم با وجود کسالت و بخوابی شب
 من هیچ در راه آهن نخوابیدم و متقل از دو طرف راه تماشای صحرا را میکردم با اندازه صحرا نشان داشت
 که شخص خواب میکشنت تمام صحرا بنه و خرم و دره و تپه و کل و چکل و چین بود ماده فرسنگ که رفتیم
 صحرا همه جا به نظور دره و تپه بود بعد از بکت نوبل که چکی که شنیم و صحرا تمام جلگه شد این صحرا با بقدری آباد است
 که نظیر آن کمتر دیده شده یا چکل است یا آبادی و عمارت یا حاصل زراعت است ازین نوبل که گذشتیم
 کارخانه خات زیاد در دو طرف راه دیده شد و بقدری لوله و منار بای نجار در این کارخانه خات داشت
 که از دور چکی بنظر میاید و صحرا افقد رصفا داشت که آدم داله میشد خلاصه را ندیم تا رسیدیم کارخانه کروپ
 در ب پارک کروپ ترن نجار است و پیاده شدیم (موسیو کروپ) جلوفات و از آنجا باغ و عمارت

میشد

اروپ نزدیک است پیاده باید رفت از یکت خیابان ~~میدان~~ درخت های سبز و خرم طرفین آن
داشت گذشته آیدیم سیاه کروی که در جلو عمارت واقع است عجب باغ باصفائی است بقدری خوب
گلکاری کرده اند که بهتر از آن نمی شود اگر در روی صفحه میاکاری کنند باین خوبی که گلکاری کرده اند نمی شود و نقاشی
باین خوبی نمیتواند نقاشی نماید یکت فواره بزرگی بای عمارت بود که بقدر بسیت ذرع آب آن چنین میگرداز
دور تماشا کردیم فواره های دیگر و حوضهای کوچک متعدد و خوب بهم داشت خیابانهای این باغ بعضی
شن ریخته و بعضی را فرش کرده بودند و دور تا دور باغ را بالوله های آهن چفته بسته و روی آنها را درختهای
سبز کشیده بودند که خیلی قشنگ بود و بعد از گردش زیاد رفیقم توی عمارت پله های پهن خوبی داشت عمارت
دو مرتبه بود فرش اطفا از آجر کاشی بود کاشی ایران در فرنگستان معمول شده آینه برآمی و جلای کاشی
ایران نیست رنگش کدر است لکن خیلی خوب جفت گیری کرده اند منظر این عمارت که باغ و گلکاریهاست
بسیار خوبست مثل اسباب اطفا و تجاری و همه چیز این عمارت الحی مستغنی از تعریف و توصیف است در
عمارت کمانی میر بسیار عالی برای مین با چیده بودند در عمارت بالا هم برای ماهنار حاضر کرده بودند
انواع میوه جات خوب هم مثل چکلات که بقدر کله یکت غار بود و غیره در سر میر بنا چیده بودند بنا خوردیم
به قدر بسیت کالسکه و در شک و لاند و اسب های خوب حاضر کرده بودند که بعد از نهار ما را به تماشای کار
خا بجات ببرند تمام این کالسکه با اسبها را از طویله خود میو کروی آورده اند این میو کروی و چاشنی
بن سبی و دوسه سال بسیار خوش بخت و خوش گذران هیچ سئویتی نذر و جنبی آسوده و آزاد است زنم
دارد آثارش اینجا نیست بسا کس فته است این کارخانه و سرمایه از پدرش باین رسیده و سالی مبلغی
منفعت و داخل این کار خا بجات باو میرسد بحساب و کار یا و امورات خودش هم خود در سیمه کی نمی کند
و نصفش یکار و نایب دارد که کارهای او میرسد خودش همیشه در راحت و گردش و خوش گذرانی است
هر دو پیشکارش بهم حاضر بودند خلاصه بعد از نهار آیدیم توی باغ گردش کرده قوه خوردیم و سیکار کشیدیم کالسکه
بار آوردند من با جبرال کرولمان توی کالسکه نشسته سایرین بهم از عقب سوار شده راندیم برای کارخانه جات
کارخانه چینی این عمارت و باغ دور است در حقیقت کار خا بجات متصل بهتر این است و این عمارت
خارج از شهر و کارخانه است همه جا از توی جنگل و بار کهای خوب و جابای باصفا که متعلق بخود میو کروی است
گذشته آیدیم با قول کارخانه جات جمعیت کم که در اینجا زیاد شد چه از اهل شهر و اعظم بلد و چه از عمده جات
کارخانه جات از زن و مرد بقدری جمعیت شد که راه عبور بود بخصوص روز یکشنبه هم بود تمام عمده جات
نظیر کرده را می تماشا حاضر شده بودند متصل بهور می کشیدند و تعارف میکردند در سه چهار کارخانه پیاده

شده گردش کردیم بملاحظه روز یکشنبه ... هم کار میکردند چند توپ تمام بود که آنها را کام میکردند
 و خان می کشیدند چیزی که تماشا داشت توپهای دریایی و قلعه جات بود که برای دولتهای مختلف ساخته بودند
 این کارخانه ازاد است برای هر دولتی توپ بسازد و میفروشد این توپها چیزی است یکی از آنها را قدم کردیم گوش
 بیست و یک قدم بود پنج چارده پانزده ساله از ته توپ که سوراخ است و جای کلوله گذاشتن است تا وسطش می
 توانست برو و کلوله های توپ خیلی بزرگ و قدش به در یک آدم بلند بود این توپها مخصوص کشتیها و قلعه
 جات است اسبابی از جراثقال ساخته اند که این توپها را حرکت داده سرش در نهایت آسانی با این و بالا
 میکنند کلوله های توپ را هم با اسباب جراثقال بلند کرده نوب میکند از یک نوع توپی هم تازه اختراع کرده
 بودند که با فشنگ فلزی مثل تفنگهای تپه پر میشود و مثل همان تفنگهای تپه توپ را که می اندازند خود توپ
 فشنگ را بیرون می آورد و در یک دقیقه دو باره تیر توپ پر و خالی میشود خیلی گردش کرده بعد میگویند
 ما را بر تپه بالا برد و رفتیم با طاقی که در سفر اول فشنگ هم که باین کارخانه آمدیم در این طاق بنا خوردیم خیلی طاق
 محفزی است حالا اینجا حصه نه حاضر کرده بودند عصرانه خورده بعد پائین آمده سوار کاسکه شده آمدیم برای راه
 بر اه آهین رسیده سوار ترن شده را ندیم برای مملکت بلاندا با صحرایم جا بکل و سبزه و زراعت بودند تماشا
 میکردیم تا رسیدیم بکلیت کاری این کار در یک مقصده کوچکی واقع است که اسم آن امیج است اینجا آخر خان
 المان است بعد پانزده دقیقه دیگر هم که ازین کار بگذریم انوقت داخل خاک بلاندا میویم در اینجا که ترن
 ایستاده بود دیدیم یک آدم غریبی که از ابل المان نیست و لباس آبی فرم کلابون زرد پوشیده و منگوله یاد
 از نشانه پیش او پنجه و نگاه پوست سبک آبی بلند می سرش بود و پیر موی است صورتش امیتر شده و بای
 سفید و سیل که چاک سفیدی دارد و بایک صاحب منصب دیگری که لباس آبی فرم کلابون سفید مثل لباس این صاحب
 منصب پوشیده بود مقابل ترن ایستاده اند معلوم شد که هماندار دولت بلانداست به استقبال آمده
 اسم هماندار (ویس پکت) و اسم نایب او (بارون دو قبل سروس کرکن) است آمدند توی ترن بحضور ما
 رسیده معرفی شدند و هماندار ما نوریت خود را عرض کرد و جزال کرد و المان و سایر هماندار های دولت المان
 بحضور آمده و مرخص شده رفتند هماندار تازه عرض کرد که ترن مخصوصی از علیحضرت پادشاه بلاندا همراه او داریم
 سوار شویم فرمودیم چون تفریح لازم است از برای حمل و نقل ما با و مکتوبین و لا بد طول خواهد کشید با همین ترن
 میرویم را ندیم بعد از ده دقیقه که رفتیم داخل خاک بلاندا شدیم و فوراً معلوم شد که خاک بلانداست وضع
 تغییر کرد و در دوات خانهای کو چاک دیده میشد که با کج سفید کرده بودند و در چند ان عالی بود قدری که را ندیم شهر
 آلم رسیدیم که شهر کو چاک ظریفی است به در چاه هزار نفر جمعیت دارد و خانهای و مرتبه خیلی خوب با حمای

لو جاکت معقول مثل این بود که این شهر را اطفال ساخته باشند و کاههای پاک نیز عمارات مثل جعبه های شیر
بود از وسط این شهر گذشتیم تا اینجا خاک بلاندا از حیثیت آبادی و حاصل و اشجار شبیه نجاکت المان بود
از اینجا که گذشتیم کم کم زمین بابد و حاصل با کم شد و خاک زرد دیده میشد اغلب این صحرا اتم اند آب و
مخواب بوده که خشک کرده و جای آنرا درخت کاج غرس نمود و جنگل مصنوعی کرده اند خلاصه همه جاییم
تا بکار رسیدیم که در قوی شهر واقع است حاکم که هذا و عمله جات حکومت شهر و معتبرین بلد نام
باستقبال آمده در کار حاضر بودند سرباز و موزیکان چی هم صف کشیده ایستاده بودند جمعیت این شهر را
خودشان چهار صد و پنجاه هزار نفر میگویند بسیار شهر معظم معتبر است پای تخت قدیم سلاطین بلاندا است
پادشاه بلاندا که ایلحضرت کلوم سوم است این وقایع ناخوش بستند پای تخت را هم از آن شهر دادم
بشهر لایبه برده اند از اینجا باره آهین لایبه که ساعت را داست اما خود پادشاه در لایبه نیستند در قصر لو که در وسط
لاهور واقع و اینجا جنگل و شکارگاه است میباشد درین پادشاه بنفاد و دو سال است زوجه قدیم ایشان مرده و
یک زن تازه از اهل المان که سی و دو سال ارد و بویج کرده اند پسر پادشاه که ولیعهد دولت بود مرده است
یک و حترت ساله دارند که بعد از پادشاه او سلطنت میرسد قانون دولت بلاندا (لو و اسلیک)
فست یعنی اگر پسر نباشد دختر پادشاه میشود و اهل مملکت و دولت می پذیرند (لو و اسلیک) یعنی
مملکتی که زن را پادشاهی قبول نمی کنند (اسم حاکم شهر آسمند دام) (وانتین هوون) است اسم زوجه حاکم که
مکرر در سرشام و نهار دیده شد (مادام تین هوون) است خلاصه از زن باین آمده با حاکم و سایرین تعارف
کرده از جلوصف سرباز که ششموز یکت زدند و بعد سرباز با د فیلد کردند سرباز با ایشان هم خوب بود بعد
از در کار بیرون آمدیم کاسکه دولتی حاضر کرده بودند با هم انداز سوار کاسکه شده و تمرین هم اعقبهم سوار
کاسکه شده را ندیم برای منزل بسیار شهر خوبی است کوچه های وسیع سنگ فرش عمارات سه چهار مرتبه عالی بها
محکم با کیزه خلی قنک جمعیت مردوزن و بچه دیگر از اندازه بیرون بود که طرفین راه الی منزل پشت در پشت
ایستاده بودند زنهای خدمتکار این شهر هر یک تاجی از تور سفید که جلوانها شبیه است به نیم تاج سرشان است
و همه جاق و فریبستند فی الحقیقه زن زشت ندارند مگر آنها که پیر شده باشند اهل این شهر هم چون با بحال برآ
ندیده بودند تمام برای ما شاسر راه آمده بودند هماندار که در اینجا حضور رسید عرض کرد برای شما یک عمارت
سلطنتی حاضر کرده ایم و یکت هونل هم حاضر است هر که رام میل دارد منزل کشید چون عمارت سلطنتی گفتند که
تنگ است و جمعیت ما هم زیاد بود و فرار دادیم در هونل منزل کشیم هماندار از همان مریخ فلکراف کرد که هونل را
حاضر کنند بمطوور با جمعیت آمده ما هونل رسیدیم اسم این هونل مثل است بسیار هونل عالی خوبی است و دارد

اطاقماستند همه طرین هم با طاقما و منازل در میان رفتند همه منازل خوب است و تمام راحت هستند
 منزل با خلی خوش منظر است اطاقهای خوب روشن دارد که رودخانه گاه میکند اسم این رودخانه آبیست
 و چون این بون هم بملوی رودخانه واقع است باین جهت بونل اباسم رودخانه موسوم کرده است بکوهیند نظام
 چون خیلی حس بودیم شام خورده خوابیدیم صدا و بای و بوی این شهر نسبت به شهرهای دیگر خیلی کمتر است
 دود و دوشنبه هفتیم امروز باید برویم به بونل و دل که حاکم نشین است در اینجا بنا بر تخویم
 این بونل عمارتی بوده است که در عهد قدیم سلاطین بلاد و ولعهد با ویرس اراج (ولعهد بلاد را که مرد
 باشد پرنس اراج میگویند) در اینجا منزل میکردند بعد که اینجا بدولت بخشیدند حاکم نشین شده که تمام
 امورات حکومتی و مهمات شهر در اینجا میگذرد صبح بخوابیده اموار کالسه شده برای اینجا اندیم مسافری است
 بدر سله عمارت رسیده پیاده شده بالار فیم عمارت است و مرتبه دارد تا لاری شدیم که از بناهای قدیم است
 تالار بزرگ است کله تالار پاکت شاه نشین دارد دو ستون مجور و درین شاه نشین صندلی زیاده چیده بودند
 این صندلیها برای نشستن وزراء و اعیان و مجلس مشورت بود بای نقاشی کار قدیم و صورت سلاطین فیم
 بلاد و پادشاه حالیه در اطراف این تالار نصب بودند و در این تالار بزرگ را نیز چیده بودند و روی
 میر با نقشهای چایی قدیم این شهر را با اشخاصی که در آن وقت بوده اند چاپ کرده با صورت عمارات قدیم
 اینجا گذارده بودند تا ما وارد تالار شدیم حاکم آمده عرض کرد که این محندس که در اینجا حاضر است باید تمام این
 پر و با و صورت های چایی را که از چه عیاست و اشخاصی که در آن وقت بوده اند برای شما معرفی کند ما بدیم اگر
 همه را بخوانیم معرفی کند تا بجماعت طول خواهد کشید با محندس و حاکم و یک نفر دیگر بنا کردیم دور میر با گردش
 کردن و از هر میزی و دو صورت بر می داشتیم و می پرسیدیم و حاکم و محندس و آن شخص دیگر معرفی میکردند از اینجا
 بس میزد و دیگر می نشستیم خلاصه بعد ریات ربع ساعت بطول اختصار همه صورتهای ملاحظه کرده بعد آمدیم با طاق
 جنب این تالار که محل تحریر حاکم است درین اطاق قلم و کاغذ و میر تحریر و کتاب و صندلی و دستکاه ملکر اف
 و تلفن همه چیز داشت بعضی پرده های نقاشی هم از پرده های قدیم تاریخی در اینجا بود و قدری در اینجا گردش کرده
 بعد حاکم آمده عرض کرد اگر میل دارید ملکر اف کنم تمهیدها حاضر شده اینجا آب پاشند تا شما کشید و محض اینکه
 ملکر اف کنیم در چند دقیقه حاضر شوند گفتیم ملکر اف کند فوراً حاکم ملکر اف زد که در یک دقیقه رسید
 و لوله های مدا و پاک کن را در این محوطه جلو عمارت که اطرافش هم عمارتهای مرتفع است کشیدند بالا
 با مفا و تمهیدها با لافنه آب پاشی کردند مثل تمهیدهای در شوی و در چیزیکه در اینجا علاوه بود این بود که پاک
 جرخ بخاری داشتند با آن جرخ آب را بلولهای مدا و پاک کن میکردند که زور و فووش خیلی زیاد میشد

آب را فوراً زیر میبر و طبایعی و اشخاصی که وقتی با بعضی اتفاق می افتد و مردم بخواهند از پشت بام پایین بیایند می بینند
یکست چوبی که حلقه دارد و در تمام غار تنهای این شهر است چنین چوبی برای همین کار است طبایع بامان چوب
سند و ازان بالا باین آمدند زیرا آن طباب را بهم یکت پارچه خوری می کشید که اگر آدم از وسط راه پرت
شود و میان آن طور رفت یکت کینه هم تعبیه کرده بودند که بآن مرتبه های بالا محکم می بندد و از آنجا آدم
و می آن کینه رفته بر اجست باین می آید اینجا هم کینه را آویختند و آدمی نوی کینه رفته باین یکت شخصی را
هم شبیه کسی که سوخته باشد میان یکت جانی گذاردند چندین دور دور این محوطه گردانند خنده داشت
بعد آدمی تبالا را ولی که می نمودار چیده بودند اینجا نیز بنا بر ترتیب داده بودند سر میر شستیم همانا در طرف
دست راست و حاکم طرف دست چپ و این سلطان رفوروی داشت از اعظم و ابالی شهر هم
جلی بودند و پس امیرال که امیر رئیس بحری بلاد هم بودند و بنا بر خور ویم بعد سوار کاسه شده را دیدم مسافت
زیادی رفته رسیدیم کنار دریایی که اینجا کسکه گاه کشتیه های تجاریست دولت بلاد فی الحقیقه دولت
بحرست و جلی علی بحریه این دولت از قدیم مستحکم بوده و حالا هم جلی مستحکم و معتبر است مراد است تجارتی با
اغلی از دول اردو در هند العرب کلنی بای زیاد دارد و مثل جاوه و سماره و بریتو و بعضی جزایر کوچک دیگر که در کاسه
و مرتبه کشتی های بلاد حمل و نقل مال التجاره بآن جزایر نموده مراجعت میکنند و یکماه هم در اینجا متوقف اند خلا
فرین است که گاه تجارتی پایده شدیم زمین را فرش کرده بودند رفتم سر راه عمده جات عربی ایستاده بودند همه
قدکوه ماه شبیه به چمانا و بعضی باو بر برها اینها از ابل بله بستند زبان بله را این جنرال همادار مآخوب میداند
چون سیال مانور و متوقف بله بوده و در اینجا جنگ کرده و در اینجا هم جنرال شده است با اینجا حرف زدیم
همه مسلمان هستند خیلی از دیدن ما خوششان آمد کار میخواندند فرمودیم نماز خواندند حمد و سوره و ذکرهای
نماز و همه درست خواندند اما لجه عربی داشتند شکسته میخواندند از جلو آنها گذشته رفتم یکشتی بزرگی کتانه
از هند العرب آمده و باید یکماه در اینجا بماند اسم این کشتی ام است که با اسم زوجه پادشاه بلاد موسوم شده
اغلب ابالی این شهر از مسافت بحری و عمل کشتی باریط و اطلاع هستند این کشتیهامیر و ندریائی ریل
و مدتی آن قدری در اینجا توقف کرده بار میگیرند از خود بلاد هم مال التجاره و مسافر زیاد حمل میکنند و از
تنکه مورنجور کرده از جزیره سلطان میگذرند و بعد از تنکه سکار پو عبور نموده داخل متصرفات خودشان که
جاوه و سماره و غیره باشد میروند از اینجا تا متصرفات خودشان تقریباً یکماه و نیم راه است اسباب
جزا افعال هم که بار از خشکی حمل کشتی و اگر کشتی نقل خشکی می کنند دیده شد که بار انداخته متصل حمل و نقل با
میگردند و نیز عربی بود و هر قدر که باد سنگین باشد حمل میکنند خلاصه بالا و پایین کشتی میفصلاند گردش کرده بعضی

اطلاعات حاصل نمودیم قدری هم در اطراف نسی شسته راحت کردیم بکشتی دیگریم بهلوی این کشتی قدری
ازین بزرگتر بود و از اہم بارگیری کرده بودند کہ کیفیت دیگر سمیت منصرفات خودشان حرکت نمایند بعدیم
پایین در یک کشتی دودی کوچکی شسته رفتم توی دریاست کشتی بادی بخاری خیلی بود کہ توی اینها شاگرد ہا
تحصیل علم بحری می کنند جمعی نایب امیرالما و صاحب منصبهای بحری توی آن کشتی ہا بودند برای تشریفات
موریکت میزدند و نوپ می انداختند شاگرد ہا و عملہ جابت کشتی رفته بودند بالای چہا و دکلماکلاہ
برداشتہ ہورامی کشیدند از دور این سہ کشتی گذشتہ بعد برکشہ از جہان راہ کہ سوار این کشتی شدہ
بودیم پایین آمدہ سوار کاسکہ شدہ رفتم برای کارخانہ کشتی سازی و لنگرگاہ ہای کشتی ہای خیلی اسم کشتی
جنگی کہ در بخا دیدیم و حالادرشہ بجزیرہ شدہ امیرال و انس (نر) است این کشتی سافا کشتی جنگی معتبری بود
حالادرشہ بجزیرہ شدہ است کہ حرکت مینکند و اطفال در اینجا تحصیل علم بحری می کنند قدیم امیرال
معتبری بودہ کہ این کشتی را باسم او موسوم کردہ اند خلاصہ رسیدیم بکارخانہ پیادہ شدیم امیرال ملو افتاد
چہہ جار کردش کردیم یک انباری دیدہ شد کہ اسباب و تدارکات بجزیرہ از نوپ و عجزہ در اینجا بود
چیز غریبی کہ دیدہ شد ترپیل بود و فریب دہ سال است کہ اختراع ترپیل اگرہ اند و چیز نیست بکل نامی توی
آن ماشین و بعضی اسبہا بقیہ نمودہ اند و سہرآن ماسورہ ایست کہ بہر اندازہ بخوابند یعنی در سردیست
درعی یا پانصد درعی یا صد درعی ہر کہ جہان اندازہ ماسورہ را قرار میدہند مثل نوپ است و توی این
بار و ط بعضی چیز است یخچ بسمین ترپیل است کہ سہرین یخ سوزنی دار و آن سوزن بپاشی بخورد و ہر
وقت ترپیل کشتی دشمن رسیدہ و آن یخ سہر ترپیل بہر کشتی خورد آن پاشی آتش گرفتہ ترپیل می ترکہ
ایندار کہ تا شاگردیم آدمیم بکشتی جنگی کہ آتش فوشتہ شد پلہ ہای تیز و تندی داشت رفتم بالا این کشتی از جنگ
معاف و در ہمین نقطہ توقف است یکت نایب امیرال و معلم در اینجا اطفال ادرس بحری میدہند مشق
نوپ و تفنگ می کنند بالا و پایین کشتی را کردش کردیم شاگرد ہا مشق نوپ و تفنگ و ژیمناستیک
کردند طنابہای دکل اگر تہ بالا رفتند خیلی خوب مشق کردند بعد آدمیم پایین پیادہ می آدمیم عکاسی حاضر
شدہ بود و دوسہ شیشہ عکس را انداخت بعد از جلوعارت وزارت بجزیرہ گذشتہ اینجا یک قایق مقبول
حاضر کردند سی نفر با و یک داشت با ہمراہان توی قایق شستہ را اندیم برای منزل کہ تہل استیل است
و نوپہای ما ندیم رسیدہ در ب تہل پیادہ شدیم با حاکم و محافظان دست دادہ آہنارفتند و خودمان
با ما و تلمبہ ہر می در منزل است شدیم بعد امین سلطان صدر اعظم و وزیر خارجہ و وزیر داخلہ ہلاندا
جرج بخاری دہا پادشاہ ہلاندا برای اظہار خصوصیت و تبلیغ مودت پیش ما فرستادہ بودند با نظر افویر

غنای پادشاه بپایان رسید و او را هم صدر اعظم (بارتین) و اسام در پیر و اخله (بارون مالک) است و وزیر خارج
 مرویست که او ماه قدس بنفاد شد و سال عمرش یکصد و چهل و یک بود و بزرگ پولتیک دانستند
 است بابت میرزا حفص خان شیرالدوله مرحوم دارد و تمام رنج را با بعلیش میرزا اسد در زیر گوشش از دست
 چند و اندام می ریش دارد و اتا صدر اعظم مرویست پس شصت سال آنهم بلند قامت نیست روی سفیدی
 دارد و ریش و بعلیش بهم نام میرزا شده آدم بسیار با مزه خوش صحبتی است اینها هم مرخص شده هستند
 در ساعت هفت بعد از ظهر باید برویم بخانه شخصی حاکم شام بخوریم سر ساعت که گویا سوار کالسکه شدند و رفتیم
 بخانه حاکم خانه عالی دارد و زوجه حاکم که اسمش (مادام مین بون) است استقبال کرد و دست داد و
 تعارف کردیم و رفیقیم بالا اعلی از غیرین شهر و جزیر الیما و امیر الیما و صدر اعظم و وزیران بانه بلند با لباس
 رسمی حاضر بودند رفیقیم شام شام خوردیم صدر اعظم سلامت مانطق تفتلی نموده و نشی کرد و ما هم بستان
 علیحضرت پادشاه بلند جام شرابی خوردیم چلی خوش گذشت و شام تمام شد و بعد قدری سیگار کشید
 راه رفیقیم و رفیقیم احاطه مخصوص و زوجه حاکم (امیرال ایتر) بوده است خود حاکم هم باین افکار دارد و گفته
 زرش رای تراست نوی این احاطه نفسهای زیاد بود که اشکال جد زوجه حاکم و جد و که مان او را که چه
 وضع زندگی کرده و چه طور غذا خورد و چگونه وضع حمل نموده اند همه را کوچات کوچات مثل عروسک
 ساخته اند و پشت این نفسها گذاشته بعد از تماشای اینها بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم بکنار دیوار
 تماشای شکاری چلی رانده تا رسیدیم بکنار کمال از کالسکه پیاده شده رفیقیم بکشتی بخار کوچلی اب هم
 در بخار چلی و سعت پیدا کرد و قدری کشتی بخار جلورفت هوا چلی سرد بود اطراف ما از جلو و عقب دست
 چپ و راست پر از کشتیهای بخاری و باد بانی و قایق و قوی قایقها و کشتیها بر جمعیت بود و هر کدام
 یکی دو چراغ داشت کشتیهای بخار هم بطور پر جمعیت و چراغان بود تمام راه را آب چراغان
 کرده بود و در چلی تاشا داشت شکاری از فنک و شکاریهای رنگارنگ اسام فراموش کرده
 بودند و این عجارت را با آتش بازی در روی تخته نوشته بودند (ول که) بانه یعنی خوش آید
 اسم این کشتی هم (سرمین) قوی بک فایقی جمعیت زیاد می از بانه پهاشته بودند آمدند بپای کشتی ما
 بنا کردند بخواندن آواز ملی خودشان خوب آوازی بود حاکم هم ناکر و بخواندن و بر کرد و آواز آنها
 چلی با مزه بود حاکم مرویست که او ماه قدس ریش و بعل سیاهی دارد و ریش لطیفه است حیثیهای آبی کو و کمره
 دارد و بسیار آدم با عقل کافی خوش صحبت و انای چلی است شکاری چلی طول کشید تا تمام شد از
 کشتی بیرون آمده رفیقیم قوی کالسکه زوجه حاکم هم با ما قوی کالسکه نشسته تا در بپایان آمد و بجا دست

در این روز

داد و خدا حافظ کردیم و آوردیم منزل خوابیدیم غریز سلطان هم لمردش توی شهر رفته بود و با کشتی
 در رودخانه هم چلی کردش کرده بود (دو دسته ششینه هجدهم) امروز باید برویم موزه بحری
 و باغ وحش در ساخت ده هماندار و حاکم آند سوار کاسه شده را اندیم (در شب تا شام خانه برلین که
 بواسطه دو گرم شده سینه ماکر فته است اینجا هم چون متصل در حرکت سیم هنوز بهمان حالت کرفلی باقی است
 خلاصه رسیدیم موزه این موزه دو مرتبه است در مرتبه تحتانی نمونه نام کشتیهای جنگی و تجاری و غیره که
 در بلاند است کو یکت کو یکت ساخته توی موزه گذارده اند و همچنین بر قایق که در جنگها از دشمن بدست
 آورده تمام را درین موزه بیاور کار گذاشته اند مجتمه نیم نه ابالی بلاندر که بالبا سهای قدیم این مملکت از
 مرمر ساخته اند و دیگر توپها و تفنگهای گننه و زره و کلاه خود و سینه بند و ساعد بند و اسلحه و دیگر چلی در
 موزه موجود بود و تماشا و گردش زیاد کرده بعد آیدیم مرتبه بالا اینجا کارخانه و تمام پرده های نقاشی است الا
 نهاد و اطله قهای زیاد است که بنام این جا بیاورد بانی نقاشی نصب کرده اند عجب پرده ابالی است که با در هیچ
 جای دنیا این قدر پرده نقاشی خوب نباشد از تعریف و توصیف خارج است اقلایک ماه تماشای اینجا
 وقت میخواهد و در یک ساعت نمیتوان تمام آنرا دید پرده های قیمتی زیاد از صورتهای قدیم بلانندی و پرده
 های گل و غیره که بوصف و تعریف نمی آید چلی دیده شد و یک بعضی اسبابها از نقره و طلا و عاج و کلنج
 توی ششها گذارده بود و ند که چلی چیزهای نفیسی بود بعد سوار شده را اندیم برای باغ وحش یکت عمارتی بود که
 یکت بالا خانه و یکت والان داشت و منظر این عمارت همین باغ وحش است و اینجا دیگر باغ وحش و حصا
 مجلس شوری بلاندر اینها دعوت کرده اند از کالکس که پیاده شده تا در ب عمارت که آیدیم جمعیت زیاد و
 ظرفین راه بستهاده بودند داخل عمارت سه بالا خانه رفتم نما چیده بودند سر میز نشسته نما خوردیم از
 طعمین ما این سلطان و غریز السلطان و بعضی دیگر از پیشینها و غیره بودند بعد از نما آیدیم توی باغ وحش
 تمام باغ پیاده گردش کردیم هر جا که میرفتیم زنها و دخترها و پسرهای خوب و خوشگل از دو طرف پیاده برای
 عبور ما کوچ داده بودند حیوانات عجیب و غریب زیاد و اینهمه نوع از قبل و زرافه و مرغهای مختلف کو یکت
 و بزرگ همه اقلیم و انواع طيور را راضی منصرفه و بلاندر که در بند العرب و غیره دارند و در این باغ بود چلی
 تماشا داشت یکت کو آیدیم هم توی این باغ وحش بود انما کو آیدیم اینجا چون توی باغ وحش ساخته شده
 و مختصر است بهمان حیوانات دریایی مثل کو آیدیم برلین نیست که طيور و حیوانات دیگر هم داشته باشد
 با هماد و کلبه دیگر هم که با کو آیدیم برلین است که جای حیوانات دریایی از قبیل خرچنگ و مار و غیره
 خرج بخاری داده اند و بزرگت بسیع است که همه را خوب میتوان دید و تماشا کرد و حیوانات نابی که بگل

و نبات است در پشت این غیسه با بخوبی پیدا است یک مار بر روی هم بقدر مارا که او برین دیده شد حلقه
 مام باغ را گردش کردیم انجوانان غریبه یک پلنگ سیاه و خرس سفید قطب شمالی و یک حیوان عجیب
 دیگر در اینجا دیدیم که کمتر هیچ حیوانی دیده شده بود و شبیه یک کفتار کوچک بود و دست و پایش هر یک
 دو ناخن بلند مثل چنگ داشت و همیشه دست و پایش سقف آن قفس که منزلش بود بیند کرده و شکمش سر
 بالا و پشتش سر زیر متصل به منقوس حرکت آویزان بود و هر وقت که میخواست طعام بآورد بدیند بدون اینکه
 حرکت کند باید طعام را میان دامنش بگذارد (ریش باغ وحش و نباتات که همش (میو و شیرینان
 و پیر مردی هست که سالهاست این باغ را خودش حج ملت بلاندر باست کرده ساخته است و تمام این
 حیوانات و نباتات را او با نجا آورده اما بواسطه کبرین توانست با ما همه جا در باغ گردیده همراهی نماید بعد
 ما که او را دیدیم هر دو در میان کوه باز نه صاف کشیده بودند سوار کاسه کشیده بودند و ما را برای کار خانه
 الماس تراشی کارخانه الماس تراشی اینجا چینی معروف است اما اینجا سافت زیادی بود چینی را انداخته ما رسیدیم
 کارخانه پیاده شده از یک تکی بالا رفیقیم استاد الماس تراشینی مدیر این کارخانه الماس تراشی که همش
 الکساندر و ایل است میز میزد و جلوس گذاشته و همه نوع الماس روی میز ریخته بود و اسباب و جویخ تجاری دارد
 که با آنها الماس امیرا شدند خیر تازه نیست بقدر صد و پنجاه نفر عمل دارد و که مشغول کارند از الماس بریزل که
 که حکمکنی است و رنگی دنیای بی و الماس هندی همه جوری داشت پرسیدیم این الماس با اکیست عرض
 کرد از خود من است برایم می آوردند میبرشتم و میفروشم بعد یک قطعه الماسی را که از روی سپاه و عرض
 کرد الماس زغال است و میوز و بنا کرد سوزاندن این را هم خودمان میداریم که الماس زغال است و میوز
 قدری گردش کرده آیدیم پایین سوار کاسه کشیده جبال مماذاریم آمدن قومی کالسه کشیده داشتند حاکم که آمد
 بنشیند یک دفعه از بالای سرایت کاسه آب سر او ریختند تمام حجت حاکم تر شد و متعجب گردید بعد معلوم کرد که هر دو
 آدم معتبری باین کارخانه می آید رسم است یک کاسه آب وقت پیرون آمدن سرش میریزند امروز هم
 این رسم را سجا آوردند خوب شد سبزه را ریختند و ما را ترنگر و خلاصه با جمعیت زیادی طرفین راه بود را دیدیم
 برای مدرسه ایام این مدرسه را زنی در دو سیصد سال قبل ازین که چینی صاحب دولت توان
 بنا کرده و نخواهی هم در بانک گذارده است که در سال منافع آنرا به صراف این مدرسه میرساند و بچه بای
 نیم را درس میدهند و تربیت میکنند رسیدیم به مدرسه پیاده شده داخل شدیم خیلی مدرسه عالی است
 اطفاهای خوب دارد و حیاطی هم دارد و در اطرافها پر دمای نقاشی خوب نصب کرده بودند پیر مردی که رئیس
 این مدرسه است و در گونه بایش ریش سفید کمی دارد و آهش (میوشن در پ) است پر دمای

نقاشی و غیره را معر فی میکرد و تاریخ آنها را عرض مینمود و از جمله یک پرده صورت پیری از تربیت یافتگان
 همین مدرسه ایام بود که او سالها در کشی تحصیل علم بحری نموده تا کاتبان شده و در جنگ دولت
 با اند با اسپانیول یکت شهر را این جوان پیش رفته بود و گرفته است صورت او و در جنگ او را کشته
 و حتی پارچه های لباس را در در پشت شیشه گذارده بودند رئیس مدرسه میخواست تمام پرده را بقبض
 معر فی نماید و شرح آنها را عرض کند چون وقت بود مختصرا تا نما کرده آمدیم نوی حیاط مدرسه دخترهای
 یتیم بالباسهای خوب و خوشگل نوی حیاط ایستاده بودند و تا ما تصنیف و آوازی خودشان را میخواندند
 خیلی خوش آیند بود بعد رفتم با طاق درس اطفال دخترها و پسرها در کمال نظم روی صندلیها و سر میزهای
 خودشان نشسته بودند علم غزافی و درس زبان و علوم دیگر در اینجا تحصیل میکنند از جمله یکتانی در اینجا بود
 اند نقشه را از او پرسیدم ایران را نشان و همه جا را خوب میدانست پسر که اینجا فراخ تحصیل میشود
 میروند کار تجارت صنایع و کار میکنند دخترها هم بعد از فراغت بحد شکاری خانها و هوتلها میروند
 و در اینجا مشغول میکنند اما مادر مدرسه هستند حق شوهر گرفتن اسم پزیدان این مدرسه (میوودا)
 همدرد) و نمای پزیدان (میوودا) است خلاصه از مدرسه پرون آمده سوار کالسکه
 شده آمدیم منزل ساعتی نگذشت که وقت رفتن سیرک شد سوار شده رفتم سیرک بسیار سیرک عالی
 خوبی بود که کتر سیرک باین بزرگی دیده بودیم جمعیت هم زیاد بود آمدیم در جایی که برای خودمان معین
 شده بود نشستیم دیر کتر این سیرک شمش (میوکاره) است بازی اسب خیلی خوبی کردن بخصوص خود
 میوکاره بازی اسب را خیلی خوب کرد و درین کار استاد است زنی هم دارد شمش مادام کاره است
 او هم اسب بازی را خوب میگرد و سوار دیکه کی بزرگ و دو تایی دیگر کوچک و سن ده دوازده سال هستند
 این پسر با هم در بازی اسب خیلی ماهر بودند یعنی روی اسب می نشیند و بعضی حرکتها در روی اسب میکنند
 سه بازیگر داشتند که کینفر از آنها باد و نفر دیگر بازی میکرد و آن دو نفر را مثل چوبه کاهی با نظرف و انظرف
 و کاهی بهو امیادخت خیلی تماشا داشت و اسباب تعجب بود که کینفر باین سهولت آدم را حرکت
 میداد سه نفر دیگر هم بودند که بازی کلاه میکردند کلاههای بونی داشتند که از انظرف با نظرف سیرک
 و از انظرف باین طرف می انداختند روی سر یکدیگر قرار میکردت یکی از آنها تا هفت هشت کلاه انداخت
 و همه روی هم بسر برد که قرار گرفت خیلی بازیهای تماشایی در آوردند که از آن تهر نشیو تمام صاحب منصبهای
 نظامی و علمی و اهل شورای استردام و حاکم شهر بالباسهای رسمی در سیرک حاضر بودند غریب سلطان و ملرین با هم
 همه بالباس رسمی بودند بعد از تمام بازی از سیرک بمنزل آمده شام خوردند و خوابیدیم (دو چهارشنبه نوزدهم)

امروز ما برویم بعمارت سلطنتی که در وسط شهر واقع است و سابقاً هم نویسیم که قدیماً هوشل و دیل بوده است و از
زمانیکه مملکت بلاند باز از سپایول جدا شد این هوشل را بدولت پیشکش کرده اند و جزو عمارت سلطنتی شده است
و عوض آنجا عمارت بحریه را هوشل و دیل قرار داده اند که مقصیل آنهم سابقاً نوشته شد و وقتی که ناپلیون نول بلاند
گرفته و (لوتی) برادرش حکومت این مملکت را سبک و در همین عمارت منزل کرده بود و نیز زمانیکه ناپلیون خواسته
بود برادرش را معزول کند و خودش ببلاند آمده بود پانزده شب در همین عمارت منزل کرده بود که تخت
خوابش بعین دیده شد اطاق کار و اطاق نما خوری ناپلیون و مبل و اسباب اطاقها بهمان طور باقی
دوایت و چهل سال است که این عمارت را ساخته اند و راه پله دارد که بالا میرود و آن وسطش یک سقف
دارد و اطاقی است زمانیکه اینجا هوشل و دیل بوده این اطاق مجلس عدلیه بوده است و تمام این اطاق از
سنگ مرمر است و مناسب اینک این اطاق دیوان خانه عدلیه بوده در یک سمت دیوار اشکال
صورت بعضی اشخاص بزرگ که از روی عدل داد و قضاوت کرده اند حجاری نموده از جمله مجلس قضاوت
حضرت سلیمان است که دوزن او قابلیت دختری داشته و برادر او خرد و بیخود اند و حضرت
سلیمان حکم کرده است که بچه را دو نیم کرده یعنی باین و باین دیگر باین بدینند و در خیال آنکه مادر حقیقی بوده از بی خود
میکند و و میگذارد بچه را دو نیم کنند و از اینجا معلوم میشود که مادر حقیقی بچه همان است دیگر مجلس قضاوت
سلوکوس است که در قضاوت آن مکافات او چنین بوده که اگر کسی بدختری زن او کرده بکار او را بر سر
باید برد و چشمش را کور کنند از جمله پسر سلوکوس که مرگب زن او شده خواسته اند موافق قانون و چشمش را
کور کنند پدرش میکوید یک چشم من و یک چشم پسر مرا کور کنید و مشغول همین کار بودند این جمله بها
کارش را و باینش از ایطالیایی است و بهذری خوب صورت است از آنست که بر جبهه میرون او را
که مثل این است که یک است و بسیار ماهر و دقیق در روی علاج مبت کاری کرده باشد بازم باین خوبی میشود
عقل انسان بخت میماند که باین خوبی چگونه میتوان حجاری کرده باز از جمله اشکال مجلس قضاوت بر و طوس بود که
سلطنت روم را بمبتدل جمهوری کرده بود و پادشاه معزول از خارج اسبابی فراهم آورده که سلطنت را
بجد و ابر قرار نماید یکی از آن اشخاصی که با بر و طوس متحد بود اسامی مقصرین را را پورت نموده که از آن جمله دو
پسر خود بر و طوس بودند چون بابت خلاف کرده بودند حکم به قتل نموده خلاصه از پله بالا رفتیم اگر چه این عمارت
قدیمی ساز است لیکن خوش وضع و خوب بنا شده اطاقها و دالانهای بسیار دارد و در این اطاقها پردهای
نقاشی بسیار اعلی دیده شد از چند دالان و اطاق که ششم تا با طاق خواب ناپلیون که بهمان وضع و حالت
نگاه داشته اند رسیدیم بعد وارد یک تالار بسیار بزرگی شدیم که انسان از دیدن آن تالار و اله میشود تمام

این تالار از سنگ مرمر ایتالیا است مرمر ایتالیا سفید است در کهای سیاه دارد و عام را بطوری مبسوط
و جاری کرده اند که از توصیف بیرون است حصه و ضایک مجتمه است که موسوم باطلان است و گره آسمان
بر سر دست همچنین چند طاق دیگر دیده شد که نام ازین سنگ در خطوط جتاری شده بود این تالار بر
عرض و طولش بسیار است و با وجود این وسعت آنقدر سقفش مرتفع است که درست نیست سقف را دید از
فرایک خودشان میگفتند سی ذرع ارتفاع دارد اما بنظر ما تخمینا از سی ذرع کمتر بود باید محسبیت و پنج ذرع باشد
و یواز تالار تا پای طاق از مرمر است و اصل طاق از چوب که روی چوب را نقاشی کرده اند نام مجتمه می
این تالار بر تنوع هستند و همه را بهمان بسیار سه مجتمه یا بین پله که پیش ذکر کردیم دیدیم بلکه بهتر و ممتاز
تر بود در روی ستونهای این تالار کل بونه و مرغ و بعضی بر کهای جتاری کرده بودند که غتمای امتیاز از
مشالیک ذرت جتاری کرده بودند که دانهای آن یکیک شمرده میشد و چند دانه آن که افتاده بود پیدا بود
یک مجتمه ازین طلای که در همین تالار است از برز ریحته در بالای عمارت نصب کرده اند و گره آسمان
بر سرش گذاشته که از بیرون نمایان است بعد با طاقی دیگر رفته چهار پرده بزرگت تا بجای در ایجاد دیدیم از جمله
انبار پرده بسیار ممتاز بزرگی بود که صورت حضرت موسی را در حالتی که برای قوم بنی اسرائیل خطبه میخواند و عوطف
میکند ساخته اند من خودم آن پرده را قدم کردم محسبیت و دو قدم طول آن بود آن سه پرده دیگر نیز بحال
تعریف را داشت صنعتی دیگر درین طاق دیدیم که خیلی غریب داشت در بالای چهار درگاه که باین طاق
داخل میشوند چهار پرده نقاشی که تصویر ملائکه و غیره است نصب کرده اند که از نزدیک پرده و نقاشی غیر مجتمه
ولی قدریکه تخفص و در میو این نضا ویر همه بر حبه و بنظر مجتمه میاید و تا دست بان نالند باور نمیو که این پا
صفا نیست یا بر آده و جتاریست با طاقی دیگر رفتم که سقف بلندی داشت و پرده در سقف نقاشی کرد
بودند که صورت چند مردوزن مجتمه کشیده شده بود یکی از این مرد بار استی نقاشی کرده بودند که آدم به
سمت طاق میرفت امی صورت کو یا نگاه بان سمت می کرد غلامه فلیم به بندر (آمی مودن) که بندر نظامی
بلان دست سدی در اینجا ساخته و حوض بزرگی که سفاین را در اینجا حفظ می کنند احداث کرده اند در دست
بندر هم قلعه بنا کرده و خارج بحری دارند از پله پایین آده سوار کالسکه شده با قل بندر رسیدیم کشتی کوچک
بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم امین سلطان و بعضی دیگر از نظرنین باجم در رکاب بودند دیدیم
کشتی حاکم شهر بار کم و وزیر خواید بلند که آده بودند مغر فیه شده با نا کشتی آده دهم وزیر خواید (ها و لو)
است مردی کوناه قد و کبود چشم و سرخ روست و ریش خندی دارد اسم حاکم بار کم (اسخور) است
این نهر که در آن میردیم و بشمال میرود و در دولت همین پادشاه بلند چندین سال است که دستی ساخته

حادث کرده اند آب این نهر یک ذرع از سطح زمین بلند است خاک و جنسین نهر ریخته در وی آن
 فی روینده و اگر این خاک را ریخته بودند آب نام را اعتماد اضراب میکرد عرض این نهر سی ذرع است در
 بعضی جاها تا پنجاه ذرع هم میرسد و قریب دو ذرع هم عمق دارد و خلاصه در عرشه کشتی نشسته بفرج کمان میرسیم
 طاقی هم در زیره داشت که میر بناری در اینجا حاضر کرده بودند جمعی از فرنگیها هم از قبیل ما کم استروام و در کمتر
 امیرال که میرا خبر از این شرفیات نظامی و معاندان و غیره درین کشتی با ما بودند رفیقیم آمدیم بیکت بنانی
 در همین کمانال از جوب ساخته اند و این بنادر برای پرتیل ساخته که شاگرد بای بحری در اینجا تحصیل کنند و یاد
 بگیرد کشتی باز و صلحان بنا کرده رفیقیم اینجا تا شاز و وضع و حالت شاگرد با ما بودیم بعد تر پیل بکمانال آمدند
 در زیر این پرتیل با وضع کشتی بای جنگی تلبیس یعنی جج که میگردد و قرار داده اند تر پیل با بقوه فشار هوا در آب می
 اندازند و دشت نه گذاشته بودند تر پیل مستقما از زیرین با گذشت در موقتی که بخوابند بر که باید بطوری قرار دهند
 که بر تر پیل کشتی بخورد و بکشتی که خورد و فور آید که حسبار این هم که تر پیل در چند ذرع زیر آب باشد بدست و نگاه
 است از امیرال پرسیدم معلوم شد این مسئله نهری مخفی است قسم خورده است کبشی که بعد آیدیم با طاق کشتی
 اطاق کوچکی بقدر جای هفت نفر بود و میر نشسته بنا خور دیم که ساینکه با ما بنا خور و در این سلطان حاکم نهر
 کمتر امیرال که امر معاندان حاکم بارلم و زیر فواید نظرها و زیر محاربه بودند سایرین در اطاق دیگر بنا خور و در
 در وسط بنا بودیم که بقصبه آیم چون رسیدیم قصبه کوچکی است چراغ بحری و قلعه کوچکی دارد و بعد از بنا
 کشتی بزرگتری رفته داخل شدیم بحوضی که بواسطه سدی بحوض خارج از دریا کرده اند قدری کشته بعد و در
 در بای بزرگت شدیم و بقدر و میدانی در دریا رفتیم آن کشتی بسیار بزرگ و بیک وضع مخصوصی است و بالاها
 دارد و ما رفیقیم در سطح آن کشتی که مشرف به دریا بود ایستادیم امیرال سایر صاحبان با صرا با عرضی کردند
 که در اینجا میستاید احتیاط دارند و ما قبول کردیم امیرال آمد که مرا نگاه دارد و امیرال
 گفت من به دریا عادت دارم و آنها را اطمینان دارم و بعد از گردش زیاد مراجعت بحوض اولی کردیم و در
 آن کشتی بزرگ پیرون آمده کشتی کوچکی شستیم و از همان راه که آمده بودیم عیبیدیم که به (برال اندام) برویم
 و اندام قصبه کوچکی است که بطور کبریا و پر طور روس در زمان سیاحت فرنگستان مدتی در اینجا توقف کرد
 علم کشتی سازی یاد میگرفت و مشغول این صفت بود و اطاقی که در اینجا منزل آشته هنوز با منبل و اسباب
 همان حالت محفوظ مانده است به بندر و اندام که رسیدیم کشتی کبار اسکه که از جوب و تخته ساخته اند متصل
 شد با ده شدیم تمام اسکه و بلند بیای اطراف از زن و مرد و بچه تا شالی پر شده بود و ببول کو چاک فشکی در
 اینجا است که بسیار زیاد با اینجا میآید تمام مظهر با و بالکن چوئل هم از آدم پر بود همه تا شاد و تعجب میکردند که

که پادشاه ایران به زاندام بیاید و بهوراحی کشیدند این قصه را از این جهت زاندام نامیده اند که در گناه
 رودخانه (زآن) واقع شده و (دام) بزبان بلاند و المان یعنی سداست یعنی سده رود و زآن بعد از
 پیاده شدن از کشتی (بورکت مستر) یعنی حاکم زاندام را دیدیم که برای پذیرائی مانده بود و در کالسکه با که
 حاضر بودند نشسته را دیدیم این قصه کوچک است قریب بهشت هزار نفر جمعیت دارد و در نهر بزرگ از میان
 آن میگذرد و دو پل کوچک روی آن بنا شده اند روی پل از دو طرف منظر بسیار خوبی دارد و بالای پل که
 رسیدیم تماشا و تعریف کردیم (بورکت مستر) عرض کردند با بیون اول هم که به بلاند آمده بود و در همین زاندام
 روی این پل مسوختنهای انجام شده و تعریف کرده بودند از اینجا که ششمین و بجل توقف بطر کپه رفته پاد
 شیم چند پله پایین میرود با طاق محقر تاریکی تیره که از چوب ساخته اند زمین انهم از چوب است همان
 صندلی که بطر کپه در روی آن نشسته بامیز و عیتره در اینجا موجود است دولت روس یکت توجه مخصوصی
 اینجا دارد و در حقیقت تولیت اینجا با دولت روس است و بیری بزرگی از دولت روس در اینجا پست
 در این طاق تفکر زیاد کردیم که پادشاه بزرگی مثل بطر کپه در اینجا جایی مدتی منسل کرده و این وقت در
 رخت کشیده و سرخ برده ناکشتی ساز را دست خود یاد گرفته است حقیقه خیلی بزرگی دولت و ملت خود
 و لوزمی داشته و این رحمت که در آنوقت کشیده به در زرفته است بعد از قرن ها حال نتیجه آن ظاهر
 میشود بعد از تفکر زیاد بیرون آمدیم چون راه اسکله نزدیک بود سوار کالسکه نشسته پیاده آمدیم زن ها و
 دخترهای خیلی خوشگل در اینجا زیاد دیده میشود به خصوص کنیزها که همه لباس های مخصوص دارند و لباس
 شناخته میشوند این دخترها در کنار رودخانه و حیابان با کمال سرعت و چابکی میدویند که باز از راه دیگر
 با کالسکه جلو بایانند در ایران هرگز دختر ندیده بودیم آنقدر چابک و با نفس باشند که گاهی بندرت در دای
 و سیاقات ایران مثل اینها دختر دیده شود درین راه که پیاده می آمدیم دو کاهنا و محازن پاکیزه متعج دیدیم در
 قصه کوچک محازن و دو کاهنا مثل شهرهای بزرگ آینه بزرگ در جلوه دارد از جمله دکان مقبالی دیده
 شد که جلوان آینه بزرگ یکت پارچه داشت و کوشنار در کمال پاکیزگی پشت آن اوخته بودند همه جا
 پیاده آمده ناکشتی رسید ششمین را دیدیم برای مستردام در بند مسافتی دور از ماد و شش کشتی جنگی اینجا
 بودند و پاندخته و عظیمات کجری بعل و در دژ اندیم و در منزل چربی خورده با کالسکه رسیدیم از آن جا
 سوار کالسکه شده و در آنده وقت غروب بمنزل رسیدیم امشب باید برویم به (کنسر) این کنسر را در
 تالاب بسیار بزرگی میدهند که قریب بهشت و چنابال قبل ازین در عهد جمین پادشاه ابالی شهر ساخته اند خیلی
 تالار وسیع با شکوهمی است در میان تالار ازک بزرگی است در یک طرف جامی موزیکان چپا است
 در

به بالای تالار هم جا دارد و علام کردش مانند مردم می نشینند در یک طرف تالار هم مثل تاشا خانه بن دارد
در اینجا باله و بازی در می آید و در فتنه کهنه حاکم و هماندار و امین السلطان و بعضی دیگر از طغوزین با هم همراه بودند
و در تالار شدیم جمعیتی از زن و مرد بود حاکم عرض کرد گنجایش تالار نیست بنظر است و بقدر نیست
بنظر نفر هم حضور دارند تمام مردم برخواستند برای ما کوچ دادند و بقدری راه باز شد که ما گذشتیم
و خرباز و زنهای خوشگل زیاد بودند رفتیم در وسط تالار مقابل از گت صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
نشستم و یککان دنداندار گت صدای زیاد میداد و صدادین تالار بزرگ می چسبید بعد از آن
بالباس خوب آمده و از خوانده بعد از اینجا برخواستند بطرف مقابل بن رفتیم تمام مردم پشت بکشد
منوچه بن را تاشا می کردند پرده بسیار جوی بود جنگل و درخت زیاد دیده میشد و در خرباز میان جنگل
باقسام مختلف رقص میکردند و همه خیلی خوشگل و تشنگ بودند بعد از تاشای رقص از اینجا برخواستند
رفتیم و عقب اطاعتی بود شاه نشین بن مانند داشت در اینجا بنظر خوب جاری بود و بنظر زن
کینفر جوان غیر ملخی قوی شکل صندلی گذاشتند نشستیم که رقص ساز آینه را تاشا کینم تشنگ میزدند و نصف
عربی لجن خودشان بخوانند حالت بود اما کینفر از زنهای بنظر مافرنکی آید زنهای خالی از ملاحظت بودند بنمای
رقص گذاشتند یکی یکی میرقصیدند کینفر از زنهای بالای صندلی رفتی نشسته بر عاوسی بسر زده نشسته
این رفا صها بود او هم میرقصید (کنه امیرال کرامر) که از نایب امیرال کیدر چه باین تر است و با ما بود
امروز از ما رخصی گرفت که بجهت کار و مأموریتی بطرف جنوب بلند برود امشب احوال و در از حاکم
پرسیدم گفت هنوز زنده است اینجا است او را صدا کرد و دوباره بحضور ما آمد آدم با مزه خوش صحبتی است
حاکم هم بسیار آدم خوش صورت خوبست این اسبابها و تشریفات را از کردش و تاشا همه را او را
داده و خیلی حمت کشیده است جنرال هم از هم آدم خوبی است (دو پنجشنبه بیستم
امروز باید برویم به (ها آدیلند) از امستروام باره این تا بار آمدیم ساعت راه است صبح ساعت
ده رفتیم از (ایخوود) عبور کرده به بار آمدیم رسیدیم حاکم ایالت بلاند شمالی و بورگت سیه بار آمد
و اجزاء بلدی و رئیس قون یعنی کماذان اینجا حاضر بودند و ما را پذیرائی کردند تشریفات نظامی بعمل
مبارک که شده را ندیم امین السلطان و چند نفر دیگر از طغوزین ما و جنرال هم از همراه بودند و
رفتیم به هتل و هتل یعنی محل اداره بلدی و عمارت خوبست در اینجا چند کار می یعنی کارخانه هست و در
خوب کار است امدان قدیم بلاندی نصب کرده اند بعضی خیلی عالی و دیدنی بود و مخصوص در بعضی بود
و صورت بعضی اشخاص بطوری حالت نمائی کرده اند که بهتر از آن میشود و اگر بخوایم یکبار شرح بدهیم

مفضل شود یک پرده بزرگ در اینجا دیدیم که چون تاریخی است شرح از انبوسیم زمانیکه سپاهانولیا
 بهر اهل را محاصره کرده و جنگی باین شهر سخت گرفته بودند ابالی شهر هم سخت ایستاده جمعی از حفظ و کرسی
 تلف گردیده جمعی کشته شده اند یکی از بزرگواران نقاشی کشیده است که زنهای شهر مثل مرد با اسلحه
 برواسته دفاع می کنند و آتش و خاکستر و روغن داغ بسرو زمین میریزند قدری تماشاکرده بعد ازین
 رفیقیم جنگیایی دیدیم که می گفتند قریب هزار سال است نباشد جنگی بزرگ و مرتفع است در اینجا از کجاست
 که میگویند یکی از بزرگترین ارکهای فرنگستان است از کج را زدند جنگی صد امید دارد در اطراف از کج
 حجابی خوب روی سنگ مرمر کرده و اشکال نهی جنگی خوب ساخته اند تماشاکرده از اینجا رفیقیم موزه که
 معروف بموزه کلونیال است و مرتبه پائین کیفیت این موزه اسباب و اشیاء متعلق بکلی بای بی
 را گذرده اند از محصولات و چوبها و یارچهای اینجا با اهریقل نمونه درین موزه موجود است از لباسها و اسلحه
 قدیم و حتی نمونه با دیده شده یک دست اسباب موزیک جاوه در اینجا دیدیم که جنگی عجیب بود در زیر
 بالا اشیاء مختلفه از بلور و چینی کار قدیم فرنگستان و چینی چین و ژاپون و پارچه با انواع اقلام و مجسمه
 که از روی مجسمه بای یونانی و غیره قاب گرفته اند و ظروف قدیم یونانی و رومن و اسباب متفرقه دیگر
 و بنیت کاری و فولاد و بنت و غیره در اینجا گذاشته اند اصل عمارت موزه در شخص صفائی ساخته بعد ازین
 گرفته برادرش داده و حالا تعلق بدولت یافته و موزه است بدیر موزه کلونیال همش (کدره)
 و بدیر موزه صنعتی همش (ون سناهر) است از موزه که بیرون آیدیم از راه پله بزرگی باین آیدیم و در طرف
 زنهای مختصر و شکل ایستاده بودند همه تعارف و تعظیم کردند از اینجا رفیقیم بجاری که در یک پارک باصفا
 واقع است نالاری بود قدری از زمین مرتفع جنگی باصفا اینجا ازینست داده و هنار حاضر کرده بودند در
 اینجا هنار خوریم بعد از هنار سوار کالسکه شده در پارک و گردشگاههای خارج شهر گردش کردیم خیابانهای
 باصفا زنهای سینه و خرم در اطراف هم سبیل زار با دیده میشد که حالا کلید داشت اغلب سبیلهای ملائذ
 که باطراف میبردند در این شهر عمل میاید بعد از گردش رفیقیم بخانه حاکم خانه پاکیزه خوبی بود باغچه کوچک باصفا
 در بنیت عمارت داشت بالکنی رو بباغچه بود که باطل و سبزه زینت داده بودند اینجا رفیقیم حاکم سده دختر
 بزرگ جوان دارد که هرساله اینجا بودند دختر وسطی در سینه کلی حاضر کرده بود و داد و خواهر حاکم تیم که زن سینه
 و دختر خواهرش که دوازده ساله است پیش ما اند از عمارت و خانه حاکم کار آیده مراجعت بمنزل کردیم
 شهر باارلم (قریب پنجاه صفت بزرگتر جمعیت دارد شهر کوچکی است اما جنگی خوش وضع و پاکیزه است
 کوچههای نیزه خانهای شک و بار کهای کلکاری جنگی خوب دارد اطراف همه خیابان و چمن زیاده است

در از مراجعت با مسترد ام سیرک رفتم این سلطان و غریز سلطان و حاکم و هماذر و چند نفر از زمین
 همراه بودند بازیهای سیرک امشب خیلی خوب و تماشاخانه پر بود بازیهای خیلی خوب کردند جمعی از مرد و خرم
 زنی میگردیدند چیزیکه بیشتر از همه مانگی داشت این بود که یک سیر میش سیرک با چند اسب بازی میکرد
 در میان انگلیسی این اسبها را بونی میگویند انواع بازیها کرد که خیلی تماشا داشت بونی با هم با اسبها
 رزک بازی می کردند بونی با اسبها میخواستند و حرکت میکردند از زیر شکم یکدیگر رد میشدند حرکت
 تماشا خیلی عجیب بود مقلد با هم بازیهای خوب در آوردند یکی از بازیها با صندلیهای تخت بود که در فیه ده
 صندلی روی هم پیچیدند و بالای این صندلیهای دق و لقی بجز حرکت میرفتند و در آن بالا حرکات عجیب
 میکردند شیر جرم داشتند و نفر از بازیگر با در بالا بودند یکی از پایین عمداً زده صندلیها را بخت آن
 دو نفر هم از بالا افتادند و بر خواسته آسانی نکردند بعد از این بازیها بیرون رفته قدری گردش کرده گشتم
 زمین سیرک را فرس کرده و قاصدهای تماشاخانه را سیرک آورده بودند رفش و باله بود همه لباس تماشا
 را پوشیده بودند یکی بصورت طاووس سفید بود و یکی بصورت طاووس نقره رنگین بختاری خیلی فشنک مثل
 طاووس دم داشتند و طورهای ساخته بودند که در وقت رفش مثل طاووس خیز میزدند سایر هم برکت بصورت
 مرغی رنگ برنگ خود را ساخته و رفش میکردند چیز اغنای کار سیرک را یکم به تصنیف کرده و از بالا
 بوسط سیرک بروی رقا صهار و سخی لکتر سیئه می انداختند و گاهی روشنی را رنگ رنگ میکردند
 بسیار فشنک بود و وقتی اسب بازی میکردند زمین سیرک بواسطه اینکه لغ بود اسب بازیها میخوردند
 مردی هم که روی اسب بازی میکرد زمین خور و زن کاری کاری هم ریس سیرک است هم بازی میکرد
 زمین خور و اما بواسطه زمی زمین صدمه میندیدند بعد از یک مجلس رفش بازی رفتم بیرون قدری گردش کرده
 برگشتم این دفعه سیرک را با تخت صاف فرش کرده بودند اول کار تا اول بازی کردند و بالاسنای
 عجیب و غریب انواع رفصها نمودند بعد در روی تخت (پا قیسه) کردند و آن عبارت از این است
 که بغه کفنی از این بر یک فرش می بنده و در رستان با پاروی نخ حرکت میکنند و زکما این را
 زلاق میگویند اینجا هم در روی تخت همینطور با همان پا فر حرکت میکردند مرد و زن و زن و بچه با یکی یکی
 دو تا دو تا بازی مانتیه میکردند زنا هم لباس خود را عوض کرده لباس سفید لطیف بسیار فشنک پوشیده
 بودند کتفرا زنا لباس مخ پوشیده بود و دو میان سفید با جلوه داشت و خوب میرقصید بعد از تمام
 این مجلس آمدیم سران آمدیم (و فر جمعاً نلبست و یکم) امروز باید برویم به رطرا ام در
 خانه بود که مستر رطرا ام بنهار موعود هستیم و بعد از نهار برویم بلا به که پاشی تخت هلا ناست و شام را

در از مراجعت
 با مسترد ام
 سیرک رفتم
 این سلطان
 و غریز سلطان
 و حاکم و
 هماذر و
 چند نفر
 از زمین

رنما در عمارت سلطنتی تجویم نام و وزرای بلند هم اینجا با ما شام خواهند خورد و ساعت سه سوار کالسکه شده
 رفتیم براه آهن نشسته رفیقیم برای رطردام براه آهن تا اینجا یک ساعت و نیم راه است مملکت بلانچینی آباد
 و همه جا سبزه و زراعت و چمن است تحمل زراعت اینجا اینطور است همه بغاصه ده پانزده ذرع یکت نمری
 کنده اند که عرض آن دوالی سه ذرع و طول آن زیاد است و این بهر آنکه در تمام این مملکت و در اطراف
 مزایع دیده میشود برای این است که آب زمین را بکشد و خشک کند تا قابل زراعت شود معلوم است
 که زمین بلانچین اغلب بی زار و آب و با طاق بوده بواسطه این نهر با آب را کشیده و زمین را خشک کرد
 زراعت می کنند تا رطردام همه جا طرفین راه چمن و در میان چمن با کاه و بای زیاد و دسته
 دسته در چارپو و ندکاه و بلانچین معروف است همه بلاق هستند یکت کاه و یکرکت پیدایمی شود و کوسفند زیاد
 هم دیده می شود همه برکت خاکی و دم آنها شبیه بدم سگ است دهنه ندارد و بنظر بد می آید اسب
 و مادیان و گاو و گوسفند در جهنم دیده میشود خلاصه رسیدیم بکار رطردام بزرگ شهر حاکم و اعیان و اعظم
 شهر حاضر بود ندکشی کوچک رودخانه در آن نزدیک بود پیاده رفیقیم تماشا کنیم طردام یکی زبنا در محله است
 تجارت زیاد در اینجا میشود و کثرت یکی اشعبات رودخانه زن واقع شده است این رودخانه از خاک
 المان می می آید و در نزدیکی سرحد بلانچین دو شعبه از طردام میگذرد و شعبه دیگر باین تر از رطردام نزدیک
 دود و دخت) بدریا میریزد از رطردام تا در درخت قریب یک ربع مسافت دقیقه راه است از رطردام
 با کشتی از روی رودخانه میتوان بالمان رفت بکو بکطر و کلن و شهرهای دیگر رسید با وجودی که این یکت
 شعبه از رودخانه زن است که از اینجا میگذرد خیلی عظیم است مثل دریا می آید آب آن زرد رنگ است
 در بخار زیاد و تراخ می خورد و در آنجا خیلی وسیع است کشتیهای زیاد از بخاری و بادبانی و تجارتی و
 غیره روی این رودخانه در ساحل رطردام لنگر انداخته است و کلههای آنها مثل جنگلی بنظر می آید خیلی تماشا
 کشتی بخار تراکمن آلمانیک را از دور دیدیم کشتی بزرگ باشکوهی است از محیط آلمانیک بطرف نیکی دنیا
 سفر میکند بعضی کشتیهای دولتی توپ دارند که (کانویر) میگویند در اینجا دیده شد بقدر یک ساعت و نیم با
 بزرگتر و امیرال در روی آب گردش کردیم امیرال دم کاغذی است مویش سفید است شیش امیرال
 سبیل کوچکی دارد با او قدری صحبت کردیم چیزی تازه که دیدیم این بود که بنای خیلی مرتفع از آهن و میسبان
 آب ساخته اند و اسباب جرفیدن در اینجا تعبیه کرده که بواسطه آن زغال کشتیها میسند ما در حال
 از آن رفیقیم تماشا کنیم جمیع از پیرون ملاحظه کردیم که واکن راه آهن از انبار زغال حمل کرده می آید بپای این بنا
 این بنا جرافتال واکن را باز زغال مالا می کشند در وسط بنا جای مسطحی است واکن را اینجا در مقابل ناودان
 برده

بر کی از این و امیدارند بر کشتی که میخوابد زغال بگیرد و در آنانه می ایستد و بنابر زغال خود رشتن امحاذ می نمودن
و امیدارو از آن بالا و کن ذغال با اسباب بنا و دان سر از بر می کند و از نو دان بنابر کشتی میریزد بر
کشتی بزرگ و اگر در روی آن بنا بالا نمی کشند و برای کشتیهایی که کوچک است این را و امیدارند از نو
بای کشتیهایی که نو نیز متصل شلیک میگردند چند کشتی در دو خانه پاک کن در آنجا بود که میطور که حرکت می کنند
با اسباب لجن تر و دو خانه را با لای می کشند و تفتیه می نمایند چند کشتی نمیه هم می بینیم که چرخ بخار داشت این کشتی
برای این است که اگر کشتی آتش بگیرد یا در آنجا بکند این رو و خانه حریفی اتفاق افتد آب ریخته خاموش کنند
این کشتیهما محض تماشای نمیه میزد و آب مثل فواره عظیمی جستن میکرد و خیلی تماشا داشت قدری کردش کرد
بعد آیدیم با سکه سوار کالسکه شده بطرف شهر آیدیم رسیدیم بخانه حاکم خانه شخصی دوست اگر چه محقر است
و تاجیلی پاکیزه و خوبست در آنجا نما خوردیم همه صاحب منصبان فرنگی و مله نین رکاب با هم حضور داشتند
حاکم شخصی است بلند قامت زرد چرده موی سیاه و ابروی باریک دارد چانه خود را میترسند که با
ریش دارد و دم خوبی است بعد از نما چون ساعت معین باید بجا بر رویم دیگر توقف کرده کار آیدیم حاکم از
سند آن روجه خودش عذر خواسته گفت عذر دارد است خواب و بر او ریش هر دو فوت شده اند سوار راه آهش شد
به لایه آیدیم قریب سیاعت راه است در کار لایه تمام و زرد و صاحب منصبان و اعظم و اشرف برای ما
پذیرائی حاضر شده بودند احترامات نظامی بعمل آورده شلیک توپ کردند سوار کالسکه شده را آیدیم برای
عمارت تابستانی پادشاه از پارکها و جابای خوب که ششم هم انداز و این السلطان و وزیر در بار پادشاه
بلند که میرود کامل محرمیت با ما بودند این عمارت تابستانی نزدیک شهر در میان پارک با صغائی واقع است
بله میخورد و ارد عمارت می شود اول داخل نقش کن مانند جایی شده بعد راه پله دارد و در تالار بسیار بزرگ
عالی می شود و حقیقت عمارت یک مرتبه ایست در و دیوار و سقف این تالار نقش نقاشیهایی خوب کا
استادان قدیم بلند است که روی تخته بهمان دیوار و سقف نقش کرده اند همه مجالس خلعت پادشاهان
قدیم بلند و فقرات تاریخی مفید است خیلی خوب نقاشی کرده اند در جنبین تالار کارخانه دارد و در آنجا
پرو بای بسیار خوب قیمتی که حقیقتا اگر شخص ده روز وقت خود را صرف تماشای آنها کند کم است لفتب
کرده اند اطافای مزین با بیل و اسباب ممتاز خوب دارد که هر یک بیک وضعی است یک تالار
چینی دیده شده که همه اسباب آن کاچین بود و کاغذ نقش چین بدیواران چسبیده اند از این معلوم میشود
که رسم نقاشی رومی کاغذ را بجهت دیوار فرکیها از چینی با اقباس کرده اند یک تالار دیگر ژاپونی خیلی مزین
بود چون وقت نشت بوده پانزده دقیقه زیاده تر نمودیم تا بهیم سوار کالسکه شده رفتم بعبارت سلطنتی

که در داخل سحر است و اینجا باید شام بخوریم قبل از رسیدن عمارت در جانی ایستاده گفتند اینجا عمارت وزارت
 عدلیه است باید نماش کرد و دارد آن عمارت ششم عمارت بزرگ است و در وسط عمارت وزیر
 عدلیه و اطراف آن جای خرابی است که بر یک طاقی و دفری و کلبی علیحده دارند و در خانه خود وزیر
 عدلیه را هم دیدیم خودش معرفی میکرد چیزی که خیلی دیدنی بود کتاب خانه وزارت عدلیه
 بود که خیلی بزرگ و چهار مرتبه داشت همه را کتاب چیده بودند پله بای هیچ داشت که از آن
 پله با همه طبقات کتابخانه بالا میرفت و مقابل هر مرتبه غلام گردش دارد که میروند کتاب بر میدارند
 اما بالا از رفقه از پایین نماش کردیم از اینجا ما را به عمارت بردند یک دسته سوار از جلو و یک دسته از عقب کالسه
 ما بود و در ب عمارت تشریفات زیاد فراهم کرده بودند سرباز و صاحب منصب و وزراء و اُمراء و تمام
 اعیان در بار پا دشا حاضر بودند و در شده با همه تعارف کردیم این عمارت اگر چه زیاده و مفصل نیست
 اما مبل و اسباب آن خوب و مجلل است رفیق در آخر عمارت طاقی بود قدری اینجا راحت کردیم و خوردیم
 تا وقت شام شد آمدند عرض کردند (وینرایست سروی) یعنی شام حاضر است برخاسته
 سر شام رفیق قبل از شام وزیر در بار تمام و اعیان حاضر شدند و وزیر عدلیه و وزراء حاضر بودند و وزیر جنگ
 صاحب منصبان نظامی را معرفی کرد و در میان و وزراء و کلوئیل یعنی متصرفات هند شرقی بودند و جاوه و سوماترا
 و غیر هم که شمش (کوخنووس) است و ترقیب شستن سربازان این طور بود دست راست ما وزیر در بار
 کنت شیل پونکات نین هیوس) و دست چپ ما (پونکات هر و ان کا پالان) رئیس صاحب منصبان
 بسته یا دشا و شمش بودند بطولانی بود و فرقیها و بعضی از وزراء و مکرر بین رکاب ما هم مثل این سلطان و
 مخبر الدوله و غیره بالباس همی حاضر بودند و وزیر در بار تکی سلامتی ما کرد ما هم جواب دادیم بعد از شام خود استیم برویم
 بگردش کند در یا شهر لایه در کنار در پا واقع شده و خیلی آرام و آسوده است و همین جبهه اینجا پای تخت کوه
 و آلازجیت استعداد است و در طردام از برای پای تخت بهتر است اما چو معلوم میشود که در امستردام و در
 دام چون تجارت و از دام مردم زیاد است محض آسودگی لایه را پای تخت کرده اند امستردام چهار صده
 هزار نفر و در طردام دو است هزار جمعیت دارد اما جمعیت لایه پیش از صد و پنجاه هزار نفر نیست خانه ما
 در امستردام و در طردام چهار پنج طبقه است در لایه اغلب دو طبقه و نهایت سه طبقه است و این جبهه
 خیلی با روح است پادشاه و کلکار بسیار خوب دارد و در عمارتی که شام خوردیم یک پرده صورت کلیم دوم
 پدر پادشاه حالیه پادشاه آن و نخته بود و وزیر پای صورت اسب او را که سوار میشد همان طور تمام ساخته کجبه
 با و کار نگاه داشته اند و جبهه آن این است که نا پلئون اول که پادشاه بود بعد از آنکه شکست خورد

و دوباره قشون کشید و روانه لوجنک واقع شد یکم دوم هم قشون بلا ندر اجمع کرده بهرامی (دوک دولکین
بنا پلین جنک کرد و در جنک اسب زبر پامی او جانی شد این است که اسب او را بمته یاد کار ساخته نگاه داشته
اند و جلوعمارت بهم محبته است از چو دن صورت یکم اول لقب به طاس می شود (یعنی سالت غنای
که او بانی سلطنت بلا ندر و جد پادشاه حالیه است و حقیقت (فدا شود دنیا هستی) یعنی بانی این سلسله
است خلاصه سوار شده اندیم بکنار دریا برای گردش قدریکه از شهر دور شدیم داخل پارک شدیم بسیار منظم
و با صفا با حیواناتهای متعدد و درختهای بزرگ سایه گستر مثل چکل قدری دیگر که راه آمدیم خانه های بسیار قیامت
کنت پیدا شد که بفرشته آنها را (ویلا) میگویند اما قدری این خانه ها شکست و نظریف است که بفریف
راست نمی آید آنچه سلیقه معاریت و طراحی و تربیت خارج و داخل غارات بکار رفته بلکه هسایه های این خانه ها
هر چه بعدتر خانه ساخته بالادست یکدیگر بر جو استه بکی از دیگری بهتر می سازند دیگر معلوم است چه تیر بکار بر
اند و در هر خانه محوطه و باغچه ایست چمن سبزه مثل چمن درختهای کوچک تنگ و آن کاشته با عجمای
گلکاری بالوان مختلف مثل میا در روی سبزه و چمن احداث کرده اند و افعا نقش کل میا در روی طلا
ازین منظم تر و بهتر میشود ابالی شهر در تابستان با باغچه ها که مثل قوطی جواهر است بسیار میروند اغلب متمولین
است و ام و در طرد ام هم اینجا خانه بسیار قی دارند بعد نیست از محال که خارج هم مثل تخمیس و غیره حتی متمولین بطرز
بورخ در اینجا خانه بسیار ساخته باشند تا چشم کار میکند بفرخ راه تا کنار دریا این پارک از طرفین بهمین نوع
خانه ها صرع و فزین است در میان آنجا نه از اسباب عیش و راحت همه چیز موجود است افعا اگر شخص بقبول حالت
متمولین را نماید که اینجا بسیار قی می آیند با آن لباسهای نظریف که زن ها و دخترها و اطفال پوشیده اند و در شبها
مناسب و هواهای خوش در این دنیا با مناسپاده و با کالسکه مرد و زن با یکدیگر گردش و دید و بازدید و شب نشینی
می کنند و چه مجلسها و چه عیشها دارند می بینند زندگی بهتر ازین میشود خلاصه از میان دنیا با منا و پارک گذشته اند
بکنار دریا رسیدیم نزدیک دریای تپه های کوچکی متعدد دارند و ماسه نرم دیده میشود که در فاصله دون
میگویند از دور چراغان و جمعیت زیادی پیدا بود درین کنار دریا بونل بسیار بزرگی است موسوم به
بونل (دن) یعنی همان خانه تمام باین جهت این شهر را گذاشته اند که مردم در اینجا استجمام می کنند معلوم میشود در
تابستان اینجا جمعیت زیاد میشود که همچو بونلی ساخته اند در زیر این بونل تالار بسیار بزرگ مرتفعی است
که در اینجا کسره و بال میدهند تمام بونل ابا کاز چراغان کرده بودند پیاده شدیم مارا تالار کسره روند دیدیم
همه چیز همی است جانی برای ما معین کرده صندلی گذاشته اند و زیر خارجه و تمام و دراز و بزرگان با نذ قبل از
وقت آمده در اینجا حاضرند قدری نشسته تا شام کرده بعد برخاستیم که برویم کنار دریا گردش کنیم از کثرت جمعیت

بجای خود

راه بود و همانند و بزرگ مسرت رخصت راه باز میکردند از طرف دریا باین هم آنجا که داخل میشوند بلکه از طرف
دیگر پارکی دارد بسیار خوب که از آن طرف داخل میشوند راه بکنار دریا بنود و رفتن با آنجا مشکل بود و در بونل
دولان بسیار بزرگ عالی داشت آنجا را تاشا کرده رفتم بسالون یعنی طاق خوبی بود آنجا قدری نشستم
و آبی خوردیم از آنجا آمدیم به تنهایی جلو بونل که بغراسه (بونل) میگویند خیلی وسیع و عالی بود دور آن بود
دار و چشم انداز خوبی بدریا و بجزایران بونل است این بونل در مرتبه فوقانی هم جای خوبی دارد که رفتم
برایم جمعیت زیادی در آنجا دور ما اگر نشسته فریب ده هزار نفر جمعیت که از شهر و از غارهای سیلانی
آمده بودند در آنجا و در کنسرت نظر اندازنهای بسیار خوشگل در میان آنها دیده شد همه از آمدن ما اظهار شغف
می کردند و زیاد خوشحال بودند و می تنبانی صندلی گذاشته نشستم بسینی و میوه آورد و خوردیم تشنه می فصل
بسیار خوبی کردند از برلین با بیطرف صدای گرفته و استخوانها قدری در می کنند تا اعتدالی نداریم و باز آب
نخ و بسینی بخوریم قدری باور را صحبت داشته و روی تنبانی گردش کردیم تا وقت حرکت زن رسید
کردند بیرون آمدیم از همان راه پارت و با غنچه که آمده بودیم رفته کالسکه نشستم در آنجا خطر بزرگی از ناگه
کالسکه کالسکه در بازیت که کالسکه شتر قیاس است چهار سب قوی سبیل سیاه ناز از طویل پا شده
بیرون آورده آن بسته اند بنیکه سوار شدیم اسبها موارد اشتند غیر از آنش باز نیهای جوانی که در سمت
دریا بود و تاشا کردیم درین سمت پارت هم تشنه بازی زنی گذاشته بودند آنش زنده جمعیت هم زیاد
بود همه مو را می کشیدند سب باز صدای آنش بازی و مردم بسیار وحشی و دیوانه شدند کالسکه را از در
خارج کرده نای بازی گذاشته یک دفعه دیدیم کالسکه توی باغچه با میرو و زده و در کلار بسیار اشکسته روی کما
حرکت میکند فهمیدم اسبها اختیار از دست کالسکه می گرفته اند و نفر پنجم است هم که عقب کالسکه
می نشیند افتاده اند زمین مهار چهار سب در دست کینفر کالسکه می است کینفر هم معاون دست که پهلوی
او نشسته حال میندایم چه کنیم همه وحشت کرده اند آخر هر طور بود کالسکه را داداشتند تا دست و پای اسبها
زمین بند نمی شد این سلطان و وزیر عدلیه بلانند و بزرگ مسرت و همانند که پیش ما بودند از وحشت خودشان
کم کرده بودند میندایستند چه کنند با بنتر و بنتریم در بنتریم که کالسکه ایساوه زود پیاده شویم هر چه گفتیم
در را باز کردند فهمیدند آخر هر طور میکند در آن حوالی بودند تاشا کردیم در را باز کردند زود پیاده شده داخل
جمعیت شدیم این سلطان و سایرین هم هر طور بود خود را باین انداختند حالا بنتر و وزیر را و اعیان که
همراه ما هستند متوحش شده و در مردم همه و بیجانی دست داده فریاد میزنند و میگویند که بود هر چه کردیم
آتش بازی را موقوف و صد بار اخاموش کنند که بلکه اسبها آرام شوند ممکن نیست هر طور بود و خواست اسبها را
گرفته

رفتند و حالاً میخوابند و باره مار سوار این کاسک کنند لغتیم باین سبها و احوالت نباید سوار این کاسک
شد کاسک دیگر بیاوردند کاسک دیگر آوردند سوار شده را ندیم شب تاریک و نصف شب چیزی نمانده است
فقیم تا به شهر و بعد بکار رسیده بترن بخار نشسته را ندیم برای مستردام یک ساعت و نیم طول کشید خلاصه
یک ساعت از نصف شب گذشته بمنزل سیده خوابیدیم اشباری که امشب که در کنار دریا کرد و جنبی با صفا
بود و عکس آتش با نهیای رنگین که بهوتل اطراف جمعیت می افتاد عالمی داشت تفصیل وضع مستردام را که
شهر معروف نیست لازم نیست در اینجا بگویم در کتب فرنگی تفصیل آن مسطور است و همه کس متنبه می شود
که این شهر و دخانه دار و موسوم با مثل که از میان شهر میگذرد و بهوتل بمنزل در کنار آن واقع است بعلاوه
کانالهای زیاد هم درین شهر هست که از آب بند و دخانه و آبهای دیگر مملو میشود و اغلبی بیش از یک است جاری است
تقریباً بیست کانال در بولوار بای معتبر شهر ساخته اند و دو طرف چنانهارا سنگ فرش کرده و درخت
کاشته اند بنظر جنبی با صفاست اما آب کانالها چون جاری نیست و کثافات شهر را در آنها می ریزند درخت
در آن میوید قدری کثیف است لکن بنظر با صفا می آید جمعیت شهر چهار صد و پنجاه هزار نفر میگویند این جا
فرود (یعنی جلیک) بای بزرگ پیدا میشود یعنی جلیک همه فرنگسان به منظور بزرگت و فرزند میو و بخصوص مال
اینها طوری بزرگ است که با کار میبرند و میخورند انکوری دارد و سیاه و گردسته زیادی دارد و در طهران
به عکس این نوع انکور را نمی خورد و ترشی می اندازند اما در اینجا با میل میخوردیم و خود ابالی هم با کمال میل میخوردند و
طرف شهر مستردام دریا است یک طرف ضلع زید و طرف دیگر دریای شمال زید و در جنبی بزرگ است
دریا نیست میخوابند اینجا رنجگان روزین آن را آباد می و زراعت کنند اما ابالی مستردام خودشان اقرار
داشتند که بهیچوقت هوای این شهر صافی و آرامی این ایام نبوده می گفتند اینجا اغلب بارندگی میشود و
رطوبت زیاد است چون مجاور دریا و از بلاد شمالی است غالباً سرما و بارندگی در کار است بلکه میگویند
صد سال است همچو هوای دیده نشده اما در اینجا بواسطه کانالها و آبها و درخت زیاد درین فصل شسته زیاد دارد
و شبها در بهوتل شسته مارا جنبی میزد اما مثل شسته بای طهران خورش ندارد که کند از کسی بخوابد صبح که از خواب
بر میخیزیم صورت ما از اثر کزیدن شسته مثل جای آبله قرمز شده بود (وقت رفتن کنار دریا بعد از گذشتن
از پارکها و خانهای میلانی که تفصیل از آنوشتم رسیدیم بده ماهی کیر با آناه اینکه تصور شود ده ماهی کیر با جای
کثیفی است جنبی پاکیزه و با خانهای خوب شگفت و با پنجهای کلکاری و ابلش بالباسهای پاکیزه و رنگارنگ
خوشگل و دکالین خوب که جلوانا آینه بای بزرگت بشیه بدکانهای شهر بود (ابالی بلاند همه بالقطره بحری
هست پاک و کشته و کشته باغها و در انداطفال کوکوت را میبیدیم در قایقهای کوچک که با و خرنه بر میگردد

و غرق می شود با کمال حرارت نشسته در رودخانه و منبر باشد می رانند (اسم کنار دریا و محلی که بوتل برین در
انجا بود بعضی آنه (می شود بنین کنن) است (دو دشت بنین بدینست و دو ویسین) امروز بایا
برویم به (آلودین) که از شهرهای معتبر ملوک است بند بسیار خوب معروفست که از امتداد هم نام
باراه آهن قریب پنج ساعت راه است بشیر راه در خاک بلانداست میرود که رسیدیم از استامبول
سرحدی که موسوم بانجین و خاک بلانداست بشیر از سی چهل دقیقه راه نیست صبح از خواب بیدار شده حاض
حرکت بودیم بعضی از نظرمین با کار رفته بودند درین بین عرض کردند نهار حاضر است در مرتبه پائین عمارت
در اطاق بزرگی میرفتی گذاشته وز را و ایمان هم حاضر شده نهار باید در اینجا صرف شود که در حقیقت نهار
و دایع است رفتیم پائین همه وز را و ایمان حاضر بودند نهار خوردیم و بعد از نهار رفتیم در اطاق خود مان چن
دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید کالسکه نشسته رفتیم کارسوار ترن شده حرکت کردیم صحرارزد
طرف راه آهن و مزارع و کاد و کوفته و آبادی همان تفصیل است که نوشته ایم نامشاکنان میرفتیم تا بر طردام
رسیدیم از دجله بیابان طولانی عبور شد خط آهن از میان شهر میگذرد و بقدری راه آهن نسبت برین شهر
ارتفاع دارد که ما کن نامحاذی طبقات سیم و چهارم عمارت بود و اشخاصی که از بالا خانه بانها میگردند با ما مقابل
بودند کوجا و بازارها مثل چاه از پائین دیده میشد مردم تعارف میکردند و بخواب میکشیدند و ما جواب میدادیم
بالی بلاندا چینی کل دوست هستند حتی هیره زنند و فعله جارت باید جلو حیره اطاق خودشان کل در شسته باشند
بر قدر فقیر باشند صبح بازار کل فروشان رفته کل میخند و کلدانهای خود را تاره میکنند نهارشان عموماً با
بسیار با صفا است از اینجا گذشته رسیدیم به دور درخت که قبضه است از یک پل کوچکی است که شسته دارد
قبضه شدیم قبضه بسیار قشنگی است جلوه خانه تمام کوره کل حیده اند از اینجا فاصله ده دقیقه که گذشتیم رسیدیم
به پل معروفی که بر روی رودخانه که آبش مرکب است از دور رودخانه (مزر) و (برن) بسته اند در اینجا عرض
رودخانه زیاد است و داخل دریا میشود راه آهن از روی این پل میگذرد با قول و خانه و مل که رسیدیم برین
قدری ایستاد بواسطه اینکه برین و بگری از جلومی آمد بعد اجم از پل گذشتیم این پل سیزده پایه دارد و فاصله چنان
هر پایه قریب دو سست و پنجاه ذراع است پایها تمام از اجراست و سیزده طاق دارد که طاقها همه از
آهن است و تقریباً سه هزار ذراع عرض این رودخانه است که طول این پل باشد بر روی آهن سطح پل تخمه کشیده
راه آهن از روی تخمه میگذرد این پل قابل است که از جایگاه دور محض تماشای آن بیاید و از عجایب دنیا
عجوب است زن کجا پنج دقیقه از روی پل میگذرد از بالای پل رودخانه مثل دریا بنظر میاید کشتیهایی بسیار
بزرگ در این رودخانه سیر می کنند که میبندیم خلاصه رفتیم تا رسیدیم به (اس) (جنس) که به سرحد پائین

بلژیک

بلژیک است این سرزمین جزو خاک بلاند است در اینجا توقف شده همان در راهی بلاند رخص شدند
ماندار بای بلژیک آمده داخل کار شدند و بریکت و در عرض کردند کالسکه بار اعوض نموده با همان تن
عمت آنورس حرکت نمودیم در این جنس که زن استادیک و ختری وارو کار شده دسته کلی تقدیم
رو و زبان فرانسه نظمی نمود که مضمونش این بود (این دسته کل را در آخر خاک بلاند تقدیم می کنم
هم همان داران بلژیک یکی (جنرال ندو) و دیگری (کاپیتان مشکاد) است خلاصه رسیدیم
کار کار تمام وزراء و صاحب منصبان نظامی و قلمی بلژیک حاضر بودند از زن پیاده شده سوار کالسکه و
ملطنی که حاضر بودند هم در و همان دارو این السلطان در کالسکه با نشسته بودند و جزال ثلی همان داران
نام قشون این ایالت سواره جلو ما بود بهمین قسم میرسیم تمام اهل شهر با نظم و بی صدا بحالت اجتماع ایستاد
و ند پلین با وی هم مواظب بودند یک سمت راه تمام صاحب منصبان سواره ایستاده و افواج صف
بسته بودند حال که شهر هم با کدخدایان متبصر در کالسکه دیگر جلو ما میرفتند که راه نمایی نمایند قشونی که ایستاد
بود و قسم بود یک قسم آنها کاروسی و یکت بود قشون است یعنی در موقع جنگ حاضر میشوند قسم دیگر در زمان
لباس این دو قسم قشون مخلف است که لباس نیز داده میشوند لباسهای بسیار قشنگ آراسته داشته
خصوصاً توپچی آنها و جوانهای رشید زیاد میان آنها بود همه جاموزیکت با بانک ایرانی می نواختند و
سه عراده توپ هم با سبب بسته گاه داشته بودند حقیقه قشون بلژیک بسیار آراسته و خوب بنظر آمد اول
از جانبان میصر می آمدیم آخر رسیدیم میدان میه نادرب عمارت منزل ماکه علامت دولتی است همه جاقشون
ایستاده بودند مردم خیلی دور و بی صدا ایستاده بودند شهر نورس شهر بسیار قشنگی است بندرگاه است
کوچه های عربی و دکالین خوب با تیشه های یکپارچه پاکیزه دارد در عمارت دولتی وارد شده پیاده
شدیم عمارت را ده پرورست خوبیت بل ساده دارد پادشاه بلژیک کتر باخا بامی آید مگر من مادرسته
تو بل که دوازده عمارت است منزل کرده اند همان دار بار امراض کردیم (پوکشن دیشیمه) و در خارج در
کنت جهن دولتر من) که در حقیقت وزیر دربار است و خیلی آدم خوش و نیست بر درواز جانب
الحضرت پادشاه بلژیک از بروسل به تنیت آمده بودند (مسیونو فناء دت) وزیر داخله
و لژن) وزیر عدلیه نیز به تنیت و رود آمده بودند شب را بعد از شام سوار کالسکه شده به دار الحکومه
بورکت سرشهر که شمس (دوال) است رفیق شهر اچراغان کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شده داخل
شدیم عمارتی عالی و دارای پردای قدیم انصو رخانواده همین پادشاه است جمعی از رجال شهر از اجزای بلده
و نظامی و قلمی و اعیان و اشراف حاضر بودند به قسمی جمعیت بود که نمیشد حرکت کرد هوا بهم گرم بود و در

توضیح

نشسته بعد بخوابیدیم و سوار شده مبرل مراجعت نمودیم عمارتی که اشتباقیتم عمارت شورای بلدیه است
 دوازده یکشنبه (تسویف و تسویر) امروز صبح از خواب برخاسته دیدیم جلوه عمارت منزل ما هنگامه
 غریبی است جمعیت زیادی جمع شده معلوم شد امروز روز عید بزرگ است موسوم به (فیت دیو) یعنی
 عید خدا در مقابل عمارت بنای مرتفعی غاریته از چوب و تخته ساخته و در اینجا صورت حضرت مریم را نصب
 کرده بودند یعنی ده دوازده پله بود بآستانه انداز بالایی پله ها جایی ساخته صورت حضرت مریم را از چوب
 سفید ساخته در اینجا گذاشته بودند و بالایی سر صورت بنای مرتفع بود و همه را با گل سبزه زینت داده
 بودند هر سال این صورت را در موقع این عید و بروی عمارت میگذرانند امسال بلاخطه بودند و با کف
 گذاشته اند که مردم که در و بصورت ایستاده و عایجو دارند پشت بمانند و این محال است که مردم در
 همچو عید بزرگ مذهبی رسم قدیم خود را تغییر دهند این بار از بالکن عمارت تماشا کردیم جمعیت زن
 و مرد بقدری بود که در تمام طول خیابان زمین دیده نمیشد امروز باید تمام زنهای یکدسته کل مصنوعی
 بگناه زنند و آنها که ندارند میخرند بازار کل فروش را و اجی دارد و همه دخترها و زنهایش کرده و کل بهر
 زده آمده بودند تمام پیچیده های عمارت از زن و مرد تماشایی پر بود و دم بدم جمعیت زیاد تر میشد و زن
 خیابان و اطراف که صورت حضرت مریم را نصب کرده اند با سستی نسبت به راز فقر آدم باشد بعد از
 چند دقیقه تیر دسته با پیدا شد یکدسته سر باز بود با دسته های موزیک باخی در فاصله دستها هم کسبه
 و اصناف شهر و بعضی هم از بهترین نجاران دسته داشتند و همه لباسهای سیاه پوشیده شمع بلند می
 پای شمع روشن کرده در دست داشتند و دسته هم از کشش با بودند با لباسهای مخصوص خودشان اظهار
 کوچک هم با لباسهای خوب بودند دسته بدسته بیرقهای کلیسا با بزرگ می آمدند و پردهای مخمل
 دوزی قرمز اعلی بود که روی چوبهای بلند نصب کرده بودند بعضی از دستها آمده کدشتند و بکوچهای
 جنب خیابان رفتند که در جلوه عمارت و جلوه صورت حضرت مریم جانکاف نشو و پلیس هم مشغول
 نظم بود و جلوه مرد داشت خرازمه کشش بزرگ پیدا شد لباده زرد دوزی پوشیده و دو نفر کشش بزرگ
 هم با لباده زرد دوزی و طرف او ایستاده بودند و چیزی حاج مانند از نقره مطلق بزرگ و خوش خاست
 و دست کشش بزرگ بود که پیش چشم خود گرفته بود بالایی سر او چهار طاقی گرفته بودند از مخمل زرد دوزی
 که پایها بمفضض داشت و روی آن علامات مذهبی بود کشش نفرین چهار طاقی را گرفته حرکت میداد
 و کشش زیر آن با رومی راه میرفت آمده با جلوه صورت حضرت مریم رسید چهار طاقی را زمین گذاشتند
 و کشش بزرگ با چند نفر دیگر با آداب تمام بالا رفتند حاج را زیر پای صورت مریم گذاشت و همه آنها

بزین زده مشغول دعا شد ندکشها هر یک بخیلی در دست داشتند و لیش بزرگ دعائی میخواند بعد برخاست
 خاج را برداشت بچپ و راست و جلو و عقب اشاره کرده مردم را تقدیس نمود باز دستها را به آقا راه
 بهمان ترتیب رفتند پشت سر کشیش بزرگ هم باز دستها بودند یک دست چرخهای پایه دار مثل باجراغ
 کار مطلقاً و مفضض در دست داشتند که شمع در آنها میسوخت اینچاهمیر و ندکلیسای بزرگ و در اینجا نماز و
 دعا خوانده مردم عید تمام میشود این کلیسا که بهترین کلیسای بای بلژیک است موسوم به نژدام و خیلی عالی است
 برج یا مناره آن صد و بیست ذرع ارتفاع دارد (امروز قونسولهای خارجه رفیق انور سن اچضور ما آوردند
 قریب بیست نفر قونسول بودند از همه دول اروپا و یکی دینا قدری با آنها صحبت داشتیم قونسول ایران در شهر
 کینفر بودی است موسوم به سن نام پیر مرد قصیر القامه ریش سفیدی است کلاه ایرانی سبز گذاشته و شمیری بسته
 بود اما قونسلی که در انورس و ایرم که موسوم به سیوکرمان است آدمی است خیلی محقول از شمولین و معتبرین
 این شهر است تجارت الماس میکند و با افریقا و امریکا و سایر جاها معامله و داد و ستد الماس دارد و حکام
 بعد از ظهر باید برویم تماشای عید فتولی که تشکیل داده اند در سرعت معین سوار کاسه شده رفیق
 هماندار با و امین السلطان و چند نفر دیگر از طرین رکاب ما همراه بودند رسیدیم میدان وسیعی که دور
 آنرا با چوب چریده بودند قریب دو بیست ذرع طول و صد و بیست ذرع تخمیناً عرض داشت صندلیهای
 زیاده و در مقابل گذاشته و صندلی بزرگی هم در وسط برای مقرر داده بودند حاکم و بزرگ مستر و جنرال و صاحب
 منصبان و اعیان و جمعیت زیادی از زن و مرد حضور داشتند سرباز و سواره در میدان انواع و اقسام
 و بازیها کردند (ایستگوریم) یعنی بازی شمشیر بودند سواره اسب تازی و (گاواکاد) یعنی اسب باز
 کردند در روی اسب مثل سیرک بازی در آوردند و شمشیر می ناستیک و شمشیر پیاده بودند خیلی تماشا داشت
 سوار با کاهی بیایا قدامند و کلاه از سر آنها می افتاد و زنها می خندیدند خنده آنها تماشا داشت چون اسب
 باید برویم برای صرف شام رسمی بخانه حاکم (بارون اوی) یک ساعت بیشتر در تماشای عید فتولی نماندیم
 بمنزل مراجعت کردیم که راحی نموده برای شام حاضر شویم این عید برای مجمع کردار و رنگسوی افریق بود یعنی
 استعلاص و توجیه در باره اشخاصی که در جنگ خدا می شوند و در همه فرنگستان این عید است اتفاقاً امسال
 مقارن آمدن بابانجام جشن این عید واقع شد که هم ما تماشا کردیم و هم از قرار یکمی گفتند بواسطه بودن ما داخل اینجا
 بجهت زیاد آمدن مردم چند مقابل آنچه منتظر بودند شد و باینان جشن این عید را یعنی خوشوقت بودند و داخل آن جا
 صرف بمان مجلس کردار و می نمود در ساعت هفت رفیق بخانه حاکم جمعی از وزراء و اعیان و صدراعظم
 و وزیر خارجه و بعضی از قونسولهای خارجه و در اینجا بودند در سر میز دست چپ ما بارون ازنی حاکم و دست

بلژیک

زوجه حاکم نشسته بودند بعد از اینها امین سلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملترین رکاب داد و صد عظیم
 وزیر خارجه بلژیک و جنرال لای و جنرال بدو و غیره نشسته بودند در سرشام حاکم اسلامی ناست کرد ما بم
 اسلامی علیحضرت پادشاه و خانواده سلطنت بلژیک و ابالی بلژیک جام شرابی خوردیم همان شب
 علیحضرت پادشاه که در لاکن بودند مکراف کرده بودند که ما اسلامی ایشان ناست کرده ایم خوشحال شده
 بودند بعد از شام در اطافای دیگر گردش کرده و سیکاری کشیده بعد سوار کالسکه شده رفیقیم با یکی که در
 آنجا آشنایست باغ و بستی است از جمیعت وارد حام مردم در آنجا راه مسدود شده بود و صاحب منصبان
 جلو افتاده راه باز میکردند و میرفتیم برای مادر محل خوبی صندلی گذاشته بودند نشستم چراغان علی بود در میان
 درختها فانوسهای لوایان مختلف آویخته بودند آشنای خوبی هم کردند برج ماندنایی از مقوا و تخته ساخته و آنرا
 بمنزله قلعه تصور کرده از خارج ناز بخت باین برج می انداختند و ازین طرف قلعه هم مثل آنکه دفاع می کنند ناز بخت
 و موشک می انداختند آشنای رنگین زیاد و قشاک بود و کیفیغ موشک ناز دیده شد که در وقت بالا رفتن
 صوشت میزد و صدای خوبی میداد بعد از تمام آشنای سوار کالسکه شده بمنزل رسیدیم (امروز بعد از نهار
 پیش از رفتن تماشای عید نظامی رفیقیم بمنزل فونسل بران (کمرئان) خانه خوبی با اسباب و میل در
 خیلی متوال است تشریفاتی فراهم آورده بود و خواهر او و زوجه اش که زن جوانی است با بعضی زنهای خوششان
 او حضور داشتند ساز و آواز میزدند و میخواندند و حقیقت گفتم ساخته بودند فونسل خانه که پیش هم اشاره کردیم
 کار خانه الماس راشی دارد سه دانه الماس درشت تراشیده بهمان شکل که از معدن بیرون آمده آورده ما
 تا شاکیم خیلی خوشم آمد آنها را خریدیم دو سه بار چه هم شکست معدنی که الماس در آن پیدا میشود و دانه الماس
 در روی آن دیده میشود آورد تا شاکردیم و برای موزه ما پیشکش نمود سه قطعه الماسهای تراشیده با بعضی
 و هشتاد و قرط وزن دارد (دو دوشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم بروسل در
 قصر لاکن با علیحضرت پادشاه و ملکه بلژیک بنا بخویم در ساعت یازده بعد از نصف شب رفیقیم با
 راه آهن بروسل سوار بر تن بخار شدیم و اکن مخصوص پادشاه را که خیلی ظریف و مزین است حاضر کرده اند
 امین سلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملترین رکاب ما بالباس سبی در رکاب بودند وزیر خارجه بلژیک
 هم که دعوت کرده بودیم با ما بیاید با هم انداز و جنرال همراه هم انداز با ما بودند ترن بطوری تند میرفت که
 بر زمین نمیشد نگاه کردیم که میخورد در زمین راه از شهر مالین گذشتیم شهر خوبست ارشوک یعنی زمین کشیش با که از
 جانب با پیست کشیش نورس ساریا بار او معین میکند در اینجا معیتم است از اینجا گذشته رفیقیم تا کار
 لاکن رسیدیم دیگر کار رو سمر رفیقیم آن قصر در خارج شهر واقع است علیحضرت پادشاه بلژیک در کار ایستاده مظهر

و رود ما بودند پیاده شده با همراهانی و محبت زیاد با ایشان دست داده و عارف کردیم ایشان یاد از نظر دل
 ما کرده گفتند در خاطر دارید همین جا آمدید و منار خوردیم ما هم اظهار مستی کرده گفتیم خوب در خاطر داریم بعد
 با علیحضرت پادشاه تا آخر صفت سربار که برای احترام در کار حاضر شده بودند و زبکان میزدند بعد از بله منتهی
 پادشاه آمده در سب گار با پادشاه سوار کالسکه شدیم از میان پارک با صفائی که زمین گل و چمن و درختها
 سایه تر کن داشت که ششم تا چیزی که در اینجا با نیست آب جاریست دریاچه ای بزرگ است آب
 آنها ایستاده و سبز رنگ است همچنین در شهر با که از رودخانه ای بزرگ عبور می کنیم رنگ آب سیاه و
 کدر است چشمه و آب جاری صاف نیست مگر در کوچه ها و تنه ها و خانه ها از پارک گذشته و در عمارت
 شدیم ملکه فخر ما بودند با ایشان ملاقات و عارف شد بعد با پادشاه و ملکه فخر با طاعتی قدری بخاشته
 با ایشان صحبت کردیم بعد پادشاه ما را با طاق رحمت گاهی دیگر برده و اطفا قمار معرفی کرده نشان دادند
 و ما را تنه دار اینجا گذاشته رفتند قدری که گذشت آمده خبر دادند که وقت است برخواستن آمدیم در طاق
 بزرگی همراهان خودمان را برای علیحضرت پادشاه معرفی کردیم پادشاه هم وزراء و اعیان و همه صاحب منصبان
 بزرگت را که حاضر بودند معرفی کردند بعد رفتیم سر میزها را طاق بزرگ و میز می بود ما با ملکه دست بست
 داده بودیم و پادشاه از عقب می آمد سر میز ششم ملکه در دست راست و پادشاه دست چپ نشسته
 منار خوردیم پادشاه سلامتی داشت کردند ما هم سلامتی ایشان شربت خوردیم بعد قدری میوه جات و
 چکات که بزبان فرنگی فرزند میگویند خوردیم و دو نفر دادم در ملکه هم که یکی شمش (کنش کرون) و دیگری
 کنش لمبودت بود در سر میز بودند بعد از منار برخواستن پادشاه و ملکه رفتیم گردش باغ امرار و وزیر
 و صاحب منصبان هم همه بالباس سیمی پشت سر ما می آمدند رفتیم جلوی نارنجستان ما را بجهاد بیرون آورده
 چیده گیاهان ساخته بودند داخل نارنجستان شدیم همه بگانه نارنجستان از این بلور و جلی مرفوع و بزرگ
 کلهای نوع نوع جلی خوب که بعضی از آنها را جانی دیگر ندیده بودیم و همچنین درختهای خوب دیدیم باغبان
 اینجا انگلیسی است که احیر کرده اند از اینجا بیرون آمده بالای تپه رفتیم روی تپه گلزار خوب و وسیعی بود و کلهای
 خوب درشت بودند از قبیل کل سرخ که برشته بودند کرده اند خیلی دیده شدن نهایت صفار داشت
 ملکه چند جا کلهای خوب چیده با تعارف کردند از اینجا سران برشته از نزدیک کل خانه گذشتیم رفتیم
 بنجد فیه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید با ملکه وداع کرده و با پادشاه کالسکه نشسته آمدیم
 کار از پله ها بالا رفته برن رسیدیم با علیحضرت پادشاه دست داده وداع کرده داخل و اکن شدیم برن
 حرکت کرد در حالتی که هنوز پادشاه بحالت وداع ایستاده بود نذر همان راه که آمده بودیم مراجعت به

آنورس کردیم امشب باید برویم سیرک و دایره و مجمع نقاشی (سیرکل دِ ذِادِ بقیست) اسم زمین مجمع
 مسیوفونوت است و ریخا نقاشی های مدرن جمع شده پرده های کاخ دور اعرضه میکنند و در باب صنایع
 نفیسه گفتگو می نمایند جمعیت زیادی در آن مجمع بودند ساعت هشت نیم بعد از ظهر با بخار فیم اطاف بزرگ
 بود اطراف آن پرده های بسیار خوب نصب کرده بودند جنلی از دیدن لذت بردیم اما چون هوای طاف
 جسم در بانه جمعیت بسیار و چراغ زیاد بود قدری خفه و گرم بود و تو استیم زیاد و توفه کسیم
 اجمالاً تماشا و کردنی کرده بیرون آمده بیا ده فیم باغی که متعلق باین مجمع است در اینجا جمعیت زیادی ماند
 و مرد بود و چراغ بسیاری روشن کرده و دسته نوز کا بچی استاده نوز یک میفرود برای ما بنم در جای
 خوبی صندلی گذاشته بودند رفیقیم شستیم عاظم و اعیان هم در اطراف نشستند قدری ساز زدند و آواز
 میلبند یعنی نظامی خواندند این باغ چندان بزرگ نیست اما درختهای بزرگ خوب و لعل معلوم است
 که در روز باید سایه و خنک و با صفا باشد از اینجا برخاسته سیرک آیدیم تمام مردم در ورودی سیرک
 برخاسته برای بلند کی کشیدند دست زدند و اظهار تحف کردند این سیرک مثل سیرکهای دیگر با لافا
 ندارد و در جهان مرتبه پایین نزدیک بجایی که اسب میدوانند محلی را با تخته قدری از زمین مرتفع ساخته مزین
 کرده اند صندلی برای مالک داشته بودند شستیم حاکم و زوجه او و همادار و خیرالها و اعیان همه حضور داشتند
 امین سلطان و وزیر السلطان هم بودند میرزا ملکم خان ناظم الدوله نیز که شب پیش از لندن آمده و امروز صبح
 چتر در رسید حاضر بود امروز صبح (دو موند و لطف) وزیر بخار انگلیس هم از لندن آمده قبل از رفتن ملاکین
 حضور آمد بزرگرام ایام توقف ما را در انگلیس در ورقه بزرگی چاپ کرده آورده بود خلاصه هم در یک کتر
 یعنی رئیس سیرک مسو (بروگت) است مرد پیر بلند قامتی است سبیل های کلفت سیاه و ابروی سیاه و در
 دارد خیلی مرد قابل است اسبها را خوب تعلیم داده و خودش با چچی اسبها را مهارت شوق و بازی میدهد اسبها
 عربی جیل اعلی دارد که البته هر یکی با قصد توان می آرد اگر چه بطور که اسبها را تعلیم داده اند هرگز یکی دو هزار تومان
 هم نمیدهند اسبها حرکات عجیب و غریب کردند و طوری با شاربای آن شخص معلّم اطاعت میکردند
 که هرگز فکر اینطور نمیخواه فرمان ببرد باز نیهای دیگر هم در آورده و متعلق با انواع هرزه بازیها کردند بخصوص
 کیمفراز آنها که با مزه بود زیاد اسباب مضحکه شدند پهلوانهای این سیرک همه جوانهای قوی سیکل با بازو با
 کلفت پر قوت بودند بخصوص یکی از آنها جوان خوشکل بسیار قوی بود شک آورده اند و خنده تخته ها
 گذاشته اسبی در وسط و داداشند پهلوان با دست بآن تخته ها میزدند و از روی اسب خیلی بلند
 کرده در روی هوا متعلق میزدند و راست سر با روی تشک پایین می آمدند بعد یک یک اسب زیاد می

کردند تا دو اسب و سه اسب و تا آخری هشت اسب پهلوی هم و داشتند و این پهلوانان میفرستادند
 و در میدان می گرفتند و بقدر پنج ذرع هوا بلند شده و دو معلق در هوا میزدند و از سر همه سبها گذشتند
 بقدر پنج ذرع هم از طرف اسب با برین می آمدند و قیاح ذرع از زمین بلند شدن و باز ذره ذرع جستن و در
 هوا دو معلق زدن کار خیلی غریبی است دیدنی بود و پشت سر یکدیگر پهلوانها بهین خود جستن میکردند و بعد
 رفاصهای ناشاخانه آمده باله دادند و در قصیدند و دیگر زن و مرد سواره آمده باری کردند و چنانی اصل رسید
 بعد از تمام از سیرک بمنزل آمدیم سیرک اینجا خیلی کوچک است و با چوب و تخته ساخته اند مثل سیرک
 امستردام نیست که خیلی عالی و بزرگ بود و ما اول تصور میکردیم که تمام ابل بلژیک است و فرانسه هستند
 و زبان اصلی آنها فرانسه است حال معلوم شد که نصف آنها تقریباً فلان هستند و زبانشان فلان است
 اما اغلب فرانسه میدانند و بعضی فرانسه حرف میزنند زبان رسمی دولتی هم فرانسه است و شکست دگر بزرگ
 هم که زبان اصلی آنها فرانسه است زبان فلان نیز میدانند زبان فلان شبیه زبان فلان و سیر و شبیه
 زبان المان است فلان را در فارسی فلانک میگویند اطفال اینجا هم مثل بچه های طهران با دیوکت هوامی
 کنند کبوتر باز زیاد هم در اینجا هست که کبوتر بومی دم سیاه و پشت سیاه هوامی کنند و صوت میزنند
 و در فلانستان جز در باغ و حش هیچ باغ دیده نمیشود مگر در امستردام یکت خردیدم که بعزاه بسته بودند و
 یک نفر در آن نشسته می کشید شادکانت خواهر علیحضرت پادشاه بلژیک زن اما کمی سیلیون ایراد علیحضرت
 امپراطور اطریش که ناپلیون اوردر لیکت پادشاه کرد و بعد مردم بر او شوریده او را تاج بخت کردند و
 کشند وزن او هم که در ملکیت با او بود از حش دیدن اینجا است دیوانه سند و حال او هم همان حالت
 باقی است در عمارت (بو کوکوت) که نزدیکت لاکن است منزل اردو اسم علیحضرت پادشاه بلژیکت
 لیو پلید دوم است و اسم ملکه (ماوی) است (دو دسه شبانه بلیست و پنجم) برو
 باید برویم تاجشاهی کشنی های بسیاری که در روی رودخانه اسکو هستند و ساعت سه سوار کالاسکه گشته
 اول فیم کجاند رال افورس یعنی کلیسای بزرگت اینجا ریش کشیش اینجا منیتور ساگره است همان کشیشی است
 که مردان عود عیدفت دیو یعنی عید خدا که دسته بندی کرده بودند و از او را دیدم نماز کرد از جانب شولک
 مالین در اینجا است پیر مردیست فریه شال متجاوز و در ریش و سبیلش امتیه است آدمه و آن سبب است
 میگفت مدح و کتور اما نول که با پای درم جنگت و مناره میگردن خبر قیون با پای بودم و تجا به
 میگردم خلاصه دم در کلیسا حاضر بود داخل کلیسا شدیم نهایی قدیم بسیار بزرگت از سنک و طور می کشند
 که سنک با هیاریزش کرده است و وقتی شخص طاق و مناره کلیسا گاه میگذرگاه از سر یافت اینستاده

بنیوان نگاه کرد باید به پشت خوابید و طافرا تماشا کرد و بنای این کلیسا و مقصد سال قبل شده به صد سال این
 انین سوخته و دوباره آنرا ساخته و مرتب کرده اند کلیسای کاتولیکها برخلاف کلیسای پروتستانها بنا
 زینت از پرده و تصویر مجسمه و قندیل اسباب چراغ و محراب و همه چیز دارد اما کلیسای پروتستانها
 مثل مسجد اسلام ساده است در این کلیسا پرده بای نقاشی خوب بود و چند پرده آن کار نقاش مشهور
 درون است که یکی (دسانت دلاکوزا) یعنی صورت پاپین آوردن حضرت عیسی از خاج
 کشیده است دیگری (ادکیئون) یعنی بدارشیدن حضرت عیسی و دیگری (استمینیون)
 یعنی خروج حضرت عیسی با تاجان است پردهای دیگر هم بودند نشسته با و پنجره با همه رنگین و نقاشی و از کارهای قدیم
 بود بعضی پنجره های نقاشی جدید هم بود در روی شیشه صورت کشتن خلی شیخ و دو پشته خلی کلیسای عالی بزرگی است
 از قرار که محب الدوله قدم کرده بود و عرض میکرد صد و هفتاد قدم طول از عرضش هم زیاد است ارتفاع طاق
 وسط نزدیک به محراب یعنی (کوچک) خیلی است و مناره مرتفعی که نوشته ایم بالای اینطاق است
 در وسط طاق صورت حضرت عیسی و صورتهای تقدسین مذنب نصاری کشیده اند که باید کار همان
 نقاش معروف روبن نام باشد طوی طاق ستونهای یاد میخور و خیلی بزرگ و بلند که میگفتند همه زینت
 آثار وی آنها چیزی مثل کج مالیده اند اما نش و اسباب کلیسا و صلاات مذهبی از منظر و ظروف و خاج
 قیمتی و غیره زیاد بود اما چون وقت به شستم توانستم همه را بدقت به رسم از اینجا سوار کالسکه شده رفتم
 بکنار رودخانه و لشکرگاه کشتیها با کالسکه در محلات و کنار رودخانه و انبارهای کنار رودخانه خیلی گردش کرده
 انبار زیادی دیدیم که تمام از استونها و سقف و پوشش همه از آهن ساخته و بعضی از جاها برای روشنائی
 کارخانه بلور گذاشته اند آهن بای مشک خوش طرح در اینجا با کار کرده اند که از هر جهت خیلی خوب است
 این انبارها برای حفظ اتمعه و مال التجاره است که از خشکی بکشی یا از کشتی خشکی حل و نقل میکند و خود در انبارها کالسکه
 گندم زیاد دیدیم که از نیکی آورده اند قدر روی هم چسبیده بودند که مثل کوهی شده بود معلوم میشود از نیکی دنیا
 گندم زیادی بفرنگستان می آورند و همچنین فیه زیاد می دیدیم که از نیکی دنیا آورده بودند همه جا درخیا با آنها
 و کنار رودخانه و بالای بلندها و مناظر عمارات جمعیت زیادی جمع شده و برای تهنیت ورود ما همه بورای
 کشیده و در بین راه هوا منقلب شده و رگت باران گرفت و با اینکه روی کالسکه ایستاده اند قدری از رگت
 کالسکه که باز مانده بود آب زیادی از اینجا کالسکه رخت آخر رفتم زیر سقف یکی از انبارها تا باران بایستد
 مردم از زن و مرد و جانطور زیر باران ایستاده بودند و حرکت نمی کردند ما هم رفتم به محلی که از اینجا باید سوار کشتی
 شد کیستان کشتی و خبرالها و صاحبان همه بالباس می حاضر بودند باران باز میاد بکشتی نشستم این کشتی هموم

باسم آسمانی ملکه بلژیک است راندیم رؤبایای آب کشتیهای زیاد دیدیم که لشکر انداخته بودند و سیرق افروخته
 رسم تعظیم سجای آوردند و توبی می انداختند یک کشتی جنگی فرانسه در اینجا بود و در مقابل آن که ششم فوراً توپ
 انداخته تعظیم کرد و ملاها با توبه کشیدند این رودخانه خیلی بزرگ است بعضی از جا بای آن بنظر ما سیصد و
 چهار صد ذرع عرض داشت آب آن سرخ و گشت سرختمه این رودخانه از خاک فرانسه است قدریکه
 با لای فتم برکشته از اینجا که سوار کشتی شده بودیم گذشته از طرف نشیب رودخانه رو بدریار فتم هیل
 کشتی بزرگ با سیرق و موزیکان پشت سر میآمدند همه آنها مملو از زن و مرد بودند و زنهای خوشگل را لباسهای
 خوب حرکت میکردند خود این کشتیها با این جمعیت عالمی داشت قدریکه پادین آیدیم کشتی بزرگی
 دیدیم که از طرف دریامیآمدند ششم که از کجاست اما همینکه مارا دید بستماد کویا زدین این همه کشتی
 که متفقاً در حرکت بودند با این همه جمعیت و ساز ایستاد به بند چهر است بعد مراجعت با سکه کردیم با
 هم ایستاده و هوای بسیار خوبی شده بود اگر کشتی پایه شده سوار کالسکه شده راندیم بطرف منزل مرد
 الحی چو دولت و چکار گذاران و چه اهل شهر احترام و پذیرائی فوق العاده برای ما بجا آورده و قلباً همه اظهار تعظیم
 میکردند در تمام کوچههای شهر و کشتیهای سیرق را رانده افراشته بودند این عمارت که منزل است پادلیون اول امپراتور
 فرانسه هم که باین شهر میآمده در همین جا منزل میکرد است عمارت است دو طبقه در وسط یک حیاطی دارد که
 زینش شایسته فرش کرده اند خلاصه به منزل آمده در ساعت نه رفتیم به سیرکل که جائست سر پوشیده در آن جا
 جمعی نشو و رویی دارد و در مسلمانا کرم می کنند و قریب به پنجاه نفر جمعیت در اینجا جمع شده
 بالا مسکه میکنند بالا مسکه بالا سیرت که روی بستمه میرقصند که کسی آنها را نمی شناسد سنی هم دارد که هر
 وقت بخوابند تیار می کنند و ارد شدیم تا کم کل انالیت و جنرال ژنی و تمام اعظم و اعیان شهر و هماندار با
 ما در وجه عالم همه حاضر بودند برای ما در جلوس جانی قرار داده صندلی بسیار بزرگی گذاشته بودند رفتیم ششم
 پشت سر ما قریب به پنجاه نفر زن و مرد روی صندلیها نشسته بودند پده سن مثل سایر تیارها بنود از یک
 نافه بود که معلوم بود در پشت این پرده رفاصها هستند اینجا یک برای ما معین کرده بودند چون خیلی گرم و
 خفه بود از اینجا برخاسته آیدیم دم در که هوای خیلی داخل میشد بهما صندلی گذاشته نشستیم سه پرده بالا رفت
 هر سه پرده رقص بود لباسهای مختلف اهل عالم که همه باهم میرقصیدند و مختصر رقص بود سیاه بار رقص خوبی کرده
 اسم این باغ که این عمارت در اینجا نباشد بالا داند و ستری یعنی مجمع الضایع است چهار سال قبل از این
 برای سپو رسیون بلژیک احداث شده و حالا باغ تفریح است زمین اینجا امش میو و پرل است بر خسته
 آیدیم بیرون سوار شده رفتیم یک جانی که سابقاً بنشر نبات نظامی زده بودیم و تفصیلش را نوشته ایم جمعیت زیاد

از مردوزن در اینجا جمع بودند و زیات هم میزدند قدری در میان مردم کشته بعد رفیقم روی صندلی که بر آن
 ماکذاشته بودند ششیم قدری که موزیک زدند از اینجا برخاسته رفیقم باغی که در پائین اینجا بود و چراغها
 بسیار محتضای کرده بودند و چون حاکم و سایرین هم بودند ششیم از بازی فصلی کردند که باین خوبی کمتر شبازی بود
 بودم از جمله صنایعی که در این شبازی بکار برده بودند یکی این بود که بزبان فارسی اما با خط فرانسه نوشته بود
 شاه سلامت و دیگر شیر و خورشید مار و دیگر تمثال مار ساخته بودند صورت دو آدم صنی هم ساخته بودند
 و دیگر یک آدم زینا سیک و صورت یکماری که عقب پروانه میکرد ساخته بودند که هر یک از اینها را آتش
 میزدند و ظاهر نشید با کمال جلوه و نمایش بود خصوصاً صورت این مار که بقدر یک ربع ساعت پروانه را
 تعاقب میکرد حقیقه خیلی تماشای تعریف داشت بعد از اتمام شبازی سوار شده بمنزل آمدیم امشب بعد
 جمیعت و از دحام مردم بود و احترامات فوق العاده بجا آورده بود و حاکم میزدند و شاه سلامت یاد
 می گفتند که مافوق آن بصورتی آید در موقتی که منجواستیم سوار شویم اسبهای کالسه که از دحام و فریاد مردم
 دیوانه و وحشی شده بودند در وسط راه هم که می آمدیم بکشته باز موقتی ساخته بودند و اسبی از مقوا تعبیه کرده
 که دور میزد کالسه با ساخته بودند که آدم سوار آنها میشد بالا و پائین می آمدند تماشای بسیار داشتند
 از از دحام مردم نوشیم در جای پاده شویم بمنزل آمده خوابیدیم از صدای دانی کالسه که از کوچه و خیابان جلو
 منزل ما میگذرد شبها بخواب کرد (دو زچهار و شش و هشت و نهم و ده و یازده و بیست و شصت و هشتاد و نود و یازده)
 یک ساعت از ظهر گذشته به (ای پناه) برویم در ساعت یک سوار شده بکار رفیقم سوار بای احترام با
 همه جا جلو ما بودند و تشریفات در کار بود در کار هم دشته سرباز ایستاده بودند بجان ترنی که به لاکن رفته
 بودیم و ترن مخصوص پادشاه بلژیک است که بسیار عالی است سوار شده براه افتادیم ملکوت بلژیک
 بسیار آباد و حاصل خیز است و هر هزار قدم و دو هزار قدم ده و آبادی دیده میشود و تمام صحرای زراعت است
 زراعت گندم هنوز که هفتم سرطان است هنوز است جو در بعضی جاها زرد شده رسیدیم بشهر (لوان
 در بخارن پنج دقیقه توقف کرد بعد حرکت کرده بشهر (آنتن) رسیدیم در کار اینجا ترن نه ایستاد
 یکسره رفته بشهر (لیئو) رسیدیم تمام کارخانه جات تفنک سازی بلژیک در این شهر است که اغلب
 دول تفنک از اینجا میخیزند شهر در میان دره و پشته افتاده و شهر بسیار بزرگی است در کار ایستادیم حاکم و
 جنرال و دسته سرباز در کار حاضر بودند پیاده شده از جلوصف سرباز گذشته بعد از ملاحظه آنها ترن بریم
 از قراریکه گفتند چاکمه کارخانه جات این شهر امتیاز دارد در نمای اینجا هم در حسن بر سایر شهرها مرتب دارد
 حرکت کرده رسیدیم بدو پشته با و از رودخانه نیز گذشته که در برزگی حد وسط بود از ترن توکل هم گذشته
 آمدیم

بزرگات

در بزرگی خود وسط بود از نه نوبل که ششیم که بربک دو دقیقه طول کشید و یکی از توئلها چهار دقیقه طول کشید تا
 ششیم بعد از تمام طولها یک مرتبه زن بخار و صحرایستاد و بعد قدری بقیه را بر کشته خط راه را تغییر داده
 بعد از هین ساعت بسیار رسیده وارد شهر ششیم این شهر همان شهرست که در شانزده سال قبل بم آمده و دیده
 بودیم چون در آن سفر در بوتل و رانرا (نزل ششیم و ناخوش شده بودیم سپرده بودیم و دیگر در آن بوتل منزل
 گیرند این است که در بوتل (بوی قافیات) منزل کرده ایم راه امروز از آنوس تا باسپا چا ساعت
 دهم راه است در کار راه این جا کم شهر و شخصی (بادون دمنیل) نام که سی سال قبل ازین منشی اسرار (مسیو
 هانوی) ایلمچی فوقی بلژیک بوده و با او بدر باریران آمده بود حاضر بودند نشانی بهم که در سال قبل در
 طهران به ماران دمنیل داده شده بود و بینه زده بود آدم قد بلند قوی بکلی است سوار کالسکه شده بتل
 آیدیم بوتل بسیار خوب پاکیزه است نظرافای وزیر مختار پاریس این بوتل برای ماسرل گرفته و حاضر
 کرده است اغلب طرین ما هم در همین تل منزل دارند بعضی هم در بتل و رانرا منزل گرفته اند در مقابل بوتل
 دیگری هم هست که مردم متفرق منزل دارند بجزه و منظرهای بسیار دارد که آنها را از مناظر ما شاگردیم با بچه
 کوچک هم در بوتل است که باید با این رفت و خودی بکوچه نشان داده و در با بچه شد شهر اسپا شهر
 بلانی است شش هزار نفر جمعیت دارد و تا باستانها هم بقدر پنج شش هزار نفر مردم خارجی اینجا میلا
 میاید که اوقات تابستان جمعیت اینجا و دوازده هزار نفر شود قدری باین رفته در با بچه گردش کردیم شب را
 با اینک کسان ششیم چون شهر را چرغان کرده بودند محض اینکه اهل الهائی مردم کرده باشیم بیرون آمده قدری در
 خیابان جلوتر از ششیم این سلطان و غریب السلطان جمعی از پیشی منتهایم حاضر بودند مردم شهر بطوری
 از و حام کرده بودند که راه عبور بود و علمای طوائف از اطراف راه باز میکردند و دکانهای حلی خوشیم
 بچند دکان وارو شده قدری اسباب خوب خرید کردیم رسیدیم بیک عمارت عالی بزرگی که چهره اعمای
 زیاد داشت گفتند اینجا (کازنیو) است برای تماشا داخل انجام شدیم و باین آن عمارت جا با
 بزرگت وسیع بود قوه خانه داشت در اینجا برای واروین همه چیز حاضر میکردند راه پله بسیار عالی خوبی بود
 از اینجا بالا رفته و در اطرافها و تالارهای بزرگترین شدیم که در همه چل چراغهای گاز و الکترسیته روشن بود
 با لکن خوبی هم داشت به با لکن فته قدری راحت کردیم یک طاق بزرگ و دیگر در اینجا بود میزهای میان آن
 گذاشته قریب چل نفر زن و مرد و در آن نشسته بودند و در سیدم اینها چه میکنند میشد نگاه عرض کرد اینجا
 با کارا) و (رولت) بازی می کنند و در این طاق که ششیم مردم خواستند بر خیزند و بروند گفتیم
 نشینند و مشغول باشند ما میخواهیم نماشا کنیم مشغول شدیم یک شخصی بجا نشسته بود که گویا خلیفه بازی بود

در بزرگی خود وسط بود از نه نوبل که ششیم که بربک دو دقیقه طول کشید و یکی از توئلها چهار دقیقه طول کشید تا ششیم بعد از تمام طولها یک مرتبه زن بخار و صحرایستاد و بعد قدری بقیه را بر کشته خط راه را تغییر داده بعد از هین ساعت بسیار رسیده وارد شهر ششیم این شهر همان شهرست که در شانزده سال قبل بم آمده و دیده بودیم چون در آن سفر در بوتل و رانرا (نزل ششیم و ناخوش شده بودیم سپرده بودیم و دیگر در آن بوتل منزل گیرند این است که در بوتل (بوی قافیات) منزل کرده ایم راه امروز از آنوس تا باسپا چا ساعت دهم راه است در کار راه این جا کم شهر و شخصی (بادون دمنیل) نام که سی سال قبل ازین منشی اسرار (مسیو هانوی) ایلمچی فوقی بلژیک بوده و با او بدر باریران آمده بود حاضر بودند نشانی بهم که در سال قبل در طهران به ماران دمنیل داده شده بود و بینه زده بود آدم قد بلند قوی بکلی است سوار کالسکه شده بتل آیدیم بوتل بسیار خوب پاکیزه است نظرافای وزیر مختار پاریس این بوتل برای ماسرل گرفته و حاضر کرده است اغلب طرین ما هم در همین تل منزل دارند بعضی هم در بتل و رانرا منزل گرفته اند در مقابل بوتل دیگری هم هست که مردم متفرق منزل دارند بجزه و منظرهای بسیار دارد که آنها را از مناظر ما شاگردیم با بچه کوچک هم در بوتل است که باید با این رفت و خودی بکوچه نشان داده و در با بچه شد شهر اسپا شهر بلانی است شش هزار نفر جمعیت دارد و تا باستانها هم بقدر پنج شش هزار نفر مردم خارجی اینجا میلا میاید که اوقات تابستان جمعیت اینجا و دوازده هزار نفر شود قدری باین رفته در با بچه گردش کردیم شب را با اینک کسان ششیم چون شهر را چرغان کرده بودند محض اینکه اهل الهائی مردم کرده باشیم بیرون آمده قدری در خیابان جلوتر از ششیم این سلطان و غریب السلطان جمعی از پیشی منتهایم حاضر بودند مردم شهر بطوری از و حام کرده بودند که راه عبور بود و علمای طوائف از اطراف راه باز میکردند و دکانهای حلی خوشیم بچند دکان وارو شده قدری اسباب خوب خرید کردیم رسیدیم بیک عمارت عالی بزرگی که چهره اعمای زیاد داشت گفتند اینجا (کازنیو) است برای تماشا داخل انجام شدیم و باین آن عمارت جا با بزرگت وسیع بود قوه خانه داشت در اینجا برای واروین همه چیز حاضر میکردند راه پله بسیار عالی خوبی بود از اینجا بالا رفته و در اطرافها و تالارهای بزرگترین شدیم که در همه چل چراغهای گاز و الکترسیته روشن بود با لکن خوبی هم داشت به با لکن فته قدری راحت کردیم یک طاق بزرگ و دیگر در اینجا بود میزهای میان آن گذاشته قریب چل نفر زن و مرد و در آن نشسته بودند و در سیدم اینها چه میکنند میشد نگاه عرض کرد اینجا با کارا) و (رولت) بازی می کنند و در این طاق که ششیم مردم خواستند بر خیزند و بروند گفتیم نشینند و مشغول باشند ما میخواهیم نماشا کنیم مشغول شدیم یک شخصی بجا نشسته بود که گویا خلیفه بازی بود

در ق کجف می کشید مرامی حاجی پهن قرمز سفید و زر و روی میز بود که گویا با انصاف پول برد و باحت
 نگاه میداشتند بدستیم چه طور بازی میکردند خلیفه بازی که مرد تو مندی بود و بقدر یکت قبضه ریش داشت
 چوب درازی در دست داشت که سر آن پهن و گج بود پولها را با آن پیش می کشید زنها مرد و بعضی بازی میکرد
 و بعضی از زنها گافندی در دست داشتند سیاه بنمودند صرافی بهم اینجا بود همه را تماشا کردیم تا لار بای و دیگر هم بود
 خیلی عالی و مزین مثل عمارت خوب سلطنتی یکت تا لار و دیگر هم بود که در اینجا کتف و بال میدهند و اطاعتی و دیگر همه
 نوع اسباب بازی قرار روی میزها گذاشته بودند از تحت زرد و شطرنج و غیره اسباب بازی و کتف خیلی تماشیا
 داشت یک قطار راه آهن در روی صفحه ساخته اند و اسبابی دارد که دور میزند و دو طرف آن دو میزند
 و روی میزها اسامی ده پانزده شهر از شهرهای فرانکستان را نوشته اند و در صفحه قطار راه آهن هم همین
 اسامی را نوشته است شاهی که بازی می کنند هر یک شهر را اختیار مینمایند و پول وی هم آن شهر که در رو
 میزند نوشته شده میگذارد مثلاً یکی ده تومان روی پاریس میگذارد و دیگری روی لندن و دیگری روی استردام
 بعد قطار راه آهن را با اسباب حرکت میدهند و سرعت بجز خلی تا شادارد و بعد بهر جا بگوئیفت
 ایستاد اسم هر شهر که باشد یا در هر شهر که ایستاد حرفی که روی آن شهر پول گذاشته می برد اطاعتی و دیگر است
 خیلی مزین با میز و صندلی زیاد انواع روزنامه با هر زبان در اینجا موجود است که مردم در اینجا رفته میخواهند نگاه
 از هر قبیل اسباب راحت و شغولیت با کمال نظم و ترتیب و خوبی در اینجا موجود است اما اطاق بازی اینجا را
 قمارخانه نمیتوان گفت مردمان معقول در اینجا بودند و چنان بی صدا و آرام و مؤدب و در میز نشسته بودند که
 شخص تصور میکرد برای شورت نشسته اند اغلب تشخصین و معبرین فرنگ که برای معالجه با اینجا میآیند بشما
 خودشان را در اینجا خواهند روزنامه و مجلس مال و کتف و نقشن و بازی مشغول میکنند گفتند و نگاه قمار بازی
 بزرگی در (هناکو) هست مناکو شهر است در مملکت ایتالیا خیلی از اینها بزرگتر که در اینجا قمار بازی و برد و باخت
 زیاد میشود از کاتوور فیتیم هوئل را را که متصل بکار نیواست طاعتی که مادر آن سفر منزل و شیم حال آنجا که دوله نزل
 کرده است از اینجا با طور پیاده از میان جمعیت تا بمنزل آمده خوابیدیم جای خواب اینجا خوب و راحت
 و بی صداست نزدیک صبح عتی کردیم حالت ما بهتر شد معلوم شد تب جزئی کرده ایم این نوبه شانزده سال
 است که در سفر سابق در همین شهر و حالا هم بعد از شانزده سال در همین جایت کردیم اما آنجا که این دفعه خیلی
 خفیف و مختصر بود صبح حکم طو لوزان و فخر الاطبا حضور آمده گفته اند که داود خور ویم رفع کسالت شد شب در
 مراجعت بمنزل از پهلوی بنایی که شیم موسوم به بنای پطر که در اینجا چاه آب معدنی دارد و مردم بحسب
 معالجه از آن آب بخورند فیتیم تا کین بنای بزرگ و جای وسیع و دوری است طاق برقی دار و چراغ زیبا

ن کرده و دختر خوشگلی اینجا آمده بمردم آب میدهد بکشت استیکان آب با دوا آب بمیزه بود یعنی آب
 یوی دار و متعفن است چنه اینکه اینجا بم بطر کپه موسوم شده این است که بطر کپه در سال هزار و هفتصد و
 ده سیحی بکجه معا بجه با بجا آمده و از آب اینجا فایده برده برلنس و برلنس در اثر در اینجا بانی ساخته و با سم او
 سوم کرده اند و لی بنای عالی آن بنا نیست بعد بنا بزرگت کرده اند محبته نیم تنه بم از بطر کپه در میان این
 دیده شد اغلب عمارات این شهر بوقل و عمارت های جاره ایست و دکان های مزین با امته و اسباب
 مانجه فروش هماندار با می مادر بکتر یک یکی (مسیودله) است که سمت و زیر بخاری دارد و در
 ایل دولت سلطان عبد الحمید خان سلطان حالیه عثمانی چند می هم و زیر مختار اسلامبول بوده و چندی هم بهین
 ت در بطر بوزخ ناموریت و اقامت داشته است یکی دیگر خیرال (بلدو) است که خیرال معتبر
 و در پنجشنبه بیست و هفتم صبح از خواب برخاستم چنانکه نوشته شده شد نزدیک صبح
 ق کرده و باز کسالتی داشتیم هوای فرنگستان مطبوعه دارد و اغلب اوقات ابر است مخصوص شهر اسپا
 هواش شبیه بکار داشت و کجور مانذران است خیلی خفه است و موجب کسالت و دلنگی شخص میشود امروز
 ند از نماز یک زنی با یکت پیرمفت ساله از ایل در شو بحضور ما آمد عرض کردند پسر او پانوز خوب میرند
 برای امیر طور روس پانوزده و این اوقات در کسپور سیون پاریس بوده پسر خیلی باهوش و زرنگ تشنگی
 و قدری پانوزده نام هوش و هوشش پیش پانوز بود ملتفت هیچ جامی دیگر نبود مادرش میگفت عشق به پانوز دارد
 و اله پانوز است و از صبح تا وقت خوابیدن متصل میرنگاهی در پانوز امی بندیم که نتواند بزنده و قدری آسود
 باشد چند مدتی است ما هم یک مال با دوا ویم خیلی خوشحال شد و اجازه خواست که خود را پانوزن با نام
 اجازه دادیم اسم مادرش (لا اوزا کوچا الهکی) و اسم خودش (دا اول کوچا الهکی) بود بعد و کالسه
 حاضر کردند با بعضی از ملزمین برای تفریح و گردش سوار شده رفتم برای بارک (منا فویر) راه سربالا بود کالسه
 کاهی آهسته و کاهی تند میرفت قدریکه از شهر دور شدیم کم کم عمارت های کوچک و دیوارهای یعنی عمارت های نکنت
 سیلانی پیدا شد همه بسیار تشنگ و با پا بچه ها و کلکاری ما خوب و در یکی از دیوارها پانوزده شده و داخل شدیم
 مریدان پیری با زن پیری داشت اطفا قمار با نشان دادند صا حنا نه اینجا بود با نمانا غامی داده بیرون آمدیم
 دوباره سوار کالسه شده و سربالا رانده بجای رسیدیم که آب معدنی در اینجا بود و عمارت خوبی سربالا آب
 ساخته قوه خانه در ستوران هم دارد که قوه و مشروبات و سایر چیزها بمردم میدهند آب را از چاه میکشند
 و سربالا چای دختر جوانی ایستاده آب بمردم میدهد و در چاه هم میزنند و صندلی و کل زیاد داشته بودند پانوزده شده
 استیکانی از آن آب گرفته چشیدیم دیدیم بطعم و متعفن است قدری گردش کرده دوباره سوار شده را دیدیم راه

سرازم و سر بالا بود و از هر طرف چشم انداز و جنگل با صفائی دارد و همه جا خلوت است هیچ کسی نیست مگر کاهی بایست
 کالسه که پیدا شود که زن و مردی در آن نشسته گردش میکنند قدریکه رفیقیم باز بچاه آب معدنی دیگر رسیدیم
 که با نظره و ختری سرچاه ایستاده و همان اوضاع و اسباب فراهم بود از اینجا گذشته بدالان بنجوبی
 رسیدیم که دو طرف درخت و روی آن باز پوششی از سبزه و درخت بود پیاده شده قدری در روی نیم
 سخت شستیم بکس نبود آخر این دالان باریک خوی بود و در مقابل عمارتی داشت با تخریفه مکتفرا دیدیم معلوم
 شد سرایدار و ناظر صاحب این خانه است از پرسیدیم خانه انکیست گفت از (مسیو سیمون لیس)
 و خود مسیو سیمون سناتور است و خانه در شهر و رویه دارد در اینجا چند کارخانه ماهوت باقی معروف است
 که متعلق است و اینجا را حالایک نفر ایتالیائی برای چهار پنجاه به پانصد تومان اجاره داده است
 و ایتالیائی چند روز دیگر خواهد آمد اسم ناظر (دومان) و اسم این عمارت (فیو و ده) است بعد ناظر
 در پارک را باز کرده کالسه که بای ما از میان پارک گذشت و از آن طرف رفیقیم راه زیادی که رانندیم از جنگله
 و بیلافا چشم انداز بای با صفا گذشته رسیدیم به بیلاق وسیع خوی که پارک و باغچه بزرگ با صفا و عمارت
 بسیار خوی داشت پیاده داخل شدیم صاحب خانه بانش حاضر بود بیلاق و منزل و عالی با صفا و وضع بسیار
 مایه اسودکی بود ما را همه جا گردش دادند بعد در اطافی قدری شستیم درین بین غریزات طمان پیدا شد پرسیدیم
 کجا بودی عرض کرد گردش میکرد و چون کالسه ما را دیده داخل این عمارت شده است از اینجا مراجعت
 به منزل کردیم یعنی باز کالسه بای ما از میان پارک آورده بسر راه و دیگر انداخته مستقیماً به منزل آمده قدری
 راحت کردیم دوباره کالسه خواسته سوار شده با بعضی از ملکه نین برگزین رفیقیم و از میانان موسوم (مناوت)
 گذشته از تپه بالا رفیقیم که جنگل چشم انداز خوی داشت راه سر بالا و سر زیر و چوچ بود توقف زیادی نکرده
 دوباره سر از سر شده مراجعت بمنزل کردیم امروز حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن امین دار الضرب از خانه
 کارخانه‌ای (لیت) نمونه تفنگ پیستون آورده بود دیدیم بسیار خوب تفنگ بانی بود
 و دو جمعه بیست و هشتم صبح از خواب برخاستم امروز باید برویم بکارخانه (سینکات)
 که در شهر (لیت) واقع است این کارخانه است که حاجی محمد حسن امین دار الضرب و حاجی محمد رحیم برادر
 حاجی محمد حسن که از تجارت معتبر ایران و در پاریس است از هر قبیل آهن آلات و ماشین و خط راه آهن و غیره برای
 ایران لازم دارند از اینجا میخیزند و با صاحب این کارخانه معامله کلی دارند علیحضرت پادشاه بلژیک است هم
 با آنها میبایند و باید در سوسینته همان کارخانه که عمارتیت پهلوی کارخانه با پادشاه بلژیک و رئیس کار
 خانه و ملکه نین خودمان نهار می بخوریم دو سه روز هم هست که رفتن با تجارت را خبر کرده ایم در ساعت هشت

از نصف شب سوار شده بکار راه آهن رفته بنشینستند و اندیم بر می شهر بی اثر این سلطان و
 ریز سلطان و جمعی دیگر از مله نین بکاب ما همراه بودند از همان راهی که آنروز با سپاه آمده بودیم رانده
 زینت بهشت توئی گذشته رسیدیم بکار بی اثر جمعیت زیادی در کار جمع شده بودند علیحضرت پادشاه
 لشکر یک هم با وزراء خودشان از قبیل وزیر جنگ و وزیر خارجه و وزیر دربار و وزیر مالیه و کارکنان سواره بودند
 زن ایستاد پیاده شده با پادشاه دست داده معارفیم بعد دوباره آمدیم همان راه آهن و قدری پیاده
 بن فیم بعد ایلانک شد که این زنهای بیست و آزار مخصوص کالسکه های کوچک بنجا است که بکار خا
 بات میروند و همه جا گردش میکند اینجا و آن زنک پیاده شده کالسکه های کوچک بخاری آوردند سوار شدیم
 و این کالسکه ها مثل تراموه است ولی عوض اسب لکیمف بخاری دارد با پادشاه و سایرین سوار شده رانیم
 اول رسیدیم بعبادت بزرگی که باید در اینجا بنهار بخوریم از جلو عمارت گذشته و کالسکه ها پس و پیش رفته رانیم
 برای کار خا بنجات شهر زنک شهرت که تمام عمده این کار خا بنجات درین شهر سکنی دارند و تمام شهر
 بواسطه دو دغال سیاه است و وزیر شهر زنک تمام معدن دغال سکن است که دغال تمام این کار خا بنجات
 از زیر همین شهر بیرون می آورند رئیس کارخانه عرض میکرد که حساب کرده ایم ماهشده سال دیگر هم که درین کار خا
 جات کار کنیم دغال کارخانه جات را خود این شهر میزد شکست آهن هم در معادن این شهر دارد که بیرون
 می آورند میخزند و باین شهر آورده درین کارخانه جات آب میکنند که هم خود این شهر معدن آهن دارد و هم از خارج
 می آورند خلاصه در بکارخانه پیاده شدیم و یک مدتی با علیحضرت پادشاه و همراهان در این کارخانه کار کرد
 کردیم بعد بیرون آمده سوار همین تراموه های بخاری شده رفیم بکارخانه دیگر باز مدتی هم توی آن کارخانه کردیم
 چندین کارخانه مفصل توی یکدیگر است که باید تمام را گردش و تماشا کنیم از اینجا هم باز سوار شده رفیم بکارخانه دیگر
 بعضی از جاها هم طور است که این راه تراموه بخاری از توی کار خا بنجات میگذرد و که چرخ و اسباب بارانما شامی
 کردیم و مدتی طول کشید که این کار خا بنجات اچه با تراموه های بخاری و چه پیاده کردیم این کار خا بنجات نه هزار و
 پانصد نفر عله جات دارد هشت هزار نفر این عله جات روی زمین و توی این کار خا بنجات کار میکنند
 هزار و پانصد نفر هم زیر زمین در معادن دغال سکن و غیره مشغول کار هستند و در آن زیر زمین دستکامی دارند
 منجمه بعد یکصد و پنجاه اسب در آن زیر همیشه در کار دارند که این اسبها ده سال تا پانزده سال و می بین زنک
 آسمان را نمی بینند عرا و با در آن زیر دارند که اسبها را بآن عرا و باسته از این سوراخ و این کن
 بآن رکت میبزند و کار می کنند اغلب این اسبها هم بواسطه ندیدن هوای روشن کو هستند خلاصه بعد از تماشای
 کار خا بنجات رئیس کارخانه عرض کرد برویم بالای این بلندی که چشم انداز خوبی دارد تمام شهر و کار خا بنجات با پادشاه

و همراهان باراه آهین سر بالا که راجه پچ بود را ندیده رسیدیم به بلندئی که چشم انداز نامطبوعی بود یعنی چیزی که دیده میشد سیلماهی کارخانه جات بود مثل چنگ که دو دوازده نفر آنها بالا میرفت و هوابم از کثرت دود و غلغله تیره و سیاه بود درین بلندئی هم ازین غلغله و ریخته بود و متعفن شده بود در اینجا توفعی نگزیده باراه آهین بطرف پائین بر شستم قدریکه سر از زیر آیدیم کارخانه که بعضی ماشین با و چاهها در اینجا است که از آن چاهها عمده جات پائین میروند و در سر معادن کاری کنند و از ماشین دیگر هم آب آن چاهها که زیاد میشود می کشند چنان کارخانه شدیم عمارت و چاهها هم در زیر سقف واقع است آیدیم سر چاهها و چاه است پهلوی یکدیگر که ششصد ذرع عمق آنهاست چاههای منظمی است دور چاهها رزده بای آهینی نصب کرده اند که کسی در آن چاهها نیفتد عجب درین بود که رئیس کارخانه با تکلیف میگرد که ازین چاه با پائین رفته آن زیر آتاشا کنیم چند نفر از عمده جات حاضر شده بودند که بروند پائین از یک چاه پائین میروند و از چاه دیگر عمده جات دیگر که در آن زیر هستند بالا میآیند هر یک از عمده جات چراغی که مخصوص این کار است و نشان بود این چراغها همیشه با نازک و بعضی چیزهای طور مانند و آرنده که هوا داخل فانوسها شده چراغ را روشن نگاه میدارد و خاموش هم نمیشود با چراغهای خودشان نشنند این طنابها پاچخ پائین میروند و بعد نیم ساعت طول کشید که این طنابها حرکت میکرد و این عمده جات پائین میرفتند و عمده جات دیگر از چاه دیگر بیرون میآمدند خلاصه از تماشای اینجا فارغ شده بیرون آیدیم سواره کالنگه بخاری شده آیدیم برای عمارتیکه باید در اینجا نماز بخویم جمیعت زیادی از مرد و زن جمع شده بود و ازین عمارت پارک خوبی دارد که تمام گل و سبزه و چمن است اما افسوس که اطراف آن همه زغال است و دود و دگر زغال است که اگر شخص بخواد روی آن چمنها بنشیند تمام لباس خالی میشود بعد یکدقیقه من رفتم توی چمنها گریستم بکشت سنگی بکشت فایر از توی چمنها بیرون آمده بود که بمنزله صندلی بود و خیلی خوب درست کرده بودند بمنگنه رفتم روی آن سنگ بنشینم با دست کش زدم که روی سنگ را پاک کنم تمام دست کثمت سیاه شد خلاصه داخل عمارت شده رفتم بالا خانه پادشاه مارا بردند با طاق راحت گاهی و خودشان با طاق دیگر رفتند قدریکه نشسته راحت گردیم آمدند عرض کردند نماز حاضر است از طاق بیرون آیدیم پادشاه هم از طاق راحت نگاه خودشان بیرون آمده دست بهمید بگردا گرفته رفتم با طاق نماز طاق بسیار بزرگی بود و نیز بسیار مفصل خوبی جدیده بودند در سر تیرین وسط نشسته بودم دست راست من (هسبو اولف کزای نو) رئیس کارخانه سرنک که جوان خوش روی خوش چانی است نشسته بود و دست چپ علیحضرت پادشاه بزرگ نشسته بودند و بعد سایرین از دو طرف نشسته بودند بعد از نماز آیدیم پائین گرای تریس کارخانه پنج پسر از پانزده ساله الی چنانچه داشت همه را حضور ما آورده سفری کرد بعد توی طافهای پائین که متعلق بکرای

وزوجه اوست قدری راه رفته صحبت کردیم بعد از جلواطفال ميم اين کارخانه که بقدر یکصد نفر ميشدند و در پیش
مخصوص مختصیل میکنند که ششم یکده سرباز هم از همین عملیات بالباس سربازی و تفنگ و یکده سرباز کجایی
هم از خود اینها دارند که صف کشیده و در حال جوی موزیکت میزدند بعد وقت مراجعت شد با پادشاه و کلاسه
بای کوچک بجای شسته آیدیم به محلی که زن بزرگ بود با پادشاه توی زن بزرگ نشسته آیدیم کنار لیشر
بهاجما که پادشاه ایستاده بودند با ایشان و داغ کردیم و ایشان از زن پامین آمده با وزیر و خودشان افتاده
ایستادند که ما از جلوا ایشان که ششم تقضیل این کارخانه است قرار است اصل کارخانه را در سال ۱۸۱۸
مسیحی یعنی در هفتاد و سال قبل ازین بنا کرده اند بانی کارخانه شخص کلیسی (کولت ذیل) نام بوده بعد یک سوبه
یعنی جامعی از اباالی خود اینجا و بلرکیت پیدا شده از کوک ریل این کارخانه را خریده اند که حالا مالک کارخانه
کیفر نیست بلکه مال یکت جامعی است و رئیس این جماعت (مسئود لوانامیو) است عمارتیه که سنار
خزیم در ۲۵۹ مسیحی که یکصد و سی سال پیش ازین باشد با این باغ کشیها ساخته و مال آنها بوده است
و اسم آن کشیش بانی (پونس دیکلیکن) بوده است پانزده یلون فرزندت سرمایه این جماعت است و در
سالی چهل پنج یلون معامله میو و در صدی چ و نیم منفعت ناید این جماعت میکرد و خیلی کارخانه وسیعی است
که بقدر یکصد کیلومتر راه آهن در و در و وسط توی این کارخانه است دارد که روی هم رفته معادل شانزده
فرسنگ چ و چ راه آهن در اینجا است کار و صنعت این کارخانه است اغلب آهن سازی و فولاد سازی
و روی سازی است و اکثری از دول از آهن آلات و غیره هر چه لازم دارند این کارخانه میخرند مثل ریل برای خط
راه آهن و لکمیف راه آهن و ماشین و اسباب و خرج بخار کشتی و چرخا و آلات دیگر و برای تسهیل حمل و نقل این آلات
و اسباب از این طرف بان طرف و بالا بردن و فرو آوردن اسباب ثقیل چیزهای غریب تقسیم کرده اند از جمله
یکت آهن بزرگی مثل دروازه حرکت میکند و بالای آن یکت راه آهنی است که اسباب و آلات سنگین این راه
آهن که مثل دروازه است با خود حرکت میدهد بعضی اسبابهای آهنی مثل واکن بای راه آهن ساخته اند که اسباب
و دغال سنگ و غیره را بواسطه ثقیل بالا ببرند و پامین میرود یکت عکس بزرگی برای نازک کردن صفحه آهن
در کارخانه بود که آهن و فولاد مثل موم زیر آن پهن و نرم میشد و وقتی بروی سندان بخورد ازین کارخانه بلرزه
می افتاد اسم این عکس (ملا دوچی لن) چهار چرخ خیلی بزرگ با ماشین بای خیلی سریع میحرکت بود که اینها برای
با و دادن تقسیم کرده اند و این چرخها بلوله بای خیلی منظور که از چار بای خیلی توی بزرگ تر است دم میدهد
و از آن لولهها دم بکوره میدهد و میشود که اینجا اتش است و آهن را مثل آب که داخته از زیر کوره جاری میاید و در
از دهن کوره مثل کوه بیرون می آید و فیم در ب ماشین خیلی متناثر کردیم هر کس داخل اینجا بود مثل آنست که داخل

جهنم شده باشد و او در دیوار و زمین و ادم و حیوان و پرند و هر چه درین کارخانه جات و شهر و حدود آن است
 تمام سیاهند درین شهر بواسطه دوزخ و غلظت هوا نمیتوان نفس کرد مگر آنجا که عادی شده اند خلاصه بکار
 بسیار سیده به منزل فتمیم و شیب ابالی شهر چراغان و آتش بازی در کار است چون در شیب را از فتمیم امشب لایم که با وجود کشت
 بودیم امشب هم باز چراغان و آتش بازی در کار است چون در شیب را از فتمیم امشب لایم که با وجود کشت
 بودیم ساعت هشت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتم برای پارک (ستود) یعنی باغ هفت ساعتی
 از کالسکه پیاده شده داخل باغ که در کمال صفا بود شدیم در اینجا بانی است معروف بخیا بان هفت ساعتی که
 باین مناسبت این پارک هم باین هم موسوم شده است اصل این محل یک دزد ایست که عمارت و هونل با و
 قهوه خانهای متعدد و اینجا کاه میکن و طرف مقابل دو پشته خیلی بزرگ جنگل دار از مسافت کمی واقع بود درین
 محل هم که ما بودیم درختهای بزرگ جنگلی داشت یک کلاه فرنگی مفتعلی هم از چوب درین محل ساخته اند محض اینکه
 در اینجا موزیک بزنند تمام این دزد را چراغان بسیار تشنگان کرده بودند بعد از آنکه در وسط جنگل هم بغاصه آم
 دولت باران خط فرانسه از کازاریا الکترسیته ساخته بودند که بخوبی خوانده میشد مثلاً (پوس) یعنی ایران را باین خط
 نوشته و از روشنی در آورده بودند و هوای امشب باده بسیار ملایم و خوب بود در وسط این پارک محوطه
 بزرگی را بسیم کشیده بودند که تمام زن ها و دختر با و بچه ها و مرد با بطور اجتماع و درین سیم ها ایستاده بودند بزرگی
 ما هم صندلی در وسط محوطه گذاشته و یک میز بزرگ تشکی هم در جلو ما بود که بعضی استیکانهای سبج و تنگهای
 بلور از آب و مشروبات روی آن چیده و دورش انهم صندلی گذاشته بودند اما کسی نزدیک میز نمیرفت و
 چیزی نمخورد ما هم در اینجا هیچ نشسته گاهی در اطراف این محوطه گردش و بازیها و مرد با صحبت و لغاف میکردیم
 و چون این آتش بازی و چراغان را در اینجا و در تمام شهر ابالی شهر کرده اند لغت بانها اظهار محبت و مسرت
 میکردم و آنها هم حتی بچه های کوچک همه دست میزدند و هورا می کشیدند و شاه سلامت بادمی گفتند بسیار
 آتش بازی خوبی کردند و از میان جنگل و درختها خیلی جلوه و نمایش داشت بعد از آتش بازی آمدیم بیک عمارت
 تشکی که وصل به پارک است در مرتبه تحتانی این عمارت قمارخانه ایست بازی قمار خردی در اینجا میکردند یک
 آدمکی یعنی صورت انسانی ساخته بودند که باید آن آدمک را با کلوله بزنند و بیک سوراخی و بعد برگشته
 خودش بسبب بعضی نمره هائی که در روی میز قرار داده بودند دس شرط شده بود و بایست اگر می ایستاد برود و باخت میشد
 روی میز دیگر هم کلوله بازی بودند بسید فرهی ایستاده بازی میکرد خلاصه بعد از مراجعت ما بمنزل ما بانها
 پادشاه بمزق و باریدن زدند شام خورده خواهیم دید (دوشنبه بلیت و غمگین شوال) امروز
 پنجشنبه از پانزدهم بهمن بود و بنا در منزل صرف شد مجدداً دله و حاجی محمد رحیم بجهت خرید و درین شهر لایم رفتند

ندارند بخار کالسکه حاضر کردند و سوار شده بهمان خیابان و گردش گاه پریروز رفتیم بعضی از پیشین متها هم در رکاب بودند
 همان باریکی که دالان سبز دارد و صاحبش هم اینجا نیست و باغ را بدیگری اجاره داده است رفتیم پایوه شدند
 قدری در اینجا گردش کردیم چون هوا منقلب شده و ابرهای سیاه از اطراف آسمان بالا آمده بود که احتمال
 بارندگی داشت رفتیم عمارت ششم درین بین رعد و برق زیاد شد و بلافاصله باران بسیار شدیدی مثل
 سیل بنای باریدن گذاشت از فتوه خانه که در نزدیکی اینجا بود گفتیم قدری نان و پنیر و چای آوردند و در آنوقت
 در این عمارت نشست و گردش کردیم تا باران بسکت شد و لی قطع نشده بود چون قصد حمام داشتیم سر کالسکه
 بستند و سوار شده یکت راست حمام آمدیم در ب حمام پیاده شده و در عمارت حمام شدیم بسیار عمارت
 عالی خوبی است و وضع بنایش انبوه است که یکت تالار بزرگی در جلو واقع است حمام دیوارهای این تالار از سنگ
 مرمر است که رنگهای سیاه دارد و سقف آن تخت و خوب نقاشی بسیار عالی مزین است و دو دالان بلند و
 در دو طرف تالار است که یکطرف حمام های مردانه و طرف دیگر حمام های زنانه است و اقلاً در هر دالانی صد
 حمام است و وضع هر حمامی این است که یک طاقی است دارای یک حوض کشکولی که عبارت از دیکت
 مسی است و در کنار طاق گذاشته اند و به وقت لازم شو آب گرم و سرد بواسطه لوله ها و چپای متعدد که باز
 می کنند باین دیکت مسی میریزد و میزد و صندلی و اسباب نواله تلجلی خوب با آینه و غیره در هر طاقی حاضر
 و منظر این طاقها از یکطرف کوه و جنگل و خیابان و کوچه های بسیار شکستناک است و از طرف دیگر بهمن آلا
 بزرگست و هر یک حمام متعلق بیک نفر میباشد حاجی حیدر و لاک خاصه ما مارا بیک حمامی مخصوصی که از پیش گرم
 و حاضر کرده بود برداریم حمام قدری بزرگتر و بهتر از سایر حمام ها است و زمین آن از تخته شکست است بعد از حمام
 بیرون آمدیم صاحب حمام ما را بسیار عمارت و حمامهای اینجا برده همه را گردش و تماشا کردیم این حمام دو نوع است
 دارد یک آب معدنی که بجهت امراض مردم مافع است و از برای معالجه بانجا می آیند دیگری آب خالص است
 که هر کسی برون حمام بخواد حاضر است کی نوع حمام دیگر هم دارد که حوض آن از تخته است و لجن آب کوگرد و این
 دارد که بجهت آنخاصی که مرض مفصل دارند ساخته اند و هر کس مبتلا باین مفصل باشد میآوردند درین حوضها میخوابد
 و کم کم زیر این لجنها را گرم می کنند بطوریکه غلیان میآید یا سخی چیل دقیقه اینجا میماند چیل مفید است درین عمارت پیاده
 قضیه های دیگر هم هست که بدقت دیده شد چیل تعریف دارد و بنظر ما این عمارت و حمامها باید بدوست
 هزار تومان ساخته شده باشد بعد از تماشای اینجا ما مراجعت بمنزل کردیم هنوز باران میآید و منزل بسیار
 رفتیم این تیار در بهمن کازینو که چند شب پیش اینجا رفته بودیم واقع است دارد بکاری یعنی کارخانه این عمارت
 ششم بردهای بسیار عالی خوب درین کاری است و از اینجا دارد و تالاری شده و از آن تالار به تری

در روی سن برای ماعتین کرده بودند رفیق صندلی نایاب بود و هماندار با و امین سلطان و بعضی دیگر از ملقب
 ما هم حاضر بودند این یار کو حکم از تبار طراست آفاشک تراست از برای بالا سوا است کیون فاصله آ
 قریب و ویست نفرین و مرثیست بودند بر دبا بالارفت در تمام پرد با سبک وضع بازی بود و اسم این قسم
 نایله و یوان) است یعنی مجسمه از آدم زنده ده پانزده نفر ازین زنهای خوشکل در وسط سن مثل مجسمه روی یک
 پله مصنوعی که در وسط سن گذاشته بودند از مرتبه اول تا آخر بهیئت ایستاده و نشسته و خوابیده بتدریب و آه
 بودند انانیو استند پیش از دو دقیقه حرکت مانند این بود که بعد از دو دقیقه پرده می افتاد و دوباره بالا میرفت
 که بوضع دیگر می ایستاده پرده بهین قسم بالارفت در دو پرده هم رقص کردند یک قاص موسیاه بسیار
 خوشکل در میان آنها میرقصید این بازی که بار از بازی تحت بر و سل آورده اند مخصوص خود اینجا بودند بعد برخواست
 آیدیم به منزل شام خورده خوابیدیم شهر اسپاخی نزدیکت بهر قدالمان است یعنی از اینجا تا اینجا یک ساعت و نیم
 راه است (ووزیکش بنما عره ذی القعدة الحکمره) امروز باید برویم به آئورس) که انشا
 از اینجا بکشتی شسته بطرف انگلیس برویم باید سوار را امروز در همین جا خورده یک ساعت بعد از ظهر حرکت کنیم
 مشغول حمل و نقل بار بار آهین بودند مجدالدوله و حاجی محمد حسن عینک و دو برین متعدد از (لی یوز)
 آورده بودند قدری امتحان کردیم درین سن امین سلطان آمده عرض کرد (مسیو گوی بن) دیر که کار
 خانه (کو کویل) با پسرایش آمده اند که بحضور رسیده عرض تشکر کنند بعد یکت و ضرر کو چکی دست
 کلی آورد و بحضور از او پرسیدیم ما و درازی که یک مرتبه ما و درش هم داخل طاق شده یکت رو میزنی بزرگی در
 دست داشت بجله باز کرده گفت کارنا پون است خواهش کرد که از دبحریم چون بد چیری بود محض غایت
 او گفتیم بجزند خلاصه یک ساعت بعد از ظهر وقت رفتن رسید هماندار با حاضر شدند آیدیم باین سوار کالسکه
 بهینکه نوی و اکنها نشینیم و زن خواست حرکت کند دیدیم یکت زن از راه لیتر رسید و
 سواد و یکدفعه بعد از آنرا آدم ازین و اکنها پرون آمدند بعد یکت شهر جمعیت بودند
 نه لیتر برای تفریح با سپا آمده بودند زن با سمت آئورس حرکت کرد و آیدیم تا رسیدیم
 کار اینجا علیحضرت پادشاه بلژیک حاضر بودند رفیق ما این با یکدیگر دست داده گفت
 هم چون یک ساعت و نیم راه داریم تا برسیم برو خانه اسکو که سوار گشتی بشویم با پادشاه
 رویم سه چهار قلعه نظامی در اطراف دیدیم از آنها گذشته از دروازه شهر آئورس
 را دیدیم همان جایی که از روز آئورس سوار گشتی شدیم و تفصیل آنرا نوشته بودیم
 به پادشاه داخل گشتی شدیم جمعیت تماشا می مردم متفرقه ازین شهر بای

بزرگوار

یکم با اندازه بود که حساب نداشت و راه عبور بود تمام قشون بزرگ است هم از توپخانه و پیاده و سواره در کنار
 راه صف کشیده بودند اسم این کشتی (و لیکتورالکوت) است و کشتی مخصوص سواری علیحضرت پادشاه
 انگلستان است که مخصوصاً از انگلیس آورده اند و در و مندر و لوف (در برنجار انگلیس که جلوه آمده بود
 در اینجا حضور رسیده صاحب منصبان و هم امان خود را معرفی کرد و بعد با علیحضرت پادشاه بزرگیت
 است داده و دایع نمودیم با و در اورجال بزرگیت و حاکم شهر آفرس و معالدارهای بزرگیت و سایرین
 نیز حاضر حافظ کردیم و تمام با پادشاه رفتند ما هم با طاق مخصوص خودمان آمده لباس سبزی را عوض کرده
 فیتیم برای تا شایع کشتی بسیار کشتی خوب خوش وضع ممتاز است چرخ و آلات و اسباب این کشتی مثل
 یک دستگاه ساعت بسیار اعلی ساخته شده است برای سواری و حرکت روی آب کشتی ازین بهتر
 در راحت تر می شود سه مرتبه اطاق و منزل دارد همه اطاقها منتهی و مزین با مبیل و اسباب ممتاز و تخت
 خواب و لوازم راحت تمام مله نین هم اطاقهای خوب دارند و دو سالون بسیار خوب دارد و انواع
 غزالیها از میوه جات و چای و غیره موجود و حاضر بود پیشخدمتها و خدمه کشتی هم در نظم و آراستگی کمال
 تعریف داشتند یک کشتی دیگر هم برای بعضی از مله نین و بارهای زیاد می ما حاضر کرده اند که اسم آن
 (آزبون) است کشتی سواری با چراغهای الکتریسیته دسی دارد که خود آدم روشن و خاموش میکند و این
 کشتی مخصوص سواری نواب و لیعه انگلیس است تمام چراغها و اسباب کشتی مطلقاً است تمام کشتی مفروش
 بغزالیهای خوب اعلی است بقدر نین ساعت کشتی در اسکله توقف کرده بعد بطرف انگلیس حرکت نمود که
 ساعت پنج بعد از ظهر کشتی رسیدیم و ساعت پنج و نیم حرکت کردیم هشت ساعت از ظهر رفته شام حاضر
 گردید خوردیم و بعد از شام هم میوه جات از قبل شلیل و بلوی بسیار ممتاز آوردند خلاصه خوابیدیم نصف
 شب بیدار شده دیدیم کشتی لنگر انداخته است از فراری که گفتند در مقابل رودخانه طیمس سیده لنگر
 انداخته است (دو دزد و شکبند و دویم) ساعت هفت از نصف شب گذشته از خواب بر
 خواستم احمد بنده احوال بهتر بود معلوم شد اینجا که در شب کشتی لنگر انداخته وسط دریاست هیچ دخلی بمقابل رودخانه
 طیمس ندارد و از سه ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی حال اینجا لنگر انداخته و از حالانما دو ساعت
 دیگر هم همین جا خواهد ماند و جهت توقف در اینجا این است که چون نواب و لیعه انگلیس باید در ساعت معین
 استقبال بیایند و چند کشتی جنگی انگلیس نیز برای تشریفات ما جلوه داده سلام نظامی داده و شلیکات توپ
 کنند اگر شب میرسد بخوان تشریفات بعمل نیاید یکتجه دیگر هم این است که اینجا بارها لنگر انداخته غلیظی
 در دو غلب در هوا می آمد و کشتی با هم تصادف میکنند و کشتی بای بزرگ و کوچک را با هم متعلل درین

در حالت
 در شب
 در شب

در شب
 در شب

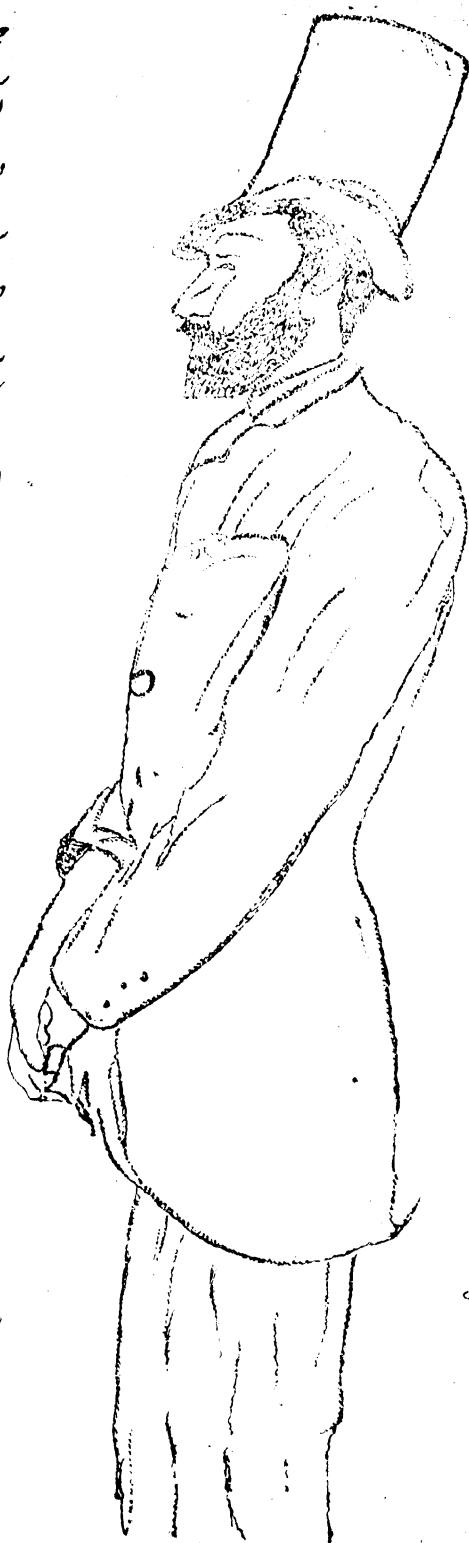
در باد حرکت پیدا کند با بودن بر خنبل با علم و استادی باید حرکت کنند و الا اسباب خطر و حرکت خنبل
 مشکل است اما آنحضرت امروزه با در نهایت خوبی و آراچی و صاف و بی مه بود و در یا مثل حوض بی موج و
 آرام خنبل شکوه از نذر آبجای آوردیم خلاصه صبح برخاسته رخت پوشیدیم و قدری در کشتی گردش کردیم ابتدا
 از یکت و الا ان بار یکت طولانی گذشته رفیقیم با نظرف کشتی که جای فرکیها و بعضی از مله نین خود مان است
 و در حقیقت یکت و سگاه و یکریست یکد و اطاق را تماشا کرده بعد از پله با بالا رفتم بعرضه کشتی رفیقیم و در
 اطاقهای عرشه که جای کا پتهای کشتی است قدری نشسته با کا پتهای صحبت و فرمایش کردیم و در بین باطن
 انداخته بعضی کشتیهایی بزرگت و کوچکت که از دور و نزدیک پیدا بودند تماشا نمودیم بعد از عرشه پائین آمد
 یکت پله چرخ بود که میرفت بر اسباب و ماشین حرکت کشتی از ان پله پائین رفتم آیدیم سر چرخهای بخار
 گرمی بود یکت و سگاه ماشین هم برای روشنی چراغهای الکتریسیته این کشتی در اینجا دیدم تمام قوه چراغهای
 برقی کشتی از همین یکت ماشین داده میشود و برای روشن شدن اندازده و حد قوه برقیه یکت این ربانی دارند یکبار
 آهن بزرگ که مثل یکت کارا نیز بود دست گرفتیم بفاصله دو وجب مانده بآهن را با قوه جاذبه متعاطی
 آهن را از دست من کشیده و با ماشین چید بطوریکه با نهایت زور آهن را از آهن را بکنده غشید خنبل این با
 غریبی بود بعد از اینجا بالا آمده قدری در سطح کشتی گردش کردیم پائین در ساعت نهم بیاض نصف شب
 که دو ساعت و نیم بنظر مانده بود و لنگر کشتی را کشیده بطرف کلین حرکت کردیم طول و عرض این کشتی از این
 فراتر است یکصد و شصت قدم طول دارد و بحده قدم عرض آلات و اشیاء غریب و عجیب درین کشتی آید
 شد در حقیقت این کشتی عمارت بحری علیحضرت پادشاه انگلیس است که همانطور که در خنبل عمارت دارند قوی
 در ما هم یکدست عمارت دارند که دارای همه چیز از اسباب و عملجات و حکیم و نوکر با خدمه متعدد و دست
 و اینها همیشه در همین کشتی منزلت دارند صاحب منصب و ابرار این کشتی هم معتبر تر از دیگران هستند خطر بزرگ
 عمده که درین و ربای شمالی و رودخانههای اینجا است این است که اینجا بار امیه زیاد میگیرد و حرکت کشتیها
 کوچک و بزرگت از بسکه زیاد است و مثل باز از متصل در آمد و رفت هستند عینیکه بوار امه گرفت دیگر ختم
 عیشم را نمی بیند و بسا میشود که دو کشتی بهم خورده غرق میشود برای رفع این خطر تازه اختراعی در تمام کشتیها کرده
 که درین کشتی هم هست یکت شیپوری است که صدای بسیار عجیب غریبی دارد و در وقت مه این شیپور را
 محض اخبار متصل میریزند که دو کشتی بهم خورده و خواستیم صدای این شیپور را بشنوم ابتدا بخاری بلوله بای شیپور داده
 بعد از سه قاعده و سیم که دارند در لوله باز کردند یک صدای عجیبی بیرون آمد که گوش خنبل رحمت میداد
 و خواستیم در اینجا بایستیم این شیپور را در وقت به متصل میریزند و معلوم نیست که اهل سفاین چاره با چه حالت
 از

از شنیدن این صداهم میرسانند الحمد لله که در این دور و زهریج هوا می بود و این صداهای شنیدیم یک چیز
غریب دیگر هم این است که عمده جات این کشتی با کشتیهایی دیگر با دست و دو بیرق و علامات متصل بطور
تلفظ که مرس میزنند مکالمات متصل طولانی نمایند که همه چیز به خوبی معلوم و مفهوم میشود دست خودشان را از
این طرف به آن طرف بطور بای غریب حرکت و کان میدهند چنانکه از کشتی سواری ما با کشتی از برن که بعضی
مترین ماسوار بودند و بخوبی حرف میزدند خلاصه تفصیل این کشتی زیاد است که اگر بخوانیم همه را بنویسیم مفصل میشود
همینطور گاهی در بالا و گاهی در پایین کشتی کروش میگردیم کشتیهایی کوچک و بزرگ بخاری و باد بایستی
که در اطراف این کشتی از دور و نزدیک زیاد بود و تا شام میگردیم کشتی هم خوب میرفت دریا هم در نهایت آرامی
و ملایمت بود چنانکه خود کاپیتان هم اقرار داشت که سی سال است دریا را باین آرامی و ملایمت ندیده ایم
همینطور که میرفتیم رسیدیم بوسط دریا که در اینجا دو کشتی خیلی بزرگ و دوست راست و چپ راه کشتی ما یکی در
دو سال قبل یکی دیگر سه سال پیش این غرق شده بودند و سواهی دکلهای و میانههای آنها چیزی دیگر از آب پیدا
نبود و الحمد لله از اینجا هم بسلامت گذشتیم و شب که در باران شامی کردیم بعضی ماهیهای ریزه دیدیم مثل جواتا
کوچک فنفر دار که در مازندران ایران بسیار است و در شب دشمن برق میزدند این ماهیها هم نوری دریا
از زیر موج و کف آب که از برج کشتی بیرون می آمد زیر و بالا میشدند و مثل الکتریسیته در تاریکی شب برق
میدادند خیلی ناخوشا داشت خلاصه را دیدیم هنوز رسیده بمقابل رودخانه طمس سه کشتی خیلی بزرگ و خوش انگلیس
با استقبال آمده بنا کردند شلیک توپ نمودن و سلام دادن کشتی بای بخاری و باد بانی زیادیم که همه از
جمعیت مردوزن بود از انگلیس ناخشی آمده بودند متصل بود کمی شیدند و شمال کان میدادند بقدری
جمعیت توپ شینها زیاد بود که کم مانده بود بعضی کشتیهایی غرق شود از رواجهای زیر کشتی مردم دستشان ابرو
آورده و شمال کان میدادند بیکانه غمی بود که کم از طرفین سواحل پیدا شد تا رسیدیم به (گوو و فند) که رودخانه
طمس است اینجا قلعه جات نظامی متعدد هم برای حفظ و استحکام این رودخانه ساخته اند و متصل از قلعه جات
شلیک توپ میکردند اطراف این رودخانه تمام کارخانجات و عمارات و آب و است و کشتیهایی مادی
و بخاری و قایقهای کوچک است که مثل گرد و از دو طرف روی آب ریخته بود و همه از مردوزن و زنهای جنگل
پر بود و موج آب سبب خطر قایقهای کوچک بود که کم مانده غرق شوند اما الحمد لله بهیچ کسی نرسید از
کشتیهایی و قایقهای کشتی ما میزدند چون تا آمد و بساعنی که برای ورود و لیعهد معین کرده بودیم نیم
ساعت مانده بود کشتی مادر (گوو و فند) توقف کرد تا نواب و لیعهد بیاید بکنفر و زمانه نویسن نقاش هم
که انگلیسی است از اسب پاهای همراه است و متصل صورت ما و همراهان ما بطور بای مختلف میکشید و یکی از

اطاعتی بالایی کشتی که شنبه بودیم
فرمودیم نقاش قلم و کاغذ را
یک دقیقه صورت تیغ او را کشید
که اسباب تعجب خود او و کامرنگها
کردند که باین زودی و خوبی ما
خلاصه بقدر نیم ساعت که معطل
انگلیس (پوش دگال)

که با هم برادر نواب و لیعهد بودیم
مربور را بکشتی ما منتقل کرده نواب
کشتی ما با ایشان دست داده نقاش
و عاملی هستند که در شانزده سال
بودیم قدری فریب تر شده و و سپهر
انهارا به هم نوشت همراه ایشان
و احوال زیادهای هم با ایشان اند
معرفی کردند با آنها تعارف کردیم
معرفی نمودیم بعد بانواب و لیعهد
بکشتی و لیعهد کشتی بسیار قوی است

a lord de
yacht
Victoria Albert
Kaiser-Edmon Shah
Radjah.



محض گذراندن وقت
آورد که فهمید و در
بقدری شبیه بود
شد و همه تعریف
صورت او را کشیدیم
شدیم نواب و لیعهد
با کشتی (او تیغ
است آند کشتی
و لیعهد آند نوبی
و لیعهد بهمان صورت
پیش ایشان را دیده
و لیعهد هم که اسای
بودند صاحب منصب
و لیعهد بهر با خودشان
ما هم تمرین خود ما را
و سایر همراهان فهمید
سالن طولانی باریکی
دارد و تمام این سالن
با کف و پارچه های
نخستین قیمت داده
و میزی چیده بودند
که روی آن انواع خوراکی
ما بود یک بالا خانه
خوبی هم داشت که با کجا
نشستم کشتی را راندند
لازم

برای لندن هر چه میفرستیم رودخانه تنگ تر میشد تا باند از طبعی خودش سید و حقیقت (یکو د سنیت) جزو منظر
 لندن است از مجاذی (دک) متعدد که دشمن دکن حوضی است که دنی در کنار دریا رودخانه برای تعبیر کشتی
 بزرگ ساخته اند اما اصل دکن پیدا نبود و کلهای کشتی را از میان آن میدیدیم ساعت ساعت دقیقه دقیقه
 جمیعت زیاد تر میشد هر جا که ممکن بود آدم با بسته با نشیند از پشت با هم تا پائین مردم ایستاده و از برادر
 و دیگر چه بود سر را و دستها پرون آورد و دستمال گان میدادند و بهور می کشیدند و شاد باش میگفتند و همطور
 را اندیکم مانده یک پل بزرگی گذرشته رسیدیم به یک (که) یعنی این است که یک سمت این رودخانه را دیوار بلند
 از سنگ کشیده اند که جنی محکم و معتبر است و مصالح گران قیمت خرج کرده تا بنا بنظر رودخانه منظم نموده اند و در دقیقه
 شهر حبالی لندن از که با نظرف است اینجا دیگر جمیعت زیاد تر شد از پلهای آبی بسیار بزرگ و دو مرتبه و یک تیر
 و پلهای آجری بزرگ متعدد که دشمن روی این پلهای جمیعت مردم بسیار بود معلوم بود که اینها از اعظم و مجتهدین
 هستند و همه بهور اکشیده شادی میکردند یک کشتی ترپیل همراه ما بود یکی هم بنا نظور از نظرف لندن آمد اینها
 هینکه بهم زد و یک شدند بیکدیگر جوزه کم مانده بود و بهر دو غرق شده حادثه غریبی روی دید و الحمد لله عیسی مکرده
 سالم از همه بیکر گذشتند از (کره پنخ) هم که موزه و مدرسه بحری اینجا است که شتم از قطع کنه لندن که تاج و جواهر
 سلاطین قدیم انگلیس در اینجا است و از کلیسای (سن پل) نیز عبور کردیم عمارت پارلمنت لندن و برج عت
 و بنای مالی آن هم از دور پیداست رسید به مجاذی پارلمنت کشتی ایستاد از کشتی پرون آمدیم (دولت دو
 کامبیج) عموی علیحضرت پادشاه انگلستان و پسر لارکل فئون انگلیس (پوسن با نون بولک) داماد
 علیحضرت پادشاه انگلستان که شاه زاده خوش روی و دلربایی است و داماد دیگر علیحضرت مغنمه که همیش
 مادکی دولون) است و پیر مردی است و امیر آخور علیحضرت مغنمه که جوان خوش رویست با جمعی دیگر
 از معتبرین انگلیس استقبال آمده بودند با همه تعارف کردیم و از والان مصنوعی که از گل و غیره ساخته بودند که
 سوار کالسکههای سلطنتی شدیم رسیدیم به کالسکه از نمای معتبر و محترم زیادی توی این والان ایستاده بودند
 که با همه تعارف کردیم کالسکه نام کالسکه در باری و سلطنتی است و همه با اسبابهای مجلل و کالسکه چپا
 بالباسهای مزین هستند من با نواب و لیعهد توی یک کالسکه نشستم سایرین هم در کالسکههای دیگر
 نشسته را ندیم سواره کار مخصوص علیحضرت پادشاه انگلستان بالباسهای ممتاز و سربازهای مخصوص پاد
 شاه بالباسهای گلی و سوارهای دیگر و افواج دیگر از دو طرف که چصف کشیده و ایشیک آفاسی باشی با دجلو
 دار با از جلو ما میرفتند و از میان صفوف سرباز و سواره آهسته آهسته میفرستیم طرفین که چه و بالا و پائین عمارتها
 تیرکامانها از جمیعت مرد و زن بود و متصل بهور میکشیدند و تعارف میکردند و الحی قنهای پذیرائی و احترام را

بعل میآوردند که بالازد بهتر از آن نمی شود و این پذیرائی از روی آزاد می و احتیاج و بر حسب میل خاطر خود
 ملت بود چنانکه نواب ولیعهد هم می گفتند که ما بقوا اینم مردم را اینطور برای پذیرائی مجبور کنیم خودشان به
 میل خود کرده اند خلاصه از جلو صفوف گذشته از دروازه (بوکینگام) داخل محوطه عمارت بوکینگام شدیم
 اینجا هم جمعیت زیادی بود پای پله عمارت که سرباز و سوار زیادی در اینجا نیز ایستاده بودند پیاده شده
 داخل عمارت شدیم زوجه نواب ولیعهد و دخترهای ایشان تا در پله با استقبال آمده بودند با همه
 دست داده تعارف کردیم و آیدیم نوبی اطان خلی صحبت داشتیم یکی از دخترهای نواب ولیعهد را که پیش
 پونس لوئین) است و بیت و دو سال دارد برای (کنت دو وینف) که از ابالی اکس انگلیس است
 نامزد کرده اند آن دختر هم در اینجا حاضر بود با او نیز دست داده تعارف کردیم بعد نواب ولیعهد و زوجه
 ایشان آمده اطاقها و منازل را نشان داده رفتند این عمارت همان عمارت است که شانزده سال قبل هم
 منزل کرده بودیم یک کل خانه بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام از شیشه است پهلوی اطاق ما است شمع
 و اقسام کلهما در اینجا موجود است و راحت گاه خوبی است بعد بلافاصله رفتم باغی که جلو عمارت واقع است
 باغ و چمن بسیار خوب با صفا نیست غریز السلطان هم همراه ما آمد آیدیم ناگهان دریاچه این باغ که دریاچه
 بسیار بزرگی است و فواره بسیار بزرگی هم دارد و ناهای باریک دراز روی دریاچه بود با مجادله
 و غریز السلطان و سایرین تومی ناو داشتیم پاره و زنهام حاضر بودند قدری باروزند تومی دریاچه
 گردش کرده آیدیم پیرون باز قدری تومی باغ و گلکاریهای قشنگ گردش کرده آیدیم با طاق خودمان به
 شام خورده خوابیدیم اسم پسر بزرگ نواب ولیعهد (پونس لوئین) است (دو وینف) مشنیه
 (مقوم) امروز باید برویم به وینر و بیدین علیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان یکسان
 قبل از ظهر باید برویم و نهار را هم در اینجا باید بخوریم صبح قبل از حرکت هم باید وزیر اعیانها را ببینیم
 آقاسی باشی و ایشیک آقاسی باشی علیحضرت پادشاه انگلستان و عیبه جو ما افتاده ما را بردند طبقه بالای
 عمارت در تالاری که همیشه علیحضرت محظوظه سفر ارامی پذیرند و وزیر را بار میهند در اینجا نشستیم بالار
 خیلی عالی است مجتمه بای مرا علی و زمینهای زیاد و در سفر در تالار بطور دایره ایستاده بودند اول
 مسیو و ادینکن) سفیر کبر فرانسه معرفی شد مرد معروفی است و سالها است در لندن بشارت
 اقامت دارد و میرزا مالک خان ناظم الدوله وزیر مختار ما هم همراه ما بود و مترجمی میکرد بعد (بادق انسان)
 سفیر کبر روس معرفی شد که مرد معتبر است و مدتهاست در لندن اقامت دارد بعد از آنکه سفر اریکیست
 نفع شد خود آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند از جمله سفر ارامی بزرگ رستم باشا سفیر کبر عثمانی که مرد با
 سره

Queen of England



Victoria, Queen of England
Reine d'Angleterre

Regina d'Inghilterra

ندانمست و موهای سفید دارد و از منی است سابقا حکم لبسان و شامات بوده و در اینجا حذات
و معروف شده است یکی از اجزاء رستم پاشا هم پسر خندان افندی است که خیر اند افندی سابقا سفیر
بود در طهران و در اینجا هم فوت شد با همه فرا صحبت و اظهار تقاضا شد از جمله سفر سفیر چین بود که غیر از زبان چینی
زبانی نمیداند یکی از کلیسها زبان چینی میدانست سفیر چین زبان چینی حرف نمیزد و آن کلیسی با کلیسی ترجمه میکرد
لحم الذوله برای ما ترجمه میکرد و یک سفره را چون بود اسامی سفراء بعد خوانیم نوشت بعد از رفتن سفراء با فاصله پنج
قه (لر و سالیله یوری) بادسته در ای خودش که کثیر و اثر هستند چمنور آندند (لر و سالیله یوری مردنوخ
ریت و زرار همه معرفی کرد و با همه صحبت و فرمایش کردیم بعد مرخص شده رفتند اسامی ونداهیم بعد نوشته
شد بعد کالسکه حاضر شد ما و نواب پرن و کتور آلبرت که او را در هم میگویند پسر بزرگت نواب علیحد
یکت کالسکه نشسته را ندیم برای کار ویند زوراز (هاید پادک) عبور کردیم بعد می خجیت بود که
ماب نداشت و ما هم متصل با دست با مردم تعارف میکردیم رسیدیم کار و اکهنای راه آهن خیلی کوچکت بودند
یا و اکن بزرگت از این خط عبور نمی کند از تراسوه قدری بزرگتر و سوار و اکن شده را ندیم در و اکن ما همان شاپاؤ
مر و آب و لیحد و لارئون و این سلطان و ناظم الذوله نشسته بودند کالسکه خیلی تند میرفت بعد رعیت
مشترک را ندانیدیم بوند زور و رطلعه ویند زور همان است که در روزنامه سابق نوشته شده است
بر لازم نیست بنویسیم ویند زور شهریت از قدیم ترین شهرهای انگلیس و تقریباً هفتصد و شصت سال است که آن
هر بنا شده است سربازهای کار و علیحضرت پادشاه انگلستان با سوار با و افواج طرفین راه صف کشید
روند علیحضرت پادشاه و دختر بایشان و دام و نور با) مقصود از دام و نور باز نهایی معتبر ملک انگلستان
سند که محض افتخار خدمت علیحضرت پادشاه انگلستان را می کنند و ندیم ایشان هستند همه در پای
به عمارت ویند زور ایستاده بودند علیحضرت معطره لباس سیاهی پوشیده و عصای سیاهی در دست
رفته مختصر و بصری هم بخور زده بودند پاوه شده با ایشان دست داده تعارف کردیم بعد علیحضرت پادشاه
انگلیس دست ما را گرفته از پله با بالا رفتیم از گالری نگارخانه و دالان بزرگی که پردهای نهانی خوب در آنجا
بود که نشسته با طاقی که شانزده سال قبل هم اینجا رفیقیم و از شدیم و با علیحضرت پادشاه انگلیس در روی نیم تختی
نشسته قدری صحبت کردیم بعد علیحضرت معطره چند نفر از اعیان را معرفی کردند ما هم این سلطان و بعضی
دیگر از وزراء و همرا بان خودمان را که در اینجا حاضر بودند معرفی کردیم بنابر حاضر شد رفیقیم سربار در میان طاق
که سرفرازی سربار خوریم سربار حاضر کرده بودند رفیقیم سربار ششم دست چپ علیحضرت پادشاه انگلستان نشسته
و طرف دست است) (پونس کویتینا) بود و دیگر دختر علیحضرت پادشاه انگلستان (پونس بیاطرین

و شوهرش (پوشن باقن بولک) و (پوشن کوشیتیلان) و دختر او و پسر نواب و لیعهد و (لودنایلیز
 بوذی) و زوجه لر و سالیزوری و غیره و از مله نین ما این سلطان و بعضی دیگر در سر نیزه بانها خوردند با
 علیحضرت پادشاه انگلستان تا جلی صحبت کردیم پادشاه و دوسه نفر نوکر بندی دارند که با لباس بندی هستند
 و فارسی میدانند مسلمان بودند پادشاه انگلستان می گفتند معلم آورده ام زبان اردو می آموزم بعد
 نواب علیحضرت پادشاه انگلستان دسته کلی دادند و از انجا برخاسته آمدیم با طاق دیگر قدری بارش صحبت
 کردیم بعد برخاسته دست با علیحضرت پادشاه داده مراجعت نمودیم علیحضرت معظمه آدم تپه ساریعت
 کرده انجا با هم وداع نمودیم سوار کالسکه شده رفیقیم برای مقبره مرحوم (پرنس البرت) شوهر علیحضرت پادشاه
 انگلستان پرنس کریستین پسر نواب و لیعهد و این سلطان هم با ما در کالسکه بودند پارک ویندزور خیلی
 بزرگ است از پارک کنستیم سوار با جلو و عقب ما بودند رسیدیم به مقبره مقبره بسیار عالی است با سنگ
 سماق و سنگهای دیگر ساخته اند خرج بنای این مقبره را علیحضرت پادشاه انگلستان از خزانه شخصی خودشان داده
 و خیلی بدولت و پارلت نداد دختر پادشاه انگلستان (پوشن الیس) و دختر همین دختر که نوه علیحضرت
 معظمه باشد نیز در انجا مدفونند نوه پادشاه سال قبل ناخوشی کلودرد (دیفتریت) مبتلا شده مادرش بی ثباتی
 کرد و نزدیک او میرفت هر چه منع کردند ممنوع نشد چون دختر اجلی دوست میداشت شخصاً پرستاری او را
 میکرد بعد از مردن دختر خودش هم مبتلا بدیفتریت شده مرد پدر او در این مقبره دفن کرده اند مجتمه مردورام
 از مرمر ساخته اند دختر کو بک پهلوی مادرش حالت حزن انگیزی داشت یک دسته کلی سر قبر مرحوم پرنس البرت
 گذاشتیم چون وقت حرکت راه آهن رسیده بود آمدیم گارسوار ترن شده آمدیم تا کار شده از ترن کالسکه
 نشسته را دیدیم عبارت (بوکیسنگام) در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر تم باید به نیاتر برویم که این نیاتر توام
 با پار و ایال دور (کنت گادین) است سوار کالسکه شده به نیاتر رفیقیم جمعیت زیاد بود معابر و خیابانها
 چراغان و زینت کرده بودند مردم سوار می کشیدند از جلو کلوب (کنسیر و انز) و (لینبال) گذاشتیم که
 یکی برای دسته نوری و یکی برای ویک است هر دو دسته در اینجا جمع میشوند و هر دسته در کلوب خست
 مثل ستوران شام و جای وقوفه دارند و یکدیگر را می بینند و صحبت می کنند با یکدیگر می نمایند
 دیگر از میدان (ریافا لگا) گذاشتیم که میدان وسیعی است مجتمه ملتون در این میدان در روی پایه رفیع نصب
 چون او در جنگ ترافالگار کشته شده و فاتح آن جنگ بوده مجتمه او را ساخته و میدان را هم با هم آن جنگ
 موسوم کرده اند از انجا گذشته وارد نیاتر شدیم در لار بزرگ نریتی شستیم نواب و لیعهد و زوجه ایشان
 و دختر او و پسر ایشان جمعی از شاه زادگان و دیگر هم انجا بودند نیاتر بسیار عالی رفیعی است پنج طبقه است مطلقاً

از روی
 نریتی
 شستیم

کاری زیاد و دارو امشب تمام بزرگان و بچها و اعیان کلیسای نجیب هستند زنهای لباسهای سبزه با نخود انواع
 زینت و جواهر و مردها با لباس سبزی در تمام این طبقات نشسته بودند مجلس آشکوبی بود کلن باید که البته قیمت آن
 هفت هشت هزار تومان کل میشد در اثر بود تمام اهل تاشاخانه از معتبرین بودند آدم غیر معتبر نبود در لراجا
 که مثلاً در سابق یکت لیره میدادند و می نشستند شب بده لیره رسیده بود تمام تاشاخانه بالکون رسیه
 روشن بود بسیار مجلس عالی باشکوهی بود و عطر کلبه تمام تاشاخانه را پر کرده بود تمام زنهای مردها که نشسته بودند
 و حقیقت غرق گل بودند جلوه با و دست انداز با هموار گل بود و بهر خانی هم یکدسته گل بزرگ در دست داشت
 که البته کمتر از دو تان قیمت نداشت (تاشاخانه پدر بود سار و آواز خیلی مطبوع خوب بود خوانند با خیلی
 خوب خوانند یکی از خواننده های خوب (مادام البانی) بود که از اهل امریکاست سفر سابق هم که با کلیس
 آیم همین جا آواز میخواند حالا هم همان طور میخواند دیگر (مادام ماریز) بود که خیلی خوب خواند گویا همچو خاطر هم میآ
 که همین ماریز باشد که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشسته هوا رفت و دیگر اثری از او ندیدند و بالمره
 مفقود گردید خواننده های دیگر هم از قبل (میس لاروسل (و) مادام نوریکا) و غیره بودند تمام حرکات نصف
 با ساز و آفتی بود و در آخر هم اجتماعاً نصف خوبی کردند از آنجا مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم (روز چهارشنبه
 چهارم) امروز باید بر حسب دعوت (لرد مر) بیکری یکی شهر سینه شتر لندن رفته در آنجا نماز بخوریم و عشا
 و آرزو که وقت ظهر بود نوآب و لیعمه بمنزل ما آمده ما را برداشته با هم سوار کالسکه شده با کمال توقیر
 و احترام باین تفصیل روانه سینه شدیم اولاً از درب عمارت ما ناخانه بیکری یکی که قریب یک فرسنگت راه است
 و طرف راه سرباز و سوار زیاد با حال نظم بجنبه احترام ایستاده بودند و در پشت سر آنها جمعی زیاد ای از
 از اهالی شهر تاشائی و غیره بودند از در و پنجره که چاه هر کجا که ممکن بود آدم میایستد و تماشا کند آدم ایستاده
 بود که البته بقدر دو سیست سیصد هزار نفر حاضر بودند و تمام دکانین و اطراف در بار بازار کرده در عرض
 متاع و اسباب فروش آدم ایستاده و بیرقمهای زیاد با انواع کلبه در پشت دکانین و اطفا و کوچها
 نصب کرده در کمال زینت و فتنگی همه جا آراسته بودند طنابهای زیاد از کوچها و پنجه و کل بسیار آینه
 بسته بودند که خیلی تاشائی بود و اسم ما را در اغلب پرده با بالفظ بسیار گداخته بودند باین ترت
 و تفصیل وارد عمارت بیکری یکی شدیم لرد مر با نوآب و شرفا (در الکلیس مخصوصاً اینها را شریف میکوبند
 اینکه مافارسی کرده باشیم و قضایا و اعیان سینه لباسهای قدیم بچها و خرقهای فاقم و زلفهای عایقی که
 سفید است و در نوهای مخصوص که لباس سبزی می پوشند این زلفها را بسته میگذارند همه جلوه ما افتاده ما را عمارت
 ...

روز چهارشنبه

کشیده میشد و سایر نواب و فضالت و غیره با تیرزین و عصا های طلا در کمال شکوه جلوس میفرستند تا وارد
 یکت محوطه کوچکی شدیم که جلوس از قبالچه کشیده بودند و زوج کرد و مرد کردن کامله ایست بازوجه نواب و لیعهد و
 سایر نوان معروفه و شه و شاه زاده خانهای محترم در اینجا حاضر بودند وضع و قانون اینجا طوری است که دین
 مواقع زوج کرد و مرد مقدم بر زوج نواب و لیعهد است چنانکه ما هم در وقت رفتن از اینجا بنا لار بزرگ
 با زن کرد و مرد دست داده از جلو میفرستیم و زوج و لیعهد با نواب و لیعهد و سایر زن و شاه زاده خانها از عقب
 میآمدند و با این تفصیل وارد تالار شدیم در بالای تالار چهارپله بالا میرفت و یکجائی بود که مشرف بنا لار بود
 اینجا یک صندلی برای من گذاشته بودند و چندین صندلی دیگر تختهای دیگر هم بود که سایرین نشستند بعد از من
 ما شرفا و قضات و نواب روی صندلیهای دیگر نشسته شروع نوشتن کاغذ با نمود کرد و خطبه روی کاغذ
 نوشته بود از روی صندلی برخاسته ایستاده قرائت کرد خطبه بسیار مفصل فسیح غزالی در تنبیه و رود و بود
 و طول کشید تا قرائت شد وقت خواندن خطبه تمامی اهل مجلس دست میزدند و تحنه با و میر ما با همی کوفتن
 بطوریکه صدای رعد میگرد خطبه که تمام شد لاریون که سابق در طهران وزیر مختار بود و حالا پیر شده است خطبه کرد
 ترجمه کرد بعد ما هم جوابی در مقابل خطبه کرد و میر تقریر کردیم که باز لاریون برخاسته جواب ما را ترجمه کرد و درین جواب
 ما هم باز اهل مجلس دست میزدند و با تحنه با و میر باز و خطبه با که تمام شد برخاسته بهمان ترتیب و تشریفاتی
 که آمده بودیم رفتم برای اطاق نماز این تالار تالاری بزرگ و خیلی گنبد و قدیم است باید قریب هزار سال
 باشد که اینجا ساخته اند پنجره های تالار را نقاشی کرده بکلیسا شبیه راست تانیا لای بعضی محبته های مردم در
 تالار بود رفتم سر میز نماز جامی مخصوص خود مان نشستیم دست راست ما زوج کرد و مرد دست چپ ما خود کرد
 نشسته بودند به قصد نفر دعوت نماز زن و مرد در سر میز نشسته بودند یکت میز بود و چندین میز پهلوی هم
 گذارده و در سر هر میز میز چای و نعلباده و غیره نشسته بودند و میصد نفر ششیدست متغول خدمت بودند که هر وقت میخواستند
 صدای بای آنها مثل صدای رعد بود و دیگر چای خالی در این تالار بود یکت بالا خانه بود مشرف بر این تالار
 که موزیک را در اینجا میزدند خلاصه قدریکه غذا خورده شد چای که پشت سر کرد و میر بود و فریاد کرد که مردم ساکت
 شوند که کرد و میر میخواست خطبه بخواند و نفر شیوچی از طرف ما و دو نفر هم از طرف برای سکوت مردم شیو کشیدند
 مردم میکه بودند تا دم دست زده کار و چکان با که در دست داشتند و روی میز بازده بعد همه ساکت شدند
 و کرد و میر برخاسته خطبه مفصل مشروحی در توصیف ما و علیحضرت پاوشاه انگلستان و نواب و لیعهد و بیان دوستی
 ما بین دولتین انگلیس و ایران قرائت کرد و مردم همه دست زدند ما هم برخاسته با تمام مردم بسلامت علیحضرت
 پاوشاه انگلستان جام شری خوردیم و نشستیم قدریکه گذشت دوبار شیو چها شیو زدند و چای جاری کرد و مردم

دست زده ساکت شدند و باره کرد و برخاست و مجدداً خطبه مفصل مخصوصاً در سبقت ورود ما خواند و ما
همیایل مجلس دست زدند و ما همه برخاستیم و سلامت ناست کردند و ششتم قدریکه گذشت با خواستیم برخیزیم و بشما
کرد و سینه و ابالی لندن شربی نوشیم شیو رچی شیو رزد و جارجی جاکشید ما برخواستیم نطق مختصری کردیم و ناظم
الدوله ترجمه کرد باز همه دست زدند و پاروئی تنها کوفتند و ششتم دوباره جارجی جاز زد و شیو رچی
شیو رکشیدند و اب و لیعهد برخوایسته خطبه فصیح مفصل مشروحی در تهنیت و تجید ما خوانده و مردم دست
زدند و همه سلامت ما نوشیدند و ما هم جام شربی سلامتی ایشان خوردیم بار دیگر جارجی جاز زد و شیو رچی
شیو رکشید گفتند لا رسالو بری صدر عظم میخواید خطبه بخواند همه ساکت شدند کرد و سالیو بری برخوایسته
و از حفظ خطبه غزاه مفصل مشروحی در پستیک مودت آمیز کلیس با و دل ظاهره بیان کرد و خطبه او خیلی مردم شگاف
کردند و همه عجبی برخاست بعد از اتمام خطبه با قدریکه گذشت برخوایسته با همان ترتیب اول باز دست زوجه
کرد و مردم دست ما بود و سایرین اعقاب از تالار بیرون آمدیم و باز همان تشریفات و قصات و اشرف
در جلو ما بودند علاوه چهار شیو ریم از جلو ما میزدند آیدیم با طاق اولی قدری راه رفته فوه خوردیم و سکا
کشیدیم و با نواب و لیعهد آیدیم بیرون نوی کاسکه نشسته را ندیم برای منزل ای که امروز رفتم و مراجعت
نمودیم ازین قراست از عمارت بویکنگام به پارک سنت جیمس و کوچه (بل بل) که محل جمع کلوهای
مشهور لندن است و از اینجا میدان ترا فالگار و کوچه استرند تا سینه و کیلدال رسیدیم و در مراجعت
از کیلدال حال (ان نیکنت که لب رودخانه است و کوچه نامبر کند که محل همانخانه بای بزرگ است و از اینجا
سنت جیمس بارک و از اینجا به بویکنگام یا اس آیدیم) اسم پارک بزرگ که متصل به باید پارک است
کیضیات طین (پادک) است باز در مراجعت همان طوجیت مثل اول بنیاده بودند وقت فن سینه بویکو
کلیسای سنت پل که ششیم این کلیسا بقدری بزرگست که به بزرگی و ارتفاع کوه دو شان پنهان بلکه قطر
از کوه دو شان پنهان نیز میآید خلاصه رسیدیم به منزل نواب و لیعهد دست داده خدا حافظ کردیم
ایشان رفتند و ما آیدیم با طاق خودمان قدری راحت کرده بعد با این سلطان و ناظم الدوله نوی
کاسکه نشسته را ندیم برای سفارت خانه ایران که منزل ناظم الدوله است از باید پارک (کیضیات
طین پادک) که ششیم و از اینجا بان آخر محلات شهر رفته رسیدیم بجایه میرزا مالک خان ناظم الدوله منزل
در محله آخر شهر است آن محله پر کلی است تمام خانه ها جلوس با پنجره پراکنل دارد محله با صفائی است خانق
الدوله هم خانه خوبیت با پنجره پر گل و اطافای خوب و استیهای ممتاز دارد عصرانه و میوه جات خوب و هرس
بود قدری هموه خوردیم زن و دخترها بشرا بحضور آورده معرفی کردسته دختر دار و دختر کوچکش که ششیم و پنجم که اردو

خوش صحبت و با مزه است قدری نشسته بعد مراجعت بنزل کردیم قدری راحت کرده بعد با این سلطان
 و سرور و منده و لف بکال سکة نشسته رفتم بنزل (لر و گدوگان) حیدر علی حضرت پادشاه گلستان که در آن جا
 بصرف شام همان بودیم بعضی از طرفین ما هم همراه بودند رسیدیم بنزل لر و پاده شدیم خود لر و بازوجه
 ما دم در بستان قبالتاده بودند دست داده رفتم با لاداخل عمارت شدیم تمام این عمارت اردو پاره با و پله
 از سنگ مرمر ایتالیائی است که سفید است و رنگ سیاهی دارد اطلاعاتی بسیار خوب بود و روی عالی
 با مبلمانهای بسیار خوب داشت نواب و لیعهد هم اینجا بودند دست داده تعارف کردیم لر و سالیزوری
 و بعضی از اعظم شهریم بازنمایان حضور داشتند قدری توی اطلاعات راه رفته و صحبت کرده بعد ایستادیم
 سر شام تمام این عمارت پر از گل است طاق شام هم میزبیا خوبی چیده و گلگهای زیاده زینت داده
 بودند بقدر سی نفر سر میز بودند هر یک و زنهای خود نشستیم دست راستن روجه لر و سالیزوری و دست
 چپ روجه لر و گدوگان نشسته بودند روجه لر و سالیزوری زنی کوتاه قد و بسیار محترم و پستیک دان
 و عاقل و زیرک است خلاصه شام خورد بعد آمدیم با طاق دیگر فوه خوردیم و سیکار کشیدیم و با یکان یکان
 صحبت داشتیم بعد پانزده سوار کال سکة شده آمدیم بنزل شب و درین عمارت که بنزل است بقدر
 و پانصد نفر زن و مرد از اعظم و محترمین و وزراء و سفرهای خارجه بالادرفض همان بستند که باید ما هم با
 مجلس برویم قدری که راحت شدیم وزیر دربار و ایشیک باشی آمده عرض کردند که معاننا حاضرند همانجا
 با عصا با جلو ما آمده ما هم لباس تمام رسمی پوشیده بقدر پانزده نفر هم از همراگان ما لباس رسمی پوشیده از
 پله با بالا رفتم تمام اطلاعات و تالار با چرخ اغنای برقی روشن و بهر بهلمای ممتاز آراسته و مزین بود نواب و لیعهد
 جلوانده با جمعی که دست دادیم بعد رفتم توی طاق دیگری که روجه نواب و لیعهد هم اینجا بودند باز روجه و لیعهد
 تعارف کرده بعد دست بدست ایشان داده ایشیک آفاسی باشی با از جلو ما نواب و لیعهد و سایر شاهزاده
 و شاهزاده خانها از عقب ما حرکت کردند طاق با طاق و تالار به تالار از کوچه میان و وصف زن و مرد
 گذشته ما رسیدیم بنا لار بزرگت رقص این تالار بزرگت و سایر تالار با و اطلاعات و ملو از زن و مرد و درین تالار
 رقص جنی بزرگت است چراغهای برقی زیاد دارد و یکت بالکنی هم دارد که اینجا موزیکت میزدند یکت از کت جنی
 بزرگی هم در همین بالکن است که میگفتند پرین آبرت شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان در حیات خود دست
 و لر و دست و از وقتی که او فوت شده دیگر کسی این از کت را نزده است جنی از کت بزرگی اما موزیکت نمیزد
 ما این دو اسامی این شخصی که درین تالار حاضر شده اند بولسم یکت کتاب مخصوصی بنموده من قدر میولیم که
 پادشاه انگلستان درین حال دولت انگلیس و وزراء محترم منصوب و معزول زمر و وزن حاضر بودند و تمام زن با

سینه با شان بخت و کثوف بود و همه خود را با لباسهای برلیان و جواهرهای نفیس غبت کرده بودند که نام
اطاق و تالار بر برلیان پر کرده بود بالای این تالار یک شاه نشینی است و دوسه پله میخورد در اینجا چند صندلی
برای ماکنداره بودند رفتم نشستم نواب و لیعهد و زوجه و لیعهد و شاهزاده با هم آمده نشستند جلوم بیک
اندازه از تالار برای رفیق باز بود قدری که نشستند نواب و لیعهد و زوجه و لیعهد و پسر با و دخترهای ایشان
و سایر شاهزاده خانها برخواستند برای رفیق قدریکه رفیق کرد آمدند نشستند خنکی گرفته دوباره برخاسته
مشغول قص شدند باز نشستند قدری خنکی گرفته باز برخاسته رفیقند خلاصه بعد از ده دوازده مرتبه همین
طوری قص کردند و نشستند و برای اطاق گرم بود و این تالار بزرگ تمام از بوی عطر پر شده بود این رفقا اینکه
امشب کردند و اسس و پلنگا و مزورکا و کادریل بود بعد از ده دوازده مجلس تمام شد برخاسته آمدیم
باطاق دیگر که میز برای سوپه در اینجا چیده بودند نام مردم هم اینجا جمع شدند بهین طور استاده قدری چیز
خوردیم و صحبت کردیم امشب سوای دوکت و کاسه و جواهر ایشان دوشیس و ونگ که مادرشان بود
است و درین مجلس حاضر بودند دیگر همه شاهزادگان و اعظم و رجال و است الکلیس از زن و مرد حاضر بودند خلا
چون من خسته بودم باز زوجه نواب و لیعهد دست داده خود نواب و لیعهد هم مادر یک پله مشایعت ما آمده از اینجا
با ایشان تعارف کرده بنزاع خود مان آمدم و خواستیم اما نواب و لیعهد و سایرین دوباره برگشتند همان
تالار بال که برقصند و تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود بسیاری از مهمانها هم هنوز تازه می آمدند و تا
هوا روشن بود اینها میرقصیدند (دو و پنجشنبه شب چهارم) امروز پنجشنبه است ویم از ظهر که شنبه
بخانه نواب و لیعهد برویم هوای لندن غالباً ابر و بیره است و کمتر آفتاب دیده میشود امروز را تا بعد از ظهر
ملاقات رسانند آشتیم بنهار در منزل خورده بعد از بنهار فرمودیم دو کاسه لسه حاضر کردند که باغ و خوش برویم
چون در سفر اول هم که بلند آمدیم بهین باغ و خوش رفتم بودیم میخواستیم بهین درین سفر تازه چه دارین بالاردینا
فما دار دوم در یک کاسه نشست بعضی مکررین هم دو کاسه لسه با می دیگر سوار شده را ندیم برای باغ و خوش رسیدیم
بر بخیس پارک که باغ و خوش توی این پارک است پارک بزرگ است اما در آخرهای شهر واقع است کسی از
اهل شهر باین پارک نمی آید مگر اشخاصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بچه باری بازی زیاد باین پارک می آیند
بخصوص بچه بانی که بالینه بزرگتر هستند بازی مخصوصی در اینجا می کنند که شمش کرگیت است بعد از باغ
و خوش شدیم زن و مرد زیادی در باغ بود و هر کجا می رفتیم دور با جمع میشدند و دخترهای خوشگل قوی آنها خیلی بود
نزدیک فتن سباع رفتم هفت ثبث شیر و پلنگ بود و و فیل هم بود که روی آنها تخت زده اند و هر کس
میخواست پول میداد سوار میشد قوی باغ میگشت بعد رفتم بطوی شیر آبی که در قوی حوضی بود و چنگ زد و

ماهی بآن نشان میدادند و میروا با آن دست و پایی کوشی میکردت بعد ماهی را با بالا خانه انجا
برده میکند استند شیر آبی بالا میرفت و ماهی را خورده دوباره از انجا توی آب پشنگت میرزد دیگر انواع
میمونها و شکارها و مرغها و طوطیهای مختلف و سایر حیوانات مثل باغهای وحش دیگر که دیده بودیم زیاده
مار بزرگی در انجا دیدیم که در اکوایم برلن همچنین ماهی ندیده بودیم قطرش با اندازه ساقه چنار بزرگ و طولش
ده ذرع بود هیچ همچو ارد بانی در هیچ جا ندیده نشده بود یک شبنازه یعنی میمون بزرگ هم داشت قدری
کوچکتر شبنازه باغ وحش برلن بود خیلی شبنازه که خلقی بود صورتی تعبیه خواجهای سیاه چاق است نگاه
که با آنها در این است که حرف نمیزند ریش این باغ وحش یکت پیر مرد ریش سفیدی و دیگری مرد قد بلند
ریش سفید و سیاه دارد و هر دو جلومافاده جانور باران نشان میدادند و معرفی میکردند چون باید در ساعت
بچ و نیم بخانه نواب و لیعهد برویم حقیقه نوشتم تا شای کا ملی کبیم حرکت کردیم این دفعه از کوچه (رکچین استریت
گذشته بعد از یکوچه پیکادلی انهم کوچه وسیع بزرگی است مثل کوچه رکچین استریت است کوچه رکچین استریت خیلی
پاکیزه و وسیع است و حقیقه باز می است از دو طرف دکانهای عالی با منته زیاد و در جمعیت آینه
ورونده بقدری است که حساب ندارد و در جلو دکانه جمعیت زیاد استاده بود و در پیاده رو کوچه متصل باویا
می آیند و میروند و در وسط کاسکه داراده و منسوبوس بقدریست که زمین کوچه پیدانست و شخص تعب
میکند که چگونه اینها از یکدیگر میگذرند و محال است در این کوچه کاسکه بماند تند برو و با وجود اینکه آهسته میرو
اگر محاسن کاسکه چیا و قدرت پلیس این شهر نباشد روزی هزار حادثه رو میدهد قدرت پلیس بطوری است
که بیکت اشاره دست جلوتام را نگاه میدارد و کاسکه برکس نباشد فوراً می آید و در کوچه پیکادلی هم جمعیت زیاد
اتانیه بقدر که در رکچین استریت دیدیم تا شای انجا را شخص در کاسکه نباید بکند چرا که در کاسکه متصل متوجس است
که مبادا تصادفی بشود و حادثه اتفاق افتد اگر آدم در کناری بایستد و تماشا کند سیاحت عربی دارد و از باغ
وحش مراجعت بمنزل کردم قدری راحت کرده بعد کاسکه حاضر کردند و سوار شده باغ نواب و لیعهد رفتم رسیدیم
بخانه نواب و لیعهد استقبال کردند با ایشان رفتم علیحضرت پادشاه انگلستان که در انجا بودند ملاقات
کردیم در چادر کوچکی که در میان باغ روی چمن زده بودند خانواد سلطنت هم انجا بودند باغ بسیار باصفائی
رئین چمن مثل محفل روی آن گلکاری های خوب و درختهای نکلنک و در قطعات چمن چادرهای کوچکت نکلنک بخت
و اردین و همانند زده بودند یکت چادر بزرگی هم در کناری زده بودند که همانها در انجا عصرانه بخورند و نیز بزرگی
انحصرانه رفیق داده بودند البته بقدر دو هزار زن و مرد و دختر از خانواد شاه زادگان و بختا و اعیان و
زند و سفر از حسب دعوت و درین باغ حضور داشتند که اگر بخوایم بقتضیل بنویسیم کتابی میشود بعد با و سپهر
مهر و آذر

آب و لیعه قدری در باغ گردش کردیم بهینطور که از میان جمعیت میفرقتیم زن و مرد راه وسیعی باز میکردند و
بر زانما لکم خان ناظم الدوله که همراه ما بود بعضی ابرامی مامور میگردید و ما با آنها دست داده تعارف صحبت
میکردیم قدری هم در جلو چادر بزرگ که میفرستاده گذاشته بودند ایستاده بعد در چادر کوچکی که در گوشه
بود قدری نشستیم پس گفت (دیادی) نوه لوی فلیب پادشاه فرانسه را هم که حالا در انگلیس متوقف است بپاریس
رفته است در اینجا دیدم آمد با ما نشست قدری صحبت کردیم بعد آیدیم نزد علیحضرت پادشاه پهلوی ایشان
نشسته قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد علیحضرت پادشاه بقصر و نیز روز مراجعت کردند و ما هم گردش
کنان تا دم در باغ آیدیم که مراجعت کنیم پس (دولت دمن چاندینیه) را که اصلاً از شاه زادبای خانواده
لوی فلیب پادشاه فرانسه است و الحال از شاه زادگان اسپانیا محبوب میشود و اینجا دیدم جوان است
اما علیل و ضعیف البته بطوریکه نمیتوانست پدرش انجامیت دختر (ایزابل) ملکه سابق اسپانول خان است
او هم حاضر بود با او صحبت کرده احوال ایزابل ملکه را پرسیدیم بعد آیدیم منزل شب را باید برویم به نیاز
امپیر (ایخار) ساوونا اجاره کرده و اسباب تشریفات فراهم آورده و مخصوصاً برای امشب که اینجا
برویم سوپه حاضر کرده اند و ساعت نهم و نیم رسیدیم به نیاز باز در راه همان طور جمعیت از زن و مرد بود و بور می شنید
و ما با دست با مردم تعارف میکردیم تا به نیاز رسیدیم نواب و لیعه و زوجه ایشان و پسر و دختر ایشان
و وزراء و اعیان انگلیس و سهرای عاج و معتبرین شهر از زن و مرد و اینجا بودند مجلس سمی بود اما لباس نیم سیمی
پوشیده بودند زنهار با ما بطور بالباس شب که سینه و ساعدشان باز بود و جواهر زیاده آده بودند با گل
درسته های گل تمام لثا بار اسطر و مزین کرده بودند از طرفین ما هم این سلطان و عزیز السلطان و جمعی دیگر
حاضر بودند وضع این تیار و خلی بسیار زیاده از خلی بزرگ است و همه مطلق است داخل آنهم خلی مزین است
و بعضی از جا با سنگ مرمر کار کرده اند با الکتریسینه روشن میشود و بجزیره دارد و مرتبه اول از زمین بلند نیست
دو ستون دارد و در بعضی خلی جا دارد و در حقیقت مثل این است که سایر مرتبه با متعلق باشد آن زیر
صندلیهای نایب گذاشته اند مرتبه های دیگر بالای این مرتبه است مرتبه نهمی دیگر لژ دارد و دوره بهم متصل است
مگر بعضی جا با از تخته فاصله فیما بین باخته اند جایی که ما نشسته ایم خیلی وسیع است عطف آن پله ها دارد که مردم
پیشانی نشسته بودند تمام زن و مرد اینجا بودند برای ما در جلو صندلیها گذارده بودند که با نواب و لیعه
و زوجه ایشان و شاه زاد بار و صندلیها نشستیم مرد با بازی امشب خیلی تماشا داشت البته قریب
سیصد نفر قافس از دختر و پسر زن و مرد و دخترهای کوچک بودند که همه لباسهای بسیار فاخر شمع
رنگارنگ پوشیده بودند و البته جل بنجاه هزار تومان خرج آنها شده بود هر دفته که پرده می افتاد لباسها را

کرده لباسی بهتر و رنگین تر از اول می پوشیدند بسیار خوب رفیقند و در یات پرده که رافصها و بازیر با
معلق تیر و ندو طهما و بازیر با واسطه حضور خامنه ای معتبر لباس حسان پوشیده بافتای سیاه معلق میزد
خیلی غریب بود با این لباسهای سنگین بطور معلق رزون و در هیچ سیرک ندیده بودم بعد ستونهای بلند
کرده طماها معلق با نایب استند زنه ای بازیر کرده از طماها بالا می رفتند و چرخ می خورد و در همان بین طما
دیگر جستن کرده آن طماها را می گرفتند و چرخ میزدند هیچ بمون نمی زدند و بطور کار با یکدیگر خیلی تماشا داشت
اما نمانده بودیم چرا که قریب دو ساعت و نیم اینجا نشسته بودیم مثل نایب زنه ای دیگر بود که بعد از افتادن
پرده برخاسته بیرون برویم و شربت خورد و راحتی کنیم متصل در یکجا نشسته بودیم خلاصه بعد از اتمام نایب
برخواستند از تله با بالا رفتیم جانی بود و وسیع و مدور در اینجا سوار سوار سوار بود و ندور وسط سیر سیر
بود ما با خانوادۀ سلطنت اینجا نشینیم سوارین در سیر سیر نایب مدور کوچک که در اطراف گذاشته بودند نشسته
نام شخصی که در تیار بودند سوار سوار بعد از سوار که مدتی از نصف شب گذشته بود به منزل آمده خوابیدیم
روز جمعه ششم (روز صبح جزال مجلس و عین بارک جلو منزل یک توی آورده بود که بطرف
بار ساند رفتیم تماشا کردیم توپ است که تخته آن (میگنیم) یکی دنیای است و این توپ هم با هم عین
شخص موسوم و معروف است توپ بسیار عجیبی است لوله دارد که در زیر آن تپشیده کرده اند تا بواسطه
تیر اندازی گرم نشود و دو صفحه خارج چهار صد شمشک میگذارند و در زیر توپ تیر انداز دارد که آن صفحه را اینجا
گذاشته و یک صندلی در پشت سردار که بر روی آن می نشیند فراوان می رود و دست با شما میگذارد متصل
فشمکهای فیزی که در صفحه زیر توپ جادو و خالی میشود و لاشهای فشمک از زیر میز فشمکها هم مثل فشمک
مار تینی است ما خودمان از این ششم غریب السلطان و مجدالدوله هم دو سه نفر انداختند خیلی تماشا داشت امروز
یک ساعت قبل از ظهر باید برویم باب دوانی و هزار راجم در اینجا بخوریم در وقت معین ماسه و زدند و لطف
سوار کالسه شده رفتیم از دم پارکنت گذاشته کنار راه این که باید بایست و دوانی برو در رسیدیم بترین حاضر
بودن و آب و لیعه و دو پسرشان و لاریون هم در کار حاضر بودند ما هم تران نشسته صحبت کنان رفتیم
تران خیلی تند میرفت رسیدیم عقبه بهتر از بری تپ در اینجا قدری تران زیست کرد و آب و لیعه می گفتند
چرا تران استاد بنا بود توقف کند بعد راه را عوض کرده تران بطرف سب و دوانی آمد در کار پیاده شدیم
دم کار یک دالان مخفی بود که از دو سمت خون داشت و یک دیوار چوبی هم بود ما بین این دیوار و این
دالان همه کلاهی است این دالان هم خیلی طولانی است تمام طول این دالان را بایر کرده اند قریب
هزار قدم که رفتیم رسیدیم بایب دوانی که اسم این محل سب دوانی (گفتن پارک) است بالا خانه دیدیم

خصوصاً در همین ایام ساخته و در ظرف پنجاه روز با تمام رسانیده اند سایر بالاخانه های قدیمی سازیم و جلو
غریب دیده میشد از پله بالا رفتیم بالاخانه منظر بسیار خوبی بحسن باصفائی که در جلواست و ارداز زن و مرد
عیان و مختبرین خیلی بایست دوای آنده بودند مردم متفرقه تماشائی بهم بسیار بودند خصوصاً در آنجا نیکه سرسبها
شرطی جمعیت و قال و مقال غریبی بود یک نصف دوره اسب دو اند نهفت پشت اسب بود تقریباً نصف
دوره اینجا از نزدیک قریر اکبر آباد پای پله عمارت اسب دوای طهران است بعد گفتند فلان اسب
پیش آمد ما برخواستیم چند پله بالا تر رفته وارد اطاقی شدیم که نهاده حاضر کرده بودند نهاده خردیم نواب لیعهد
و اعظم رجال هم در سر نهاده بودند بعد از نهاده با طاق اوان کشیم یک دور دیگر اسب دو اند بعد نواب
و لیعهد گفتند برویم پایین از نزدیک اسبها را تماشا کنیم آیدیم پایین چاکت سوار با اسبها را از جلو ما
گذراندند اسبها و مادیانهای خوب بود بعد از تماشا دوباره بالا رفتیم یک دور دیگر هم دو اندند باز دو
دور باقی مانده بود چون ما خیال حاتم داشتیم برخاسته با نواب و لیعهد پایین آیدیم همان دالان گل که
اول سبده بودیم آمده سوار کالسکه راه آهن شده بلندن مراجعت کردیم در کار نواب و لیعهد از ماجدا
شده رفتند و ما با سرور و موند و لف و ناظم آله و له سوار کالسکه شده بمنزل آیدیم در ساعت شش و نیم بعد
ظهر بایده بخانه کرد و روز بزرگی بهمانی و صرفت شام برویم در ساعت معین باین السلطان و سرور و موند و لف
و ناظم آله و له بعضی دیگر از مترین رکاب خودمان بخانه کرد و روز بزرگی رفتیم روز بزرگی از فرقه لیبرال و از دست
وزارت سیوکلادستون است که خدمت با دست وزارت حالیه است جوامیت خوشرو و کوتاه قدیش
و سیل انیراشد خلاصه وارد خانه اوشیم خانه ساده الیت اما خیلی خوب است اندر که داخل شدیم جلواخانه
داشت و جنبایی در جلوا عمارت بود که بمنزل فضا و حیاط خانه بود اما در مرتبه بالا واقع بود نواب و لیعهد کلیس
و دوکت و دو جابهرن و سیوکلادستون و لرد و کراوئل و لارنون و مکتف شاعر معروفی و یکت نقاش پیر مرد
بلند قامتی که یکت پرده صورت کلا دستون را خیلی خوب ساخته بود و در همین عمارت نصب کرده بودند
که بهترین نقاشهای لندن است جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهر همه در اطاق ایستاده بودند تا هم
مجلس مرد بودند زن هیچ نبود از این اطاق با طاق دیگر که نیز شام چیده بودند رفقه شستیم زبانه از نسبی نفر
همه بجه در سر منبر نبودند سیوکلادستون دست راست ما و لرد و روز بزرگی دست چپ ما و نواب و لیعهد
و لرد و کراوئل و برووی مانسته بودند از مترین بهم این السلطان و دو دست نفر دیگر بودند شام که تمام شد
برخواستیم از اینجا رفتیم به آلبرت بال نواب و لیعهد پیشتر با بخار رفته بودند که اینجا منظم کنند آلبرت
بال محوطه وسیعی است و کنبه بزرگی دارد و تفصیل آلبرت حال همان است که در روزنامه سفر سابق نوشته ایم

در مرتبه بالای آن که فوق همه مراتب است تونداد و ایوانی جلوانده در باقی طغیانت بطور دوره جای نشستن
دارد و صندلیها که داشته و مردم نشسته اند زمین و مرتبه های بالا و پایین همه بر جمعیت زن و مرد بود
نوازش و توجه و بعد و دختر با و پسرهای ایشان جمعی دیگر از شاه زاده خانها جلوانده مارا بطرح زمین البت
بال برده میان مردم صندلی ای می دادند و شان گذاشته بودند نشستم بخواهی اینجا خیلی گرم بود خواننده زیاده
آواز خواندند اول یکت مرد و دوزن خواندند بعد تکلیک هم خیلی خواندند و دسته دسته هم بطور اجماع خواندند
قریب پانصد نفر خوانده بودند مدتی طول کشید تا خوانندگی تمام شد از یک بزرگی هم در اینجا بود ما هم با اینکه
از که ما قدری صدمه میخوردیم تا آخر مجلس نشستم بعد از تمام بیزان آمده سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل
کردیم و بعد از ساعتی خوابیدیم (امشب در سرشام لرزد و بربری پارچهای نخ بزرگ محزون علی خیلی صاف و
شفاف بود پرسیدیم این بچهار از کجا میآوردند گفت از دریا چاهی شمالی یکی دنیا که طبیعت مجده میشود بریده
و محل کشی کرده بلند می آورند (دو دشت بند هفتم) صبح برخاسته بحمام رفتیم حمام ترکی است
بسیار خوب حمامی بود از حمام بیرون آمیم بمنزل آمده نماز خودیم ما ظم الدوله عرض کرد که فوئول ایران
که از اهل کلیس است یکت توپی پیشکش کرده و در پارک جلوعمارت حاضر نموده است که بنظر ما برساند
و چند نفر عکاس هم حاضر شده اند که عکس ما را بگیرند از بعد از نماز پارک رفته توپ را دیدیم توپ خوبی
از سیستم کیمیم که روز پیش دیده بودیم بود اما اینهم بد نیست وضعیت این است که یکت جعبه کردی ساخته
و میان آن فشنگ چیده اند و وسط توپ هم یکت جانی تعبیه کرده اند که این جعبه را در اینجا بگذارد
و در پشت توپ یکت دستگیره قرار داده که میکرد انداختن سازهای دستی و همان وضع توپ کیمیم فشنگها را
میشود چند تیر انداختن تا شاکر دیدیم با طاق امروز بخانه (دو ک دکان بیخ و مسیو کلا و نستون
لود کو انویل) باید برویم سوار شده از کوچهای معروف لندن که سابق دیده بودیم و بسیاری از کوچها
دیگر پرچ و حم گذاشته تا رسیدیم بخانه دو ک دکان بیخ از اینجا گذاشته بخانه (لرزد کو انویل) رسیدیم لرزد
کو انویل از دستة لیرال است و یکت وقتی وزیر امور خارجه بوده است زن و دختر با و پسرهای او هم
ملاقات شدند و دختر بسیار خوشگل و دو پسر بچ شش ساله دارد قدری شسته بعد برخاسته
پایین آمیم سوار شده فیتیم بخانه مسیو کلا دستون بعد مراجعت بمنزل کردیم (دو ک دو سو تو لاند)
امروز بدیدن آمده بود و ملاقات کردیم در سفر سابق که ما با کلیس آمیم روزی در ترنهام که سیلاق دو
مشارالیه است همان او شدیم در آنسال که او را دیدیم اگر چه پیش داشت اما خوشگل و جوانی بلند بالا بود
امروز دیدیم پیر شده است قدری صحبت کردیم پس از رفتن او عکاس ها آمدند اول عکاس انگلیسی عکس از ما
اندر

از بخت بعد یک عکاس فنی آمد و هم عکس را از انداخت ساعت شش و نیم بعد از ظهر باید برویم - اگر کرسی تال پاله
که بصرف شام و تماشای تشرافی همان نواب و لیعهد سقیم در ساعت معین سوار کالسکه شده به کرسی تال پاله
رفتیم این سلطان و بعضی دیگر از نظریین هم در رکاب ما بودند از منزل تا کرسی تال پاله دو فرسنگ راه
مثل از طهران تا صاحبقرانیه شصت و یک مایل پاله عمارتی است از بلور اول کپور سیونی که در فرنگ از
برای منافع باز نمودند و در اینجا بوده بعد از آن این عمارت را منهدم ساخته و بهمان حالت نگذاشته اند وقتی به
عمارت رسیدیم دیدیم مردم ده پشته و بیست پشته ایستاده اند و به منظور مادم کرسی تال پاله جمعیت بود
بدون اغواق قریب سه لکت نفر ایستاده بودند در این خط راه از طرفین منظر و محلی بود که پشت در پشت
آودنه ایستاده باشند تمام این مردم با لباسهای تمیز و نکست بودند البته چهل هزار نفر از این جمعیت دختر
از چهار ساله الی هجده ساله بودند و رسم دختر باین است که ماشوهر نگرده اند باید موی سرشان را بافته بهمان
حالت طبعی مثل موی سر و رویش افشان و بگذارند از تمام این جمعیت از دلب عمارت الی کرسی تال پاله
علی الاتصال صدای هورا بلند بود و دوستان ایشان میدادند و زنهای کجی خود را که کوچک بودند سر دست
بلند میکردند و کان میدادند از هر سوراخی که دیده میشد و سوله و سمال گان منجور کالسکه ما هم آرام میرفت و جز
احترامات و تظیمات آنها را میدادیم تا رسیدیم به عمارت کرسی تال پاله نواب و لیعهد و زوجه ایشان و اشراف
و اعیان همه حاضر بودند و داخل بچند دالان شدیم که کپور سیونی گل سرخ بود و قریب بدو هزار قسم گل سرخ
با انواع مختلف ملاحظه کردیم گل بود بلند از ده یکت دوری زوجه نواب و لیعهد یکت گل کادادند بینه دیدیم و همچنین
بعضی در خمهای یوه مجلسی از قبیل شلیل و آو بالو و کلباس دیده شد که همه بر بار بود چلی خوب ترتیب کرده بودند و در
انجام هم که از کالسکه پیاده شدیم قریب بصد هزار نفر جمعیت ایستاده بودند بعد از تماشای کلمات دست بست
زوجه نواب و لیعهد داده و وارد اصل نالار شدیم در اینجا هم قریب بدو بیست هزار نفر جمعیت بود که همه
شاه سلامت باد میگفتند و هورامی کشیدند تماشا گران میرفتیم تا رسیدیم کلبه بلند ی که در وسط این
عمار نیست در اینجا کثیر ساز و آواز است صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته بودند قریب به پنجاه هزار نفر
در این محوطه بود در راه پله را گرفته رفتیم بالا بجا نیکه برای ما انتخاب کرده بودند قدری تماشا کردیم یکت ارک
بزرگ خوبی هم در اینجا بود و بعد از آنجا رفتیم یکت بالکنی که منظر باغ و عمارت داشت درین باغ هم قریب بصد
هزار نفر جمعیت بود که مثل دریا موج میزدند فوآرهای بلند خوب دیده شده اما آب این فوآر با همیشه میخورد
هر وقت بخوانند آب میآید از نه و میخورد یکت دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها آب میریخت حلا
تماشای زیاد کردیم و آن کلی که در سینه دیشتم از بالکن میان این جمعیت انداختیم قریب ده هزار نفر برای بود

آن کل هجوم آوردند و از دست یکدیگر گریز میبردند و حقیقت بهم اظهار بیخود و بیگانه بود و یکدیگر را به یکدیگر
کلی گرفته اند و چشم باز همان حالت از دام از دست یکدیگر میبردند و حتی پاهای کل را که روی زمین ریخته بود جمع
میگردانند و میگردانند چنانچه تا شام کرده بعد از یکدیگر میگردانند که ذکر کردیم ششمین این اثر و بر روی این کتیبه مجمع مردم است
فرشی آوردند و در وسط انداختند و اول یکدیگر را به یکدیگر حبس و خیز میگردانند و غلظت میزدند و آنگاه این حبس
و خیز را مثل حبس و خیزهای دیگر میتوان گفت بلکه نوعی از حبس است ششامه نفر آدم روی یکدیگر میسازند و
و یک نفر در بالای آن نشسته و سرش را بر آن شخص بالائی گذاشته با بارها بر او کرده بود و دیگر خیز را پونی بودند که این با
شباهت بر کمان داشتند بند بازهای غریب و عجیب کردند علی الخصوص یک پیشش ساله از آنها که
جلی قابل بود که بای بسیار عجیب کرد بعد از غلظت آوردند معلومات این فیلهما آن بود که اول آسار میزدند و
میرفتند بعد بازی آلاکنت کردند و در یک سر چوب یک فنل نشست و طرف دیگر یک فنل بازی کردند
بعد یک فنل سوار و کوسه شد و با خرطوم کمان از آن گرفته به طرف میل داشت میگردید و از این فنل بازیهایی
غریب و دیگر هم کردند بعد برخاسته آدم سر شام دست چپ باز و جهت نواب و لیعه و دست است
ما و خمر نواب و لیعه و روی ما و خمر و لیعه نشستند و غریب السلطان هم بود بعد از شام برخاسته آدم
برای تماشای چراندان و شبازی در همان بالکن استادم در جلو بالکن چراندان خیلی مفصل بود و فواره با حیض
هم آب انداخته و یک شبازی بسیار مفصل خوبی کرده بودند که در هیچ جا باین خوبی ندیده بودم خصوصاً کنگره
خیلی قشنگ داشت مثلاً صورت را ساخته بودند و بواسطه سیم مکررات که سرش در بالکن بود و میباید
بگیرد این بود که با عرض کردند سر سیم را چوب دادیم که فواره اش گرفت و صورت مادر آمد که یکبار بعد از دست
بزار نفر هوا کشیدند و شاه شاه میگفتند و گفت میزدند و دیگر یکد و شیر و خورشید از انبازیه ساخته بودند
که با تمشیر جنب میزدند و یکدیگر را تقبل میسازند همه جهت شبازی بسیار ممتازی بود و باز از عجایب حرکات
و حالات همان فیلهما است که مثل یک توکر صیغ سبب آفای خود از صاحبشان فرمان برداری و اطاعت
میگردانند و هر چه میگفت بجا میآوردند و این فیلهما جسته بقاوت بودند یکی از آنها کوچک تر بود انواع بازیهای
کردند خلاصه آدم باین وقتی باین عمارت آدم از طرف الهام بر او داشتیم و حالا از طرف دیگر که عمارت
بوضع مصری ساخته بودند و مجسمه حضرت موسی و بعضی از انبازیه و دیگر در آنجا بود و حوضها و فواره بای خوب داشت
مراجعت کردیم و همان قسم دست دارد دست از وجه نواب و لیعه و دست چپ را که رسیدیم باین نواب و لیعه
و زوجه ایشان دست داده خدا حافظ کرده و سوار کالسکه شده آدم به منزل خوابیدیم

اسامی سفرای خارجه مقیم لندن که بحضور آمدند این قرار است سفرای کبار (فرانس میسود اوینگتون روس (بارون دو اشتال) المان (گنت دو بائش فلد) عثمانی (رسم پاشا) اطریش (گنت ویم اسپانول) (آلباردا ویزامی مجتار) بلاند (گنت دو بیلاند) بلژیکست (بارون نکلونیز پروتسا میسود انطاس) سود (گنت پی پی) دانمارکت (میثود و فابل) کلوبی (آن گول) چین (لو جین) امریکا (لین کلن) یونان (ژتا دیوس) رومانی (پرس فیکا) شارزدافر (ایطالیا میسوکاتالانی) سیام (گنت دیطابار) ژاپون (آباب) جزیره جوانی (هفت نوگنت کوستاریکا) میسوفرناندز (دو دیکشنه هشتهم) امروز باید از لندن برویم بجا که لرد سالیسبوری (دشی انجاماده و از انجا به ملک اکس برویم بعضی از ملزمین رکاب ما در لندن ماندند و بانی در رکاب هستند نهاد را در منزل خوریم بعد از نماز این سلطان آمده عرض کرد که سرور و مند ولف عرض میکند که باید کلوب برویم کاسه که هم حاضر است من بدر و مند ولف سوار کالسه شده به کلوب رفتم که خان شجرت هم در رکاب بود در انجا شش کلوب است یکی کلوب وزراء و حالیه که دست گنت و استند و یکی کلوب وزرای لیبرال و یکی کلوب نظام است است کلوب وزراء کنت و وزیر رفتم بالا و پایین آن گردش کردیم آن دو کلوب دیگر از بالا و پایین نکشیم چرا که وضع کلوب یکی است تفصیل بکیر که میگویم بسیار معلوم میشود کلوب عبارت از عمارت است بسیار عالی اول آن شخص قرار میشود یک محوطه بزرگ و وسیع است و در همان جلای دارد که باطفا میروند مثلاً یک اتاق بزرگ سفره خانه دارد که وزراء و خصوصاً آنها که زن دارند در انجا میخورند و وزرای لیبرال حق دخول کلوب کنت و از باران در انجا مخصوص خودشان است اتاقی دیگر محض سیگار کشیدن است اتاقی دیگر انجا نه است که در انجا کتاب بخوانند اتاقی دیگر برای روزنامه خوانی است که انواع روزنامه جات تازه را هر روزه در انجا حاضر می کنند این وضع مرتبه سخانی بود و در انجا هم بار بهین وضع است اتاقی هم برای دست و روشی دارد که همه قسم اسباب آسایشان فراهم است کلوبی که رفتم کنت کلن کناه قد ریش سفید روزنامه در دستش روی صندلی خوابش برده بود قدی ایستاده بود نگاه کردیم وضعش غایب از خنده بود بعد بیدارش کردیم و بگردید کلوب سبایی است که بدن شخص اوزن می کشد مثل صندلی چوبی است که آدم روی آن می نشیند و درش معلوم میشود خلاصه امروز هیچ نام عمارت بود که این نام نام گردش کردیم خیلی عمارت عالی خوبی است سهل و اسباب ممتاز از مجتمه با و آینه های بسیار بزرگ و ستونها خوب و کج برپا و طلا کار بسیار خیلی خوب دارد امروز باید سه ساعت از ظهر گذشته برویم بجا که مالک خان ظم الدوله و ساعت شش بعد از ظهر چنانکه اشاره کردیم باید برویم بجا که لرد سالیسبوری برویم و

و شب را در بهای شام خورد و بخواهم خلاصه در ساعت معین سوار کالسکه شده امین سلطان هم با ما بود
 رفیقیم بخانه ناظم آمد و باز از طرفین راه جمعیت زیاده ایستاده بودند و سوار می کشیدند و امروز بواسطه اینکه
 با شنبه است و تمام دو کالین بسته جمعیت زیاده تر بود و عینطور از میان جمعیت گذشته و در خانه ناظم الدوله
 شدیم زوجه با دخترها و برادرش که میکانیکل خان است جلور ایستاده بودند جمعیت زیاده ای هم از معارف
 شهر و وزرای مختار دعوت شده بودند که در باغ و خانه ناظم الدوله مشغول گردش بودند در بالای باغ یکت
 چادری زده و منیری مخصوص حاضر کرده بودند یکت میزد و دیگر هم در گوشه باغ سبزه سایر مدعوین حاضر کرده بودند
 من رفیق منیر مخصوص خودمان ششیم چون قرار بود نواب و لعیه هم با ما بیایند قدری که گذشت ایشان باز زوجه
 و پسرهای خودشان آمدند با اتفاق نواب و لعیه هم منیر رفته قدری ششیم صحبت کرده و میوه و عصرانه خورد
 بعد چون خیال حرکت هم بود برخاسته بمنزل آمدیم نواب و لعیه و دیگران در اینجا باز قدری ماندند بعد از
 آمدن بمنزل متیای حرکت شده بعد از اندکی توقف سوار کالسکه شده سرور و مندولف و امین سلطان
 هم پیش من نشستند چون هوا استعدا باران داشت فرمودیم سر کالسکه را بستند روانه کار راه آهن
 شدیم از درب عمارت تا کار بار از طرف راه جمعیت زیاده ایستاده سوار می کشیدند و وسایل حرکت
 پیدا و ندمن هم با آنها از قومی کالسکه تعارف میگردم ما رسیدیم کار سوار ترن شده حرکت کردیم تقریباً
 از پشت نه توکل که ششیم که از زیر عمارت و به باغها میگذشت وضع جمعی داشت از شهر و اطراف
 شهر گذشته ما در صحرا شدیم تمام صحرا هم خانه و آبادی و جمعیت است زمین صحرا همه سبز و خرم با چکل زیاده
 گاو بانی مختلف و صحرا دیده شد ما رسیدیم یکت آبادی راه آهن از اینجا به قفقز برگشته اندکی فکرت
 که بعارت سیستانی لر و سالیزوری رسیدیم خودش جلور راه ایستاده بود و پایاده شده با او دست ایام
 و با اتفاق سوار کالسکه شده را دیدیم درب عمارت و باغ که خیلی جای با صفا نیست از کالسکه پیرون آمدیم
 زوجه لر و سالیزوری در باغ حاضر بود با او دست و دیدیم بعد زوجه نواب و لعیه ملاقات شدند با
 ایشان هم دست داده و در باغ شدیم خود نواب و لعیه هم در باغ گردش میکردند نزد ما آمدند با ایشان
 هم دست داده تعارف کردیم این باغ بسیار با صفا است گلکاری خوبی از روی سلیقه کرده اند منظر
 بسیار خوشی با چکل و صحرا دارد قدری گردش کردیم یکت باغچه درین باغ ساخته و از درخت کاج بطور دیواره
 جانی تعبیه کرده و در یکت جای کودی وضع کوچ باغ خیابانهای کوچکت در هم در هم تشکیل داده اند که یکت
 آدم میتواند در آن راه برود و اگر بلبه باشد ممکن است که راه را کم کنند و نتواند بر کرد و ما با مجید الدوله قدری در
 خیابان راه رفیقیم بعد لر و سالیزوری آمده گفت من آمدم که مبادا کم بشود بعد غریب السلطان هم آمده قدری در

در اینجا با گردش کرد بعد از قنچ و گردش بر دوسالیزوری گفتیم ما را با طاق مخصوص خودمان ببرند که قدری حبت
 کنیم خود سالیزوری جلوما افتاده مارا طاق با طاق آورد و از یکت مجید و کلیسای کوچکی هم که در این عمارت
 ساخته اند گذشته تا وارد طاق خودمان شدیم و سالیزوری مراجعت کرد و قدری راحت شدیم مگر نین ما هم
 بر یکت منزل مخصوصی در تجارت دارند این عمارت را سیصد سال است بنا کرده اند قدیم مال الیزبت
 پادشاه انگلیستان بوده او سالیزوری می جدهمین سالیزوری بخشیده و از آنوقت تا بحال بنام آنست
 در تصرف و ملکیت اینهاست و خوب نگاه داشته اند خلاصه در ساعت هشت لرد سالیزوری با طاق
 آمده مارا برداشته بهر شام بر دوازده اطاقهای بسیار خوب گذاشتیم که در سقف اطاقها چراغهای کوچکی
 الکتریسیته زیاده روشن کرده بودند با طاق شام وارد شدیم سر میز نهاده نفر نشسته بودند باین ترتیب
 که دست راست مارو به لرد سالیزوری و دست چپ رو به نواب ولیعهد نشسته بودند و از هر دو جن
 سر میز نواب ولیعهد و خود لرد سالیزوری و این سلطان و وزیر بودند و در میان و فراموشی بقی
 بودند و در میان و وزیر آراند و سر در و مند و لفت و لارئون و پسرهای نواب ولیعهد و دخترهای ایشان
 و جمعی دیگر از معبرین و معارف هم در سر چهار میز دور و یکدیگر که قوی همین اطاق گذاشته بودند نشسته شام
 بخوردند بعد از شام ابتدا تمام زنهارها و خانها از قبیل زوجه لرد سالیزوری و دیگران از سر میز برخاسته
 با طاق و بکر رفتند و ما با نواب ولیعهد و لرد سالیزوری و سایر اشخاصی که سر میز بودند با هم بجا نشسته
 قدری صحبت کردیم و سیکار کشیدیم بفاصله ساعتی برخاسته با طاق زنهار گفتیم اینجا یکت شطرنج روی میز
 حاضر بود بر سبیدیم از شطرنج بازی میتوانیکند زوجه لرد سالیزوری که زن مننه زبکی است گفت من
 حاضر نمیشتم شروع بازی کردیم با اینکه هم خود زوجه لرد سالیزوری شطرنج را خیلی خوب میدانست
 و هم سایر اعیان و اشرف انگلیس هم که حاضر بودند با و میدادند چند بازی بیشتر طول کشید که او
 مات کرده بازی را بردم بعد نیم ناظم الدوله با (مرکزاف لودیان) وزیر اسکاکنه یکت دست شطرنج
 بازی کرد و ناظم الدوله بر د خلاصه قدری صحبت کرده فرستیم منزل که اسراحت کنیم لرد سالیزوری هم
 همراه آمد که مارا با طاق خودمان برساند ازین اطاقها که میگذشتیم در یکت اطاق طولانی که بطور اولان است
 پیر نواب ولیعهد را با بعضی از زنهارها و مرد با دیدیم مشغول رقص بودند و جوانی موزیک که در اطاق دیگر
 میزدند اینها برقصیدند قدری اینجا ایستاده تماشا کرده بعد رفتیم با طاق خودمان خوابیدیم اما فیصل این
 اطاقی که امشب شام خوردیم ازین فرار است اصل این اطاق تمام از نخه و چوب منبت است که خیلی خوب
 و شکست ساخته اند و در سقف اطاق چراغهای الکتریسیته کوچکی تکناک نصب کرده اند و بدیوار

اطاق چهار بیرق کهنه نصب است تحقیق کردم این پر قبا از کجاست گفتند در جنگ و اترلو (دولت
 دو و لینگنگن) از ایلپون هر طور فراموش کرده و به پدر لر و سالیور بی داده است و هم در این اطاق خود
 بخته باو کار و افتخار نصب کرده است اسم باغچه سروی که خیابان ساخته اند که آدم نابله در آن کم میوود
 اپی رفت) است (دو و دوش بند نامکر) امروز عصر از اینجا بدر میویم باغ و عمارت
 لر و برون لو) که اسم آن عمارت قصر (اشیج) شام را همان او شقیم این مرد از لر و دای معتبر
 انگلیس بسیار بلند قامت و جوان و ستنا چهل ساله است شخصش سرنگی است و افواج و او طلب
 انگلیس در تحت اداره اوست کالسه که حاضر کرده بودند که در باغ گردش کنیم آمده پس لر و سالیور بی هم
 که همش لر و کرانوزان و از اجزاء مشورتخانه است در بالای کالسه که جای کالسه چپ نشسته بودند از لر و بی شقیم
 کمان کریم کالسه چپ میویم و از خیابان سبز و چکما می چلی کهنه قدیم که شش بیگ عمارت کوچک کهنه
 پیاده شدیم اینجا از دخت دیو از می سبز ساخته و دالانهای عریب از اینجا تعبیه کرده بودند و در یک
 جالی آب کمی جمع شده بود که پس لر و سالیور بی می گفت دریاچه ایست خلاصه قدری گردش کرده اینجا پس لر و سالیور
 بوری را شناختیم با او دست داده گفتیم آمد تو می کالسه پیش خودمان نشست و اکبر خان شش بیگ که
 همراه بود رفت بجای او و بالای کالسه سوار شد مراجعت کرده عمارت آیدیم بعد از چند دقیقه لر و سالیور
 آمده ما را با طاق بنابر که همان مجلس شام و شب است و همان اشخاصی که در سر شام حاضر بودند و بنابر هم حاضر
 بودند امروز عصر لر و سالیور بی بخته شرفیات ماصیافت مفصلی نموده بعد از هر بار و با صد نفر از اعیان شهر
 انگلیس و غیره را اینجا دعوت کرده است که آمده صرفه های و شربت و عصرانه نمایند بجهت دو کمال
 پس لر و سالیور بی غلبه باو شاه سابق فراموش است که در نزدیکی پاریس قصری دارد موسوم (شان تی لی) و این
 شخص هر مرد خوبی است و روزانه پاریس بلند آمده است خلاصه بعد از بنابر فتم باغ گردش کردیم یک
 باغ خیابانی وارد و در اینجا وی صندلیها شقیم نواب و لیعهد و زوجة ایشان و شاه زاد باو تا م و زرا و
 سفرای خارجی هم حضور داشتند شخصی امریکایی که یک زن و یک نوکر داشت سباب تفکات انداز
 فراهم آورده تفکهای کوچکی و بزک مخصوص داشت تفکات کوچکی و ششک فلزی باریک کوچکی
 داشت که کلوله را تو می ششک قرار داده بودند و در سر ششک و این کار برای است که کلوله را دست
 به نشانه بخور و کلوله با از شیشه یا چیز دیگر داشت که وی مثل کوی بدست نوکر و زرش میداد و هوای انده شند
 و متصل روی هوا با تفکات میزد و باز ازین کلوله باروی سرد و ششک زرش میگرداشت یکی یکی میزد و باز روی
 دست زرش میگرداشت و میزد و دیگر بر روی خوابید و قیاح میزد و بعد به مجدالدوله فرمودیم رفت چند تیر انداز
 اول

نیز

اول نزد بعد چند تیر خوب زد پس آنان بر خاستیم که برویم منزل قدری راحت شده حرکت کنیم چند رقص و
سازنده اسپا بنوی حاضر کرده بودند ما با نواب و لیعهد و سایرین دم بدم عمارت نشسته تماشا کردیم و تما
رقص کردند و نفر قاصصان بودند با لباسهای خیلی خوب و چند نفر سازنده بعد قدری بالا رفته راحت کردیم
و آیدیم پایین فتم پیش نواب و لیعهد و سایرین استاده قدری تماشای ساز و رقص کرده و تعریف کردیم
تا وقت رخصت رسید بنواب و لیعهد و زوج ایشان و سایرین و داع کرده فرستیم سوار کالسکه شدیم گرد
سالیان نوبی هم پیش نشست رسیدیم براه آهن سوار ترن شدیم شاه زاده و یکتور پسر بزرگ نواب لیعهد
هم که همراه ما میآمدند قوی ترن پیش نشست و اندیم (در باغ گرد سالیان نوبی و سایر باغبانان و عمارانی که دیدیم
بازی کلوله بازی ترتیب داده بودند بازی بسیار خوبی است توی چمن خط دایره مستطیلی از سفیدی سیخه اند
و وسط از دوار کوچکی مثل تو کشیده و دوسر از دوار خردایه بکادوسر با نصب کرده و بسته اند جمعی از طرف دیوار
توی و جمعی از طرف آتا باید توی خط دایره بایستند و با چوبهای که دیدست دارند که سرچوبها مثل تاسیان
حالی است کلوله بازی توپ را از اطراف با نظرف میزنند و آشنائی هم که از نظرف هستند کلوله را باید با چوب چوب
که در دست دارند بر گردانند برای حریف بطوریکه از خط دایره خارج نشود بازی بدی نیست خلاصه باراه آهن
را ندیم همه جا اطراف آمدیم و خرم و جکل و آبادی بود تمام صحرا حاصلز اعت است و هنوز که تقریباً بیست روز
از سلطان میر و گذرم و جوانخارا درون کرده اند و همه سبب است خط راه آهن در شهر (مسند التفتش)
تعبیر کرد و در نیمه راه رسیدیم شهر (وارق فود) و از اینجا باستانیون (پادک هفم استند) راه
یک ساعت و نیم طول کشید جمعیت زیادی از دو باست اطراف جلو کار راه آهن جمع شده بودند و جو را می کشید
و اظهار شوق و شغف میکردند ولی وضع لباس و زندگی اینها مردمان شهری شبیه است و خبر اینکه دیده میشوند همه
سفید می پوشند که این لباس سفید خیلی بر حسن آنها میافزاید و مخصوصاً زنانه و دخترهای خوشکل لباس سفید می پوشند
خلاصه از راه آهن پیاده شدیم (لر و برون لو) که امشب همان او هستیم سر راه آهن حاضر بود با او دوست
داده تعارف کردیم قدری رفته از چند پله پایین رفتم کالسکه حاضر بود من و شاه زاده و یکتور و این التفتش
سوار شدیم لر و هم که جوان بلند قامتی است سوار شده جلوما افتاد یکدسته سوار هم که لباس آنها مثل لباس خود
لر و ماشی رنگست از جلو و عقب با بجه تشریفات میا خفته و از دو طرف گرد زیادی برخواستند و در خط
را ندیم از وسط جکل و پارک و درختهای خیلی کهن که شدیم باز در کنار راه و نفر خجسته و نفر و بیست نفر زنانه و
بقرجه بجه تماشا استاده بودند قدریکه رفتم کنار جاده توی جکل و دسته دستان با انواع مختلف از
سیاه و ابلق و یکات و بزرگت دیده شد اینها وحشی هستند و مخصوصاً گرفته توی این پارک با کرده اند

از کار نامنزل لرود که قصر شیرج است یکفرشتک راه است بعد از طی این مسافت که عمارت شیرج رسیدیم
 لرعی بر وزن (لُ) که روجه لرود است و تقریباً چهل و هفت سال از سنش گذشته وزن بسیار خوش روی همراهی
 دیده شد اغلی بنجبا و معارف اقلیس هم که مدعو بودند قبل از وقت حاضر شده بودند با همه تعارف کردیم
 این عمارت و باغ بسیار جای باصفائی است و اخیثیت کلکاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت
 خانه بدرجه کمال است قدری بالرود و باغ گردش کردیم یک مرغی از نیکی دنیا می جوئی آورده است هر دو
 آدم را دیده صد میکند و آواز او نوع غریبی است هم همیست و هم انسان از آنخزون میکند تا حال همچو
 مرغی ندیده بودیم شبیه بطاوس داده است بعد از گردش با تعاق لرود با طاق و منزل خودمان آمدیم لرود
 همه اطاق باران شان داده و معترف کرده رفت و ما قدری راحت شدیم در ساعت شست بعد از ظهر
 بنهر شام رفتم اطاق شام بسیار عالی و مزین بود و نیز جوئی ترتیب داده بودند نیز نشینیم
 روجه لرود (لُ) دست راست ما و روجه و کت اف شتر که اسم او (دوشیس شتر) است و
 چپ داشته بودند و پهلوی او شاه زاده پسر نوآب و لیعهد شسته بود و شوهر دوشیس هم که از لایین
 و تمولین آریند است روبروی روجه اش طرف مقابل نیز شسته بود و دیگر از اشخاصی که سر نیز بودند
 دولت البوکون (بازو جاش و) (خاد که اوف بات) و (لُود دو فزین) فرمانفرمای سابق بغداد
 که یک چشمش اینک میگذارد و مرد خوش روئیست و (لُودکیل غادی) بازو جاش و جمعی از زنهای
 معتبر بودند روجه صاحبخانه (کنشس بوون لو) خانم بسیار بوی آب عاقل و لپتکت دانی است بعد از شام
 رفتم بکخانه فتنی که همه جور برکها و کلها بوضع خوشی ترتیب داده بودند در وسط کخانه یک چادر فلندری
 کوچکی که پارچه اش از مخمل نری بسیار عالی و اطرافش زنبوری بود که در طهران اقبال کرده بایجا آورده اند زده
 بودند بسیار چادر ممتاز فتنی بود و یکت حوض کوچکت مرمری که بعضی محبتی بای خوب دارد و آب کمی
 فطره فطره بمهر میزد و صدای جوئی دارد در بغل یواریکه در یکطرف کخانه است نصب کرده بودند
 بسیار فتنک است خلاصه نوی این چادر کوچکت شسته با جمعی از عظام اقلیس قدری صحبت کردیم بعد
 برخواستیم درین باغ که حوض و فوار بسیار بلندی دارد که تقریباً بیست ذرع آب آن میجهد و چراغان و فضلی در
 اطراف حوض و باغچه کرده بودند باغها همگی با قدری گردش و تفرج کرده در مراجعت در یکت که مایس راه
 پله که سقف بسیار بلندی دارد و چراغ ریادی در آنجا روشن کرده و سه دختر قاصه از ده ساله تا دوازده
 ساله حاضر نموده بودند صندلی بجهت ما گذاشته نشستیم پیر و آینه آب و لیعهد و بعضی خانها و روجه صاحبخانه
 نزد ما نشسته این دخترها باز بهای عجیب و غریبی با صندلی و میز و آینه و بعضیهای مختلف کردند روی هم

سوار شدند معلقهای زیاد و زود خیلی نماند داشت بعد یک شخص امریکائی که صاحب فکراف است
آمد جلوی ما ایستاد و خطبه مفصلی در تعریف فکراف خواند ما ظم آید و نه ترجمه کرد بعد فکراف را وسط
مجلس حاضر نمود معلوم شد این نوع فکراف غیر از فکراف نیست که در طهران ما داریم هم سهله است و هم
صدرا بهتر پس میداد اول صدای موزیکی که در او داده بودند پس از خیلی خوب و واضح بود بعد حرف
زدند با نظور پس داد بعد به حمد بخان اجدان مخصوص فرمودیم توی فکراف حرف بزن و شعر حافظ را
که این است اگر چه باده فرج بخش و باد گل نزار است بیانک چنک مخور می که محتسب نزار
صراحتی و حریم کت بدست افتد بعیش گوش که آیام فتنه انگیز است
همه را با نظور جواب داد صاحب فکراف و عده داد که یک دستگاه فکراف به منظور برای ما افیقا
نماید (دو دست کشند دهم) امروز یک ساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم باغ و پارک و قصر
وادستون (که مال (بادون فردینان و وچیلد) است لیکن اول باید برویم پارک و قصر
الیزبث و وچیلد) اینجا نماز خورده بعد از نماز برویم بود استون که شب را در وادستون فرویناند
روچیلد بخوانیم خلاصه از خواب برخو استیم هوا اگر چه ابر بود اما نمایی بارید کاسکه حاضر کرده بودند من بالرد
و لاریون سوار یک کاسکه شده غریزات سلطان و سایر ملترین هم سوار کاسکه شده رفتم کبروش پارک
و جنگلهای از خیلی جا بای با صفا داشت غلب جنگلهای در چوبی دارد که قفل میکنند سواری در جلو بود که در با
باز میکرد و کاسکه داخل میشد درختهای کهنه قوی زمینهای کل و سبزه نزار چمن و چشم اندازهای خوب داشت سر
قصبهای زیاد و با صفا از یک یک سبزه بود که هر نفس گلبرغ داشت که تخم قرصا و از زیر مرغ میکند از نذر میگیرند
و الان فرهای زیادی در قصبها از قوی علفها و آده راه میرفتند بعد رسیدیم بیک دسته مرال و
شکارهای کوچک و بزرگ و سیاه و ابلیز یکهای مختلف که قوی جنگل و پارک میگردیدند و یک آنجا بار فرقه فقا
زیادی بود بعد مراجعت بعمارت کرده نماز مختصری حاضر کرده بودند و فرمودیم و بعد برای حرکت به این آمده یک
مکس کرد پی ایند ششم بالرد و زوجه لرود و سایرین و داع و تقارف کرده کاسکه اسمی از نذر کرده بودند که از اینجا
مانند لرود و چیلد با یک کاسکه برویم با شاه را ده پیرو آپ و لیعهد و این سلطان سوار یک کاسکه
شده سایر ملترین هم سوار کاسکه بای دیگر شده براه افتادیم به جا آبادی و سبزه و جنگل خیلی با صفا بود و بعضی
د بات و قصبات کوچک هم که ششم که خیلی قشنگ بود بعد یک ساعت که راه طی شد رسیدیم پارک
و قصر الیزبث و وچیلد با جمعی از موبان او حاضر بودند پیاده شده داخل عمارت گردیده با طاق احکامی که بر
اصقین کرده بودند رفتم الیزبث و وچیلد مردی است وسط القامه چیلد و هفت سال از خیلی خوش رو و شانس

اطراف که مار برای راحت آنجا بردند بسیار خوب طاق است دیوار و سقف آن تمام مطلق است و کمال نیست
و شکنج را دارد و پارچهای بسیار نفیس بدیوار طاق چسبانده اند دیگر آئینه های بزرگ و فرشهای ایرانی
و قالی خوشقافی و سایر مثل اسباب زینت این طاق تنها می تهریف رود و در قدری در اینجا مانده بجهت
صرف نهار بنا لایر بزرگ نهار خانه رفیق و بازو جه لرد و روچیلد دست بدست داده داخل طاق نهار نشینم
چون صاحب خانه زن ندانند زن لرد و روچیلد صاحبخانه می کنند نیز خنجر علی اترقیب داده بودند بارون تنبال
سفر روس و جمعی دیگر از معارف و جبرین را هم دعوت کرده بودند که در سر میز حاضر بودند و زوجه کرد و وزیری که در
شهر لندن کیشب همان او بود و هم دست راست ما زوجه بارون روچیلد دست چپ داشت بودند و زوجه
لرد و وزیری هم پیروی است و از عمو زنا دکان روچیلد با است ولی خود لرد و وزیری هیچی است و این زن بسیار
چاق و فرم است این عمارت لرد و روچیلد موسوم بمارت (خالق من) است کسانیکه در سر میز نهار بودند
این قرار است بهر بزرگ نواب و لیعهد (بادون استال) سیرروس (دولت اوف البوکون) لود
(روچیلد) زوجه (لود و روچیلد) و چند نفر دیگر از اقوام و روچیلد با که از دو لمتد از فرانکستان هستند تفصیل
روچیلد با این قرار است روچیلد بای لندن سه برادر هستند (اول لود نامشیل و روچیلد) که رئیس
خانواده آنهاست دوم (الفرد و روچیلد) سوم (لیوپلد و روچیلد) بادون خود نیاند و روچیلد
عموزاده اینهاست یک روچیلد هم ازین خانواده در شهر فرانک فرانک فرانک می نشیند یک روچیلد هم در وین
بای تخت اطریش است و یکی دیگر هم در پاریس قامت دارد و اینها همه با یکدیگر شریک و جمع المال و متفقند
خلاصه نهار خورده برخواستیم رفیق تومی باغ مشغول گردش شدیم بهر نواب و لیعهد هم باز نهار و مرد و بای چادری که
در کنار باغ بنوه و یکدسته سازنده مجارستانی در اینجا مشغول ساز بودند درخت نوب باغ بسیار با صفا می است
و در جلو عمارت گلکاریهای خیلی خوب شده و انواع گلهای رنگارنگ دارد و جلو باغ چایک حوض صغیر است که در
وسط محطه سب آدم است و از وسط دهن سبها و آدمها آب خیلی خوب کوارانی جاریست که تا بحال همچو
در فرانکستان دیدم و در حوض چایا بنامهای منظم خوب ساخته و از درخت کاج دیوارهای سبز نقیه کرده اند
که خیلی خوب و با صفاست بطوری این گلها و سبزه را دیوارهای کاج را با فنج چیده و منظم کرده اند که از تهریف
خارج است و بعضی کوشها و کرسیها با درست کرده اند که درختهای منظم اطراف آنها کاشته شده و اطراف حوض
چراغهای جالبی الکتریسیته نصب کرده اند که در شب روشن میکنند خلاصه این وضع باغ و باغچه خیلی لذت بر دم
بعد بطرف باغچه های بالایی عمارت که در اینجا هم پته های گلکاری خیلی خوب متصفا بود رفیق بعد بکلیان این عمارت
رفیق که از یکطرف متصل بمارت و از دوطرف دیگر باغ و باغچه است و تمام کلخانه از بلور ساخته شده و در کمال نیت

و خوبی است توی کلخانه هم اقسام کلمه و انواع برکهای خوب عمل آورده و مجسمه های فشنک در بعضی جاها نصب کرده اند بعد از آنکه قدری گردش کردیم آمدند عرض کردند که شاه زاده پسر نواب ولیعهد و سایر مرد و دوزنها در چادر انتظار ما دارند نفیسم اینجا یک چادر بزرگی زده بودند همانها توی چادر نشسته و جلو چادر سازند بای - چهارستانی ایستاده ساز میزدند قدری اینجا ایستاده صحبت کردیم بعد دختر و چیلد پاریس که زن پسر سون و این ساسونها هم اینیو دیهای ممتون هستند که چندی است اختیاری پیدا کرده اند و یک شب هم در لندن در بنار آتیه رحمان آسنا بودیم و در آن شب این دختر جوانی زیاده بود و روی هم رفته خالی از حسن و لطافت نیست و مناسبت این که بار و چیلد با نسبت دارد امر و اینجا آمده از ما خواش کرد که عکس ما را ببیند از ما هم قبول کرده ایستادیم پسر نواب ولیعهد و بعضی فرنگیها و ایرانیها و عزیز السلطان هم با ما ایستادند و و شیشه عکس ما را انداخت و بعد از آن قدری جلوی این چادر راه رفتیم اینجا هم کلکاری خوب کرده و مخصوصاً یک باغچه به طور سبزه ساخته که توی سبزه گل است از دو بیج نمی توان فهمید که باغچه مصنوعی است یا سبزه گل است خیلی خوب ساخته اند بعضی سبزه های کلکاری دیگر هم اطراف این سبزه بود که نهایت طراوت را داشت بعد بجا رفت توی اطاق قدری میوه خوردیم و راحت کردیم تا وقت حرکت شد کاسه حاضر کردند من و شاه زاده پسر ولیعهد و این سلطان توی یک کاسه نشسته حرکت کردیم از اینجا تا خانه فروینا زد و چیلد باید تمام راه را با کاسه ای برویم راه آهن نیست در این پن باران هم میبارد از دبات خوب پاکیزه که نشیتم راه قدری سر بالا و قدری سر زیر و زمین با همه سبز و خرم و با جنگل مصفا بود تماشا می کامل کرده تا رسیدیم شهر که توری شهر کوچکی است ولی خیلی فشنک جمیعت زیادی جمع شده بودند و هورامی کشیدند تا رسیدیم به بیان شهر حاکم شهر خطابه در بنیت و رود ما حاضر کرد و خودش بیالای بلند می کرد و جواره ما بود و رفته ایستاده بود و نایب حاکم هم که قاب و رفته خطابه را و دست داشت پیکو حاکم ایستاده بود و جمیعت زیادی هم اطراف حاکم جمع شده بودند کاسه ما را پهلوی حاکم گذاشتند و حاکم خطابه در بنیت و رود ما را بلند خواند تا نظم آید و که در کاسه ما بود و برخواست و جوانی که ما دادیم بزبان انگلیسی ترجمه کرد و بعد از آن جاکد نشسته را ندیم تقریباً دو ساعت طول کشید تا رسیدیم بقصر و از ستون رو چیلد جمعی از اعظم و بزرگان دولت انگلیس بجهت پذیرائی ما در عمارت حاضر بودند که از جمله (نواب پورن الفورد داولک دادینبورخ) پسر دوم علیحضرت پادشاه انگلستان (دولت دکا میج) عموی علیحضرت پادشاه انگلستان و پسران لاکل فون انگلیس و سفرای فرانسه و اطرش و (لودنوت بولک) و (لودنوت بولک) فرمانفرمای سابق هندوستان و (مستی مودی) سفیر لیز انگلیس سقیم پسر بزرگ و (دولت اوف البوکودن) و لرد و چیلد و غیره بودند چون این رو چیلد هم زن اند

صاحب خانه بی زن بود لهذا زنهای دیگر هم دعوت نشده بودند همه مدعوین مرد بودند خلاصه همه دست داده
 وارد اطاق باشند و دستگاه این روچیلد دیگر از همه بهتر است و از حیثیت بنا و بزرگی عمارت و اسباب و اثاث
 و مبلمان نفیس قیمتی بسیارین قیمت دارد و الفرو روچیلد و فرنیاند روچیلد هر دو این عمارت و پارک و باغ
 هفت هشت سال است شروع کرده و ساخته اند میگفتند هشت نه سال قبل اینجا بار زمین بایر و محفل زراعت بود
 و حالا همچو جانی ساخته شده است که کمتر کسی در عالم دارد و از قراریکه گفتند این روچیلد قریبشش کرو تومان
 خرج این عمارت کرده است هوای اغلب اسبابها که از پدرش ارث باورسیده است و در این عمارت
 گذاشته که همه نفیس و قیمتی است پرودهای کوبلن کارخانه فرانسوی خیلی بدیوارهای عمارت نصب کرده است پرده و پرده
 نوامی و چهار هزار نوامی و پرودهای نقاشی بسیار عالی دیده شد که همه کار استادان صوبیت سال قبل این است از جمله
 پرده بود که فاحشه مجوبه اسکندری نوامی شب در منی تخت جمشید فارین آتش زده و خودش با مشعلی که در دست
 دارد میگردید و از دوزخش و سوخته تخت جمشید پیدا است حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود و معلوم
 شد به قیمت بسیار گزافی خریده است و همچنین سایر پرده بارانالار شام و نهار خورس
 تمام از سنگ مرمر ابلق است و بنجارها از مرمرهای مثل بشم و همچنین چند اطاق دیگر از سنگ مرمر
 تمام اطاقها و راهروها و بالانها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم انداز عمارت تا چشم کار میکند
 بصبح و جنگل و آب و دیها است جلوه عمارت با عجمیهای کلکاری و حوض بزرگ با فوارهای متعدد از مجسمه های
 چو دنی و غیره که از دهن و گوش و سر آنها آب بجوش میریزد آب صاف بسیار خوب آماش دائمی است
 در صنعت کلکاری فی الحقیقه سحر کرده صفحه زمین را مثل مینا کاری و نقاشی با نوع نقشهای موزون و کلما
 رنگارنگ کلکاری نموده درختها همه فچی کرده و منظم بایک و چمن و خیا بانها در نهایت طراوت و صفای
 ازین بهتر بقدری آید خلاصه هوا ابر بود رفیق بالای عمارت پله های زیبا و مخور و روچیلد جلو افتاده مارا
 پرود بالا و دوسه اطاق خیلی آراسته برای ما معین کرده بودند رفیق قدری راحت شدیم و در ساعت
 هشت رفیق ما باین تالار شام سر نیز نشستیم شاه زادها و غیره همه سر نیز حاضر بودند شام صرف شد
 برخو استه قدری توی اطاقها گردش کردیم روچیلد رعیت های جود که اولین دبات دارد همه راجع کرده
 بدست هر یک شعلی داده بود و در حوض و باغچه های گشند هوا چون بسیار سرد بود دنی شد پرون رفیق
 تماشا کنیم از پشت پیشته تماشا کردیم مطربهای یونگری هم که در خانه آن روچیلد بودند اینجا آمده مشغول
 زدن بودند یکی سنوبر بزرگی داشت بطرح سنوبرهای ایران با دو چوب میزد و سایرین کما بچه
 فسه که امروز بعد رفتیم منزل مالا خواهم (دو دجهاد کشنم با ذه هسه

وز چهارشنبه یازدهم) امروز باید برویم بخانه (لوند ویند نرود) صبح از خواب برخاسته میخواستیم در باغ تفرج
 کردوش کنیم هوای ابر تیره گرفته و باران میبارید که کلهها و برکها را از حالت طبیعی انداخته بود و قهقج در باغ بواسطه
 باران ممکن نبود ناظم الدوله را احضار کردیم که بیاید با او برویم ای قهای پائین را تماشا کنیم او حاضر شد در این بین
 روحیلده صاحبخانه هم بحضور آمده یک قوطی کوچلی از طلا که روی آن مسینا کاری قدیم داشت برسم یادگار بلا واسطه
 تقدیم کرد ما هم از او پذیرفتیم بعد باتفاق ناظم الدوله و روحیلده با طقمای پائین رفت کردوش کردیم اسبابهای
 خوب نفیس و اشیاء ممتاز زینلی در این اطفا بود منجمه محبسه یک فیل دیده شد که راجه بندی سوار آن است روحیلده
 لغت از او کوک کردند دست و پا چشم فیل و راجه که سوار آنست بکرت درآمد خیلی تازکی داشت از قرار که معلوم
 شد این را بچهها پنج هزار تومان از پاریس خریده است خلاصه بعد از کردوش زیاد رفتیم بالا قدیمی نشینیم باران باز
 متصل میبارید بالاخره کاس که حاضر کردند فیتیم پائین سوار کاس شده رفتیم برای تماشای مرغها قدیمه که فیتیم بخوبی
 رسیدیم که سیمهای خوب و اطراف آن کشیده و قفسهای بزرگ خوش ترکیب ساخته و در اطرافش کلهای خوب کاشته اند
 بسیار جای باصفائی بود انواع مرغها از قرقاولهای خوش ترکیب بزرگهای مختلف و از نوع قرقاول چین و ژاپون
 و هندوستان و غیره و مرغهای بزرگ و کوچک و دیگر با نوع اقلام بودند قدیمی تماشاکرده بکاس نشسته
 رانیم برای کلنی نه و مرغهای باغ و روحیلده تقریباً وضع کلنی نهاشبیه است بکلنی نههای باغ کامرانیه
 نایب السلطنه که طهران است و بهمان وضع متقف نشسته با وسعت دارد و تمام اینها از آهن است و الا نههای
 طولانی با نوع اقام و کلهای افریقی و نیلی و نیایی و غیره دارد که در هیچ جا چنین کلهائی ندیده بودیم و اتفاقاً
 یکی از این دالانها که مصنوعی سنگی ساخته اند که آبشار آب صاف خوبی از آن جاری است و در دوره
 انهم باز کلهای کوچک تشنگ زیاد است و در زیر این آبشار هم باز سفارهای طولانی تعبیه کرده بودند
 که کلهها و گیاهها در بجا دیده شد و بعضی فواره های کوچک هم در بین آن سفارها ساخته بودند که آب صاف
 از آنها فوران داشت خلاصه همه جا را کردوش کردیم باز هم دالانها و کلنی نههای متعدد بود که هر چه میدیم
 تمام نمیشد بعضی یوارهای مصنوعی از سنگ ساخته و کلهها از سنگ درآورده بودند که اسکی خیلی تماشائیست
 و بهیچ طور میل نمیکردیم از کلنی نه بیرون بیاییم بعد از آنجا بیرون آمده سوار کاس شده رفتیم بمرغهای سیوه این
 مرغی نه هم مثل کلنی نه سابق از آهن و شیشه است و زمینش شبیه آهن دارد و لوله های آهن در زیرش است
 که در رستان آتش میکنند این مرغی نه که وارد شدیم مخصوص انکوره است انکوره ایش و رشت و رسیده ما
 بزرگ است طعم بدی ندارد و اعطرش تشنگ میدهد انکوره تشنگی است خوشه مار بنظم و ترتیب عمل آورده اند بعد
 بدالانی دیگر رفتیم و اینجا انکوره ترش و شیرین است وضع و هوای اینجا را قبسمی ترتیب داده اند که در هر فصلی

رسیده و داشته باشد مثلاً یکی پیش از این دالانها هست که انکورش پیش رسیده و خورده بودند بعد که فغانه
 ایست که اول رفتیم که انکورش حالا رسیده است یکی دیگر اینجا هست که عالانرش و شیرین است خوشه از آن
 فرمودیم چیدن بسیار خوش طعم و خوب بود اما انکورهای ایران هیچ نسبتی باین انکور ندارند و بعد به الانی و دیگر
 رفتیم که اینجا هنوز خورده بود خوشه انخورده هم فرمودیم چیدن آورند یک دو دانه خورده و بعد به الانی و دیگر
 که اینجا بلو و شلیل دارد و فقیم و خنکهای بلو و شلیل را در پای دیوار غرس کرده و چهار رنج بدیوار کشیده اند
 با این حالت باز بلو و شلیل زیاد داشت که بعضی نپرس و بعضی رسیده بود بعد از تماشا سوار شده به بارت آمدند
 باز توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کاسک شده براد آهمن رفتیم تا همراه آهمن یک ساعت راه بود بعد
 سوار ترن سجا شده با تاسیون (بود مسگو) رفته پیاده شدیم و از اینجا ببارت (هلیوبیل) رفتیم از
 خانه و حلیله که سوار شدیم اول با کاسک به ارتزوری رفتیم که از اینجا سوار راه آهمن بشویم اسم ناحیه که ارتزوری
 در اینجا واقع است (دور به دور نشین) است از ارتزوری سوار راه آهمن شده رانندیم با اینکه خیلی تند میرفتیم
 ساعت راه آمدیم تا برو مسکو رسیدیم در بین راه بشهر (مرو گبی) رسیده اینجا قدری استراحت و جمعیت زیادی از
 زن و مرد بودند و همه تعظیم و تعارف کردند بعد دختر کوچکی تشکی و بغل زنی دید و اشاره کردیم پیش آمد دست
 بچرا گرفتیم همکند مردم اینرا دیدند زن و مرد هجوم آوردند که با ما دست بدنند و بطوری یکدیگر زور می آوردند
 که نزدیک بودند یک کاسه آهمن بودند ما هم همه دست میدادیم این راه آهمنی که امروز میرودیم راه آهمن
 معینی است و ساعتی میت فرناک را طمی میکنند اما قدری تکانهم میدهد و جبین این خط که ماحکت میکنیم
 هفت هشت خط راه آهمن و دیگر هم هست که متصل کاسکها از آن خطها درآمد و رفت است ابتدا از دو
 سوراخ گذشته بعد یک تونل طولانی رسیدیم که تقیماً از طهران تا دوشان پته یعنی بقدر یک فرسنگ
 راه است و دو دقیقه طول کشید تا گذشتیم همین قسم که میرفتیم رسیدیم بجار راه آهمن بیرنگام این کار بسیار
 بزرگ و مفصل است الی التجاره و انکهای زیاد و باب تعلق براه بقدری ریخته بود که حساب نداشت سفر
 بیرنگام هم شهر بزرگی است و این تاسیون حرکت ترن قدری آهسته و آرام شد باز هم زد و سوراخ
 عبور کرده و از بعضی جا های و پیکش رومی خانه ها و عمارات و زیر خانه ها و بعضی دره ها که از دست تپه ها دارد
 گذشتیم تا بجار راه آهمن برو مسکو رسیدیم کار کوچکی است که دویند زور که صحنه است با بعضی ارباب
 انگلیس در کار حاضر بودند که دویند زور مردی است کوتاه قد و لاغر اندام بعد از تعارف سن بالرد و این
 و ناظم الدوله سوار کاسک شده بطرف عمارت رانندیم ابتدا یک دبی رسیدیم که آتش (بود مسگو) است
 از اینجا گذشته رسیدیم یک قهری نام تمام که مشغول سخن بودند مال همین کرد و دست و زد و یک بقصه میگویند

Dmitriyev

W. G. G. G.

باکاس که تا قصر منزل نایمساعت راه است رسیدیم بقصر نخل که زن ضعیف اندام نجیب معقول باادبی
 مت و قصر ایستاده بود مادر لرد ویند زوخیلی ناخوش است و اینجا نبود جای دیگر میباشند و یک لندن
 و مرضی میخواست که فوایدیدن مادرش رسد بعد از ورو و بتزل قدری راحت کرده بعد رفتم سرشام
 ن صاحبخانه لیدی ویند زو و دوست رست ما و خود لرد و بروی مانشته بودند دست رست لرد
 ر و بروی مازن فربه سرخ و سفید خوشگلی نشسته بود که همش مسمس پاشرت و از اقوام زن صاحبخانه
 مت پدر زن لرد ویند زو که همش (سبیل گوسش پاشرت) است دروینکه که سفیر که یخچیس است و ورو
 بن صاحبخانه هم در سر میز حاضر بودند بعد از شام فتم باطاق احکام خودمان از بالا قدری تماشای باغچه داشت
 ا که چراغان کرده بودند کرده بعد خوابیدیم (ر و ر خچشبنده و وارد هم) امروز باید برویم به بیرینگام باس
 ناشامی کار خانه جات اینجا صبح برخاسته بعد از ساعتی بکار برو سگو رفتم لرد ویند زو صاحبخانه چنانچه
 و شتم بدیدن مادرش رفته بود سرور و مند ولف و ناظم الدوله و برادر زن صاحبخانه همراه ما آمدند در ساعت
 دوازده یعنی وقت ظهر سوار ترن بخار شده و راندیم از اینجا تا بیرینگام نایمساعت راه است بعضی از همزمان
 را که در لندن گذاشته بودیم امروز به بیرینگام آورده و در هتل منزل داده اند وقت ورود ما همه در کار
 بیرینگام حاضر بودند حاکم ایالت بیرینگام و بیگلر بیکی شکر و فرمانده و نظمی این ناحیه و اعیان و سایر
 اهالی شهر نیز در کار حاضر شده بودند و سه سوار سوار بر کجته احترامات نظمی برسم معمول صفا
 بسته مراسم احترام سجا آوردند و هور اکشیدند سوار کالک شده و راندیم برای عمارت بلدی و کوچیما بقدری
 جمعیت ایستاده بود که بحساب نمی آمد این شکر و اسطه کارخانجات و صنعت زیاده معروف است یا ضد نه
 نظر جمعیت دارد و البته و رفقا نیز بیست نفر از آن بیرون آمده در اطراف معابر برای تماشای ما ایستاده
 بودند و معلوم بود که اغلبی از آنها کار کرده و کارخانجات هستند صورت و لباسشان از دو دوغال قدری
 چرکین و سیاه بود بلکه رنگ عمارات و دیوارهای شهر هم بواسطه کارخانهای زیاد مایل سیاهی بود و مردم
 از ورود ما خیلی خوشحالی میکردند و بنوعی غریب وراسیکشیدند و کف میزدند رفتم و اود عمارت شده در
 اطفاقی راحت کردیم بعد آمدند خبر کردند رفتم باطاق و دیگر که بیگلر بیکی و اهالی مجلس بلدی و اعیان شهر تمام در اینجا
 حاضر بودند و روی لب بند می سخت مانندی برای ماصندلی گذاشته بودند و وپه میخور و رفتم بالا جلو
 صندلی ایستادیم خطاب به منی به تنهیت در و و معارض کردند ما هم جوابی دادیم که از جواب ماخیل مسرور
 شدند بعد بلافاصله رفتم سر نهارد اطاق بسیار عالی بزرگی نیز گذاشته بودند این عمارت بلدی
 را گفته هشت سال است ساخته اند عمارت عالی است سه نیز طولانی بطول اطاق گذاشته بودند و در

Page 10

Page 11

اطاق در بندى شاه نشين مانندى ميرمخصوصى براى مارتىب داده بودند سايرين در سر مى با مى ديد
 نشستند ما در وسط اين بالا نشين (دود پي) حاكم ولايت در دست است مابود و بيكرى (مسئول بانه)
 دست چپ سايرين هم از مزين ما و صاحبان و اعيان انگليس هر يك بجاي خود نشستند قريب
 سصد نفر آموه بودند ولى قريب شصت و چهار سال دار و دوست بلند قد و قوى نيزه اگر كسى نخواهد هيكل و
 حرف زدن اصل انگليس را بپند اين كرد را بايد پند و پارلمنت و مجلس اعيان حق جلوس دارد و جنرال است
 از حالات او سوال كرديم معلوم شد اولاد زياد دارد و يك دختر اوزن (دود شترى) است از او پرسيديم
 جنگ ديده گفت هرگز بوى بار و طبد ما نم خورده منصب جنرالى احترامى دارم اما پس من و جنگها كه در مصر
 و غيره روى داده همه جا بوده است خيلى با او صحبت كرديم بعد از نماز قدرى در همان اطاق رايحه اول فرست
 راحت كرديم بعد سوار كال شده رفتم بكارخانه كه اسباب مطلا و مفضض از همه قبل در اينجا ميسازند اين كارخانه
 خيلى معروف است اول وارد اطاق بزرگى شديم كه اسبابها و مصنوعات كارخانه را براى نمودن و فروختن
 در اينجا عرضه كرده اند اطاق متعدد بود همه پر از اسباب كه در كمال نظم همه را روى ميزها و در قفسها و پشت
 شيشها چيده بودند اسباب طلا و نقره هم داشتند منبت كارىهاى على و ديگر روى طلا و نقره و اشكال
 ساخته بودند مجسمه ها و گلدانهاى بزرگ و ميوه خورى و صفحه ميز و ظروف روى ميز و غيره كه همه در كمال
 بود از هر قبيل و پديد شده بلور آلاتى هم كه براى بعضى ظروف مطلا و مفضض لازم است در همينجا ميسازند چهل
 چراغ و ديوار كو بهاى خوب هم در اينجا ديديم بعد تماشاي كارخانه رفتم در جاني نقاشى ميكردند يعنى طرح
 ظروف و اسباب را كه بايد منبت و جسته بشود اول ميكشند بعد از چيزى كه ليكل آنرا با شكالى كه در آن بايد خسته
 شود و ميسازند بعد از روى آن يا منبت يا قابلى ميسازند و مطلا و مفضض ميكشند كارخانه مطلا و مفضض كارى
 خيلى تماشا داشت بالخره سيميه طلا ميكشند چراغ بخارى هست كه توليد قوه چراغ الماس مى كند حوضها ساخته
 و در آنها آب طلا و نقره ريخته اند روى آنها با فاصله سيلهاى برنج نصب كرده يك قوه آب ميسيند و يك
 قوه ديگر بان سيلهاى برنجى اسبابى را كه سنجيده مفضض كنند با سيم فلزى در آب نقره مى آويزند فوراً مطلا يا
 مفضض ميشود اما اگر قوه انحراف سيميه را قطع كنند ابدار يك اسباب تغيير نميكند صفحه طلا يا نقره در آب
 آن حوضها مى آويزند كه هر چه از طلا يا نقره روى اسباب ميرود از آن صفحه حل ميشود و باز داخل آب
 ميگردد و كه هميشه طلا يا نقره محلول در حوض است و تمام نميشود از اينجا رفتم بكارخانه بلور سازى اسبابهاى خوب
 از چهل چراغ و آئينه بزرگ و جارا و تنك و كيلاس و ظروف ديگر از هر قبيل و بلور هاى تراش خيلى نضفا
 ديديم از همه عالم اينجا فرمايش اسباب ميسيند كارخانه هم كه بلور را در اينجا تراش ميسازند و ديديم قدرى آب

Lord Doughty
Mr. Bannan

Mr. Galtier

بلور و ظروف نقره هم اتباع شد از اینجا سوار کالک شده بقدر یک فرسخ فترت تا بخارخانه تفنگ و اسلحه سازی رسیدیم که در خارج و کناره شهر واقع است و رب کارخانه چادری زده و دالانی از پارچه با نقبیه کرده بودند در انبار میس و اجزای کمپانی معرفی شدند و داخل کارخانه شدیم حرج بخاری بود چرخها و ماشین های مختلف بدان بسته حرکت میکنند و هر چرخ یکی جزو تفنگ را میسازد و یکی لوله را میسازد یکی خان میزند یکی قنداق را صاف میکنند یکی ناو میزند و به خط و کار را میسازند در ماهی چهار قبضه تفنگ مارینی و غیره مارینی از انجا بیرون می آید قدری تماشا کرده در میس کارخانه همه باران نشان سپید او بعد بیرون آمد و سوار کالک شده مراجعت کردیم برگشتن از راهی دیگر آمدیم جمعیت مردم و عیال کارگر باز بقدری در اطراف راهها بودند که حساب نداشت کرد و صاحبخانه باز نیامده بود و در شش همراه بود و در و در بتل رفیقیم اطاق استراحتگاه خود مان و فرمودیم خبر کنند که شام را تنها اطاق خود مان خواهم خورد و قبل از شام رفیقیم در میان پارک قدری گردش کنیم پارک پاکیزه دارد و با چمن خوب و درختهای نازک با صفا و دریاچه طبیعی و منظره که دور آن درختهای خوب دارد و جزیره مانند می در میان آب ساخته اند رفیقیم آن جزیره در این بین باران گرفت قدری مکث کرده بهمارت برگشتیم شام حاضر کردند و خوردیم بعد از شام آتشبازی بسیار خوبی کردند تماشا کردیم اختراعات تازه و چیزهای بدیع در این آتشبازی دیدیم که از جمله بعضی آتشبازی ها بود که بهو امیرفت بسیار بلند و در میان هوا مثل حمید و می ترکیه و صدای توپ میداد و شکوه زیادی داشت و حقیقت شلیک آسمانی بود و بعضی موشکها بود و بهو امیرفت و در بالا موشکهای زیاده از سر یک موشک بیرون می آمد و رنج می خوب که داخل همدیگر کرده بودند و در آتشبازی دیدیم که خیلی تماشا داشت و موقع محل هم برای آتشبازی خیلی خوب و مناسب بود و عکس روشنائی باب می افتاد و شجار را برنگت های خوب بکوه می آورد و جمعی هم در آن طرف دریاچه مقابل ما برای تماشا جمع شده بودند و درختها و چمن را بالوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفحه چمن مثل کلهای نورانی بنظر می آمد بعد از آتشبازی خوابگاه

(روز جمعه سیزدهم) امروز باید برویم به (شفیلد) میت دقیقه نظر مانده حاضر حرکت شدیم کرد و بیند و صاحبخانه که باحوال پرسی مادرش رفته بود امروز صبح و در برشته سنگیفت مادرش بهتر است زوجه لرد با ده خانم و یک که از اقوام او بودند و دم در ایستاده بودند با آنها و داع کرده بالرد و امین السلطان و ناظم الدوله بکالک نشسته اند و میگویند که باید باز بهمان استاسیون برویم و مسکو برویم قدری که رفیقیم راه بطرف دست برکت معلوم شد با استاسیون دیگر برویم که اسم آن (سردیچ) است بقدر پانزده دقیقه هم راه مانا استاسیون دور شده از جا های خوب گذشتهیم یک شهر کوچکی رسیدیم که هیچ همچو شهری باین صوح و صفائی نبود که چاک و پاکیزه و خانه ها طریف و دو مرتبه شهری بالای بلندی واقع شده و منظر بسیار

باصفا فی دار و دریا و پشته های کوچک سبز و خرم درختهای تنک است که در آنها و درختهای خوشگل زیاد که اغلب سیاه
 را بافته پشت سر و بدوش انداخته بودند این شهر از هر جهت خیلی مطبوع و فریبنده بود که شخص میل نمیکرد و از
 اینجا بسیر و نبرد و کما ^{۱۱} شهر سوزن سازی و بعضی اسباب کوچک و دیگر مثل جنگل های گری
 و غیره است اغلب سوزنهای عالم از اینجا میسازند آمدیم تا بکار برسیم در اینجا صاحبان کاخها بخت و در امان
 سوزن و اسبابی و دیگر از مصنوعات خودشان در سرزمینی گذاشته بودند تا نشان که دیو بهایش که در از میان
 این شهر کوچک که میکند شتر و موش متصل به هم میکشیدند و آنها خوشوقت و زیاد میگردیدند و بار و دوا کرده سوارین
 بخار شده را ندیدیم برای شفیله شهر (دریچ) قریب بفت مشیت هزار نفر جمعیت زیاد تر ندارد و رو به شفیله که میفریم
 باز از دو شهر گذشتیم که یکی از آن دو (دورق) بود و شهر مغربی با کاخها بخت زیاد و نظر آمد اول ملاحظه کردیم که
 شهر بزرگ است دوباره از اینجا میگذریم بعد معلوم شد شهر بزرگ است کاخانه آب جوی اینجا زیاد است
 اغلب آب جوی انگیس در این شهر ساخته میشود و بعد از شهر در بی که شتر و در عرض راه از توپلهای متعدد و کوچک بزرگ
 و از میان شهر تا که از بالای عمارت وزیر عمارت راه آهن کشیده بودند عبور کردیم وضع صحرا در دو طرف
 راه و اینطور است و آنچه هم تا حالا در خاک انگیس دیده ایم همین است جنگلهای بزرگ سرو و کاج و غیره چنانکه
 در روسیه و المان دیدیم که انبوه و ممتد و پیوسته بهم بود و اینجا دیده نمیشود درختهای جنگلی اینجا اغلب
 تنک است و بیشتر در کن و فراع واقع است گاهی هم در وسط درختهای کهن قومی درخت بلوط و درخت
 جنگلی و چوبید هم اینجا دیدیم در آمستروام هم درخت بید دیده شد بعضی از جاها هم درختهای درخت انبوه
 بزرگ و کوچک دیده میشود که مثل جنگل نظری آمد خلاصه تمام صحرا مثل باغ است و هر یک شتر می آید زمین همیشه
 خرم است یک و جب زمین خالی ندیدیم و در فراع چسپه دارد و از درخت خار دارد و درخت و درخت
 و چوب شنبلیله کاج که با نظم و پیوسته بهم کاشته اند در حقیقت دیواری در و در فراع و باغات تعبیه کرده
 بعضی جاها هم چوبین که در کین خیلی کم است در خاک انگیس گذشته از شهر باغات معظم هیچ ندیدیم اغلب
 بنفصله از قدم یا کمتر یا بیشتر خانههای داتی تاک تاک یا پنج خانه و ده خانه الی بیست خانوار دیده
 دیده میشود اما زیاد تر از این ندیدیم یعنی در حوالی راه آهن که ما میرویم اینطور است و ده مغظم دیده نمیشود
 شاید در خارج راه و بزرگ باشد که ما ندیده ایم خلاصه قریب دو ساعت و نیم راه آمده تا به (شفیلد)
 رسیدیم در کار سرباز و قزاول هستیم ام و موزیک برسم معمول سایر شهرها حاضر بود سواره نظام نیز
 در آن کار استاده بیکرنیکی و اعیان شهر و دوک و نرکات که امشب مهمان او هستیم حاضر بودند ما را
 پذیرائی کردند و سوار کاسه شده را ندیدیم برای عمارت بلعیه قدری در اطاقی راحت کرده بعد آمده پایین

Shafeld

اطاق بسیار بزرگی بالای صدفه بلندی برای ماصندلی گذاشته بودند آنجا رفته پهلوی صندلی ایستادیم
خطا بخوانند نسخه آنرا خیلی فرین ساخته اند و در قابی از عاج گذاشته تقدیم کردند ما هم جوابی دادیم که ناظم الله
رحمه کرد زن زیادی در این اطاق برای تماشا حاضر بودند از آنجا رفتیم یکی از کارخانهای آهن و فولاد سازی
این شهر در آنجا نهار مفصلی حاضر کرده بودند رئیس کارخانه (اللیس) نام هماننداری میکرد و دوک و زنفات
و امین السلطان و درو مندل و بعضی دیگر در سر میزها خور وند بعد از نهار ما را با کاسک راه آهن رسان
کارخانجات حرکت و تماشا میدادند و در هر جایی قوری گشت نموده تماشا میکردیم اول فیتیم بکارخانه
که اسبابهای بزرگ حجیم از قبیل میل چرخ بجا کشتیها و غیره میازند و در این وقت بجهت تماشا میل بسیار بزرگی
میساختند که چندین فرس طول و بقدر یکچهار قوی قطره داشت در کوره بود میتابیدند وقتی که ما رسیدیم دور
ایستادیم همینکه میل از کوره بیرون آمد سرخ بود و میدرخشید و حرارت آن طوری از دور سرایت داشت
که نتوانستیم آنجا با ایستیم عقب رفتیم این میل را با ماشین بقوت چرخ بکار از کوره بیرون آوردند و بزرگترین
بزرگ آن نتیجه بود که بهر طور میخواهند حرکت میدادند میل را گذاشتند زیر میکان بزرگ فولادی که با قوت
بجا حرکت میکند که (پوس هیلد مرد لایت) میگویند وقتی میل با این عظمت را زیر میکان میکند آشتند
و فشار میدادند مثل خمیر نظری آمد این سنگه را در عوض جکشن سخا که سابقا معمول بوده اختراع کرده اند از آنجا فیتیم
بکارخانه دیگر که فولاد میسازند بوطه بسیار بزرگی بود بقدر یک اطاق از آهن میان آنرا با کلهای مخصوص اندود
کرده اند و متصل متحرک است بوطه را داغ میکنند و بعد آهن که خست از کوره باز میکنند مثل نهی از آتش
از یک ناودان آهنی جاری شده بیان بوطه میریزد همینکه بوطه پز شد دمان آن بالا میرود و بعد با ماشین بخار
هوای بیان بوطه میدهند و آهن آب شده از دهن بوطه مثل آتش فشان شعله و شراره آتش بیرون میاید
اجزائی هم بدان میریزند بعد در قالب میریزند فولاد میشود بعد فیتیم بکارخانه که زرد کشتی و دیواره آهنی برای
قلعه کشتی میسازند صفحه های آهن کلفت بزرگ میساختند بعضی بقدر دو و جب ضخامت داشت یکی
از این صفحه ها را که در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند هوای کارخانه از حرارت مثل جهنم شد
این کوه آهن را روی عراوه آهنی انداختند و با چرخ بجا حرکت دادند زیر میکان انداختند سنگه غلطک
بزرگ فولادی داشت و با قوت زیاد روی صفحه آهن میغلطید و فشار میداد بعد در کارخانه دیگر دیدیم که
این صفحه های آهن را رست می بریدند خیلی تماشا داشت صفحه های زیاد دیدیم بجهت های مختلف که برای کشتی و
قلعه و غیره ساخته بودند اسم صاحب کارخانه (شرون جون) است و اسم دیگر که حالیه چاکو ذکر کردیم
الیهر است بعد از تماشای کارخانه سوار کاسه شده رفتیم بخانه دوک و زنفات که در کنار شهر واقع است شهر

الله

Godwin

شفیلد شهر غربی است تمام از دو کارخانه است سیاه است عمارت های عالی و دیوار احتی ساق و خیمه بطوری دو
زود که مثل مطبخ سیاه است اغلب از یک کارخانه است از هر طرف و دو کشتی بلند دیده میشود شهر هم در کوهی
واقع است و دوروی شهر میخواهد امروز هم هوارا مه گرفته و باران بهشتی میبارد و دو هم فرغ غلظت و تیرگی
هوا شده کثافت غربی است اما لی شهر از مردوزن و بچه کارگر کارخانه است بهشت و دست و صورتشان سیاه
است و سایر مردم هم محال است خود را بتوانند از سیاهی حفظ کنند چه که دو و همه شهر اطراف و در خلاصه دارو خانه
و کثیفی خانه محقری دارد و با نیاز و اسباب لازم در کن رشتن واقع و متصل به پارک بزرگی است اما با کوهی و کم
اسبانی خیلی ظریف و مجلل است از قرار یک کفند و کوه را اینجا املاک زیادی دارد و تقریباً نصف اراضی شهر را
سالی سه چهارم از اینجا آمده میماند اصل خانه و مسکن دائمی او که عمارت عالی است جالبی و بجز بهشت خود (دولت
دنفات) از اینجا بزرگ و متمولین انگلیس است و از قرار مذکور در نشان و سنجابت اول شخص است از ورود
بکار همه جا همراه با دو تمارا و در خانه خود که آدم کوه کوه قدیمی است زیاد توئی نیست اما باقیه است ریش سیاه
و در خیلی معقول و نجیب است قریب یکمیل و هفت سال دارد و حسب رسم آمد اطاعت های ما را نمود و لغت
کردیم بعد رفته بود و هر آن ما را هم یک یک جاداده بلکه خود و برادرش هم مشغول خدمت بودند ساعت هشت
بعد از ظهر شام حاضر شد رفیقیم با من نیز مختصری چیده بودند خود و کوه و برادرش سر میر بودند و کوه و کوه سال
است فرود و او غدا را است می گفت بعد از مردن زوجه اش این اول و فعلی است که ضیافت سید به بعد از شام
عرض کردند یکبار است اهل این شهرند ارک یک بالی دیده اند و منتظر استند حاضر حرکت شدیم و سوار کالسکه
شدیم به اینجا رفتم این بال را ریش صنف کار و چاقو سازی داده است و تفصیل اصناف اینجا این است که در قیوم
اصناف و کسبه فرانستان عدد و اداره مخصوصی داشته اند که کسی نمیتواند به آسانی داخل صنعتی بشود این
ترتیب قدیم را ما لایم زده اند اما در انگلیس صورت اداره و کسب اینجای اصناف قدیم را هنوز حفظ کرده اند یعنی
سی چهل نفر از تجار و کسبه و بچها از فلاں کمپانی یا فلاں اصناف میشوند و کار این مجمع این است که اموال املاک
را که برود برای کمپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و کارهای و مصالح صنف گفتگو کنند اغلب این اصناف
عمارتهای عالی دارند و این شهر شفیلد صنعت آهن کلبه آهن آلات و خصوصاً کار و چاقو سازی و امثال
اینجا است اجزاء صنف چاقو و کار و سازی سی و سه نفر اند و هر سال رئیس از نو برای خود انتخاب میکنند و او را
استاد مینامند و اغلب مردمان معتبر رئیس میشوند خلاصه رئیس این صنف این بال را فراهم آورده و در عمارت
این صنف که عمارتی عالی است و تالار ملوکانه دارد و بال را سید مهند و این کمپانی و مجمع صنف و ویت شصت
سال است که برقرار است وقتی بمارت رسیدیم دیدیم تشریفات زیادی بعمل آورده تمام عمارت را چرخان

Duc de Norfolk

ده موزیک میزنند و در راه پله بزرگ از دو طرف سر باز ایستاده زن رئیس صنف در اینجا حاضر بود صاحب خانگی میکرد و دست او را گرفتیم و کت هم همراه بود رفتیم با طاق بزرگ بال و کله اطاق صنف ناوردانی ساخته صندلی برای مالکداشته بودند اینجا نشستیم و طرف ما هم که صندلیها بودند و وجه رئیس دوسه زن دیگر و دو کت و بعضی دیگر را مقبرین نشسته بعد دیدیم که از دو جمع اصناف خطابه آورده بخواند بر ما است ایستادیم خطبه غزالی خواند ما هم جوابی دادیم که ناظر الدوله ترجمه کرد و بعد کيفر از پشت سرافراوز و ما آنها و اشخاصیکه میخواهند برقصند شاه اذن دادند شروع کنند رقص شروع شد و دوسه دور و الس قصیده تالار بان بزرگی از آدم پر بود هوا هم گرم چراغ کا زریادی هم روشن بود قدری صد مخرج و دم بیس و دو دختره دوازده ساله قشاک دار و آنها را آورد و دو دسته کلی بزرگ بها دادند بعد برخاسته و زن رئیس را گرفته بهمان ترتیبی که آمده بودیم رفتیم به تالار بزرگی که برای سوعودین میزنو پکداشته بودند تماشا کردیم بعد ما را بردند با طاق کوچیکه دیگر در اینجا میز می مخصوص گذاشته بودند و وجه رئیس در دست چپ ما وزنی دیگر که از اقوام زوجه دو کت هست که مرده است دست راست مانشته بود و کت باوخیل هست ام سیکر و زن جوانیست باری نشسته قدری میوه و غیره خوردیم و برخاستیم سرور و سفید و امین السلطان و جمعی از انگلیسان و غیره هم سرسینه مانشته بودند بعد از برخاستن آمدیم پایین پرده نقاشی فوئی بود تماشا کردیم اطاق را تاریک کرده و از بالا بروی پرده روشنائی انداخته بودند تماشا داشت کاریکه از نقاشان معروف جدید است صورت جوانی است که شہوت و هوا و هوس در مقابل و مجسمه مصور شده او را بخود میخوانند و از طرفی دیگر ملک نیکوکاری او را عقب میکشد و بخود میخواند جوان دمیانه تر دیدار که بکدام طرف میل کند و وجه رئیس تا دم در همراه ما بود انگلیسی حرف میزد و یکی هم فرانسه میزد سوار کالک شده بمنزل آمده خوابیدیم در فرشته چار و هم که امروز باید برویم به لیوس پول ساعت دوازده دو کت سوار کالک شده رفتیم تهاشامی بعضی از کارخانجات اول رفتیم به کارخانه چاقو سازی را جز معروف این کارخانه ما اینطور است که اینجا که عمده کار میکنند و چرخ بخار و ماشین و غیره هست و کثافت دارد و علییه است با باغچه رفتیم نزدیک کارخانه عمارت و اطباقهای عالی خوب دارد و کوبه راه پله های خوب بان اطباقهای سیاه و دور آن اطباقها اسباب و ادوات و حاصل کار و صنعت خود را عرضه میدارند که در واقع اسپرلیون اسباب و حاصل کار خودشان است که برای نمودن و فروش در قفسه های شیشه و روی میزهای اعلی گذاشته اسبابها را زیر آئینه خیلی مرتب و خوب چیده اند قبل از تماشا اطاق مصنوعات کارخانه اول رفتیم که با طاقی که در مرتبه پایین بود و دندان فیل زیادی در آنجا دیدیم میزنند

در اینجا
در اینجا

وافرقي و سيام آورد و اندک بجهت دسته او کار و واسباب علاج هم در اینجا از قبیل مسیانه مثل بهوت پال
کن و کار و کاغذ بری و باد بزن و غیره و میگرداند آنها میفیل بزرگ عجیب در اینجا دیدیم که دندان نمره
اقل و دو م بقدر و ذرع و نیم متجاوز طول داشت و میایستی چهار پنج نفر آدم جمع شوند آن دندان را بر داند
انسان تعجب میکند که خداوند چه حیوانات عظیم خلق کرده که چنین دندان و دهن دارند و سر راه پله دندان
بسیار بزرگی بجهت نمونه گذارده بودند که از همه عجیب بود بقدریک قدم و نیم آدم بلند قد طول داشت بقدر میت
بیت هزار تومان در اینجا دندان فیل دیدیم بعد رفتیم از پله بالا باطای که اسبابهای نفیس زیاد از مصنوعات
کارخانه از قبیل چاقو و مقراض و کار و پنچال و سایر اسباب نیز و عجب های اسباب کارخانه و انواع اسباب
و آلات قیمتی اعلی در اینجا بود از قبیل اسباب علاج نیز و اینجا تماشا کردیم بعضی اسبابها هم از قبیل مته و غیره
خریدیم یک چاقوی بزرگی دیدیم که دسته آن بقدریک چاق بود و تیغها و اسبابهای زیاد داشت که باز کرده
بودند مثل خرچنگی یا حیوان غریبی بنظر می آمد زیر حباب بزرگی گذاشته بودند میت از او پرسیدیم گفتند
مال فروش نیست برای تماشا است اگر بخواهیم بفروشیم سه هزار تومان قیمت دارد و از اینجا رفتیم کارخانه
مسطلا و منفص سازی (جیمس دیکنسن) که اسم صاحب کارخانه است اینجا هم اسبابهای نفیس را
دیدیم بعضی اسبابهای نفیس هم از اسباب چای خوری چینی و مسیه و در اینجا خریده از اینجا باز رفتیم همان
عمارت صنف چاقو و کار و ساز و همان تالار که دیشب بال بود نماز حاضر کرده بودند جای سیصد نفر در
مسیر معین شده بودند نماز اجماع بیکریکی شکر بودیم و کون و زنفک هم بود و مترین هم بودند نماز ختم
بسلامتی است کردند سلامتی علیحضرت پادشاه انگلستان و خانواده سلطنت انجلس نطقها کردند بیکریکی
صنف و خود و کون نطق کردند ما هم توسط ناظم الدوله جواب تنفیت آنها را دادیم بعد از نماز آمدیم بکار عشتا
سه و نیم بعد از ظهر حرکت کردیم با دو کون و زنفک که تا راه آهن بشالیت آمده بود و داع کرده سوار ترن شده
را ندیم برای لیور پول ترن بر سرعت تمام میرفت در اوایل راه یک تبه جنگل سر و کاج خیلی انبوه دیدیم خیال کردیم
همینطور بعد از اینهم جنگل خواهد بود ولی جنگل زد و تمام شده زمینها پست و بلند و دشت کم کم کوهستانی رسیدیم
که قدرتی بالغیبه بنظر داشت می آمد و درخت و سبزه اش کمتر بود طرف دست رهت رودخانه کوچکی بود و
بر تبه آبشار مصنوعی ساخته بودند و خیلی صفا داشت و از قرار این آبشار برای مرتبه مرتبه که در کنار راه است
معلوم میشود که راه آهن سرازیر میشود اینجا دره و پشته زیاد است راه آهن از بعضی تنگه ها میگذرد که از سنگ
کوه مثل دالان تراشیده اند از توپلهای زیاد گذشتیم کیت تو نل طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید از آن
که بیرون آمدیم در اغلب جاها بنهر های دستی دیدیم که بشیر از دو سه ذرع عرض دارد و چندان هم عمیق نیست ندانستیم

این شهر را برای چیست زراعت که آب لازم ندارد حمل بار کشتی هم در روی آب ندیدیم مگر بعضی قایقها
 کوچکی که در راه دیده شد از شهر (استناک پورت) گذشتیم و همه جا را ندیم تا رسیدیم به لوریل پورت
 و ساعت ونیم راه بود در کار بازتشریفات نظامی حاضر بود حاکم و یکگز یکی شهر و بعضی از قلمین ما هم که
 از ماجرا شده بودند در اینجا حاضر بودند و بحضور رسیدند سوار کالسکه شده را ندیم برای قصر کوچکی در خارج
 شهر موسوم به «نیو شیم هونز» که عمارت دولتی و متعلق بشهرست و همیشه با تمهید و اسباب لازم
 برای ورود همان محترمی یا برای شخص غلیظت پادشاه انگلستان یا نواب ایمنه یا یکی از خانواده سلطنت
 حاضر است شهر نیو پورل شهر معظم معتبری است میگویند مقصد هزار نفر جمعیت دارد عمارات عالی عمارت
 حکومتی باشکوه و بوتلهای خیلی بزرگ و کارخانجات معتبره زیاد دارد و بندر معتبره است اغلب مراوده
 ما بین امریکا و انگلیس از اینجا میشود و مال تجاره زیاد از اینجا بخارج و از خارج با اینجا می آید خلاصه روبرو ما تیکه
 منزل ما است را ندیم بیکر یکی شهر ما بین السلطان با ما در کالسکه بودند و تمام راه که قریب بیست فرسخ است
 طرفین کوچه را آدم پر بود همه بوسه میکشیدند و آنها را داشت میگردیدیم بعمارت وارد منزل شده قدی
 استراحت کردیم تمام همراهان ما در همین قصر منزل دارند اطعمهای کوچکی خوب دارد ساعت هفت و
 نیم باید بر شام رسمی برویم کالسکه حاضر شد سوار شد رفتم یک عمارت عالی خوبی نیز نزدیک تر قریب اده بود
 یعنی یک نیز بزرگ برای ما بود و بعد وصل ما بین سینه خانه میزد استر بودند قریب بدویست
 نفر جمعیت سر میز بود (لود دس رے) هم اشبایجا بود و در سر شام قدری با وصحبت کردیم و تا از این
 میزهای جلوه مخصوص بقولهای و محتاجه بود قریب بسی نفرات و در لوریل پورل اقامت دارند قونسل عثمانی
 هم بود یک کشیش اسلا مبولی هم در سر میز بود معلوم شد که بعضی از اهل این شهرند سبب یونانی (یعنی
 اورد کرکس) دارند و این کشیش بجمت ریاست مذهبی آنها در اینجا اقامت دارد حاکم نظامی این تو
 که در سر میز بود و یکف در شانزده سال قبل هم که با اینجا آمدید باز من حاکم بودم و همین شتم با بحال
 حکومت باقی هستم و هیچ عوض نشده ام اما یک مر یعنی حاکم قلمی دارد که هر سال عوض میشود بیکر یکی در
 سر میز بر خاسته تندی با لاسی ما و لاسی اسلاستی انلیضرت پادشاه انگلستان کرد ما هم جوابی دادیم که ناظم
 تبلیغ کرد بعد بر خاسته با طاق دیگر رفتم چند دقیقه در اینجا صحبت و فرمایشات ما هم کرده بعد بر خاسته
 آمده سوار کالسکه شد و منزل آمده خوابیدیم اسم حاکم نظامی شهر (لود مسفتن) و اسم حاکم قلمی شهر
 یعنی مر (مسز کوگن) (روز یکشنبه پانزدهم) امروز باید برویم بقصر دوک (ولیت منستر)
 پیماعت قبل از ظهر سوار کالسکه شد و با سرور و مندلف و این سلطان و غیره رفتم برای قصر دوک

dated 29 July

you continue
 my observations
 dated 29 July

در انتهای شهر بکار جستر رسیده است از آن بجا رفته اندیم بعضی از قلنرین اهرم در کاب بودندترین
خیلی تندیرت و حرکت میداد بنی راههای کج و معوج گذشته بصره اجنل و اشجار و زراعتی محله
وشت از یک شهر کوچکی عبور کردیم که تمام شهر کارخانجات است یک رودخانه بزرگی از وسط شهر میگذرد
که کشتی در رویش حرکت میکرد از آنجا گذشته رسیدیم به جستر شهر جستر چهل هزار نفر جمعیت دارد قدیم ترین
شهرهای انگلیس است در و هزار سال قبل که قیاسه روم اینجا آباد داشته و در محل این شهر اردو میفرستاد
بعد بجا بجا را شهر بنا کرده اند وقتی وارد کار شدیم دوک ویت منتظر خودش حاضر بود با دوک وین سلطان
بجایکه نشسته فترتیم تا از تمام بخش گذشته این شهر هم در خوبی و وضع ابنیه مثل سایر شهرهای فرانک است
اما این شهر که هیچ راهی نداشته بودند از ملاقات ما خیلی اظهار شت میگرد و فریاد میزدند و بهور میکشیدند
و در آخر شهر اول پارک دوک است بقدر نیم ساعت که راه رفتیم رسیدیم بدر پارک مخصوص دوک در چو دنی
مطالای خیلی اعلی داشت یکدسته مرال و شکار هم در پارک بودند که همه جاعلوا میدویدند بقدر نیم ساعت
هم از در پارک تا دم عمارت بود و دم در عمارت پیاده شده داخل شدیم چند دست سرباز و سوار وقت ورود
بجا علی الرسم حاضر بودند که دوک عرض میکرد این سوار و سرباز و اوطلب و مال همین نواحی هستند و میگفت
اینجا سبید نفر سوار دارد و دوک شخصاً آدمی بلند قامت و لاغر نظرمی آید لیکن بسیار باطنیه است یک
پسر بزرگ داشته که مرده است حالا یک پسر دیگر دارد که هجده ساله است در جلو سوار بود صاحب منصب
همین سواره است اما از کمیت این دیو که بی نصیب است چرا که قانون انگلیس این جاری است که باید ارث
بار شد اولاد برسد پسر بزرگش که مرده است از و پسرد ساله الان باقیست که ارث دوک باید با و برسد
و این پسر بزرگ هیچ حقی منسوب بر آن نوده دوک هم حالا در لندن مشغول تحصیل است این عمارت را بیست
سال قبل دوک شروع بنا ختن کرده و اسکا مل بمقت سال است تمام شده عمارت عالی خوبی است این عمارت
آنطرفش هم پارک بزرگی است که از آنطرف منظر بان پارک دارد چهار سمت عمارت همه رو به پارک
باغ است زمین عمارت را با سنگهای مرمر و عنبره خاتم سازی کرده اند و یوارها و ازاره اطفا و لایرو
جلو عمارت و ستونهای کوچکی نظریاتی که در عمارت بجا رفته همه از سنگهای ساقی است که از ایتالیا لیا
و فرانسه و ایرلند می آورند اطفاهای مرتبه بالا که اطفاهای خواب است دیده نشد اما مرتبه پایین را
که دیدیم از حیثیت زمینیت و اسباب تجمل خیلی عالی و باشکوه است پرده های نقاشی خیلی اعلی در هر یکی از اطفاها
و دیوارها نصب است معماری و بنای این قصر آفرانسه را کرده اند کلکاری جلوه عمارت هم خوب است قبل از آنها
خیلی در عمارت کرده و شکر کردیم بعد دوک گفت نهار حاضر است رفتیم سر نهار و در تالار بزرگی میز نهار چیده

بودند صندلیها و اسبابهای ممتاز قشاک و دشت و ظروف روی میز تمام نقره بود کل سنج زیادی روی
 میز ریخته بودند نشیمنها رخور دیم بعد از نهار باز رفتیم در اطرافها گردش کرد و کتا بخانه عمارت را دیدیم بعد
 در اطراف قدری راحت کرده آمدیم از پله پایین به عیال عمارت با عیال و پارک خوبی دارد و در اینجا زن و مرد زیاد
 جمع بودند زنهای خوشگل میان آنها دیده شد دو کاسبهای خود را توی چمن آورده بود که بنظر ما برسدند یک
 اسپ و دشت کلفت قرآهری بود چهار دست و پایش یک اندازه سفید و سبها بزرگ موهای مچ امثال
 دشت و آویخته بود بقدری چاق و تنومند بود که شخص تصور نمیکرد اسپ است یک فیلی بود و دو کاسب کلفت
 این اسپ برای تخم گیری اسبابهای کالک و عواده است بعد دو سه اسپ سواری خودشان را آورد تماشا کردیم خوب
 اسبابی بودند آنها هم اسپ تخم می بودند بر کلی دو از دو و چهار رده و هیچ د سال دشتند می گفت یکی از آنها را
 یک نفر امریکائی از اهل **(تکساس)** بچهار رده هزار لیره تقریباً پنجاه هزار تومان میخردندیم
 ترا و این اسپ چنین و چنان است ما گفتیم تو بفرم کن که بفروش اسپ است شاید اشب افتاد و مرد
 گفت راست است خواهم فروخت بعد که ما و دایانهای خود و شش را نشان داد ما دایانهای خوب دشت
 می گفت یکی چهار پنجاه لیره قیمت دارد این میتنها که اینجا روی اسپ میگذارد اغراق و کراف بنظر می آید اما حقیقت
 دارد و رسم اینجا همینطور است این اسبابهای خوشش اصل ما هزار دلار اسپ و دایانها همیشه پیش رفت و بنظر او
 بندی مبالغه می آورد چون موافق قانون اسپ و دالی اینجا اسپ بالاتر از سه سال را نمیگذارد
 بد و اند و بعد از آن وقت دو اذن آنها گذشت از آنها تخم گیری میکنند و بواسطه آنکه معروف هستند
 و در اسپ و دایانها عقب نماده و بناخته اند صاحبان ما دایانها کاسبی سیصد لیره و چهار صد لیره میدهند
 که اسپ را با دایان خودشان بچند کرده هم که از نزد اسپ و دایان نامی باشد خوب بفروشش میرود
 خیلی اسبها در ایران هستند که اگر در اینجا بد و اند ده میت هزار تومان میتوان از آنها برد اما اینجا چنانچه
 نوشته شد اسپ بالاتر از سه سال را نمیگذارد با سب و دالی بیاوند مثل اسپ و دایان و کرده های دو ک
 در طولیه و در اینها لار و مراغه ایران زیاد است در چهار پنج هزار این خودمان مکر کرده و دایان بهتر از
 اینها دیده ایم اما در ایران این قیمت را ندارد دایان و اسپ اصل که بهتر از آن نباشد منتها منقعه
 چهار صد تومان قیمت داشته باشد اما میت اینجا کراف است از با عیال رفتیم بکجانه و کراف و دو ک
 خیلی بزرگ و عالی بود و الا ن طولانی و جامهای مقد و دشت همه از آهن و مسقف و کوار همه از بلور و زمین شبکه
 آهن بود بجهت گرم کردن رستان کلهای اهل از انواع کلهای مهند و اکاسکار و نیکی و کلهای تازه
 اینجا دیدیم که بعضی را بسقف کشیده بودند همه پر کل و با صفا بود و وقت زیادی برای تماشا داشتیم

مردمان معقول بقاعده و رسم و خارج پولیس میشوند و موجباً آنها هم زیاد است که دیگر کاری جز عمل نظام و
اعتساب شکر ندارند لباس آنها مابوت سر نه خوب کلاه شبیه کلاه خود پروس اما از مابوت شینل بجهت باران
که تا نصف تنه آنها را میگیرد و وقتی باران نیست لوله کرده مثل پهلوی خود می آویزند تسلط آنها هم بر عیت
زیاد است و رسمهای انگلیس را خلوه و سرباز و قرا و خانه نیست نظم با پلیس است و عهد آنها هم زیاد نیست مثلاً
در بر سرکام پا ضد هزار نفر جمعیت است سینه نفر پلیس دارد و منظم است کیفر پلیس جمعیت را مثل جوجه بغل
میکند و نمیاید و نافذ احکام است روز و شب شانه شانه هم امروز باید برویم به (مجلس است)
قبل از نوشتن تفصیل از این فقرات را که معترضه است می نویسم اسم خانه (دوک) و نسبت منسوب
(دین هال) است اسم پادشاه استمال بویجه و اسم پادشاه لوک آرتھر گردنر است اسم نوه
دوک که وارث است (لود بلگریو) خلاصه صبح از خواب برخاستم در ساعت یازده میابست تماشای
حوض کشتیها که ساخته و خارج کران کرده اند از برای حفظ کشتیها و سوار و پیاده کردن مسافران التجاره و
کشتیهای که به نیگی دنیا میروند برویم سوار شده از شکر کشتیها از طرفین راه الی اسکله جمعیت مردم ایستاده
مبار میکشیدند و دست میزدند با سکه رسیده سوار کشتی شدند کشتی بکار بزرگی حاضر کرده بودند این سلطان
و غریزای سلطان و جمعی دیگر از ملزمین ما هم در کشتی همراه بودند این رودخانه معروف بمزنی است آب
زیادی ندارد اما چون متصل به دریا میشود آبش تابع جزوه دریا است و در حقیقت شعبه از دریا محسوب
میشود کشتی که حرکت کرد بواسطه طرف صبح که وقت آب دریا بود و دریا هم انقلابی داشت کشتی بانهای حرکت
را گذشت بطوریکه نزدیک بود حالتها منقلب شود و در کشتی ما مردم متفرقه هم از زن و مرد زیاد بودند که برای
تماشای آمده بودند کشتی کوچکی بخاری هم بطور قراول از جلو کشتی ما حرکت میکرد چون موج از دریا می آمد
کشتی ما آرام میگرفت تا رسید به بند دریا در اینجا یک قلعه نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب بود
توپ بسیاری محض شرفیات ما از قلعه انداختند بعد بیک پلی رسیدیم پلی را باز کردند گذشته وارد حوض
شدیم حرکت کشتی آرام و ملایم شد و اینجا از این حوضها بسیار است و سرد کلهای کشتی از توی حوضهای یک
پیدا بود اما این حوض از سایر حوضها است یازده کشتیهای بزرگ زیاد که بطرف نیویورک نیگی دنیا میروند
و اینجا دیدیم از جمله کشتیهای بزرگی بود که اتفاقاً دیدم از نیویورک رسیده بود کشتی ما را بخنجر آن کشتی
بروند زردبان گذاشتند از این کشتی بان کشتی رفتم این کشتی متعلق بمپانی است رئیس کمپانی و کاتبان
کشتی حاضر بودند این کشتی حمل التجاره و مسافر میکند اسم رئیس کمپانیهای کشتی {شراردین} است
اسم کاتبان کشتی (مات میکان) و اسم کشتی (ادمبریا) است کاتبان میگفت چهارصد

the anchor
due to the immensity
of the cable.

fastener
from the
cable.

Sun. at. Alexandria. Queenstown.

مشتا و دو مرتبه و محیط سفر کرده ام اسم کپانی این کشتی اوم بریا مال اوست (کوناسر) است هم محوطه کشتی
را در اینجا دیدیم الکساندر است که موسوم با سمر و جبه نواب و بعد است تفصیل وضع این کشتی از این
قرار است طول باضد و مسیت پای انگلیسی عرض پنجاه و هشت پا ارتفاع بدن کشتی چهل پا عدد کوره
های کشتی هفتاد و دو کوره و غالی که در یک شبانه روز صرف میکند سیصد و مسیت پن انگلیسی عدد مسافرین
درجه اول کشتی ششصد و چهل نفر عدد مسافرین درجه دوم پنجاه نفر عدد مجموع مسافرین با درجه سیم یکصد و
پانصد نفر عدد عمه کشتی دویست و هشتاد نفر قوت چرخ بخار کشتی معادل قوت پانزده هزار سب است و
بر ساعتی هفت فرسخ یا بیست و دو میل و نیم انگلیسی راه می رود عدد چراغ الکتریکی کشتی یکصد و هشت
کشتی سیصد و سی هزار لیبر قطر و دکل کشتی شصت پا این کشتی از لیور پول می رود به کوبن درون
ایرلند که تا اینجا مسافت دویست و چهل میل است و از اینجا می رود به نیویورک که دو هزار و هشتصد میل مسافت
است و شش روزه از لیور پول به نیویورک می رود این کشتی بسیار عظیم است و تالارهای بزرگ دارد و مثلاً
تالاری مخصوص غذا خوری دارد که سیصد نفر در سر یک میز غذا میخورند همچنین تالار مخصوص برای بال کنسر
دارد و تالارهای سبز برای سیکار کشیدن دارد و عمارت کشتی چهار مرتبه است و دالانهای طولانی دارد آدم که
نخاه میکند آخذ دالان اگر کسی باشد نمیشناسد دکان دلاکی دارد و یک دلاکی دشت بارکیت و بلند است
با و فرمودیم که در این کشتی خوب داخل میکنی عرض کرد اگر کشتی آرام باشد مردم میل باصلاح میکنند خوب است
و اگر دریا کشتی انقلابی داشته باشد مردم همه بد حال می افتند و من هم یک کوشه بیکار می افتم همه قسم اسباب
دلاکی دشت چراغ کشتی تمام الکتریک است و محض این است که آتش چراغ کشتی اذیت نرساند رفتیم بجای که ما این
کشتی در اینجا است از بالای پله نخاه کردم دیدم دویست پله آهنی باید پائین رفت خیلی هم گرم بود پائین رفتم
از اینجا تماشا کردم چرخ و اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است چرخ بسیار بزرگی دارد که کشتی را
حرکت میدهد فاصله بعد از آنکه همه کشتی را از عرشه تا مرتبه سفالای آن کشتیم رفتیم بیک تالارچه که میزی در
انجا گذاشته و همه قسم میوه جات روی میز چیده بودند که از کرمسایت افریقا و غیره آورده بودند خرپوزه
طالبی آناسس چلیک بان که موز میگویند و بوضع خوشه است و در اینجا بسیار است شبیه است
به بامیا اما قدری بزرگتر و رنگ پوست آنرا که میکنند مغز سفید رنگت نرمی دارد و خوش مزه و معطر است
و یکر بلور پر تعال دشت قدری صرف شد بعد آمدیم بکشتی خودمان در حوض بقدر یک ربع ساعت
معطل شده چون کشتی دیگر میایست باید فطر او بودند کشتی آمد و راند بعد حرکت کرده قدری که رفتیم
رسیدیم به الکوز الکوز سدی است که در بعد از ظهر که موقع جزر دریا است و آب کم است می بندند که آب

که نشود در اینجا هم بقدر یک ربع معطل شدیم که این سدر باز کردند و داخل محوطه کوچکی شدیم بعد بسته سدر دیگر را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد باز که داخل رودخانه شد تختان سید او اما نه بقدر صبح از بهانه که صبح سوار شده بودیم از کشتی پیاده شدند و سوار کالسکه شده به جاییکه دو شب پیش برای حرف شام رفته بودیم فریم میزی بود و قریب چهل نفر فرنگی و ایرانی حضور داشتند سر نیز نشسته نما خوردیم بعد از نماز آمدیم با طاق مخصوص مرتضی و دشت آدمهای مر بواسطه تعلیق با جوتل حرف میزدند خلاصه سوار کالسکه شده به کار راه آهن آمدیم که تون شده بعد از چهل دقیقه به کار راه آهن میختر رسیدیم و یک میکرویکی میختر است و به لیورپول هم با استقبال آمده بود با جبهه قرض و در کار حاضر بود سایر حکام جزو روسای صاحب منصبان اطراف اینجا و کلانتران نیز همه بودند و معرفی شدند بعد کالسکه نشسته بطرف شهر را ندیم جمعیت زیادی در کار و طرفین راه ما همه جای تاده بودند باران هم اینجا با چتر لبر گرفته بودیم مردم درست ما را ندیدند رسیدیم بهوتل و ویل راه هم نزدیک بود این بهوتل و ویل را خود اهل شهر ساخته اند یعنی زمینش از دولت است اما عمارتش بخج رعیت ساخته شده یک میلیون بود و کرد و کرد و کرد و خرج بنای آن شده است سفر سابق که ما آمدیم هنوز شروع به بنای آن نکرده بودند هشت سال است تمام شده عمارت بسیار عالی و دارای تالارهای بزرگ و منیل و پرده های ممتاز است و الا نه های بسیار طولانی دارد که از انبساط و از انظر آدم شاخه میفتند و منزل ما مرتبه اول است صد و پنجاه پله باید بالا رفت و در هر پله یک مرتبه و یک غلام که کوشش دارد و بعضی از مترین ما را در بهوتل و ویل و بعضی دیگر را در بهوتل و کتوریا که آن منیل بهوتل عالی و ممتاز است منزل داده اند منزل شخص را در بهوتل و ویل معین بود و رفتیم نشسته راحت شدیم شام را در قریب زیر همین عمارت بطور رسمی بخوریم اول شب لباس رسمی پوشیده رفیقیم به تالار بسیار بزرگی که منیل طولانی برای همین شده بود بقدر دوازده میز دیگر هم خانه وصل میز ما و در جلو ما بود و قریب یکصد نفر در سر میز دعوت شده بودند دست رست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن سکنی دارد و بعضی از اوقات هم شجره نامی بزرگ و دیگر میسرود که از وضع عدالت قضاة مطلع شود و این ایام با اینجا آمده است نشسته بود شخصی است لمبه قاست و با بنیه و قوی هیکل دست چپ ما بیکریکی نشسته بود و در او آخر شام بیکریکی برخاسته نطقی که در جمعیت و رو و نوشته و حاضر کرده بود و دشت و خواند ما هم جوابی دادیم بعد از دست چپ شخصی برخاسته نطقی کرد و بعد قاضی بزرگ برخاسته نطقی کرد بعد یک شخص دیگر برخاسته نطق مغضبی کرد و هر یک که میخواهند برخیزند نطق کنند از برای اسکا ت مردم اول یک جارجی برخاسته فریاد میکرد که فلان میخواهد نطق کند و شیپورچی که شمشیر بالاستاده بود شیپور میکشید خلاصه شام تمام شد آمدیم بالا راحت کردیم روز سه شنبه سبزه همیم هم امروز باید تهاشای کانال باشد مهدی که در میختر بنا کرده اند و میخواهند بواسطه این کانال این میختر را با میختر لیورپول وصل کنند برویم در این کانال

صد هزار تومان فرود عمله میدهند و مخارج کزانی خواهند کرد و این کانال هم مثل کانالی است که در سوز مسخر ساخته اند بعد از نماز با امین السلطان و حاکم سوار کالاسک شده رفیقیم باز در طرفین جاده همه جا آدم السیاده بود و در انتها شکر رسیدیم بیک محوطه که چادر پوشش بندی بزرگی زده بودند و چادر شدیم جمعی از اعظم شکر هم از زن و دختر و مرد و رانجی حاضر بودند نقشه این کانال را از کل ساخته و بر حسب دست کرد و بودند و مندر سین و اسنادان ساختن این کانال هم حضور داشتند مدتی وضع نقشه کانال را با نشان دادند بعد از تماشا آمدیم بکالاسک راه آهن که حاضر شده بود با امین السلطان و جمعی از صاحب منصبان فرنگی و ملزمین کاب خودمان سوار ترن شده راندیم این خط راه آهن برای همین کانال ساخته شده و موقتی است که برای برون خاک و سنگ بنا کرده اند و از قراکه میکشند قریب بیاض میل راه آهن موقتی ساخته اند چون راه محکم نبود ترن ما مثل انیکه پیاده تند برو و حرکت میکرد و عرض این کانال بیت و پنج ذرع عمقش هشت ذرع است حوضها برای کشتی میازند از قراکه معلوم میشود همینطور نشان اینست که این شکر هم مثل لیورپول بندر بشود و منبذ که از نیکی دنیا می آید و سیخو بند سستی با کشتی اینجا آمده دیگر بر لیورپول نزود و از اینجا باره آهن بیاید و این کانال هشت هزار نفر عملا میکند و بعضی ماشین هم از برای تکمیل کار ساخته منجمد یک ماشین ساخته اند شبیه ماشین کالاسک راه آهن و در اینجا بعضی سبب با تعبیه کرده اند که بواسطه سه عمده که مسکنند زنجیه با میلرهای بلند دارد و یک دلو بزرگی بر کت میل بلند نصب کرده اند خاک کنده که در کانال حاضر است و باید برداشته شود این دلو از بالا با امین آمده با کمال قوت مثل توجهای جنگی سر از زمین میکند دارد و با قوت بلند میکند و خاک در آن پر میشود و بعد که بالا رفت بار کشتی که در وسط آهن است و با سبب بسته اند بزرگوار آورده اند با یک حیرت سیم ته این باز میشود و قریب بر بیت خروار خاک میان بارکش میریزد و در مرتبه که خاک رنجیت بارکش میشود و میریزد و جل بسایر کالاسک نامی کنند که یک مرتبه بشوند فرسوده بجا بای کوه زمین میریزند و سستیها را بلند و هموار کرده قابل زراعت میمانند و همچنین این ماشین و سبب را بوضع دیگر ساخته اند که از دلوها متعدد دارد و پلی در پی پر میکنند و از وسط کانال مخارج کانال مسیبه نیزند بعد از گردش رسیدیم به استایون اچو کاه از اینجا خط را عوض کرده ترن از خط موقتی بخط معمول دائمی افتاد و تند حرکت کرد و رسیدیم به استایون پنجم سوار کالاسک شده آمدیم بمنزل حاکم حاکم هم همراه ما بود قدری استراحت کرده بعد سوار کالاسک شده رفیقیم بکام باز مردم بهمان حالت اجتماع طرفین راه ایستاده بودند مخصوصا دم حمام جمعیت زیاد بود و در حمام شدیم سر حمام مثل یک طاق بزرگ خوبی است حوض و فواره دارد و بعد داخل گرفتیم طاق اول قدری سر و بود بعد با طاق دیگر که گریسته بود رفته است حمام بیرون آمده سوار کالاسک شدیم افقد جمعیت

در حمام بود که حساب بنداشت بنزل آمدیم هشتب در این عمارت مجلس غریبی منعقد میشد و قریب به و نه را پا نصد نفر زن و مرد و حاکم در این عمارت وعده خواسته است که و لیکورسی (نطقی) بنماید و ما هم جوابی با و دیدیم از حالا کالسه که مدعوین می آمد قریب به پا نصد کالسه که تا بحال و میدان جمع شده است در جلو عمارت منزل ما یک میدان وسیعی است و در وسط آن کنبه مانند بنائی ساخته و در میان آن (استیلاوی) پریشا لبرست شوهر اعظم حضرت پادشاه اگلتان را گذاشته اند و اطرافش پله های زیاد و در و در و در و در هم از اهل شهر و این میدان و در و در این بنا استاده و تماشای این مدعوین را میکنند در ساعت نه بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده آمدیم باین مجلس حاکم و صاحبان و ایشک آقا سیجا با تشریفات زیاد و در جلو ما بودند و ارد شدیم بدالان تالار موسیقی و سرباز و در سرباز عمارت صفت بسته بودند و در والان و راه تالار بزرگ و اطراف تمام زن و مرد استاده و بجهت عبور ما کوچه داده بودند و همه در اسلیم و احترام بگامی آوردند ما هم تعارف میکردیم اطراف با طاق رفته تا یک جایی رسیدیم که یک آبشار مصنوعی ساخته بودند یعنی یک آبکینه بزرگی بود و در شش تمام کل آب و روی آسینه میرفت معلوم نبود که این آب از کجای می آید و بجا میرود از حاکم پرسیدیم گفت محض تشریفات شما این را ساخته اند همیشه نیست خلاصه بعد از والانها و اطراف تمامی وارد تالار شدیم این تالار هم پر بود از مرد و زنهای خوشگل که همه لباسهای سینه باز پوشیده و جواهر زده بودند و بالایی تالار تختی برای ما گذاشته بودند این سلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و بعضی دیگر از فرزان ما که لباس تمام رسمی پوشیده بودند و بعضی از معتمدین انگلیس و پله های این لابی که ما بودیم ایستاده بودند آن شخصی هم که باید خطبه بخواند با همان موسیقی عاریه حاضر شده بود قریب بمقتصد نفر از اعظم وزنه های خوشگل انگلیس در همین تالار بودند حاکم آمده اجازه خواست که با آن قاضی که حاضر شده است خطبه را بخواند اجازه دادیم خطبه مفصلی که نوشته و در دست داشت قرائت کرد ما هم قریب به دقیقه علی الاصل جواب خطبه را دادیم و ناظم الدوله ترجمه کرده با نهایت بیخ نمودیم خوشحال شدند و میخسید حاصل ترجمه خطبه آنها این بود که آنها خوشحالی خودشان را از و ما و خوشحالی از دوستی ما با انگلیس و رواج تجارتشان با ایران نمودند بعد شخصیکه رئیس بعضی کپانیهای تجارتی است اجازه خواست که خطبه بخواند بناظم الدوله فرمودیم که پرسد مختصرا بطول بکنید ناظم الدوله این سوال را کرد و تمام مرد و زن اختیار نمودیم خمی خندیدیم بطوری خنده شد که یک ربع ساعت در مجلس بچرخیدیم چیزی نبود بعد اشاره کردیم موم ساکت شوند از پشت سر صوت زدند و دست زدند تا همه ساکت شدند رئیس کپانی فرمود خطبه اش را خواند ما هم جوابی دادیم بعد پائین آمده در راه باز مناصحبت کنان آمدیم تا بنزل خودمان شام خورده

استراحت کردیم ﴿روز چهارشنبه بیستم﴾ امروز باید برویم بقصر (بوکان کاسل) شش
ساعت راه است اما چون باید بقصر برویم و قصر از شش (گل دسگو) دورست هفت ساعت راه بود و خلا
جمیعت زیادوی از صبح در مقابل عمارت بلدی و در کوچه های معبر است جمع شده بودند و وسط راه را کوچه داده
کیم دست سوار و نیزه دار و دوسه دسته سرباز قزوین هم آمده صف نظام ستبند و دوسه سوزیکانچی هم
که یک دسته قزوین و متعلق به همین فوج و دسته دیگر سیاه پوش و متعلق به پولیس بودند آمده حلقه زدند و شروع
بزودن سوزیکان کردند و نواهای مسج اخیر بسیار خوب میزدند بطوریکه فرمودیم نوطان نواها را برای ما بفرستند
بطران بریم که سوزیکانچهای ایرانی بزنند پس قونسول ایران را که در خیابان مقیم است کحضو آوردند پس خوش
روی خوبی است بن هفت هشت سال کلاه ایرانی هم در سرش بود و در ساعت از بالا آمدیم پایین در
راه پله و دالان و اطافهای عمارت همه جا جمیعت مرد و زن بود پایین پله و جلو در محاسی حاضر شده که روپ
عکس را با بهرمان از انگلیس و ایرانی و بیکر بیکر شش و عیزه انداخت بعد بیکر بیکر شش و امین السلطان سوار کاسل
شده را ندیدیم بای کار (اکس) رسم انگلیسی این است که برخلاف آنچه در روسیه و آستروم و غیره و دیگر
در موقع تشریفات کاسل را خیلی آهسته میرانند ما هم با هم بیکر بیکر تمام میفرستیم و مردم تماشا میگردند و بهر اسکیفند
ما هم با مردم تقارن میکردیم تا رسیدیم بکار بیکر بیکر و احسنه از حکومت شش عرض شده ما هم با بهرمان تیرن
ببخار نشسته را ندیدیم قدریکه رفتیم از سوراخی که نشستم وضع و هیئت صحرا و طرفین راه مسطح و همانطور است که سابقاً
نوشته ایم را ندیدیم تا رسیدیم به (هلیدیفیلد) از اینجا وضع صحرا کم کم تغییر کرد و پست و بلندی دیده میشود و دخت
وزراعت و حاصل کم است تا زمین سبز است و مراتع قدری بیشتر کاو و کوسفند و مادیان زیاد و چرا دیدیم
گا و مای درشت فربه و اغلب بوق و بعضی هم سمنید و زرد و یکدست کوسفند ما همه سفید بودند این کا و مای
گا و مای نالند درشت تر هستند اما در هولند کا و عنبر الملق ندیدیم باز از قولهای متعده عبور میکردیم و
گاهی از تنگه که میکند نشستم که تنگ را بریده اند و راه آهن مثل کوچه از میان آن میکند و باز از هر سوراخ
که میکند نشستم وضع صحرائی میگرد و درخت سرو و کاج دسته دسته بطور جنگل دیده میشد تا آمدیم بکار کاسل
انجا کیم ربع ساعت توقف کردیم شش خوبی است و کار خوبی دارد مردم زیادوی از اهل شش جمع شده
بودند و مراسم تشریفات بجامی آوردند از اینجا تا خاک اکس سیماعت راه است تیرن باز راه
افتاد از اینجا گذشته باز وضع صحرائی تغییر کرد و پست و بلندی بیشتر بود و پستی مای بلندی که تا بحال ندیده
بودیم و دیدیم طرفین راه باز مرتفع تر بود و کاهی دوات کوچک هم دیده میشد که در دور ما واقع بود و خیلی باصفا
و طرفه راه امیر کا بهی شش ما میدیدیم مثل خاک ایران اما آب شیرین تر و سیاه بود یعنی خاک اینجا آب

Duchanan
Glasgow castle

Castle

Castle

اینطور نگین میکنند از بعضی جاها که شتر که شبیه به سیاق لار طهران بود و کاهای و دشت و اشجار و دیدن همیشه شبیه
 بلواسان طهران و بعضی جاها که شبیه بود بدونا و کجور و سیلا قات حدود و مازندران و طهران و مازندران
 بود یعنی حالاکه او از سر طهران است مثل ماه قوس طهران بود و در سیم بعضی کارخانجات کارخانجات و عمارت
 بجهت عملیات بنا کرده اند و دیدیم که سواد آنها مثل شترهای نظری آمد و دو کشتی بلند کارخانجات است
 از دور مثل جنگی بود و از بالای اغلب دو کشتی آتش زیادی میزدند و سگشید خیلی تماشا داشت و در پادی
 صحرای گرفته بود و بعد یک ساعت از کارخانجات سگشید شتر و محل معتبر که جمع کارخانجات زیاد و مثل شتر
 بود یکی (ویشناس) و یکی دیگر (کوت پیچ) بود اغلب این کارخانجات کارخانه آبنگری و کورهای آهن
 آب کنی بود و در اینجا معدن زغال سنگ و درشش مهند فزنی معدن آهن هم هست که از معدن آهن با اینجا
 آورده آب میکنند حتی از اسپانیول سنگ آهن با اینجا آورده آب میکنند و فولاد و خط راه آهن و اسباب
 دیگر بسیار از خطوط راه آهن اینجا زیاد بود و در کیفای زیاد دیده میشد که از زغال و سنگ آهن که از معدن
 در آورده بودند پر بود در یک بادی دیگر هم ترن بخار ایستاد که معلوم بود (استولینک) بود و خج قیفه
 در اینجا توقف کردیم و معلوم شد که مدتی است داخل خاک کنس شده ایم و از آن (کلاسکو) که
 شتر معتبری از مملکت کنس است که شتر یعنی اصل شتر اندیم از محاذی آن عبور کردیم و شتر در دست
 چپ ما ماند رسیدیم بیک استایونی که آتش (در همین) است در اینجا صانعانه که مهمان او هستیم و در کار حاضر
 بود اسمش (دولت دمانتور) است جوان بلند قامت خوش روی خوبی است حاکم یک قسمتی مملکت
 کنس است سوار و نوکر او بجمعی هم دارد لباس نظامی پوشیده بود سال قبل هم با نوچه اش بهند و شان مملکت
 بر تاسفر کرده است با او و امین السلطان سوار کار کرده اند و ما هم با همی قصر (و کسانان) وارد و مقصر
 شدیم این قصر از دور که بنظر ما رسید یک قصر غلی است که بعضی سلیهای فزوطی در اطرافش دارد و سیاه رنگ
 است و در یک پارکی واقع است که درختهای بزرگ تک تک و گلکاری مختصری دارد و زمینش همه سبز و خرم
 است دم در قصر و جبهه دوک که زنی بلند بالا و خوش صورت و خوش صحبت است ایستاده بود و بایستی چهل
 و دو سال داشته باشد اما خود و ک بیش از سی و هفت سال ندارد و آمد با دوست داده تعارف کرد و این
 که مادر لندن بودیم زوجه دوک هم در لندن مهمان بود و است ایستاده بود و بهر مشورت همین جا بود و بنده نیت
 بود یک زن حراف سرخ و سفیدی هم باز و جبهه دوک ایستاده بود معلوم شد جز او همین دوک است و
 شوهری از نجبای کنس دارد و شوهرش را هم در همین جا دیدیم لباس کنس پوشیده است لباس کنس خالی از
 تماشا نیست شلواری دارد مثل زیر جامه و لباس بروی زیر جامه آویزان است و یک جور آب بلند میپوشد

Wichau.
 Antisatary.

Shirong.
 Gashan.
 The yagou, the du huan huan.
 Quachuan.

هیکل لکده بنشست و بعضی از قزاقین با هم بجای لکده های دیگر سوار شده بطرف دریاچه رفتیم در وسط راه یک
رخانه کوچکی دیدیم که چوب زیادی در آنجا ریخته بودند پرسیدیم چه کارخانه ایست گفتند کارخانه سر سازی است
از چوب بلوط سر که میگیرند بختب کردیم در ایران سر که از آنکو میگیرند و اینجا از چوب و در منزل سر که راخو استیم دیدیم
شش طعم و خوب است بعد رسیدیم با سکه سوار کشتی شدیم کشتی کوچکی بجاری است جای پانزده نفر دارد و این
یامه بطول افتاده و مارچ در بین کوه واقع شده است عرض کمی دارد جزیره های کوچکی و بزرگی در مجمل دارد
ری و در این جزیره ها که در شش کردیم آب دریاچه شیرین است که چهار ذرع عمق دارد و شش فرسنگ طول
رود و کمتر از نیم فرسنگ عرض از آنکه دیگر سیردن آمده سوار کال لکده شده منزل آمدیم چون باید بخوارا در کال لکده
نخویم در ساعت دو از ده سوار کال لکده شده بجای رسیدیم بن بن نشسته قدری که زن رفت بعد خط را عوض کردیم
بست گلاسگورفت صحای با صفا و پرگل و پته های سبز قشنگ در راه رسیدیم تا نزدیکی لشکر کال لکده رسیدیم یک
مخفی می کنند سیاه رنگ میبوی دارد و چند عراده توپ نیز در یک قلعه گذاشته بودند محض تشوئیات و رود ما شلیک
و نه از آنجا که گذشتیم راه آهن نیز شهر رسید چراغ کال لکده را هم روشن نموده بودند از این سوار خانها هر یک دو
قیقه طول میکشید تا کال لکده رسیدن تا یک بود و مثل شب بعد از گذشتن از چند سوارخان از این قسم سوار خانها واروگا
ندیم کار امینه بزرگ خوبی داشت حاکم که خدایان شکر بخارده های قاضی ایستاده بودند عیان شکر و یک
ستمه سرباز با یک دسته سوار و موسیقی با کچی هم بودند ما با حاکم شکر و امین سلطان سوار کال لکده شده بطرف
مارت حکومت را ندیم جمعیت این شهر یک گروه است که صد هزار نفر آنها ایراندی و از قدیم با اینجا آمده کار
عمل میکنند جمعیت زیادی از مرد و زن اطراف معبر ایستاده بودند شکر عالی خوبی است بعینه مثل سمپستر و لیو پول
مثل بعضی کوچهای لندن است وضع شکر های فرنگستان همیشه بیکدیگر است فرقی ندارد اگر چشم غیر
افضا و سمپستر بندند و با اینجا آورده باز کنند بضمونیکند که شکر دیگر رفته خیال میکنند همان شکر سمپستر
می بیند فرقی که این شکر و او نیست که پست و بلند و دره و تپه است و الا همان عمارات عالی بهمان
دیده میشود و فیتیم رسیدیم بهوتل دوئل که تازه ساخته اند و یک میدان گلکاری قشنگ در جلو دارد و عمارت
بهوتل دوئل خیلی عالی است حجاری معتبری در سرور دارد و عمارت شدیم عمارت بسیار عالی متنازست
نام پله ها و ستونها و سقف و زمین از مرمر است این مرمر را بعد از آنکه تراشیده اند رنگ برنگ شده خیلی قشنگ
است زمینها بعضی مرمر است و بعضی خاکریهای درشت از مرمر است این عمارت را شش سال است
شروع ساختن کرده و قریب چهار کروم خرج آن شده است اهل شهر و شان این بنا را ساخته اند که حاکم
نشین باشد زمین آن فقط از دولت با آنها ملک داده شده است تا لارهای اینجا هنوز تمام نشده است

بعضی کچ بریها باقی دارد قدری در اطاق اول نشستم بعد برخاسته باقی دیگر رفتم جمعی از احاطم شمس
ایستاده انتظار ورود و مارا داشتند بعد از ورود و مخاطبه حاضر کرده بودند ایستادیم خطبه را خواندند ما هم جواب
دادیم یک خطبه را بخواند موسی عاریه بر سر دشت بعد از اتمام سوال و جواب خطبه در عمارت گردش کردیم
و در بالا نهی این عمارت وزین و سقف و دیوار تمام کاشی کار کرده اند و لعابی که بکاشی زده اند لعاب چینی
است که در حقیقت یک پارچه چینی است خیلی خوشنما و مطبوع است بعد آمدیم پایین سوار کالسکه شده به بورس
رفتیم باز مردم همه جا اجتماع و ازدحام داشتند و اردو بورس شدیم عمارت بزرگی است ستونهای زیاد و در عمارت
زیادی از صرفها و حسنها را بنما و تجارت در اینجا جمع بودند برای عبور ما کوچه دادند از میان آن جمعیت تا با خیال
رفته بیا و کار بورس چینی و در آن کتابی که اینجا بود نوشتیم بعد از اینجا سیر و ن آمده سوار کالسکه شده به هتل و
ویل قدیم شمس که در اینجا نماز حاضر کرده بودند رفتم اول یک اطاقی که برای راحت ماسعین شده و در مرتبه
سوم عمارت واقع بود و تمام سقف و در و دیوارش را از پارچه های رنگارنگ فرین کرده بودند و در شده
قدیمی نشستم بعد حاکم آمد ما را بیک تالار بزرگی که در و دیوارش را تمام پرده های نقاشی کهنه ممتاز نصب کرده
بودند برومتا شاگردیم اغلب این پرده ها کوچک بود بعضی پرده ها را هم روی چوب ساخته بعد تاب کرده بدلیه
نصب نموده بودند بعد از تماشا به تالار دیگر که اینجا هم صورت زیاد و دشت و میز نماز اینجا بود و رفتم میز بزرگی
تر میت داده بودند قریب و ولایت نفر سرنهار بودند نماز صرف شد حاکم در سرنهار خطبه خواند جوابی دادیم
بعد برخاسته بهمان تالار اول رفته باز تماشا کردیم و قوسلهای خارجه که در اینجا اقامت دارند حاضر شدند
بودند که در حضور ماسع رفی شوند سواهی قوسل نیکی دنیا و فرانسه که از اهل مملکت خوشان بودند سایرین
همه از اهل کلاسکو بودند که هر یک از طرف دولتی بقول لشکری و اقامت اینجا مسخوب شده بودند بعد
باطاق اول آمده چند دقیقه استراحت کردیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده رفتم به شامی کارخانه کشتی
سازی که مال طاسون است یعنی مالک کارخانه یک کپانی هستند و رئیس طاسون است راندیم از کوچه
طولانی پر جمعیت که طرفین عمارت عالی دشت گذشته داخل پارک شمس شدیم عمارت در بلندی واقع است
وزمین پارک و ضعیف است و بلند است بعضی پتیه ها هستند که تا پایین سبزه است و بالای آن عمارت مرتفع
خیلی خوب ساخته اند از یک طرف روی بلندی عمارت اکسپوزیسیون است که دو سال قبل ساخته اند و حالا
اطراف آن را خراب کرده و کسب و وسط و بنای بلند آن هنوز باقی هست و از طرف دیگر در روی پتیه عمارت
خیلی عالی است که برج بلندی هم از وسط آن سربا سمان کشیده و در نهایت قشنگی است خیا با نهی پارک
سرمالا و سرازیر می رود و اطراف خیا با نهی و تومی سبز جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه راه می رفتند و تفریح

میگردید خیلی صفا و پشت استحقاق از تعریف و توصیف خارج است بخاطر در اندام بجای راه آهمن رسیدیم
سوار ترن بخار شد یک ربع ساعت طی مسافت کردیم تا بجای خانه کشتی سازی رسیدیم طاسون پیش
کارخانه که مودی خوش بینی و سرخ روست حاضر بود ما را ابتدا با طاق خود برد و در این اطاقی نمونه کشتیهای بزرگ
در انبوت در کارخانه خود ساخته با اندازه یک ذرع و دو ذراع و کوچکتر دست کرده گذاشته است و این نمونه
کوچک را بطوری خوب ساخته که هیچ چیز از کشتیهای بزرگ را ترک نکرده اند کمال تعریف را دارد و بعد از
ملاحظه نمونه ما رفتم تماشا می کارخانه کشتی بزرگ که تازه ساخته اند قدیمی پیدا و راه رفته بتنه کشتی رسیدیم این
کشتی در نهایت بلند می عظمت و طور می تعبیه کرده اند که باین بزرگی و بلندی هر وقت بخوابند برو خانه میزنند
و مدت چند ثانیه وار و روان میشود و سببش اینست که از محیط زیر کشتی را بلند ساخته اند و از طرف دیگر که
رو برو خانه است سرازیر است بطوریکه هر وقت بخوابند برو خانه میزنند و داخل میشود و این کارخانه
کنار روخانه (کلید) واقع است چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است بجهت رفتن عکس جات بتوی کشتی
از روی زمین از کجته پله مانند چیزی ساخته اند تا بالایی کشتی به سهولت میتوان رفت ما رفتم که توی کشتی را دست
ما حفظه و تماشا کنیم خیلی راه تا بالا بود حقیقت کشتی خیلی عظیمی است و همه جهته شبیه آن کشتی است که در لید پول
دیدم که مسافت با مرکب میگردید و دو منظره که میزبان ماست و شب را منزل او بهتیم باز و بود
خواهرش وارد و دیگران حضور داشتند این کشتی را میکفت قریب الا تمام است یعنی تا یک مہفته دیگر کارها
خشکی آن تمام میشود و برو خانه می اندازند سه مہفته هم در روخانه کار و در آن وقت حرکت خواهد کرد
قدیمی در بالای کشتی گردش و تماشا کرد و پائین آمدیم و از بهای سوار کالسیک شد و براه آهمن رفتم و ترن حرکت
کرد و طرفین راه سبز و با صفا و پر جنگل و خوب بود و در دپته زیاد داشت از بهی جاد کمال سرعت گذاشته وار و
کار منزل شدیم کالسیک حاضر بود با دوک و منظره و و امین السلطان سوار شده بمنزل آیم شام را
در ساعت نه بعد از ظهر تحفا و در اطاق مخصوص خود مان خور ویم بعد از شام صاحبخانه یک نفر حقه باز و اطاق
حاضر کرد و بعضی زنهار و و دای محترم را هم دعوت نموده بود ما هم بآن مجلس فیتیم حقه باز که شخص انگلیسی
بلند قامتی هست و سبیلهای بلندی دارد بعضی اعمال غریبه کرد و من خجسته از زیر یک و شمال کردی دست
خود انداخته بود و کاهی نشان میداد که زیر آن چپیری نیست غفلت طرف آب و آتش بیرون می آورد
که کمال تعجب را داشت تیسرا نظام مهندس الممالک حاضر بود چند مہره با یک عجب با دواد که مہره را را
بترتیب مخصوصی خودش و عجب بگذارد و بعد حقه باز بگوید که چطور گذاشته است سیر از نظام در عرض کند
مہره را و عجب بگذارد و توی دست خود نگاه داشت و عجب خالی را با دواد حقه باز و تی تقریر کرد که مہره را را

چگونه چیده است بعد که حق را باز کرد دید مهر را انجانیست چندان که ملک و مضمون مردم دست خود را باز کرد و گفت مهر در دست من است و حقه باز خیل خفیف شد و مردم خنده زیادی کردند تبه بعضی از آنها دیگر کرد و کاروی بشک خودش فرو برد و از پشت سرش بیرون آورد و بعد از اتمام بازی مار دعوت بسوی کردند چون مار و خیل خسته شده بودیم و میخواستیم بخوابیم از سوپه عذر خواستیم سایدعوی رفتند و با طایفه خود مان رفته استراحت کردیم وقتی از کارخانه طاسون بمنزل می آمدیم راه آهن از نزدیکی (کلید) گذشت که کارخانه کشتی سازی هم چنانکه نوشتیم رکن را همین روخانه است راه آهن زیاد بود که از دو طرف متصل میگذشت و کشتی بخار و قایقهای بسیار هم در روی کعبه آمد و رفت میکردند منظر بسیار خوشی داشت و روز جمعه بیستم ذی القعدة ۱۳۰۰ امروز باید برویم **یا کافور** بالاتر اسم سکایست نه اینست مقصود این باشد که بالاتر میرویم اگر چه از اتفاق اسم این مکان بالفظ بالاتر فارسی مطابق است و بالاتر هم هست یعنی باید بالاتر برویم تا به بالاتر برسیم ساعت یازده که وقت رفتن بود سوار کالسکه شدیم و رانیم برای کار کرد و یکدیگر یکی کالسکه را از کار مرض شدند و ما سوار ترن بخار شدیم و رانیم از همان طرف که باراه آهن آمده بودیم مراجعت بخیرت میخیم فخرت تا به کار **استولینک** رسیدیم که وقت آمدن از اینجا که شتیم از اینجا خطر راه را حوصن کرده و رو شمال رفتیم در اینجا زنه های خوش شکل زیاد دیدیم که بعضی هم شباهت به ترکان داشتند صحرایی با صفا بود پتهای مرتفع و پست و بلند میا دیده میشد اما کوه بلند و اینجا نیست بعضی پتهای سنگی دیدیم که تا اینجا ندیده بودیم همه سبز و خرم بود همه جای چمن و مرتع بود یا حاصل زراعت زراعت اینجا میسوز ز سیده خیل سرو سیرست مثل هوای سیلا قات لار طهران است در اوایل سنبند وقت در و حاصل اینجا خواهد بود در مراتع کا و کوسال و کوسفند و ما دیان و کوه زیاد دیده میشد و دخت هم در صحرای کت دیده میشد از دوات کوچک تشنگ میگردشتیم که در دره ما و دامن پته ما واقع بود و در دره و حوالی آنها دسته دسته دخت و آبها و میثمها و رودخانه های کوچک که از روی سنگ جاری بود دیده میشد با آب آنها صاف و سفید نبود و در کت بود از قوئل های کوتاه و طولانی و از تنگ ها که سنگ را شسته و مثل دالان و کوه راه آهن ساخته بودند میگردشتیم تا رسیدیم به (پوست) یک ربع ساعت در اینجا توقف شد حاکم محضر و اجزا را مجلس بلدی و در کار حاضر بودند نسبت با آنها گفتند که ویم انوسن بخورند از اینکه زودتر منبزشدیم که ترن پاوشاه در اینجا خواهد ایستاد تا خطابه تنیتی حاضر کنیم و اینجا بخاری برای ما حاضر کرده بودند که در و آگن بیاورند وقت حرکت بخوریم جمعیت زیادی هم جمع بودند از قرار که گفتند این محضر در سیصد چهارصد سال قبل با تحت اسکانند بوده کشف معتبرست بناهای قدیم و از صناعت

شخص سوال کردیم که بکنند کارخانه صباغی و کتان بافی و ابرو ولی در این صفحات بیشتر بکار زراعت و فلاحات و پرورش اغنام و وحش اشتغال دارند این مسئله را هم باید بگوئیم که کثرت در انگلیس و بخصوص در این صفحات چمن و مرتع بیشتر از فرع است اگر چه زراعت هم زیاد است اما کثرت قوت سالیانه خودشان را نمیتوانند عمل بیاورند غله زیادی از روسیه و آمریکا و استرالی و هندوستان با اینجا میاورند از اینجا هم گذشته در چایک محاذی منظر بود و قدری از رویا پیدا شد و کشتیها را دیدیم منظر و زبانههای مست که دو کت نیزبان و شب ما و کت دوالی اینجا است از اینجا هم گذشته در مقال *«استونهایون»* در اینجا نیز و کت شدیم که در سرحد قدیمی دریا پیدا بود و مدتی از حوالی دریا میرفتیم بنزد و زراعت این زراعت میروید تا دریا متصل میشود پته ما و کوههای سنگی نیز همه بدریا منتهی میگردد و ساحل دریا اغلب نیک است و بعضی از جاها آب دریا فیلج مانند برده های سنگی افتاده و داخل زمین شده است و این آبها در میان کوه و سبزه صفای غربی دارد همینطور اندیم تا رسیدیم به *(ابودین)* که از شهرهای معتبر است بکنند و در نزدیکی دریا و کنار رودخانه *(دبی)* واقع است شهر باصفائی است و کنار دریا مناره های کلیساها و بناهای متین زیاد دارد و اغلب از سنگ سخت بنا کرده اند منظر خوبی بدریا دارد و کشتیهای کوچک زیاد از شرعی و بنای از دور دیدیم اما تفصیلا اینجا برای چیست کشتیهای کبیری است یا بجهت کار و کیم است خلاصه تا اینجا ایستادیم تختی با پله که ماهوت سرخ روی آن انداخته بودند آوردند متصل تیرن کردند بیکدیگر یکی و سبزه را بلدی شهر ابروین بالباسهای قاهر و ماهوت قمر معمول خودشان حاضر بودند ما هم از واکن میروند آمده روی تخت ایستادیم جمعیت زیادی هم از زن و مرد بودند بیکدیگر یکی خطاب حاضر کردند و با اجازه خواسته دادند کلامت شهر قرات کرد ما هم جوابی دادیم ناصر الملک ترجمه نمود مردم بهور اکشیدند فوراً ترن برگشت که بنظر و کیر افتاده رو به بالا تر برویم بالا تر در او اسطفاک است بکنند واقع است از دریا دور است صحرای قریبا بهمان طوره است که نوشتیم دره و تپه خاکی و سنگی زیاد است و درخت کمر ویده میشود و کمر تک یا در حوالی دوات درخت سرو و کاج در اینجا بیشتر است اما صحرای صفائی پیدا کرد که از حد تعریف خارج است کلهای زیاد و دیدیم که صحرای تپه ارا را نکلین کرده و تازه وقت شگفتن آنهاست کلهای سرخ رنگت زیاد که مبنوز فنی بود و کلهای زرد و سفید آبی کونا کون و رنگ رنگ صحرای گرفته بود مثل گلستان ارم نمید و هوا و صفا از این بهتر نمیشود قدریکه رفتیم تا سیمون موسوم به *(دسرفن)* رسیده قدری ایستادیم از اینجا به بعد صحرای باصفائی شد و دوات بسیار رنگ در راه دیدیم همینطور اندیم تا به تالار رسیدیم در کار سنوان و بعد لایونو الکرت و میکوسر *بالباس* کسی حاضر بود سر و باسی که از رویا نکلین

Montanari

Abudun

Dehkan
Simeon abudun

این مرغ اشکار کند بیست یزد و جرات باید بد که شست این مرغ از انواع مرغهای که با کمال خورده ایم لذیذ تر بود
و با کمال همچو کشتی نخورده بودیم خلاصه آیدیم با طاق خودمان قدری راحت کردیم رفتیم سرشام زوجه کنیزی
دست چپ داشت بود زن سنا است و دو دختر و عروس و هم سرسبز بودند و اما او که سر تنگ است و
پیرایش هم که صاحب منصب هستند حاضر بودند شام خوردیم در سرشام خیلی صحبت کردیم خوش گذشت یکی از
اطاقهای اینجا بدیوار مرغهای کشته کشیده اند گفتند کاری که از نقاشها نیست که اسکاال زنده است بطوری کشیده
است که جسته نظری آید و تخف خیال میکند که مرغ و فرقا دل است شکار کرد و تازه آویخته اند در جبهه عمارت
چادر مبنای بزرگی زده بودند شب در اینجا بال خوابند و او بعد از شام با طاق خودمان آمده قدری توقف
کرده بعد آیدیم پائین دست زوجه کنیزی را گرفته رفتیم به مجلس بال (رقص) پله از تخته ساخته ماهوت فر فری
روی آن انداخته بودند از پله رفتیم پائین در چادر چای زیاد بود و بیج و برک داشت بهر ویرک چهل چرخ آویخته
بودند بقدر پانصد نفر خانم و جنس و صاحب منصب و غیره باید با هم برقصند زن فریبی اینجا را که میزد کما کچ
زنها هم دور او نشسته بودند و دسته بودند ساز کسی میزدند کاهی این دسته و کاهی آن دسته میزدند گنجی
ساخته روی آن صندلی برای ماندن شسته بودند اما من نشستم که من سیکردیم زمین چادر برای رقص تخته فرش
کرده بودند حکم رقص شده خانمها و کنیز که از خارج و و مات آمده بودند همه با هم بنای رقص گذاشته خود کنیزی
هم با لباس کسی نوته بسته پسرواب و بعد هم با همان لباس رقص شروع کردند رقص کسی شبیه رقص
و اما تهای ایران است یک دست بکمر میزدند و با دست و یکدست میزدند و بر میچند و پاها را حرکت میدادند
بزمین میزدند بعد دور و یکدست میزدند و خنک و زنهای مردمانی مختلف همه با یکدیگر میرقصیدند چند و که از این
که نوبت چادر گرم شد آیدیم سیردن خنک شدیم باز قوی چادر آیدیم یک دور و یکدست میزدند سیرشکار
المحضرت پادشاه انگلستان هم با دخترایش اینجا بودند بنا بود فردا اینجا برودیم اما چون گفتند باید بدست
بکال سکرت رفت و بعد دوسه فرسخ با سب تا قوی کوچک و بعد هم یک فرسخ باید پیاده برویم و بعد از آن
به اینجا میبایستی حرکت کنیم برای منزل و یکدست میزدیم زیاد اسباب خشکی میشود و موقوف کردیم خلاصه بعد از تمام
رقص آیدیم بالا با طاق خودمان خوابیدیم از اینجا تا لندن بخط استقیم و ساعت بار او این راه است و
میصد و پنجاه فرسخ مسافت دارد ﴿روز شنبه بیست و یکم﴾ صبح برخاسته رفتیم در میان
پارک کردن کنیم کنیزی و سرور و مند و لف و بعضی دیگر از صاحبان فرنگی هم پیش ما آمدند نوه نامی که در
راکتور ما آوردند خیلی بچه های خوبی بودند در میان جنگل در جایی مرالی از چوون ساخته بودند حرکت
نیکو و بقدر رسید قدم برای نشانه زدن میرشکار پادشاه انگلستان آمده تفنگ آورو که نشان بزمین با عرز

که روی زمین بخوابد تیر بنید ازید با کف تیر سوخت نیز نیم سته چهار تیر متصل انداخته بی در پی بر نشاند و در نیم
 سیر شکار و کمتری خوابیدند و با دقت تمام انداختند نزد مجد الدوله و اکبر خان هم سیر انداختند و هیچ یک
 نزد بعد پس و ختر کمتری را آوردند سب کو چلی اسباب بود و چوب نصب کرده بودند که سرانها حلقه بود
 میبایستی این سپه سوار شده و نیزه بخیزد و باز از آن حلقه بیرون کند کمتری آمد با شرفیات و اسوار که
 و روانه نمود و چند دفعه رفت آمد تا خت نتوانست چوب را از حلقه بیرون کند اما آخر گیر از حلقه بیرون
 کرد بعد اکبر خان هم آمد سوار شد تا خت و چوب را از حلقه بیرون کرد و در این مین باران هم نم نم شروع
 باریدن کرد و هوای خوبی بود از اسباب کشته نهار غلیانی خوردیم بالا تر و صبه کو حکایت قریب سیصد
 خانوار جمعیت دارد این دره و تپه های اطراف و وضع اینجا خیلی بزرگ آباد سیر و ن بزرگ حال
 مجبور از نذران شبیه است و رودخانه اینجا هم برودخانه چالوس خیلی شباهت دارد که سخن مقصود میکنم
 چالوس است که بدریای مانذران میرود این تنگه هم بدینکه میرود و بنفشه و گلار دشت شباهت زیاد
 دارد و در سیر سنگام و پنجه سوار بلاد انگلیس کبوتر باز زیاد دیدیم که مثل کبوتر بازهای ایران کبوتر بومی میکنند
 باد واک هم میکرودیم هوا کرده بودند اینجا هم کبوتر بازی میکنند کلاغهای اینجا هم نوع غریبی است
 کلاغ ابلق و کلاغ قوزقون فراغته تک قرفرو پا قرفر که سیاه است و اینجا هیچ ندیدیم کلاغهای اینجا نوع
 مخصوصی است از آنچنین که چکتر تک سفید دارد و در چشمش هم سفید است همه کلاغها این نوع هستند نوع
 دیگر ندیدیم امروز باید برویم (امینوس کلد) از بالمال خواهم گذشت از اینجا تا انور کلد سه ساعت
 نیم با کالکده سی راه است در همان اطاقی که شام خورده بودیم نهار خوردیم و همان اشخاص هم بودند
 قریب نیم ساعت بعد از نهار سوار کالکده شده با سپه نواب و لیعهد و کمتری و ناظم الدوله را ندیم تا
 بالمال قدری در عمارت اسباب که و ش کرده و قدری هم و اطاق مخصوص راحت نمودیم بعد جای و
 عصرانه خورده دوباره سوار کالکده شده را ندیم برای انور کلد تفصیل راه از انور است از خانه کتک
 که حرکت کردیم بعد از قدری طی سافت در جلوی یکی از خانه های کوچک متعلق بکتری یک و ختر جوآن
 دیدیم بسیار خوشگل که در فرخنتان باین خوشگلی و لطافت ندیده بودیم از اینجا گذشته قدری کفریم
 جنگل و درخت زیاد شد و راه همه جا از میان اشجار بود که مهابازرک میشد بعضی با درخت و بعضی خیار
 در میانه سبز و خرم و ملو از کلهای قرفر که دید و دید بودیم که سبوز منچ بود و بواسطه سردی هوا
 باز نشده هوای اینجا در سردی مثل هوای ماه قوس طهران است هوا ابر بود و سر کو چهار راه دشت
 رودخانه هم از میان و ره میکنند آب صافی دشت و از روی سنگهای غلطیه صفا و عالی دشت

سرداه عمارت ییلاقی نواب ولیعهد را دیدیم که برای شکار با اینجا می آیند یا هر وقت با علمحضرت پادشاه
 اگستان می آیند اینجا و عمارت خود مسنرل سکینه اسم این ییلاق ابرکندی هست از اینجا گذشته
 به جادو پارک بالمرال را ندیم تا به عمارت رسیدیم قبل از رسیدن به عمارت در صحرا دو محبسه چو دنی بزرگ دیدیم
 بقاصد زیاده روی روی یکدیگر در پای کوه بالای بلندی مشرف برو و خانه روی تخته سنگ بزرگی
 نصب کرده اند یکی محبسه خود علمحضرت پادشاه اگستان و دیگر محبسه شوهر ایشان است که انگلیسیها
 «پرنس کنسورسرت» میگویند اهل بالمرال به پول خود این دو محبسه را ساخته اند رسیدیم به
 لمرال عمارت ییلاقیست که از سنگ خارا بنا کرده و چهار گوشه از ابرج مانند ساخته اند تمام خدمت عمارت
 لمرال از زن و مرد جلوه آمده بودند سرایداری اینجا که مرد معتبر بلند قد نموس می هست جلوه افتاده
 ما قمار نشان داد اطاق بسیار نظری هست سبل و اسباب و نیست زیاد و دی نادر و خانه و عمارت شکار
 اد است نه خانه و کتا بخانه و در و تالار بزرگ بال و در و چهلچرخ اعنای مطلقا در تالار بال آویخته بود و اطاق
 الار سرشکاف نصب نموده و دور آنها را مطلقا کرده بودند تماشا داشت سرشکاف بسیاری که در اینجا صید
 شده که یا شوهر علمحضرت پادشاه اگستان یا کسانی که با علمحضرت پادشاه لشکار آمده صید کرده اند
 در اینجا عمارت بسیار کا رکنه است اند قدری و اطاق مخصوص راحت کرده بعد آمدیم بسفره خانه منیری
 که است و عصر آن صید بودند ما با پرنس صاحب منصبان انگلیس و دو سه نفر از زمین خودمان در اینجا
 چای و عصرانه خورد و براه افتادیم و جلوه عمارت محبسه و وصال از چو دن ساخته و نصب کرده بودند
 این خرس بزرگ چو دنی هم میان دو و مرال بسیار خوب ساخته بودند کلکاریهایی باغچه های دور عمارت
 با صفا بود از اینجا راه افتادیم مکنزی و عسویه و مرض شده رفتند مکنزی هشتاد سال عمر دارد و معینا
 بسیار ولزنده است چنانکه در مجلس بال از جو آنها شوق و شورش در رقص بیشتر بود بال و شب هم معر
 بود معلوم شد تا صبح زن و مرد و رقصیه بودند در خلاصه بعد از حرکت از بالمرال باز صحرای خل و کوه و
 درختهای سرزیده بود و پرنس سرد نواب ولیعهد که با ما در کاسک بود و اول یک شوکا با نشان داد
 که در خل میچرید بعد ما خودمان شش مہبت شوکای دیگر دیدیم که در دست چپ و رست راه داشت
 کمی میچریدند و چندان وحشتی بهم نداشتند چون قرق است کسی با آنها تیر نمی اندازند و با نیجه ترس
 ندارند اما جمعیت را که دیدند رسیدند آمدیم از پل کهنه نکی گذشتیم که پنج چشمه داشت اینجا آخر بالمرال است
 از اینجا گذشته داخل ایندیر کلد شدیم و طولی نماند که به عمارت و خانه که باید منزل کرد رسیدیم بواسی
 اینجا بسیار خوب است در تمام انگلیس ما کس و پشند دیدیم مخصوص در اسکا تله که یک خرند و عشق را زن

Purcell, London

در اینجا

محال است دیده شود زن و مرد زیادی در پای عمارت اینور کلد جمع شده بودند زنها همه خوشگل و معقول قریب صد نفر هم جوان بالباس کسی و موزیکان کسی استاده و بیرق شیر و خورشیدی در جلو آنها بود همه هورا کشیدند پیاده شدیم (سراسر آنجی فون بوسر فوئیکت) که این عمارت را اجاره کرده و در اینجا منزل دارد و ما همان او هستیم دم در پذیرائی کرده و درو شدیم عمارت خوبی است خانه انگلیسی تجمل زیاده ندارد اما قماش مثل کچکاری است روی آنرا پارچه چسپا نیده اند اما همه چسپینه دارد و ما و همراهان از انگلیسی و ایرانی همه در اینجا جا گرفته عمارت در چین و پارک وسیعی واقع شده اما بنده چین روزی گذشته است دره وسیعی است اطراف آن کو بهجای جنگل و در بنر بسیار باصفادار و سردی هوای اینجا بدتر است که کل زردی که پارسال بیکجا بعد از عید نوروز در بالای کوه تلمه ز طهران دیده بودیم که کلی است ساقه بلند و مثل شمشیر کلهای آن بهم پیوسته است حالا که آخر سرطان است تازه در اینجا کل آن شگفته است سه ماه تفاوت هوای اینجا با اینجا میشود و همچنین کل سفیدی است شبیه به بذاق که بعد از بذاق کل سید و در عمارت سلطنتی طهران جلو آبدار خانه هست یک ماه بعد از عید کل سید و در اینجا در بالمرال دیدیم تازه می شکند خلاصه میزبان اهلب که عمارت اینور کلد را اجاره کرده از حسن ابرار ملت انگلیس و از دستم کنسرت است روزنامه مشهور (موزیک پست) یعنی پسته صبح مال این شخص است اما اسم صاحبخانه این خانه (فارس که هاسر سون) است پدرش دو سال قبل از این فوت شده و حالا خودش جوان است و تازه صاحب منصب فوج نواب و بعد شده است عصر قدری قوی پارک در رو چین کروش کردیم پایه عمارت را تماشا کردیم خیلی محکم از نیک ساخته اند مثل اینست که از سرب ریخته باشند ولی پنهای غیر منظم کو چاک و بزرگ چیده اند و در زیر عمارت جایی بود مثل غار از نیک ساخته اند و غارها دارد و بجهت تیراندازی باتیر و کمان بعد معلوم شد اینجا بنابر سال قبل از این زمانیکه امالی اینجا وحشی بوده اند ساحتند اند بلکه کعبه و پنجاه سال قبل هم وضع مردم اسکاتلند وضع ایلیت بوده و هنوز هم اسامی ایلات باقیست و رئیس نهارا المیانی میگویند مثل المیانی فتقانی و شادلو و غیره بنابر سال قبل از این همه چادر و رفیقین بوده و بعد از ایلات از زمینی بر زمینی کوچ مسکیده اند و تمام رتاهمین حالت بوده صاحب این عمارت از یکی خانوادگی قدیم اسکاتلند است و قریب ده فرسخ از اراضی و در اینجا ملک است بعد بعضی محقات داده با این عمارت کرده و بعضی تغییرات و تعمیرات در آن نموده اند سجد اطفاقی که در شب شام خوردیم از تخته بود اما سقف آن کوتاه و سیاه جسته را پرسیدیم معلوم شد دو بیت سال قبل از این بنا شده است شب را شام رسمی در همین اطفاقی که در مرتبه تختانی عمارت واقع است خوردیم و بعد از

شام آمدیم باطابق بالا پسر نواب و بعد بهم بودند کسی ما و توی چین پای بالا خانه مشعل روشن کرد و ساز
 میزد و میرقصیدند بعد رفتیم در پائین عمارت که چادر زده بودند و زمین وسط چادر تخته بودند و مرد و قصیده
 و ساز زدند مجلس بال مفصلی بود یک دختر بسیار خوشگلی اینجا بود عینک هم گذاشته بود درده بر مار می نشیند
 چند دور که رقصیدند مار فقیر خواهیم هوای اینجا ابر و خیل سروست مثل چله زمستان طهران در روز پنجشنبه
 کیشنه بسیت و دویم تفصیل روز کیشنه را در اینجا باخیل سخت رعایت میکنند و هیچ کار استعمال نمیکنند
 صاحب منصب انگلیسی هم چون روز تعطیل است حضور ندارند ما هم نماز خورده بعد از نماز سه کاسه حاضر کرده
 سوار شده و کبر و شرفیتم غریز الشطان و محمد الدوله و میرزا محمد خان و ادیب الملک و اکبر خان هم همراه بودند
 راندم بطرف مقصده (دوماس) که از اینجا برویم به (ماسلر) که متعلق به (امریل فیف) است
 امرل فیف از اینجا بی بزرگ استکانند است و میخوابد و جسته نواب و بعد را بکیر و دور همین جا منزل خواستند که در
 جنرال کلین که توشول مستخدم است و فارسی میداند او هم برای ترجمی و ولایت همراه ما بود چهار نفر روزنامه
 نویس هم با ما می آمدند رفیق از پل عبور کردیم که مقابل پلی است که دیر فرزان آن گذشته استیم راندم تا بامنه رسیدیم
 که جنگل بود و راه داشت یکی سستیم که بر مار میرفت و دیگری غیر سستیم که از جنگل پر و خست میگذشت اما راه از آن
 خوب ساخته بودند درسی باین راه بود و باز کردند ما از این راه از جنگل رفتیم بالا تا بقده که میرفت راه را
 پیچ پیچ و خوب ساخته بودند کاسه سبوت بالا میرفت کوه منظر خوبی داشت بالای کوههای استکانند که از دور
 پیدا است و مرتفع هم هستند درخت ندارد همه بنبره است مگر بقده ما و دهنت دار که دستی جنگل کرده اند انگار
 هم در این کوههای بیدرخت چرا می کنند درختهای این جنگل با که دستی عمل آورده اند سه و کوچ است و
 سطح زمین پوشیده از کلهای قمر است که بنور غنچه است و تا یک ماه بیست روز دیگر شفته خواهد شد
 انوقت عجب صفائی خواهد داشت تمام صحرا قفر خواهد بود حالا هم کمی قشمر می میرند از کوه سرازیر شده
 باز همه جا راه پیچ پیچ و خوب بود رسیدیم به برار جای تشنگ خوبی است خانه های ظریف پاکیزه و از جمعیت
 اینجا زیاد نیست قریب هزار نفر در اینجا دیدیم بقاعده اینها زمستان را در اینجا نمی مانند همه مردان و زنهای
 خوش لباس در اینجا هستند که معلوم است به بیلا ق آمده اند و باز میروند و سست و سست می آیند و میروند
 امالی خود اینجا معد و سبتند یک رو و خانه در اینجا دیدیم که آب کمی دارد و تنگهای بزرگ در آن است
 که آب با آنها خورده صد او کف میکنند بصیفانیت زنهای و خستهای خوشگل در اینجا دیدیم از اینجا گذشته
 راندم برای مار لث مسافتی داشت و همه جای راه دره و تپه و ذراعت و چین و کوه و جنگل بود اما سر
 کوهها و درخت ندارد و رسیدیم به پل کوچکی آبی از بلندی میریزد زیر پل دره تشکیل کرده آب جمع شده بود

Blaamul
 Huadage
 Cell 45:45

و در آب هم درخت و دشت بیضا بنود از روی پل قدری ایستاده تماشا کردیم و گذشتیم تمام صحرای جهان
 کل شرح که نوشتیم است کلهای دیگر هم که فصل باز شدن آنهاست زیاده است صحرای حقیقه یک کلتان ایست
 نزدیک باران خیا بان بیج بیج خوبی بود از آن گذشته رسیدیم بدر عمارت پیاده شدیم در نمای عمارت بته بود
 زن سرایداری از خدمتکاران حیف اینجا بود در بار باز کرد داخل شدیم اطافهای اینجا خوب است بیرون
 عمارت هم ستونهای خوب کج دارد و سروال زیادی باشا در اطافها نصب کرده اند هیچ جا از این عمارت
 شکاری باین زیادی سروال ندیده بودیم هر چه خود ارل حیف و دوشان و اجداد او از قدیم به حال شکار
 کرده سرانهارا در این عمارت گذاشته اند و پای بر یک نوشته اند که کی شکار شد و هست اشکال چای زیادی هم
 بدیوه ها گویند که همه آن اشکال و صورینه سرکه شست شکار کا بجای مرال اینجا است اما این عمارت چندین
 بزرگ نیست در پائین اطاف نشین و غذای خوری و دوسه اطاف دیگر دارد و مرتبه بالا هم چند اطاف دارد و اینجا قدری
 عصرانه خورده و دوبار سوار کاسه شده رانده ایم و به برار جمعیت زیادی از زن و مرد و پیشه سرکیده کرد
 کنان رو به عمارت حیف که ما از اینجا سیر و ن آمدیم می رفتند و تفریح میکردند ما از بر تار از راه و دیگر که پائین
 واقع بودند و خیلی زیاده و مبذول رسیدیم انگلیسها می گفتند تا عمارت حیف و دوسه و غیره راه است اما بنظر ما کمتر
 آمدیم تا رسیدیم منزل این عمارت که اسمش اینور کده است و کعبه از ستم بنا است یکی بنای اصلی که از هزار
 سال قبل بوده و بنور اساس و آثار آن باقیست قسم دیگر آن دویست ساله است و قسم دیگر که بنای کلی است
 از چوبال بل ساخته شده آخرین شورش که در صد و پنجاه سال قبل از این (پولس چاکس لس ادو امخ
 وارث خانواد سلطنت اسکاتلند بر ضد خانواد سلطنت حالیه انگلیس بر پا کرد ابتدا ظهور و طرح آن شورش
 در همین اطاف کشام خورده شد و وقوع رسیده است بعد از ورود و مبذول عصرانه آوردند خوردیم در این
 بین میرا محمد خان پیشخدمت کتابی بخوبی ما آورد که امین السلطان عرض میکنند اسم خودتان را برای زن
 صاحبخانه بنویسید و یک شکلی هم برای یادگار بکشید ما هم کتاب را گرفته مشغول شدیم و شکل (کسر و
 را که مرغ اسکاتلند است و در چند دقیقه با کمال عجب کشیدیم بسیار خوب شد بعد مکرافی از طرفان از نایب السلطنه
 رسید و مندس الماکت بحضور آورد و عرض کرد امین حضرت برادر امین السلطان بعد از ناخوشی ممتدی وفا
 کرده است امین السلطان هم از این تکرار مطلع گردیده مشغول گردیده بود خلاصه وقت شام شد آمدند
 عرض کردند شام حاضر است رفتیم سر شام شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم بالا امین السلطان
 را حضور التلیه و دلدار می دادیم و اتفاقاً دیدیم بعد آمدند عرض کردند پرسش پادشاه و بعد میگویند
 صاحبخانه شکلی از معدنیات اسکاتلند میخواهد پیشکش کند آمدیم باطای بزرگ شکار آوردند شک بزرگ تر شد

Pence Charles Cameron

House

کیرج ساعت باره آهن از روی پل میرفتیم همینقدر بس است که نویسم نمی روی دریا کشیده اند و ترن بخار با
 آن عظمت و سرعت از روی آن میگذرد و دیگر معین است استحکام بنا و وضع بنیان و منند سی آن چه باید باشد
 روی همین پل در چهار سال قبل ترن بخار سگندشته بود وسط پل که میرسد کفیقطعه از پل خراب شده تمام ترن
 از بالا بدریا می افتد و مسافرن تمام تلف میشوند بعد دوباره ساخته اند و اکم الله ما بدار است که شکر از نصبات
 و اتاسیوهای متعدد عبور شد از (لیو خا مس) و از (کوپا مس) و از (لیدی بنات) و از
 کیرک کالیدی) گذشته تا به (هوپ تون هوس) رسیدیم در بین راه تیر روی نظامی انگلیس
 بغاصه از یکد کیر و دیدیم که در هر یک از آنها یک فوج بود بعضی در کنار دریا و بعضی دور تر در میان سبزه ها
 چادرهای مخروطنی شکل زده بودند و در هر یک چادر بسیار بزرگ چهارویکی زده بودند که یا برای
 غذا خوردن آنها یا بجهت اجتماع صاحب منصبان است نتوانستیم عبور از روی تحقیق بعضی اوقات اینجا خواه
 خانهای تک تک و خوا و ده پنجاه و صد خانواری فیلی پاکیزه و با صفاست کوچه های آنرا مثل این است که هرست
 جاروب میکنند مالی دات هم همه پاکیزه و خوش لباس و شاداب هستند در بین راه کمی آمدیم زن
 و مرد و چمنه بیدار از اهل دات اطراف میدیدیم که در کنار دریا و روی چمنها و در فاصله نفر با یکدیگر
 درگوشن و تفریح و بعضی مشغول بازی هستند بسیار عالم خوشی و هشت قبرستانهای اینجا طور غریبی است
 مثل یک باغچه با صفائی است ابد آنحض از دیدن آن ملول و متغیر نشود و حنت و بکجاری دارد و بسیار
 پاکیزه نگاه میدارند رسم است در سر برشته ای بعد از دفن میت یک درخت کاج می نشانند و شلخ و برگ
 آنرا تراش نمی کنند که زیاد بزرگ نشود و چمنی و کوته قد میماند رسیدیم بانسیون نزدیک عمارت اول
 ان هوپ تون خود را اینجا حاضر بود با ملاقات و تعارف شد باران شدیدی میآمد روی کاسک
 را فرمودیم بستانند و سوار شدیم جمعیت زیادی از اطراف جمع شده بودند و سوار می کشیدند خود را در هر جطر
 که بودیم سوار کاسک شد سوار سپ شده کاهی از جلو و کاهی پهلوی ما میزد و از باران تر شد این را در قریب
 سی و هفت سال سن دارد و ریش و سبیل خود را می تراشد تازه از ناخوشی برخاسته لاغر است ماده در ده
 سینه او بوده عمل یی کرده سبیل و ن آورده اند حالا هم فتیده دارد و منور ر بنحور است آدمیم به پارک
 عمارت رسیدیم خیلی با صفا بود از پارک رانده حوض بزرگی در حبلو عمارت دیدیم فواره بسیار لطیفی و هشت
 پای عمارت پیاده شدیم زوجه لرود با اطفالش اینجا ایستاده بودند با آنها برخورد کردیم ما را بردند
 با طاق مخصوص خودمان که در مرتبه پائین واقع است بسیار عمارت عالی خوبی است طرح آنهم خیلی بهمان
 دیگر که دیدیم ندارد و جنبین آنهم و در سبک و دیگر عمارت است که بواسطه ستونها و منبتانی کاری مانندی

Leuchth. Light on the water.

Carl of S. of London

مل کرده اند که حشر همین عمارت بزرگ جعلی شده است عمارت را دو بیت سال قبل اجداد و ساخته
بعد تصرفات جدید و رطافتها و زینت اطفا کرده اند منظر خوبی بزبان بزرگ ممتدی از دریا دارد که در اینجا
خل خاک شده و مثل رود خایه عظیمی نظری آید بل بزرگی که در روی این زبان میبازند از اینجا پدید است
پایه رود و منبسط بزرگ و سطح خوب دید میشود بلافاصله سپهر و آن آمد با بعضی از تفریحین مستقیم
در زمانه دریا که بل را هم از نزدیکتر تماشا کنیم خیابان رست را که فته رفیعتر زن و مرد زیادی پشت سر
جمع شدند و زنهای پیاده و با کاسکه همه جامی آمدند رسیدیم بجنار آب و دیدیم باز بل و در است همه بنده شکل
آن با منجمای بزرگ آن از دور پیدا و دیده میشود بعد از قدری که در شش و زرد گیت چند خانه را
در کنار آب واقع بود از یکی از خانهها چنته سیزده چهارده ساله بیرون آمد زلفهای آشفته اش بهر رود
در سینه خیلی ظریف و خوش شکل و خوش بود که به در فضل داشت با او بازی میکرد قدی او را تماشا
رود و تا کاسکه آوردند سوار شد و راندیم از اطراف عمارت که حوض بزرگ دارد پیاده شدیم اینجا هم که روش
رودیم اطراف چمن خوبی بود و در غورم و صاف مثل محمل بازشخ فواره بزرگ خیلی صفا داشت بعد آمدیم
داخل عمارت شده وقت شام شد رفتیم سر شام اطراف سفره خانه عالی بود در سر شام جمعی بودند زوجه
ز دوست چپ داشت وزیر اسکا بلند (ما سر که دلو (تشان) و اسمیت که تنها در میان رئیس
ملک افغانی نه انگلیس بود و مالادر اوین بزرگ رئیس موزه است در سر شام بودند مهندسین این بل بزرگ
(همه بجان فولو) هم بودند شام خوردیم بعد از شام قدری در سالون بزرگی مانده بعد رفتیم
باطاق خودمان خوابیدیم (روزنامه مشرقیه بیست و چهارم) امروز باید برویم در اوین بزرگ
انجا نماز کرده از انجا برویم (نیوکاسل) و در نزدیکی انجا در (سابقه سری) شب را در
خانه (نودا سر مستوفات) خوابیم بود قریب پنج ساعت باره آهن انجا راه است صبح بخت
بالر و شستیم به پارک و چمنزار و رفتی آوردند و کوهی کردند ما و حنت را برای یادگار کاشتیم بعد
سک های شکاری را در آوردند که بقدر پنجاه شصت سگ بود همه توله شکاری که بودند برای
شکار کبک و قرقاول و عنبره گاهی در شکار خوک همه اینها سب خوک میریزند تماشا دارد و سگبان
انها تا زیاده در دست داشت فرمان میداد و سگ اطاعت میکردند مثل بازی سیرک بعد عکاس
حاضر شد بکوب عکس انداختیم و سوار کاسکه شده بار و امین السلطان راندیم برای تماشا
بل و وسط راه زن و مرد زیادی ایستاده بودند از همان راه که دیروز بگردش کنار
آب رفتم عبور کرده تا رسیدیم بدی موسوم به (کولنس فری) جمعیت زیادی وارد بل بزرگ

Frangula
in
Indian
for
fruit
of
the
tree
is
very
good
for
the
stomach
and
the
liver
and
the
kidneys
and
the
bladder
and
the
uterus
and
the
vagina
and
the
breasts
and
the
skin
and
the
hair
and
the
nails
and
the
teeth
and
the
bones
and
the
muscles
and
the
nerves
and
the
brain
and
the
spinal
cord
and
the
limbs
and
the
organs
and
the
system
and
the
whole
body
and
the
soul
and
the
spirit
and
the
life
and
the
death
and
the
resurrection
and
the
judgment
and
the
eternity
and
the
glory
and
the
honor
and
the
power
and
the
wisdom
and
the
knowledge
and
the
truth
and
the
beauty
and
the
goodness
and
the
kindness
and
the
mercy
and
the
compassion
and
the
love
and
the
peace
and
the
joy
and
the
happiness
and
the
well-being
and
the
prosperity
and
the
abundance
and
the
plenty
and
the
riches
and
the
wealth
and
the
luxury
and
the
opulence
and
the
grandeur
and
the
majesty
and
the
sublimity
and
the
divinity
and
the
sanctity
and
the
holiness
and
the
purity
and
the
innocence
and
the
simplicity
and
the
humility
and
the
modesty
and
the
meekness
and
the
gentleness
and
the
kindness
and
the
loveliness
and
the
attractiveness
and
the
charm
and
the
grace
and
the
elegance
and
the
refinement
and
the
distinction
and
the
excellence
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the
preeminence
and
the
eminence
and
the
prominence
and
the
distinction
and
the
superiority
and
the

در نزد یک زمین دو هست اسم بل (فوسر ت بویج) است بل عجیبی است در پهلوی بل چوب بست
 محکمی کرده و روی آنما هوت قرمز کشیده بودند چوب بست در پامین بود بل در بالا است و ست چوب
 رفتیم بالا یازده پای بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند از پای اند ششیم ششتری بخاری حاضر کرده بود
 سوار شستی شده از میان و مهنه های بزرگ وسط پل گذاشته در روی آب چرخ می زد و پل را خوب تماشا کردیم
 تمام طول بل مشبهت هزار و نود و سه پامیشود و دو مهنه بزرگ در وسط دارد که مبرکی کینار و مهنه پام
 که تقریباً هر مهنه شش ذرع است و در ۱۰ طرف این دو مهنه بزرگ نصف مهنه دارد و بعد پای های سنگی
 زده و روی آنها انداخته اند ارتفاع پای های سنگی قریب پنجاه ذرع است همه از سنگ خار کوهانین
 که از ابروین آورده و محکم ساخته اند که کینت پارچه منظر میاید فاصلد پای های سنگی از یکدیگر یکصد و شصت
 و هشت پاست و در طریقه ما بودیم یازده پای و در طرفی دیگر شش پای سنگی دارد و قریب شش سال است
 که کار میکنند و هنوز تمام نشده و وسط طاق و مهنه های بزرگ را منور بهم وصل کرده اند بقدر رسید
 و پنجاه پا باز است پنجاه و دیگر تمام خواهد شد تعجب و راین است که این نصف طاقهای با این عظمت
 در میان هوا ایستاده و سرش بجای بند نیست اتصالات بهمان پای است و زیرش چوب بست و غیره
 هم ندارد و طاقها بقدری بلند است که هر کشتی بزرگی با دکل مرتفع از زیر آن سبکزد و قدری که دش
 کرده ما را بر زد و بخیریه کوچکی که متصل و مجاور با یکی از پای های بل است در اینجا خانه ما بود و پل خوب
 دیده میشد طاقهای کافیت از پایها و کینت کله جات بالا می رفتند بعضی نزد ما هم می آمدند از طاق
 ساخته بودند بکمت بالا رفتن بعد از او اسبابهای (اسانور) متعده که در نفر و پنجه در آن نشسته
 بالا می رفتند بقدری بلند بود که آدمها در بالا مثل مرغی بنظر می آمدند قریب هشت هزار نفر کله در اینجا کار
 میکنند که خانه و عیال خود را اینجا آورده و در اینجا ساکن هستند مخارج اینجا و ملیون و نیم لیره شده است
 که تقریباً معادل مچده که در تومان میشود و این همه مخارج برای این شده است که در این زمان آب
 که دشش می کنند و راه آهن رست از روی زبان و ریابگذرد و کیساعت راه شمال اسکانند نزد و دیگر نشود
 اگر این راه تمام شود از آن راه که ما آمدیم بجا است نزدیکتر خواهد بود و اصل علت این است که کپا نیهای
 سمت شرقی اسکانند بر قابت کپا نیهای غربی این کار را می کنند که بواسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حل
 متعده و مسافران مخارج کراف را بیرون خواهند آورد و رئیس کپا نیها که پل را می سازند لرد کو لوویل
 است که رئیس در بارز و جبه نواب و لیعهد هم هست آدم معتبری است و هم حضور داشت خلاصه بعد از تماشا
 در حین بره عکس کرد و پی از ما برداشتند آمدیم با کشتی بخاره و از روی چوب بست گذشتیم و سوار کالسکه شده

In the Picture

سکاتلند

اندیم برای خانه و هندس پل که اسم او را نوشتیم اینجا موقتی است که بجهت سرکشی عملیات و کار پل بنا
 رده است از اطاق او پل خوب پیدا بود و میکفت از اینجا می بینیم چه میکنند اینجا دو سه دقیقه ایستاده ام
 خودمان را در کتاب او نوشتیم بیت ابوم خوبی هم از عکس پل و جابهای دیگر شکش ما کرد از اینجا بیرون
 آمدیم باران میبارید سوار کالسکه شد و راندیم برای (۲ دین دوسرک) اردو امین السلطان هم در
 کالسکه اسی با ما بودند راندیم از کوچه باغهای شبیه به مات شمیران طهران میکفتیم دست چپ دیواری بود
 پشت دیوار پارک و منترل اردو روزبری است خلاصه بقدر کیساعت رانده تا بشهر اردوین برگ که پایتخت
 است آمدیم جمعیت این شهر را گفتند دویست و پنجاه هزار نفرست جمعیت زیادی از زن و
 مرد و بچه در سراسر راه و مرتبه های عمارت ایستاده و نشسته بودند شهر و پست و بلند ی تپه و دره و واقع شده
 است و کوچه و در میان شهر است که بالای آن دیوار و قلعه دار و وارک قدیم این شهر بوده است
 و حالا سربازخانه است و وزیر آن شایکه توپ میگرداند از پای محبته شاعر معروف و مورخ که تاریخ اول
 ناپلئون اول را نوشته و اسمش (اسکوت) بوده است که بیشتر این شاعر مورخ معاصر ناپلئون
 اول بوده و خودش هم از اهل اسکاتلند است یک برج مانندی و طی بلند ی ساخته و محبته او را در بالای
 آن قرار داده اند خیلی نمایی است از این کوچه که فیستیم کوچه معروف بزرگی بود خیلی راه رفته تا رسیدیم
 به رب موزه این شهر که از موزهای معروف انگلیس است و در این موزه اسمیت است که بیست سال
 در ایران بود و ماکرات از ایران به هندوستان بابت تمام او کشیده شده آدم خوبی است اما حالا خیلی پیر شده
 است پیاده شدیم موزیکان و صف سرباز و غیره حاضر بودند رفتیم بالا بنهار را باید در موزه خورده و
 بعد از آن باره آهن برودیم برای مقببه و عمارت اردو امست که محفل یکایه وقت حرکت زن بنام
 نیتند نه از و خورده شد در اطاقیکه امتعه و صنایع قدیم و جدید ایران را در اینجا گذاشته بودند نه
 حاضر کرده بودند در مسیز جمعیت زیادی از صاحبان و بزرگان انگلیس بودند پس شهر در
 سربازخانه نطقی کرد و ما هم جوابی دادیم لیکن خطبه مفصلی در رعیت ورو و ما قبل از بنهار در اطاق
 تختانیکه زن و مرد زیادی حاضر بودند خوانده بودند خلاصه بعد از بنهار برخاسته و موزه را بقدری
 که در نمیساعت می توانستیم گردش کنیم تماشا کردیم انصافا بسیار موزه پر اسباب خوبی است بعضی نمونه
 کلیسای و عمارات ایتالیایا و هندوستان و غیره را بعینها از کج ساخته اند که بسیار خوب است و یکرا انواع
 اسبابها از بلور آلات و چینیهای کهنه و نو و ظروف مختلفه از برقیل دیده شد که تیف و لی که برای
 راه آهن چست ساخته است (۲ سستون سن) انگلیسی اختراع کرده است در این موزه گذاشته اند

شدت

London

که اینهمه ایهامی آهنی که حالا هست و وضع و نیار بالمره تغییر داده اند از جهت تراجم همین شخص بوده است
بسیاری از مرعنا و جانور مارا بعینها درست کرده و راطا قنایه هشته از انواع مارها و ماهیها و شکار
از ولایات هندوستان و افریقا و نیکی دنیا در اینجا هست و مثل اینست که زنده باشند و یکرمایت
هنگام بسیار بزرگی که یک وقتی اتفاقا از دریا بسواحل انگلیس افتاده و گرفته بودند از ستر آدم استخوانش را
از وسط اطاق آویختند و عقیده غریبی است بسیار حیوان بزرگی است طول و عرض زیادی دارد
و سرش از فیل خیلی بزرگ تر است در حیوانات بیشتر از این نیست چیزی نمیدانم از موزه بیرون آمده سوار
کالسکه شده از کوچه سرازیری رفتیم تا رسیدیم براده آهن سوار ترن شده براده آهن قدیم قریب چهار ساعت
و نیم راه است وضع صحرا تقریباً همان است که نوشته ایم کاهی دره و تپه و پست و بلندی است و کاهی
صحرا صاف سبزه و چمن زیاد است درخت کمتر و دید میشود کل نیمگی هست اما نه بقدر خاک اسکا تلند
و عرض راه و راستا سیونهای که توقف کردیم یکی «هیو دایت» و دیگری «سریلا سموس» و دیگر
اسکوتش کپ بود و در هر یک از اینها سه چهار دقیقه توقف کردیم قدری هم باران آمد هوا خوب
بود و همینطور اندیم تا وارد استا سیون ریشوری شدیم از این استا سیون باید برویم سبانه لر و از ستر
که مختص توپ معروف بارسترنگ است خود لر و در استا سیون حاضر بود پیر مردی مبتلا دو دو ساله است
اما هیچ شکسته نشد و صورتش صاف و سرخ و قد او است آثار چین و پیری جز در گردن و زیر گوش
و چانه و لبش پیدا نموده دست خودش را بگردان انداخته بود و خیال کردیم شکسته است معلوم شد عیبی ندارد
صنایع امتحانی با اکثر سیمیه میکوده انجست او سوخته است سوار کالسکه شدیم لر و امین السلطان و کالسکه
ما و سایرین در کالسکه های دیگر نشسته اندیم برای عمارت را از نزدیک بود و از جاهای با صفا گذر شدیم
اصل عمارت عالیست و دامنه کوه شکلی واقع شده منظر خوبی دارد محل عمارت سنگلاخ بوده محض اینکه مسطح کنند
سنگهای آنرا پراکنده آنچه لازم بوده و عمارت کار کرده اند و باقی را در اطراف عمارت در سرازیرها مثل
سنگلاخ طبیعی حسیده اند و اطراف را بچخل کرده و درختهای خوب خرزهره و کاج و عنبره نشانده و در
لای سنگها انواع نباتات و گلهای رنگارنگ کاشته اند که بعینه مثل طبیعی است یک بوته سبزه خوبی بود
مثل کون اما خار ندارد کل قرض کوچکی دارد از کلهای قرضی که در اسکا تلند دیدیم زیاد دیده شد و در جلو
عمارت دره ایست رودخانه کوچکی از میان آن میگذرد یک آبشار سه چهار ذرعی ساخته اند منظر خوبی
دارد بالای رودخانه یعنی بود و قسمتی از دره پل طولانی آهنی ساخته اند بقدر یک ذرع عرض دارد برای
پیاده و وساخت اندن برای کالسکه زیر پل آب و درخت حالت خوشی دارد و در عمارت که شدیم

It arrived.
Pleasant weather.

July 10/90

لرودم و مارا پذیرانی لرودن اوست تا و چ است اما چاق و فریه و موسی سرش سفید است چلی زینت کرده
 وکل زیادهای بر سرش زده بود و لرود مارا برده اطلاعاتی مخصوص مارانشان و او قدری اسراحت کرده آدمیم
 پائین برای کوشش بعضی از قلمزین ما همراه بودند لرود صاحبخانه و بیکری یکی نیوکاسل و یک جنرال و دو نفر
 دیگر هم حاضر شده همراه آمدند رو بپایین رفتیم تخته سنگها را بطور طبیعی پل کرده اند از روی پل گذشته در
 کنار رودخانه خیابانهای کوچیک پیچ پیچ و درختها و گلها می رستگاه یک و دره و تپه های خیلی با صفا داشت
 بعد از قدری تماشا از طرف دیگر بالا رفتیم بهار آدمیم منزل ما در مرتبه سیم عمارت است منظر خوبی دارد
 قدریکه گذشته وقت شام شد رفتیم با طاق شام نشینیم زوجه لرود صاحبخانه و دوست چپ و عکیم طولوزان
 و دوست راست نشستند (جنرال سر جان ادی) هم در سر شام بود از جمله های معتبر انگلیس
 است که در شورش مهندستان و در جنگ توستاپول و در افغانستان همه جا بوده است دختر او زوجه
 خواهرزاده لرود استرنک است خود آرمسترانگ اولاد ندارد و وارث او منصفه بخوهرزاده او است دختر
 جنرال و حقیقت مثل حنثه خود لرود است محبوب و محترم و جوان است قدری لاغر میباشد تا زده موسی
 کرده اند یک جنرال دیگر هم بود اسمش (جنرال سر ادوارد بدوکت) او هم در جنگ نرم بوده
 و در توستاپول پای چپ و از آنو خمپاره برده است حال پای مصنوعی میکند و در راه میرود و منصفه قدری
 میشلند حکم کشه نیوکاسل بازو جبه و دو سه نفر از حسنه از حکومت و روسای کارخانه آرمسترانک در سر
 نیز بودند بعد از شام حنثه بازی آورد و دره بود که اصل او فرانسوی است مدتی در لندن کر سپندش روزها
 لی تیمپس بوده بعد حنثه باز شده سبیلهای آویخته دارد بازیهای دستی با گنجه و دستمال کرد خیلی
 طار و تروست است یک بازی آن این بود که سه دستمال سه رنگ در کاغذی پیچیده داده است
 امین السلطان بعد یک قوطی از شیشه که میان آن پیدا بود و در روی سینه گذشته و دستمالی روی آن
 کشیده و دو سه مرتبه بلند کرد و دیدیم یک مرتبه اشاره کرده و دستمال را برداشت سه و شمالی رنگین که در میان
 کاغذ دست امین السلطان بود رفت میان قوطی و کاغذ خالی دست امین السلطان ماند باز کرد و سه پند
 بعد بازیها و دیگر کرد و بعد حنثه آورد که لباس سفید غربی پوشیده بود سر برهنه با کیس و بای پریشان
 و چشمهای خواب آلوده خوشگل بود و حالتی داشت او را روی صندلی نشاند و همچو نموده که او را خوابانید
 حنثه خود را بحالت بیوشی زده جلوه و یک پند کرد و قبل از آنکه حنثه بیاید هر یک از اهل محفل گفت
 هر کس بر میخیزد و خیال خود بکند زند بدون حرف زدن و بدون اینکه من بچشمه حرفی بزنم همان کار را خواهد
 کرد بعد هر کس بر که آمده حنثه حرفی زد و غتره که پیش سبته و در عالم بیوشی بود و همان حالت برینماست

که اینهمه ایها به این معنی بود و مثلاً ما گفته بودیم بپسینک ما دست بزند آمد بهین کار را در سایر راهم مینظر
 در ساعت و ششتر دیدنی بود کار او خیلی عجیب و حیرت انگیز بود و عمارت لرود آرمستر و تک طرح غربی است اطای قهای
 زیاد و در راه و دله و دالانهای زیاد و اسباب و اثاث البیت و مجلل است در یک اطای نشین کوچک
 او که بعد از شام نشسته بودیم و در اینجا حق بازی کردند چارسی شک مرغوب کرده بودند یک شاد نشین کوچک
 و شت جلد و کوشهای آن شک مرغوب که روی شک راست کار می بسیار اعلی کرده بودند پرده های
 نقاشی بسیار اعلی هم و شت که کمر پرده باین خوبی دیده بودیم بعد رفتیم خوابیدیم روز چهارشنبه بیست و پنجم
 امروز باید برویم به (جواد فوسر د) و ساعت دو و از ده یعنی وقت ظهر حرکت کرده و خا میم رفتیم
 نیوکاسل و از اینجا برویم به براد فور و یک ساعت قبل از رفتن کالک کوچک مربعی آوردند ما و یکسها
 طولوزان و خود لرود که کالک نشسته رفتیم و بده کوچکی که مال لرود است در اینجا انبار و چند خانه رعیتی مال
 باغبان و رعیت های لرود میباشند در راه منظر خوبی از کل و استجار و در و طرف داشتیم از دنیا بانهای بسیار
 پاکیزه راحت که چند آن بزرگ هم نبود عبور کردیم و بهین جهت لرود کالک کوچک برای سواری خواسته بود
 انواع کله ها و رختها از دخت خرزهره که همه کوه قمر بود و دختهای کوچک و بزرگ کاج و عنبره و کله های
 توان کوهی که در شکرستانکه و سیاحتات حد و طهران هم هست از کله های قمر اسکا کنند که پیش نوشتیم
 زیاد بود و اغلب این استجار و کله ها مصنوعی تربیت کرده جنگل صبی که بود و صفای غربی داشت لرود گفت
 (کسر و سن) هم در اینجا یافت میشود و دریاچه دیدیم که در آنجا مایه تنزل آلا بود و راندیم و در کوه
 قدری کردشش کرده و در اجعت راه سر از یری تندی بود و پیاده آمدیم تا عمارت باز ده و قیق بوقت
 رفتن مانده بود قدری توقف کردیم تا وقت حرکت رسید و ارکا لک شده راندیم برای همان تاشیو و شوی
 که از اینجا بودیم سواری زن بخار شده راندیم برای نیوکاسل یک ساعت و نیم راه بود و درین راه دانستیم
 مویر بشت قدری ایستاده و راندیم تا به سمحتر نیوکاسل رسیدیم راه همه جا پست و بلند و حاصل
 زراعت و چین و دخت تک اما کل زیاد نبود و تپه ها و کوهک جاوه بود از بعضی توله های کوچک
 هم گذشتیم و در رود بخار نیوکاسل حاکم سمحتر و اجزا بلدی حاضر بودند و تشفیات نظامی علی الرسم
 مجمل آمد حاکم خطابه تنبیهی حاضر کرده بود و ما اینجا خواند ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک ترجمه کرد و بعد
 سواری کالک شده راندیم از کوه بسیار ممتدی گذشتیم که جمعیت بسیاری از زن و مرد ایستاده بودند
 و مویر میکشیدند مینظر رفتیم تا در کنار سمحتر به کارخانهای آرمسترنگ رسیدیم در اینجا و اطای چند
 پیاده و راحت کرده بعد رفتیم سر بهار همان استیاضی که از زن و مرد و دیشب در سر شام موعود بودند و اینجا

روز پنجشنبه
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۳

فروردین

مهر

هم حضور داشتند نهار خوردیم آرمسترانک و خاکم سمشد سعی در سربار رود سر سر رلف از جانب
 جواب داد بعد از نهار رفتم بجای خانه توپ سازی آرمسترانک بعد از اینکه این شخص اختراع توپ
 زده تمام توپهای انگلیس و هندوستان و سایر تصرفات دولت انگلیس از توپ سفاین و قلعه جات
 را اینجا ساخته میشود توپهای غریب و اینجا دیدیم وضع کارخانه و یکپشتیهای بزرگ سنجار و مکنکه سنجار و کور
 غریبه شبیه کارخانه کروپ است یک توپ بزرگ دیدیم بقطر چپا بزرگ و طول بیست قدم وزن
 آن یکصد و دوازده (مقن) انگلیسی است سوراخ آن بقدری گشاده بود که یک کجیچین از میان آن میکشید
 خان خوبی زده اند کلوله آن لیزار و ششصد (پوند) انگلیسی وزن دارد و یک تیر بار و ط آن منفرد
 شصت پوند وزن دارد و یک توپ بزرگ و یک دیدیم بجهت قلعه ساخت بودند حصاری از فولاد
 دور آن بود و بایک پیسخ و اباب که کینفر آدم توپ باین عظمت را حرکت میداد بهر طرف میخواست
 چرخ را میگرداند توپ بالائی آمد و پائین میرفت یعنی بعد از انداختن کلوله توپ خود و پائین رفته
 پشت حصار فولادی پنهان میشد اغلب توپها در جلو پیشروی آتشان سپر فولادی دارد که بکمی
 محفوظ باشد کلوله باین سوراخ میکند از اینجا سوار راه آهن دستی شده و رفتم بجای خانه کشتی سازی
 آرمسترانک که در کنار رودخانه (تاین) که رودخانه بزرگی است و کشتیهای بزرگ در آن کار میکنند
 و دود میل تا دریا سافت دارد کشتی میسازند چندین کشتی دیدیم که در اینجا میساختند و یکی از آن کشتیها
 تمام شده بود که میخواهند در حضور باب بنید از اندام چون بکلی خطم حسد رود دریا صبح زود وقت
 انداختن آن باب بود و ما نمیتوانستیم در آنوقت حاضر شویم قبل از حضور ما باب انداخته بودند کشتی
 برای دولت ایتالیا ساخته و بعد از اتمام باب انداخته اند کشتی خوبی است توپهای بزرگ و کوچک
 دارد و گفته ساعتی بهشت فرسخ را مسیر و حالا در تندر روی کشتیها خیلی اتمام میکنند چندان اعتنا
 بزرگی سفاین ندارند رفتم این کشتی را تماشا کردم کعبان و عملیات کشتی همه ایتالیا بود و اسم
 کعبان (پیکونله) است که از ایتالیا با اینجا آمده است کشتی را ببرد یک ماه دیگر حسد کی توفش
 کشتی تمام میشود کشتی را مسیرند اسم کشتی (پله موندله) است از اینجا باز سوار راه آهن دستی شده
 آدمیم بجای سوار شده را دیدیم بجای سواران سنجار شده را دیدیم برای برادر و فرود آمد آرمسترانک
 و منبرها و سایرین و کار در خص شده رفتند ما هم سوار و اکن شده و قریب ایرانی و انگلیسی نیز
 سوار شده را دیدیم اول میکشند راه زود یک است بعد معلوم شد چنانچه راه آهن است خیلی استند
 میرفتیم صحرای دوطرف باز است و بندی داشت اما تپهای کوچکی است تک تک بود و رفتم تا به

Ten

Ten

Type

Figure

Figure

در این لینگتن) رسیدیم و اینجا چون مردم عبور را را خبر داشتند جمع شده بودند اینجا مقصد کوهلی است
 و جمعیت زیادی از زن و مرد بودند باران شدیدی هم می آمد و مردم تمام زیر باران ایستاده تماشا
 میکردند و هورا میکشیدند چند دقیقه توقف کرد و بعد گذشتیم و رانیم تا به (هاس و کیت) رسیدیم و اینجا
 از جمعیت مردم معرکه بود یک دسته سرباز قر اول احترام هم صف کشیده بودند اما مردم از دحام غریبی دور
 کالکده کرده به ترن میپسیدند و دست دراز میکردند که ما دست آنها را بگیریم ما هم دست بعضی را گرفتیم
 تفاوت کردیم مردم بیشتر زور آوردند که نزدیک بود توی ترن بریزند و از طرف دیگر که ترن از زمین خیلی بلند
 بود از ترن بالا میرفتند و از پنجه ما سر تو میگرداند که ما را به بنید غریب سیلی بپایند ما داشتند خواستند دسته
 سرباز را جلو داد و از آنکه مقابل ترن با قهری غلوت بشود ممکن نشد همینطور مردم میگردانیدند و زور
 بفرستادن می آوردند تا ترن براد افتاد رسیدیم به (بولاد فوش) در کار حاکم و نواب سبکش حاضر بودند
 فوج و مودیکان و سوار هم ایستاده بودند آمدیم با حاکم سبکش و این سلطان سوار کالکده شده رانیم در
 اینجا رسم تشریفات تازه دیدیم که تا بحال ندیده بودیم نواب سبکش با آن لبادهای بلند غریبی که دارند پای
 جلو کالکده افتادند و آهسته آهسته میفتند کالکده ما هم آهسته میرفت در کوه بقدری زن و مرد جمع شده
 بودند و از پنجه ما سر تا میگردان آوردند بودند که از دو طرف جزیره و کله آمدیم پیروی دیده میشد
 و اینها همه بطوری هورا میکشیدند که گوش از صدای آن صدمه میخورد و وزنها و ستمها حرکت میدادند
 و کف میزدند و سبک میزدند و باران هم همانطور می آمد ما حپت گرفته بودیم مالی اینجا چون اغلب عک کارخانه و
 عیال آنها هستند و تا بحال هیچ پادشاه ندیده حتی پادشاه خودشان در اینجا نیست باین سبکش نیامده و نواب
 و بعد که تبه در هفت سال قبل اینجا آمده اند برای متاشای ما خیلی مایل و حریص بودند و از ورود ما تعجبی
 داشتند حاکم میدانستند که مالی سبکش چه حالتی دارند قبل از وقت در جلو اطراف عمارت منزل ما جلو پای
 رو کوه پوتقازده بزرگی از چوب کشیده و پلیس گذاشته بودند خلاصه آمده و ارد منزل شدیم منزل در
 عمارت بلدی (مبتل و ویل) است در مرتبه بالا که مشرف کوه چپست منزل داریم از زمین ما هم این سلطان
 و بعضی دیگر در اینجا منزل دارند و سایرین در بوتل الکساندر منزل کرده اند از بالای عمارت
 مردم را تماشا میکردیم همه همینطور زیر باران ایستاده به عمارت نگاه میکردند که پادشاه اینجا است هیچ طور
 نمیرفتند و تا صبح جمعیت بود از اینها هر کس بیرون میرفت یا از فکر کنیا هر کس یک لباس رسمی داشت
 و از کوه میگذشت مردم کف میزدند و هورا می کشیدند حقیقتاً هیچ جا متاشای بنشین از ورود ما مثل اینجا
 ندیده بودیم زن و دست خوشگل هم که خیلی ظریف و صاحب حسن و خوش رو و خوش مو بودند و اینجا بیشتر

Washington

Washington

Washington

نه جا بود مثل دوئل یعنی عمارت بلدی این حصه سر راه دریا حسین گرده اند بالنبه بایر عمارات
بدیه بخشهای انگلیس کرده ایم کم وسعت است اما تمام عمارت را از سنگ ساخته اند اطاعتهاست
بل و اسباب زیاده و زیاده هر چه هست سازه و بقدر لزوم است که برای آمدن مائمه کرده اند و در اینجا کسی مسند
دارد و نه اطاعتها و مشرفخانه و جای کار است بواسطه قسمی سده و بود که اطاق نشین را شب آتش کرده بودند شام
خورده بعد از شام در ساعت نه رفتیم تماشای آتش بازی که انالی شعله و پارک حاضر کرده بودند اول کالسه
چهار اسبه آورده بودند سوار شویم اسبها از هیاهوی مردم وحشی بر داشتند آن کالسه را برده کالسه دو اسبه
آوردند اسبههای این کالسه هم وحشی شدند و اسبها بر داشتند اسبههای کالسه را عوض کرده اسب آراسته آوردند
پیش از سوار شدن دیدیم مردم باز بهمانطور در جلوه عمارت از دایم کرده اند رفتیم جلو آنها که مار خوب به بینند
و کتره و او و فریاد کنند باینده نفر دست و اویم که مردم کید فخر و او آوردند بطوریکه نزدیک بودند و از بگفتند
دیدیم و یکرجای توقف نیست آدمیم سوار کالسه شده اند میم حاکم و امین السلطان هم در کالسه بودند کالسه را
خیلی آهسته میرود آتش سواره نظام همراه ما نبود پولیس هم کمتر بود از عهده مردم بر نمی آمدند قدریکه رفتیم
صفوف مردم که دو طرف ایستاده بودند شکسته ریختند و در کالسه ما همه جا با کالسه مامی میدویدند و هورا
میکشیدند پلیسها بهر طور بود جلوه مردم را گرفتند و نظم دادند و این بین باران شدیدی شروع کرد و یکطرف
کالسه را که ممکن بود بپایند نزدیک پارک که رسیدیم از حاکم پرسیدیم آیا در اینجا اطاقی چادری جانی هست که از
باران محفوظ باشیم گفت خیر زیر آسمان باید ایستاد و گفتیم باین باران یقیناً آتشباری خواب شده و ما هم باید
زیر باران بایستیم بهتر این است که برگردیم حاکم بقتضی که برگشتیم با طاق خودمان رفتیم خوابیدیم
تازه خوابان برده بود که صدای عجیب و غریب از کوچه زیر عمارت بلند شده و ما را بیدار کرد و معلوم
شد مردم بخش جمع شده و دستبندی کرده اند و تصنیف میخوانند تصنیفی است که در موقع شادمانی میخوانند
و فریاد میزنند اسم ما را ذکر میکنند بالاخره خوابیدیم اما لی اکس خیلی وضع و حالات و رفتارشان با انگلیس
تفاوت دارد اگر چه مذمبشان مثل انگلیس و استانی است اما باز در متفرعات مذمب هم اختلاف کلی دارند
مثلاً زبان انگلیسی را میدانند اما خودشان هم زبانی عیسوی دارند که نمیکنند بعضی از حالات و عادات
اصل کالسه از این قرار است در کالسه یعنی در محاکم کوهستانی که موسوم به امی لند است اما لی
منقسم شده اند بایلات چند که آنها را کله سکیویندر و سالی این ایلات بورا نشین معین میشوند و اگر چه بیکدیگر
سلطه شرعی بایل خودشان ندارند ولی خیلی طرف اعتماد و اعتنا و صاحب نفوذ زیاد میباشند کاهن روستا
ایلات از نجبا معین میشوند ولی اغلب عسیر نجبا هستند و با وجود این خیلی محترم میباشند بزرگترین این ایلات

اهل (کامبل) است که بدو شعبه منقسم میشود (رئیس یک شعبه) (دوک واکایل) است و رئیس شعبه دیگر مارکز برید و لبرین یکی دیگر از ایلات معروف است که اهل کامبل کامرون است که رئیس این ایل زغیر نجبا است و وحشتر دوک و بکلو را گرفته است و قتی که دوک واکایل دختر علیحضرت پادشاه انگلستان را گرفت ایلات کامبل که در همه جای امریک و هندوستان و سایر کینهای انگلیس هستند میان خودشان پولها جمع کرده و یک مدیه قابل توجه عروسی او فرستادند این کامرون هم بجهت رئیس خودشان همین کار را کردند دوک و منظرهون رئیس ایل کریم است سر جان مکمل رئیس ایل مکمل است هر ایل یک نوع ماهوت محرات مخصوصی دارند که بان ماهوت شناخته میشوند رئیس هر طایفه حق دارد که بر عقاب بر سرش بزند و رئیس خانواده و در پر عقاب و سایر یک پر میزنند افراد این ایلات خیلی حمیت و تعصب بکدیگر را میکنند مثلاً و نفر کامرونی که مرکز به دیگر رانده و شناخته باشد اگر وقتی در هند یا در یکی دنیایا به دیگر برسد کمال تقویت و معاونت را از یکدیگر میکنند و مثل دوست بسیار قدیم باهم رفتار می نمایند (روز پنجشنبه بیست و هشتم) امروز باید برویم بعضی کارخانه دارا تماشا کنیم در ساعت دوازده بعد از نصف شب که وقت رفتن بود سوار کالسکه شد بطرف کارخانجات رفیق جمعیت و از دوام فرم در راهما باز بهمانطور بود اول رفیق یک انبار پارچه های پشمینه عمارت وسیع خوبی بود تمام اطاقها را از بالا و پایین متاع چید و بود و میسین توپهای پارچه دارا در قفسه چیده و نمونه آنها را در جلدو آنها آویخته بودند اسم رئیس اینجا سه هنری میچل است در اینجا خیلی کثیر انواع پارچه از پشم حیوانات ایران و پشم شتر ایران و پشم حیوانات عثمانی و پشم بز اکو رده که یکی از مالک آسیای دولت عثمانی است در پائین و بالا دیدیم و از بعضی پارچه های پستی رنگ بزمک چند توپ انتخاب کرده برای نمونه خریدیم از اینجا پائین آمد باز سوار کالسکه شد مسافتی رفیق تا بکارخانه دیگر که کارخانه ابریشم است رسیدیم در اینجا باید نهار بخوریم قدری و اطاقی راحت کرده بعد رفیق بر بنارسی چیل نفر اینجا بودند و اینجا این کارخانه (لیستو) نام است یعنی این کارخانه حالا متعلق بجهانی است و این شخص رئیس است در سر میز دوست چپ نشسته بود و پیروی است به نقاد و همچنین ما زنده دل کونده های سرخ دار و مطلقا بین مصورتش میفاده آدم خنده روی خوبی است خیلی صحبت میداشت میگفت پنجاه سال است من شروع باین کارخانه کرده ام و هر سال از خودم بنا نموده ام خودم شش مخترع ماشین است اما میگفت پنج ششاه است کارخانه را کمپانی کرده ام اصل کار این کارخانه این است که لاس و ابریشم بد خواب از هر کجا هست از ایران و هندوستان و ژاپون میخرند و در کارخانه فیلاتور

دارد و ابریشمهای پست بد را میکشد پاک و صاف و بی عیب میکند و مخمل و عنبره از آن میبافند رنگی رخا نه
میکفت سابقاً از ایرانم ابریشم زیاد می آوردند حالا کم شده و جهتش ناخوشیست که در ایران و هندوستان
و سایر جاهای ابریشم افتاده اما در فرانس و ایتالیا و سیلان از ابریشم اند و از هندوستان هم آدم و زن
که یا بکپی نه تا و در هند هم علاج از آبکا رسبند و کیفیت حکومت هند و سیلان زمین زیاد من و اوده که ابریشم
عمل میاورم خود هم دو سه دفعه برای سرکشی بجای رفته ام کجا عتی و شست میطوف آن سینه و طرف دیگر طلا
بود و کیفیت پنجاه و پنج سال قبل از این در نیویارک حسیده ام و همیشه میراد من بوده و اتفاقاً طای آن هم
ساییده شده بود و خیلی تعجب کردم صحبت زیاد کرد و با عرض میگوید که از جانب ایران هم آدم بفراست
و ایتالیا برای علاج ناخوشی که ام ابریشم فرستاده شود و این دو سال که همای ابریشم ایران اکمل اند
رونجوشی گذاشته و مرضش کم شده است و بالنبه خوب عمل آمده است در آخر منهار هم کی و منطق کرد
و اظهار استنان و مسرت زیاد از آمدن ما نمود بعد از منهار برخواستند از همان اطاق میسر داخل کا رخا
شدیم کا رخا نه بزرگ مفصلی است و متشکیکا کا رخا نه کا میکند بطوری صد امیکند که کوشش آدم صدمه نمینور و
هیچ نمیتوان در آن کا رخا نه حرف زد و ملامت اینجا بیشتر زن و دختر هستند تمام کا رخا نه را اگر دوش
کرده بعد رفتم مرتبه بالای کا رخا نه که کارهای تمام شده و مخمل های بافته را در اینجا آویخته بودند اینجا را
هم تماشا کرده آمدیم پایین سوار کالسکه شده را ندیم برای مسخره اشب را باید برویم در یک عمارت
شام رسمی بخوریم در ساعت هفت بعد از ظهر رفتم برای الغارت شام و مجلس سیار عالی بود بقدر دوست
نفر سر نیز نشسته بودند حکم در دست چپ ما بود قبل از شام دعای بخور و دیگر که در مجلس رسمی سابق ندید
بودیم خوانند چهار نفر زن بر خاسته پای میز ایستاد و با و از خیلی خوب دعا را قرائت کردند و شروع
کردیم بخورون شام بعد از تمام شام هم باز دعا را همان چهار نفر زن خواندند در وسط شام که بعد است
من است کردند تمام اهل مجلس از عا کم و صا جمه منصب و سایرین با و از خیلی خوشی تصنیف بسیار خوبی خواندند
و هورا کشیدند و گفتند و شام تمام شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارتیکه نزدیک همین جا
برای خواندن اورسین اینجا رسیده پایاده شده تا لار بسیار بزرگی است که مخصوص دادن کنسرت و هر وقت
کنسرت میدهند در این تالار است بقدر بزرگ و ششصد نفر جمعیت از مرد و زن و دخترهای خوب خوشگل
در این تالار بودند از دو طرف زنهای کوچک داده از میان آنها که ششیم برای اطاق خیلی گرم بود
از پله های بالا رفتم صندلی برای ما گذا رده بودند اما ما روی صندلی نه نشسته ایستادیم پشت سر ما هم
دختر زیاد می و مرتبه بالا ایستاده و هر کدام کتابی در دست داشتند اما معلوم نبود این کتابها

برای صیت یاب مرویس سعیدی هم پست یاب پیافونسته بود این مالار و و مرتبه دار و و بالا تا پاپا
 تمام آدم بودند بعد از آنکه هر کس در جای خود قرار گرفت حاکم اجازه خواست که خطبه بخواند مردم همه
 ساکت شدند و نایب حکومت که زلف سفید مصنوعی دارد و خطبه مفصل خواند و ما هم جوابی بفارسی دادیم که
 ناصر الملک با تخلصی ترجمه کرد بعد تمام مردم از جواب ما اظهار خوشنودتی کرده و همورا کشیدند و دست زدند
 اینها که تمام شد گفتند این دختر که کتاب و دوست دارند تمام خوانند نامی معروف هستند که مخصوصا
 برای خواندن آورده اند و از ما اذن خواستند که آواز بخوانند اذن دادیم شروع بخواندن کردند
 ایستاده و نوشته آواز خواندند و اندر ویش سفید هم پیافون زد چون هوای اطاق خیلی گرم بود در وسط
 خواندن کی برخاسته آمدیم مثل خوابیدیم باز صدای نامی و هو و قال و مقال مردم نوی کوچ و معبر
 باقی بود روز جمعه عیث و هفتم *امروز باید اول برویم به شهر لیدر بعضی کارهای حاجات*
 که در اینجا است تماشا کرده بعد از آنجا برویم به شهر برای تن که اعتماد السلطنه و بعضی دیگر از ملزمین شت
 شب است در اینجا اقامت دارند صبح برخاسته پس از ساعتی سوار کالسکه شده راندیم برای کار باز مردم
 طرفین راه جمع شده صید نامی بلند همورا میکشیدند کالسکه ما را هم از میان جمعیت خیلی آهسته راه میزدند
 بهمنیله رفتیم تا رسیدیم بکار سوارترین بخار شده از شهر (براد فرد) تا شهر (لیدر)
 تمام راه از نوی آبادی و توپها گذشتیم و و آبادی انفصال داشت هیچ صحرا و بلکه ندیدیم چهل قیله
 از بر آفر و تا لیدر راه است جمعیت شهر براد فرد میکشد و شصت هزار نفر و جمعیت شهر لیدر ده
 و شصت هزار نفر است رسیدیم بکار لیدر حاکم و اعظم شهر و دستانه سر باز و موزیک تمام حاضر بودند
 از کار سوار کالسکه شده باز کالسکه ما را آهسته با محال تشریفات بردند تا به هتل و ویل که عمارت بلدی است
 رسیدیم چهارتی عالی است اما به بزرگی و وسعت عمارت های بلدی شهر نامی دیگر نیست سی سال قبل ازین
 ساخته اند و خود و حضرت پادشاه انگلستان با اینجا آمده و افتتاح این عمارت را کرده اند راه پله بسیار
 عالی و وسیعی داشت از پله ها بالا رفتیم و دست راه پله سر باز ایستاده بود و داخل تالار بزرگی شدیم
 که مثل تالار براد فرد مملو از جمعیت بود یک ارک بزرگ بالای اطاق گذاشته بودند و دور آن غلام
 گردش داشت اینجا هم تالاری است که هر وقت میخواهند کنسرت بدهند در اینجا میبندند راه هم نبود
 مگر همان والایی که از وسط مردم برای ما باز کرده بودند و به بالای تالار رفته رسیدیم به سکوی که بر
 اینجا صندلی گذاشته بودند اینجا ایستادیم حاکم اذن خواسته خطاب به تنیت را داد بنایب حکومت
 شروع بخواندن کرد بعد از آنکه ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک با تخلصی ترجمه کرد و مردم همورا کشیدند

Dr. J. P. ...

Leeds.

زیاد بود خیلی گردش کردیم همه بای غریب و عجیب ازین کار خانجات بلند بود که نغز آدم را خیلی صدمه میزد
عملجات این کارخانه باری و درخت پرستند و تمام در اطراف این گازجات خانه و منزل از در صورتاً بهم این
زنا خو کل هستند و گیسهای خوب دارند اما لباسشان باقتضای کار و عملی حرکت و بدست خلاصه بعد
گروشن یا دسوار کالسکه شده آمدیم کار سوار ترن بخار شده را ندیم برای براتین وقتی که براه آهین شستیم خجبات
از نظر گذشته بود و همچنین میزدیم و بلندن کالسکه بخایم در کمال سرعت ساعتی بیست فرسنگ میرفت
هوا بهم ابرو سه بود و کم کم تاریک میشد تی که را ندیم رسیدیم (گو انظام) در اینجا اسنایو فی است
که شام حاضر کرده اند و باید در واکن همرا بان و طرین ما شام بد بند ترن است و همرا بان شام دادند برای
ما هم شام نومی واکن آوردند بعد از شام ترن حرکت کرد و متصل از راههای فوقانی و تحتانی و تو لهامی گذشته و
متصل راه آهین و ترن بخار بود که از پهلوی ما میآمد و میرفت باران هم دوباره شروع باریدن کرد و هوا تاریک
شد تا رسیدیم بشهر لندن از زیر عمارات و روی عمارات شهر و از تو لهام و کو بهای حبیب و جا های غریب
میرفتم تا وارد کار شدیم قدری در کار لندن توقف شد و سرد و مندوزلف از اینجا مرخص شده بلندن
رفت که کیش بماند و بعد یاید و ما حرکت کردیم از تو فی هم از تو فی شهر لندن براه آهین رفته تا از شهر خارج شدیم
و افتادیم براه راست براتین و دیگر بواسطه تاریکی شب معلوم نبود یکجا میرویم ساعت یازده که یک ساعت نصف
شب مانده بود رسیدیم به کار براتین حاکم براتین با بعضی از طرین ما که در اینجا بودند همه درگاه حاضر شده بودند
ما با حاکم براتین و این سلطان در یکت کالسکه نشسته خیلی را ندیم تا رسیدیم بمنزلی که برای ما معین شده بود
اینجا خانه داو و ساسون یهودی است که در لندن هم همان او شده بودیم خانه بسیار خوبی است و بد ریاضه
میکنند عمارتش مثل عروس آراسته بیست مبل های خوب و اطباقهای نرین و چراغهای الکتریکیته دارد و اطفاقی
عمارت را از اطاق مخصوص خود مان و منازل طرین همه را گردش کردیم این شهر را که شب دیدیم شهر بسیار
خوب با صفائی مرتبی نظیر آدنیا با نهامی وسیع پاکیزه و دیوارهای سفید دارد مثل بعضی شهرهای دیگر و دیوار
عمارتش بواسطه دو دکارخانه جات سیاه شده بود عینیت و از همه بهتر این است که شهری صدای آبی است
نصف شب خوابیدیم (دو دشبند بیست و هشتم) این شهر براتین شهر بسیار خوبی است
تا شاخانه و اکوایم و سایر آثار معتبره بلندی دارد پیشینه مهتا و طرین ما که در اینجا بودند عرض میکردند و دریا
همه روزه سخت منقلب بود ولی از دیر و زمان حال آرام شده است بنهار را در منزل خوردیم دو ساعت بعد
نهار کالسکه خواستیم که سوار شده بگردش برویم یکدسته سوار نظام برای تشریفات سواری ما حاضر شده بودند
از دیر بیکدیگر یکی شهر هم لباس فرزند خود را فرستاده در کالسکه پهلوی ما نشست از اینون هم که از این

ده بود با این سلطان نوی کاسه پیش نداشتند کفیر هم از کدغای بای شهر هم یک چاق مطنای بزرگ
بندگی پوشش گرفته بود در جزو تشرفیات جلو کالسه که میرفت عمارت منزل رو بدیز یا دخیابان است از آن
خیابان که برویم خیابان وسیعی است کله فرش و دیاست و طرف دیگرش عمارات عالی چهارچ مرتبه است که باین
خیابان و دریاگاه میگذرد و دست این خیابان از طرف دریا باز یک مرتبه راه دیگر است ناید یا متصل شود
که از آن مرتبه دیواری بلند است که میان دریا و این خیابان ساخته اند بسیار وضع خوبست این خیابان
وسیع است دریا و خانه با فاصله از یکدیگر و چراغهای کار دارد که شبها روشن میشود و این چراغهای خیابان
وصفای دریا و چراغهای عمارات شهر در شب خیلی جلوه دارد و از این شهر دو پل ساخته اند که نوی دریا میرود اما
ناین باشد که بندری باشد و کشتی باید فقط برای تماشاء و گردش است کشتی بزرگ باین دریایم آید پل اولی
پل بای کی است طولانی آخر پل محل مدوری است برای گردش اما چون باید خیلی لمبه بخورند اما باین برود اینجا پاده نشیم
عرض کردند آن پل دیگر بهتر است را ندیم برای آن جمعیت زیاده ای هم از مردوزن و بچه و طرفین خیابان و بچه
مارسیدیم بر پل دومی که پل خیلی خوبست مسیت و سه سال است که اینها این پل بسج چهل هزار لیره بنا کرده اند
و داخل آن میکنند طول این پل که از یکصد و هارده پای انگلیسی است که قریب چهار صد قدم می شود و عرض
آن قریب یکصد قدم است اما عرض همه جا مسافت نیست یعنی در بعضی جاها عرضی دارد در اول پل طائی بود
سقف آن مخروطی در آنجا شنا کرافتی بود و او در قنما الیه پل میش با آوردند که در حضور ما شنا کند جوان موسی
است در دو طرف صورت نزدیکش گوش اندک ریشی دارد باقی را میترشد خیلی قوی مینه و در شست اندام است
همش (پوفسود و دیش) و از اهل لیور پول است رفت از بالای بام اطائی که در روی پل بود و از آنجا
تا آب ارتفاع زیاد است داشت با پیراهن ابار دار و شلوار ماهوت خود را با آب دریا انداخته آمد تا
زیر آب بود بعد بیرون آمده و بحال سهولت مشغول شنا شد از ضرب افتادن قوی آب پشت چپش تکیه
چکمه خود را کنده بود شنا کرد و در او اسط پل تکیه است که آب میرسد و در حقیقت کلک شتهای کوچک نگاه
و باد بانی است از آنجا بیرون آمد بعد رفیم همان طاق اول پل که متعلق بشنا کرد است دخری بود آب بانی میکرد
او را شنا کردیم و حوضچه ساخته اند که دومی آن بهینه مثل حوضچه بای کو ادریم صفحه از بلور است مگر آنکه بالای شیشه
قدیمی باز است و حوضچه معلوم از آب است جلو آن پرده کشیده بود پرده بالا رفت دخری باز پرده سازد
سایه بسیار خوشگل و سفید لباس سیاه چپانی پوشیده سینه و بازو بایش برهنه کیو با می طلالی افشان
او بجهت در زیر آب بوضع خوشی خوابیده چشمهایش باز بود در زیر آب با کمال آسودگی دراز کشیده بود و بعد بخواب
نشست کم کم بالای آب آمده ایستاد آب از سر و ریش میریزید بعد بعضی گوشهای و صدف قوی آب

ریخته دختر سبد کوچکی در دست داشت رفت زیر آب یکی یکی انداخته جمع کرده با تانی تمام بالا آمد بعد در حالتی که
 او زیر آب بود از پشت شیشه حرف زدند بالا آمد و با دیکست شیشه شیر بر زیر آب و در زیر آب خود بدو
 اینکه آب بدنش برود و شیشه خالی را در با کرد آید روی آب باز مدتی بجاالت نازیحی در زیر آب نشست غلام
 خیلی کارهای غریب کرد با آن سفیدی و لطافت بدن مثل پرهای دریایی که در افسانه های سکویند بنظر آید در
 اطاق و دیگر روی بل خیر خیر دیگری دیدیم یک زن و یک مرد اینجا بودند و یک کله آدمی از چپینی رو بر و در محلی
 گذاشته بودند زن رفت پشت پرده بنیدانیم چه کرد که کم بدیج این کله چینی که دختری زنده شده که حرف میزد
 و باره که کم بجاالت اول بر کشته چینی شده و بتدیج محو کردید خیلی عجیب بود و دیگر یک استخوان بزرگ بزرگی
 که در قدیم خود را اینجا انداخته است گرفته دور اینجا گذاشته اند و روی بل اکانای که بهکته معتقد هستند
 که اسباب خرازی و اسباب بازی اطفال از همه قبیل میگردشند و صاحب دکانها دختر هستند از
 اینجا خواستیم یکبار کو اریتم بروم حاکم راضی نشده عرض کردم و مردم شهر رحمت کشیده شهر آفرین بسته و در کوچهها
 جمع شده بنظرند باید در شهر گردش بنمایند رفتم بگردش شهر زن و مرد زیاد بودند دخترهای خوشکل بریشان بود
 خیلی دیدیم ابالی اینجا همه خوش لباس و پاکیزه هستند عله و کار که کمتر دارا اغلب اهل شهر بجا و تمولین هستند
 و یا از لندن و اطراف دیگر برای تفریح با اینجا آمده اند تمام شهر از این بسته بسته بودند و بجز فامی و انگلیسی
 خوش آمد و خوش باد نوشته بودند برای شب تیه چرخان کرده بودند تماشاگران رفتم تا با شهر و برین
 رفتن یک مرتبه حاکم عرض کرد من دیگر حاکم اینجا نیستم از خاک حکومت من غایب شد گفتیم اینجا که همان شهر است
 و کوچه و خانهها هم متصل خطور از خاک حکومت تو خارج شدیم گفت چیز از اینجا داخل هوشدهم و حاکم بود علیحه هست
 هوسی هزار جمعیت دارد (بواقین) یکصد هزار بازه دیگر رفتم حاکم عرض کرد حالا با حاکم شدم داخل خاک
 براین شدم خلاصه بعد از گردش با آیدیم بکنار و ریاد کو اریتم که بخور د باین میرود خیلی وسیع و بزرگ است
 خوشه بای بزرگ و آئینه بای بزرگ دارد زن و مرد زیاد دسته دسته بودند و اطراف هم دکانهای خرازی
 متعدد بود که دختر با و اینجا فروش میکردند و این کو اریتم حیوانات مختلف از قبیل مار و مرغ و خرزده یا اقسام
 ماهیهای زیاده اند و بعضی از اقسام ماهی دارد دیکت نوع مرغابی که زیر آب شنا میکند و اینجا دیدیم حیوانیکه خر
 میخورد و دست و پا و بالهای عجیبش سفید و در دیده شده بسیار حیوان عجیب همیب کشفی است یا شاید
 کوچکی دیدیم که شفاف بود و تقریباً مثل اینکه زبلور زکین یا بار فن ساخته باشد و دیگر از حیوانات زیر آب که مثل کل
 هستند دیدیم و با آنها غذا نداشت که دیدیم سگ آبی تعلیم داده بودند با صاحبش بازی میکرد و با و میگرد و دست
 میداد و دیگر شیر آبی دیدیم که او را هم تعلیم داده بودند بفرمان صاحبش بود و هر چه میگفت میکرد مثل اینکه زبان

ر بعد از تماشای آکواریوم بیرون آمده در راه پامین سارور یار عظیم و پدر از خیابان بالا رفتیم کوچه پامین بدر یک
 کوچه بالا مرتفع است و مثل دیواری در طرف مقابل دریا دیده میشود بعضی بناها هم از کوچه بالا با کوچه پامین پل
 و که مردم آمد و شد می کنند در کنار دریا دخترها و پسرهای میگردند و روی ریکیهای پاکت صاف منعلطیه
 بدی تماشای آنها را کرده آیدم منزل منزل از چنانکه پیش اشاره کردیم خانه البرت سامون است و بسیار نازنین
 غل است کوچه ای این شهر همه بسیار پاکیزه و تمیز است بعد از ورود بمنزل لطیفی و عصرانه خورده راحت
 دریم امشب هشت ساعت بعد از ظهر حاکم با بنجا سیاید که ما را ببر و مهمانی شام می که در عمارت دولتی قدیم
 بنجامیدهند و در بنجامین مجلس تباری میشود و ساعت شش حاکم آمد تمام مکررین ما هم از این سلطان و
 عماد است سلطه و غریز است سلطان و مجدالدوله و صدیق السلطه و امین خلوت و سایر همربانان تمام لباس
 همی پوشیده حاضر بودند ما با حاکم و امین است سلطان و البرت سامون قوی یکت کالسکه نشسته سایه را
 هم کالسکه های دیگر سوار شده را دیدیم چنلی راه طی کردیم و دور زدیم تا رسیدیم بنجانه حاکم همراه هم تمام اچراغان
 رده بودند و در عمارت شدیم این عمارت را اثر زشت انگلیس در قدیم ساخته است عمارتی عالی است اول
 داخل و طاق بزرگی شدیم که زن زیادی در اینجا ایستاده بودند از اینجا گذشته اطاق باطاق و دالان بدالان
 لهیم بچراغهای الکتریسیته روشن و سرباز و صاحب منصب نظامی زیادی در تمام این دالانها و اطاقها از
 و طرف ایستاده بودند و کرده داخل اطاق بزرگی شدیم که نیز شام چیده بودند اطاقش بوضعهای قدیم است
 که میتوان درست و وضعش را نوشت جور غریبی طاق رده اند یکت چهل چراغ بسیار بزرگی از وسط این تالار
 آویخته اند اما خیلی کهنه و قدیم بود بقدر یکصد و بیست نفر در سر این نیز شام دعوت شده بودند رفیق میر نیز
 باز برسم معمولی عالی مختصری یکت مرونی خواند و ششیم چند نیز هم روبرو بود و که جمعی از دعوتین هم سر آن میزها
 بودند شام خوردیم حاکم در وسط شام برخاست و خطبی کرد و ما هم جواب دادیم بعد از سر نیز شام برخاستیم
 آیدیم بیرون باغی بود و چراغان کرده بودند وزن زیادی قوی باغ از دو سمت ایستاده بودند از میان آنها که
 بود اکشیدند رفیق داخل یکت عمارت دیگری شدیم که انهم جزو همین عمارت است این عمارت سابقا
 اصطبل انبیا است بزرگی که شام خوردیم بوده است بیت سال است که بنای آن تعمیر داده و اصطبل را جای
 گشود و قصه و بال ساخته اند یکت جای بزرگ بدو دری است و در مرتبه طاق چوبی دارد و یکت ارگ بزرگ
 هم اینجا است که در وقت رقص و گشودن نیز میزند انبیا عمارت و آن عمارتی که شام خوردیم بر دو آفتاب متعلق است
 پادشاه انگلیس بنا شده است ایشان در ابتدا می سلطنت خودشان که بشهر را بین آمده این شهر را چندین
 قابل اعتنا ندیده باین لحاظ این دو عمارت را هم با بانی شهر بخشیده اند بعد از آنکه این عمارت را در اثر و اینجا

این عمارت
 در زمان
 پادشاه
 انگلیس
 بنا شده
 است

ساخته است کم کم اینجا محل آبادی شده است خلاصه دین عمارت هم زن و مرد زیادی ایستاده بود و صدقه
 بزرگی برای مالک داده بودند برای سایرین هم صدقه گذاشته شده بود البته ایستاده کرد و اجازه داشت
 و پس از اجازت نایب الحکومه بازلف مصنوعی خطبه مفصلی خواند ما هم جواب دادیم بعد روی صدقه نشتیم
 شروع کردند زن و مرد بزرگت سباب بند بازی هم آویخته بودند البته ایک و دختر بسیار مقبولی بن چهار
 سال که زلفها و کیسهای فشان از دو طرف سرش ریخته بود و همش (زالال الدین) و از اهل نیکی دنیا و صلا
 یهودی است لباس چنان بسیار قشنگ خوبی پوشیده بود آمد رفت بالایی بند بنا کرد بازی کردن مطلق
 زن حقیقت کار بائی کرد که بعقل راست نیاید و نمیوان نوشت بعد از آنکه بازیهای خوب و کار بائی چپ
 کرد و آخر آن طنبائی که آویخته بود تائب زیاد خورده یک طنبائی دیگر که اینطرف از بالای طاق آویزان کرده
 بودند و یک مردی سر از نگاه داشته بود و دختر در بین تائب خوردن پنج ذرع مانده باین طنباب پرید
 و این طنباب گرفت در این طنباب هم بازیهای خوب کرده آمد پائین بعد یک مردی آمد که لباس قرمز
 پوشیده و تمام آنرا پولک دوخته بود که برق میزد و میزد که مثل مار بخود می چسبید و چرخ میخورد و مثل جانور شرار
 می آورد لای پایش و پایش میزد و سرش اعضا و اندامش مثل موم نرم بود بلکه موم را نمیتوان اینطور در دست نگه
 داشت در آورد و خیلی غریب بود بعد دو نفر دیگر آمدند که معلق میزدند یکی از آن دو از اهل لرستان و لوژن بود
 این دو نفر هم کارهای عجیب میکردند اول یک میزی آوردند که پایه بایش بار قلع یک ذرع و بقدر که سبک
 زمانه بود اول از روی آن بزرگت معلق زد و روی چچ دست خودش بعد سه معلق دیگر زد بعد دو کرسی رو به
 گذاشت و معلق و همینطور تا هشت کرسی رو به هم گذاشت که شش ذرع ارتفاع داشت از آن بالا معلق وارد
 میزد و روی چچ دست خودش بعد هفت معلق دیگر هم زد و خیلی کارهای غریب بود و بچ داشت که چچ این مرد که
 عیب نمیکند بعد سه نفر آمدند که خودشان را بصورت زاپوینا ساخته و لباسشاپونی پوشیده بودند البته کلاه
 بازی کردند هر کدامی چهار کلاه در دست داشتند و به هوا میپاشیدند چنانچه بطوریکه کلاه با متصل در هوا بود و
 معلوم بود که بدست اینها بر سه خیلی غریب بود بعد یکی از آنها چند کبوتر آورد و آنها را عادت داده بود که با
 کند و بعد بایند روی دیو جامه که بر سرش مثل خمر میزدند بشیند کبوتر بار اول کرد یکی دو تا آمدند نشسته باقی دیگر
 نیامده رفتند خبر بته بای بالا که زن با خودند روی ستونها نشسته خیلی اسباب خفت مرد که شد بعد همین سه نفر
 کار و بازی خوبی کردند کارهای بزرگ مثل کار و طبع همان تری و بزرگی آوردند و هر کدامی سه چهار کار بدست
 گرفته بنا کردند و به هوا انداختند متصل بحال سرعت کار و بار به هوا می انداختند و میکردند بطوریکه هیچ وقت
 در دستشان چیزی نبود و اینهم خیلی نماند داشت بعد بنا کردند این کار و بار به هم انداختند و در از یکدیگر ایستاده

مثل کار در بار بطرف بعد یک مریا نه اختند و چنان بجلدی میگردند و میانداختند که متصل کار و مایه نه هوا بود
 هم بازی عجیبی بود بعد از تمام بازیها برخواستیم و خربزه باز که لباس سبی خودش را پوشیده بود اینجا ایستاد
 و او از کردیم آمد جلو ما با او قدری حرف زدیم از نزدیک هم که او را دیدیم خیلی خوشگل بود آن دو نفر را هم
 بعلق میزدند فرستادیم آوردند قدری هم با آنها حرف زدیم بعد سوار شده آمدیم منزل خوابیدیم (دو روز
 گشتیم بدینت و نهم) امروز باید برویم بحمام ترکی یک منار مختصری خورده کالسکه آوردند و ما
 ندیم را ندیم از کنار دریا برای حمام از یک کوچه سربالارفته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم سر حمام بسیار
 زیلی داشت یک حوض مرمری با آب صاف و سر حمام بود که سوزن از ته آب پیدا بود و این حوض میرفت
 قوی که خانه که اگر آدم میخواست از این حوض قوی که خانه برود و از آنجا به حمام بیاید ممکن بود سر حمام و حمام
 خانه هم اطاق است و در حقیقت یک است عمارت است که همش را حمام گذارده اند سقف سر حمام تخت است
 تخت شده فیت قوی حمام گرم بسیار خوبی بود و خانه ندارد همان شیر دارد و با بعضیهای مرمر و چک که
 بش گرم و سرد میشود و آدم نشست و نشو میکند طاق که خانه حمام از آهن است و شیشه های خانه خانه رنگین
 دارد بعد از استحمام آمدیم بیرون خست پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل حکیمباشی طولوزان آمد عرض کرد که
 مادر طالب است و دیر و یکد خورش را آورده است میخواهد بحضور بیاورد گفتیم بیایند آمدند و پسر داشت
 پس هفت هشت سال و دختر بیست و چهار سال خیلی معقول تشنگ خنده روی با مزه بود و موبای زرد بافته و
 چشمهای کبود کینه داشت با او صحبت کردیم بعد مادر طالبت کتابی داده از ما خواش کرد که صورت دختر
 او را در کتاب بکشیم منم شروع کردم و بعد در مساحت طول کشید مادر دخترش را کنار گذاشته بود که کان نخورد
 با وجود این خیلی کان بخورد و درست میستاد اما من خیلی تنبیه و خوب کشیدم رفتند بعد نماز خوردیم بعد
 نماز این سلطان و سرد و من و دلف و چرخیل گری را که نایب اول وزارت خارجه الحکیم است فرستاد
 کرد و سالیان بعدی با او حال پرسی ما آمده بود بحضور آوردند قدری با آنها فرمایش کردیم و حرف زدیم و رفتند
 سه ساعت بعد از ظهر فرمودیم کالسکه بیاورند برویم بگردش سوار کالسکه شده بعضی از طرفین هم در رکاب نماندند
 از همان خیابان و سع که یک سمت عمارتهای مرتبه برتبه دارد و سمت دیگر دریا است و منزل ما کنار این خیابان
 را ندیم و بکالسکه چو فرمودیم همینطور است از همین خیابان برو برای آخر شهر آمدیم چون یک شبانه است و
 الحکیمها بطور عموم اتیام یکشنبه تعطیل میکنند و دکانها را می بندند حتی قوی عمارات و خانه با هم کسی نمی ماند تمام
 در پاکهای طرف شهر و این خیابان و چپنها یکد کنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش میکردند
 در راه میرفتند اطفال در کنار دریا بازی میکردند خلاصه را ندیم از گران مثل منزل اعتماد استلطفه و سایر همرازان

است که از پیش با نجا آمده بودند و بسیار بتل عالی نزدیکست که شصتیم یک بتل دیگر هم تازه شروع کرده بتلوی این
 بتل بسیارند از شصتیم بتل عالی است و ازین بتل خیلی تنه خواهد شد از بتل بزرگی هم که برای گردش است عبور کردیم از
 اینجا که میگذریم چمنهای بسیار خوب که دور آنها را نموده کشیده بودند زیاد دارد و زمینهای خوشگل با لباسهای نیکو
 رنگ خوبه قوی این چمنها گردش مینمودند اغلب زنهای لباس سفید میپوشند و خیلی این لباس محسن و خوبی
 آنها افزوده زلفهای زرد آنها مثل کجا بودند از پشت سرشان روی لباس سفید ریخته از هر جنبه خیلی مطبوعیت
 دارند خلاصه را ندیم تا رسیدیم باختر شهر اینجا دیدیم خلوت شده است و خیلی از مردم دوریم گفتیم خوبست
 اینجا پیاده شده برویم کنار دریا گردش کنیم پیاده شده فیتیم بکنار دریا کنار دریا یک و ماسه زیاد دارد
 اما ریکهای درشت را از اندامی دارد مثل کنار دریا میازند ران که ریکهای خوب خوش ترکیب دارد
 نیست چند دانه از آن ریکها را برای یادگار برداشتم و رین بین دیدیم که مردم خبر نشده اند که مادر اینجا پیاده
 شده ایم از خبر شرمیده وند و میآیند کم کم دور جمعیتی جمع شدند و ریا هم اندک بوجی داشت یک
 زنی قوی قایق کوچکی نشسته و یک مردی هم پارو میزد و سوج این قایق را بقدری و فرغ بالا میبرد و پای
 میآورد با اینجا است ز که از قوی قایق دستمالش را گان میداد و تعارف میکرد و خیلی حالت او مضحک بود
 دیدیم کم کم جمعیت در اینجا زیاد میشود برگشته آمدیم قوی کالسکه و کالسکه چی فرمودیم کالسکه را برو
 بطرف پارک (پوستن فادک) از پشت شهر شصتیم به پارک بزرگی شهر بطول در کنار دریا افتاده است
 اینجا که آخر شهر است خیلی خانه و عمارت از عرض کم دارد و پشت شهر متصل به پست و بلندی و دره و ماهو میشود و اما
 انظر شهر عرضش زیاد تر است و خانه و عمارت خیلی دارد و آمدیم تا رسیدیم به پارک مزبور پارک بسیار
 خوب قشکی بود اما درخت زیادی نداشت تمام زمینش چمن سبزه و صاف بسیار با صفا است اطراف
 این پارک را گلکاری کرده اند با کردیم قوی پارک با کالسکه گردش کردن زن و دختر و بچه زیادی هم با کالسکه
 الوان قشنگ قوی این پارک و چمنها گردش میکردند قدری کالسکه را آهسته رانده تماشا میپارک
 و زن و مرد را کرده بعد راه افتادیم زن و دختر با باز از عقب کالسکه ماعوق کنار این میدیدند و از تماشا
 نمیشدند خلاصه از یک پرون آمدیم از اینجا که چهار بر و سه بالا و پست و بلند میشود و آمدیم باز بکنار
 دریا و رسیدیم به پل کوچک اولی که نزدیک منزل است که در روز با این جایزفته بودیم این پل انصت سال
 که ساخته اند گفته شده عرضش خیلی کمتر از آن پل است که در روز دیدیم این پل هم متعلق به کیا نیست و رسمی دارد
 درمی و در بانی دارد که هر کس میروند پل میگیرند طولش با قصد قدم است این باجوب ساخته اند پایهایش هم چوبی است
 آهن کمی کار کرده اند در وقت راه رفتن گان هم میخورد و رفتیم تا آخر پل این جایک محوطه مدوری دارد یک سته نوبی کجی

را بجا بود و نور بک میزد و دیگر خیمه‌ها شانی نداشت اینجا هم باز زن و مرد جمع شدند بجهت های کوچکت هم کنار دریا
 ذی ماسه با بازی میکردند و میدیدند یک دو مشت شلینگ انگلیسی از بالای بل سبزه آینه بختم بیکدیگر
 بخته پولها را جمع میکردند و از چنگ یکدیگر میزدند و بدجلی خنده داشت بعد از شسته سوار کالسکه شده را دیدیم
 برای منزل امشب چون شام را بجای نمودیم و نیم فرمودیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب رسیده
 حاضر گشتند بای بالاخانه ما از وقتی که از کروش مراجعت کردیم متصل بعد از نفقت ششصد نفر زن و مرد و بچه
 و دخترهای خوشگل پیاده کان نخوردند و متصل بالاخانه نگاه میکنند و میگویند باد شاه تویی این بالاخانه
 است و هر وقت که نظر از طرین میروند و او را هم تا شام می کنند و یکدسته که میروند و دسته دیگر
 بجای آنها می آیند تا دو ساعت به نصف شب ماده میخور تومی کوچه را جمعیت بود و چشم از منزل بر
 میداشتند بالاخره از پشت شیشه خودی با آنها نشان داده و دستی بلند کردیم تا به پور کشیدند بعد که
 از کلهای تومی طاق را برداشته بستر را کشیم باز همه پور کشیدند خلاصه شام خورد و خوابیدیم این غایت که
 در اینجا منزل داریم هشت (یا یون است) روز و دو شب شش سلخ ذی القعدة (روز
 باید رویم بخیره است و از اینجا رویم که اندک به شش روز و دو شب حرکت ما
 معلوم بود و بعد از اجتماع روز و بعضی ساعت شش خواب برخواستیم مله نین ما هم همه لباس
 پوشیده و حاضر حرکت شدند و بعضی از آنها پیش کار رفتند که کشتی ملحه بکشند و دریا هم آنها را در
 بسیار آرام و سالم و خوب بود و وقت رفتن ما که شد (مرا) حاکم شهر و سایر اعضاء بلد را حاضر شدند با حاکم
 و امین السلطان و سردار و مند و لوت) کالسکه نشسته از همان کنار دریا را دیدیم جمعیت هم باز در اطراف
 خیابان زیاد بودند قدریکه را دیدیم از کوزه دیگر نفیم عقب شهر را این کوچه ایست و بلند دار و رسیدیم
 کار این کار راه آهن میرود به (پوتیس مونت) باید با سخا رفته و از اینجا بدریا رسیدیم این کار خیلی کاغذی
 برکنی است میگویند تازه دو سال است ساخته اند حاکم بر این از اینجا محض شد و ما بترن بخار نشسته
 حرکت کردیم قدریکه ترن رفت از راه برگشته بخطی دیگر افتاد و از تونلی گذشته را دیدیم دریا همه جا بدست
 پست ما افتاد که گاهی می رسیدیم و گاهی دیده نمیشد حاصل زراعت اینجا تازه دست بدو زده اند اما از
 بالا دستهای انگلیس هنوز دست بدو زده اند صحرای گذشته از زراعت همه جا چمن و گل و اسیرس و بوته
 را بود و یکساعتی که را دیدیم رسیدیم به (پوتیس مونت) تصور میکردیم که اینجا هم مثل سایر شهرها جمعیت زیاد
 زیاد خواهد داشت ولی بعد که دیدیم منظور با که محان میکردیم جمعیت بود شهر کوچکت خوبی است
 بندرگاه معتبر نظامی انگلیس است و خیلی موقع مهمی است که همیشه جنرالها و امیرالهای صبر در اینجا اقامت دارند

کشتی جنگی هم در اینجا ریاد است خیلی بند معتبرست از کار پیاده شده داخل کشتی شدم انخاصی که در اینجا معر
 شده ازین قرار است (جنرال میرالینس) فرمانده قوئون جنوبی (امیرال میرال موندا کال
 فرمانده کل بندر پرسموت (وینس امیرال گودن) مدیر دریاچه های کشتی سازی وغیره (مادونجوال
 استولینک) فرمانده دسته نوچانه (کلنل یونیان) مسترالینس) (یعنی حاکم شهر پس از
 معرزه اینجا از قوی کشتی محض شده و کشتی های کشتی و کیتور یا البرت است که روز و روز با یکدیگر هم همین
 کشتی نشسته بودیم همه ملزمین جا های خودشان را میداشتند و رفتند جا بجای شدند ما هم در سطح کشتی تفج می
 کردیم کشتی بطرف جزیره دیت حرکت کرد و در یک رفتم سیدیم کشتیهای زیادی که دولت انگلیس در این بند
 حاضر کرده است و در آنجا یکصد و هفت فروند کشتی جنگی وغیره است و این کشتیها فقط از بنادر انگلیس
 که در اطراف آورده در اینجا حاضر نموده اند سه روزه صف بسته بودند و کشتی ما در وسط این جتایان کشتی های کشتی
 و و فرسنگ تمام طول جتایان کشتیها بود و از جلو این سفاین که میگذشتیم عملیات آنها بالای و کلمه گرفته و سبزه
 هر یک لباس مختلف بعضی قرمز و بعضی سیاه تومی کشتی با صف بسته سلام میدادند و قدریکه رفتم
 بکده تمام این کشتیها بنامی شلیک توپ را گذاشتند مثل اینکه با دشمن مقابل شده جنگ میکنند وضع غریبی
 داشت روی دریا یک قه از دو و سیاه شده خیلی متعجب داشتم اکنون این وضع تیر اندازی و شق سفاین اینده
 بودیم یعنی در شانزده سال پیش هم که در سفر اول فرنگ با یکدیگر آمدیم باز همین درجاسان دادند اما باین خوبی و
 کاملی نودسته روز دیگر علیحضرت امپراطور المان هم برای ملاقات با علیحضرت پادشاه کاستنا و امپراطور
 هندوستان همین جزیره دیت آمده سه شب همان علیحضرت معظه خواهند بود و با یکدیگر هم رفته از همین جا
 مراجعت المان خواهند کرد و این کشتیهای جنگی یک سان بحری هم با امپراطور المان خواهند داد و همیطور رفتم
 تا صف کشتیها تمام شد و بعد آمدیم در اطاق خودمان نماز خوردیم یک روز نامه نویس روزنامه (کرنسپاندنس
 دلی مکراف که همیش (بلنت بودله) است انچه روزنامه در باب وقایع مسافرت ما نوشته و طبع شده
 بود تمام را چاپ کرده و جمع کرده یک کتابی کرده بود آورد و پیشکش کرد خلاصه را دیدیم تا رسیدیم بدین رودخانه
 مدینه که از جلو جزیره دیت میاید اینجا که ایستاده بودیم وسط دریا است رودخانه مدینه از میان جزیره آمده داخل
 دریا میشود باین جهت اینجا را مقابل رودخانه مدینه میگویند آبادی که در دو طرف رودخانه مدینه واقع است همیش
 کلاوس) است کیطرف کاوس مغربیت و کیطرف کاوس شرقی و ما در وسط این دو آبادی و مقابل جزیره
 ایستاده ایم یک کشتی بزرگ جنگی المان که دارای سیزده چارده توپ است سه روز است برای ورود
 امپراطور المان اینجا آمده است امیرال آن کشتی آمد بحضور ما مرد بسیار رشید تومنند بلند قامت قوی کشتی
 دلکشی

کشتی بخار کو چک که هر کدام پیش از چهار نفر آدم جانی گرفت یکی از طرف کشتی و یکی از طرف کشتی ما حاضر کردند
 پله های کشتی پایین رفته داخل کشتیهایی کو چک شده و ششیم جنی کشتیهایی سذر و خوبی بود بفاصله مکرر
 اعت رسیدیم بحجزه ویت و کادوس مغربی کشتیهایی کو چک دیگر هم روی آب گردش میکردند چون
 شکی و کناره آب ارتفاعی از سطح آب دارد که با این کشتیهایی کو چک نمیتوان بخشکی رفت یک کشتی بزرگی متصل
 شکی کرده بودند که این کشتیهایی کو چک داخل کشتی بزرگ شده و از این کشتی وارد خشکی شدیم پرسش این
 رخ و اما در حضرت پادشاه انگلستان توی این کشتی بزرگ ایستاده بود با هم بخشکی رفته با پرسش این سلطان
 بی یک کالسکه نشسته سایر ملزمنان هم سوار کالسکه های دیگر شده را ندیم کادوس مغربی شهر کو چک غرضی
 است خیابانی بود از اینجا را ندیم برای از برن جمعیت زیادی طرفین راه ایستاده بودند رسیدیم بدر ب پارک
 علیحضرت پادشاه انگلستان پارک خیلی خلوت بود و بخمس اتوی پارک ندیدیم پارک بسیار وسیع بزرگ
 خوبی است درختهای بسیار خوب که مخصوصاً از نیکی دنیا و کانادا آورده درین پارک کاشته اند که بر کسا
 خوب شبیه برک درخت نارنج دارد و بزرگی درختهای نارون و بر کسای آن روی زمین افتاده است
 خیلی قشنگ تمام پارک و چین سبز و بسیار با صفاست مسافت زیادی از توی پارک رانده تا رسیدیم
 بدر ب عمارت علیحضرت پادشاه دیدیم جادری زیادی دور عمارت زده اند پرسیدیم برای چه است عرض
 کردند چون در این عمارت جا کم است این جادری را برای ورود علیحضرت امپراطور المان زده اند در ب
 پله عمارت پیاده شدیم علیحضرت پادشاه انگلستان توی راه پله جلود ایستاده بودند با ایشان است
 داده تعارف کردیم بعد باز و باز وی ایشان داده رفیق توی اطاق امین سلطان و ناظم الدوله و پرنس
 باتن برن (دختر علیحضرت پادشاه انگلستان) زوجه همین پرسش ایستاد قاضی باشی پادشاه توی اطاق بودند
 با علیحضرت پادشاه خیلی صحبت داشته و احوال پرسیدیم و ایشان اظهار مهر بانی زیاد نمودند بعد دختر
 علیحضرت پادشاه رفته یک عینی بدست گرفته آورد پیش پادشاه یک قلابی توی سینی علیحضرت پادشاه را
 باز کردند میان آن یک نشان الماس بر لبانی بود که وسط آن صورت خود علیحضرت پادشاه انگلستان را داشت
 و بسیار خوب و بنیه ساخته بودند ایشان آن نشان را با داده و گفتند برای یادگار بنما میدهم ما هم خیلی
 اظهار مسرت و خوشوقتی ازین هدیه و یادگار عظیم القدر کردیم بعد علیحضرت معظم نشان را گرفته بدست
 خودشان بگردن آویختند یک نشان اول آن هم که بفارسی معنی تمام است با حایل و بجزیر دست خودشان
 باین سلطان دادند بعد از درجه دوم و سوم نشان سست را در دست مثل سایر پادشاهان دادند
 یعنی آنها را آوردند توی اطاق و یک ک را از اعماق السلطنت و مجدداً دله و این خلوت و صدق السلطنت

و بیستم مولودان و ناصر الملک با علیحضرت ملکه بدست و ایشان دادند و ما با قدری با علیحضرت پادشاه ششیم بعد با
 پرنس بان برغ آدمیم بطاق و یک عصرانه خوردیم و رفیقیم پرنس یعنی باستانی جلوان عمارت که بسیار خوب انجا را
 کلکای کرده اند قدری گردش کردیم جلوان عمارت را بطور ناماین کلکای کرده از خیلی صفادار و این عمارت
 یک منظر بسیار خوبی بدریا دارد که بر حسن و صفای آن افزوده است علیحضرت پادشاه ده روز است که در آن
 اقامت دارند و وقت عروسی دختر نوآب و لیعهد هم که به لرد فیت زبویج میگردند علیحضرت معظمه از اینجافتنه
 بودند عمارت بوکین گام پال عروسی کرده و مراجعت نموده بودند این عمارت راسی سال قبل ازین پرنس البرت
 سوبیر علیحضرت معظمه بسلیقه خودش بنا کرده که قبل از آن اینجا هیچ عمارت و بنائی نبوده است بسیار بهم خوب
 و با سلیقه ساخته اند تمام دالانهای طاقبار را با مرمرهای زکار نکات خاتم کاری کرده اند که خیلی شکست است
 و یک منظرهای خوب و پردوهای نقاشی منما را زبر کجا بوده و اینجا آورده اند از هر جنبه کمال خوبی و اینها را اوارد خلاصه
 بعد از گردش دوباره آدمیم پیش علیحضرت پادشاه با ایشان وداع مجددی کرده آدمیم به ون من بازو به پرنس
 بان برغ و خود پرنس نوی یکت کاسکه نشسته سایرین هم سوار کاسکه های دیگر شده را ندیم تا یکت جانی رسیده
 اینجا بیاده شدیم یکت درخت کاجی حاضر کرده بودند بدست خود مان بیاد کار کاشیمیم بعد یکد و بر باغ را با کاسکه
 گردش کردیم خیلی بارک بزرگ با صفائی است یکت قفا و لاده با بچه اش از جلو ما پرید گفتند اینجا خیلی
 قفا و ل دارد خلاصه از همان راه که آمده بودیم را ندیم تا آدمیم به کنار رودخانه باز داخل همان کشتی بزرگ
 شده از اینجا با دختر علیحضرت پادشاه انگلستان و سوبیر و پرنس بان برغ وداع کرده و داخل کشتیهای کوچکت
 شدیم و آدمیم برای کشتی مخصوص خود مان رسیده رفیقیم بالای کشتی سر درو مند و لاف و لاریسون و جنرال
 کمینن قول قبول از اینجا خخص شده رفتند ناصر الملک هم مدخل شده رفت با کس فرست چون در
 مدرسه اینجا تکفیل کرده و آشنایانی در اینجا دارد میخواهد از آن با دیدنی نموده بعد از دو سه روز به پرنس عزت
 نماید دور جزیره ویت بنجاه و دو میل انگلیس است که دوازده فرسخ ایران میشود و تمام جزیره هشتاد هزار
 نفر جمعیت و چند شهر هم دارد حکومت تترقی این جزیره هم با پرنس بان برغ و اما پادشاه است الحال
 جماعت از شهر که شته هوا و ریاهم خیلی خوب و مساعد است بجا پرنس فرمودیم چون اعتباری در هوا و ریاه
 نیست بجهل در حرکت کند او هم زیاده از یکت ربع دیگر توقف نکرده لنگر بار کشیدند و حرکت کردیم هوا
 انگلیس دست راست بود و سواحل جزیره ویت دست چپ جزیره ویت کوه و پته های بلند دارد که در
 آنها راه گرفته بود و احوال ویت که رسیدیم چند قطعه محکم دیدیم که نزدیکت بدریا ساخته بودند طرف دست
 راست هم یکت قطعه بسیار محکم رزکی بود و از طرفین شلیکت توپ میکردند این دو قطعه که محاذی یکدیگر است
 در میان

طوری است که برکشتی که این دهنه بخوابد داخل شود با توپهای قلعه‌هاست بمیرند از طرف دست چپ هم کوبتا
 بزرگ دیده شده که سنگهای سفید داشت و چند قطعه هم از آن سنگها خورده بود و در بار بخت بود که مثل کوه بید بود
 از اینجا گذشته اندیم نابو سطر در بار رسیدیم که دیگر از هیچ سمت ساحلی پیدا نبود و او کم کم نارنگت شده و افاق
 غروب کرد و دریا چندان موجی نداشت اما موج خود کشتی کشتی را کان میداد و احوال بعضی هم بود و بعد از غروب
 آمدیم باین باخاق شام شام خوردیم و بعد از شام با کابینان را خواسته با او دایم سلطان قدری در کتا
 کرده بعد رفیقیم خوابیدیم (تمام ظهور دنیا از بر مملکت و بلدی تغییر و اختلاف با مملکت و بلدی دیگر دارد و بعضی
 جنس یکسانی هستند ولی نوعا اختلاف دارند مثلاً ظهور و حیوانات یکی دنیا با یارین و لادن تفاوت دارند
 و همچنین جابای دیگر در تمام دنیا فراوان است اما فراوان نیکی یا با فراوان لادن فرق نمی دارد و همچنین سایر
 حیوانات اما آنچه که داریم در کجاست است که کجاست ایران با کجاست نامی نام بلاد کجاست که دیدیم همه
 یکسره بود و یک ترکیب است یک طور صد میگویند و یک وضع بود و اینها باید کرد و در آن بعضی شهرها
 دیگر انگلیس که کارخانه‌ها زیاد دارد و بواسطه دود رنگ کجاست است اما کجاست کجاست
 ایران است ابابیل هم که خیلی تیار است و بالا میرود و در فرنگستان خیلی مشبه ایران دیده شده
 معلوم میشود ابابیل بر کجا هوای سنگ خوب است مشبه میباشد چنانکه در ایران هم سراسر هوای خوش است
 ابابیل دارد اما در فرنگ همه جاست (و در فرنگ مشبه فرنگ است اما کجاست است) سراسر
 انصاف شب گذشته از خواب برانستم که روی هم رفته دیشب سه ساعت خوابیدیم اما با دود کجاست
 احوال خوب بود و کسالتی نبودم بچکس سید بود حتی در بین هم که طرف شربوع اندام در جابای بیدار
 آمدیم بالای سطح کشتی استخام تازه عملیات کشتی از خواب برخاسته و مشغول فرش و میز گردن سطح کشتی بودند
 کشتی مادر وسط حوض بزرگی ایستاده بود و این بند شربوع خیلی بند معتبر است اگر بعد از سه بند کشتی هم دارد
 این حوض و بندرگاه شود و نام آنها را بسیار خوب میتوان محافظت کرد و با هم امروز صاف و آفتاب و بلام
 بود کشتی دیگر هم که بعضی از قریب ما در آن بودند و بروی مالک را انداخته بود و با در بین شربوع را نگاه کردیم
 ارسال (خورخانه و قلعه بزرگی که بالای بروج آن توپهای مستعد کشیده بودند دیدیم پنج کشتی جنگی شروع
 کردند بآدن و شلیک توپ کردن از قلعه هم شلیک توپ زیاد می کردند کشتیهای کوچکتری هم با
 کشتیهای دیگر که با آنها بسته بودند برای بدون بار بای ما بسته شروع کردند بآدن ما هم در سطح کشتی
 راه میرفتیم چون حرکت ما طوی دارد و نه راهیم باید توی و اکن بخوریم رفیقیم باین در اطاق مطهره خانه یک
 محضری خورده و دوباره آمدیم بالای سطح این سلطان و نظرها و زیر محار ما که بنفیم بایس است با سینه‌ها

وزیر مختار فرانسه مقیم طهران که برای تشریفات آمدن ما قبل از ما طهران بپاریس آمده و دوباره مراجعت
 میکند و حکیمباشی حوّلوزان امرای برتیه و بحرتیه بندر شربورخ را با حاکم شربورخ بحضور آورد و یکی یکی را معرفی
 کردند که اسامی آنها این قرار است (امیرال لستنی) حاکم بحری شربورخ (جنرال هانز یون) کماندان
 دهم شکر فرانسه (کنترال میرال بوانستنگ) کماندان کشتیمای زره پوش شمالی (جنرال ذودلیندن)
 کماندان افواج سی و نهم باده نظام در شربورخ یک نفر قوسول ایران که اصلاً فرنگی و از ابله و در سالهاست قوسول
 ایران است و را هم معرفی کردند حاجی حقیقلی خان وزیر مختار ما هم که دروشینکتن نیکی دنیا بود بواسطه سوء مزاجی که
 داشت بپاریس آمده سفارت خود استعفا کرده است بوسیله این سلطان بحضور رسید بعد وقت
 رفتن رسید سه ساعت بظلمه زده بخوابیم سر جان کنسول که از اول خاک انگلیس تا اینجا هماندار ما بود و این
 خویش همان سر جان کنسولی است که در اواخر سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه و اوایل سلطنت مرحوم محمد شاه
 پدر ما سفارت در طهران بود بحضور آمده مرض شدی چهل و یک شب سفارت انگلیس که در طهران است و کابینان
 کشتی هم مرض شدند ما از پله کشتی پایین آمده داخل قایق طولانی شدیم که این قایق را یک کشتی بخاری کوچکی
 میکشید و را اندیم این سلطان و وزیر سلطان و مجدالدوله و اعتماد السلطنه و امین خلوت و صدیق السلطنه
 پیش بودند سایرین هم در قایقهای دیگر نشستند با اتفاق نشستیم باز کشتیها و قطعه جات تللیک توپ
 زیادی کردند آب این بندر بقدری صاف و با صفا بود که تا دو ذرع ته آب پیدا بود و موجهای کوچک
 میرد و اینجا از گردش کاههای با صفای دنیا است که ما بآدم مخصوص تماشای اینجا آمده در این بندر و حوض بزرگ
 با صفا سوار قایقهای کشتیمای کوچک بخاری شده گردش کند تا آفوس که ما چون در سه ساعت معین باید
 داخل ترین شویم وقت و فرصت این گردش و سیر خوب را بدستیم و غنواستیم افلاک دور این حوض را
 بگردیم خلاصه را ندیم نابسا حل و کناره رسیدیم اینجا یک پله چوبی خوبی درست کرده بودند که از آن پله ما باید
 از قایق وارد خشکی شد تمام صاحب منصبان بحری و بری که در کشتی معرفی شده بودند در اینجا به حضور و ندا قایق
 بیرون آمدیم جمعیت زیادی از اهل شهر و عمله جات کارخانه جات استاده بودند اما اکثر جمعیت عمله جات
 بودند چرا که اینجا کارخانه کشتی سازی دارد و عمله جات زیاد مشغول کار هستند کیفوج سرباز هم صف کشید
 استاده بودند خیلی صف ممتدی بود پیاده از جلوه صف تا آخر رفیقیم و دوباره برگشتیم چینی سرباز خوب
 خوش لباس بودند اما مثل سالوات روس یکمک با بنیان بود و عوض یکمک یک کفش کوچکی پوشیده و یکبار چوبه
 روی کفششان مثل جوراب بسته بودند خلاصه آمدیم داخل ترین شدیم ترن خوب مفصلی بود و اکن ما از هر طرف
 هفت بالارد آینه داشت از توی شهر شربورخ گذشتیم و در این شهر تمام کوه است طرف دست چپ یک

کوه بسیار سخت بلندی بود که بالای آن کفعلیه محکم بزرگی داشت از نومی آن قطعه هم شلیک توپ کردند و حقیقت
این شهر را حکام سی و پنج نفر گفت شهر شر بونج خیلی سبز و با صفا و بزرگی و بمقتول است شر بونج بندر عظیم
معتبری است و شهر قطعه و خندق محکمی دارد که خندقش خیلی وسیع و عریض و پر از آب است ترن بخار خیلی آهسته
میرفت از یک توپلی هم که شتم بعد از آن توپل هم بار خانه و آبادی شهر بود از اول شهر تا آخر شهر تمام سر بازار و
موزیک باجی ایستاده بود و همه جا احترامات نظامی بعمل میآوردند و در سینه بعضی ازین سر بازار با بعضی نشان با
دیده پرسیدم چه نشانی است گفتند این نشانی است که در جنگ شلکن (شلکن) در اقلیم آسیا و در
سرحد چین است باینها داده اند خلاصه رانده امروز از چند توپل که شتم دو توپل آن خیلی طولانی بود که عبور از
بر کلام بخار حقیقه طول کشید باقی دیگر خیلی کوتاه بود با پنج شش فرسنگ هم که از شر بونج دور رسیدیم اطرافش
جنگلی بوده است صحرا دیده میشد درختهای سرو و کاج جنگلی هم خیلی دیدیم بعد کم که جنگلی تمام شد و به صحراهای حاصلخیز
رسیدیم تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود کندم و جوایخار تازه شروع به درو کرده اند هوای اینجا از
اکلیس گرم تر است حاصل زراعت طرف اسکاتلند را که نور بیچ درو نموده اند سهل است تابست روز دیگر
هم وقت درو آن نیست حاصل بر این را هم تازه شروع بچیدن کرده بودند خلاصه تا پاریس همه جا آبادی
و زراعت پیوسته بهم بود و وضع از شر بونج الی پاریس و کیفیت آبادی اینجا را در روزنامه سفر اول فرست
که در شانزده سال قبل آمده بودیم مفصل و مشروح نوشته ایم در این روزنامه و دیگر بیشتر ازین حاجت بشرح
ندارد امروز از شر بونج الی پاریس را در هفت ساعت آمدم و ترن بخار ساعتی ده فرسخ راه میرفت که رویم
هفتاد و فرسنگ راه آمدم سه ساعت بظهر مانده از شر بونج حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر وارد پاریس
شدیم در کار (سن لازار) پاریس پیاده شدیم و دو دوغال سنگت و کرد راه رو و لباس مارا گردانود و سباه
کرده بود خیلی عجیب است با وجود اینکه مملکت فرانسه و اکلیس و حقیقت یکدیگر متصل است و بجز یکت دریا
باریکی فاصله ندارد و مع هذا بعض و در بخاک فرانسه در آبی تمام اوضاع و عادات در سوم و زبان و طبیعت
و صورت زن و مرد و بقال و سرباز و سواره و کوه و صحرا و اینجا را بطبیعت تغییر کرد و سن نامدنی در این نوع
اختلاف با فاصله غرق خیرت بودم عمارت کار عمارت تازه عالی طولانی خوبی بود جناب (ساوی کارنو)
رئیس حایله جمهوری فرانسه با تمام وزرا و اعیان و رجال نظامی و قلمی پاریس استقبال آمده و در کار حاضر
بودند جناب (ساوی کارنو) خلعت آدم وسط القامه باریک اندامی بوسیله چشم و ابرو سیاه خوش
خلعتی بستند بسیار ملایم و متعارف و شیرین کلام و خوش صحبت میباشند تنها پنجاه و یکسال دارند خلاصه
پاریس جمهوری دست داده تعارف کردیم و آمدم با طاق بسیار عالی که در همین کار حاضر کرده و صندلی

زیا وجیده بودند که مادر اینجا نشسته وزدا و زجان اسقرفی گشتند جناب میں جمهوری عام وزدا و جان اسقرفی کردند که اسامی آنها این قرار است (مسیو لودایت) (مسیو مجلس سنا) (مسیو یقواد) صه اعظم (مسیو اسپولون) وزیر امور خارج (مسیو ذفریسیمن) وزیر جنگ (مسیو کشتنا وزیر داخله (مسیو گوگینو) وزیر فواید (امیرال کبرالنتن) وزیر بحریه (جنرال سوشید) حاکم نظامی تدریس (مسیو شوتان) رئیس مجلس شورای تدریس خلاصه من و جناب میں بوزنی و اسپولون و مسو نیزار صدر اعظم در یکت کالسکه نشسته سارینتین بنیم در کالسکه با می دیگر سوار شده اند میم از دو طرف خیابان و راه الی منزل ما سوار و سرباز و توپخانه رسانده بودند قشون بسیار خوب نظامی است سوارهای کوراسیه زره پوش که جوانهای بسیار خوب میان آنها دارد و بسیار سوار نظام مرتبی است رسانده بودند ابدا از جلوه کلیسای (مادلین) گذشتند از آنجا رسیدیم به (پلاس دو لاکن کرده) یعنی میدان اتحاد که (الیکه) مصری و اینجا است یعنی مناره ایست مخروطی شکل که چهار ضلع دارد و کم کم بالا رفته بار یک بشود و صورت خطوط مصری دارد که از مصر با این آورده اند بعد (شانزلیزه) و بعد آرکت تریونف (سیموم که عبارت از چهار دروازه ایست که با پلیون اول میرا طور فرانسه بنا کرده و قشور با سوار بایز که همراهِ داشته است در اینجا حجاری کرده اند بالای آرکت تریونف اجم جمعیتی بود تماشای ما رسانده بودند که اذان بالا بگو چکی فراتوشی بنظر می آمدند طرفین راه هم همه با جمعیت زیادی ایستاده و تمام با دانه بند بود می کشیدند و تعارف میکردند اسامی خیابانها و راهیکه از آنجا میگذشت ازین فرار است (دو نوشته) (میدان کن کرده) (خیابان شانزلیزه) (بوادوبولن) خلاصه با این تشریفات و تحفاتی که ما رسیدیم بعمارتی که برای ما معین کرده بودند که در کوچه (کونینات) است چون مخصوصا سفایر کرده بودیم که منزل را در بارین در مجبوحه شهر و جایی که جمعیت و آمد و رفت زیاد باشد قرار ندهند که باید در بارین راحت کنیم لهذا این عمارت را که در گوشه شهر و نزد یکت با کسبو زیسیون و بوادوبولن است قرار داده اند و در عمارت شدم منزل مخصوص مایکت تالار است که سقف آن شیشه و بلور است و جلوه این تالار یک باغ زمستانی است که طاق آنم از بلور است بسیار باغ فسکی است یکت باغچه خوبی هم برای گردش و تفریح و این عمارت دارد بالای تالار ما هم یکت بالا خانه ایست که تله بای خوش وضعی دارد و خوابگاه ما اینجا است تقریباً هم تمام در این عمارت منزل دارند جناب میں جمهوری و وزرا و عمارت آمده دست داده رفتند و بعد از آن کی توقف ما با این است سلطان و سیو بانو او میرال هم انداز سوار کالسکه شده و قشیم باز وید جناب میں جمهوری مجدداً و در آن

Sadi Carnot, President of the French republic.



Sadi Carnot, President der franz. Republik
Sadi Carnot, President de la Republique française.

Sadi Carnot, President de la Repubblica francese.

علوت و نظرافا وزیر مختار هم همراه ما بودند و سوار و سرباز و پلیس جهان رفیقی که وقت آمدن ایستاده بودند
 حالاً هم از دو سمت راه ایستاده بودند بقدر یک ربع ساعتی در منزل جناب رئیس نشسته بعد بر خاسته و رجعت
 بنزل کردیم وقت برخاستن از آنجا زوجه ایشان هم آمد ملاقات کردیم امروز ایشان صبحی که از ایرانها چنانچه
 رسیدند این الدوله بود و حاجی محمد خان معین الملک که بایعین الدوله آمده بود و معاون
 الملک و حاجی محمد میرزا میسر اسد الله میرزا می بایست الا یالا که مدتی در پاریس تحصیل میکرد و در سفارت
 ایران بوده است و حاجی میرزا آقچهقلی خان کارپرداز مصر که بایعین الملک آمده است که از اینجا با هم بروند
 بنزد که وزیر مجلس شریفه که در اینجا منعقد شده است این الدوله در اسلامبول دختر معین الملک را
 برای پسرش محمد خان عقد کرده و مجلس عقد کنندگان خوبی داشته علیحضرت سلطان هم جنلی ما بنها نگرییم و خطرا
 کرده بودند خلاصه ما شام خورده با اینکه دیشب هم نخوابیده و خسته بودیم باز تا نصف شب بیدار بودیم
 و قوی باغچه جلوعمارت و قوی باغ زمستانی که جای جنلی با صفا فی است گردش و تفریح میکردیم در پاریس
 یکت بالونی است که آدم در آن نشسته بهوا میرود و در بسمانی دارد که بر زمین می بنشیند بقدر یکصد ریخ
 از زمین بالا میرود مردم دسته بدسته قوی آن نشسته میروند و از آن بالا سوراخها شامی کنند و پایین آمد
 دسته دیگر بالا میروند و صاحب بالون از مردم پول میکشد و وقتی که وارد شهر شدیم و دیدیم بالون در اوج
 هوا ایستاده است مثل یکت کوی جنلی بزرگت زیرش هم اطفال بود که جمعیت زیادی نشسته بودند
 سربرج اطفال شب چراغ الکتریک بسته روشن میکنند با وجودی که باغچه جلوعمارت ما جنلی کو است باز که برج
 و چراغش پیدا بود این چراغ گردش میکرد و بواسطه شیشه بامی الوان نور آن بر رنگهای مختلف در دو سه متر
 و آبی می تابید جنلی تماشا داشت اسامی هماندار بامی ما این قرا است (جنرال برانوه) هماندار که مرد
 متین قابلی بنظر آمد چاه شصت سال عمرش گذشته و سیامی مطبوعی دارد (کلنل گودن پووست)
 کمان دان بادن (لیونان طومنا) اجدان جزان برانزه (دو دچها و شنبه دوم
 امروز سما باید برویم با کسپولسیون نهار در منزل خوردیم دو ساعت بعد از ظهر باید سفری خارج
 که در پاریس مقیم هستند بحضور ما بیایند در ساعت معین سفر که بقدر شصت بنما و نفر بودند آمدند در
 اطراف الدوله این عمارت که چه اطاق قدری کوچک بود ولی همه جای باشند ما هم آمدیم با آن اطاق
 امین نظرافا وزیر مختار و ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه که همش رست بودند
 است با ما بودند و سفر را معرفی میکردند اقل (نفس) پای بود که معرفی شد و از جانب تمام سفر
 عرض تنیت و اظهار خوشی و رود مارا پاریس کرد این نشست آدم بسیار معنوی خوش و می خوش

در این
 روز

خوش تقریر جوئی است بعد سایر سفراء یکی کی سفر فی کردند تا رسیدیم بشارزد و فرما تمام دولتهای کوچک
و بزرگ از اروپا و چین و ژاپون و سیام و غیره در پاریس غیره بشارزد و فرما آمد و اسامی آنها را
فرستاد جناب (مسیو دینلی) مانور جناب باب (امعد پاشا) سفیر عثمانی (ژنرال فنانبر
اماژکی دی والدزا) سفیر ایتالیا (کنت هویو) سفیر اتریش و هنگری (مسیو دو ویلا
اورینا) وزیر عقیق اسپانول (کنت دلتین) سفیر انگلیس (مسیو باون بیان) وزیر
مختار بزیات (کنت د شولین) شارزد و فرما آمد (مسیو دیلان) نایب سفارت
سناکو (مسیو دان مادنوچ) وزیر مختار سرب (مسیو تانین) نایب اول سفارت
دینکن (مسیو بود کادت) نایب سفارت سویس (گلنل دیاز) وزیر مختار اوروگا
مسیو دان فرناندز) وزیر مختار اسپانیا (مسیو انیداس لادآ) نایب سفارت
اکاتور (کنت گوستا ولون هپ) مستشار سفارت سوئد (مسیو باون دادینو) وزیر
مختار برزیل (مسیو فوالنسکو مدینا) وزیر مختار ایکاراگوا (مسیو لان) وزیر مختار
تاوونی (مسیو الکساندر دی) وزیر مختار رمانی (مسیو ناسکو ادیتز ویلا) نایب اول
ارژانتین (مسیو استور) وزیر مختار بلاندر (مسیو مادلین) نایب سفارت بلجی
مسیو دالینائی) وزیر مختار یونان (جنرال کورمان بلانکو) وزیر مختار رومانی (مسیو
اتی سنوادم) وزیر مختار بلژیکی (کنت دووالیم) وزیر مختار پروغال (مسیو کولینا تو مدینا
وزیر مختار کولم) (مسیو کادلو کاندامو) وزیر مختار پرو (فیا کوکوا) وزیر مختار سیام (ویکت
فاناکا) وزیر مختار ژاپن (جنرال کیت کی تیک) نایب سفارت ولسین (کاپوان تونز)
وزیر مختار سبلی (مسیو دایتر) شارزد و فرما آمد (باون مزین دمالو ابویه) شارزد و فرست
مارن) سفیر که هشتاد و نه ساله زاده ژاپونی که در پاریس است آمد پیش ما این شاه زاده پسر عموی امپراطور
ژاپون است مدتی است در پاریس توقف دارد چهار پنج ماه دیگر هم توقف خواهد نمود این شاهزاده
برای ملاحظه کشی آمده است چون این پادشاه کشته وضع خودشان را تعیین داده لباس وضع صوری خود را
بشکل اروپا کرده اند کارها و صنایعشان را هم بخوبی آموخته اند و اقباس از فرنگها آموخته و مشغولند حال آن
شاه زاده آمده است که وضع ساختن کشتی و بندر و حوض برای محافظت کشتی و توپهای توی کشتی و لوازم کشتی را
آموخته برای امپراطور خودشان بوسید کویا و شاه زاده هم بحری باشد خلقا خیلی کوچک و لاغر اندام و زرد
کم خنده است زبان انگلیسی را تحصیل کرده و حرف میزند تا فرانسه میاند ترجمی داشت که فرانسه و انگلیسی

بسم الله الرحمن الرحيم

دانست بآنکه حشمت با تخمسی حرف میزد و او بفراشته با می گفت و سوال جواب میکردیم اگر چه زاپوینا تمام وضع
 بناستان مثل زاپوینا است لیکن خلقه هیچ شباهتی با او ندارد و در لباسی باشد معلوم است
 زاپوینی هستند و بعینه مثل رکمانها باشند و زیر نختا چین را که دیدیم همان لباس چینی پوشیده و هیچ تغییری
 داده اند اما زاپوینا لباس فرنگی و آپلیت و خیلی لباس مقبونی دارند بکلیه نامار ما و اهلش اپون و چین و سیام
 رکمانها یک شکل و یک طعنت هستند هیچ تفاوت ندارند بقدر عینا عتی باشد زاده زاپوینی صحبت کردیم
 برخاست و رفت اسم شاه زاده (پوئسل د شوگاوا) است خلاصه اینها که رفتند کالسکه بار حاضر
 روز من و این سلفان و جزال ما ماند و میو با الوای یک کالسکه نشسته باین هم کالسکه بای
 یکم و رسیده رفتم با کپور سیون همراهی که با کپور سیون آمدیم اندر در و کار و می رفتم این سفر از انجا راه
 نیت راه دیگر باید برویم رسیدیم با کپور سیون با کالسکه باز برج ایفل رفتم اینجا پیاپی ده شدیم اینجا
 از میس کپور سیون و غیره در اینجا دیده شد ندانم قرارند (میشو الفن) رئیس محاری کپور سیون
 سیو برتر) رئیس داراست کپور سیون این برج که دیدیم غیر از آن برجی است که صورتش کشیده بظهران
 ورده بودند و دیدیم و تفحصش می نمودند عجب بنایی است ایفل مهندس این بنا را که خیلی سبیل رفتم
 بهیچیم بود این برج را او بنا کرده اما آنها خودش این کار را کرده البته مهندسهای معتمد دیگر هم با او در این کار
 شریک و معین بوده اند ولی اصل این کار با ایفل است خیلی بنای عجب عجیبی است تمام آنجا با اینهای شبک
 ساخته اند اینهای با خیلی بین و بزرگ است بعد مندرجا برج بالا میرود بار یکست می شود از وسط پایایی این برج که چهار
 باید دارد و یکست آسانسور بالا میرود و در آسانسوری باشد و نفر آدم می نشیند و در پنج دقیقه مرتبه اول میرسد این آسانسور
 مثل کالسکه راه آهراست که از پایین با چرخ و ماشین بخار عبور که کالسکه راه آهراست روی ریل میرود این هم نامرتبه
 اول سربالایی بالیده مثل راه آهراست میرود و بعد از مرتبه اول بالا می آید و یکمرتبه است و آسانسور به خط
 مستقیم بالا میرود و یکست آسانسور هم بیشتر نیست و بنیه بدو چاه میباشد اگر چه اینجارا مهندسهای با علم و
 عقل ساخته اند و این آسانسور با خیلی محکم و با اعتبار است و مثل هم مردم بالا میرود و می آیند تا شخص
 بنای اطینان چندان باین سبب بکنند خاصه سبیل میزدیم که باین سبب با بالا برویم ولی جمعی از
 المرنین می گفتند بعضی امرتبه اعلی رفته بودند که بالاتر از انجا و دیگر جایی نیست و از انجا بالاتر هم که دیگر
 آسانسور میرود و باز بقدر سی میله بخورند و با به منتهی آید برج میرسد در مرتبه اول سوارانند و همانها د
 جابای عظیم برای خوردن غذا و غیره دارد و سطح مرتبه اول بقدر صد ذرع در صد ذرع می شود که ده هزار ذرع
 مضروب است تا مرتبه آخر باز سه مرتبه است که همه جا دکان است و انواع امتعه و اسباب و عکس

میرفروشد و در آن مرتبه اخر چار اطاق است که یکی از آنها منزل مخصوص خود انبیل است و همه چیز در اینجا است
 این برج چار عنای الکتر سینه متعدد دارد که بر شب روشن می شود و در مرتبه دوم یک دستگاه چرخ و اسباب
 چاپ روزنامه است که روزنامه فیکارد در اینجا چاپ می شود خلاصه قدری در برج گردش کردیم و در برج
 هم با عجب سبزی ساخته اند آنچه میگوید چایان را گرفته بنا کردیم سر بالا رفتن خیلی خسته شدیم و عرق زیاد
 کردیم هوای پاریس هم مثل طهران خیلی گرم می شود زن و مرد و بچه زیادی در اطراف راه ما بودند و همه تعظیم
 و احترام میکردند اهل پاریس اخلاقیات حلق و خلقت و رنگ بشه و وضع و مهیت خیلی شباهت
 با اهل ایران دارند آن بنیه بای قوی که در انگلیس و روس دیدیم هیچ در اینجا دیده نمیشود بیشتر سبک اندازان
 فرانسه مشرق بین است هیچ غور درین فضا نکرده بودم این سفر که درست دیدیم بفین کردم همینطور است
 همه چیزشان خیلی شباهت با ایران دارد خلاصه نظرف حوضها و فوار با قطار است که دورش تمام سبزه
 و گلکاریست و از فوار با آب صیحت گفتند شب که اینجا بار اچراغان میکنند که آب این فواره با رنگها
 مختلف قشنگ دیده میشود امروز از کثرت جمعیت نمیشد درست جانی را تماشا کنیم رفتم تا رسیدیم
 بدری که از اینجا باید داخل اصل اسپوریون شد اینجا سرد بسیار عالی بلند و مجتمه و از کج و در
 کرده با آهن و طلار رنگ زده اند کج بریهایی خیلی خوب کرده کل بوبه بای خوب در آورده اند خیلی سرد است
 خوبست از این در میرود به کسبدهی که اینجا مرکز اسپوریون است و از اینجا شعبات بلوچه باوالات
 و بازار با دارد که هر چارایک نوع اسباب و امته میکند از اینجا که آدم استاده این حوضها و فوار
 و برج همه پیدا است و از وسط برج هم تراکادرو نمایان است و اینها یک تماشا و عالم بسیار خوشی دارد
 داخل کسبدهیم بسیار کفند عالی خوش ترکیبی است و پرده کار کوپلن فرانسه که تازه تمام شده است
 در دو طرف کسبده نصب کرده اند تماچال بچو پرده کسی ندیده است بقدری خوب است که شخص ندید
 آنها سیر نمیشود ازین کسبده که بخت نفهم میرود بطرف ماشین بای بخار راست ازان راه رفتم برای تماشای
 ماشین بای بخار خیلی راه بود و دو طرف این دالان هم هر بده قدم به قدم یکت دالان بزرگ طولانی
 از طرف چپ و راست دارد که اسبابهای زیاده چیده اند این شعبات ازین مرکز جدا می شود و درین
 دالان مرکزی هم اسباب نفیس بدنی خیلی بود که ما مجال نکردیم درست ببینیم همه جا آمدیم تا رسیدیم
 باخرین جنبان و دالان دو پله میخورد و میرود بالا اینجا چرخهای ماشین برشتری را که در اینجا کارخانه جات
 انواع صنایع است برای نمونه ساخته اند از زیر این پله راه است که آدم داخل وسط کارخانه و سطح آن می شود
 ازین پله بازایی است که میرود بالابیکت غلام کردوشی که دور تا دور آن دست انداز دارد و از آن بالا

ماشین با دو کارخانه پیداست مادی که بر آن زیر که سطح کاخانه است زرقیم از پله با رفیم بالا و از آن بالا هر خوار تا مشاگرد
در آن بالا هم بعضی چرخها و ماشین گذارده بودند که کار میکردند و پارچه های بسیار فتنه این ماشین با بعضی گامیکند
و بعضی دیگر یکبار است که فقط برای نمونه چرخهای بزرگ و ماشین با نیکه قوه بخار میدهند ساخته اند این محل کارخانه
عوضش بمشاه و شتا و ذرع و طولش زیاد و راست طاقی بخار با آهن زده اند و خیلی سیمار این بنا را ساختن اینجا
صفت کرده است قدری گردش کرده بواسطه گرمای زیاد آیدیم پایین از خرازی فرو شتبا که در بر گذر
نشسته بودند و تمام اسباب شبیه برج اطلال امیر خورشید از نبر یکت بیکت اندازده چهری برای یاد
کار خریدیم تمام صاحبان و کارکنان بودند خیلی باز گردش کرده و پردوای نقاشی همساز که کار نقاشهای این
عصر است و کمتر این طور پرده ها دیده شده تماشا کردیم و از جلوه قوه خانها نیکه رو بفت یکدیگر و در کسوت
ساخته اند مثل قوه خانه ایتالیا و قوه خانه خود پاریس و بعضی قوه خانهای دیگر که شسته از جلوه یکت
قوه خانه که بعضی از زنهای حجازستانی در اینجا سوار میروند و میرقصیدند گذشته قدری اینجا ایستاده تماشا
کردیم بعد آید سوار کالسکه شده آیدیم منزل امشب باید برویم بخانه مسویر که در است خانه صدر عظم است
شام بخوریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر و کالسکه شده رفیم این سلطان و خیرال ممالک و مسو
الوادر کالسکه مانسته بودند این الدوله و سایر ملکنین بهم در کالسکه های دیگر با لباسهای رسمی تلبزم
رکاب بودند از بعضی کوچه ها گذشته رسیدیم بکوچه نکی و از اینجا رسیدیم بخانه صدر عظم پیاده شده
داخل عمارت شدیم اطفا و مالارهای تو در تو با بیل و اسباب خوب دارد همه جار و آوارهای زده
پوش پیاده دیم در و سرپله با بجهت شرفیات احترامیه ایستاده بودند اگر چه این عمارت کوچک است
اما در زمان لوی باز دیم ساخته شده است با صدر عظم دست داده تعارف کردیم مسو کلسان
و زیروا خله و سایر وزیران هم بودند صدر عظم زوجه خود را معرفی کرد و بعد از تعارف باز زوجه صدر عظم دست
بدست مشارالیه داده داخل یکت اطاق دیگر شدیم که جمعی دیگر از زنهای وزراء و رجال هم اینجا بودند
همه را معرفی کردند و با خانها یکیکت داده تعارف کردیم بعد باز دست بدست زوجه صدر عظم داده
داخل اطاق شام شدیم نیز بسیار مزین عالی که تمام عرق کلن و ترتیب داده بودند تا آبوای اطاق دوا
جمیعت و روشنی چراغها خیلی گرم بود رفیم سر نیز شستیم زوجه صدر عظم دست راست ما و زوجه وزیر
داخله دست چپ مانسته بودند شام آوردند شام خوردند بر خاستیم آیدیم بیرون دیدیم تمام اوطاقها
از جمیعت بزرگان و رؤسای شهر و اعظم روزنامه نویسها و صرافهای معتبره و سفرا و امرای عسکر
و صاحبان لشکری که صدر عظم همه را باز زنهایشان دعوت کرده بود پر شده است بعضی که دیگر

راه بود ما هم از کرامت نقل عرق میکردیم گفتند یکتا باغچه است بیرون بغیر است که چراغان کرده اند رفیقم قوی آن باغچه
 باغچه کوچکی است خوب چنان کرده بودند قدری گردش کردیم و دو نفر عربی کشی که از بزرگان معبرین هستند و لباسهای نفیس
 پوشیده بودند و گفتند از باغچه آمدند و دیده شده اند با آنها قدری صحبت کردیم مترجم فرانسوی داشتند من
 مترجم آنها بفرانسوی حرف میزدم و آنها به عربی جواب میدادند اینها مسلمان نیتی و بدبیب مالکی هستند قوی
 باغ هم کم کم جمعیت زیاد شد بعد بر شستم با طاق دیدیم احاط هم ملو جمعیت است بعد که خواستیم از در
 طاق بیرون بیاییم دیدیم پادشاه سیاه که خیلی میل داشتیم او را ملاقات کنیم و در طاق شد ریش کوبی
 داشت بنمای مایوت کلابتون و وزی پوشیده و کلاه مایوت کلابتون و وزی مثل تاج سرش بود ابداع
 زیاد می بینم از پسر و برادر زاده و غیره همه پیش بودند با ما دستی داده رفت قوی طاق صدر اعظم با گفت
 خوب است بر گردید با او یک بر خور دی بکنید و آنوقت مراجعت نمایند با طاق بر شستم پادشاه
 سیاه رفته بود روی صندلی نشسته بود و بعد با او حالی کرده بودند که ما هنوز نیامده ایم دوباره برخواستند
 ایستاده بودند من که رسیدم هر دو روی صندلی نشسته قدری با هم صحبت کردیم پادشاه سیاه وعده
 کرد که فردا بیاید بدین ما بعد با او خواسته آمدیم بیرون سوار کاسک شده آمدیم منزل خوابیدیم قطعه ایست
 در افریقا معروف به شکل فرانسوی این پادشاه همسایه شمال است و میگوید در تحت حمایت دولت
 فرانسوی است و با خیمه پائیس آمده است برای تماشای کسپور سیمون همان فرانسوی با هم هست
 وقتی که ما مراجعت بمنزل کردیم وزیر السلطان هم تبار از سیرت مراجعت کرده بود و امشب پانزدهم
 که برای سکت بار گرفته علاج پیدا کرده است ملاقات کردیم شرح احوال او را در روزنامه جاسته خوانده
 بودم خیلی با او صحبت کردیم میگویند معالجه این بر سر را خواسته پیدا کرده ایم اما آدم سکت ما که گفته را
 باید زد و بیاوردند که معالجه شود اگر در بیاورند و طول بکشد خیلی معالجه اش مشکل است مثلاً اگر از طهران
 سکت بار گرفته را بیاورند خیلی معالجه اش مشکل است مخصوصاً اگر دندان سکت با عصب با
 گرفته و بکون رسیده باشد که او را باید تنها بعد از دو روزی سکت در حاضر کنند که معالجه شود و الا مشکل
 حالا پانزدهم در پاریس مدرسه دارد و مشغول تدریس است و مردم تحقیق این علم را نزد او بنمایند حقیقت
 پانزدهم خدمت بزرگی بعالم انسانیست کرده است و یکی از بالافشای عمارت صدر اعظم و سگانه
 نفیس گذارده بودند که سرش با بزر بود و شخص که در اینجا نفیس را گوش میکرد صدای ساز و آواز را
 خیلی خوب گوش میرسید (و در پیچش شنیدم) هزار منزل خوردیم امروز حکیمهای
 طولوزان بیک حکیمی بحضور ما آورد که همش فخر به سبب این حکیم فرانسوی است و مدتی در نزد پزشک
 نکلده

زیر
 می
 می

بیک
 حکیم

نیت کرده بود این اوقات پاریس آمده لباس نظامی پوشیده بود معلوم میبود حکیم نظامیست جوان خوش
 بنیه خوش روی زرنگی است چون خود طولوزان میخوابد چند ماهی در پاریس ماند این حکیم را آورده است کتاب
 خودش در خدمت ما باشد تا خودش بایران بیاید ما هم قبول کردیم و قرار شد با ما بهران بیاید (میگویند
 دندان ساز ما هم که چندی پیش به پاریس آمده بود امروز دیده شد یک دندان ساز را هم حکیمباشی طولوزان
 بحضور آورده بود که همش (دکتر گالیو) است مرد عالمی است قد بلند و وریش زرد کوبی دارد حکیم
 گله که فرانسوی که قد کاو در خدمت ما بود خیلی شبیه است دندان ما را دید بعضی دستورالعملها و دوا با و داد
 که دندان ساز خود مان بیاورد و یک نفر مقوم الماس که مقوم دولت است و تمام الماس بار او قیمت میکنند
 و همش (و آند و هم) است و دیشب در خانه صدر عظم به حضور ما رسیده معرفی شد عرض کردم من
 مقوم الماسم و یکت الماسی هم دارم اگر میل دارید بیاورم تا شما کنید گفتیم فردا بیاورد امروز آورده بود
 الماس درشتی بود از معدن کاپ خنلی سفید بر لیاں کرده بود و قیمت این الماس که پرسیدیم یک
 مبلغی فرمات گفت که حساب کردیم معادل یک کرو و تومان ایران میشد (پادشاه سیاه که همش دنیا
 سالی فوت) و عده کرده بود که یک ساعت بعد از ظهر بیاید کویا سر و عده را ندانسته بود و یک ساعت عقب
 تر آمد دست دادیم آوردیم به بلوی خود مان رومی صندلی نشیستم همان لباس شب را پوشیده بود
 برادر و جمعی دیگر از سیاه با همراش بودند جمعی هم همراهش بودند زبان فرانسه را خوب حرف میزدند
 ما و شاه هم فرانسه را خیلی با هم صحبت کردیم بعد رخواست و رفت عکس خودش را قرار شد باید هر
 یک شمشیر صق هم ما با و دادیم که فردا برایش بیاورند برادر ما (بوفالو بیل) را تا شما کنیم
 یعنی جای که جشی با می نیکی دنیا را با اینجا آورده و وضع و حالات آنها را در اینجا مینانید که در نیکی دنیا بچه
 وضع زندگانی میکنند اسم رئیس این کار هم بوفالو بیل است که به مناسبت همین کار او را بوفالو بیل میگویند
 و این کار هم جز اسپانیسیون است بروقت که پوریسیون تمام شود این بازی هم تمام خواهد شد سه
 ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده با این سلطان و جنرال هما ندر و سیو با و را اندیم برای اینجا قدیم
 را اندیم رسیدیم کالسکه چی سهو کرد از در یک جمعیت مردم ایستاده بودند داخل نشد و رفت پشت دیوار
 محوطه بوفالو بیل محوطه بزرگست بطن دور آرا دیواری از خنجه کشیده اند که در اینجا بازی میکنند مدتی
 کالسکه چی ما را پرا به زد بعد آمدند گفتند برگرد کالسکه چی برگشت رسید بدین محوطه باده شده داخل
 باز اینجا شدیم این محوطه وسیع و ضعا مدور است و نصف آنرا داخل خنجه بندی کرده و طاق آنرا هم خنجه
 رزه اند که آنرا قباب محفوظ باشد مردم تا شانی همه در اینجا می نشینند نصف دیگر محوطه باز و بی سقف است

که برای بازی است در وسط آن طرئی که مردم می نشینند یکجائی برای مازقیب داده و صندلی گذاشت
 بودند رفتم اینجا نشستم روی تخته های دیواری را که در مقابل بود و شکل دور ناکشیده بودند که از دور مثل صحرا
 وسیع و جنگل با صفائی بنظر می آمد و دور و دراز داشت که نیکی دنیاها و پروژهای نیکی دنیاها می پوست قرمز
 از آن دروازه داخل محل می شد و هر وقت دروازه باز میشد دروازه بود و هر وقت بسته میشد دروازه
 بقدری این دور نما خوب ساخته بودند که بهتر از آن بقصور نمی آید این دور نما تمام شکل کوه چمن و صحرائی نیکی
 دینی است که محل سکنا می و چشمای نیکی دنیا را نشان میدهد که کجا با منزل دارند و صورت چمنها و کوهها
 وحشی امیکند و هرگاه اسبها و گاوها می وحشی را کشیده اند و وسط این محوطه یکجائی بلندی است که دور آن
 چمن است و بالای آن یک آدمی ایستاده که هر وقت بازی تازه بخوانند بیرون بیایند و او اول فریاد
 میزند و میزند که فلان بازی حالا می آید و بیرفتی در دست دارد که آن بیرون را گان میدهد بدو وقت بازی
 داخل شود و خلاصه این بود که داد زد و بیرون را گان داد و اول یکت و آخری آمد بن سیزده چهارده سال و
 بنا کرد و تفنگ انداختن اما این دختر دخلی بی نیکی دنیاها داشت بازی علیحد بود که اول را آورد و در حرکت
 این دختر شبیه بود آن شخصی که در انگلیس در خانه کرد و سالها بی نیکی تفنگ می انداخت می خنجر بازی و تفنگ
 می انداخت روی سوار روی زمین تاحات از جلوا غلبت در همه وضعی ماهر و استاد بود و بعد یکت پسری
 آمده او هم بنظر سوار بنا کرد و تفنگ انداختن او دیگر از دختر هم بهتر بود و با انواع مختلف تفنگ می انداخت
 و دختر تفنگی را میکشید روی زمین و میرفت کنار بعد دو گلوله می انداختند روی هوا میدید تفنگ
 بر میداشت یکت گلوله را با این لوله و یکی با لوله دیگر میرزد باز آدمهای بعضی چیزها بهوامی انداختند
 مسافت زیادی بالا میرفت و دختر بالای بلندی دیده با تفنگ میرزد حقیقت هر دو خیلی خوب تفنگ
 می انداختند بعد از آنکه اینها رفتند باز بر قدر بیرون را گان داد و یکدسته اسوارهای وحشی نیکی دنیا که سوارها
 چابک زرنگی بودند همه سوار اسبهای لخت و هر یکت پر با می مختلف بر و پشت و سینه شان زرد لباسها
 وضع غریب پوشیده در کمال جلدی و چابکی اسب می افتاد و در اسب دو اند و بعد دستانهای دیگر از
 پروژ با آمده بنظر تاحاتند این پروژها مردمان خیلی رشید بلند قامت زنجی هستند و موبائی بر کف
 سیاه مثل موی اسب دارند چشمهایشان تنگ است بشیریه بر کمانها رنگت بشیر شان هم حلقه زرد است
 بعلاوه دستی هم زرد میکنند و این رسم و عادت در میان پروژهای نیکی دنیا شایع است نه این باشد
 که مخصوص این بازی زرد کرده باشند خلاصه دسته جات زیاد از این سوار با آمده در وسط محوطه ایستاد
 بعد یکدسته سوار دیگر از اهل نیکی دنیا که حالا فرنگی مآب شده و شبیه بلخی می هستند که در صحرا اسب وحشی را
 میزدند

میکردند و روسای این کار بایبانشند آمدند ایستادند بعد صبح بجهت بشارت سفید بای اینها آمدند و همه
 تبریک ایستادند بعد باری و شبیه این را در آورند که توی صبح چطور این چشمها اسب حشی را میکند
 و کمندی اندازند و چگونگی سوار میشوند و اسب لگد میاندازد و میدود و مخصوصا اسب تعلیم کرده بودند که
 هر وقت سوارش میشدند مثل اسبهای حشی جفت می انداخت و لگد میزد و این مرد بکه سوارش بود زمین
 میخورد و دو به دو چطور که زمین خورده و کمند در دستش بود اسب میدید و مرد که را روی زمین می کشید خیلی
 خنده داشت باز نیهای خوب در آورند مدتی طول کشید بواهم کرم بود بعد برخواستیم بار دومی اینها که
 در صحرائی چادر نهاده و در اینجا منزل انداختند توی چادر بایشان رفته از نزدیکات هم آنها را دیدیم مردان
 غنی هستند تا آخر اسپور سیون این یکی دنیا نیهای اینجا خواهند بود بعد از قدری نماشا و کردش سوار
 شده آمدیم منزل مشب و در منزل جناب سیوکار نوریش جمهور می در عمارت لیزه بشام و سواره دعوت
 داریم ساعت بیست و نهم بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده با این سلطان و میوبالو و جنرال هم انداز
 سوار کالسکه شده را ندیم این لاله و سایر ملترین هم با لباس سبی سوار کالسکه بای و دیگر شده در رکاب
 بودند رسیدیم عمارت لیزه تشریفات لازمه بعمل آمد جناب رئیس با بای پله سستقبال کردند و زوجه
 ایشان هم جلو آمد با او دست دادیم جناب سیوکار نوشته پسرو دارند پسر بزرگش رفته است به مقدمه بوزخ چون
 پدر جناب رئیس که از جنرالهای معتبر بوده بعد از جنگ فرانسه و المان و انقراض سلطنت ناپلیون اول
 او هم از پاریس برگشته و در اینجا فوت شده جسدهش در مقدمه بوزخ دفن کرده اند حالا که جناب سیو
 کار نور ریاست برقرار شده پسر بزرگ خود را فرستاده اند که استخوان و تربیت پدر ایشان را بگیرد
 و بچل حمل بپس کرده در اینجا دفن کنند و و سپرد یکیشان حاضر بودند و معرفی شدند باز و جناب
 رئیس دست بدست داده رفیق با طاق ستون برای شام اطاق عالی بزرگی است تمام چهل و چهار اعمال الکرسیه
 است میز عالی خوبی چیده بودند تمام میز پر از گل بود شام خوردیم تمام اشخاصی که در شب در خانه سیوکار
 صدر اعظم بشام دعوت شده بودند اینجا هم بودند شام که تمام شد برخواستند آمدیم با طاقهای دیگر عمارت
 جنبی عالی است جناب سیوکار نو یک ایوان و کالری هم برای راه رفتن رنستان باین عمارت افزوده اند
 و این ایوان را به پردهای کوبلن رعیت داده بودند و چهل چراغهای الکرسیه آویخته جناب رئیس گفتند
 مثل اسباب این ایوان برای تشریفات است و موقوفی است برداشته خواهد شد ولی یواش
 بحال خود خواهد بود خلاصه قدری کردش کردیم همانیکه دعوت سواره داشتند شروع کردند باین
 بقدر هزار و پانصد نفر دعوت سواره شده اند و همه باید از یک در داخل شوند جناب رئیس در اینجا

اقل ایستاده اند و کینفر پیچیدت هم دم در ایستاده هر کینفر که وارد میشود اسم خودش را به پیچیدت
 میگوید و او فریاد میکند که فلان دارد شد چلی خوب وضعی است مدتی نشسته و رو دهمه را تماشا کردیم تا
 امر او ایمان و سفرای خارجه و بزرگان شهر و ژاپوینها و چینی با و بسند بها و سیاه بها و غیره که در پاریس
 بودند دعوت شده بودند سفری از آنام آنام ملکتی است که در سرحدات چین واقع است و پادشاهی
 علیحده دارد دیده شد که هیچ تا بحال ندیده بودم یک شاه زاده آنامی هم که سپه عوی پادشاه آنام است
 در اینجا ملاقات شد مردی کوتاه قد و زرد چرده و ابله رواست چند دانه بود چانه اش دارد و پادشاه
 سیاه بان هم بازوجه اش آمده بود آمد پیش نشست قدری صحبت کردیم باغ جلوان عمارت را چراغان جو
 کرده بود و دیکال زیاده هم روشن کرده بودند که شل و زنده بود قدری با هم بنا کرد و در همین عمارت
 یک نیار مختصر بسیار زین فشکی هم حاضر کرده بودند تماشا نموده بعد سوار کالسکه شده آمدیم مسند ل
 دوز جمع چندانم) امروز باید برویم به لودر که موزه پاریس است نهار و در منزل خوردیم بغیر دو
 روس که پیر مردی بنفاد و ششاد ساله همش (بادون دو مهنر هم) است قبل از ظهر با نظر آقا و زیر حتما
 ما بخنجر و آمد قدری صحبت کردیم برخاست و رفت بعد از نهار کالسکه حاضر شد این السلطان صبح
 تا وقت حرکت بود حالا که میخواهیم برویم حاضر شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد با آسانسور رفتم بمرتب
 اعلای برج ابل خلی تعریف میکرد که تماشا داشت و همه شهر پیدا بود خلاصه با این السلطان و خیرال عیال
 و سیو بالو اتوی کالسکه نشسته مجدداً دله و این خلوت و اگر خان و ادیب الملک هم در کالسکه دیگر
 طقم رکاب بودند اندیم تا رسیدیم به لودر پیاده شدیم و در کتر لودر که همش (کینفرین) است
 جلوا فاده داخل شدیم زیر عمارت لودر بمرتب است که محبته بای سکی زیاده کرده اند از اینجا پله مخور و غیره
 عمارت از آن پله بابا لارفته داخل عمارت شدیم عمارت لودر و اسبابهای اینجا معروف و مستغنی از تعریف است
 همه کس میدانند امروز هم بنحواستیم اسبابهای سیو و لافوار ایستیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است
 ما دم دلا فو آمد جلوا و دیدم همان طور است که در چند سال قبل طهران آمده و لباس مردانه پوشیده بود حالا
 لباس مردانه پوشیده بود و هیچ عادت لباس زنانه ندارد فارسی هم خوب حرف میزند دین مدت که طهران
 بوده یاد گرفته است اما خود دلا فو که طهران بود لا غور زرد و ضعیف بود حالا که او را دیدم حال آمده است
 به خلاصه از یکی دو اطاق گذشته داخل اوطاقی که اسبابهای دلا فو بودند دیدم اگر چه اسباب زیاد نبوده
 ولی اینکه آورده است خوب است صورت سرای بای عهد دار را آورده و سنگهای بزرگ که در آن نشسته
 بعد بختون عمارت و را بوده و تمام را اجاری نموده بودند و شکل کاو داشت و این قبیل چلی چیزهای خوب
 آورده است

مردی که پیر مردی بنفاد و ششاد ساله همش (بادون دو مهنر هم) است قبل از ظهر با نظر آقا و زیر حتما ما بخنجر و آمد قدری صحبت کردیم برخاست و رفت بعد از نهار کالسکه حاضر شد این السلطان صبح تا وقت حرکت بود حالا که میخواهیم برویم حاضر شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد با آسانسور رفتم بمرتب اعلای برج ابل خلی تعریف میکرد که تماشا داشت و همه شهر پیدا بود خلاصه با این السلطان و خیرال عیال و سیو بالو اتوی کالسکه نشسته مجدداً دله و این خلوت و اگر خان و ادیب الملک هم در کالسکه دیگر طقم رکاب بودند اندیم تا رسیدیم به لودر پیاده شدیم و در کتر لودر که همش (کینفرین) است جلوا فاده داخل شدیم زیر عمارت لودر بمرتب است که محبته بای سکی زیاده کرده اند از اینجا پله مخور و غیره عمارت از آن پله بابا لارفته داخل عمارت شدیم عمارت لودر و اسبابهای اینجا معروف و مستغنی از تعریف است همه کس میدانند امروز هم بنحواستیم اسبابهای سیو و لافوار ایستیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است ما دم دلا فو آمد جلوا و دیدم همان طور است که در چند سال قبل طهران آمده و لباس مردانه پوشیده بود حالا لباس مردانه پوشیده بود و هیچ عادت لباس زنانه ندارد فارسی هم خوب حرف میزند دین مدت که طهران بوده یاد گرفته است اما خود دلا فو که طهران بود لا غور زرد و ضعیف بود حالا که او را دیدم حال آمده است به خلاصه از یکی دو اطاق گذشته داخل اوطاقی که اسبابهای دلا فو بودند دیدم اگر چه اسباب زیاد نبوده ولی اینکه آورده است خوب است صورت سرای بای عهد دار را آورده و سنگهای بزرگ که در آن نشسته بعد بختون عمارت و را بوده و تمام را اجاری نموده بودند و شکل کاو داشت و این قبیل چلی چیزهای خوب آورده است

آورده است همه را تماشا کردیم بعد آیدیم با طاقهای دیگر بر اطراف میگویند اسباب و چیزی بود بعضی سنگهای
 جغاری شده که از زیر خاک درآورده بودند در اطراف تپاده شد و بعضی فرمای موات مصری که از سنگ
 و چوبست و از مصر آورده اند ملاحظه شد یکت مرده دیده شد که تعقیبش ازین قرار است در سابق مرد با
 یمنوار که میخواست موسل باشد دو امیزه اند که عیب نکند این مرده را هم در دو هزار سال پیش این دور
 زده اند و اینجا آورده رنگش سیاه شده است اما بدنش هیچ متلاشی نشده همان حالت لاغر خشک
 شده و معلوم است که جسد زن است ناخنهای دست او که بلند شده بود همان طور بدست و پایش
 بانی بود خیلی غریب داشت بعد آیدیم با طاقهای پرده های نقاشی که تمام این طاقها پرده های نقاشی زیاد
 زیاد از کوچک و بزرگت نصب کرده اند و بقدریست که اگر شخص یکماه اینجا بماند و همه روزه از صبح عصر
 تماشا کند باز تمام پرده باران دیده خواهد بود و بدی بسیار خوب داشت از جمله دور پرده بزرگ دیدیم
 که صورت جنک اسکندر اقلی دارد اگر کشیده بودند خیلی نقل داشت یکت پرده بزرگ هم صورت
 حضرت مریم بود که کمال تعریف را داشت و میفکند در عهد نابلیون سوم فراسه با این پرده را بشمار
 هزار تومان خریده اند در این طاقهای صورخانه نقاشی زیاد از زن و مرد حتی پسر نه نهایی بقفا و شهاد
 ساله نشسته و از روی این پرده با نقاشی میکردند یعنی دولت با آنها اذن داده است که از روی اینها نقاشی
 کرده بفروشدند و بدی کارخانه هم در این عمارت گذارده اند یکت کارگری و نالار طولانی بزرگی بود که
 تماشش پرده نقاشی بود این نالار چهار صد قدم طول داشت جواهرات سلطنتی را که کثر فروخته اند آنرا رها
 که بانی بود ازین قرار است که در یکی از این نالار با گذارده اند مقدار دست با دست مکلن الماس بر لبان خیلی
 خوب دسته دارد (شماره دیر) یعنی شمار این هم است دیگر با قیمت تراشیده که هر کس بخواهد
 از دور بنظر میآید از عهد لوی که است که لوی باز دهم باشد دیگر کیست مرصع بود که زمانیکه فراسه با
 انجرا ازیر گرفته اند از مال پادشاه اینجا قیمت بدست آورده دیگر الماس جان که الماس سفید بر لبان خود
 دیده شد که نیز در عهد لوی که خریده شده است یکت حاجی هم مرصع بجا ابراست که آن نیز مال لوی بزرگ
 بوده و در آن عهد ساخته اند یکت حاجی دیگر هم بود و از طلا که جواهر داشت مال نابلیون اول است بعد آیدیم
 پایین سوار کاسه شده رفیق باغ توپری اینجا پازمانی دارد پیاپی شده داخل با ما شدیم پلیج پیج دار
 رفیق بالا خیلی گرم بود منقعه هم داشت اینجا که رفیق دیدیم سوار و ادم و عمارت جمعیت است
 که پیوسته هم با چ فرسنگ راه دیده میشود اما اینها شکالی است که در ذرع با هم فاصله دارد و بواسطه
 صفتی که تعبیه کرده اند این طور بنظر میآید خیلی صفت عجیبی است صورت نابلیون اول که در وزیر نش

ایستاده و ناپلیون با قشون و صاحب منصبها از جلوا و مینگه زنده به پادشاهان قدیم فرانسه و رؤسای جمهوری
 مثل خراب سادی کارنو و مارشال ماگکاهون ساخته اند که در هر سمت یک پادشاهی و یک وضع سلطنتی
 آنها هوای بجا جنلی حبس و بد است که احوال آدم بهم بخور و هیچ محل تفضیلت زود پائین آمده بکشد و بی هم شود
 و در باغ گردیم اما عمارت توپکری آن عمارت قدیم نیست عمارت که اول عمارت روی زمین و جای سلطان
 و پادشاهان بزرگ بود بکلی منهدم و خراب شده است و باغی که در تمام دنیا معروف بود حالا منهدم
 و دشت کوچک گردیده است خلاصه از اینجا سقما آیدیم منزل شب را باید برویم با کپور سیون برای ما
 عید جشن گرفته اند و چراغان کرده اند ساعت هفت بعد از ظهر شام خوردیم و ساعت هشت با این السلطان
 و سربازان و جنرال همادار تومی کالک نشسته سایر اشرافین هم از عقب سوار شده و آیدیم جنلی دور تر اند
 اکسپور سیون بکثرت دروازه کمانی با این ساخته اند که زیر آن پلی است و مردم منتقل آمد و رفت می
 کنند روی آن کل کمانی از طرفین صورت نشانهای فرانسه و ایالات فرانسه و سایر دول آنها در
 روی کج یا این کشیده و رنگ زده نصب کرده اند و بالای هر نشانی هم پرچم آن ولایت و دولت
 زده اند این دروازه را با چراغهای الکتریکی از طرفین چراغان کرده بودند از دست راست رودخانه بود
 که اطرافش را و کمال خوبی چراغان کرده بودند و جبران آب از میان چراغان جنلی جلوه داشت و از آخر
 چراغان ترا کادر و جنلی با نمایش بود از دست چپ هم چراغان می پدید می آمد جلوه بود از اینجا گذشته و
 اکسپور سیون گردیده پاده شدیم صدر اعظم و سایر وزراء و رئیس مجلس و دیگر کتای خود اکسپور سیون
 حاضر بودند چون در اکسپور سیون جمعیت زیاد و محال بود که بتوانیم
 از وسط اکسپور سیون برویم تا برسیم به محلی که برای تماشای ما معین کرده اند لکن از کانهای اطراف اکسپور
 را با پلیس خلوت کرده و زمین آنرا فرش نموده بودند که از اینجا برویم همیشه مردم در اکسپور سیون بکثرت
 فرنگت می آمدند و داخل می شدند اما مشرب برای حضور و این چراغان مفضل این بکثرت فرنگت به پنج فرنگت
 رسیده است اما مشرب بهر وجه و نگاه هزار نفر جمعیت با کپور سیون آمده اند و دیگر اکسپور سیون
 معادن میست هزار تومان ازین جمعیت منقذ شده است خلاصه از میان اطرافها رفیق و بر کجا بلانی می رسیدیم
 و مردم ما میسیدند و مردمی کشیده و مراسم تعظیفات سجای آورده بودند و میسیدیم تا رسیدیم بد کتبه
 که مرکز اکسپور سیون است که تفصیل آنرا نوشته ایم اینجا خراب زمین جمهوری باز و چه و سپر ایشان و
 جمعی از وزراء هم که پیش ایشان بودند در ایستاده بودند با ایشان دست داده از پله بالا رفتیم
 جلای این کتبه بکثرت و غلام کرده شی است که اینجا برای تماشای نخستین ما معین کرده اند رسیدیم

بر بالای کسبداول یک غلام کردشی است که نگاه بوسط کسب میکند اینجا ایستادم جمعیت زیادی که در
وسط کسب جمع شده بودند و بعضی بود که هیچ جای زمین پیدا نبود بهینکه مارا دیدند بی اختیار بصدای بلند
فریاد کردند و (یول شاه) با آنها تعارف کردیم و بعد رفتم بکوشه این کسب که باید اول اینجا بشینیم و
برای ما صندلی گذارده بودند بهینکه وارد اینجا شدیم و این جمعیت ابوّه باز مارا دیدند یکی بنا کردند و فریاد
مسترت آمیز زدند و معلوم بود که نام این حرکات و صداها از روی شوق و میل قلبی است از توی کسبه
الی زیر برج ایفل تمام محن کسپوریون و هر کجا که ممکن بود آدم بایستد مردم ایستاده بودند چنانکه
زمین هیچ پیدا نبود شعاع چراغ برق بالای برج ایفل که مثل ستاره دنباله دار است متصل مایا میدادند
و هر وقت نور آن چراغ بامینا میزد مردم بیشتر فریاد میکردند قدری در اینجا نشستیم بعد رجوعا مییم آدمیم
بغلام کردش و بالکن وسط این کسبه اینجا هم صندلی زیاد بود بشینیم باز مردم بی اختیار فریاد میکردند
حوض وسط که فواره های آن محبت رنگهای مختلف سبز و زرد و قرمز و آبی دیده میشد و جلی نداشت
از سوراخهای زیر این فواره با اختراعی باشیشه های لوان و آلکتریسیته کرده اند که آب را این یک
میکند عجب تر این است که یک فواره پنج شش نکت میشود حقیقت چراغان این سبز و بالا تر میشود
هوای صاف و مابین شب پنجم ماه و چراغان کسپوریون و چراغانی برقی برج ایفل و چراغان
ترکا در و این جمعیت مردم که البته بقدر سیصد هزار اجتماع کرده بودند عالم عربی داشت که بوصف
میناید بقدر یک ساعتی که بشینیم دیدیم دیگر این از و حاکم نمیشد و توی کسپوریون کردش کرد فرار شد
بمنزل مراجعت کنیم بعد از یک ساعت و نیم توقف برخاسته از پله ها آمدیم باین از توی جمعیت مردم
که باز هم تعظیم و تعارف بجای می آوردند و ما از یک طرف و جناب رئیس جمهوری از طرف دیگر و آب آنها
میدادیم رفتم تا رسیدیم با آن دالان بای تاریک کسپوریون که اول آمده بودیم از اینجا هم گذشته
بزرگ کال سک رسیدیم با جناب رئیس و وجه ایشان تعارف و غذا خافه کرده سوار کالسکه شده
بمنزل آمدیم (دو دشت بند پنجم) امروز باید برویم با کسپوریون نهار مختصری خورده و
کالسکه شده زانیم برای کسپوریون کالسکه مارا از درهای کسپوریون گذرانده قدری دو کوفه
پرسیدیم چرا انقدر دور میرود گفتند راه آهنی مخصوص کسپوریون ساخته که دور کسپوریون
میکرد و هر کجا بخواهند کالسکه می ایستد مردم پیاده میشوند و میروند کردش کرده میانند و باید به راه
برای شستن بآن راه آهن راه را دور کردیم همینطور آمدیم تا آن یکست در کسپوریون که نزدیکیست
این بود داخل گردیده و پیاده شدیم به کال سک که کوچه بود و رفتم توی واکن و کال سک و آن

ازین ظرفیت تر و بهتر میشود رفین این راه که آتش (دکویل) است به ضرورت آمد و معرفی شد مردی
 معقول و خجسته بود فاصله باین دو خط را میل پنج و حساب است و دو آهنهای کوچک معقول برای بزرگان و
 اعیان و پولیک دارد لکمویت های کوچک دارد که خیلی راحت است بهر طوری بخواهند شد یا آهسته
 میرود از همه نوع راه آهنی این راه بهتر است خلاصه مدتی باره آهسته رفته در محلی که سکیونهای دول است
 پاده شده داخل آنها شدیم سکیون روس و یونان و سرب و ژاپون و آنام و سیام همه بودند
 سکیون قیمت ژاپونی خیلی اسباب آجیبی های کار ژاپون و چین های دیگر خریدیم ژاپونها
 در صنایع خیلی ترقی کرده اند مصنوعات نفیس داشتند اغلب ژاپونها هم فرانسه حرف میزنند سکیون
 مراکش و الجزائر و مصر و اسباب شامات را هم دیدیم بهر عرب مراکشی دیده شد که لباس عربی پوشیده
 خیلی خوشگل بود کوچه ساخته بودند مثل کوچه های مصر بوضع مشرقی که آدم در آنجا راه میرفت کمان میکرد و در کوچه
 مصر راه میرود پیاده از روی کوچه رفتم خراط مصری پای برهنه نشسته خراطی میکرد و دکانهای دیگر هم بعینه
 دکان اهل حرفه مصر ساخته اند که اجناس دیگر میفروشند از آنجا گذشتند داخل اسپوزه ایرانی شدیم یکی
 فرنگیها از ما اجازه خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در آنجا اسپوزه کند ما هم اجازه دادیم
 حالا او با سیولر موزیکالچی با سنی و سیوریشا معروف یا را بهر گشت درست کرده اند سیولر و آن شخص
 فرنگی و سیوریشا حاضر بودند جای وسیع خوبی بود با انواع اسبابهای ایرانی از قابلهای خوب استعد دیگر
 مزین کرده خیلی خوب ترتیب داده بودند آنجا را هم گردش کردیم یک سمت آنجا تمام استعد و اسباب
 سیوریشا بود سیوریشا از چهل سال قبل الی حالی که در ایران بوده اسباب عتیقه ایرانی را از قبیل صنی و
 کاشیمای کهنه و شکلهای قدیم و نقاشیهای کار قدیم همه نوع اسبابی را نگه داشته و درست بر و در تقسیم
 های مازل از دست دلالها و عیزه دیده خریده و جمع کرده است که البته بیشتر از هزار تومان برای آنها
 نگذاشته است حالا یک شخص انگلیسی سبابهای او را از برای موزه لندن بهشت برادر لیره که سی هزار
 تومان پول ایران باشد از او خریده و آنجا گذاشته است که اسپوریون تمام شود ببر و از جمله سبابها
 او که فروخته است دو گلخان کاشی یعنی صنی قدیم ایران است که شبیه کاشی است بهشت تصدیقه که معادل
 دو هزار و چهار صد تومان پول ایران میشود فروخته است خلاصه آنجا هم قدری گردش کرده آیدیم بیرون بوار
 برن بخار شده یکسره آیدیم زیر برج اقبال آنجا پیاده شده رفتم طرف پله که میرود بالای برج آنجا که رسیدیم خیلی
 اصرار کردند که از آسانسور بالا برویم قبول کرده از پله بالا رفتیم بالا رفتن اگر چه پله بار خیلی خوب ساخته
 که براحت بالا میرود اما قدری که آدم بالا میرود سرش گیج میخورد و چرا که تمام این برج از آهن مشبک است

این
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 آمده
 است

وزیر پاشای آدم و اطراف تمام پیداست آدم که گاه میکند از بالا سرش گنج میخورد و لکن هر طور بود آهسته آهسته براحت بالا رفتیم اشخاصی که همراه ما بودند از فرنگها میسو بالوا و جنرال معاند و میو برز که یکی از رؤسای همین کسپوریون است و از ایرانها مجدالدوله و این خلوت و اکبرخان و احمدخان و ادیب الملک و غیره بودند از پایین تا مرتبه اول رسیدند و چاه و دو پله است در حقیقت خیلی کار کردم خیلی سخت از این پله ها بالا میآیند رسیدیم مرتبه اول از پایین بهیچ معلوم نمیشود که اینجا این قدر جا است بالا که ایستادیم جای بسیار وسیعی است مرتبه اول مثل دو مرتبه است یکت غلام گردش دارد و در تادور از آن چند پله میخورد و میآید بالا ایجاد دیگر تمام اطاق و حمامخانه است اما تمام با این چهار ستوران که همانجا باشد دارد که هر کدام یکت عمارت بزرگت عالی است و در اطاق وسط آن دو بیت نفر غذا میخورند و اطاقهای کوچک هم در اطراف دارد تمام بامبل و صندوقهای و چراغهای الکتریسمه و میزهای متعدد و راجعی غذا یکت ستوران آنها با هم و من است که چند نفر و سی هم اینجا بودند یکت ستوران هم با هم تکیس دارد و دور ستوران و دیگر با هم خود پارس میباشد تمام اینجا باز اگر دیدم بقدر و هزار نفر جمعیت درین بالا بود باز هم متصل میباشد و میرفتند بالا و بر میگشتند آشنایان میقتد و پاکیزه درین حمامخانهها دارد خدمتکارهای خوشگل و لباسهای خوب میوبای خیلی خوب دارد و دیگر دوکان و لطف و نگراف دارد و در مرتبه بالاتر که مرتبه دوم باشد روزنامه و کار و چاپ میکنند بجای عالی است از این مرتبه اول تمام شهر پارس و کسپوریون و چنان با ن پیدا بود و شهر مثل یکت نقشه در روی صفت میموند که جلوا آدم گذارده باشند بقدری با صفا بود که آدم میل نمی کرد از اینجا پایین باید یکی از اطاقهای کوچک پهلوی ستوران را خلوت کرده میزهای رتقیب دادند رفیقیم نشستم و نهرا خوردیم بعد برخاسته آمدیم پهلوی یکت آسانسه که میرفت بر تبه دوم و خیلی اصرار کردند که با آسانسه برویم بر تبه بالا قبول نکردیم یکدسته توی آسانسه نشسته رفتند بالا اما شاگردیم قدریم گردش کرده بعد از همان راهی که بالا رفته بودیم برگشته آمدیم پایین باز یکت دو سکسیون کوچک گیر اتم رفته نشا کردیم بعد سوار کاسه شده با نجار رفیق این سلطان و میو بالوا و جنرال معاند و سایر طرین هم در کاسه و دیگر طریم رکاب بودند رسیدیم عمارت وزارت خارجه که در { که درست } واقع است عمارت پر از آینه کرده بودند و زیاده و سرباز و سایر تشریفات احترامیه همان طور که در جناب رئیس جمهوری و صدر عظم در پیر اطاق ایستاده بودند اینجا هم حاضر بودند از جلوا آنها گذشته داخل عمارت شدیم عمارت بسیار عالی است که در عهد لوی قلیب در چهل سال قبل ازین ساخته اند تا لارهای خوب و اطاقهای و نور توی مرتین بامبل و چراغ دارد و وجه صدر عظم جلوا شده با او دست دادیم زنهای دیگر هم که بودند معرفی شدند بعد داخل اطاق شام

شده تا لای بسیار عالی طولانی بود و نیز بزرگت مفصلی در آن چیده بودند چون وزیر خارجه زن نداری و هیچ زن هم
نگرفته است زوجه صدر عظم صاحب خانه شده بود دست بدست او داده سر میر شام آیدیم و ششیم
همانهای مشب بقدر یکصد و بیست نفر بودند تمام مدعوین شب خانه صدر عظم و جناب رئیس انجیا بودند
بعلاوه جمعی دیگر که امشب دعوت شده بودند دست راست زوجه صدر عظم و پهلوی او شاه زاده پادشاه
و دست چپ من مادر ام کشتان زوجه وزیر داخله وزیر دست او رئیس پارلمنت وزیر دست رئیس
پارلمنت مادر ام و دیگری وزیر بخار فرائد که مقیم و نیه است و این روز بار بار پس آمده نشسته بودند
سایرین هم هر یک در جای خود نشسته شام خوردیم بعد شام برخواستیم آیدیم باطافهای دیگر مدتی راه فته
و گردش کردیم جمع کثیری هم از سفرهای خارجه و وزراء و جنرالها و زنهای آنها که بسوازه یعنی بسبب نشینی دعوت
شده بودند بعد شام آمده در تالار دیگر یکتاشا خان موقتی رسی مخصوص مادر متب داده و صندلی
ز باد می گذارده بودند رفیق انجیا ششیم زنهای ما ناپشت سر نداشتند بودند رجال و وزراء و شاه زاده پادشاه
و غیره هم در طرفین مانشه بودند زده بالافت جای کوچکی بود یک سته موزیکان چی ششینه سار میزدند
ماه را دور آوردند که یکت مرد که گشت بد کلی با ماه ششبار می میگرد و از دور ماه را میبوسید یکت زن خوشی
هم که از اهل ایتالیا و مالان و از بار دیگر باو آمده با این که گشت چینی حرکات عجیب نمود و ششینه باها
مقبول کردند و قاصصا و بازیگرهای انجیا را از این گشت آورده اند بعد بازیهای دیگر در آورده و نه قصه
و ساز زدند چینی خوب بود اما زیاد طول کشید کیما عشت از ششینه شب گذشته بود که بازی تمام شد زود
بر خاسته سوار کالسکه شده آیدیم منزل خوابیدیم ناصر الملک که از لندن آمده است دیده شده خیلی از
دریابد تعریف میکنی عرض میکرد و موجهای بزرگ میزد که چون آید بخت تو می کشی و خور و برنی که او را انداخت
اسامی اشخاصی که در سر میر شام سهو نیز از صدر عظم بودند ازین قرار است (مسیو گوئییه) (مسیو
دوشه) (مسیو بازن) (مماندار) (مسیو هیس) یکی از باب صنعت بزرگ (مسیو گوئییه)
جنرال بوانوه) (مماندار) (مسیو بوت لو) وزیر علوم (مسیو نالوا) وزیر بخار مقیم در بار ایران جنرال
داو ووت) (مسیو فای) وزیر فلاحست (مادام فوشن) زن وزیر دفتر محاسبات (مسیو دوفو)
وزیر مالیه (مادام ایتن) زن معاون وزارت مهاجرین (مادام گوانطس) زن وزیر بحره
مسیو یوار) صدر عظم (مادام دو فوینین) زن وزیر جنگ (مادام مانین) زن رئیس بانک
فرائد (مسیو فوینین) وزیر جنگ (مادام وازل فای) دختر وزیر فلاحست (مادام وازل طابین
دختر من بانک (مسیو ناسه) یکم معروف که انکشاف معالجه سکت بارگزیده را کرده است (دول
ممن

بنیمن) که از دکامی معتبر است (جنرال هاتی) رئیس آمانا و ده (مسیو بوزده) رئیس کسپوین
 مسیو ساباتیه) (کت ددمن) مقدم انفرامبو مولار پدرش که در قدیم الایام مقدم سفر بود
 مسیو دوت و نیمه) ایستگاه آفاسی باشی دولت فرانسه (مسیو گادوق) پسر خباب پسر جمهور
 جنرال لیش تن استاین) از دستگاه ریاست جمهوری (سیو کوفیل با دلتلی) جنرال بود
 ژر) رئیس نظامی دایره ریاست (مسیو الفان) معمار بانی (مسیو اتین) معاون وزارت
 مهاجرین (لئو مینی) (جنرال بیلو) وزیر جنگ سابق (مادموادل فوینیه) دختر وزیر جنگ
 مادام کومبز) زن وزیر عدلیه سابق رئیس مجلس نما (مادام بتواد) زوجه صدر عظم (مادام
 کستاشن) زوجه وزیر داخله (مسیو اسپولین) وزیر خارجه (مادام فالینز) زوجه وزیر
 علوم (مسیو کستاشن) وزیر داخله (مادام ددمن) زوجه مقدم سفر (مسیو فالینز)
 وزیر علوم (سوسیه) حاکم نظامی شهر (بلماز) (مای سونیه) نقاش مشهور (مسیو لوزه
 رئیس پلیس) (پیکار) (جنرال بولت) (میس دتو وزارت جنگ) (مسیو فادین) (پادمان
 یتیه) (پادان) روز یکشنبه ششم) امروز باید برویم بوسیایل و نه روز هم اینجا بمانیم
 در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه شده امین سلطان و جنرال مازار و سیو باوادر کالسکه نشسته
 سایرانه بن هم در کالسکه های دیگر طرتم رکاب بودند و از نیم اول از کوچه (ویکتور نوک) گذشته رسیدیم به بواد
 بولن، بواد بواد بولن رسیدیم به پست کلو) و از سمت کلوبه در واده و از اینجا بشهر و بوسیایل که شهر کوچکی
 رسیدیم یک ساعت و نیم در راه بودیم خیلی تنگ آمدیم سخت کلو قصبه معتبر است اینجا بسیار جای معتبری بوده عمارت
 عالی و پارک بسیار خوب و آبشار با و فواره های متعدده داشته در جانی واقع است که تمام شهر پاریس زیر پا
 آن افتاده همانطور که تصور کردیم چنانچه چشم اندازش تمام شهر طهران الی حضرت عبدالعظیم است سخت کلو
 هم تمام شهر پاریس چشم انداز آن است که دیگر جانی بهتر و خوش منظره از اینجا بشود عمارت اینجا اول عمارت
 دنیا بوده است از پاریس که اینجا میروند از روی پلی که بروی رودخانه بن است عبور میکنند رودخانه بن
 هم در اینجا خیلی قشنگ و وسیع و آشنایان مال است عمارت هم در دست چپ رودخانه واقع است
 اما حالت حالیه این پارک و عمارت این است که بعد از جنگ فرانسه با المان عمارت اینجا را آتش
 زده اند که جز دیوار خراب چیزی باقی نمانده پارک هم تمام خراب و ضایع شده و از آن آبشار با و فواره با
 هیچ اثری نیست و حالا این پاریس روزهای یکشنبه می آیند توی این پارک گردش میکنند و در واده
 هم جای بسیار خوبی است پارکها و عمارتها و گلکاری های خوب قشنگ دارد و ابالی شهر پاریس و اینجا

اینجا
 بسیار
 خوب است

عمارات یلانی برای خودشان ساخته اند و در تابستان در اینجا خیلی جمعیت میشود و خلاصه دارد و بنا
 شدیم شهر و سایل اہم قدری خراب دیدیم عمارت دولتی اینجا نیز شکست خورده بطوریکہ سہ چارہ کرور تومان
 خرج دارد کہ تعمیر شود و اگر تعمیر کنند خرابی کلی بآن خواهد رسید از آنجکہ یکت حوض خراب شدہ کہ بنجہا
 تومان خرج تعمیر آنجا کردہ درست نمودہ اند آب انباری پهلوی عمارت است کہ از روخانہ بن پر آب
 میشود و منبع این حوضها است بنار را باید در بونل ریزد و از آنجا بریم منقما رفیم بہ بونل ریزد و از این بونل بہلو
 عمارت مادام بن یاد و رسم چوبیدہ بہماست و در سایل است و بونل ریزد و از منقل بآن آب انبار سعد
 حوضها است و بآن جتہ ہم اینجا بہتل ریزد و از سیکوینہ خلاصہ در اطافی راحت کردہ بعد آیدیم باطاف
 لوچکی برای بنار بعد از بنار آیدیم باین سوار کا سک شدہ رفیم بعمارت این عمارت همان عمارت کردہ
 سفر اول کردہ و سایل آیدیم در اینجا شام خوردیم و آتشیہای کردند عمارت معروفی است بہر کس بشود
 میداند کہ ما عمارت است شرح عمارت و پردہای آرد و سفر نامہ اول نوشتہ ایم و دیگر محتاج نوشتن
 نیست اما با وجود این باز لازم است کہ مختصری نویسیم این عمارت را لوی کارتر ساخته است رفیم
 بالا جان طور کہ نوشتہ بودم شکستی خورده است و مشغول تعمیر بستند تمام اطافا و طالار بارہ دور تا
 دور گردش کردہ خیلی خستہ شدیم چو کہ بقدر خفرت شکست و در تا دور این عمارت و تالار باست تالار
 صلح و تالار جنگ تمام دیدہ شد زمینهای این عمارت آتختہ است و تازہ روغن زردہ انداختہ اند
 شدہ کہ آدم زمین میخورد و پردہای نفاستی این عمارت را سابقا نوشتہ ایم حالا ہم بنویسیم پردہای نقاشی
 بسیار عالی صورتهای سلاطین قدیم و جنگهای نابلیون و سایر پادشاهان و در این تالار باز یاد است
 کہ ہر کدام ہزار تومان و پنجرہ تومان بیشتر قیمت دارد ہمہ را تماشا کردیم امروز یکشنبہ است جمعیت زیاد
 در پارکس برای تعطیل و یکشنبہ آمدن بابا بنجا جمع شدہ اند از عمارت باین آمدہ سوار شدہ رفیم برای
 تماشا نوآرہا و حوضها کہ ہمہ را آب انداختہ بودند سہر حوض کہ برای تماشا می آیدیم بقدر اطراف ما
 جمعیت میشد کہ مانع از تماشا بودند و باین واسطہ با محال عجلہ از جلو حوضهای کہ شدیم تا باز آیدیم بہتل
 ریزد و از قدری راحت کردیم بنا بود کہ از اینجا ہم برویم عمارت رزی یا نور کہ در پهلوی و سایل است
 اکیم و شہر برویم چون خستہ بودیم و امشب ہم باید بعمار (بالہ دَن دوشتر) برویم و وقت زانجا
 و زمر فن بنجارا موقوف کردہ سوار کالسکہ شدہ را ندیم برای شہر در مراجعت از قومی پارک سنت
 مسکس ہی پارک ہم جمعیت زیادی بود کہ نما میخوردند و گردش میکردند آیدیم بہ بلندی سنت کلو کہ
 (نوشتنہ) برج ایفل تماشا میداد و کالسکہ را نگاہ داشتہ قدری تماشا کردیم خیلی جایی با صفائی است و

الملون هم که در هوا بود و با طباب برین بسته بودند از شهر دیدیم بعد برکشته اندیم به نواد بلن که رسیدیم
 جمعیت زیادی از زن و مرد با کالسکه های بسیار که از حساب بیرون بود در حینا با منای ایجاد دیدیم که
 برای گردش و تفریح از طرف شهر میآمدند و بیشتر یکیشته از ایجاد کرده رسیدیم بمنزل وقت شام شد شام
 خوردیم بعد سوار شده رفیقیم بهارست باله دن دوستری ملترین هم باله اسپی در رکاب بودند
 عمارت مالاخالی است و کسی بمنزل ندارد رسیدیم بکلیه خیالی پیاده شده رفیقیم با یوانی یکت و سفت کاهی
 داشت که اینجا میرو صندلی و اسباب خوراکی بستی چیده بودند جناب رئیس جمهوریم با تمام وزراء
 حاضر بودند با آنها تعارف کرده از پیله بار رفیقیم الا اینجا عمارت عالی برزگیت و جایکه امشب می نشستیم
 یکت مالاخی است و در مرتبه که دورنا دور آن از زیر و بالا طاق نما است طول این تالار عسیت و سه
 طاق نما است و هر طاق نمایی دو ستون بخور و در بهته هر طاق نمایی ده ذرع است که دو سیست و
 سی ذرع طول این تالار میوه و عرض تالار سفت طاق نما است که هفتاد و پنج میوه و سقف این تالار این
 اما حال با پارچه مثل چادر سقف زده بودند خیلی تالار برزگی است تمام این تالار چراغان است با انواع
 چراغان از کله سینه و کاز و چیل چراغان و چراغانی دیگر که مثل سرو است تمام این طاق نما با جمعیت پر بود
 صحن تالار هم ملو و جمعیت بود و در دست راست بساطت زیادی نمایی بود مثل سیر قله تکه که بزرگ و
 موزیکانچی سیکلی نظامی شسته بودند بقدری دور بودند که باد و بین با شکل دیده میشدند تمام نمایشی
 این مجلس و وضع اینجا همین است که این موزیکانچها سوراخ بزنند مثل نیار و سیرک و نظایر آن نیست
 طور می دیگر است برتبه بالا که رفیقیم و سفت کاهی بود صندلی گذارده بودند رفیقیم اینجا با جناب رئیس جمهور
 و سایرین نشستیم موزیکانچها شروع بواجتن موزیکان کردند بقدریک ربع ساعت که موزیکان میزدند بعد
 ساکت میشدند و هر وقت ساکت میشدند مردم بصدای بلند و یولوشاه { می گفتند و ما هم با آنها
 تعارف میکردیم خلاصه مدتی نشستیم و موزیکان زدند بی تمایز بود خیلی جایی عالی است پیر برکت
 جناب رئیس جمهور می هم که بمقدور رخ رفته بود استخوان و تربت پدر جناب رئیس ابراهیمه سیاه و در او
 آورده بودند و امشب او را در اینجا دیدیم بعد برخاسته آمدیم باین که بستی بخوریم و دیگر و باره بالا
 برگشته با جناب رئیس جمهور تعارف کرده سوار شده آمدیم بمنزل کیساعت و نیم از نصف شب گذشت
 خوابیدیم امروز صبح شاه زاده انامی که تقصیل او را نوشته بودیم بمنزل آمده عکس خودش ایجاد و آتش
 مین ازین { است بعد از شاه زاده انامی شاه زاده بای سینه کالی حضور ما آمدند همه سیاه بود
 و نفر سازه ساه هم داشتند که کما کما میزدند کما کما میزدند کما کما میزدند کما کما میزدند کما کما میزدند

بخ بود ایچی فرانسه که در ماداکاسکا است آمده بود در شام الیزه اورا دیدیم همش (میرد و ویلوا)
 است اسم برین اپولی که کوز اورا نوشته ایم آیتو کاوا) است اسم ان دو نفر عرب مراکش که ملاقات
 کردیم یکی سید عبد الکرم بریش و دیگری سید العربی ایارودی است و هر دو کیسره دولت مراکش
 هستند یعنی نظارت استیانتا که مراکش آورده اند با اینها است (دود و شکند هفتما)
 امروز ما ظهر منزل بودیم بعد از نهار (دینا و مایفو) پادشاه سیاه افریقی برای اظهار تشکر شمیر که ما باو
 داده بودیم پیش با آمدن دفعه پسر و عموزاده و برادرزاده و هر چه خویش و قوم داشت همراهش آورده
 بود همه سیاه بودند و دو نفر مطرب سیاه خودش اسم باو آورده بود ابتدا قدری صحبت کردیم بعد از آن
 که سازند های خودش بیایند ساز بزنند از آن دیدیم آمدند لباسهای سفید بپوشید بودند نشسته
 روی زمین شروع کردند ساز زدن وضع ساز اینها بگل سنور ایر است اما روی آنها عوض سیم تنه های
 پس بلند افتاده است و کدوهای غلیظی نگه داشت را بریده زیر این چوبها بسته اند بعد دو سه جامی هر کدو
 سوراخ کرده روی آن مورخ با با آنجا شکوت گرفته اند می گفتند این صدا تمام از این تا عنکبوت است
 و خوب بگل کز کواه که چکت در دست داشتند که منظر ایشان بود شروع کردند بزدن خیلی خوب
 میزدند و صدای آن عجیبه سنور بود و از دور هیچ با صدای سنور مطربهای استاد فرق نداشت و خود
 کاکای مطرب هم از روی عشق و شوق و ضمن ساز زدن میخواند و حال خوشی داشت اینها اگر در و شبها
 روز مضل ساز بزنند خسته نمی شوند خیلی ساز زدند پادشاه سیاه هم نشسته بود و میخندید یکی از ساز بای آنها
 خوانسیم که برای نمونه بطهران میریم قرار شد فردا بیاورند (مصطفی بن اسمعیل صدر عظم سابق تونس که در
 عهد محمد صادق بیکت والی تونس صدر عظم او بوده حالا محمد صادق بیکت مرده و این مصطفی از صدات
 قطع شده است صبح بخود آمد جوان ابرو سیاه پر موی است سیل سیاه در پیش کی دارد و اما محمد
 صادق بیکت است الحال چند سال است خودش متوقف پاریس است اما خیال او لادش در تونس میباشند
 خلاصه بعد از ظهر خوابیده را دیدیم برای اسپو بیسون از (ارکت) تری بیف (که شقیم جایی خیلی خوبی
 واقع شده یکطرف جنبان باو بلن است و طرف دیگرش جنبان شائز لیزه و از میدان مدوری که دو
 عمارت ارکت تری بیف است دو دره جنبان با طرف مشعب میشود و دوره این میدان مدور هم
 مشجر است و در میدان پلاس و لا کوکرو محبته های بزرگ زن و مرد که هر یک علامت یکی از شهرها
 پاریس است نصب کرده اند محبته دیدم از آنسوا برع که تمام آنرا با دستهای گل گرد پوشانیده بود
 پریسیم این علامت ارجحیت گفتند چون استرا زورخ مرده است این محبته را با گل پوشانیده اند

یعنی چون این شهر در تصرف المان است این صورت را بطور عزا نگاه داشته اند خلاصه با کسب و سیون
رسیده اینجا پیاپی ده شده قدری راه رفتیم بعد رفتیم به کسب و سیونهای تجاری و تونس را و او که متعلق به
بلانداست و کسب و سیون بهند اکلیم و تنکن و ایتالیا را نیز تا ما کردش کردیم در کسب و سیون تونس جزای غریبه
بود اسکان و بات تونس اینگونه ساخته و در خانههای آن د بات کارهای تونس نشاندند و مذ که مشغول
صنعتی است و حتی اقبال با چه باقی و غراطی و مینت کاری و عجزه بود مذ مینت کاری و کسب و سیون روی
خیلی تقریف دارد و بلکه میتوان گفت از مینت کاری چینی با خیلی بهتر است کار و واسع باشد و هم
و مشغول کار بودند روی دندان فیل و عاج را هم خیلی خوب مینت میکنند خلاصه این کسب و سیون چنان نمونه از
از مینت تونس است که شخص از دیدن آن مثل این است که تونس رفت باشد چند نفر ساندند و در قاص
تونس هم آورده اند که مشغول ساز و ورقش بودند در کسب و سیون را و ده هم اسبابهای خوب بود و یک خانه
خانه هم در اینجا بود که طرهای مله و را و میرقصیدند و ساز میزدند اینجا قدری شسته تا سا کردیم
تونس و مله و قاصهای اینجا خیلی شباهت به چینی دارد و با و بای باریک چشمهای تنگ و کله
و بدنشان بجا و یک در محکمت خودشان دارند رنگت زرد زده اند و قاصهایشان پا و کمر خود را هیچ
حرکت میدهند و روی انگشت پا هم راه میرود و در کسب و سیون ایتالیا هم ساندند و قاص شدند
و خیلی خوب ساز میزدند و میرقصیدند در کسب و سیون تجاری و با و بای نهانی خوب که اسکان همان عرب
و شتر و صحرائی تجاری است ساخته و نصب کرده اند پردها و کوچه است اما انعامش ممتاز است کافان
های پارس است که با بجا زفته و ساخته اند در کسب و سیون به بعضی اسبابها خریدیم رفتیم این کسب و سیون هم
اکلیسی بود و اینجا یک کتابی با جلد ایرانی روی میز دیدیم کمان کردیم کتاب شعر است برداشته باز کردیم
قرآن بزرگ کم نمی است بخد خفی نوشته اند اما خانه است بوسیدیم و گذاشتم و بعد از آمدن منزل الحسن
خان شیخ دست را فرستادم که بهر قیمت میدهند قرآن را خریده بیاورد رفت و دو روست و بعد از
نومان بدیده کرده آورد و شب باید بعد از شام برویم به (میووم) شام خورده ساعت شش سوارا اسکله
شدیم این سلطان و جنرال همانا در میو و بالوایش نشسته سار و طرین هم تا ما بالباس سبی همراه بود
را ندیم رسیدیم به میو و درم از دور یک همه مردم داخل میشدند چون جمعیت بود داخل شده رفتیم از دور
بالا که خلوت بود داخل شدیم نزدیک در یک اثری خیلی عالی از ترین برای با و قاص دادند و یک
به میو و رفتیم بالا نشستم چهار ابعث سال است ساخته اند برای سابق که آمده بودیم هیچ ندیده
بودیم جای بسیار عالی است و در مرتبه دار و در مرتبه اول تمام ستونهای آهن در جلو دارد و در جلو

چون شام شد
و به شام

میخوردن با لاله مرتبه دوم جای سیم است طاق ایچارا نام با این زده اند و سطر این صفت بیک اندازده که
 بازینی بزرگ است کسوده و بسته میشود آن جم از آن است و با اسباب پس پیش میرود وقتی که ما وارد
 شدیم باز بود و آسمان دیده میشد و وسط بازی بسته و سطرین این فضا را برای بازیها خاک ریخته اند
 این فضا بقدری بزرگ است که از اینجا که مانسته بودیم انخاص طرف مقابل با چشم که سهل است با دور
 دو چشم هم درست دیده میشدند و وسط ایچا دوره اش بقدر پا صد ذرع بود از ده ایچا را اول میفید کرده
 کرده بودند که وقت بازی کیش نشود آخر که بازی شکار را آوردند آن پا چهای میفید را برداشته دور
 نای خیلی خوبی نمایان شد خلاصه جای بسیار عالی مهندسی است روی صندلی نشینیم سیوالقن که شرح
 احوال و در آخر نویسیم نزدیک مانسته بود شروع بازی کردند اول یک دختر بسیار عفتولی با لباس
 فاخر قشنگ و کلاه خود آهنی براق سوار اسب میفید خوبی شده دوران دوران آمد بطول طاقهای مایه سنا
 یکت کبوتری از عقرب آمد روی دست او نشست کاغذی بپای کبوتر بسته بود از پای او کاغذ را باز
 کرده من داد وقتی که باز کردم دیدم بخط فارسی نوشته بود که به پیو درم خوش آمدید و برگشت در وسط
 این فضا سه دیوار چوبی کوتاه مدور یکی در وسط یکی درین کله و دیگری در آن کله ساخته بودند برای بازی
 اسب بجهت اینکه اگر در وسط این فضا بازی در می آوردند بقدری دور است که از اطراف اشخاصی که
 نشسته بودند بازی را نمیدیدند باین ملاحظه در سه جا بازی در میآوردند که همه به میسند اول بازیها
 اسب بازی در آوردند که نه سوار اسب شده رقص میکردند بعدا سههای کوچک را زیاد آوردند
 که دور این محوطه میدادند و از سر دیوارهای چوبی عاریتی میسریدند بعدا دو مهار سوخان گذارده بودند
 که مثل اسب دور این محوطه بدو و جمعی آدم آمدند و بقانونی که دارند بنا کردند بدویدن و از روی دیوار
 کوتاه چوبی که چهارچرخ با گذارده بودند جتن دور که دویدند بعضی از آنها داما اند و کم کردند تا آخر
 که به محل و میعادگاه خودشان رسیدند زیاده از چهار نفر نبودند و هر کدام چل فرنگ که شش تومان
 ایران میشود بپوش برداشته بعدا کالسکه تجلی که چهار اسب بآن بسته بودند و دو نفر پیشخدمت که
 که پسرهای خوب خوش لباس و سوار اسبها بودند آوردند این چهار نفر که بپوش برداشته بودند
 توی کالسکه نشسته از جلو ما بنا کردند رفیق و مردم هم بنا کردند بکف زدن جمعیت بقدری بود که
 حساب نداشت بعد یکت کالسکه دیگر همین شرح دارد و دو نفر زن با لباسهای چسبان قشنگ از
 کالسکه پیاده شدند میل آهنی زمین کوبیده بودند شروع کردند این دوزن به بازی زمینناستیک از
 سران میل پریدند و از این طرف با نظر معلقه را زدند و تاب خوردند خیلی بازیهای غریب کردند بعد

باز کالسکه حاضر شد بر دو سوار شده از جلو ما عبور کردند بعد کالسکه دیگر آمد یک جوان مقبول خوش سیمی که لباس نرودی پوشیده بود و دارد و پیاده شده معلوم شد بند باز است اسباب بند بازی ترتیب داده و عوض بند هم یک میل آهنی بلی با زکی که متصل در حرکت بود کشیده بودند یکت چوب کلفت بلند را هم برای لنگر مثل بند بازی همان در دست داشت رفت بالای آن مقول آهنی و بنا کرد و بازی کردن روی بند و دید و انواع متعلقها زد و خرج و ایتنا کار بازی خیلی عجیب و غریب تماشا می کرد که اتحی نوشتن مینا آید بعد از پانین سوار کالسکه محلی شده از جلو و سایر مردم گذشت اینها که تمام شد بازی (آلم بیا د) که در عهد قیاص در دم این بازی ادر میآوردند و آورده اند و در آن وقت سی چهل نفر دختر بالبا سهای مخصوص و کاه خود بازی براق بر کشته بسیار فشک سوار اسب بودند یک دسته اسبهای سفید و یک دسته اسبهای که داشتند و بچه آنها هم یک نفر دختر و پسران ده بود که او هم بین لباس پوشیده و شنبیل قرمزی بدوش انداخته و بر اسب غول تناری سوار بود فرمانده از جلو و دختر را عقب نظام و ترتیب مخصوصی وارد شدند و بفرمان آن فرمانده حرکات مقبول فشک سوارده در دور این محوطه گرد بعد ده و دوازده عراده نیم بلال و چرخه که آنهم بوضع عراده های زمین است بر یکت رابده و اسب بسیار قوی بسته آوردند و دختر بنا کردند بشق کردن عراده با هم همان مشق حرکات و در پشت سوارها حرکت میکردند حرکتهای غریب کردند آخر یکت عراده آوردند فرمانده با اسب رفت توی آن عراده نیم بلال ایستاد و دخترهای سوار بر تنب مخصوصی دور او گرفته بعد عراده با در حال سرعت چندین مرتبه دور اینها ناخت کردند که همین عراده دوانی را ایستاد و میگویند بسیار بازی خوبی بود بعد از این بازی یکت فقس آهنی بزرگی که پارچه پارچه بود آوردند وسط تماشاخانه بهم محکم وصل کردند بجای مدور بزرگی شد یکت سیر پوش آهنی هم بلند کرده روی آن فقس گذارند و بعد یکت فقس کوچک دیگر که توی آن یکت شیراده بزرگ و یکت سکت بزرگ بود آوردند و در فقس کوچک را وصل باین فقس بزرگ نمودند معلم این شیر هم با یکت اسب سفید که روی آن زمین آهنی بود و در فقس شد و شیر و سکت را از آن فقس کوچک داخل فقس بزرگ کرده وسط فقس بزرگ یکت سکوی بلند چوبی گذارده بودند شیر رفت روی آن بکوتایستاد شیر ماده چاق که خلق مغروری بود معلم اشاره کرد که شیر بر روی زمین اسب شیر اول درشتی و بی اطاعتی کرده بعد بهر طور بدرفت روی زمین اسب و بنا کرد و در این فقس اسب دواندن و از روی چوبها جستن شیر هم بهینطور پشت اسب نشسته هیچ کآن نمیخورد و صدای نمی کرد بعد شیر آمد پانین آنوقت شیر و اسب و سکت بنا کردند پشت سر یکدیگر دویدن و از سر چوبها بیک

گذاره بودند جنین بعد شیر و سگ را دوباره نومی قفس کو چاک کرده بودند الحی جنلی کار غری بود در
 وسط این بازیها هم که بعضی سیاهها در سگ میکردند الواط و مقلد با واد میشدند و بازیهای خوب
 و حرکات مضحک میکردند بعد بازی سگ را در آورند آن مختلط را مرتبه مرتبه بل و جغل و نهاب و چاه و
 خانههای کوچک نومی جغل درست کردند و دیوارهای چیری وضع خوبی تعبیه نمودند و حقیقت آن
 فضا را جنگلی کردند و جمعیت را با وی دسته دسته سواره و پیاده و با کالسکه سیاه کردند نومی جنگلی پیاده میشدند
 و بنا را بخوردند و صحبت میکردند و راه میرفتند بعد شیپور چپهای متعددی با شیپور خوش آهنگی که مخصوص
 سگهاست از اطراف و روی پلها و در جنگل شده شیپور میزدند بعد از شیپور دخترهای سواره با لباس
 خوب دیگر دسته بدسته وارد شده سگ زیاد آوردند و جمعیت زیاد جمع شده با آن شیپور
 و اجزاء شروع کردند بشکار کردن و از دیر برون رفتند طول نکشید که یک مرال بزرگ شاذ را در می
 شده قدری ایستاد که سوار با و سکما از عقب او رسیده مرال بنا کرد و دیدن و همان تعلیمی که در
 سخط مستقیم از روی پل رفت سکما و سوار با هم از عقب او بنا کردند بناختن این پل مصنوعی هم پایه
 اینها بناخت با اسب از روی این پل و از روی این دیوارهای مصنوعی عقب مرال میرفتند و مرال
 در دیگر برون میرفت و دسته مرتبه به خط و مرال آمد و سوار با و سکما هم از عقب سر آمده و دفعه
 یک مرال دیگر را کشته آوردند و این سواران و نکا چیان و واران جمع شده کشت مرال ایستاد
 و قدری ایستاده رفتند یک مرد کونا هندی میرکار اینها بود که حکم تلکات مسخره داشت وضع
 اسب میدادند و از اسب بر زمین بخورد و بلند میشد خنده داشت خلاصه نسیاعت از ضربه
 شب گذشته بازی تمام شد و آدمیم منزل خوابیدیم (شرح احوال الفن که اشاره کردیم این اسب نیز
 هشتاد ساله مهندس است ترتیب اسبپوریسیون و پیو درم داین قبیل کار باید توسط او میزد
 سلیقه است همین الفن نایب و همدست همان همان بحروف بود که در عهد پاپیون سوم پاریس
 داد و او هم هنوز زنده است مسوور به هم مهندس قالی است و با الفن است بجا مثال دار
 امروز بکیون کسبک (کلیک مکتبی در یکی دنیای جنوبی است رفیم بن و اسپوز را چینی خوب
 ساخته و ترتیب داده بودند انواع مرغهای کسبک را درست کردند شبیه مرغهای طران چینی
 داشت چند نوع مرغ کسی دیدیم که سینه اش خالی بود داشت جنلی مرغی شکلی بود چند نمونه از آن مرغ
 مصنوعی را خریدیم (و دوست داشتند شکتم) صبح بخور سوار کالسکه شده رفیم بجا
 زکی سافت تا حمام چلی بود این همان حمامی است که سفر اول و دوم پاریس با بخار فیه بودیم حمام
 فیه

نوع مرغ

باز

خوبی است شرح این حمام را در روزنامه سفر اول نوشته ایم احتیاج کرده بیرون آمده آمدیم بمنزل سناخویم
و بعد از سناخویم که اسب شده فقیم با کسپور سیون قدری گردش کردیم سگ سیون گره دینا و سگ سیون
سگیک و بریزل و تماشاخانه اسپایون که بهلوی سگ سیون خودشان ساخته اند همه را تماشا کردیم تا
گریه این گره را در اطاق بسیار بزرگی قرار داده اند که تمام این اطاق از دیوار و طاق آینه است و گره
تمام فضای اطاق را پر کرده است اصل گره از این است که روی آن را با مقوا و کج درست کرده اند تمام
شهر با و جزیر با و دریا بای دینار اموده اند آنچه معادن از طلا و آهن و نقره و الماس و سایر جواهرات و
فلزات در گره زمین هست در این گره ساخته اند و هر کدام را با بچه های رنگت رنگت معین کرده که کدام
الماس و کدام جواهر و کدام طلا یا فلز است دیگر بازیغال و غیره است و بنا کردیم دور گره بگردش و تماشا
کردن و میخواستیم بریم بالای گره که از آن بالا خوب تماشا کنیم هم بطوریکه دور گره می گشتیم طفت شدیم
که کم کم بالا میرویم تا یک دفعه دیدیم رسیدیم بکله گره خیلی تعجب کردم که چگونه باین خوبی این راه را ساخته
از روی هندسه که شخص باین راحت بالا میاید در آن بالا چند تله مخور و از آن باین رختیم بالا در وسط
قطب شمال ایستادیم و از زیر بنا کردیم تماشای گره را که در آن خیلی گره خیزی درست کرده اند بهترین صنایع
و چیزهای تماشایی کسپور سیون و فرنگستان و شهر پارس این گره و وضع ساختن آن است که خیلی چیز
تماشایی عجیبی است الحق هر قدر تعریف کنیم و بنویسیم کم است یکتا چرخ در زیر گره است مثل مکان کشی
که با نطق و با مکان کشی را میگردانند با این چرخ هم متصل گره را حرکت میدهند و بواسطه این حرکت
هم شخص تمام گره را می بیند و هم وضع حرکت گره را نشان میدهد بسیار چیز عجیبی است و بعضی سگ سیون
این گره زمین و نقره استنیک (پویر) و دیگری (پونک) اشخاصی هم که این گره را ساخته
و نقره استنیک (ویلاز) و دیگری (کناز) معادل سی هزار تومان پول ایران خرج این گره و
اطاق و جای گره و در ظرف ششماه گره را ساخته اند و بالای گره که بودیم مثل اینکه شخص از آسمان گره
زمین را از دریا با خشکیها و دریاچه با و کوهها و جزایر و معادن با کمال حاضه و استیلا ناظر می کند
ما هم این گره را می بینیم خلاصه بعد از تماشای کامل آمدیم باین و رفیق مجمل الماس تراشی طایفه اسم
الماس تراش بوکس است قدری بساده تماشا کردیم الماسهای متعدد داشت که بیشتر شبیه یک
قطعه سنگ معدنی طبیعی هم که یک الماس کوچکی نوبی آن بود و بایا و کار و ادبجه نمونه که معلوم شود الماس
در چه نوع سنگی است رنگ سنگ الماس شبیه ماشی رنگت است که خیلی چرب و نرم که با آب بزنند از هم
باز می شود و در تماشاخانه اسپایون و اطفال بو و از آن میله سبز رنگه میگذرانند و سبز میزند و تماشا

این
مجلس
بزرگ

مختصری کرده سوار شده آیدم بمنزل مشب باید رسانند برویم بگزان ایشام خورده لباس سبی پوشیدیم بن
استادخان و سایر بزرگترین باجم لباس سبی پوشیده در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده فریم
بگزان این اعمارانی بسیار عالی است همان جانی است که در دو سفر سابق هم دیده بودیم از پله ها فریم بالا چنان
رئیس جمعی جلوه آمدند دست داده تعارف کردیم و فریمم در لژ مخصوص نشینیم زوجه جناب رئیس و زوج
صدر اعظم و جمعی از زنهای دیگر هم بودند صدر اعظم و سایر وزراء و اعلیٰ آیدای خارجی نیز با زنهایشان با لباس
رسمی حضور داشتند پادشاه سپاه هم با شمشیر حایل کرده بازو جلوه اش در لباسهای مار و پروشته بودند پس
زبانوی و پرسن موافکوی ایتالیا که مشب در آنجا دیده شد و بسیار گشای که از سما جغرافیا دانهای بنشیند
روستاست همه را در آنجا دیدیم این جزایر جغرافیا دان برای این آمده است که در مجلس جغرافیای فرانسه با
علمای این فن نشستند حرف برند رئیس مجلس جغرافیای فرانسه (میولپس) معروف است که بنده سبی
مشهور و درین علم اول شخص است خود لیس هم اینجا بود و با او خیلی صحبت کردیم با وجود اینکه پیر مرد هشتاد و
چهار ساله است بنده بسیار خوبی دارد و او لا پنج شش ساله دارد خلاصه پرده بالا رفت همان تیارهاست
که دیده ایم رقاص زیادی آمده و تقصیدند و موزیک زدند بعد پرده افتاد و برخاسته آیدم اینطرف و در
راه رفیم بستی خوردیم دوباره در مجلس آیدیم پرده دوم بالا رفت تماشای خوب در این پرده دادند
صورت در بار اساخته بودند که مثل دریای حقیقی موج میزد و ملاحظه میکرد خیلی تماشا داشت رفص کرده
و باز تیار آور و در بسیار خوب پرده بود پرده سیم با صورت در بار نموده شد و باز رقاصها با اشکال
مختلف بیرون آمده و تقصیدند خیلی تماشا داشت چون خیلی خسته و کسل بودیم دیگر نشسته برخاستیم و اینجا
میوکار نو تعارف کرده و فریمم سزل یکت چیز خیلی عمده که در کسپورسیون دیدیم و فراموش شده بود
بنویسیم این است که یکت با نرمانی ساخته اند از نظر از آلتا نیکت یعنی کشتیهای بزرگ تجاری که شرا
فرانکت را میبرند به امریکت و از اینجا میاورند و بفرانکت از بندر (ماور) فرانسه یکت روزی رفیم به
اینجا یکت محوطه ایست که نهایت دورش سی ذراع است چند پله دارد آدم میرود بالا اما دقتی که آدم دارد
اینجا میورد داخل یکت کشتی بزرگت میورد که در وسط دریای محیط واقع است و از نوای این کشتی تا چشم کار میکند
دریای موج است و بندر ماور فرانسه از دور بجا صدشته فرسنگت پیدا است که پرا کشتی است کشتیها
بزرگ کشتی و عمارت بزرگ و عمارت که طول آنها بقدر دو سست ذراع است همان بزرگی دیده میورد و
دریا محلو از سفایر است و در تمام بندر است کشتیهای زیاد نیز با و انداخته که شخص هیچ تصور نمیکند که در
کسپورسیون است و در این بار که حکایت شد که منظر اول و در وسط دریای محیط است جای خیلی

غیب تماشا نیست وقتی هم که آدم از اینجا پایش میاید مرتبه دوم کشتی را نشان میدهند اطاق باطاق که در یک اطاق مردم بنار میخورند و در یک اطاق شطرنج بازی میکنند و یکبار میکشند و جمعی دیگر از مردم نشسته صحبت میکنند هیچ جنین جانی دیده نشده است وقتی هم که آدم بیرون می آید کپور سیون را می بیند و این پانزده ایاک عمارت کو چکی نظر می آید { در روز چهارشنبه نصفه } امروز باید برویم به (بود شمن) سفر دوم هم که بسیار پس فته بودیم اینجا را دیده بودیم صبح که از خواب برخاستیم دیدم نوبی باغ کو چک جلوی اطاق جامعیت و از دهامیت از جمله دو سته نفر عکاس سباب عکاسی آورده بودند که عکس ما را بنزدیکی از آنها پس را در عکاس بود عرض میکرد دیدم ما و اربحان توه و بنیه سابق باقی است اما ما در کمی فالج شده است دیگر سولیس چندین معروف بود که آمده بود به حضور ما برسد و اورا ملاقات کردیم و دیگر میرود و پدر و زریختار فرانسو در ماداکا کار بود که آدم بسیار خوش صحبتی و تفصیل اورا نوشته ایم و دیگر کا کا های شاه سیاه بودند که ساز را که خواسته بودیم آورده بودند ساز را داده قدری ایستاده رفتند بعد لباس رسمی پوشیده رفتم بیرون عکاسها از دو طرف دور بین بایشان را گذارده چند شیشه عکس ما را برداشتند بعد آدم نوبی اطاق نوبی حیاط هم جمعی از لطیفین خود مان و مردم متفرقه که اسباب فروخته بودند آمده مشغول بازی بستان بودند و ساسی روز نامه های مان و نموریال دیپلو ماتیک را هم اعتماد السلطنه بحضور آورده بود نوبی نارنجستان آنها را دیدم و قدری صحبت و فرمایش شد رئیس روز نامه فیکار و راهم دیروز به حضور آورده بود باد شاه سیاهها هم از فرار یکم گفتند دو سته دیگر میرود و بلا تشن خلاصه بنار میخوریم و بعد از بنار و کال سک شده را اندیم برای بود شمن که در آخر شهر واقع است ابتدا بود شمن محلی کثیف و معدن کچ بوده و اثر اروا باش در اینجا سکون داشته اند و اکنون هم تمام علجات شهر درین محله سکنی دارند و پلویونجا بهر طور فرانسو اینجا را ساخته و پارک خوبی کرده است چون مرتبه بر می آید ایشا را برای طبیعی خوب احداث کرده اند را اندیم اول از پارک (من بود) گذشتیم که نوبی شهر واقع است چندان پارک بزرگی نیست و در این باغ را عوض دیو از محضر آهنی نصب کرده اند و سربای آنها سطلای اینجا محل گردش دایه هاست که اطفال امیاء و نند صبح و عصر میگردانند بعد از جلوی کران بیل و کران ایزد و لوار و منارات گذشته بوزه هیشتر یک که نزدیکت به بود شمن است رسیده اند اینجا گذشته با کال که وارد بود شمن شدیم در بین راه اغلب جا با اسباب بازی گذارده بودند و مسبهای متفرقه و غیره ساخته بودند که چرخ میچوردند نوبی را بهما و لوار با هم بقدری جمعیت بود که راه عبور نبود به بود شمن هم که رسیدیم و از جمعیت مردوزن و اطفال بود در بود شمن یک مدرسه است که اطفال علجات در اینجا

تحصیل میکنند امروزه امتحان آنها و اجزای آن با آنهاست اغلبی با هم امتحان کرده و اجزای آن را داده
 بودند و این جمعیت زیاد بیشتر این جهت بود با کالسکه قدری توی پارک برگردیم اما از حمام مردم مانع اند
 تفرج بود بالاخره رفیق روی یک بلندی که تیرا پس از طرف من مارت پیدا بود من مارت یک پتبلند
 که روی عمارت و خانه ساخته اند و در اینجا است که ما پلویان اول در ایام سلاطین متفق که بسیار آمده بودند
 جنگها کرده بوده است قدری اینجا را تماشا کرده آمدیم پایین از روی پل که زیر آن یک آبشار چینی عریض
 و پرت گاه است که ششیم در پاریس هر کس میخواهد خودش آبکش میاید روی این پل و خودش پرت میکند
 انپل که نشسته رفیق بالای بلندی که یک کلاه فرنگی خوبی در اینجا است پیاده شدیم شهر پاریس در پل
 پیدا بود اینجا هم قدری گردش و تماشا کرده آمدیم پایین رفیق توی مغاره که آبشار پل از کله این مغاره میان
 میریزد جای خوبی است چون عرق و ششیم دعوای اینجا هم سرد بود زیاد توقف نکرده آمدیم بیرون سوار کالسکه
 شده آمدیم بدنه که امروز تماشا کردند آنجا را امتحان کرده اجزای می دهند دارد مدرسه شدیم در تالار بزرگی که
 اطاق رئیسینیک که خدای محله بود و من که همش (ما تودن مودو) است نشسته بود و با طفلان
 دخترها اجزای می داد و تهر و پسرهای دی بودند قدری توی اطاق ششیم چینی آنها را آمدن ما با این مدرسه
 خوشوقت شدند بچه نظراین بچه آن دسته کلی را که میدادند من گرفته بدست خودم بگردانها انداختم
 از این فقره هم بسیار خوشحال گردیدند بعد برخاسته سوار کالسکه شده بطرف منزل آمدیم محلات کوچکی
 بود و من این قرار است محله (ککها) محله (ویلن) محله (امرنایک) این سه محله در (آژند
 جیمان) نور و هم است خلاصه رسیدیم به منزل شام خوردیم و ساعت سوار کالسکه شدیم مجدداً و له و له و
 بالو و جلال همانا هم پیش نشسته سایرین هم کالسکه های دیگر سوار شدند و رسیدیم بخوابان شانزلیز
 دو کافه شانسان در این خیابان است کافه شانسان اولی رفته دم در قدری تماشا کردیم مردم که لحقت
 شدیم تا ششیم بر ششیم سوار شده رفیق کافه شانسان دیگر اینجا دیگر توی مجلس رفته رفیق بالا خانه که مجلس تماشا
 میکند قدری نشسته تماشا کردیم باز مردم بارها ساخته و هو را میکشیدند دیدیم اینجا هم عنوان ششیم
 برخاسته آمدیم سوار شده را دیدیم باز از من مارت که ششیم یک خیابانی هم دیدیم که اطرافش دکانهای طلا
 مثل دالانهای کاروانسرا داشت در یک دالان پیاده شده داخل دالان شدیم جمعیت زیادی
 بود ما را که دیدند اطراف ما زدحام کردند و ششیم که دیدیم نه امتعه دکان دیده میشود نه بتوان راه رفت
 بالاخره داخل دکانی شده یک عصای نرزه دار و چند سرچی خریدیم و مجدداً له و له فرمودیم پول را باید بدهایم
 و خودمان بیرون آمدیم سوار کالسکه شده کالسکه چی فرمودیم از معابر خلوت برو و بطرف منزل از کوه که قطع

فولی برده میرود عبور کردیم چراغهای فولی برده را دیدیم روشن است خیلی با جلوه بود و همینکه سیر کوچه رسیدیم
یک مرتبه اسبهای کالسکه ما بر دوزین خورده خوابیدند و کم مایه بود که کالسکه برگردد بخیزال همانند از
کفتم پیاده شود و ما هم پیاده شدیم باز مردم از حاکم کردند بالاخره کالسکه دیگر نشسته را ندیم بطرف منزل
رسیدیم بخیا بان شانزلیزه پهلوی آن میلی که از صحر آورده اند دو برین فلکی بسیار بزرگی است که ماه را
می بیند اسب هوا صاف و ماه هم جلوه خوبی داشت بالای برج ایفل هم چراغ الکتریسیته را روشن کرده
بودند که آن خیلی جلوه داشت چراغهای شانزلیزه و کاذب شانستان با دوقوه خانههای اطراف خیابان و صفای
خیابانها را و بهم رفته عالم خاتمی است بالون کاب سیف هم که چهار دارد در هوا بود و بار دوشنی الکتریسیته
که از زیرش تابیده بود مثل یکی از ستاره های آسمان بنظر میآمد میل کردیم برویم زیر بالون تا مشاهده کنیم را ندیم
از پهلوی عمارت خودمان گذشته رسیدیم بخیال بالون که نزدیک منزل خودمان است اتفاقاً اینجا خلوت
بود پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه که زمین و دیوار بابش از خاک بود گذشته وارد محوطه شدیم
که تمامش خاک و اطرافش درخت و بوته بود و وقتی که اینجا رسیدیم بالون باین آمد چند نفر زن مرد
نوی آن نشسته بودند رئیس بالون هم نوی بالون بود که خان پیشخدمت و میوه بالو او زیر مختار فرانسه
طهران و چند نفر دیگر بارش بالون نوی بالون نشسته رفته بالا درین راه کو یا ترسیده بودند لذا اینجا
شپور کشیده شد رسم است سه شیو که میزنند آنوقت بالون را پایین میکشند پنج دقیقه رفتن اینها
طول کشید سیصد ذرع بالا رفته بودند در نیل این بالون که جای ششیم آدمها با شده و درازده نفری
نشند وضع رفتن بالون بالا این است اولاً یک ماشین بزرگی نوی باغ است با دستگاه مفصلی که با
آن چرخ و اسباب الکتریسیته را بریز بالون میزنند تا نیار آن محوطه خالی که وسط آن مثل کو در و خانه کو دست
و پله های چوبی بخور دو در وسط آن کو دی یکت کو دی دیگری سوراخ کو چکی است طناب این بالون را این
سوراخ کو چکت که یکت اسباب و ماشین کو چکی میان آنست میرو و پایین و از زیر زمین وصل است یکت
ماشین بزرگی که در گوشه باغ است و این طناب محکم بآن چسبیده شده است در وقت بالا رفتن بالو
آن ماشین بزرگ را با بخار حرکت میدهند و طناب آهسته آهسته از آن سوراخ کو چکت و ماشین کو چکت
پروان میآید و بالون هوا میرود خلاصه مراجعت بمنزل کردیم (دو ز پنجشنبه کنه دهم)
صبح از خواب برخاستیم اشخاصی که امر فرقی از آنها بحضور ما انداز این قرارند سید حمزه الحجازی که از اولاً
ابو بکر خلیفه است جوان عربی است بلند بالا و خوش سیما بسیار آدم بانگی است اصل سیاهی عرب دارد
برای تماشای کنسورسیون پاریس آمده است دیگر میو بر از احاکم کنگوی فرانسه است که بنگلو میرو

جزال برتون و کتر کالیپو دندان ساز میو و بلو طیس که اصلاً فرانسه است قد کوتاه و تنه نظیری
دارد و سفش زیاده اما غلبه اش خیلی خوب است اگر چه اصلاً فرانسیسی است اما تئیت کرستین و زن ما طیس
لندن است که اخبار کلیس و سایر ملوک فرانکست را و طیس می نویسد خلاصه بنا خوردیم بعد از نماز یکست
از ظهر گذشته کالسکه حاضر شد من با جزال میماند و میو با لوبه کالسکه نشسته بعضی از مکررین هم در کالسکه
های دیگر مکرر رکاب بودند و ما ندیم برای انگن از پارک (مولسنو) گذشته و از آن محلات پان
دست پاریس عبور کرده و از دروازه (سنت اوآن) بیرون رفتیم و از وی که همین هم را دارد عبور
کرده و از روی پل هنری که از آب رودخانه سن مشعب کرده و دستی ساخته اند گذشته بقصبه (وینس)
رسیدیم کلیسای بزرگی دارد از آن جادو داخل بقصه دده (ایلی نای) شده بعد بقصبه (انگن) رسیدیم
جمعیت زیادی جرسیده حاضر بودند دم قهوه خانه پیاده شده رفتیم بالا اینجا هم جمعیت زیادی قدر
بالای قهوه استادیم مجدالدوله و ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از مکررین ما هم که عقب بود
رسیدند فایقی برای ما روی دریاچه حاضر کرده بودند رفتیم و وارسته را ندیم اب دریاچه زرد رنگ
و عمقش کست بیش از یک ذرع عمق ندارد و تفصیل انگن را در روزنامه سفر اول مشروحاً نوشته ام حالا
دیگر لازم نیست شرح بدهیم بنحیه می نویسیم که جای خیلی باصفائی بالای انگن قایقهای زیاد حاضر کرده سوار
انها شده در اطراف ما گردش میکردند دخترهای خیلی خوشگل امروز در اینجا دیدم که کیسوها روی رود بلند بصورت
و دوستان ریخته بود امروز باید برویم عمارت سیلانی که (پولیس هاپتیلین) در اینجا دارد در سفر
دوم هم اینجا آمدیم باغ و عمارت همین پرس رفتیم تا خودش بود این سفر او را دیدم راه پارک پرس
از زیر یک پل کوچکی است که شراع فایق ما بان پل گیر میکند باخچه از زیر آن پل رفته مارا از راه دیگر رفت
توی کوچه باغهای انگن پیاده شده این راه طولانی را پیاده رفتیم تا وارد پارک شدیم کینفر فرنگی هم که
قایقهای این دریاچه در اجاره اوست جلوما افتاده و حرف میزد و اطلاعات میداد داخل پارک
که شدیم پرس پرس ما تیل را دیدیم که بالوی ناپلیون جلوما میاید لوی ناپلیون برادرزاده پرس است پرس
ما تیلد دختر زن بنا پارت برادر ناپلیون اول است و لوی ناپلیون پسر پرس ناپلیون که او برادر پرس
ما تیلد است و این دو دختر زن بنا پارت هستند که برادرزاده ناپلیون اول میوند پرس ناپلیون
را از فرانسه بیرون کرده و حالا در سوئیس است پرس ما تیلد نقبا دو یکسال دارد لوی ناپلیون جوان است
رئیس سیه و رنگ پریده دارد سکیفت و رشون ایتالیا منصب دارم و در اینجا خدمت میکنم (ژرژ
من ناپست) جوامبری که پسر ناپست جوامبری است و در سفر اول گلوبند الماس بزرگی انداختیم و با

این سلطان مرحوم دوست بود در ایجاد دیده شد بازوجه اش که زن جوان خوشگلی است در پارک کرد
 خیل و گویا با پرنس سابقه اشنا می دارد و خاصه بارکت بسیار بزرگت با صفاست و کلماتی خوب دارد
 تمام زمین پارکت و پیش و کاکوتی است و بوی خوبی دارد و رفیق توی طاق و عمارت پرنس که عمارت
 خوبی است ششیم پرنس مایلند اگر چه هفتاد و یک سال از عمرش ناخوبی با بینه و قوی جبهه و زرنک است بینی کشته
 آورده و خوریم آب خوردیم از شاه زادگان کسی را که فرانسه با اذن داده اند که در پامیس توقف نماید
 یکی همین پرنس مایلند است که از خانواده لوی پالیون است یکی دیگر هم دوکت دو مال است که پسر لوی
 فلیپ و در خدمت آن فی منزل دارد خلاصه چون خبر کرده بودیم که موزه لاکسا نورخ برویم و در میشد
 به خواستیم دیدیم بدون یکت پیره زن تنها دو یکساله در ایجاد دیدیم که با این کبرن بسیار زرنک بودند
 راه میرفت این پیره زن (دختر مادشال کاسفیلان) است و زوجه (بولانکو) مارشال کاسفیلان
 از سردارهای قدیم فرانسه و در عهد ناپلیون هم در پیش اردوی لین بوده است و بولانکو در سفارت
 فرانسه در عهد ناپلیون هم آتشه میلیتیه بوده و یکت روزیک در المان سان قشون در حضور کلیوم میداده اند
 اسب او را برداشته زمین زده مرده است خیلی زن خوش سیاهی با بلندی است خلاصه آمدیم شاه
 زاده خانم با ما آمد چون کشتی بزرگت از زیر پل سابق اند که نمی گذرد گشتی کو چاکت شاه زاده خانم سوار
 شدیم و خود شاه زاده خانم بالوی پالیون در زن پسر خواهری و آن زن پیر دیگر و جنرال برانژه و سیو بالوا
 و محمد آلدوله و ابوالحسن خان و در کشتی شش بودند زن ها و دخترهای هم که در وقت آمدن در قایقها همراه ما بودند
 باز با قایقهای خودشان دور ما را گرفتند و آمدیم ما رسیدیم بقوه خانه ایجاد شده رفیق بالای قوه
 قدری اینجا ایستاده بعد با آنها وداع کرده قوی قایق نشسته و رفتند و ما هم سوار کالسکه شده از همان ای که
 آمده بودیم مراجعت کرده بشتر باریس که رسیدیم راه را گنج کرده را دیدیم برای موزه معدن لاکسا نورخ
 وقت نکت بود رسیدیم موزه پیاده شدیم دیر که موزه که مرد پیر قد بلندی بود و در پیش سفیدی داشت
 و همش (هاتن دلا گونیلیر) است او آمد دست داده تعارف کردیم اول ما را بردند به
 خودش که متصل موزه است خانه خوبی دارد زوجه اش استقبال کرد و رفیق توی طاق قریه و سنجی
 خورده برخواستیم آمدیم با در خباب ساوی کار فوسیس هم که همش (اذا لاف کانون) است حاضر
 بودند با کردیم گردش کردن اگر چه هوا تاریک و درست دیده نمیشد اما تمام سیر ما را دیدیم چون به سنگها
 معدنی قیمتی و غیره خیلی داشت وقت زیادی برای گردش این موزه لازم است که آدم تمام ایجاد
 به بیند اما ما این کمی وقت و نایکی هوا خوشگلی مکن بود چهارم را بدقت بینیم سنگهای طلا و نقره و جواهرات

هر قدر ممکن بود دست گرفته تماشا کرده آیدیم باین اواره این موزه یکت باغ کوچک مخصوص خوبی هم بجایه
 عملیات خودش دارد که اهل شهر و مردم خارجی داخل این باغ میشوند از این باغ کوچک یکت هم بیابغ بزرگ
 لاکس بوزغ دیواری آبی و درسی دارد که مقفل است باغ کوچک آمده از اینجا داخل باغ بزرگ لاکس بوزغ
 شدیم چونکه مردم فهمیدند ما داخل باغ شدیم اجتماع نمودند فرمودیم کاسکه با آردند توی باغ سوار شد
 و رفیقیم را کوچای زیاده بخور کرده از جلو (پان ته آن) که کاپیاسانی است که مردمان معتبر معروف را در اینجا
 دفن میکنند و استخوان پیر سوکار نور اجم در اینجا دفن کرده اند که شنیدیم و آیدیم منزل شب را بنام شاهانه
 (ادن) رفتیم تماشاخانه بسیار خوب است از چند پله اوچک بالا رفتم و روی سن نشستم و دیدم در اینجا
 نشستم این سلطان و وزیر السلطان و سایر ملکه نین ما هم بودند وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی بوضع
 تماشاخانه ندارد بطرحی خاص ساخته اند مرتبه است اما مثل سایر تماشاخانه های کوچک از اطراف
 تماشاخانه مثل غلام کردش است که در اینجا مرتب دارد و روی صندلی می نشینند و بالا رفت یکت در
 نما جمعیت عظمی از بزرگواران و قاصدا بود و قریب دویست نفر زن و دختر و پسر و مرد بالباسهای فاخر و
 اساس و اصول این بازی این است که بازی عقل و جمل و پیرون می آورند یکت مردی لباس سیاهی پوشیده
 و روی خود را بکل مختلف سیاه کرده خود را شبیه جمل ساخته بود و یکت زن بلند بالائی که لباس سیاه
 قنک خوبی پوشیده شبیه عقل شده بود این دو بدون حرف زدن با یکدیگر میگردیدند مثلاً
 در یکت پرده صورت شخص حکیمی را که اختراع چراغ الکتریسته را کرده بود در آوردند اطاعتی برای شخص حکیم
 ترتیب داده بودند و خود حکیم در اطاق سر نیز نشسته و دستش را از چانه گذاشته فکر میکرد و اسباب زیادی
 توی اطاق و روی میزش ریخته مشغول اختراع الکتریسته بود و جمل که آن مرد سیاه بود و او اطاق حکیم
 شده او را اشارات و وضعهای مختلف از اختراع و فکر این کار منع کرد بطوریکه حکیم از سر کار خود برخواست
 رفت بگردش از صرافت این کار افتاد بعد عقل که آن زن جمیل بود و او شده حکیم را بدست و اشار
 چشم بصیحت و تحریر کرده منع از پیروی خیال جمل نمود و دوباره او را بر سر کارش آورده مشغول شد و الکتریسته
 را ایجاد و احداث کرد و بر قیاسی متعدد زد و یکت شبیه توئل مننی ایطالیا را که بهفت فرسنگ راه توی
 کوه را سوراخ کرده اند و در آوردند با پرده شکل کوه و توئل که عملیات مشغول کار بودند جمل که آن مرد سیاه
 پوش بد ترکیب بود و او را دهنده و اشاره عملیات را از کار و سوراخ کردن توئل باز داشت بعد زنی که صورت
 عقل بود و او را دهنده و عملیات و صیحت کرده آنها را دوباره کار باز داشت و توئل سوراخ
 کردند بعد شبیه کابال پوز را در آوردند که در قدیم اینجا همیشه جنگ بود و نزاع میکردند و آدم کشته میشد

و جل انداز باین حرکات بدو میداشت تمام این حالات بدرانشان دادند و جنگ کردند و آدم کشته شد و جل در میان آنها مشغول اغوا بود بعد عقل وارد شد و آنها را ازین حرکات زشت منع کرده بکندن کانال واداشت و مشغول شده کار را تمام کردند و دور یار بهم وصل نمودند خلاصه ازین قبیل بازیها در آورند و همی عقل بر جل غلبه میکرد و تمام این بازیها را پرده سپرده عینا نشان میدادند که خیلی تماشا داشت و دین ضمن رقاصهای زیاد میرقصیدند و بازی در می آوردند و تخته بای کوچکت را صورتشان را سیاه کرده شمشیر کا کا ساخته میآمدند و رقص میکردند و ساز میزدند و بعد حلقه شده شستند یک رقاصی آمد وسط آنها جنلی رقصید و این سیاهها نا آن دایره با میزدند و میخواندند خیلی خوب و خوش حالت بودند اما این همه رقص از خود این تماشا خانه نیست از ایطالیایا و سایر جاها بهم آورده اند و در سر پرده رقاصه به نگارهای مختلف میشدند مثلاً یک دفعه میرفتند روی صندلیها مرتبه مرتبه می ایستادند لیکن بروج و یک دفعه بصورت دسند کل معبولی میشدند در پرده آخر صورت را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رقاصهها در آخر تماشا خانه روی صندلیها به شکل نیم جوز شمر مرتبه مرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرمز خورشید مثل وقت غروب بالا آمده بود و در صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود جنلی پرده شکست خوبی بود الحق تماشا خانه و بازی بسیار خوبی بود بعد از تمام آیدیم منزل اسم گلجی که مختص چراغ الکتریکه بوده (ادیسون) است امشب در آخر بازی کانال سوز صورت تمام ابالی مالک و دول آورده از ایرانی و انگلیس و فرانسه و آلمان و اطرش و عثمانی و بلاند و سیاه و غیره و غیره سه نفر ایرانی بسیار خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس خوشگل تماشا خانه بود اما کلا بای پوست ایرانی کوچکت معبوس سرشان گذاشته بودند بکلاهشان هم حقیقه پر دار کوچکی زده و در دست برگه ام یکت بیرق شیر و خورشید داده بودند ابالی سایر مالک هم لباس همان ملک خودشان را پوشیده و برگه ام بیرق دولت خود را در دست داشتند تمام اینها آمده با یکدیگر رقصیدند بازی و رقص با تماشائی بود (روز جمعاً یاد دهم) امروز روز آخر توقف پاریس است و آخرین همه در تدارک حرکت و مشغول بایستادن هستند قبل از اینها این سلطان و میو با لئو و جنرال هما نزار و ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه به حضور ما آمده بعضی اسباب و هدایا از طرف جناب رئیس جمهوری برای ما آورده اند از جمله یک هزار پیشه بود با اسباب چینی کا رتور بسیار چیز خوبی بود دیگر یک قبضه تفنگت ساچمه زنی و یک قالی کار کوپن بود و همه خیلی نفیس بود اظهار تقنان کردیم بعد آیدیم سر نهار نهار خوردیم بعد از نهار با محمد و میو با لئو و جنرال هما نزار سوار کالسکه شده از کوچه کلیه بر رفتیم بیای که بالون در اینجا هوا می کنند هم

این باغ هم کلبه براست داخل باغ شدیم دور باغ درخت موزیادی بدیوار باکشیده بودند و خورده
زیادی داشت یک دسته موز یکاچی مجاری هم در اینجا سوز یک نیزند اینها جان موزیکان چهای مجاری است
که در کلیس در خانه روحیلدهم ساز نیزند آن بالون بزرگی که طناب و چهار دارد امروز بالا میزد و دو یک
بالونی دیگر از آن کو چکله برای بالارفتن حاضر کرده بودند تا سبل کوچکی بقدر جای دو نفر داشت یک لوله
ابریشمی بود که یک سرین لوله بالون و سر دیگرش با شبنمی اقبال داشت که از آن با شبنم بخار گار بواسطه
آن لوله داخل بالون میشد تمام این بالونها با ابریشم است و ابریشم اینها را هم مخصوصا باید از چین بیاورند
میکفتند ابریشم ایران هم برای این کار بسیار خوب است خلاصه بالون حاضر شده میوکند از خودش با یک نفر
روسی که همش کلر بود نوی بالون نشسته هوا رفتند تا چشم کار میکرد بالا رفتند تا زیاد بالا رفتند بطرفی کج
کرده از نظر غایب شدند بعد بواسطه حسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از طرین را فرمودیم نوی آن
بالون بزرگ طناب و ارشسته بالا رفتند اما چون باد میآمد و برای رفتن بالون هوا مساعد نبود بقدر
سی ذریعی که بالا رفتند دیدیم بالون حرکت زیادی نمیکند فرمودیم پایین آیدند و وقتی بالون هوا رفت
یک زن فریه میومندی که (دولون کود) و در یک تماشاخانه (اکتریس) است یعنی بازیگر اشاعا
یده که در تعریف و جرات مسافری بالون (کلو ویش هوک) گفته بود ایستاده مثل خطبه
باوان بلند خواند خیلی زن غریبی بود این کلو ویش هوک وکیل شهر مارسیل است و شعر هم میگوید
قد کوناه و زلفهای مثل در اویش دارد خلاصه مراجعت بمنزل کرده تغییر لباس داده سوار کالسکه شده تما
رفتیم به الیزه برای وداع با جناب رئیس جمهوری و امین سلطان و غیره هم در کاب بودند دم پله عمارت
جنرال بووژ (ایستاده بود میویش را صدر اعظم و اسپویر وزیر امور خارجه هم بودند جناب رئیس
هم استقبال کردند دست داده رفتیم بالا قدری نشسته صحبت کردیم زوجه جناب رئیس هم آمد رئیس
یک محبته کوچک حوزر که در نوی جبهه بود حضورا بماندیده دادند مراجعت بمنزل کردیم بعد از ساعتی هوا
کالسکه شده با امین سلطان و غیره رفتیم با کپوریون با کالسکه داخل شده تا محل امتعه خود دولت فرانسه
که در مرکز کپوریون واقع است رفتیم تماشا کردیم امروز محضر دیدن صنایع فرانسه شخیلی پایده
راه رفته خسته شدیم جو اهری و زرگری طلا و نقره و مطلقا کاری و مفقوض کاری و چینی سازی و بلورالات
و آینه و اسباب بای دیگر فرانسه تفصیل تماشا کردیم و بعضی جو اهرات و غیره خریدیم اسبابهای
نقصین خوب بقدری بود که جاداشت افلا شخص دوسه کورو تومان بدو خرید ما یه خلاصه وقت تمام نکشت
بود و هر که شش ساعت بعد از ظهر داخل کپوریون بسته میشود و مردم باید بیرون بروند تا بیرون کپوریون

ورج اعلیٰ صبح هم باز است یات ایینه بی جوهر در میان امتعه فرانسه دیدم که بهفت ذرع طول و چهار ذرع بلکه
 متجاوز عرض داشت و حقیقت اول درجه ایینه بزرگیست که الی حال در دنیا ساخته شده است کارخانه
 جات صنایع فرانسه از پارچه و بلور چینی و آهن آلات و غیره و غیره چینی ترقی کرده است امروز البته بخا
 از چند کرو تومان در بخا جواهر دیدم که همه علی و ممتاز بود مروارید بای خوب و الماسهای رنگت رنگت
 که البته بقدر ده جور و ده رنگت الماس بود دیده وقت غروب مراجعت کرده از میان کنیز سیون
 سوار کالسکه شدیم و یکسره از بخا رفتیم بجانۀ نظر آقا وزیر مختار ایران خانه قشنگی داشت قدری نشسته عصرانه
 خوردیم سه چهار پسر بای بزرگ و دو چاکت و یکدختر کوچک چهار ساله دارد او لادش زبان ترکی هم میداند
 از بخا بمنزل کشیم و شب را چون خسته بودیم و فردا بزم بادن باد بردیم بهیچ جارفیم (دو فرشته)
 دوازدهم) امروز باید شاه آقا پاریس به بادن بآلمان برویم و یکساعت بعد از ظهر وقت حرکت
 نهادیم بعد از چهار مظهرین با بظرف کارشرفی پاریس حرکت کردند که از بخا باید به بادن بآلمان رفت
 حکیمباشی طولوزان آمد مخصی گرفت که چندی در پاریس مانده بعد بطهران بیاید و عوض خودش دکتور
 موقعا مقرر رکاب کرده است بار باینکه اینجا را بسته شد که بعد سبصد بار بود و ادیم بجای چینی
 قلیخان وزیر مختار تانازی که از دریا از راه مارسیل و اطوم حمل داده بانزلی برود خلاصه آیدیم نوبی باغ نزدیک
 بطارحی آینهی باغ روی صندلی نشستیم کیساعت بعد از ظهر جناب سیوکار تورمین جنرال هماهنگار مسوول
 و همراهمان با بخا آمدند که با اتفاق گار بردیم با جناب رئیس دست داده تعارف کردیم و چند دقیقه دقایق
 وسط باغ نشستیم بعد بخا است آیدیم سوار کالسکه شدیم جناب رئیس جمهوری و این سلطان و سیو
 ابولوز وزیر خارجه فرانسه در کالسکه ما نشستند ازیم اول از خیابان شارلیزه و بعد از آنک در تری تریف
 و بعد از پلاس لاگن کرد و بعد از آن بوتل و کران پرا و از کوچه لافایت که پیش ازنا پلیون سردار بوده و
 در وقتیکه نیکی نیاینها با کلیسها شوریده بودند اندیم در جزو نیکی دنیا نیها بر ضد انگلیس جنگ میکرد و آنها را از
 نو و اصلش فرانسوی بود و این کوچه را باسم او موسوم کرده اند که شیم کوچه بسیار طولانی بود اما انتهای
 این کوچه زفته از وسطه کوچه رفتم کارشرفی همه جای راه قشون و سواره زیاد استاده بود در رسیدیم بگا
 اول با طاق مزینی رفته قدری اینجا نشستیم جناب سیوکار و بعضی از صا جنم نصیها و دیگر که با و وزرائی را
 در کار حاضر بودند معرفی کردند بعد از دیدن آنها داخل کار شدیم کار بسیار عالی طولانی خوبی بود طاق بلند
 داشت که تماشا بلور بود و عرض طول کاچینی بود بخا را تماشا کرده داخل ترن شدیم ترن بسیار خوب و
 ترن ترن هم همه جا باشد و طاق و اکن مایک سالون و یک طاق کوچکی بود و بهیچ جاره نشسته

باجانب رئیس جمہوری و وزراء و صاحب منصبهای نظامی و غیر نظامی و دواع و تعارف کردیم و بھمان حالت
ایستاده بودند تا تن حرکت کرد و در اندیم برای بادن باد حاصل زراعت فرانسه را ہمہ حاجیدہ اند و
تمام صحرا زرد شدہ و چھنا ہم در برزدی گذارده اما بوجہ واسپرس و بعضی محصولات دیگر سبز بود و
انھم (باد سوزین) گذشتیم سورس برای این میگویند کہ نزدیکتر بود و خانہ سن است بعد بہ شھر
باد سوز (اب) رسیدہ قدری در اینجا توقف کردہ بعد از اندیم شب بود کہ رسیدیم شھر (نژوا)
اینجا ہم توقفی کردیم حاکم شھر و جبرال و بعضی زائر مرہبای خوش لباس جلو ما آمدہ بودند انہا را دیدیم بعد
رازدہ (شومن) رسیدیم اینجا باید شام بخوریم در اطاق کار شام حاضر کردہ بودند پیادہ شدہ فیم
توی اطاق یک اطاق کوچکی بود و میز کوچکی برای مارتیتب داده بودند یک اطاق دیگر ہم برای مارتین
میر شام چیدہ بودند رفیم شام خوردیم میری دیگر ہم برای بعضی از مکتوبین در خارج از اطاق زیر اسنان شربت
داده بودند پس از انعام شام برخواستہ آمدیم توی واکن ہوا متحاب بسیار خوبی و صحرا صفا و عالم شگ
داشت تا نصف شب بیدار بودیم و تماشای صحرا را می کردیم از توغلمای متعدد گذشتیم بعد برخواستہ
روی نیم تخت خوابیدیم تا رہ خواہم بردہ بود کہ رسیدیم شھر (وزول) اینجا قال و مقال شد بیدار
شدیم اما از روی نیم تخت برخواستہ حاکم و پارتمان ہوت سان یعنی ناحیہ کہ ویزول در ان واقع است
اینجا حاضر بود اسم حاکم (اوژن سٹ) است خلاصہ بعد خواہم برد و وقتی کہ خواب بودہ رسیدہ
بودیم بہ بلفر کہ قلعہ محکم از مال فرانسه است اینجا تن بعد رستہ ساعت ایستادہ بود و ما چون خواب
بودیم بچ ندیدیم بطور جالی است (دوڑ یکشکنندہ سینوڈ ہم) صبح زد کہ تازہ ہوا روشن
شدہ و چار ساعت از نصف شب گذشتہ بود از خواب برخواستہ خواب آلودہ از بچہ کہ گاہ کرد
بقدر نیم فرسنگی از خاک سوین دیدم کہ جنگل و کوہهای خوب داشت بلا فاصلہ رسیدیم شھر نال
کہ آخرین شھر سوین و در مسلمانان است کہ از اینجا تا سرحد المان یک ربع راہ است تا بجاک باد میرسد
در اینجا ترین مقابل ہوتل ہوقرن ایستادہ ہوا تار یکت و صبح خیلی زود بود و ابالی ترین ما تمام خواب
بودند باران تند شدیدی میآید از بچہ ترین کہ گاہ بہ بیرون میگردم میبویا لوازیر بخمار طران و جبرال
برازہ ہما مذاخودمان را دیدم کہ لباس سفری خودشان را پوشیدہ بخوار ہند رخص شدہ بارین رخص
کنند با آنہا مذا حافظ کردیم و رخص شدہ رفتند میرزا رضا خان و وزیر مختار مقیم برلن کہ دیشب
با اینجا آمدہ بودہ است صبح بخفور رسید درین پن کہ ایستادہ بودیم یک تری از المان رسیدہ جنو
ما ایستادہ جمعیّت زیادوی از مسافرن توی آن بودند کہ بجا لہتای مختلف خواب آلودہ پیادہ شدند

تاریخ

میخواستند بشهر بآید و خلاصه ترین راه هم حرکت کرد و بقدر یکت رنج که رفیق رسیدیم به آوفا بونج همانند راهی دولت باد که در حال شهر بآید بود و به حضور رسیدند این قرار شد (بادون دو گین گن) وزیر دربار دولت باد است (بادون دو شونو) اجودان مخصوص کراندوک (آون لهر) رئیس کل راههای آبن باد و مستشار وزیر داخله (شیپی قول) حاکم برن علی مستشار وزارت داخله ایونمان کلنیل گجل) نایب سربک کماندان کلنیل اندام برن علی (اشخاصی که در شهر فری بونج بحضور رسیده معرنی شدند این قرار است (جنرال دو شلیچ بینگ) سردار قشون قمت چهاردهم المان که عیارت ارفشون باد است (جنرال دو مانفای) سرب قمت اول تو مان چهاردهم (جنرال دیکلر) سرب پیاده نظام (جنرال دو کزینیک) سرب سواره نظام کلنیل دو هل و ده) کوماندان رژیان یکصد و سیزدهم (فرستند) مارشال دربار کراندوک فری یکت کلوم و بعد باد که خود ناخوش بوده و در شهر فری بونج است بجهت بزرگیت ورود مخصوصاً مأو شده بود (مسیو بومیلو) رئیس معتم کل مدرسه فری بونج (مسیو دودقات) رئیس دیوان عدلیه شهر فری بونج و کلانتر شهر مزبور اشخاصی که در شهر آوفا بونج بحضور رسیده معرنی شدند (مسیو هپ بینگ) کلانتر ولایت برن میانه (اشخاصی که در ورود بشهر باد بحضور رسیده معرنی شدند کراندوک خودشان در گاراه آبن اشخاص ذیل معرنی نمودند (پولس ما کینی میلین) برادرزاده کراندوک که پسر کراندوک کلوم و مادرش دختر خواهر الکساندر دوم امپراطور ماضی روس است (جنرال هوذوک سردار قشون قمت پانزدهم در آراس دلرن که از همه قمتهای قشون المان معتبر تر و بزرگتر است مخصوصاً برای رسیدن بحضور ما از آمنار بونج آمده بود و جناب (دو هو لویگ) امیر خور کراندوک که در دربار کراندوک بناسبت کبرن و قدمت خدمت از همه بزرگتر است (بادون دو قوقون) اجودان مخصوص کراندوک (مسیو دیناژ) حاکم شهر بادون باد خلاصه یک ساعت نظر مانده و اردکار بادون باد شدیم راهها و اماکن اینجا بار چون در دو سفر سابق هم دیده بودیم همه را بلد بودیم خود کراندوک با سایر رجال و اجزاء در بار ایشان که اسامی آنها را نوشتم جلو آمده در کار حاضر بودند و معرنی شدند و کمال پذیرائی و مهر بانی را بجا آوردند کراندوک آدمی بسیار خوب و مهربان هستند شصت و سه سال دارند برادرزاده ایشان هم که خواهرزاده امپراطور مرحوم روس است جوان خوش سیما بلند قامت خوبست من باکرانده و در کاسه نشسته سایرین هم از عقب بکاسه بای دیگر سوار شده رانیم برای عمارت (شلوس بادون) که عمارت سلطنتی و متعلق کراندوک است که اجداد ایشان ساخته اند عمارت قدیم کهنه است یک صفحه کاسه

میشود که بنا کرده این عمارت در بالای پشته بلندی واقع و مشرف به تمام خانه‌ها و عمارت بادن باد و دژده با
 اطراف است خیلی جای با صفای بار و حی است راه حج حج مالیده و راحت خوبی دارد که کالسکه به سولت
 بالامیرفت وارد عمارت شده پیاده شدیم خود که اندوخت در مرتبه زیر این عمارت منزل از منزل ما
 در مرتبه دوم است پله زیاد می‌خورد و اما پله بای راحتی است لکن من با هم تا ما در همین عمارت از مرتبه اول
 الی مرتبه سوم منزل دارند و جای همه خوب و اسباب راحت است در دو سفر سابق که بادن باد آیدیم
 منزل مادر بوتلی بود که آن هتل معروف با هم انگلیس بود و چون در جای کودمی واقع بود شهر بادن باد را
 هیچ باینطور ندیده بودیم خیلی این عمارت با صفا و خوش منظر است خلاصه که اندوخت آمده اطاق و منزل
 ما را نشان دادند و رفتند ما هم راحت شدیم امروز از وقتی که از خواب برخاستیم رودخانه‌ها بیک در
 عرض راه الی بادن باد دیدیم ازین قرار است رودخانه اول نزدیک شهر بادن و دو کوچلی است همش
 پیوّه (که در نزدیکی شهر شریف بایم که در جنگل فوره نوار واقع شده است جاری میشود رودخانه دوم
 که همش (دودی سناب) است نزدیک شهر فرنی بوزغ که از دژده موسوم به (آن فو) یعنی چشم و فیه
 در جنگل فوره نوار جاری شده رودخانه بزرگ رن داخل میشود رودخانه سوم همش (کینز نیک
 است که سر چشمه از نزدیکی شهر اوفان بوزغ میگردد و از کوه در بای موسوم به (کبی پلین) واقع
 در جنگل فوره نوار بطرف رودخانه بزرگ رن جاری میشود خلاصه بنابر خودیم بعد از بنابر قدری خوابیده
 عصر در باغ جلو عمارت قدری کردش کردیم شب را بعد از شام رفتم بعمارت کاخ که انجرا اچراغان
 کرده و هموزیکان میزدند تفصیل این عمارت را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم که اندوخت هم با من بودند
 رسیدیم بکازی نو داخل عمارت شدیم در ایوان جلو عمارت صندلی گذارده بودند باکر اندوخت نشستیم
 این سلطان و غیره سلطان و سایر ملکنین هم بودند قدری باغ و چراغان آتشا کردیم جمعیت یاد
 جمع شده بودند بعد برخاسته در اطاقها گردش کردیم طالار با و اطاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای
 خوب داشت رفتم بیک تالاری که در گوشه این عمارت واقع است تمام در و دیوار بای آن تالار را
 نقاشی کرده بودند و اقل تصور کردیم پرد بای کار کوبلن فرانسه است وقتی که رسیدیم گفتند نقاشی است
 آتا کار نقاشی فرانسه است بسیار خوب نقاشی کرده اند این عمارت اقل قمارخانه بوده است
 حالا جای گفتار است که غالباً انجاساز میزنند و سالی دوسه مرتبه باله رقص میدهند در حقیقت کلوب
 مانندی است بعد از گردش اطاقها آمدیم توی باغ یکدور باغ را هم در میان جمعیت کرده و از جلو بعضی
 دکا کین گذاشتیم اسبابهای خوب از مصنوعات و اتمعه خود اینجا و سایر جا با انجوا مرات و غیره

خیلی داشت یک سلفی جواهرات و اسباب متفرقه خریدیم و چراغان را تماشا کرده بعد باکرانند و ک
 بکاسکه شسته آمدیم نزل را دیدیم (روزی که از خاک فرانسه خارج میشدیم بد و شیرازی زیاد دیدیم و
 وارد خاک المان شدیم دست چپ راه بسافت زیادی کو بهای پرچکل زیاد بود اما دست راستمان
 کو بهای چکلی زیاد بود و درخت موزیادی دیدیم که تمام آنها پراز غوره بود می گفتند ناخوشی که در پارس
 بدخت موزده است که آن ناخوشی را بفرانسه (فیلک سالاد) میگویند در اینجا هم پیدا شده این
 موبای زیاد برای ساختن شراب است (روژد و مشنم چماد دهم) امروز قبل از نهار
 پرسن مخچیف روسی فرار است بحضور مایاید و سفر اقل دوم فرانک پرسن مخچیف در خاک
 روسیه هماندار مابود و بسیار آدم خوبیت در روز در کار باکرانند و ک با استقبال آمده بود
 او را که دیدیم از دیدن او خیلی مشغوف شدیم پیرو شکسته و منحنی شده است لباس سبی پوشیده بود
 ما را که دید که ریه کرد گفت دو سال است زوجه ام مرده است مدتیت رنستان و تابستان را
 همیشه در بادون باد ستم تفصیل خانه و عمارت او را در بادون باد و روزنامه سفر سابق نوشته ام
 خلاصه قبل از ظهر بحضور ما آمد و قدری نشسته صحبت کرد و رفت او که رفت نهار خوردیم و بعد از نهار
 رفتم نوبی باغ جلو عمارت خیلی گردش کردیم باغ بسیار صفا ی بزرگ است خیابانها و گلکاری های خوب
 دارد یک مایه بای دارد که تماش گلکاری است چشم انداز خوبی بعضی جاها دارد مرتبه مرتبه است و پله پله
 بالا میرود و چفته بای موی خوب دارد که غوره زیاد داشت حوضها و فوارهای قشنگ دارد یک حوضی
 داشت که متصل به یو بود و از دهن کله شیر آب کمی تجوز میرحیت دیکت دیگر بود که فواره بزرگی
 داشت و بقدر شارزده بهغه ذرع آب آن محبت دیکت حوض دیگر بود که فواره مثل کلاه درویشی
 داشت و آب کمی از آن بیرون می آمد یک یوانی بود که ستون مجوز و وسط آن را با سنگهای قلوه
 درست کرده بودند که وقت آمدن باران آدم نوبی انبار فنه از باران محفوظ باشد خیلی قشنگ طایی
 بود خلاصه گردش زیاد می کرده دو ساعت بعد از ظهر سوار کاسکه شدیم مجدالدوله و میرزا محمد خان که
 تفنگ مخصوص ما را در دست داشت و مشجرت باشی کرا اندوک که شمش (بادون دو کیلند)
 است در کاسکه پیش ما بودند را دیدیم برای جای مایه خانه که از اینجا کار برویم درین راه که میرسیم در
 کنار رودخانه از همان خانه های خوب متعدد و پله های کوچکی است که روی رودخانه بسته بودند عبور
 کرده و از همان تپل انجلس که در دو سفر سابق اینجا منزل کرده بودیم گذشتیم جلوتیل با گلکاریهای خوب کرده
 بودند از رودخانه هم آب کم با صفائی جاری بود و از دم عمارت پرسن مخچیف هم که در دست راست

بود و عمو کردیم عمارت خوبی بهم اند و رسید بود که گفتند مال پرس کا کارین است کا کارین از شاه زاد با
روس صاحب دولت است در اینجا منزل سیلانی دارد خلاصه رانده از جلوه (اینها متن قال کنه)
رسیدیم بای خانه اینجا جایی است که چند اطاق چوبی و حصنهای کو چکات ساخته اند که از تخم ماهی درین صها
ماهی عمل میاورند و میفروشند در بیرون هم در باجای بزرگ داشت پیاده شده انجار اما شا کردیم سفر
سابق که اینجا آمدیم رئیس این ماهی خانه شخص کلینی بود حالا یک مرد المانی است زنی با دو دختر خوشگل هم
دارد که حاضر بودند بعد از تماشای اینجا سوار شده رفیقیم برای شکار قدریکه رفیقیم یکت کالسه دیدیم که نوی
آن میرشکار کراند و کت که همش (مستولوی ابو فریشت) است نشسته بود این همان میرشکار است
که در سفر اول هم با ما بشکار آمده بود و قدری دیگر که را ندیم از عقب سر ما گفتند شوکا دیده شد یعنی سید
محمّد خان پیشخدمت دیده بود و ما پیاده شده خیلی کروش کردیم چیزی ندیم دوباره سوار شده را ندیم
میرشکار عرض کرد دیگر کالسه نیند و باید پیاده رفت پیاده شدیم و راه سر بالا را گرفته خیلی پیاده رفیقیم
خسته شده عرق زیاد کردیم میرشکار عرض کرد جمعیت همراهان زیادند همراهان پائین گذاشته خود را
با مجدالدوله و غیره السلطان و میرزا محمد خان رفیقیم پشت یکت درختی نشستیم چند نفر پیاده هم مثل شکار
چپهای پیاده ایران که میرشکار برای سرزدن بشکار داد حاضر کرده بودند آنها رفتند برای سرزدن و ما
تا آتی پشت درخت نشستیم بعد پیاده با آمدند و هیچ شکاری ندیده نشد هوا هم درین من منقلب شد
و شروع کرد به برف آمدیم این سوار کالسه شده از همان راهی که آمده بودیم به منزل برگشتیم
هوای اینجا وضع پت و جنگل و زمینش بعینه مثل هوا و جنگل و زمین کجور ما زانرا است درختنهای اینجا هم
تمام کاج است اینجا مختلف خیلی کم دارد از وقتی که وارد اینجا شده ایم یک ساعت ابراست و مبارزو
یک ساعت آفتاب است کاهی هم نیم ملایم و کاهی باد تند میوز و هوای دار و مثل بهشت که وقت تفرز
و سینشاق آدم خط میکند و لذت میرد شام را امشب در عمارت پائین پیش کراند و کت که تالار بسیار
بزرگ عالی خوبیت خوردیم سر نیز کراند و کت دست راست داشتند بودند و دست چپ
میرآخور کراند و کت که پیر مردی محترم و اقل شخص در ب خانه کراند و کت است سایرین هم از فرنگیه
و ملترین مثل امین السلطان و امین الدوله و مجدالدوله و غیره در اطراف میرشکار یکت در جای خودش
بودند بعد از شام آمدیم بالا بلافاصله غلبانی کشیده دوباره رفیقیم پائین با کراند و کت در کالسه نشد
رفیقیم تماشا خانه همان تماشا خانه ایست که در دو سفر سابق هم رفته و دیده بودیم چند پله میخورد رفیقیم با
نوی از مخصوص خود مان که نزدیک بسن بود نشستیم من و کراند و کت درین اثر تما بودیم سایرین از ملترین

Sadi Carnot, President of the French republic.



Sadi Carnot, President der franz. Republik.
Sadi Carnot, President de la Republique française.

Sadi Carnot, President de la Repubblica francese.

و فرمایند در ثوابی دیگر نشسته تا شاخه کوچلی است اما خیلی خوشوضع و مزین ساخته اند همه طلاکاری است
 جمیع هم از زن و مرد زیاد بود بعد از یکی دو پرده که تا شاگردیم برخاسته باکران دوکت آمدیم بمنزل عابدیم
 و شب کران دوکت میگفتند صاحبمنصبهای تو بچانه را که اینجا آمده اند مرض کشید بروند به (ها کفو
 که در الماس واقع است اینجا مشق بوی دارند بکنند گفتیم البته بروند صبح که از خواب برخاستم صدای سپ
 آنکه در با کوفه نشانه می انداختند در حال خوبی تا اینجا می آمد (دو دست شدند با نوزدهم
 صبح از خواب برخاستم هوا ابر بود و باران زیاد هم باریده بود نظر آفای وزیر مختار که تا اینجا آمده بود حضرت
 شده پامیس مراجعت کرد اعتماد السلطنه تاریخ نزول و قصر روم را از دیر و روز شروع کرده در حضور پیر
 تاریخ شهرین خمیت قبل از نماز گفتند کران دوکت بخوابند بیا بید پیش ما یک ساعتی است بخوابند بیدیم
 بدیه و یادگار باده بند حاضر و در ایشان شدیم آمدند و یکت دستگاه ساعتی آوردند که دور و توی
 آن تمام چینی و کار خود با دست و پای آن که پانه بلند است از چوب و چست آمد و همین چنگ ساخته اند
 بسیار چیز نفیس خمیت و شب هم مانند شان صورت خود مان را بکران دوکت بدیه و اویم خلاصه ایغارت
 چنانکه اشاره کردیم عمارت خیلی عالی کنه است و پردبای زیاد از اشکال جدا و همین کران دوکت در عمارت
 نصب است که تمام اشکال تاریخی است از اول جدا ایشان است اما حالا با جمله نماز خورده بعد رفتم
 توی باغ گردش کردیم و بعد از گردش باغ با این سلطان و مجدالدوله سوار کالسکه شده بعضی از پیشین
 و دیگر هم مثل ادیب الملک و ابوالحسن خان در کالسکه های دیگر نشسته را دیدیم برای خانه پرسنجیکف منزل
 پنجیکف را در سفر سابق هم دیده بودیم و بلد بودیم و در آن منزل ما بنود رسیدیم پیاده شده پنجیکف آمد
 جلوتادرب پله استقبال کرد و چند نفر از صاحب منصبان المانی و هم انداز ما هم همراه بودند رفتم توی طاق
 نشستم چای آوردند خوردیم و پنجیکف با وجود پیری و شکنجی متصل مشغول پذیرائی و در خدمت و حرکت
 بود بعد برخاسته مرتبه دوم عمارت او را هم گردش کردیم سفر سابق که اینجا آمدیم کلکاری و صفایش بیشتر بود
 حالا قدری در ختمای بزرگ زیاد اطراف خانه را گرفته روح و صفای خانه را کم کرده بود چون سه عت
 بعد از ظهر از اینجا بایجان (کُنت و فقیستوم) برویم و کران دوکت هم برای پذیرائی در ساعت
 معین اینجا حاضر میشوند و هنوز وقت رفتن اینجا نشده بود از خانه پرسنجیکف که پیرون آمدیم توی شهر
 شهر بادن با گردش زیاد کرده قدری هم لب رودخانه و در همانجا ناپایده شده با این سلطان
 و پیشیندها راه رفتم کنار رودخانه همه سبز و چمن و گلزار بود و مساحت که شد سوار کالسکه شده را دیدیم برا
 خانه گنت یکت ربع ساعت در راه بودیم و در بین راه هم عمارت نکلنک خیلی تشنگت در بالای

کوه و دامنه با و توی دره ها دیدیم که پله های خوش وضع میخورد و میرفت بالا و جلوه همه عمارات گلکاریهای
 خوب بود تا رسیدیم بنجانه کنت در عمارت پیاده شدیم عمارت بسیار عالی محفل خوبی بود و یک منتهای بسیار
 خوش وضعی داشت که چشم انداز خیلی خوب و بسیار جای باصفای است داخل اطفا شدیم اطفا قهای مزین
 خوب مطلقا کاری و غیره دارد و با مبلمای ممتاز قیمتی که شباهت به مبلمای عمارت بعضی از اردبای کلیسیا دارد
 یکت اطفا داشت که پارچه های ابریشمی بافته چین را در اینجا آویخته بودند زن کنت می گفت این پارچه
 بار او قتی که فتون فرانسه و انگلیس بکن پای تخت چین فتنه سرایزهای فرانسه از عمارت خاقان تار
 کرده بودند و لاله ها و انیکه فروشهای قیمت نازل را سر باز ما خرید بودند من از آنها به قیمت کراف خریدم
 پارچه روی صندلی و نیم تختهای اطفاش هم از همان پارچه های چینی بود و از قراریکه خود کنت می گفت این پارچه
 هم لباس خواب خاقان بوده است بعد ما را با طاق خوابش و اطفاش روبرو اش بردید و اطفا قهایش
 هم جیبهای بسیار خوب کار قدیم چسبانده بود که خیلی تعریف داشت و مثل پارچه های ابریشمی بلکه بهتر بود
 می گفت این چیت کار قدیم شهر زن ایتالیا است بعد ما را برد با طاق سالاماره یعنی نهار و شام
 خوری تا لار بسیار بزرگی بود پرد های بسیار خوب و مبلمای کران بهاد داشت یکت پرده صوت
 زن کنت در اینجا بود خیلی زن کنت شبیه بود می گفت صد هزار فرنگ بقاش داده ام اینصورت
 ساخته است یکت آینه بسیار بزرگی هم آخر تالار گذاشته بودند که عکس تمام تالار و توی آن افتاده
 بود بطوریکه شخص در اول نظر تصور میکرد که تالار دیگری است خیلی از روی علم این آینه را گذاشته بودند
 و میره در اطفاش چیده بودند که روی آنها آینه و زیرش قوطیهای مینا و اشکال مینا طور و بعضی جواهرات
 بود در یکت طاق هم پنج پرده کار کوبلن آویخته بودند پرد های بزرگ خوبی بود می گفت این پرد ها
 را از انیکه فروشهای قیمتهای کراف که جمالت می کشم بگویم خریدم ام الحی پرد های بسیار خوبی و با
 اینکه خیلی کار قدیم و کهنه بود نو و تازه بنظر می آمد و بهر قیمتی خریدم باشد می ارزد و زوجه کنت هم که حاضر
 بود جواهرات خیلی گرانهای خوب بستر و سینه خورده بود این کنت از بجنای ساکن است سنا
 از جانب دولت ساکن وزیر مختار لندن بوده بعد از جنگ پروس و اطرش در عرشه امپراتور
 هم متفق با اطرش و مغلوب پروس شد و چندی محکمت ساکن پروس ضبط کرد (کنت دوتو)
 وزیر امور خارجه ساکن اطرش رفته خدمت آن دولت را اختیار کرد و بعد با وزارت رسید این
 کنت دوتو هم خدمت دولت اطرش را کرد و از جانب امپراطور اطرش وزیر مختار بلژیک
 شد چهارده سال خدمت بدولت اطرش کرد و حالا از خدمت معاف و در بادون با دپاريس

متوقف است و در هر دو جا خانه های عالی جنسین و اردوستان را در پاریس و تابستان را در
 بادن باد میگذرانند و بواسطه این زن دولت زیادی بهم رسانیده است این زن دختر یکی از اعیان
 و نجای پر دولت لستان بوده که اسم او (لاکاروینسکی) است اول بیگم نزارنجای با
 لستان (کونت پوتویشسکی) نام شوهر کرده و آن شوهرش که مرده دولت زیادی بهم
 شوهر باورسیده دولت خواهرش بهم که بلاعقب بود بارش باین زن رسیده و صاحب دولت
 گزافی گردیده است و کنت ویتوم چهارده سال است که این زن را گرفته زن کنت پیرا
 و تخمیناً هفتاد سال دارد و ویتوم هم صاحب دولت بوده اما اولادی ندارد فقط این ضعیف
 از شوهر اولی یک پسر دارد که چهل ساله است و اغلب مشغول گردش مسافرت دور دنیا است و حالا
 از آمریکا گذشته در مراجعت بوطن است خلاصه قدری در آن مهاباتی عمارت گردش کرده چای و
 بستی خوردیم که اندک هم بودند بعد چون خیال فنن بجام را داشتیم باگرد و دایره باین
 السلطان و سایر پهلوانان سوار شده رفیقیم به جامی که در سفر دوم بهم با نجار رفته بودیم از پله ها بالا رفته بمحوط
 رسیدیم که از اینجا باید داخل تالار با و حمامها بشویم یک تالاری بود که در اینجا اسباب میهناسینیک
 زیادی از برقیل گذارده بودند این اسبابها را حکیمی از ابل (زافلیو) نام اختراع کرده است
 برای اشخاصی که مبتلا بامراض و درد های عصبانی و استخوانی هستند که بعضوی از اعضای انسان درد
 گذ روی این اسبابها که هر کدام برای مالش عضو مخصوصی از بدن است می نشاند و این آلات بسیار
 با چرخهای نجاری که در زیر این تالار است حرکت میدهند مثلاً برای درد دل یا درد دست یا درد
 پا اسباب مخصوصی است که آدم را روی آن نشاند حرکت میدهند بحركات مختلف عجیب و غریب
 و درش رفع میشود مثلاً یک نوع حرکتی است مثل حرکت شکر که آدم بمثل طور که در سواری شتر
 گان میجوزد روی آن اسباب بهم تکان بخورد اول دیر کتر حمام مارادالالت باین طاق کرد و داخل
 شده خود مان روی بعضی از این صندلیهای حرکت نشستم یک ماشین و اسبابی بود که پشت دشت
 و آدم که روی آن می نشست آدم را از پشت مثل انسان پشت میزد ماشین اسبابی دیگر بود که آدم
 میایست مثل اینکه آدم بر قوی شخص را بکشد اما همه ملایم باین بود خیلی خوب اسبابهای اختراع کرده است
 از اینجا بیرون آمده رفیقیم سر حمام رخت کننده داخل حمام شدیم وضع حمام ازین قرار است حمام بادن باد
 اصلاً جنلی قدیم است و معلوم میشود در عهد قیصره روسنها حمام بهتری دایرد اسم آن (اودلیا اگنستا)
 بوده است بمناسبت او ریکوس قصر که خود با اینجا آمده و حمام نموده است اسم شهر بادن باد هم قدیم

باسم او موسوم بوده خرابها و آثار حمامهای روستاها هنوز پیداست و حوضهای مرمر خیلی قیمتی دارد که در
موقع حفرت بعضی جا بای زمین حمام حالیه از مرتبه بالا پایین پروان آمده است که وجو حمامهای بزرگ
و عالی آن وقت را ثابت میکند حمام حالیه هم خیلی بزرگ و عالی نباشده حوضهای متعدد دارد که
آب آنها بدرجات مختلفه است در اصل سر چشمه چنان آب گرم است که نه تنها رفتن نوبی آن ممکن نیست
و تخم مرغ را در چند دقیقه میزد بلکه نفس و توقف در کوره بای آن هم ممکن نیست درجه گرمی آب در سر چشمه
هفتاد و سه درجه است چشمه بای علای آن مظلوس و بسته شده بود بعد از تفتیه در این او اخر تفتیه
آب آن چشمه باروری پانصد هزار لیتر رسیده و با مقدار آب چشمه بای سفلی آن روی هم زفته و در
دو کوره لیتر آب جاری شود و حکیم و رئیس آن (دکتر هانی کنشال) است که خود این حکیم حاوی
از مستشاران در بار کراندوکت است و این حمام را خیلی تمیز و مرتب و نظم نگاه داشته است و اسباب
ژیمناستیک تجاری را که تفصیلش نوشته خیلی خوب دارد داشته خلاصه داخل حمام که ششم یکت خوش
بزرگی بود از مرمر سفید آب گرم داشت اما بومی فضایش بواسطه بزرگی گنبدش سرد بود و ثوابت
انجا نوبی آب بر دیم رفیم حمام کوچکی که گرمتر بود استحمام کرده بیرون آمده رحمت پوشیدم دوباره آیدیم
باطاق ژیمناستیک این تالار چهار کثیر خندنگار داشت خوشگل هم بودند آنها را روی اسبابهای ژیمنا
ستیک نشانیدیم چرخ میچوردند و حرکات مختلف میکردند خیلی مضحک بود و بعد سوار کالسکه شده متبعما آیدیم
بمنزل بواهم ابرو و دیوار یدامشب باید بالباس سبی با کراندوکت شام بخوریم لباس سبی پوشیده با
این سلطان و سایر اشراف رفیم پایین در اطاق سالون بعضی از صاحب منصبانی که سابق هم معرفی شده
بودند معرفی شدند و نفر خزان هم که تازه آمده بودند و آنها را بچ ندیده بودیم امشب در اینجا دیدیم و معرفی شده
اسم کی (دوکسلو) حکامدان دویزین بیت و ششم در شهر کالسه است اسم دیگری (جنوال
اسیرک سبتیس) حکامدان شهر اسناد) شارژ و افرانجلس که سابقا اسمش را نوشته بودیم
و امشب اینجا بودیمش (فاسود و سبلین) است خلاصه داخل اطاق شام شدیم همان اطاق پرشی
بود دست راست من کراندوکت و دست چپم پسر برادر کراندوکت نشسته بودند از طرفین
این سلطان و این آل و له غریب سلطان مجدالدوله این خلوت معاون الملک ناصر الملک حاکم
میرزا رضا خان و وزیر مختار سیوهیت خان و ندان سازد که نوریه حکیم بودند شام خوردیم بعد از شام بقدری
دقیقه آیدیم باطاق خودمان و دوباره برگشته رفیم باطاق کراندوکت شخصی که در سر شام بودند همه اینجا
حاضر بودند روی تپه جلوه عمارت آتش بازی حاضر کرده بودند از پشت شیشه تماشا کردیم بعد مدتی باز که

در سفر اول در وین باد آمده حقه بازی کرد آمده در همان طاق کراند و کت حقه بازی در آورد و باز بهای خوب
 کرد یکی از کارهای این حقه بازی بود که از صاحب منصبان و اشخاصی که در مجلس نشسته بودند انگشت زیاد
 گرفته همه را مثل بجزیریم او بخت بعد یکت قدره از یکی از صاحب منصبها گرفته سروه قدره را داد بدست
 دو نفر آنوقت سه چهار انگشت را برداشته از وسط قدره میان قدره کرد خیلی کار غریبی بود و باز بهای خود
 دیگر هم در آورد بعد آنیم بالا منزل خندان خوابیدیم (شهر باون باد از خلیت آب و هوا و سبزه و صفا
 یکی از بهترین شهرهای اروپاست و مردمان بمثل از علل خارجه زیاد در اینجا سکنی دارند چه خصوص و سهما که
 در ایام پیری و معافی از خدمت دولت خود باینجا آمده خانها خریده و ساخته زندگی می نمایند و خانهای
 بسیار عالی دارند مثل خانه پرنس (گلگادین) و (پرنس کوچاکف) (پرنس سوادوف) -
 و پرنس منچیکف) و خانه (پرنس استودزا) که سابقا امیر والاچی بوده و بیست و چهار سال قبل در موقع
 شورش و بلوای طرود شده و در باون باد سکنی اختیار نموده است پسرش قبل از خودش در بخار مرده و
 بجهت معجزه او کلیسای روسی در نقطه بلندی طرف دست است باون باد بنا کرده است بقدری که
 از همه جایید است و در جای باصفائی واقع شده کلیسای روسی دیگری هم طرف دست چپ مجاور
 روسی در ده سال قبل ساخته اند که بسیار مزین و عالی است کلیسای هم کلیسائی تازه در اینجا بنا کرده اند
 و از ستیج تورست و عیاشان انگلیس بر سال زیاد باینجا می آیند عدد مسافری که بر سال باون باد
 می آیند و میرود از سی هزار الی شصت هزار نفر میشود و اوقاتی که در اینجا نمازخانه بود خیلی نیاده از اینها می
 آمدند بعد از وفاتی آن سال سال عدد مسافری کمتر شده و رسم و فرایین است که بر مسافری وارد باد
 باد میشود اگر از یک هفته زیاد تر بماند باید از بیست الی سی مارک که معادل چهار پنج تومان پول ایران شود
 باداره بلدی بدهد و مبالغی کراف از این مجموع شده خرج تطیف نمیشود (روز چهارشنبه
 شانزدهم) امروز باید برویم به (شونویسکن) که قصه است و پادشاهان قدیم باور اینجا
 عمارت و باغی بسیار خوب بنا کرده اند بنار را با کراند و کت باید اینجا بجزیریم از اینجا تا شوتر نیکن
 یک ساعت و نیم باره این راه است و از اینجا بعد از بنار با کالسکه سبی باید رفت شهر باید یک برکت
 در اینجا اونی در سیته یعنی دارالفنون معروفست تا شنا کنیم اگر چه تا تمام تعطیل و متعلین نیستند تا بنا و
 دستگاه انکار ابره بسیم و از کار باید لبرکت به باون باد مراجعت کنیم و ساعت بطره مانده با اتفاق
 کراند و کت حرکت کردیم میرزا رضا خان وزیر مختار هم در رکاب بود و اندیم برای کار بین راه هوا و صفا
 خوبی بود ابرو و دمی بارید رسیدیم جاد در کالسکه که عقب ترین بود ششیم اطراف آن نشسته بود کراند

یکشنبه

بایک یا وراضا حبیب‌نصیبان خودشان که جوایست بلند قد و خوش صورت اما در زوکر اندوکت تمیز
 و محترم و آتش (شوق و مهر) میاشد و از اهل باید لبرکت است با این سلطان و امین الدوله و غیر
 السلطان و محمد الدوله و دیگر خان و ادیب الملک و احمد خان و میرزا رضا خان و وزیر مختار در کالسکه
 ما بودند و سایرین که اعتماد السلطنه و معاون الملک و میرزا محمد خان و شید محمد خان و فتح الاطباء و ابوالحسن
 خان و جهانگیر خان و میوه‌بخت خان و ندان ساز و حکیم فوریه بودند و کالسکه‌های دیگر نشسته را ندیم طرفین
 همه جا با صفا و سبزه و خرم است ده دقیقه که را ندیم با سنایون (اوس) رسیدیم خط راه آهن که به بان
 باد میرود از اوس میگذرد و مختصر همین خط است از بهر جای بادن با بوجو ایندروند یا از بادن با بوجای دیگر
 از کارسره و باید لبرکت و غیره باید از این سنایون بگذرد و در دو خانه کوچکی موسوم به اوس از بادن
 سرزیر شده از اینجا میگذرد و بجهت اسم این رودخانه این محل اینرا اوس میگویند و در اوس خط راه آهن عوض
 شد را ندیم بطرف کارسره که بادن با افتاد بطرف دست راست و ما از کوه دور بودیم رشته
 این کوه تا باید لبرکت کشیده میشود و تمام جنگل است صحرا هم تمام زراعت و چمن و گل بود و قراولان زیاد در اینجا
 هست بلد پرچین هم دیده شد و شوکا هم بهر امان دیده بودند در راه کارخانه رسیدیم که اندوکت
 گفتند کارخانه قند ساز نیست زراعت چقدر زیاد می دیدیم که از آن قند میسازند از قطعه راست
 که قلعه معتبر است که شتم و از اینجا شلیک توپ کرده اند و تمام نظامی بعل آورند در دست چپ و معتبر
 دیدیم که در اینجا کاخدارال معتبر معروف نیست شهر است خیلی قدیم است اما قلعه آنرا در ۱۸۴۳ مسیحی بنا
 کرده اند و محتاج از انگلستان سیون در مانیک اتحاد المان که قبل از امپراطوری المان بوده داده است
 و هند سین آن مسعودی بوده اند چون قبل از جنگ آخری میان فرانسه و المان سرحد فرانسه در بنفیرنگی
 است و واقع بوده که در سیون استحکامات و قلعه اینجا را در مقابل فرانسه لازم میدانستند بنابراین
 پولی جمع کرده و این قلعه را ساخته و لکن حالا بلاخطه نوپهای حایمه و علم جدید نظامی این قلعه را بجای اصل داشته
 میخواهند خراب کنند و دست بخوابی آن زدند و در دو خانه موسوم به (موردکت) از این شهر گذشته
 بروند خانه برین میریزد و سر حشمه آن در فوره نوار جنگل سیاه واقع است تفصیل کلیسایی که از دور دیدیم
 این است که منار با و برجهای عظیم دارد و بسیار عالی است در عهد شارلمان در شهر بسیار ساخته شده
 و نه فی کیشان که در آن زمانها استیلا داشته در آن ملک حکومت میکردند و در وقت قتل سنت
 پائلی که در فرانسه واقع شد جمعی بگویند با فرار کرده با اینجا آمده جا گرفتند یکصد و پنجاه سال قبل که فوت
 کشیدند و بعد از آن شهر و توابع آن جزو پالاتینا شده در موقع تقسیم پالاتینا به بادرسید و حالا

در تصرف امارت باد است شهر و باغ شوتر نیکن تا باید لبرک باکالسه که بسی کمیاست مسافت دارد از
 بناها و آثار قدیمه است اصل شهر در عهد قیصره مغرور آباد بوده و آنوقت زبان رمن (سولینی
 فنوم) مینامیدند و در شش^{۸۷۱} مسیحی قیصر (والان بی بنان) نزدیک اینجا با المانها جنگ سختی کرده است
 و در شش^{۸۷۲} مسیحی در اراضی که عمده کار میکردند و بوسعت باغ میافزوده اند قبور زیاده پیدا شده که معلوم گردید
 است قبور رمنها است تیغه شمشیر و سپرد سرنیزه رومی زیاد با ظرفهای محلو از خاکستر در آن قبور ریخته اند
 عمارت آن در شش^{۸۷۳} مسیحی که پانصد و سی و نه سال قبل ازین باشد احداث شده و سیصد و هشتاد و سه
 سال قبل بوسعت آن افزوده اند و بعد در این^{۸۷۴} مختلفه تعمیرات و در آن کرده و متذرجا خرج گاه جاری باغ
 و عمارت بسالی شصت و شش هزار فلورن که تخمیناً معادل هزار تومان پول حالیه ایران است
 رسیده بود و یکی اینجا بای دیدنی عالم شده است در شش^{۸۷۵} مسیحی شهر و باغ که جزو پالاتنا بود در تقسیم
 مملکت باد رسید اصل بانی باغ معلوم نیست ولیکن حکمرانهای باد بر آبادی و صفا و زینت آن خیلی
 افزوده اند از شوتر نیکن باید شهر باید لبرک بر دیم شهر باید لبرک در دره کنار رودخانه (دیکناد)
 واقع و یکی از شهرهای قدیم معتبر فرانستان است و مدرسه بزرگ اسجاد و تمام فرنگت سیمن مدرسه
 بزرگ عالی شمرده میشود و در این نقطه صفای رودخانه بقدری خوب است که مثل پرده نقاشی بنظر میآید
 از قرار معلوم رمنها قلاع و برجهای دفاعیه در بلندیهایی همین و بسیار شهر ساخته بودند و مخصوصاً یک
 کلونی بزرگ از رمنها در آن طرف رودخانه محاذی باید لبرک که موسوم به (نئون هائیم) است
 بوده است و در آن محل در شش^{۸۷۶} هجری و کاوشها شده و اشیاء عتیقه رمن در اینجا یافته اند در اوایل
 سده سیصد مسیحی در رمنها و میهار از اینجا بیرون کرده اند و آنها را فرنگها دوست سال بعد خارج نمودند
 عمارت اینجا را که بسیار عالی است و از آثار بزرگ تاریخی و قابل تماشا است (الکتور و دودلف
 اول ساخته و در شش^{۸۷۷} مسیحی در آن سکن داشته و بعد بنده ریج و سعت یافته و در جنگ معروف بجنک
 سی سال آنرا خراب کرده اند و در شش^{۸۷۸} و شش^{۸۷۹} شارل لوی تعمیر کرده است و هشت سال بعد از
 سردار قشون فرانسه (مالات) نام عمارت و شهر را سوزانیده و در شش^{۸۸۰} (الکتر شاول تله و
 باز تعمیر کرده ولی صاعقه بران زده یک طرف را بکلی خراب کرده و از آن بعد بجهان صورت خرابی تا بامروز
 مانده است اما حال دولت باد چنان دارد این عمارت را تعمیر نماید یکی از آثار عتیقه اینجا این است
 که دو چلیکت شراب یکی بزرگ و دیگری کوچکتر به جهت شراب ساخته که عشر محصول شراب را از رعیت
 گرفته اینجا میرنجبه از طرف بزرگ و در شش^{۸۸۱} بزرگ شراب و ظرف کوچک نصف آن شراب

میکرفته است همانخانه بزرگی در بلندی دیدیم خیلی عالی همانخانه ایست در اینجا چای و میوه صرف شده
اسم آن البرت بوتل است موسوم باسم شخصی که کبابی تشکیل داده اینجا را ساخته است از ابالی خارج شده
زیاده از شصت هزار نفر از جمله تخته بختیزار و هوا به باید لبرک میآیند راه آهنی دیده شد که از کنا
ر رودخانه تا بالایی کوه از بر خانه بار و بالایی کشند ارتفاع آن از تپه دره تا بالا از دویست ذرع میجاوید است
مدرسه بزرگ باید لبرک بنایی عالی است و زیاده از هشتصد سال است بناسده امروز زیاده از هزار نفر
شاگرد از نقاط مختلفه اروپا و امریک در اینجا مشغول تحصیل هستند کنا بخانه معتبری دارد و معلمین و متعلمین
بواسطه ایام تعطیل حاضر بود و بحسب اتفاق یکی از معلمین اینجا که معلم حکمت است در این بین حاضر شد که راوند
اورا به حضور آورده معرفت و تفریف کرده گفتند در تمام اروپا این معلم معروف و بمانند است زیاده
از دویست شاگرد دارد و همش (فلیشر) است تخته مارشال برده و آید شده این سردار
اصلا از ابل باید لبرک بوده در جنگهای ناپلیون اول با داعی که ناپلیون علیه میگرد با او بود یعنی دولت
باویر با ناپلیون اتفاق و بهرامی داشت و مارشال برد (سردار قشون باویر بود در اوارد دولت
باویر از ناپلیون بر گشت و مارشال برد جنگ بزرگی بر ضد ناپلیون کرده است از پل بزرگ عالی
که دولت بمبالغ و مخارج گزافی ساخته است عبور کردیم و تماشا نمودیم از همانخانه که پایین میآیدیم از پل کهنه
که ششمیم که در وقت بنای عمارت قدیم ساخته شده و خیلی قدیم است بعد که کردیم و بکار میرفتیم از پل جدید
که ششمیم که دولت بوضع جدید ساخته راه آهن که بالایی کوه میرود و تفصیل از نوشتیم فقط برای تماشا و تفریح
مسافرن است بجای منتهی نمیشود و خیلی سرد و بالایی و در وینه هم یکت پیچ راه آهنی در سفر سابق دیدیم که به
یکت منتهی که در بلندی واقع است میرود و اناسه بالایی آن باین تندی نیست این راه آهن در حقیقت
آسان بود است در کنا بخانه مدرسه کتابهای خطی زیاد دیدیم کتب ادعیه و توریه و انجیل بخط قدیم بعضی
کتاب خطی مصور از قبل شاه نامه و کتاب حافظ خطی خوب و عجزه دیده شد کتابی داشتند آوردند اسم
و تاریخ دیدن مدرسه را بخط خودمان در آن برسم یاد کار نوشتیم و بر پیش مدرسه دادیم تا لار مدرسه را از
تخته ساخته اند خیلی عالی است دوشه سال است ساخته شده در اینجا جمع میشوند و در سن تعلیم میدهند
و گاهی بعضی از مواقع کشته میدهند در بالایی تا لار پرده بزرگی گذاشته بودند که کاریکی از نقاشان جدید است
سبا خوب پرده ایست همانخانه که رفتیم اینجا عصرانه خوردیم بسیار جای خوبی است در محل رفقی واقع
و چشم انداز خوبی دارد عمارت قدیم هم در بلندی واقع است اما بچو منظری ندارد و نه باید لبرک چنانکه اشار
کردیم در میان دره واقع است و دو طرف آن کوه و جنگل سبز و نرم است از سهل تمام دره و شهر و کوه و دریا

روش

روغنانه نگار و بعد از آن جلگه بزرگتی انتحائی پدیداست و تا چشم کار میکند همه جا بنهر خرم و آبادی و عمارت
 بکره نما بیشتر ازین بصورتی آید عمارت کهنه و بکره آبادی ندارد و سقف آن تمام افتاده فقط دیوار با دیوار
 نمانده است جغایرهای خوب و مجنمه با دارد و در دیوار باخیا ربای سنگت تراش و کلهای منبت
 در آورده اند که خیلی عالی است اهالی باید لبرکت کو یا بیچ ایرانی ندیده باشند ایرانی که سهل است کو یا بنهر
 زینبی کمتر دیده اند در بادون و در چون و در سفر دیگر هم آمده بودیم ما ایشانرا تا اهل علید لبرکت از دین
 ما خیلی تعجب داشتند و از بالا و پایین برای تماشا می آمدند و در اجتماع کرده بودند و بهر و می کشیدند مالیات بادون
 با دجل طوبیون ظهور است که تقریباً معادل ده دوازده کر و پول ایران میشود اینجا با سادات قبا کوئی یاد
 برای نون سیکار سیکاشته از وقتی که مالیات بر نون بسته اند خیلی که سیکارند خلاصه سوار کالسکه
 شده آمدیم رسیدیم براه آهن داخل ترن شده را دیدیم صبح چون پنج سیم بان باغ برویم ازین خط رفته
 از خط زیر دست رفتیم که کوه با دو رود و اما این خط بالا کوه نزدیک است خلاصه از شهر کارلسروه که پای
 تخت است که شته رسیدیم با سنا بیون آوسن بخا قدری تا قتل کرده خط راه عوض شده را دیدیم کار باون
 با دپاوه شده باکراند و کالسکه شده آمدیم منزل قدری راحت کردیم و دوباره لباس پوشید
 آمدیم پایین با رفتم تماشا خانه و کراند و ک دو باره باراه آهن رفتند به کارلسروه پای تخت زوجه کراند
 و کت که دختر کلیم بزرگ است اینجا نیست کنار دریاچه گستان است جزیره در وسط دریاچه است که
 کراند و کت در اینجا عمارتی دارد و زوجه ایشان در اینجا است بهترین بناها و بنا و در گستان کنار
 دریاچه گستان است پسر کراند و کت ناخوش است و حالاً بجهت قدری بهتر شده و در فری بونخ که هم
 بلاق جونی است توقف دارد و کت پسر کراند و کت که همیشه یکسال داشته و ولیعهد بوده بار سال
 فوت شده است حالا این پسر ولیعهد کراند و کت است خلاصه شام را برای مراجعت گذارده رفتم
 تماشا خانه ساعت هشت رسیدیم تماشا خانه رفتم در آن مخصوص خودمان نشستم مشرب با بی بی
 پادشاه قدیم ژاپون را در میاوردند پرده بالا رفت زنهای مرد با لباسهای برشته کاتون و در فاجعینی
 جیبی که هر یک یکت بادبیزن بزرگ در دست داشتند آمدند بنای نقش و آواز گذارند و
 با دوزن بار آکان میدادند خیلی خوش آیند میخواندند زبان انگلیسی حرف میزدند با به صوت ژاپوینها
 جیبی با و برای اینکه شبیه با بلشاپون باشند پکت پوست نازک سفیدی بهر شان کشیده بودند
 که طاس منظر را بیند و از وسط آن کاکل بیرون آورده بودند خود سیکار و یکت ترکیب و رویت صورت
 غربی خودش اساخته بود که خیلی مضحک بود یکت چرخ غنیمی بجای اش بسته بود که کان میداد و میرفتند میخواستند

بخش
نصفه

بچکه ام هم ریش نداشتند بعینه پوینا بود و خیلی خواندند و قضیه مذکور یک خوب هم میزدند باری
با تاشانی بود یکی دو مرتبه که پرده بالا رفت همین بانی یکا دو پا و شاه ژاپون بود و بعد باری تمام شد آیدیم منزل
شام خوردیم (اسامی اشخاصی که امروز در عرض راه و شهر با ملاقات و معرفی شد از این فرست در (شونو
نیکن) (یونان کلنل کماذان رزیمان بیت و دوم سواره در اکن (مسیود و یوسف کف) اثر
عمله و اجزاء عمارات و باغات شونو نیکن (مسیو فینست) در باید لبرکت نایب الحکومه شمس
مسیود و کرافت) و که خدای شهر (دکتر و بیت کین) ریش مدرسه باید لبرکت که مقامی عالی
دارد (مسیو فینتون) کو یا این فینتون با آن فینت و دیگر که نایب الحکومه شونو نیکن است مهر
عمو باشند (دو و پنج شکمنش هفتا همما) صبح از خواب برخاستیم و از دیشب با کمال
سنگین است باد میاید و فصل ابر است و بسیار و بنار را منزل خورده بعد از بنار قدری توی باغ
کردش کردیم و رفتیم برای حمام در اطاق زمین سینکات فرمودیم اسبها را بکاراندا نهند و بعضی از طنز بین
در آنا نشسته گانه ای غریب و عجیب خوردند تا شام کردیم بعد از حمام در آمده فقیه بگردش خیال شکار کردیم
اما باین هوای شدم مجدالدوله و ناصر الملک و ادیب الملک و ابو الحسن خان و احمد خان و میرزا محمد خان
و اکبر خان و غیره در رکاب بودند راه زیادی توی جنگلهای سربالا و سربالین رفتیم اغلب جاها را میگردفتند بود
اما خیلی خوش با صفا بودند و وساعتی کردش کرده آیدیم منزل عصر از رفتیم توی باغ خیلی کردیم تا یک ساعت
از شب رفته توی باغ بودیم بسیار باغ وسیع با صفا ای است یکت فواره دارد که میست ذریع آب آن
با داین فواره مجوز آب از افشان میگرد و درختهای کهنی که در اطراف این عرض بود از باد و در حرکت
بود یک صفا و عالمی مخصوص داشت هوا هم کابی ابر تیره و کابی روشن بود کنار حوض بقدر کساعتی روی
صندلی نشسته اصفاد و هوای باغ و طراوت درختها و نمایش فواره و آب لذت بردیم بعد آیدیم بالا فاه
شام خوردیم سر شام اعتماد السلطنه روزنامه اردب خواند امشب راجبائی رفته خوابیدیم هوای باذن
الان که قلب الاسد است خیلی شبیه است بهوای قبل از نوروز و ایام نوروز طهران همان طور که از
دران فصل سبز و خرم است با دن با دهم و فصل قلب الاسد همان سبزی و خرمی است بارندگی و
هوای با دن با خیلی شبیه است با زنده دران لکن تفاوتی که دارد این است که ما زنده دران رطوبت زیاده
دارد اما اینجا باین همه بارندگی هیچ رطوبت ندارد کما غنیم نمی چسبند آدم مبتلا بدرد پا و درد دست
نمیشود خیلی هوای خوبی دارد (رویکه به باید لبرکت میرفتیم در باغات و شهر اینجا و توی صحرا اشجار سیب
فرز زیاد دیدیم که سیبهای فرزند بزرگ بد رختها بود اما هنوز نرسیده بود در باغ شونو نیکن که بنار
کردیم

خوردیم

خردیم مار بختنا و گزینهای خوب زیاد و پهلوی عمارت ایجاد داشت که تازه درختهای نارنج را که توی
 چلیک چیده بودند از نارنجستان در آورده توی باغ گذارده بودند و نارنجها را به شکل نارون کوچکت
 چرخنی ترتیب کرده بودند نارنج زیادی هم به درختی بود چون وضع و حالت باغ شور و زنگین نوشته بودیم
 حالا در نجاشی نسیم اول که وارد باغ شدیم چنانهای زیاد طولانی و درختهای بزرگ چلیک داشت جمعیت
 زیادی از زن و مرد و بچه توی باغ گردش میکردند ما هم با گردن و کت در توی کالسکه و سایر ملزمتین هم کالسکه
 بای دیگر عقب با بودند توی باغ و چنانها و کنار حوضها که آبهای آن از دهن مجتبه میرون میریخت و از
 چنانها نیکو زده آهنی داشت و روی آنها را برگهای بنفشه بودند و میگردیم و هر جا که با ناری
 میرسیم کالسکه بار آگاه میشدند همه پیداشده اینجا بار آگاه میشدیم و دوباره سوار میشدیم از جمله
 جابای متناساتی یکت حوضی بود که طرفین حوض دو مجتبه مرال درست کرده بودند که سکهای زیاد و در مرال
 لفته و مرال بحالت نزع افتاده آب از دهنش میآمد و میریخت توی حوض چلیک چنانهای بود یکطرف
 دیگر حوضی بود که یکت خوک زردان داری که عبارت از گراز باشد از چون ساخته بودند که باز
 سکت زیادی دور آنرا گرفته برین زده بودند و آنهم در حالت نزع افتاده آب از دهنش میریخت توی
 حوض آنرا هم چلیک خوب ساخته بودند دیگر یکت مجتبه کوچکی از سنک مرمر ساخته در وسط آن یکت مجتبه
 از رب النوع عا صلب کرده بودند با بعضی کلههای مرمر کار قدیم یکت جالی مجتبه و یوزر ساخته بودند
 زمر مرمر چلیک خوشگل که تمام رفته بود و سر کلههایش افشار میداد و آب از آن میریخت دیگر یکت محوطه بود که
 دو دور آن از سنک و این محوطه داشت وسط آن یکت حوضی بود و وسط حوض یکت بونی ساخته
 بودند که بالهایش باز کرده بود بالای آن محوطه هم دو تادور که زیر آسمان بود مرغهای مختلف از قرقا
 بطوطی سایر مرغها ساخته بودند که باین بوف نگاه میکردند و از دهن بوف آب جاری بود از سفارنا
 مرغها هم از آن بالا آب میریخت توی حوض چون تمام مرغها چشم بوف میل دارند اینطور ساخته بودند دیگر
 یکت کوهی ساخته بودند که از وسط آن کوه آب بیرون میآمد و بالای کوه یکت مجتبه ساخته بودند که صورت
 یکت رب النوع سازی بود مجتبه توی یکت بود پایهایش شباهت بهم کاود است چلیک خوب ساخته بودند
 این مسجدی شبیه با حجره اسپانول که آنرا که اعراب در زمان تسلطشان در اسپانول ساخته بودند دیدیم
 شبیه بزرگ و کله ستمهای بلندی داشت و بعضی مثلک عرب را در کتیبه بامی آن مسجد نوشته بودند
 زیرا آنها زبان المانی ترجمه کرده بودند که یکی از آن ترجمه این است (که خا و را بخاطر کل آب میدهند
 مثل دیگر (در حرف زدن نقره و شکوت طلبا است) مثلکهای دیگر هم چلیک داشت بعد از گردش فیتیم

رجعه
جبهه

بهارت باغ که عمارت کهنه است و نوی عمارت هم تمام تخته است بنا خورده بعد از یکساعتی سوار شده رفتم
به باید لکرت که تقصیل از انوشته ایم (دو و جمع هجدهم) امروز هوا ابر و آفتاب است
بنار در منزل خورده بعد از بنار فرمودیم کالسکه آوردند یکساعت بعد از ظهر کالسکه نشسته را دیدیم بر
سمت جنوب با دین باد که انجار ایچ ندیده بودیم مجدالدوله و صدیق السلطنه و اکبرخان و ادیب
الملک و احمدخان و ابوالحسن در رکاب بودند از کوچه ها و جنگلها و جابای بنه و خرمن و راههای باصفها
گذشته ندی گردش کردیم در یکت چمنی پیاده شده قدری راه رفتم نوی آن چمن درختهای سیب تکلت
بود و سیبهای درشت قرمز داشت اما هنوز رسیده بود بهمانطور که در صحرائی امانه بلاق طهران
درختهای سیب تکلت هست اینجا هم هست اما سیب امانه ریزه است و ترش سیب اینجا درشت
و ترش خلاصه در ساعت چهار بعد از ظهر مراجعت کرده آمدیم منزل ساعت پنج و نیم باید بنگار برویم در ساعت
معین سوار کالسکه شدیم مجدالدوله و اکبرخان و غریب السلطان و امین خلوت و ادیب الملک و حسن
و سید محمدخان و مرتضی خان و عمیره در رکاب بودند از طرف اوس و حوالی راه ابن انجار آمدیم برای جلکه
و شکار بای جلکه و از دات ذیل گذشتیم (اوس) (سبزیهایم) (هالبرستونگ) (کادونک)
ما رسیدیم بخل شکار این دباتی که دیدیم همه بسیار خوب و تمیز و پاکیزه بود و ابد الکاشت دیده میشود ابالی این دبا
اگر چه لباسشان قدری کهنه بود اما اصلاً تمیز و پاکیزه بودند صحرا را خوب کاشته بودند تمام پرا خاصل
زراعت و زنبای دباتی نوی حاصلها مشغول کار بودند خلاصه شکارگاه که رسیدیم اینجا دو کالسکه آوردند
که از نوی جنگل و راههای شکارگاه آسانتر از این کالسکه های معمول برو و سوار کالسکه های کوچک شده ایم
یک نفر هم که سوار اسب کمری بود آمد جلوی ما رسیدیم این کیت گفتند کنت پزار کنت است خیلی شوق بنگار
و اسب دارد اسب سوتان میکند و دوزیاد بشکار میرود امروز آمده است که با ما همراهی نماید او هم سوار
عقب ما میآید طرفین راه جنگل است و بعضی جا با هم در میان جنگل بکت جلکه بزرگی پیدا میشود که نام چمن است
و طرف عصر که همین وقتها باشد شوکا از جنگل بیرون آمده در اینجا با چرا میگذرد قدری که را دیدیم از نوی یو بختار
چند قره قرقاول بزرگ پریده رفت نوی جنگل فوراً پیاده شدیم و تفنگت چهار باره زنی را گرفتیم که یک
خروس قرقاول بسیار بزرگی قدری یک قرقوس که دم درازی داشت از نزدیک پرواز کرد بالوله
اول دم خور و اما نیفتاد و خواستم بالوله دیگر بزنم درخت جلوم را گرفت و خروس مرده افتاد نوی جنگل از
پیدا شد نشانیوس شدیم و از اینجا سوار شده رفتم به جانی دیگر باز رسیدیم بیک وسعت که چمنزاری
انجار راه زیادی پیاده رفتم و خسته شدیم با آخر از نوی زمینها نیکه یاد الماسی سبب بینی کاشته بود

چند قفال پر بدولی قدری دور پرواز کرد تفنگت خالی نکردم بر گشته سوار کالسه شده را ندیم بکشت
 زاری رسیدیم دو سه نفر پیاده شکاری هم همراه ما بودند یکی از آنها خیلی ما بر بود جای قفال امید است
 با چشم هم دیده بود که بور قه می کنند ما را پیاده کرد رفتم توی زرت زار چون تفنگت ساچمه زنی خود
 را همراه ما آورده بود ند تفنگت ساچمه زنی که در دست پیشچست باشی گران دوکت بود گرفته انهم تفنگت
 نمره سازده بود و تفنگت بای کوچک داشت برای شکار بله در چمن خوب بود همینک میان رست
 زار رسیدیم یکدسته قفال پرواز کرد و سبز انداختم نخورد و مجدالدوله نزدیک بود یک فره خروس
 که حال انداخته بود و بعد یک خروس بزرگ دیگر پرید از زدم پایش آویزان شد خود را توی چل
 انداخت بعد شکاری عرض کرد سیل دارد یککت بزیند گفتیم بی رفتم پیاده برای یککت چل با خیلی راه رفته
 رسیدیم یککت زار و بویخ زار یککه یکدفعه از دور یکت زربه یککت چل پرید چلی دور بود و تفنگت
 اندختم نخورد و باز توی زراعت ما می کشتم که یکت حرکتش بیرون آمد تفنگت را بجز گوش قفال رفتم که دین
 بین یکت یککت چل از زیر پای غریز استطان پرید با اینکه راه دستم نبود از صرافت حرکتش افتاده چلی
 تفنگت را برای یککت اندختم یککت افتاد سرش را بریده برداشتند آیدیم سوار کالسه شده را ندیم را
 شکار شوکا نزدیک بغروب بود چلی را ندیم ما رسیدیم بوسعت کاهی شوکای زیادی دیده شد اما دور بود
 مجدالدوله را فرمودیم برو و مارق اورفت ما ایستادیم رای یکدسته شوکای دیگر که بعد رسته هزار
 قدم از ما دور بود یکت تیر کلوله انداختم ولی معلوم بود که نمی خورد بعد برگشته سوار شدیم و باز رفتم از برای
 شوکا چلی راه رفتم بواهم تار یکت شده بود شوکا هم از نزدیک دیده نمیشد دور بود بالاخره باز رسیدیم
 یکت چنی اینجا یکت زربه یککت چل پرید پیاده شدم بواهم حالا چلی تار یکت است یکت یککت چل
 مانده بود پرواز کرد زدم افتاد توی چمن اما کسی نواست پیدا کند آخر پیشچست باشی گران دوکت پیاده
 شده توی چمن راه میرفت که از جلوش بنا کرد به دیدن تیر بایش خورده بود پیاده با آنرا گرفتند و سوار
 بریدند حالا بقدر دو فرسخ راه تا منزل داریم و بواهم چلی تار یکت است سوار کالسه شده خواستیم را
 کنیم گنت نیز مارکت باز اصرار کرد که شکار شوکا برویم بالاخره رفتم اما بواطوری تار یکت است که جانی
 دیده نمی شود باز رسیدیم یکت چنی اینجا یکت شوکا دیده شد اما چلی دور بود یکت کلوله بآن اندختم
 نخورد و برگشته سوار کالسه شدیم را ندیم برای کالسه بای بزرگت کالسه ما رسیده سوار شده را ندیم
 برای منزل سه ساعت بنصف شب مانده منزل رسیدیم بعضی الماسهای بر لبان خوب آورده بودند
 بقدر ده پانزده هزار تومان الماس خریدیم بعد شام خوردیم (دو و شصت و نه نوزدهم) امروز باید

برویم با ستوت کارت هوا امروز آفتاب و خوب بود قبل از نهار گرد و گداز نشان و حایل دولت خود ساز
آورده بدست خود بجا بدیده و او را حایل زد و خوش نگی دارد که کنارش اکلان بون زد و دوخته اند یکت نشان
کردنی و یکت نشان سینه و یکت سر حایل داشت نشان خوش طرحی است نشان را گرفته اظهار نشان
کردیم و با گرد و گداز قدری نشسته صحبت داشتیم و دستند نهار خوردیم و بعد از نهار لباس پوشیده و نشان
کرانده و گدازیم این سلطان و سایر ملوکین هم همه لباس سبی پوشیده یک ساعت بعد از ظهر با گرد و گداز
در کاسه نشسته را ندیم برای کاری قبل از آنکه برویم آمدیم توی باغ گردشی کردیم تا وقت حرکت رسید
سوار شده بطرف کار اندیم سوار ترن شده باز رفتیم با وس و خط راه عوض شده افتادیم براه گرد و گداز
و این سلطان و غیره الشطان و میرزا محمد خان و یاور گرد و گداز که همیشه پیش ایشان است توی
و اکنون ما بودند امروز همان خط راه کالسه که پای تخت باد است میرویم قلعه را استاد در دست
راه دیده شد از قلعه راستا که کشیم قریه معظی در دست راست در آمده دیده شد اسم قریه را
پرسیدیم گرد و گداز گفتند بالچ است و تفصیلی از این قریه بگویند که از این قرار است میگفتند
در عهد ناپلیون اول جنگ بزرگی با این فرانسه و اطرش در اینجا واقع شد جنرال مور در سردار فرانسه
با آرشید و گداز شارل سرزار اطرش در اینجا جنگ کردند و آرشید و گداز شارل شکست خورد
اما قشون خود را از دره بای قنوار بطور منظم عقب نشاند و سی هزار قشون خود را در اولم برایت
جنرال ماکت ساخلو گذار و بعد خود ناپلیون اول اولم را محاصره کرد و جنرال ماکت با آن سی هزار قشون
اسلحه را زمین گذاشته تسلیم شدند خلاصه را ندیم تا رسیدیم کالسه اینجا گرد و گداز تمام صحنهها
و وزراء و رجال در بار خودشان را در کار حاضر کرده بودند که معرفی نمایند ترن بخارا استاد آمدیم این
گرد و گداز تمام وزراء و صحنهها را معرفی کردند و موزیک باجی هم بود و موزیک میزدند این صحنهها
نظامی با همه بسیار خوب و رشید و خوش لباس بودند تمام لباس ملبوس آبی پوشیده حکمه دکلاه پرداخت
سفید داشتند و همه یک شکل سیلها را تاب داده بودند و افعای این بجا بهشت نفرضا جمنصب
بهیج صورتی با هم اختلاف نداشتند خیلی عجب بود خلاصه با گرد و گداز و داغ کرده آمدیم توی و اکنون استاد
ما ترن حرکت کرد و در اندیم برای ستوت کارت از بادون باد هر چه میگذریم هوا گرم می شود و درختهای سب
هم اطراف راه خیلی بود که سیبهایش سرخ شده و رسیده بود و میحضرت امیر طورالمان و وزیر و دیگر بزرگان
به بادون باد و دوشب توقف کرده از اینجا میروند با ستر از بورخ و قس درین راه و صحرا اگر چه که و
دره و جنگل حاصل زراعت و سبزه و چمن زیاد بود اما آبآبادی و صفای بادون باد نبود و هات خوب

در اطراف راه دیده شد در یک ده چشمه آب خیلی صاف خوبی مثل آب کله کیده که نزدیک شهر ناک
 و در کوه البراست دیدیم که در سمت در فرنگان چو آب چشمه ندیده بودیم یکمهای آب همیشه
 بود ابالی ده هم محل گشت و صفایشان در اطراف همین چشمه است در سرحد میان باد و در تبریز یک
 استایونی است که همش (موه لا کر) است از اینجا همان راهی دولت باد که همراه بود
 مرضض شده رفته و همان راهی دولت و تبریز که اسامی آنها این فرار است (جنرال ول
 کون) (کنال کنت سیلو) (اجودان مخصوص پادشاه و تبریز (هرو نو
 رئیس ترن توسط میرزا رضا خان و وزیر مختار در ب و اکن بحضور رسیده معرفی شدند و ما نوریت غو
 عرض کردند و رفتند نوی و اکن نشسته را ندیم از بادن باد تا کالسره پای تخت باد کی ساعت
 راه است و از کالسره تا سرحد هم کی ساعت و از سرحد که موه لا کر است الی اسوت کارت
 نیز کی ساعت راه است که روی هم رفته سه ساعت راه و سی فرسخ مسافت است بعضی از جاهای
 راه بجلکه بر محور دیم اما اغلب کوه و دره و پست و بلندی بود و توکل محمدیم که ششمیم که بر که ام
 دو دقیقه طول کشید خلاصه در ساعت چهار بجار اسوت کارت رسیدیم چون پادشاه و تبریز ناخوش
 و علیل بودند و ناک فسرانند و نمیتوانند زیاد بایستند بکار نیامده و در عوض ولیعهد خودشان را که
 خواهرزاده و نوه عموی ایشان است بکار فرستاده بودند چون خود پادشاه هیچ اولاد از دوز و زانات
 ندارند لهذا ولیعهد بخوهرزاده ایشان تعلق گرفته است و اینجا پادشاه ششمیم یکدسته سرباز با صاحب
 زیادی در کار فرستاده بودند و دسته نفر شاه زاده کوچک است هم بودند با ولیعهد دست داده تعارف
 کردیم و از جلوس صفت سرباز که شقیم وضع قشون و لباس صاحب منصب اینجا و پروس و باد و غیره یعنی کلیه
 محالک المان یک جور است و همه در تحت حکم و زیر جنک المان هستند و قشون تمام المان از
 علیحضرت امپراطور المان است اما سرباز و صاحب منصب و تبریز کوتاه تر و کم جبهه تر از قشون هستند
 آنها قوی بنیه تر بنظر می آید خلاصه نواب ولیعهد صاحب منصبان همراه خودش را با آن سه نفر شاهزاده
 کوچک معرفی کرد و بعد با ولیعهد و این سلطان و میرزا رضا خان در کاسه نشسته را ندیم برای
 عمارتیکه منزل است و در آخر شهر واقع است و اسم آن عمارت (لاندهووس دین استاین
 است که باید از شهر و پارک گذشته رفت بعمارت شهر نوی دره واقع است که اطراف آن پست
 و بلندی است درست شهر و خانههایش دیده میشود و از دور سوادی بنظر آمد اما درست معلوم نبود
 قدری از قوی شهر و بعضی کوچهها که نشسته داخل پارک شدیم جمعیت مرد و زن از کار الی منزل و دو نفر

راه ایستاده بودند همه مردمان بحسب تقوای هستندن و دختر خوشگل هم میان آنها خیلی دیده شده پارت
در ختمای قوی دار و خیلی پارت خوبیت رسیدیم بدر عمارت با علیحضرت پادشاه که بار جال و نشان
روی پله ایستاده بودند ملاقات نمودیم و از کالک پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم
آمدند اطاقهای منزل ما را نشان داده رجال بسنگان خودشان را با ما معرفی کردند ما هم این تسلط
و سایر تفرین جویمان را برای ایشان معرفی کردیم عمارت ایشان خیلی خوب علمائیت مثل عمارتهای
مشرقی بکرتبه است اطاقهای خوب مطبوع دارد و بیلگهای ممتاز از کلدانها و مجتمههای مرمعجاری شده خوب
و پردای خوب نقاشی بسیار ممتاز در اطاقها نصب است قدری نشسته با پادشاه صحبت کردیم
می گفتند ما خوش هستیم و در دریاچه کیشنان مشغول معالجه بودم مخصوصا طهر شام آمده ام و فردا هم از برای معالجه
با شما مراجعت خواهیم کرد بعد از صحبت برخاسته رفتند منزل خودشان و نشان و حایل اول دولت
خودشان را برای ما بدیده فرستادند ما هم نشان صورت خودمان را بتوسط میرزا رضا خان وزیر مختار
برای ایشان فرستادیم (اسم ولیعهد دولت و تبریع که خواهرزاده و نواده عموی پادشاه حالیه است
پودن گیلوم و دودن نامبرنج) کسانی که نواب ولیعهد در کار استوت کارت معرفی کردند از این
قرار است (دولت البخت دودن نامبول) که عموزاده علیحضرت پادشاه و مادرش دختر برادر
علیحضرت امیر طوطا طریس است (پودن دشت دوسا کس و ایمار) خواهرزاده پادشاه (پودن
دشتادل دوداخ) پسر عموی پادشاه (بادن میط فاخت) رئیس وزارت داخله در بار (بادن
تومیت) نو بودک (ایشیک قاضی باشی (بادن فالسکن مشتابین) جنرال (بادن دود
پلانو) مارشال اردر بار (جنرال دواکوش لین) فرمانده کل قشون و تبریع که سمت بنودهم قشون
المان است (دمناسو) جنرال دوشسین موی لیلر) حکامان استوت کارت (دکتر فن
هالک) بیکریکی شهر کسانیه که علیحضرت شارل اول پادشاه و تبریع در عمارت موقوفه کردند این قرار بند
دگربز بنیگر) رئیس دفتر خانه پادشاهی و مستشار مخصوص (بادن فل وادت لونو بودک) مارشال
در بار خلاصه بعد از رفتن پادشاه نشانی که برای ما فرستاده بودند بدینین رده و حایل از که فرزند است
اوخته سوار کالک شده رفیق ما زید پادشاه امین السلطان و جنرال و لکرن هماندار هم با ما بودند ما را دیدیم
از پارت عبور کرده و بعضی خانهای کوچکت گذاشته رسیدیم بمنزل پادشاه و او شدیم این عمارت
از روی عمارت اعراب که اسپانیول فسخ کرده و مدتی در اینجا مستقر بوده اند ساخته اند و بفرستادن
اسبیل مودیت) بگویند اسم عمارت (ولها لیا) است علیحضرت پادشاه با وزیر او خبر الما دام



Charles, King of Württemberg

Frederick, Grand Duke of Baden

Charles, King of Württemberg

Frederick, Grand Duke of Baden

Karl, König v. Württemberg
Charles, Roi de Wurtemberg

Friedrich, Grossherzog v. Baden
Frederic, Grand-duc de Baden

پله استاده بود و در فتم وارد اطاق شدیم زینت داخله اطاقم بطرز اعراب بود کج بر بسیار نکست سقف
 بلند مثل مسجد ستونهای کوچک ظریف خیلی از روی سلیقه ساخته اند اسباب اطاقم بطرز مشرق زمین است
 هیچ شباهتی بوضع فرنگی ندارد و پرده های کار مشرقی دارد که پادشاه میکفتند در قیاس ضریه ام چون منتهاینا
 سجدت اصلاح مزاج به پیش میرود و این سبها بهار اغلب از آنجا خریدند و در یکی از اطاقهای کوچک این
 عمارت اشکال و پرده های خوب دیده شد که اغلب اشکال اعراب مشرق یعنی با مثل شتر سوار و سوار عزا
 سوار حل و چادر نشین و زن و مرد اعراب بدوی بود بسیار خوب نقاشی کرده بودند و وضع عمارت
 اینطور است در وسط صحنه مانند کتب بسیار بلند است شبیه مقصوره مسجد اطفا در اطراف این سب
 واقع شده همه بوضع ابنیه عرب تا بلو در این اطاقها بودند و هر اطاقی یکسره چوبی در فرنگستان
 مخصوصاً عمارتهای عالی و زمینهای داخله آنها را بوضع مورسکت بسیار ندانند که در برلین و پست
 و غیره هم دیده شد این معلوم میشود که اعراب بسیار قبول در سلیقه معماری کامل بوده و ترقی داشته اما
 جلوه عمارت هم با صغای خوبی است و پادشاه مخصوصاً کل و دست و کل و ریاحین و اشجار و باغها
 هستند میکفتند این عمارت را پدر من ساخته اما کلکاری و بنای باغ و مواظبت اشجار خودم کرده ام
 و حقیقت بسیار خوب و با سلیقه ساخته اند با ایشان فتم قدری باغ را کرد و شکر کردیم با عیست مثل
 نه زیاده و بزرگ و نه کوچک و در جلوه عمارت واقع است و درست چپ و راست مار بستان کل
 خانه دارد و درختهای گلیان زیادی در آنجا کاشته اند اما فصل گل آنها بود و گل نداشتند در اول باغ
 جلوه عمارت چهار مرتبه وسیع دارد اما مرتبه باز یا بلند نیستند از چهار مرتبه باید پایین رفت تا سطح باغ
 رسید و در مرتبه با کلکاری بسیار خوب بود و کلکهای رنگارنگ مثل مینا کاشته بودند و در برکت
 این مراتب متصل به پله و صحنهای کوچک با فواره ساخته اند که از ابرو حوض بخوض دیگر آب میریزد و در این
 مراتب که سطح باغ است وسط آنجا حوض بزرگی با فواره دارد که آب زیادی بقوت تمام قریب پانزده
 ذرع از فواره جستن میکند و در حوض سبزه و چین و کلکاری بسیار قشنگ است چنانچه باهنای مختلف از
 طریف ساخته اند که در کنار چنانچه باهنای مختلف درختهای کاج دارد و همه از ساق تا سر برکت بقطر و سه چار بسیار
 هفت برکهای از نازده و بطور ترتیب کرده اند که سطح صاف سبزی دیده میشود که از پایین تا بالا یکو نامهور
 ارد و این کاجها در اطراف باغ قریب به هزار درخت است و سر این درختها مثل یکت عمامه سبزی
 برکت است که بالای عمامه نیز یکت تاجی از همان شاخ و برگ کاج بریده و تعبیه کرده اند کنار چنانچه باهنای
 میان سبزه با هم کلکاری بسیار خوب بود و در باغ غلام کردنی دارد و به طرز بنای اعراب که در اطراف

مساجد مساخته اند و دور تا دور جلوان غلام گردش راستون زده و کج بری ریزه اعلی کرده اند حتی گردشگاه
 خوبیت یکت خیا باز گرفته رفتم تا انتهای آن بایوان غلام گردش رسیدیم و از میان همان بایوان رفتم
 به عمارت دیگری که از عمارت اول که وارد شده بودیم بزرگتر است این عمارت هم بطرز اعلا است
 و احاطه از اماکن و کج بری و نقاشی ریزه کرده اند تا لار بزرگی داشت بسیار عالی چهار منقه شاه نشین دار
 بسیار مزین و حجرهای آینه شیشه های الوان سبک عرب جنبی دیدنی بود زمین آنهم تخت منقش بطور
 خاتم بود و دریا بنیر بزرگی رفیق داده بودند برای شام فردا شب که باید در اینجا شام سهی بخوریم یکست
 باغ و دیگر هم سواهی این باغی که تفصیل از آن نوشتم در انظر ف این عمارت بزرگ است قدری نوبی این تالار
 روی یکت با پادشاه نشسته صحبت داشتیم باز میگفتند فردا باید برویم کنار دریاچه کنساش که در اینجا
 مشول معالی هستیم زوجه ایشان هم در اینجا است لاکت کنساش در سوس واقع و چنانکه سابقا هم اشاره
 به این از بهترین جاها می فرستاده اند و بنا است وضع دریاچه کنساش از این قرار است بیشتر
 و اصل آن خاکست و در تفریح است قدری هم از خاکت باویر باین دریاچه اتصال دارد و قدری نیز از آباد
 این چهار دولت یعنی نویس و باویر و در تفریح و باد در اطراف دریاچه تصرفات دارند خلاصه
 بعد از قدری نشستن رجواسته از همان غلام گردش آمدیم به عمارت اول که دور و دیدیم و از همان اه
 که آمده بودیم گذشته پادشاه و داع کرده آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد رفتم باغ عمارت شل
 خودمان گردش اینیم اینجا هم باغ خوبی دارد با گلکاریهای اعلی و سبزه و چمن و چنایانهای شجر سایه دار خیلی باصفا
 در دو طرف عمارت دو فتنه طولانی بود و در عذره زیادی بود با او بخت بود و قدری از آن فرمودیم چیده
 آب عذره گرفتند با شربت خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود و زمانه اروپ میخواند و در بین گردش یک مرتبه
 دیدیم بلترین بنجاره ستیوار و عمارت مایه عجیب کردیم چینی بود از دمی چمن یا باین رفتم پانین چمن سکوی
 سنگی بود مشرف به صحرا از اینجا دیدیم خط راه این بزرگسکو محمد شده است معلوم شد از زیر این عمارت
 تونل ساخته و راه این کشیده اند و در جهان وقت زنی آمده از زیر پای ما گذشته و یکی دیگر سپردن آن
 و شب و روز در کار است بعد از آن هم نوبی اطراف شام خوردیم بعد از شام رجواسته در چمن تبارت
 گردش کردیم وضع این عمارت مربع مستطیل است تا لار بزرگت رفتم و در آنجا است که مستطینا دارد
 اطرافهای دیگر در اطراف است در دو طرف تالار دو حیاط کوچک دارد مثل خانه های ایران در وسط
 آنها حوض مذکور است محتمه از بر زرد و سبز و حوض است که در دست زنی است کیوی خود را نشان میدهد
 آب از آن میریزد اطراف این دو حیاط اطراف است در تالار بزرگت وسط محتمه های مرموب از آن

برهنه و اشکال ملاکه و صورت رب النوع با مثل شتری و زهره و عجزه دارد که تارنج ساختن آنرا از بیت
 الی سی و پنج سال چهل سال قبلین و کاجارهای ایتالیائی است که یاد داریم یا در اینجا با ساخته اند چهل و پنجاه
 بزرگ مظلای بزرگ خیلی علا دارد و نام بیل هارست قیمتی و نفیس است بعد رفتم چند اطاق که مخصوص من بوده
 بای نقاشی است تا شاگردیم همه اینها را باروشی چراغ و لامپ سیدیدیم بسیار خوب بودند زیاد
 بزرگ بود متوسط بود بعضی از وی چینی کشیده بودند و بعضی دیگر از وی بلبی و بعضی هم روی نجف پاره
 را هم روی کر باس خیلی زیاده بای قیمتی دیدنی بود از اینجا دیدیم وقت خواب بود خوابیدیم (در و در
 یکشنبه بلست محمدی الحجازی) امروز نماز منزل خورده بعد از ظهر فرمود که کالسکه حاضر کردند
 سواره شده رفتم برای گردش میرزا رضا خان و جبران هماندار و کلنگل همانداریم در یک کالسکه دیگر از جلو افتاد
 از کنار تهر و قوی کوه بناموا از پهلوی بعضی یادگما میزدیم و تا شام میزدیم شهر در هیئت قوی دره واقع است
 و اطراف آن کوه است اما کوههای نالی مالیده چندین کوه بزرگ نیست راه هم کم کم از کنار شهر میرزا بالا
 میشد اما کالسکه همه جا با کمال احت میرفت بالا به طور گردش گمان آهسته آهسته رفتم تا بالای یک پشته
 که اینجا قوه خانه بود عمارت سنگی مختلف مالی شهر در این بلندیا ساخته و منزل دارند که دور مادور
 شهر روی این تپه بلندیا عمارت است چون این شهر قوی دره واقع است و باستان آن گرم میشود
 اهالی شهر این عمارت را در این بلندیا ساخته اند که وقتی گرمی هوا اینجا بایاند یک راه آهن کوچک
 سبک جلی دیدیم که سر بالا کشیده بودند و ندانند و ندانند بود و چرخهای لکنت هم ندانند داشت که
 دندانهای چرخهای افتاد قوی و دندانهای ایل بر ایل چسبیده خلاصه میزدیم و از قوی زراعت میزدیم
 درخت و جنگل در اینجا زیاد بود درخت موهم در اینجا خیلی کاشته اند اغلب بلندیا را با سنگهای صاف
 خوب مرتبه مرتبه سنگین کرده و روی آنها درخت مو کاشته اند وسط اینها را هم برمانند پله پله ساخته اند
 که هم پله است که آدم میرود و سوار و کور با و هم در وقت بارندگی باران و بیل ازین نرها جاری شده هوا را
 خراب نمیکند اغلب بلندیا را که مشرف به شهر بود سواره و پیاده گردش نموده و شهر را تماشا کردیم همه سواد
 شهر در یک دره بزرگی واقع است سه چهار دره بای کوچک هم هست که بعضی از سنگینه شهر در این دره با نرها
 دارند از این بلندیا سرباه خانه خیلی بزرگی را که جای سه فوج سرباز بود و تماشا کردیم دیگر عمارت قدیم مملکتی
 که اجداد این پادشاه چهار صد یا صد سال است بنا کرده اند و عمارت تازه مملکتی ایشان اما شایسته
 و درین بن که پیاده گردن میگردیم باران خیلی شدیدی گرفت رفتم قوی کالسکه سوار شدم و پادشاه
 و سواران را دیدیم برای شهر موهای اینجا هم تمام ناخوش است و زرد شده خیلی کم باران است و هوای اینجا

ولیعبد میرزا رضا خان وزیر مختار نشسته بود و زیر دست او (پوشش شادول دودا کنت دودور نامی) نشسته بودند شش بیت و سه سال است بسیار شاه زاده خوش روی خوش بینی شیرینی است باین صغر سن خیلی عالم و فاضل است بخصوص بواسطه سفرهاییکه در مشرق زمین و طرف شامات و مصر و بیت المقدس و غیره کرده است اطلاعات شرفیه خوب دارد شاه زاده که دست چپ مانسته بود و همشرا نوشیم پدر پدرش برادر پادشاه اول و برمتغ است و اسم پادشاه اول و برمتغ فردریک بوده مادرش دختر ارشید و کاکرت عموی علیحضرت امپراطور حالیه اطرش است و شاه زاده اخیر که نوشیم بمشرق زمین سفر کرده است (پرنس شارل دوراخ) مادرش خواهر پرنس دونا کوی حالیه و پدرش برادر زاده پادشاه فردریک است که پادشاه اول و برمتغ بوجه است (اسامی سفرهاییکه در سر میر شام حضور داشتند از این قرار است وزیر مختار با و یکدو این یعنی اقدم همه سفر است کنت توف کورجن) وزیر مختار اطرش (کنت اذکولیسکانی) وزیر مختار انگلیس (مسیو پادون) شارژ دافروس (مسیو دوکلاست) شارژ دافروس (مسیو دوویل و اسکله خلاصه شام خوردیم چراغ و شمع زیادی روشن کرده بودند و باین واسطه اطاق بسیار گرم شده بود و ما غرتا زیاد کردیم به ولیعهد گفتیم بجهه بار بار کنند باز کردند هوایی داخل شد تا چندان تفاوتی نکرد آیدیم بیرون قدری در باغ گردش کردیم نوبی باغ چراغی بود تاریک بود فواره آب جستن میکرد در تاریکی عالمی داشت بعد از قدری گردش سوار کالسکه شدیم که برویم به محل آشنایی که اسم آنجا (کمان اسنات) است جایی است متصل با ستوت کارت مثل دلاب و شهر طهران در اینجا معدن آب گوگرد سردی دارد که بجهه معالجه میخورند را ندیم انیل رودخانه که نشیم تفریقیم تا بجایی رسیدیم که چراغ بود کم چراغ زیاد شد جمعیت دیده شد تا جایی که چراغان مفصل بود و نواب ولیعهد و شاه زاده با هم که پیش آمده بودند اینجا بودند و لان طولانی ساخته و طرف آن چراغ زیادی گذاشته بودند بسیار گرم بود دست نواب ولیعهد را گرفته فتم ولیعهد اشخاصی که مباحثه آشنایی شده بودند مثل سیکلر سکی شهر و غیره معرفی کردند از دو طرف زن و مرد زیاد ایستاده بودند دختر باو زنهای خوش کل و سپرهای محمول زیاد میان آنها بودند نواب ولیعهد ما را از نوبی چکل که همه جا چراغان کرده بودند بر دسب بالائی که بقدر دو شان پته ارتفاع داشت راه پیچ فوبی داشت و همه جا چراغان بود و رفتم تا بالا رسیدیم در آن بالا حوضی بود و فواره داشت دور آنم و رحمت بود بدینها فانوسهای رنگین آویخته و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد بود تا شنا کردیم و بر شیم از همان راه از میان جمعیت زن و مرد آیدیم ما رسیدیم بوسعت کاه بزرگی در میان چکل در وسط آن جایی

از چوب موقعا ساخته بودند که ده پاره ذرع و در آن بود میزی در آنجا گذاشته روی میرآب و مشروبات
و غیره تهیه کرده بودند اطراف همه پر از آدم بود بطرف جانی مرتبه مرتبه ساخته بودند و او از خانه های مرد
در آنجا نشسته بخوانند بعد شبزاری برخاسته سوار شده را ندیم و بنمزل آوردند و شب در توی چراغان
و آتشبازی با چراغ کار لفظ (ولکم) خوش آمدید نوشته بودند و در خانه (فکند) که از باید بکند
میکند و از آنجا هم میکند و یعنی از آنجا می رود به باید بکند و از آنجا می رود در باجم داخل و در آن می شود
دود و شکر و بلیت و یکس) امروز در ساعت یکت بعد از ظهر باید برویم شهر مونیک
که پای تخت ملک است و اینها قرار بود برای تماشا برویم بهمارت سلطنتی شهر در ساعت یازده
کاسکه حاضر شد من و چند آند و ده و صد و بیست و سی نفر در یکت کاسکه نشسته میرزا رضا خان و وزیر خا
و جنرال همادار هم در کاسکه دیگر نشسته از جلو می رفتند عزیز السلطان و میرزا احمد خان و ادیب الملک
و احمد خان و حسن خان هم در کاسکه نشست سوار شده را ندیم برای عمارت شهر از جا بایک که نشیمن تا بجای
رسیدیم از این فرار است ازل فصل از پارکت و باغ این عمارت نمزل نگذاشته میرسد بیکت متحجر اینی
که آن متحجر این پارکت را از پارکهای دیگر نهوض و جدا میکند و میرسد بیکت درمی که یکده سته قرار اول و
سرباز هم در ایستاده بودند از این در که پیرون می رود داخل یکت پارکت بزرگت دیگر شود و بلافاصله داخل
شود به حیابان چهار بزرگ که تفصیل آنرا نوشته ایم و بسیار حیابان خوبیت در ایام تابستان خلد این
حیابان بسیار پاکست که در میان آن پیاده و سواره و با کاسکه گردش میکنند و روی نیم کتها
می نشینند در پارکهای اطراف این حیابان هم بعضی محبته با پیرون و مردم و سنگهای دیگر و غیره نصب کرده
در انتهای این حیابان هم دو محبته بسیار بزرگ ساخته اند که یکت اسب دیوانه بزرگی اسب و دستهای خود را
بلند کرده و گوش خوابانده است یکت مروی هم بزرگی انسان پهلوی آن ساخته اند که با دست زیر پوزه
اسب زده است هر دو محبته که جفت و یکت ترکیب کنند مقابل هم دیگر نصب شده بسیار خوبت محبته
است از این حیابان که پیرون می رود داخل حیابانی دیگر میشود که اطراف آن درختهای بلوط است که بغرا نشه
شن میگویند اطراف این حیابان هم پارکت است در وسط آن یکجای مدور است که روی آن یکت محبته
پیرون مروی یکل بزرگی ساخته اند این حیابان بلوط منتهی میشود به باغ و پارکی که جلو عمارت سلطنتی واقع است و
تفصیل آنرا نوشته ایم بسیار پارکت خوبی است گلکاری های متعارف و کاهار به شکلهای معقول فنی زده
و تربیت کرده اند و یکت فواره در وسط این پارکت دارد که آب آن خیلی بلند میخیزد فواره های دیگر هم
مرتبه مرتبه دارد که آب از آن مرتبه با میریزد خیلی پارکت خوبی است خلاصه رسیدیم بهمارت و در ب

نویسند

پله پاده شدیم چنانکه سابقاً هم نوشتیم عمارت سلطنتی اینجا دو دو دستگاه است یکی از قدیم که چهار صد پانصد سال
است ساخته اند و حالا وزیر دربار با علمه جاست پادشاهی در اینجا منزل دارند و عمارتی دیگر تازه است
که دو بیست سال شود ساخته اند در سب عمارت تازه که پاده شدیم وزیر دربار و مهماندار با دم و در حاشیه
بودند و از عمارت را بنهائی نمودند مرتبه اول عمارت را که چند پله میخورد تا شاگردیم عمارت بسیار عالی
به خصوص بسیار باری نغس دارد از قبیل مجسمه های مرمر (پوست) یعنی نیم نه مجسمه و پرده های کار کوبلن و
پرده های نقاشی بسیار ممتاز و نقاشیهای روی کچ که کار نقاشی قدیم و برترغ است و همه نقاشیهای تاریخی
که تاریخ جنگها و وضع سلطنت سلاطین قدیم و اجداد این پادشاه را ساخته اند و یکی از پرده های نقاشی اینجا
پرده بود و کاری از نقاشان معروف از اهل استکارت که سی سال قبل ساخته و حالا مرده است بمش
هین دکالنت) بوده است این پرده همیش پرده عشق مادی است صورت یک جوانه زیر ساخته
که شب در اطاعتی بچه خودش را از ایش میکند و حالت مهر مادر بر اینها دیده است در پشت پرده که رؤ
آن چراغی است اتانم نیز پیدا است نه چراغ ولی نور چراغ بطوری باین زن در حشای او و صورت بچه افتا
که حالت چشم بچه را که چراغ میزند نموده است بسیار پرده ممتاز است و تمام فرنگستان اینطور پرده
نمیده بودیم یعنی پرده کار تازه باین خوبی نمیده بودیم و الا پرده های نقاشی ممتاز و فرنگستان خیلی است
مجسمه های پوست هم که اینجا دیدیم یکی صورت مرد نومند ریش سپی است که رب النوع و دو خانه نیل است
یک مجسمه دیگر که باز مرد نومند ریش سپی بود و رازی بود رب النوع و دو تیر شهر زم است و دیگر نیم نه
زن فیض روم و نیم نه زن و نیم نه زن و نیم نه زن و نیم نه زن و نیم نه زن و نیم نه زن و نیم نه زن و نیم نه زن
بطوریکه و دیگر یک بزرگ و الکساندر و دیگر اشکان پادشاهان خودشان هم خیلی بود یک مجسمه و نیم نه
که خیلی بد کل بود اینجا دیده شد پهلوی مجسمه فردریک که گذارده بودند خلاصه خیلی نومی اطاعتی این عمارت
کردش کرده بعد رفیم با طاعتی که ناپلیون اول در وقتی که این شهر را فتح کرده بود و نومی این اطلاق خوابیده است
دیدیم همان تختی که ناپلیون روی آن خوابیده بود و همان حالت باقی است یک پرده صورت خود ناپلیون
اول هم که کار کوبلن خیلی شبیه ناپلیون است و ناپلیون برای پادشاه آن عصر و برترغ بدیه فرستاد
و لای سخت خواب ناپلیون آویخته بودند بعد رفیم مرتبه دوم عمارت پله های سنگ خونی داشت
داخل یک تالار بزرگ خونی شدیم که تالار مرمر سکویند باغ و فواره با منظره دار و خیلی تالار عالی با صفائی است
در گیلای این تالار فواره خام زیاد می کار کرده اند اغلب از چلچراغهای تالار هم فواره بود و بعد رفیم در طاعتی
که منزل ملکه است اینجا هم اطاق بسیار عالی بود و یک بالکن خوبی داشت که وسیع و فواره با نگاه میکرد

نیکوکار
بسیار

بعد از این دو باره رفیق با طاق کا بنیه یعنی طاق تحریر و کار پادشاه انجرا بهم تاسا کردیم علمهای زیاد
و نقاشیهای بسیار و خیلی داشت تا آخر طاق رفیق در انجا یکت پرده کوچکی بود که صورت یک تن
سپید پوش و روحانی صفی را مثل زنباری تارک و نی کشیده بودند پرسیدیم این صورت کیست گفتند
دام بلائش است و همه خندیدند پرسیدیم یعنی چه گفتند وقتی که مصیبتی بجا نوازه سلطنت رومیه بد کسی
از انبیا میبرد این پرده روح است بپای خودش میرود بمنزل زیر دربار و تسلیمت بکوی معلوم شد که چون این سخن
افسانه است ازین جهت همه خندیده اند از وزیر دربار هم پرسیدیم که شما این را دیده اید یا نه انفرار کرد و نه انکار
مخاصه بعد از تماشای انجا آمدیم باغ مخصوص عمارت که دور آن زرده آهنی و غلام گردش دارد و مخترعی از پانک
بزرگست کلکاری خوبی در انجا کرده اند و عرض مخصوصی دارد که در عرض را زرده کشیده و توی عرض را غلای
انداخته اند و زرده برای این است که مرغابی از عرض بیرون نیاید و انجا را کشف نکنند خیلی جای باصفای بود
بعد از قدری گردش ازین پارت رفیق به پارت بزرگ که قوای بای مرتبه برتره دارد و دو پارت عمومی است
که همه مردم گردش میکنند انجا هم خیلی باصفا است از انجا سوار شده از همان راهی که آمده بودیم را اندیم
برای منزل انبارت را چنانکه اشاره کردیم دو کت شارل در دو است سال قبل ساخته است از جمله پرده
های کار کوبلن که خیلی ممتاز بود و درین عمارت دیده شد پرده آسمان و افریقا و نیکی دنیا بود که حالات قضا
خلق این سه قسمت معظم کرده زمین را می نمود و دیگر مجلس تاج گذاری و جنگ باوان معروف نظام روسی با
عثمانیه که او را (ایوان لیکو و شل) میگویند بود که از جمله پرده های نقاشی بسیار ممتاز است پرده دیگر
در طاق مخصوص ملکه بود که با ذغال و سنگ کج کشیده بودند از انقدر خوب و از روی مهارت و با حالت
کشیده بودند که فوق تعریف بود و نقاش آن (کول ناخ) نام است که از اهل باویر و در تمام اروپا
مشهور است خود او مرده و پسرش که همین اسم را دارد الان زنده است و خیلی از نقاشی استعداد دارد
و کلیسای روس هم در خود همین عمارت دیده شد مخصوصا بجهت عبادت ملکه که دختر امپراطور نیکلا است
ساخته اند خلاصه آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار یک ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده را اندیم برای کا
نواب و لیعهد و سایر شاهزادگان و امراء و وزراء و صاحب منصبان و بزرگواران تمام در کار حاضر بودند قدری
در طاق کا ایستاده بعد رفیق توی واکن با نواب و لیعهد تعارف و خدا حافظ کرده را اندیم برای نیکت
صحرا از طرفین راه پست و بلند بود چون بومی و بزرگ کرتر از بومی باد است صحرا بای انجا زد شده
و آن طراوت و خضارت صحرا بای باد در اندازد در نهار و زمینهای کندم و جوار که در و کرده اند زرده است
اما سایر حاصلها از قبل زرت و شبدر و یونجه بمنز بود هر جا هم که زراعت نیست چمن است بخیل و گاو میزنند

کم کم کوههای طرفین که اغلب بهم چسبیده بود و بجاده نزدیک شد و راه آهسته افتاد و یک بغله کوچکی که اسبان را بریده بودند از یک طرف که نگاه میکردیم یک بغله تختی بود که منتهی بدتره میشد و توی آن دره خانههای صغیری کوچک و تنگت خوش وضع دیده میشد و دره بای کوچک دیگر هم از این دره منعقب میکرد و دیدار اندیم تا رسیدیم بیک آبادی بزرگی که همش (گالین این گن) است بحد قیقه اینجا توقف کردیم قصه معتبر بزرگی است بعد راه تنگ را رفتن یک لکیتف هم بعقب ترن بسته بودند و مدتی ترن را بالا میرفت تا این پست و بلند میگذشتند رسیدیم بحلکه بنیر بنیاری که هیچ کوه در اطراف آن دیده نمیشد بهینطور رسیدیم تا رسیدیم شهر اولم که آخر خاک و برتبرخ و سرد باد و ریاست دور شهر اولم کیقلعه و حصار محکم نظامی است و بی یک بلندی هم برای محافظت شهر کیقلعه نظامی ساخته اند و دخانه دافوب از وسط این شهر میگذرد و یک کلیسا هم از دور دیدیم که یک برج خیلی بلندی داشت تقریباً بطول یکصد و سی ذرع و دور آن برج محبتی (اشافو دار) درست کرده بودند که معلوم بود میخواهند چه کنند خلاصه در استامیون استیادیم یک ترن بسیار تمنازی که پادشاه سابق و برتبرخ که خودش را در دو سال پیش کشت فرمایش داده ساخته اند و بیش از دو ساعت آنهم برای امتحان درین ترن سوار نشده بود امروز برای ما آورده اند شهر اولم دو تانست یکی اولم گفته است یکی فاولم گفته است که اول وار دآن شدیم و ترن از زیر قلعه نظامی آن مثل توغل بود گذشت و قلعه نظامی روی تپه واقع بود این اولم جزو و برتبرخ و حاکم آن از طرف دولت و برتبرخ است اولم جدید از طرف رودخانه دافوب است که جزو بادریاست و حاکم اینجا نیز از طرف دولت بادریاست و لی حاکم کل این دو اولم خیزل بر معتبری است از ابل پروس که حکومت کلیه این دو شهر جزو مملکت پروس هماندارهای باویر هم از طرف دافوب در اولم جدید آمده بودند خلاصه در استامیون برای تعویض ترن پیاده شدیم حاکم شهر اولم و کمانداهان با وزیر اعظم باویر و بعضی خیرالما و صاحب منصبان که باستقبال آمده بودند در استامیون معترف شدند بعد از دیدن آنها اندیم با طاق کوچکی که برای ما حاضر کرده بودند چون این ترن مخصوص پادشاهی کوچکی است و حاکم دارد و فرو میبارد و آدمهای همراهمانها بطور که در آن ترن اتولی بودند جلو میباردند ما هم تا تمام ترن درین ترن تازده شش از عقب میرویم قدریکه در طاق توقف کردیم ترن تازده حاضر شد رفیق توی آن کشیم بیرون و توی این ترن مطلقاً اطلاعی شرفی است و توی دکن را از پارچه های بسیار قیمتی بست کرده و بهلکها تا ماطلاعی شرفی است بچ کالسه است تمام بهینطور عالی و مزین که در فرانستان کویا ترن این بهتر ساخته باشند بهوصیف و تعریف نمی آید خلاصه را دیدیم تا رسیدیم بشهری که کویا (اوگن بودع) بود سه چهار دقیقه اینجا توقف کردیم حلکه باویر خیلی آباد و پر حاصل و پرچین

برای مال مرتفع خویش و بات خوب معظم داشت آبادی پوخته بهم بود و بهیچطور راندیم تا ساعت هفت
رسیدیم به کارونیات شهر مغلی است و دویست و شصت هزار نفر جمعیت دارد و شهر صنعتی است و در کار
پرنس رشان که نایب السلطنه باو ریاست حاضر بود مرد خیلی پیری است چمن زیادی در صورتش بود خود
با تمام پسرانش شاه زادگان باو و جمیع جنرالها و سرکرد با و وزیر او حاکم شهر و ایستیک آفاسی باشی و تمام عیان
بله بلا استغناء در کار حاضر شده بودند پرنس رشان در شهر بایرت بوده که از شهر بای حاکمیت باو و بار این
تا اینجا چنانجا است راه است موزیج برای استقبال ماحرکت کرده بایجا آمده است چون علیحضرت امیر طو
المان آمده بودند بایرت که از اینجا بروند با سترار بورخ ایشان را پذیرائی کرده و راه انداخته و از آن جا
آمده است کار اینجا هم بسیار کار عالی بزرگی است از این پیاپی شده با نواب نایب السلطنه دست
دویم و رفیق با حاکم کار در اینجا نایب السلطنه تمام شاه زاد با و وزیر او و صاحبان را معرفی کردند قبل از آنکه
با حاکم کار برویم یک دسته سرباز بسیار خوبی با لباسهای ممتاز صف کشیده ایستاده بودند با یک دسته
سوار کجی از جلو سرباز با و دسته سوار کجی گذشته بعد آیدیم در باب اطاق کار ایستاده سرباز از جلو و افلیه
کردند بعد با پرنس رشان و در یک کالسکه شش سوارترین و عزیزیم کالسکه بای متعدد و دیگر سوار شده آیدیم
یک دسته سوار زره پوش از جلو و یک دسته سوار هم از عقب و جنرالها هم تا سواره همراه ما میآمدند و با هم
تا یکمشت شده و چراغ روشن کرده بودند جمعیت زن و مرد هم از دم کارالی منزل ما که در عمارت دولتی و
وسطه واقع است و دو صف ایستاده بودند و همه با کمال عقولیت و آدابی بوی می کشیدند از دوسه
میدانهای بزرگ و کوچهای خوب و قهوه خانهای ممتاز که ششم این شهر عمارتهای سه چهار مرتبه دارد که از تمام
در بچهای عمارت هر کجا که ممکن بود زن و مرد سربازی خود را سپردن آورده بوی می کشیدند از دم خیمه های
میلین اول که این دولت باو و خانواده سلطنت عالیله را او بر پا کرده است گذشته و در میدان
کاهی شدیم که اینجا هم یک حجتیه است که تفصیل آنرا هم بنویسم خلاصه رسیدیم بدرب عمارت و داخل
یکت حانه کوچکی شده و در سب پله بای عمارت پیاده شدیم از لب پله الی در باب اطاق و در طرفین پله سر
باز بای پیر و جوان قوی بیکل با لباسهای بسیار خوب و چهار آینه ایستاده بودند دست بر کمر ایستاده
سینه خونی بودند که سران نیز با شکل قند حربهای نیز داشت خیلی سربازهای با شکوای بودند جلوی ما هم چها
نفر مشییمتهای خوش لباس شمعهای بزرگ با شمعهای بزرگ مومی کلفت روشن کرده میرفتند و از آن
و سایر شاه زاد با و وزیر از عقب و ایستیک آفاسی با از جلو با کمال جلال از پله های زیاد و طولانی متعده
بالا رفتند داخل اطاق شدیم داخل که شدیم عود سهای رشان تمام ایستاده بودند خود پرنس رشان زن

ندارد و نیست و بده اش مرده است و سها به معنی شدند بعد پرسش رزان بعضی از رؤسا و صاحبان
 که در عمارت بودند معرّفی نمود پس رزان شان اول دولت با ویر که حامل قرمزی دارد و نشان معنوی
 پرسش رزان بدست خودشان باده دادند و فرستند ما هم آیدیم با طاق خودمان و نشان صورت خودمان
 توسط میرزا رضا خان و زیر محمد برای پرسش رزان فرستادیم خود پرسش رزان هم در همین عمارت منزل
 دارند اما از منزل ما تا اینجا مسافت زیاد می است بعد هم خودمان برخو استه رفتم به بازدید پرسش رزان
 بقدریکت میدان راه پیاده از عمارت ها و الا بنا گذشته تا رسیدیم بعمارت پرسش رزان و اطاق ایشان
 دست داده تعارف کردیم قدری شسته صحبت کردیم بعد برخو استه مراجعت بمنزل خودمان نمودیم
 در شهر (اولم) که سرحد میان و تبریز و با ویر است تا نورین دولت با ویر که باستقبال و مهمانداری ما
 مأمور شده بحضور رسیدند اولی وزیر امور خارجه با ویر و رئیس وزراء (بادن دوک و بلو هانیم
 مردی جوان است و بسیار خوش نظر آمد و ما را در مخصوص (لیوتنانت جنرال دوپادرسوال) که از آن
 تومان سوم قشون با ویر (ماژور داکاژ و دوگاتان بوات سلام هونیزن) (کامپتن هونیزلو) که
 چهار سال قبل بطران آمده بود و قدری فارسی می دانند و پیشخدمت مخصوص پرسش رزان (مسیو مودو
 بود این چهار نفر از جانب نواب پرسش رزان یعنی نایب السلطنه با ویر از مونیخ بترصد باستقبال
 و مهمانداری ما آمده بودند (اشخاصی که در شهر اولم معرّفی شدند ازین قرار است (لیوتنانت جنرال گودو
 حاکم نظامی و سردار قشون المان در هر دو شهر اولم است خود جنرال بروسی است و از جانب امپراطور المان
 مأمور به سرداری این قسمت از قشون المان است این قسمت قشون مرکب است از دو رژیان پیاده نظام
 و تبریز و یک رژیان سواره و یک بایکمان توپخانه قلعه کوبی و تبریز که در تحت فرمان (جنرال
 دشتن) است و یک رژیان پیاده و یک اسکادران سواره و یک بایکمان توپخانه با ویر در
 تحت فرمان (جنرال کنت دینخ) هر دو این جنرال با توسط سردار معرّفی شدند شهر اولم قدیم که
 در طرف چپ رودخانه دانوب و جزو خاک و تبریز است بقدری هزار نفر جمعیت دارد اولم
 جدید در طرف راست رودخانه و در ملکات با ویر واقع است و دارای چهار هزار نفر جمعیت است
 این موقع باقتضای وضع جغرافیائی و هیئت مکان برای قطع کل المان و نقطه دفاعیه دول متفق المان حسیما
 شده و حکومت نظامی آن همیشه بر عهده علیحضرت امپراطور المان است همین با ویر که در عهد بلوون
 اول قشون معظم اطرش به سرداری (جنرال مالک) تمام مغلوب و تسلیم شدند (اشخاصی که در کاونیک
 معرّفی شدند ازین قرارند سپه اول پرسش رزان (یوشن لوی) و لیعهد با ویر که چهل و پنج سال دارد و

پسر دوم پرنس رزان (پونس لئوپلند) کماندان قیمت اول قشون باویر که چهل و سه ساله است پسر
 سوم رزان (پونس آدولف) فرمان ده تومان اول قشون باویر سی و هشت ساله نوه پرنس رزان
 پونس دو بوخت (نایب نوجوانه که پسر بزرگ پرنس لوی است) (پونس آفش) برادرزاده پرنس
 رزان فرمان ده یک اسکادرون سواره دارکون (دولت لوی دباوین) از سلسله همین خانواده سلطنت
 اتانست دوری دار دو حق سلطنت از وساطت است (دولت ماکس ماناوتل) کماندان مدرسه
 سواره نظام این دو شاهزاده آخری برادر امپراطریس نالیه اطرش هستند و پدر آنها دوکت ماکس در راه
 زانویه گذشته درین بنجاده و چنجاکی وفات یافته است یکم برادر دیگر این شاهزادگان که در مونیخ
 حاضر بود کمال نازق و معروف اروپاست و مردم را بدون اجرت معالجه میکند اسم او (دولت کادل
 قودور) و برین خانواده خودش است برادر بزرگ او یکزن خواننده را برنی گرفته و این جنه از پسر
 خانواده خود افتاده است مادر این شاهزادگان که دختر ماکسی سلین پادشاه اول باویر و عمه پرنس
 رزان است بمشما و دو ساله است و هنوز در حیات است پرنس لوی پسر اول پرنس رزان یک
 ارشید و تس اطرش اگر اسم او (مادی یوز) است که از نوه های عمومی علیحضرت امپراطور است
 برنی گرفته و ده اولاد این زن دارد سه پسر و هفت دختر و پسر بزرگ ... او در پخت است
 که بمیت و سه ساله است و اسم او راوشنیم پرنس لوی پسر دوم نواب پرنس رزان (آدشید و شس
 گیرلا) دختر علیحضرت امپراطور ناله اطرش گرفته و دو پسر و دو دختر از او دارد که هنوز کوچک هستند
 پرنس رنولف زوجه اش (پونس دلیچین اشتاین) است خانواده لیچین شتاین در اطرش خیلی
 قدیم و حتی از خانواده های باسبورخ هم قدیم تر میباشد خانواده تاج دار است و محل حکومت آنها که بین
 اسم معروف است میان اطرش و سوسین است قطعه کوچکی است لیکن نه جزو اطرش است نه جزلمان
 خود یا نانی مستقل است اولاد پرنس رنولف یکم پسر و یکم دختر است مادر این شاهزاده کان که پسران
 پرنس رزان هستند شاهزاده خانم توسکان بود و دختر (گواندولت دتسکان) (لئوپلند) که در
 وقت سلطنت توسکان را داشت بعد از وفات او در ۱۸۵۹ سیمی حکمرانی مستقل توسکان منقرض شد
 و جزو ایتالیا گردید بمیت و چنجال است زوجه پرنس رزان وفات یافته پدر خود رزان (لویس
 اول پادشاه باویر است که بعد مجلس سلطنت کرده از ۱۸۲۶ الی ۱۸۶۲ سیمی و پدر او ماکسی سلین
 پادشاه اول باویر است که تا پلین اول ۱۸۰۶ سیمی تخت پادشاهی نشاند است جد مغربه خان نوه
 از کس ماکس) است که بمصد سال قبل ازین در زمان جنگ سی سال میان کاتولیکها و پروتستانها
 هوز

سکه
 رتبه
 رتبه

شهرت و عظمت یافته و بانی عمارت سلطنتی مالیه مونیک است که بتدریج وسعت یافته مجتمه او سواره در میدان
نصب شده است که در حین عبور از کار به عمارت دیده شد قسمت تاریخی که منراخ در آن عین شده چهل سال
قبل در سلطنت پدر رزان حالیه لوی اول پادشاه باویر بنا شده است بعد از وفات پدر پرنس
رزان پسر بزرگ او که اسمش (هناکس) بوده است بر تخت نشسته ثمان زده سال سلطنت کرده است
و آن پادشاه دو پسر داشت یکی پادشاه لوی دوم بود که بعد از بیست و دو سال سلطنت خود را در
دو سال قبل گشت دیگری پادشاه حالیه که مرخص است ام او انون است در یک فرسنگی مونیک
و عمارت خود ستین دیدن است و حال پرنس رزان اسم او سلطنت میکند و چون پسر و پادشاه
مذکور با عقب بستند بعد ازین پادشاه سلطنت بخود پرنس رزان منتقل میشود و پسر اول و پرنس لوی
از حال ابولبعده می عین شده است شخص دیگر که در کار بمطرب پرنس رزان معرفی شده اند این قرارند
وزیر جنگ (دهان است) حاکم نظامی شهر مونیک (جنرال دو ویوت مان) رئیس کارینه نظام
رزان (جنرال بادن فوایشانخ) امیر خور (کنت دو هولن استاین) ایشیک
اقاسی باشی (بارون دوبرگلان) رئیس دربار (کنت دکاسیل) رئیس عمه خلوت
بارون دمانلین (شاهزاده خامنا که در عمارت معرفی شدند) (ادشید و شس گینلا) زوج
پسر دوم پرنس رزان (پولینسول دوفلف) روجه پسر سوم پرنس رزان (پولینسول لوفوا) برادر
زاده رزان که پدرش مرده و هنوز شوهر نگرفته خواهر پرنس لوفوا است که در کار معرفی شد مادر این شاه پرنس
زاد با (پولینسول املی دو بودون) است که دختر ایزابل ملکه اسپانیول است و در فرسنگی مونیک
عمارتی دارد موسوم به (فن فن بوخ) یعنی شهر پریان اینجا می نشیند یعنی عمارت دولتی است با بنا
داده اند که بنشینند ملک خودشان نیست خلاصه این عمارت که ما منزل ابریم مثل یک شهری
میباشد مثلاً از اطاق ما اگر کسی بخوابد بمنزل مجدالدوله برود باید از اطاقها و دالانها و عمارت های زیاد و پلها
و یا لبر و تا با اطاق مجدالدوله برسد بقدر این است که شخص در طهران از باغ ما تا مسجد شاه برو و مثلاً از
منزل ما تا اطاق امین سلطان که باید از پله های زیاد بالا رفت که بهر سنگهای یکپارچه و بشیبه سنگ
ساق است اما از سنگ ساق پست تر است تقریباً یکسان است راه است اینجا هم تالارهای عالی
تو در تو دارد و بعضی از تفریب ما هم مثل امین الدوله و اعتماد السلطنه و صدیق السلطنه و ناصر الملک و بعضی دیگر
هوتل منزل داده اند این عمارت که ما منزل ابریم تقدیری بزرگ و وسیع و پرورست و دارای حیاطها و تالارها
متعدد است که سی هزار نفر در نهایت راحتی می توانند در این عمارت منزل کرده و بخوابند و شام و نهار بخورند

بدون اینکه اندکی جای آبخاشک باشد یک کلیسای بزرگ هم جزو این عمارت است خزانه دولتی درین عمارت
 است تالار تاج گذاری دارد و همه چیز از دستگاه سلطنتی دارد بعضی اقسامهای این عمارت ساده و اغلب
 جنبی مزین و مجلل و با سبکها و پردای نقاشی کران و چلچراغها است آن قسمتی که مجدالدوله می نشیند که معروف است
 به پارتان کسی سبیلین اول جنبی عمارت عالی است تمام گیلادی و سقف این طاقها و عمارتها مطلقا کار قدیم است
 که همه را باطلای شرفی درست کرده اند تمام اسباب این طاق منزل از منبر و اسباب تحریر و تزیین کار باطلای
 تمام و در این طاق را از سنوکت درست کرده اند بطوری صاف و لطیف و خوب است که مثل مزین طاق
 دیار است این عمارت نه این است که یک دفعه ساخته شده باشد از نصد سال قبل پادشاهان برادر این عمارت را
 ساخته و هر پادشاهی یک قسمتی ازین عمارت را باقی شده است و بهم وصل کرده اند یکی دو مرتبه هم بعضی اقسامها
 این عمارت نوخته است که بعد دوباره ساخته اند خلاصه شب شام خوردیم (دو دستمال شنبه)
 بیست و دویم صبح از خواب برخاسته بعد از ساعتی بنیم بگردش و تماشای این عمارت سلطنتی تمام
 طاقها و تالار بار گردش کردیم از جنبی بطوری خوب و تفصیل است که نمیتوان حق تعریف را نوشت مگر
 مختصری که بنویسیم از جمله رفیقیم یک آبار منائی که جنبی دور بود عمارت بسیار عالی و طاقهای بزرگ
 که نام سطلاکاری بود مطلقا کاری پنجار باطلای شرفی روی چوب میکنند و خیلی صنعت خوب است
 سبکهای متنوع از پارچه های قدیم داشت بدیوارهای طاقها و پارچه های نفیس چسبیده اند در یک طاق
 تخت خوابی بود که ناپلیون اول که این شهر گرفته بود روی این تخت خوابیده است عین تخت با تمام
 لوازم آن همان حالت باقی بود در ده تخت و روی تخت مخفی بود که روی آن کلابتون اصل زرد و خنجر بود
 و این صنعت منار مخصوص شهر بونیک بای تخت باویراست که با دست زر دوزی و کلابتون دور
 کرده بود و بسیار پارچه نفیسی بود علاوه روی تخت و پرده تخت سه سمت دیوار طاق را هم این جنس
 کلابتون و در چسبیده بود و در میان کراف این پارچه با تمام شده است میگفتند یک ملیون مارک
 که بخاور از دوست هزار تومان بول جایه ایران باشد داده این پردا را تمام کرده اند جنبیهای قدیم خیلی
 گفته کار را چون و چین درین عمارت زیاد است که از چوب سطلار ف از دیوار در آورده و روی
 آن چینی بار گذاشته اند بیلوی طاق خواب ناپلیون یک طاق کوچکی بود که یک چلچراغ پنج شاخه
 از عاج در آنجا آویخته بودند که تمام آن را مثل دسته خنجرهای قدیم که مبت میگردید بخت کاری کرده صنعت
 صورت با شکل مختلفه از آن پیرون آورده بودند بخت هزار فلورین تقریبا معادل سیزده هزار تومان
 این چلچراغ را خریده اند یک چلچراغ سبب پنج شاخه هم داشت که تماش عجب بود تا بای بخت خلاصه

تاج

سنوکت

غیر از دیوار

مستور و خوب

تاج

نه شرف

تاج

یک این

بند عیار

بند

اگر بخوانیم شرح این عبارت را بنویسیم بک کتابی میشود از پله با آیدیم باین داخل یک حیاط کوچکی شده رفتم
 بهرات کمنه قدیمی که خزانه دولت است خزانه دار اینجا حاضر بود قراول زیادی هم در خزانه ایستاده بودند
 خزانه دار در خزانه را که در آبنی بزرگی بود باز کرده داخل شدیم ابتدا یکت کالری و دالانی بود از آن گذشته
 داخل خزانه شدیم جایی کوچکی است اما خیلی محکم و خوب دور تا دور این طاق و وسط آن قفسهای چوبی بود
 که روی آن با شیشه و پشت شیشه جواهرات و نقره و طلا و اسباب نفیسه دولتی را چیده بودند یکی
 یکی در بای قفسه ها را باز کرده تماشا نمودیم تاج پادشاه و تاج ملکه را دیدیم که جواهرات خوب داشت
 و زرگری بسیار خوب کرده بودند زرگری آنها هم کار زرگری بای خود مونیات است الماسهای خوب
 دیدیم تمام کمنه و براق و سفید و ممتاز ازین الماسهای تازه معدن کاپ بود جواهر آلات ملکه اقبال
 بنیم تاج الماس و گردن بندهای مروارید درشت یک دست ممتاز که اویر بای ممتاز داشت و دست
 بند بای مروارید و چیزهای نفیس دیگر از بهر قنبل بود اما حالا ملکه عجله در باویر نیست که این جواهرات را
 زینت سر و سینه خود کرده به مجالس بالها برود این جواهرات در نهایت تالو و جلوه از پشت شیشه
 خود نمائی کرده انتظار ملکه را میکشد که زینت سینه و دوش او بشود و در باویر و خانه ایست موسوم
 (رگن) که از (پامنا نو) از سر خدا طرش میکند و به دایوب میریزد ازین رو دخانه مروارید پر
 بنا و زنده صد فی دارد که از آب در میآوردند و از توی آن مرواریدهای درشت یک دست خوب بیرون
 میآوردند اگر چه بتالو و جلای مرواریدهای فاری و هند نیست اما مروارید خوب است و ازین مرواریدها
 درین خزانه زیاد داشت توی الماسها یک الماسی بود که در لیان خیلی نفیس قیمتی بود چندان هم بزرگ
 نیست حد وسط است سنگت که استمال ویش معدنی در اینجا زیاد بود که از آن اسبابهای خوب
 و کاسه بشقابها و چیزهای دیگر تراشیده و ساخته بودند که از اشیاء نفیسی بود که پشت شیشه گذاشته بودند دیگر
 زرد و بای بزرگ خوب دیدیم جواهرات پیاوه خیلی بود که توی جعبه های چرمی و زر بر میزهای اطراف که
 روی آنها شیشه است گذاشته بودند آنها را هم باز کردند تماشا کردیم با قوت که فراسنه ها سیفر میکنند
 و این جعبه ها زیاد بود و خلاصه که بخوانیم تمام سباب این خزانه و جواهرات را بنویسیم بک کتابی میشود
 مختصر اینکه خزانه کوچک ممتاز جامع است بعد از تماشای اینجا یکت راه نزدیکت زری به منزل خودمان
 غیر از راه چلی طولانی که آمده بودیم پیدا کرده آیدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار کالسکه حاضر کردند و سوار شده
 را ندیم برای گردش شهر مجدداً و دو هم پیش بود از کوچه ها و برزنها که ششم خیابانها و کوچه های وسیع خوب از
 مکان بسیار آراسته مزین دیده شد تمام با امتعه و اسبابهای خوب نفیس از قنبل و بای نقاشی ممتاز

چون نقاشی‌های معروف در مونیخ چلی بوده پردای نقاشی خوب چلی در بخا دارند افسوس که ما وقت حال
 ندانیم درین گزینش پیاویده شده اسباب امتیاع نمایم خلاصه رانده از شر خارج شدیم رسیدیم بیک
 محوطه که پیش تمام چمن بود و وسط آن یک عمارتی بزرگ چلی ساخته بودند که حالا خراب میگردد و از
 جزال همانا رسیدیم این محبت گفت در چندی قبل چلی برای زمیناسیتیک باز با گرفته بودند
 که تمام زمیناسیتیک باز بای المان و بعضی دولتهای دیگر در بیخارست جمع شده زمیناسیتیک باز بای
 کردند بزرگدام بهتر و خوشتر بای میگردانند افهام با نشان و مدالی میگردانند آن چمن حالا تمام شده است
 و این عمارت را خراب میکنند قدری دیگر که را ندیم رسیدیم بمیدانی که اسم این میدان چمن (زینا
 دیزه) است هر سال در اوقا که اکثرین میدان از بسات اطراف جوانات و چهار
 بابان شاخ دار مثل کا و غیره آورده اسپوزه میکنند وسط این میدان یک مجسمه بسیار بزرگی ساخته اند
 که یک انسان چلی عظیم الجثه بیک شرفوی بزرگی تکیه کرده است این مجسمه بار از چو دن ریخته اند و صو
 نیست که فضای پستی پوشیده و سترش بیک تاج افجاء که بیک خرد بزره باشد گذارد و یک نقش را
 بلند کرده و دست دیگر او میگردانند که شمشیر داشته این شکل زن ملکت و سلطنت با ویرانمانیده است یک
 این مجسمه که بلند است شش ذراع است از کلاه مجسمه تا کف پای آن تجاوز از شانزده ذراع است زیرا این مجسمه
 هم سکوی بزرگ است که از کف زمین تا کلاه مجسمه چلی ارتفاع دارد اسم سازنده این مجسمه (لوی و شو
 فالو) و اسم ریخته گران فردیناند و میسر) است با فصد هزار مارک که معادل بود هزار تومان پول
 باشد بخر آن شده است این اول مجسمه عظیمی است که در دنیا ساخته اند ازین بزرگتر مجسمه نیست مگر
 مجسمه آزادی که فرانسه بای ملکت نیکی دنیا ریخته و بجهت آنها بیه فرستاده اند که حالا در نیو یورک
 شهر آمازونی نیکی دنیا است آنهم بقدر همین مجسمه است پشت این مجسمه یک نیم دایره درست کرده
 بودند که جلوش سوسونا داشت شبیه بکالری و بدو بار بای آن مجسمه بای نیم تنه (بوست) از مرمر
 درست کرده نصب نموده بودند که همه مجسمه خراشهای معتبر و شعرا و معروف و مردمان بزرگست از
 کف زمین دوازده پله میخورد و بالا میرسد بکف این کالری دیگر با پیاویده شدیم که برویم بالا از
 نوبی کاس که این مجسمه را نشاناکردیم باز قدری نوبی شهر کردش کرده رفیقیم برای (تفنن بوذخ) یعنی
 شهر بریان را ندیم و از نوبی شهر و کنار شهر گذرشته رسیدیم براه آبی که دیروز آمده بودیم از راه آبن
 هم گذشته بصبحر افتادیم بواهم ابریره شده بود و بنظر او که میرانیم رسیدیم بیک پارک و باغ بسیار
 بزرگی که دورش دیوار داشت و یک دری بر رسیدیم چه باغی است گفتند باغ مراح الخ و ماده یاد

باز بزرگتر

در این باغ دل کرده اند درختهای کهن قوی دارد و تماشای جنگل است و زمینش چمن است بخاقدری استاده
 مرا الهاماتاشا کردیم دلین بن باران بسیار شدیدی بارید کالسه که چپا آمدند سر کالسه را بستند و
 از اینجا بر کردیم و گفتیم شهر پریشان همین است باید مراجعت کرد میزار رضا خان وزیر مختار و همانا عرض
 کردند چیز باید برویم بالاتر باغ و جابای خوب آن بالا دست است و راندیم قدریکه رفتیم رسیدیم
 بیک محوطه بزرگ و وسیعی که تماشای کل کار می چمن است و وسط این پارک حوضی است یک فواره داشت
 که سه تنک آب صاف بقدری سجده ذرع از آن فواره محبت دور این فواره را سنگهای تخته بزرگ
 مثل کوه طبعی غیر منظم چیده بودند که آب از وسط آن سنگها می ریخت سنگها بدو جهت است یکی اینکه
 حالت طبعی پیدا کرده چنین بنماید که آب از توی کوه بیرون می آید یکی دیگر برای این است که اگر این
 سنگها را روی فواره نگذارند بسیار است که زور آب فواره را می کشد خلاصه چنی فواره ششگنی
 است و در حوض هم تمام باغچه گلکاری و چمن است و در پارک هم خانه و عمارات خوش وضع سفید کاری ترا
 بشکل نیم هلال ساخته اند که از دور خیلی جلوه داشت و برق میزد این باغ و فواره و کل کاری و منظر با صفا و در جلو
 عمارت شهر پریشان واقع شده یک خیابان منتهی بهم در وسط آن یک نهر آب بقدریکه رودخانه
 می رود ما چشم کار می کند از جلوی این محوطه کشیده شده است که در واقع این پارک و خیابان و این عمارت
 جلوه خان عمارت پریشان است که اصل باغ و پارک بزرگ قوی عمارت واقع است این عمارت
 مال دولت است و حالا پادشاه زاده خانم (پرنسس آملی ذبودین) که دختر ایزابل ملکه اسپانیا است
 چنانکه در سابق اشاره شد داده اند و منزلت از خلاصه با کالسه رفتیم داخل باغ شدیم چه باغی مثل بهشت
 حقیقت باغ پریشان است یک فواره بزرگی مثل فواره بیرون توی باغ بود که سه تنک آب بقدری پائین
 ذرع از آن می ریخت و یک دریاچه طولانی تشکیل میداد اطراف دریاچه هم خیابان بن طولانی که ما چشم کار می کند
 کشیده است با درختهای کهن و گلکاری و چمن دارد و باران هم باریده صفای مخصوصی باغ و گلکاریها
 داده بود که آدم از تماشای آن واله میشد عمارت با عظمی که یک رویش بان جلوه خان و پارک بود و
 خوش باین باغ است عمارت خیلی طولانی مفصلی است بقدریکه شهرت یافته شدیم که برویم توی عمارت
 از بیرون تماشا کردیم خود شاه زاده خانم و شوهرش هم در عمارت بودند و ما را با دو برین تماشا میکردند و خلاصه
 پیاده شده خیابان را گرفته رفتیم برای حوض بزرگ که فواره بلند دارد و شوهر پرنسس آملی و دو برین لویی
 فردیناند را و زاده پرنس رزان است و پرنس الفونس برادر شوهر پرنسس است که هر سه در این باغ
 منزل دارند رسیدیم بلب حوض فواره و حوض را تماشا کرده قدری راه رفتیم و تفریح نمودیم سه چهار نفر

جلی بدکل دیدیم که مواعظ جاروب باغ بودند قدری ما بنا صرف زده و چند امپریال ما بنا انعام دادیم
بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای بعضی عمارت کوچک که در این باغ است رسیدیم بیک کلاه فرنگی
جلی مقبولی اینجا پیاده شدیم این کلاه فرنگی نومی جکل واقع است یک طاق مدوری در وسط دارد که
آئینه کاری کرده اند و بیلکهای ممتاز جلی خوب دارد و چند طاق هم در اطراف داشت یک مرتبه ساخته
ایجار برای گردشگاه و عصر خوردن چای و عصرانه ساخته اند جلی جایی مطبوعی است از اجزای قیم بیک
کلاه فرنگی دیگری آنهم جای بسیار خوبست اما برینت این یکی نیست قدری رانده رسیدیم بیک
رو و خانه که آب آن از مرتبه های متعدد میریزد و این مرتبه ها را با سنگهای مرمر خوش رنگت خوب
ساخته اند که آب از مرتبه اعلی مرتبه برتبه پایین ریخته تا داخل حوض میشود بطوری این سنگها و مرتبه ها
بهیچان درست کرده اند که وقتی آب میریزد مثل یک پارچه بلور است دندان دندان نیست پیاده شد
ایجار اما شامیگر دیدیم که در این بن دیدیم پرسن رشان نایب السلطنه رسیده از کالسکه پیاده شده و با
مادست دادند پرسیدیم کجا بودند گفتند روز با آب سرد عادت دارم آمده ام بروم نوبی آب
خلاصه از اجزای سوار شده رفیقیم برای کلاه فرنگی دیگر پرسن رشان هم رفیق برای آب سرد و نوبی پاکت
و حیابان و باغ رانده رسیدیم بیک عمارت کوچکی که این را هم برای تفجیح و تفنن ساخته اند پیاده شدیم
عمارت دوم مرتبه ایست یک طاقی در زیر دارد و پله های چوبی کوچک دارد و میرود بالا رفیقیم بالا اینجا
سه چهار طاق محقر تو در تو داشت چیزهای کوچک و درهای مقبول مثل اطافهائی که برای اجنه و دختر شاه
پریان بسازند تمام این عمارت را با آجرهای چینی کوچک رنگت مثل کاشی ساخته بودند جلی مقبول
و خوش وضع عمارتست ایجار هم تماشا کرده سوار شده آمدیم زیر عمارت بزرگ و در گوشه ایست
یک محبته بسیار خوبی که کار (کانونواز) است و کانونواز استاد بای محروف این کار و از
اهل و انمارک است نوبی طاقچه که زده اند که از آفتاب و باران محفوظ است محبته زن بسیار
خوشگلی است و زیر آن هم یک حوض آب خوبی و آبشار کوچک مقبولی داشت پیاده شده کالسکه
بار دادیم بروند بیرون باغ و خودمان پیاده دور این حوض و این عمارت بنا کردیم کشتن وقتی که در
و عمارت کوچک پیاده شده گردش میکردیم شاه زاده خام و شاه زاده بایک در این عمارت منزل
شهر برانده بودند اینجا که ما را ببینند با آنا دست داده عارف کردیم و قدری صحبت داشتیم بعد
هم که سواره پیش این محبته آمدیم و بعد از تماشای محبته پیاده از دور عمارت بیرون آمدیم و رسیدیم
بزرگی که در جلو خان این عمارت است و اول هم دیده بودیم قدری ایستاده تماشای ایجار کردیم

یکصد سال می‌شود که این عمارت را ساخته اند و آنجی بسیار خوب نفیج کا‌هی است بعد از تماشا سوار کا‌لنگه شده اند راه دیگر و مکرر نامی دیگر و میدان کا‌ه‌های خوب و از جلو تله‌ما آیدیم برای کنار رودخانه که درین شهر بیک‌زد و در مراجعت از روی پل رودخانه (ایبزد) گذشتیم یکت مدرسه در اینجا است که این مدرسه را کسی بی‌لین دوم پادشاه باویر پدر لوی دوم که خودش یکشت سی سال قبل ازین بنا کرده است مجتمه پادشاه هم در مقابل مدرسه انطرف رودخانه نصب شده است این رودخانه آب صافی دارد و بعضی جا باران هم سد بسته اند که آب مثل آبشار میریزد و گویا این رودخانه داخل انوب می‌شود خلاصه آیدیم منزل احت کردیم امشب باید درین عمارت مجلس شام سهی رفته شام بخوریم در ساعت هفت لباس سهی پوشیده رفتم برای شام امشب ما را بعمارتی بردند که هیچ ندیده بودیم یعنی در همین عمارت که منزل آیدیم از دالانها و اطراف قنای متعددی گذشتیم و پیشخدمتها با شمع‌ها و ایشیکت آفاسها از جلو و از عقب رفتم فوآب پرش رزان جلو آمدند دست دادیم و داخل یکت تالاری شدیم که تنها شاهزاده خانها در اینجا بودند تالار بسیار عالی بود و بدنه این تالار از روی کج نقاشی کرده بودند نقاشیها بسیار ممتاز و با اندازه آدم صورت جنگلها و اشکال سلاطین باویر را کشیده بودند قدری اینجا ایستاد بعد باز و باز روی دختر علیحضرت امپراطور اطریش که زوجه پسر دوم پرش رزان است داده داخل تالاری دیگر شدیم که آنهم تالار بزرگ‌یست و دیوار بایش تمام نقاشی است سایر شاهزاده‌ها و شاهزاده خانها هم از عقب ما میآمدند داخل اطاق شام شدیم تالار بسیار بزرگت عالی بود و چهلچرخ اغبائی یاد داشت نیز بسیار مجللی ترتیب داده بودند بقدر یکصد و هشت نفر سر این نیز دعوت شده بود و دختر امپراطور اطریش دست راست و پرش رزان دست چپ داشتند طرین ما و سایر نیکو‌ها هم هر یک در جای خودش نشاند شام خوردیم پرش رزان در وسط شام برخاسته بسلامتی ماستی کرد ما هم بسلامت او زبان فرانسه‌ستی کرده و جام شرابی خوردیم و دو طرف تالار هم بالاخانه بود که در هر کدام یکت دسته موزیکان چی بودند که موزای فرنگی و ایرانی موزیکت میزدند شام تمام شد برخاسته آیدیم بنا لا را اولی مدعوین هم از زن و مرد در اینجا جمع شدند قدری صحبت کردیم و قهوه خوردیم بعد من برخاسته با پرش رزان تعارف کرده آیدیم منزل (وضع سلطنت باویر ازین قرار است چنانکه پیش هم اشاره کردیم این پرش رزان پدر و برادرش پادشاه بودند اما خودش پادشاه نشد و سلطنت رسید به لوی دوم که ناخوش بود و خودش را کشت او که مرد سلطنت رسید برادرش لوی دوم که او هم حال را در عمارت خورستن رید نشسته است و کار هیچ کار ندارد و سلطنت بالاستقلال

باریش رشان است قشون باو در غیر از مواقع جنگ میست نبر از نفر زیر اسلحه است در موقع جنگ صد
 قشون می تواند حاضر کند قشون باو بر هم از قشونهای معروفست از حیثیت لباس و رشادت و اسلحه و جوانی صلی
 ممتاز دولت و بفرخ و باد کمر از باو می تواند قشون حاضر کنند و غیر جنگ سردار و سر کرده و مختار و
 وفق امور این قشونها و پادشاهان باو و باو و در بفرخ هستند اما در موقع جنگ خبر ال معبری ابر و
 برای حرکت و نظم و دستور العمل جنگ این قشونها مأمور می شود که فقط باید بدستور العمل خبر ال بر و س قمار کنند
 علامت بیرق این سه دولت هم غیر از بیرق پر و س است هر کدام علامت مخصوصی موافق سلطنت خویشا
 دارند سر بیرق باو بر شیر داشت و سایر هم طور بای دیگر از قبیل سرنیزه و غیره که نشان و علامت مخصوص
 ایالت خودشان است در امور داخله خودشان هم متفصل هستند چو لمای این سه ایالت را بکلی شک
 مخصوص خودشان تنگه میزنند از دربار بای دول یک در دربار بای این سه ایالت مأمورین دیپلماتیک
 هستند که در حضور مامورین شده اند و آنها را دیدیم از دولت پر و س هم در این ایالات مأمور مخصوص بود
 این سه ایالت هم در دربار بای دول خارجیه مأمورینست اما در دربار بیچیک این ایالات از
 طرف دولت فرانسه مأمورین ندیدیم که یا فرانسه با این دولتهای جز المان مأمورین نباید بفرستد
 مأمور پر و س که در اینجا با است در حقیقت با وزیر امور خارجه اینجا با نفوذش بیشتر از مأمورین سایر دول
 دربار بای این سه ایالت معتبر است لوازم دربار سلطنتی مثل سایر دولتهای معتبر از دربار بزرگ
 و ایشیک آقاسی باشی با وزیر دربار و صاحب منصبان درباری و محلات دربار از کاسکه و قزاق
 احترام و غیره و غیره همه را دارند چنانچه ممتاز به خصوص دربار باو و که خیلی دربار عالی معطی است
 در و چهارشنبه بیست و سوم (امروز باید برویم سالزبورخ) اول باید برویم بجا
 هر شبین سی) که جزیره ایست در میان دریاچه و این عمارت لوی دوم پادشاه باو و که
 خودش را گشت ساخته است باید در اینجا بنا بر بخوریم و از اینجا به سالزبورخ برویم تفصیل عمارت را
 بعد خواهیم نوشت در روز من باب از جانب بیست سفر پیش آمده بود یعنی بلچی باب است
 که از جانب باب در اینجا است او هم خوش روی سفید موی خوش صحبتی بود از جانب سفر ابریکت
 و رفت هم او (مُنسینود آنتونیو اگلینادی) و (آرملوگ سِنِرازا) است خود نواب
 پرنس رشان و خانواده ایشان کاتولیکی مذہبند و ولت اہالی باو و هم کاتولیکی هستند یک ثلث
 پروتستانی روزیکه وارد مونیخ شدیم یک (سیناگوگ) که معبد یهود است همراه دیدیم
 خیلی عالی بود معلوم می شود اینجا یهودی زیاد است خلاصه ساعت ده باید حرکت کنیم خست پوشیده جا

بدر

شدیم پرنس رزان هم در ساعت معین آمدند صاحب منصبان و ایشیک آفایها هم حاضر شدند آیدیم
 پایین پرنس رزان در کاسک نشسته را ندیم برای کاخجات و شرفیات حرامیه از سواری و قشون و غیره
 بهمان ترتیب روز ورو وایستاده و همراه بودند از جلوی یک مدرسه عالی گذشتیم پرنس رزان گفتند
 این مدرسه صما جنبی است که همه صاحب منصبان ابتدا درین مدرسه تحصیل میکنند و تربیت میشوند
 هر سال صاحب منصب از اینجا بیرون میآوریم خلاصه رسیدیم بهمان کاری که دیروز آمده بودیم شاه زادگان
 خانواده سلطنت و وزیران و اعیان تمام در اینجا حاضر بودند داخل کار شدیم یک سته سر باریتاده بود
 از جلوانها که نشسته با پرنس رزان و شاه زادگان تعارف کرده آیدیم قوی واکن واکن هم همان واکن مجلس
 روز قبل است را ندیم رو بطرف جنوب صحرا امروز تمام جلگه هموار نیست پست و بلند یخیلی دارد هوا
 آبرود آمانی بارید صفای امروز دخیل بروز بای دیگر نداشت صحرای سبز چمن و پرگل و جنگل و باصفا داشت
 کوچک متعدد در راه دیدیم بقدر یک ساعت و نیم که راه رفتیم کوههای الب باویر نمایان شد از دور
 اقل تصور کردیم از آبست بعد کم کم که نزدیک شدیم کوهها خودشان را نموده قله بای مسیب بلند نظر
 آمد اگرچه خیلی مرتفع بود اما برف هیچ ندیدیم را ندیم تا رسیدیم شهر (دوین هانیم) یعنی شهر کل اینجا
 ایستادیم زینهای خوشگل خوب در اینجا خیلی بودند جمعیت زیادی از اهل شهر حاضر شده بودند بعد
 ترن راه افتاد خیلی تند و خوب میرفت قدریکه را ندیم از رودخانه (ایق) گذشتیم کوهها کم کم بجا نزدیک
 شدند که خیلی خوب پیدا بودند راه هم تماش دره و تپه و چین و ده و کل و سبزه بود که دیگر ازین بهتر بود و صفا
 و چشم انداز ممکن نیست خیلی تعریف داشت راه زیادی را نده رسیدیم باشتایون (پورین) شهر رزان
 بایم شهر بزرگی نیست ده هزار نفر جمعیت دارد در صحرائی مرده بوته های ایریکا که در کس دیده بودیم و گل
 قرمزی داشت و در صحرائی بادن باد هم بود خیلی دیدیم خلاصه از اینجا یک ترن کوچکی مثل زنی که دور کسپو
 زنیون پامیس میگردید برای ما حاضر کرده بودند که سوار آن شده برویم بر بندر (ایستول) اینجا یک
 قصبه کوچکی است اما از اطراف جمعیت زیادی از زن و مرد درین موقع ورود ما جمع شده بودند هزار
 مارا هم در عمارت اینجا حاضر کرده بودند از ترن پیاده شدیم حاکم و احاطم شهر و دو نفر قیم این پادشاه
 ما خوش محبوس که حالا عمارت از او است و دست این دو نفر قیم میباشد حاضر بودند معرفی شده
 جلوانها دند ما هم از میان کوچه جمعیت مرد و زن بنا کردیم برفتن زن و دختر خوشگل میان آنها خیلی بود
 مخصوصاً بچهار نفر دختر بسیار قبول کلمهای زیاد داده بودند که قوی و انگشتان ریخته جلومدم ما سوار میگرد
 خلاصه رسیدیم بر ترن کوچک سوار شده امین سلطان و عزیز سلطان و محمد آله و این خلوت

و میرزا محمد خان و جهانگیر خان و ادیب الملک و ابوالحسن خان و احمد خان و حسن خان و سید محمد خان
در کباب ما بودند و اندیم رسیدیم به بندر سنوک نخته بندی کرده بودند کشتی بخاری حاضر بود و فرستیم
نوی کشتی قدری باران میآمد نصف از کشتی را چادر زده بودند و فرستیم بزیر چادر نشینیم کشتی بخار حرکت کرده
براه افتاد این دریایچه قدری صاف است که ناده دروغ زیر آب پیدا است آب شیرین کوارای
خوبی دارد اغلب جا با عمق دریایچه نادر است ذریع است ماهی غزال آویرین دریایچه خیلی دارد که بزرگ
شده آند ماهی بشود موج و صفای دریایچه و این هوای خوش که ابر بود و نمی بارید بسیار عالم خوبی داشت
بقدر یک ربع ساعت که اندیم رسیدیم با سکه جزیره اینجا پاده شدیم زمین این جزیره اغلب پست
و بلند و جنگل است درختهای سبز کن دارد خیلی خرمن و باطراوت است باید برویم بمارت گفته در اینجا
نهابخوریم قدری راه سر بالا بود یک کالسکه برای ما یا یک نوع صندلی که آدم را بلند می کنند و
مهرند حاضر کرده بودند من به یک کلام سوار نشده پیاده آن سر بالایی را با همراهان فرستیم جمعیت زیادیم
آزین و مرد در اینجا حاضر شده بودند خیلی سر بالا رفته خسته شدیم و عرق کردیم ما رسیدیم بمارت
گفته از پله های زیاد بالا رفته رسیدیم به رتبه دوم اینجا برای ما حاضر کرده بودند و بنا را این است
و سایر همراهان ما را هم در مرتبه زیر حاضر کرده بودند این عمارت چندان عالی نیست عمارت متوسط است
سبل و اسباب هیچ ندارد و کردین یکد و اطافی که برای ما حاضر کرده بودند مثل محضری داشت از بچه ها
این بالا خانه که نگاه میکردیم منظرهای خوب داشت از یک طرف که نگاه کردیم و در جزیره زد یک بهم در
دریاچه دیده میشد که یکی خیلی کوچک بود و در جزیره و چمن هیچ نداشت یک جزیره دیگر که بالنبه بان
بزرگتر است قدری خانوار و رعیت داشت یکت معبدی گفتند در آن جزیره است که و خرابی
مارک دنیا در آن معبد سکنی دارند کوههای آلب باویر دور این دریایچه را احاطه کرده است اگر چه
کوهها دور هستند اما خوب پیدا بودند صفای این جزیره و آن جزیره دیگر و کوههای آلب و رنگ
آب دریایچه از منظر این بالا خانه یک عالم خوشی داشت که بوصف نمی آید خلاصه بنا خوریم و
آیم پائین یک چنابانی را گرفته فرستیم برای عمارت جدید که از بناهای لوی دوم پادشاه باویر است
که خودش گفته است باز قدری سر بالا رفته کالسکه و تخت روان دستی هم برای ما حاضر بود اما ما
نشیم تاده پانزدهم مازده بمارت فرمودیم آن تخت روان را آوردند نوی آن نشتم و نفر از جلو و دو
نفر از عقب ما را بلند کردند و ده بیست قدمی که فرستیم رسیدیم بمارت پائین آمده داخل جلو خان عمارت
که حوضها و فواره ها در اینجا بود و شدیم افسوس که راه آب این حوضها خراب شده و قطره آب ازین قرار

و حوضها بیرون نمی آید و مشکل هم هست بیرون باید چرا که میگفتند نسبت سی هزار تومان خرج تعمیر این
 فوار با است تا آب آنها بیرون بیاید یکت بازوی این عمارت هم تمام است با معنی که سفت کاری
 و بنای اطافها و طالارها تمام شده است و تا قبل و اسباب آنها را درست نکرده اند و حکام هم نمی گویند
 که تمام شود زیرا که بعد از لوی دوم که این عمارت را ساخت و خودش را گشت اولاد می نداشت
 که وارث او شود اموال و شغلانش که از آنجمله همین عمارت باشد را تا برادرش که پادشاه حالیه پادشاه
 باشد رسید این پادشاه هم که ناخوش است و نیامده است این عمارت را بر بند که بدو تحویل کنند
 و بسازند گذشته ازین لوی دوم که این عمارت را ساخت بقدر سه چهار کار و قرض کرده بر مصرف بنا
 این عمارت رسانید که هنوز آن قرض باقی است و دولت باویر نداده است و باید این دو نفر قیم
 پادشاه حالیه از منافع و مداخل املاک پادشاه متوفی که باین پادشاه رسیده است برور قرض
 پادشاه متوفار بدینند درین صورت پولی نیست که عجله خرج تعمیر این فوارها بشود و ده پانزده سال است
 که این عمارت را شروع و تمام کرده اند جا دارد که دولت آلمان این عمارت را بجزد و تعمیرات آن تمام
 نماید و دارای عمارتی شود که در تمام دنیا نظیر آن نیست خلاصه این حوضها و فوارها را خیلی عالی ساخته اند و فوارها
 چو درنی تمام مظهر مرتبه بر مرتبه هر کدام بقدر کوهی به گلگهای مختلف و متعدد و بخصوص و فواره بزرگ
 دارد که خیلی بلند است مثل یکت کوهی است صورت حیوانات و آدم بوضع های مختلف در آن ساخته اند
 از آنجمله چند آدم ساخته اند که از بالای آن فواره هعلق روزه میخوابند باین توی حوض و در حال شنکت در
 هستند بسیار فوارهای عالی است حیث که آب ندارد و کف حوضها پر و تماش چمن شده است هنوز
 داخل عمارت نشده از پهلوی این فواره با ظاهر عمارت را تماشا کردیم که چندین مرتبه است و رنگ
 زرد و مایل طلایی دارد و از پایین الی بالا در دو در با مناد و جلو چهرهای عمارت و بالکنها مجسمه های زیاده
 نصب است خیلی باشکوه بنظر می آید از زیر عمارت دری بود رفیقم داخل شدیم یکت صفت که از آن صفت
 باید بیرون رفت و داخل حیاط شد و درین صفت یکت طاوس نری از چو در ساخته و در روی گلستان
 بر مرزبانی که از مرز رنگین ایتالیایا ساخته اند گذارده اند این طاوس را از روی طاوس و با اندازه طاوس
 بلبعی ساخته اند اصل طاوس از چو در است و ده گرون ناسینه اش نقره یکت است و رنگ طاوس
 نیناکاری کرده اند با معنی که از سینه الی و مثل ناسینه و نیناکاری روی نقره نقش نموده اند که نوبینه
 نعل نیکهای پروبال هم و مثل است این طاوس که مثل طاوس است روی گلستان ایستاده و یک
 طاوس دارد که از آن هم از نقره ساخته و شکل و رنگهای طاوس میناکاری کرده اند و آن هم بر گلستان

بکت دست انداز سنگ مرمری خوابیده است نگاه میکند بقدری این دو طاق و اس خوب ساخته و بنا کاری کرده اند که بنبرازان تصور احدی نمی آید آدم از نماش او دیدن آن سیر نمیشود و افوس که بواسطه ثقیف و محال درستی ندانستیم که خوب و بد وقت این عمارت و زمینهای از انماشا کنیم این طاق و سها کار پارس است و بسلیقه اهل پارس ساخته شده بقدری هزار تومان قیمت این طاق و اس با است از صفت طاق و سها گفته داخل حیاط مرمر شدیم که سه سمت عمارت نگاه باین حیاط میکنند این حیاط را با پنجه حیاط مرمر میگویند که کف آن را بشکل نظامی از مرمر سیاه و سفید فرش کرده اند از حیاط مرمر داخل پله بزرگی میشود که از آن راه پله باید بعمارت رفت چنانکه شخص داخل راه پله میشود و حالت خوبی بآدم دست میدهد بدین حالت سکونی برای آدم پیدا میشود و بیکت حالت سجایی که شخص با آن حالت متحیر و متعجب و مات میشود و هیچ راه پله باین روشنائی و ارتفاع سقف و وسعت نیست و تمام این راه پله که بسلیقه تازه و وضع بدی ساخته شده و داخل راه پله بای دیگر ندارد از پله با و جرز با و کلبا و دیهای بالا و بعضی اجزاء دیگر این راه پله از سنگ مرمر رنگین و باقی مطلقا کاری و استوک و نقاشیهای جور جور است که روی کج نقاشی کرده اند بدنی در این راه پله وزیر ایوان راه رو ایستاده تماشا کردیم بعد داخل طاقها شدیم داخل طاق اول و دوم و تالار سوم که شخص میشود بوش از سرش میرو و دو حالت بنبت بهم میرساند با طاق و طاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود این طاق چینی تماشایی کار ساکن است که در باب دیوار و چلچراغ و پنجره و میز و کلدان و سایر اسباب تمام چینی است مخلوط و مزین بنقاشی و مطلقا کاری و مجسمه مرمر و تمام چینی بای کل رجسته مثل بنبت رنگت برنگت خلاصه این عمارت تمام آئینه و مطلقا تمام رودی و چهار طوری بنبت کرده اند که شاخه شاخه شده است مثل بنبت روی علاج و تمام مطلقا از طلای شتره است و پردهای تمام عمارت مخمل آبی و سبز رنگی است که روی آنها را نخته نخته کلابتون و زمی و زور و وزی کرده اند همه کلابتونهای کار مونیست که ممتاز ترین کلابتونها است و درینها تمام کلابتون و تمام منبل و صندلی و نیم کنبای کوچک مطلقا و اول درجه بخاری و روی تمام منبلها و مبلهای رنگت برنگت کلابتون و وزی تمام این طاقها از مجسمه بای مرمر اعلای تمام تنه و نیم تنه پراست تمام با چلچراغ بای طلا که از آن عالی تر نمیشود و چهار بای پایه دار ممتاز و آئینه بای بزرگت خوب که هر کدام بجای خود در نهایت سلیقه نصب شده است تالار آئینه که وار و طولش صد و نه قدم است و عرضش بیست قدم این تالار بصف بسیار بلندی دارد که تمام سقفش نقاشی و مطلقا آئینه است و در باو به دیوار هم همه از روی سلیقه نقاشی و آئینه شده است سه ردیف این تالار چلچراغهای ممتاز بسیار خوب

وارد و دو طرف تالار چار بای پایه بلند مطلقای سر بلو شمع زده حاضر گذارده اند و وسط هر چار یک ستون
 بزرگت بیدسته که باوره میگویند گذارده اند برای نشستن که روی آنها تمام محل کله ذری و کلاه توتهای کبابچه
 است علاوه برین زینت پردهای کوبلن بادی هم داشت بالاتر از همه زینتهای این عمارت و سبله های ممتاز آن
 چشم انداز این عمارت و تالار است که هر چه آدم نگاه میکند دریاچه و آب دریا و سبز و باغ و جزیرهای نوی و
 و جنگل با حضارت و که بهنای آفتاب است که دور دریاچه را احاطه کرده اغلب مجسمه های این عمارت
 اشکال لوی چهار دم و سردار با و خزالها و معشوقهای لوی چهار دم پادشاه فرانسه است خیلی این
 پادشاه بلوی چهار دم میل و عقیده داشته بطوری که بلوی چهار دم سجده میکرد و است این عمارت
 را هم از روی عمارت و سابل پاریس ساخته و تالار جنگ و تالار آینه نام تعلقه عمارت سلطنتی
 پاریس را کرده است وضع فتور با و حوضها هم همه از روی و سابل اقتباس شده است که این عمارت
 نوافض و تالارهایش تمام میشود و سابل و اسباب مزین میکند و اول عمارت دنیا بود الان هم بنفقه
 که تمام است و سبل شده و زینت و ابر و چ نسبت به سابل ندارد و بعضی نیز با و اینجا است از کار سبزه
 که اشکال اردو بسیار چیزهای ممتازی نظیر که اینها فی است بطوری که در قیمت آنها اعراق یکفتمند
 حیف که وقت و مجال زیاده ازین توقف و گردش را نداریم و باید برویم بر آهین اطاق خواب
 این عمارت هم از جابای مناشائی بسیار قشنگ بود و تختی از طلا داشت و پردای محل که در درخت
 بود تمام مفول و دوزیهای ممتاز کار مونیست بود و آینه های بسیار بزرگ مزین گذاشته بودند که سجا
 که آدم از خواب برنجیز خودش در آن آینه بایبند و بعدری این اطاق مزین و ظریف و مجلل است
 که بهتر ازین تصور نیست از عمارت آیدیم پائین در زیر این عمارت هم حمامی است که از همین حیات
 مردم داخل میشوند این حمام خودش یک دستگاه و عمارت علیحده است و در سر حمام که شدیم
 آینه های بسیار بزرگ و فتهای مطلقای برجسته در سقف و کبلادی و حالت طرافت و نظافت
 و صنعت و تشنگی این حمام را دیدیم باز از این است که اگر بخوانیم شرح بدیم محتاج یک کتاب مفصل
 علیحده است از غریب این است که این پادشاه متوفای باور که این عمارت باین گونه ساخته
 چهار پنج مرتبه بیشتر باین عمارت رفت و بروقت که با بخامیرت تمام چراغهای عمارت را که بیشتر
 شست هزار شمع بود روشن میکرد و همه مردم را بیرون میکرد و یک دهنه های نشست و راه میرفت
 و مناشا میکرد و مالتهای غریب داشته است بروقت هم که در بیخوات شام میخورده است شب
 خانه در زیر عمارت بوده و جانی ساخته بودند که غذا را با میز اسباب که اخرت جمع شده بود و بالامیا و رز

و صرف میموده است و این تعبیه برای این بوده است که میخواست داخل اطاق نشود خلاصه چون از اینجا بسالزبورغ مسافت زیاد است از عمارت بیرون آمده من با این سلطان و عزیر السلطان قوی کالسکه نشسته قدری دور بجزیره و کنار دریاچه گردش کردیم سایر ملترین پیاده رفتند و ماسکله ما هم با کالسکه رفیقیم برای اسکه عمارتی که بنا کرده ایم از عمارت های کهنه قدیم است اولش معبد بوده بعد به دولت رسیده و حالا اینجا شده است خلاصه رسیدیم با سکه کشتی بخارا اول حاضر بود و دقیقه که گذشت حاضر شد داخل کشتی شده را ندیم گردش هم در دور جزیره معبد دخترهای مارک دنیا و آن جزیره کوچک دیگر کرده رسیدیم با سکه اسنوک از کشتی پیاده شده برآه آهین کوچک نشسته را ندیم رسیدیم بجا و داخل برین بزرگ شده را ندیم صحرا هم همه جا پر سبزه و چمن و گل و چمن و دره و پشته و نیلی با صفا بود و از رودخانه های خوب متعدد گذشتیم مسافت زیادی که را ندیم بکوه نزدیک شدیم در شش کوه قفا بدست راست بطوریکه مثل این میمود که از دامن کوه برویم رفیقیم تا رسیدیم بدره داخل زده شده و را ندیم تا ساعت هفت و نیم از نظر گذشته و از سالزبورغ شدیم زریخان و از زریخان و جبال همانا در و سایر مکان دارهای طریش و بارون تیل و زریخان و طریش که سابقاً مقیم طهران بود و حالا در زریخان سرستان نشسته در کار حاضر بودند پیاده شده با همه تعارف کردیم جبال همانا بسیار آدم معقولی است یکدسته سرباز و سوار کابچی در کار حاضر بودند از جلوصف آنها گذشته با جبال همانا در سوار کالسکه شده را ندیم برای بوجل دورپ که منزل ما در اینجا خیلی جاکز نزدیک است رسیدیم به بوجل بوجل بسیار خوبی است سه مرتبه اطاقهای عالی ترین دار و یکت آسانسور هم دارد که بالا میرود و پائین میآید چشم انداز خوبی است هم این بوجل کوه و باغ و اطراف خودش دارد و بعد از ورود بابه منزل هوا ابر شد و باران شدیدی بارید خیلی هم سرد شد (دو پنجشنبه بخت و چشام) امروز در سالزبورغ توقف کردیم باران هم متصل میبارید هوای منفعلی بود بنا خوریم بعد از نهار با وجود باران سوار کالسکه شده را ندیم برای بل بورون (من با این سلطان و جبال همانا در قوی یکت کالسکه نشسته محمدالدوله و امین خلوص و ابوالحسن خان و ادیب الملک و احمد خان و ناصر الملک و صدیق السلطنته و معاون الملک و سایر ملترین هم در کالسکه های دیگر سوار شده را ندیم از کنار رودخانه سالز که گذشتیم سالزبورغ بنفست بفرست که ما دیده بودیم خیلی آباد رفته هتل های خوب عالی قوه خانه های بسیار خوب خانه های عالی جیا بنای ممتاز بنا کرده اند خلاصه میساعت راه است تا بل بورون از قوی بوجل و کل و درخت و سبزه و چمن و جابا با صفا گذشته اند و پائین باغ بل بورون پیاده و داخل شدیم باران هم باز در نهایت شدت میبارید باغ

همان باغ است که دیده و تفصیل از آن نوشته ایم کل و سبز زیاده دارد و از گنار خوش بزرگ که مایه نخل آباد دارد
 تماشا گران آیدیم ماکله خوش که یکت چادر تشنگی برای بازوه و قوی چادر شیرینی میوه جان روی نخیله
 بودند علاوه هماندارهای بعضی از صاحبانهای دیگر و پیشینتها و ناظر و غیره هم در اینجا حاضر بودند یکدسته
 موزیکانچی هم موزیک میزدند داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد هر چه مایل کردیم باران نایستد
 بالاخره برخاسته بنا کردیم بگردش کردن جان جابای قدیم و لاکت پشتما که آب از دهن این لاک
 پشت بدین آن میرو و شهر نو گوشت میکشند تمام ابالی شهر هر کدام بیکت کاری مشغولند و جابای نما
 شائی دیگر و برای آب صاف که مایه نخل آباد داشت تمام را همان حالت سابق دیدیم زن و مرد
 زیادی هم با وجود باران جمع شده بودند رفیقیم بجای که آب از سقف و در و دیوار میریزد و کلاه در دست
 آب بلند میکند نگاه آب بلند کرد همه جانی تماشا می کردند اما شاگردیم خیلی خوش گذشت و باران هم
 کم کم ایستاد دیگر جای که از دهن و شاخ مران که بدیوار نصب است آب میرجخت دیدیم ایش اول کردند
 سر مردم ریخت خیلی تماشا داشت بعد برشته سوار کال سکته شده از راه دیگر را دیدیم برای منزل مرور بنا بود
 برویم براه اهلی که تازه ساخته اند که از کوه بالا میرو و چون هوا مساعند و موقوف و شستم این راه که آیدیم مستقما
 آمدگار همین راه آهن این راه را چهار سال است ساخته اند که میرو و بیکت بلندی با ضلعانی که اینجا قوه خانه
 چشم انداز خوبی دارد و مردم متفصل ازین راه بالا و پایین میروند و گردش میکنند چهل دقیقه برین
 راه میرو و بالا و چهل دقیقه میباید پایین این راه سه رایل دارد عمده ان رایل وسطی است که دندانه دندانه است
 و این برین در رفتن بالا و پایین آمدن بان دندانه باند میشود و بالاترین از بالا پرست میشد و ما پایین
 بر سر هم میرجخت خلاصه وقتی که رسیدیم برین حاضر بود جمعیت زیادی هم چه در اینجا جمع شده و چه را
 تماشای مار فیه بودند بالا کشیم حالا که برین حاضر است خوب است برویم بالا و بساحت و تماشائی
 اسم این راه را (شمن دو فرد و گوبولت) میگویند سوار برین شدیم همندیم که این راه را ساخته است
 حاضر بود مرد کوتاه بالای جوان چاق سفیدی است ریش و سپیل هم ندارد اسم این پشما یون که حالا
 سوار شده و میرویم (چادش) است اول که نشینیم تصور کردم که این راه را از بغله حج حج شده
 اند و بند ریج بالا میرو و که چندان احساس میفود این کوه هم خیلی مرتفع است قوه خانه که دران بالا
 از این پایین جای کوچکی بنظر میاید بار تفاع کوه دارد آباد البرز تهران است هوا هم ابر بود و باران هم
 نم میبارید این کوه هم تماشای بکلی است وقتی که سوار شدیم و ترن حرکت کرد نگاه کردم دیدیم راه نیمه
 مستقما سربالا میرو و دو خالی از انمال نظریست که اگر خدای بخواند عیب کند و بشکند ترن ما پایین

پرت می‌شود خلاصه را ندیم و هر چه میرفتیم راه بلند می‌شد و گاهی کمی چرخ هم می‌سایند و باز اگر جا باشد
 میرفت هر چه بالاتر میرفتیم چشم اندازش بهتر می‌شد شهر سالزبورخ و رودخانه سالزهره از بالا پدید
 می‌آید و دریاچه‌ای چند از این بالا پدید می‌آید چشم اندازی داشت که در عالم چنین چشم انداز
 نمی‌شود اگر هوا صاف و آفتاب بود تماشا گاهی بهتر ازین می‌شد با اینکه بار باران بود باز خیلی تماشا
 داشت اسب هرگز از این راه که راه آهن می‌رود نمی‌تواند برود و ممکن نیست برود اطراف این راه
 هم مثل راه هزارچم مانند ران پر نگاه‌های بد دارد و در بین راه مجدالدوله سه شوکا و دیگر جنگل خوابیده اند
 بهمانشان و او خود مان هم دیدیم چهار باره رس بود اگر تفکات حاضر بود می‌زدیم این راه آهن دیک
 بخار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یک مجلس است و اطرافش ضدلی دارد که همه کجا
 نشسته بودیم کمترین راهیم به عقب و اگر نرسیده بودند چند من در بر کتر راه هم جلو ما نشسته بودند
 مدتی را ندیم تا رسیدیم فلقه کوه که قوه خانه داسنایون است در راه هم دو استنایون کوچک
 معنوی بود و در استنایون و قوه خانه قلعه پادشاهیم هوایش است سر بود و بارانهم بارید از بالای این
 قلعه کوه کرد تمام شهر و جلگه با کوه‌های اطراف و کوه‌های آلپ و دریاچه‌ای نوی جلگه و جنگلهای کوه‌های
 اطراف و سبز بار و رودخانه پیداست حیف که هوا سرد و بار بود و برای تماشا احساس این منظرهای خوب
 مساعد نبود و الا در عالم چنین طایفه‌ای بهمانشائی نیست از آن بالا مثل این بود که شخص از آسمان زمین را تماشا
 کند خلاصه از شدت سرما رفتیم نوی قوه خانه قوه خانه و در مرتبه خوش‌وضع پاکیزه ایست جمعیت زیادی
 هم در اینجا بود اطراف قوه خانه نشسته بود از پشت شیشه قدری تماشا کردیم چای آوردند خوردیم
 این قوه خانه عکس جات و رئیس معتبری دارد زن و دخترش قوه خانه هم در اینجا حاضر بودند بعد از قوه
 آمدیم بیرون دکانهای کوچک هم از امتعه و اسباب خود سالزبورخ و اسباب لغتیه در اینجا داشت
 اسباب زیادی ما و مترن برای یاد کار از این دکان خریدیم دکان عکاسی هم داشت وقتی که آمدیم
 سوار و اگر شویم عکاس آمده یکت عکس از پامی و اگر نرسیده بودیم توئی و اگر نرسیده بودیم توئی و اگر نرسیده بودیم توئی
 می‌آوردند بعد سوار ترن شده بنا کردیم پایین آمدن الحی این راه از کارهای بزرگست و خیلی خوب ساخته
 امر سهیلی نیست که آدم در چهل دقیقه باره آهنی که مثل این است که از دیوار بالا برود تا سر همچو قلعه کوه
 مرتفعی خیلی صنعت بزرگی است خلاصه پایین آمده رسیدیم بکار سوار کالسه شده را ندیم برای هتل
 منزل سیده راحت کردیم (روز جمعه بلیت و پنجره‌های هتل) (امروز باید بر
 بدون چون ساعت هشت ما در دهم کار ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته

در این
 روز

رخت پوشیده حاضر حرکت شدیم و در ساعت شش رفتیم کارگاه هم نزدیک بود سوار و اکنها شدیم
 و را ندیم هوا هم ابر بود و کمی باران میآمد و روز همه جا کوههای بلند بزرگ در طرف دست راست بود
 و اغلب جا البته بای جنگلی میانه ما و کوه حایل بود اما باز پشت پنهان و جنگلهای کوهها پدید آمدند و در دین
 هم که شدیم همه جاد در دست راست کوههای بزرگ امتداد داشت صحرا هم همه سبز و پر گل و جنگل و صفا
 بود از کنار دو دریاچه کوچک که نشیمن آبادی زیادی در راه بود در استایونهای پهن راه اغلب جاها
 ترن می ایستاد از جمله در استایون (آلت فانگ) ترن ایستاد یک سته سوار در گن زره پوش
 ایستاده بودند پیاده شده رفتیم جلوسوارانهارا تماشا کردیم سواران ما هم از جلو ما دیده کرده رفتند بعد
 رسیدیم به (کنش) در اینجا نیم فوج سرباز ایستاده بودند از ترن پیاده شده از جلو سربازها گذشته
 انهارا تماشا کردیم حاکم شهر با جمعی از خزانها اینجا ایستاده بودند همه را دیده احوال پرسیدیم کرده آمدیم ترن
 و را ندیم و نهار را هم توی واکن سبیلور که میرفت خوردیم اسم نهادار بای اطیش ازین قرار است
 بادون دیت فنو) که در فنون اطیش به سرداری دارد (بادون کینز) (کلنل گوئن) -
 سه ساعت بعد از ظهر باید وارد دین شویم که از سالروز بوعالی دین باره آهن بخت ساعت تمام کرده
 در سه ساعت سه سیم به کار دین کار بزرگی است جمعیت زیادی در کار حاضر بود علیحضرت
 امپراطور اطیش (خانشواؤ دوف) با ایضرم) سفید و شلوار قرمز با تمام شاهزادگانی خانواده سلطنت
 و آرشید وکت با و نواب آرشید وکت لونی برادر علیحضرت امپراطور که حالا ولیعهد هستند و سایل
 زنا از امپراطور کوچکتر میباشند با سیرا و اعلی از خزانها در کار حاضر بودند پیاده شده با علیحضرت امپراطور
 دست داده تعارف کردیم و امپراطور ما را با کمال مهربانی و دوستی پذیرفتند یک سته سرباز بصف کشید
 بودند موزیکای چینیان موزیک میزدند با علیحضرت امپراطور از جلو صف سربازها گذشتیم و بعد امپراطور اشاره
 کردند موزیک را موقوف داشته تمام شاهزادگان و آرشید و کسار برای ما معرفی کردند پس از آن با
 امپراطور از طاق کار گذشته بکالسه نشیمن سایرین هم از عتب بکالسه بای دیگر سوار شده در کمال شکوه
 را ندیم برای عمارت بوزخ که عمارت سلطنتی است جمعیت زیادی در دو سمت کوچه و خیابانها ایستاد
 بودند رسیدیم بمنزل پیاده شده با امپراطور از پله آمدیم بالا در طاق اول تمام شاهزاده خانها و آرشید
 و شس با ایستاده بودند امپراطور همه را معرفی کردند و با آنها تعارف کرده دست دادیم علیحضرت
 امپراطور اینجا بنشینند در (ایشل) میباشند بزرگ زنهای اینجا حالا از وجه نواب آرشید وکت کو
 ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود از شاه خانهای پرتوغال است بعضی از زنهایم و ام و نوزاد

یعنی معاجنات امپراطور و امپراطریس بودند بعد از معرفی شاه زاده خانها علیحضرت امپراطور محمد عظیم
 و وزیر عدلیه و وزیر خارجه و سایر وزرای دربار خودشان را معرفی کردند بعد از رفتن آنها امپراطور را
 آوردند و وی اطاق مخصوص خودمان و خودشان مراجعت بمنزلشان کردند که در همین عمارت بعد از
 نیم ساعت ما برخاسته از راه دیگر رفیقیم برای بازدید علیحضرت امپراطور اطاق باطاق و تالار به تالار و تالار
 و تالار باینکه پردهای نقاشی خوب و پردهای کار کوبن داشت گذشته از پله پایین رفته رسیدیم باطاقهای
 کوچک که اطاق کابینه و کار امپراطور است باز از اطاقهای متعدد دیگر گذشته رسیدیم باطاق تحریر و کار
 مخصوص که اسباب تحریر و کاغذ زیادی و قلمدان امپراطور اینجا بود و واروده با علیحضرت امپراطور دست
 دادیم من بودم و امپراطور و وزیران خان و وزیر مختار بقدر یک ربع ساخت با علیحضرت امپراطور صحبت
 کردیم امپراطور خیلی مهربانی و محبت نمودند بعد برخواستیم خیلی راه علیحضرت امپراطور را مشایعت کردیم
 و بعد تعارف کرده آمدیم باطاق خودمان قبل از رفتن بازدید امپراطور میلان پادشاه سربستان که حالا
 دروین است آمد بدیدن ما خیلی نشست و صحبت کردیم شاه زاده جوانیست سی و دو سال دارد خوش
 رو و مقتول و موسیاه و چشم و ابرو سیاه و خوش صحبت است اما حالا پادشاه سرب نیست اسلحه
 اینجا استغفا کرده پیر می چهارده ساله دارد که او پادشاه است خلاصه چون امشب باید با علیحضرت امپراطور
 شام بخوریم امپراطور آمدند باطاق ما را برداشته بردند باطاق شام امشب شام مخصوصی است
 علیحضرت امپراطور هستند و یکد نفر از شاه زاده خانها که یکی زوجه نواب و لیعهد است بایکی دو نفر
 دیگر و دو نفر از داماد و دو نفر با و چند نفری هم از وزیران و شاه زاده ها که ردی هم رفته است پنج شش نفر بودند
 از طرفین ما هم تنها این سلطان و مجدالدوله و امین خلوت و وزیران خان بودند پرسن میلان هم دعوت
 شده بود شام خوردیم دست راست من زوجه نواب و لیعهد و دست چپم علیحضرت امپراطور بودند
 بعد از شام برخاسته و وی اطاق دیگر قدری گردش کردیم و صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان چند
 دقیقه راحت کرده بعد نواب و لیعهد آمدند با هم رفیقیم بیا تر علیحضرت امپراطور چون غدا در هستند
 به تیاره میایند این تیاره همان تیاره ای است که در دو سفر سابق هم رفته بودیم راه پله های مرمر عالی خود
 دار و سمات تیاره شش مرتبه است تمام نقاشی و مظلکاری و با چراغهای الکتریسیته خیلی تیاره عالی است
 تمام شاه زاده خانها بودند در آن مخصوص خودمان ششیم زوجه نواب و لیعهد دست راست و دست چپ
 دست چپ من نشسته بودند پادشاه میلان هم بود این نماشاخانه من بسیار خوب و فاضلهای معتبر
 و باز گیر با و اکثر کیمای ممتاز دارد اولی که بود بعد بازی عقل و جبل که در تماشاخانه این پاریس دیدیم در آورد

دار و اثام و عاقل کل ملایمی است لباس نظامی مجاری پوشیده بود کالوکی که رفت اول سه نفر از سفر
کبار آمدند تومی طاق حضور با اجزا و اتباع خود ساز و معر فی کردند و دستند سفیر کبر المان (پرس
دوروس سفیر کبر عثمانی (سعد الله پاشا سفیر کبر ایتالیا (کنست نیکر) بعد آمدیم با و طاق دیگر
که تمام سفرا و وزیر مختارها و مشاوران و افرایا ستاده بودند یکی یکی معر فی شدند کنست نیکر در ایام خود
مرد خوش روی خوش فاشی بوده حالا که پیر شده خوش فاشی است و یشتن را میزدند در ایام با لیون بوم امپراتور
فرانسه از جانب دولت ایتالیا در پاریس همیشه سفارت داشته و در دربار امپراتور و امپراطریس خیلی محترم
و خیلی او را دوست میداشته اند (پرسن لو بانف) سفیر کبر روس و (میسر ناچیت) سفیر کبر انگلیس (دکتر
سفیر کبر فرانسه حضورند اشتند به بیلاق رفتند و در افرایا ستاده بودند سایر سفرا همه حاضر بودند و معر
فیه شدند و با همه حوال برسی و صحبت کردیم و فرستند بعد تمام خبرها و فله مارشالها و صاحب منصبان بزرگ
فنون برسی و بحر می حضور آمدند آنها را هم یکان یکان معر فی کردند بعد آمده قدری راحت کرده با خبرال اعیان
وزیران خان و وزیر مختار سوار کال سکته شده رفتم برای دیدن شاه زادادار شده و کما و ارشید و ششها اول ششم
یکلیسای کا پوشین که ولیم در اینجا دفون است و دفون کشیش در اینجا بودند جلوما افتاده ششهای بزرگ
و دوست داشتند از پله بود پایش برفته و آهل سردابی شدیم تمام اموات خانوادہ امپراتور از زن و مرد
در اینجا دفونند یعنی صند و فهای آنها را در این سردابه گذارده اند صند و ق حید ماری ترزا امپراطریس بزرگتر
و جلیل تر از سایر بود و صند و قهای سایرین دوران بود تمام شاهزاده خانها هم در اینجا صند و قشان
گذارده شده است حتی پسر با لیون اول که مادرش ارشید و شش ماری لوی است که دختر فرانسا و امپراتور
اطریس بود در اینجا است باج نفقه گذاردم سر قبر ولیم و ارکلیسا آمدیم بیرون رفتم بخانه نواب ولیم
خود ولیم و زوجه و عروس ایشان همه حضور داشتند اسم زوجه نواب ولیم (مادی توو) پرس
پرنوعال است اسم عروس ولیم (مادی با ددفا) برادرزاده پادشاه ساکس است زوجه نواب
ولیم عکس را نور می خودش انداخت و قرار شد برای ما بطهران نفرستند نواب ولیم و خانه
خودشان برادر زن خود را که تازه از بخارستان آمده بود معر فی کردند شش (دولت دوزو) اکا
یا و سر کرده فوج و هم بوسا است جوان خوب خوش روی است از بخار بیرون آمده رفتم بخانه ارشید
و کما و بعد رفتم بوتلی که پادشاه میلان منزل ارد بهمه اینجا با کار است گذاشتیم و گذاشتیم و ربه بوتلی که
استاده بودیم یکت و کان و در بین فروشی نظرم آمد زریان خان و وزیر مختار را فرستادیم رفت
دو دو بین کش خرید و آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد با این سلطان و جلال مهاندار و مجدله

قوی کالسه نشسته را ندیم برای تون برون میرزا محمد خان و بعضی از پیشخدمتها هم همراه بودند و اسیر
بود و باران میآمد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شون برون و در باغ شدیم و در خیابان های باغ قدری گرد
کردیم تفصیل شون برون را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم و دیگر در اینجا لازم نیست تفصیل از آن نویسم
مذاست باغ با صفای خوبیت بعد از تماشای اینجا رفتیم به باغ وحش حیوانات خوب از هر قیل دارد
کله های بزرگ خوب دیده شد ولی غیر از جنس تکه های ابراست شاخهای بزرگ و تنه های قوی
دارد که زبان دراز است (بو کردن) میگویند دست بودند بطوریکه اگر آدم نزدیکشان میرفت آدم را
میزدند دیگر شیر و پلنگ خوبی داشت حیوان تازه داشت هر چه در باغهای وحش دیکر دیده بودیم اینجا
هم بود بعد آیدیم به کخانه تازه که اعلیحضرت امپراطور بنا کرده اند کخانه بسیار بزرگ تمام شیشه است
کنسبد بزرگی در وسط دارد که آئینه است درختهای شبیه بخرما در کخانه خیلی داشت خیلی جای خوب برای
دکل بسیاری دارد از اینجا سوار شده آیدیم منزل اسب باید اعلیحضرت امپراطور شام مفصل تمام سی
بجویم وقت شام که شد لباس سبی پوشیدیم و اعلیحضرت امپراطور آمدند با طاق ما با هم رفتیم و اطاف
دیکر که شاه زاده خانها و ارشد و کما در اینجا بودند با آنها تعارف کرده بعد دست بدست زوجیه
نواب و لیعهد داده از جلوه اعلیحضرت امپراطور و سایر شاه زاده ها و شاه زاده خانها از عقب ما اطاف
ما طاق و تالار بنا را رفتیم برای طاق شام از یک تالان طولانی که ششیم که در جنبین آن رودهای کار
کوین بسیار متنازعاً نصب کرده بودند از تالان گذشته داخل تالار بزرگ شام شدیم این تالار بوضع قیم
رفیع و مطلقا کار نیست در چلچراغها و دیوار کوبهای بزرگ مطلقاً و دوسه مرتبه کار قدیم دارد خیلی تالار بزرگی
میزی شکل فنل اسب گذارده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در کله میره پلوی یکدیگر نشسته مشغول خوردن شام
شدیم دست راست ما هم روجه نواب و لیعهد بود یک مالکینی هم این تالار داشت که یکدسته موزیکان
چی در اینجا موزیک میزدند یکصد و هشتاد نفر مشب از ارشد و کما و ارشد و شش با و امراد و زرا
و جزالما و صاهنصان و اعظم و ایمان دین همه در سر میره مدعو و حاضر بودند تنها میلان پادشاه قدیم
سرب و سر شام بود اعلی القدرین رکاب ما هم مثل امین السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و غیر
بودند شام خوردیم اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ماستی کردند ما هم برخاسته بسلامتی اعلیحضرت
امپراطور جام شرابی نوشیدیم امپراطور حامل دولت سیام که زرد است و نشان صورت مار زده بود
بعد از شام برخاسته آیدیم با طاق و تالاری دیگر مشغول صحبت و گردش شدیم شاه زاده سیام
که حامل نشان و حامل زرد دولت سیام برای اعلیحضرت امپراطور بود و برای اعلیحضرت امپراطور

یکشنبه
۲۶

هم نشان برده بود در سمرقند شام دعوت داشت و ملاقات کردیم شاهزاده قصیر القامه بنو است
 اتباع زیادی هم از سیاحی همراهش آمده اند که آنها هم امشب در سمرقند خواهند خلاصه قدری صحبت کرده
 بعد از دو سه جواب و لیعهد دست بدست داده از چنان راه که آمده بودیم برگشته در باب اطاق خوان
 با آنها دواغ کرده آیدیم منزل (و در یکشنبه بدست و هفتم) صبح از خواب برخاستیم
 هوای خوشی بود و آب و دمنی بارید ساعت نه نهار خورده سوار شده رفیقیم برای گردش امروز باید از نو
 حرکت کنیم اقل رفیقیم به تیارتری که دوازده سال است نباشده و درین تیار بازی هم کرده اند تازه هم
 تمام شده است و لیعهد مرحوم در این تیار تماشای بازی آمده بوده است و حالا چون موقع بازی نیست
 بسته اند و در ماه اکتبر می خواهند شد و اردشیم از پله مار رفیقیم بالا پله های بسیار وسیع عالی از سنگهای مرمر
 ایتالیا دارد و اغلب دست اندازها و بعضی از ستونها هم از همین نوع مرمر زنگین ایتالیا بود و دیوارها فقط
 استوک بود آئینه های بسیار بزرگست خوب در اطراف اینراه پله نصب کرده بودند و در تیار
 هم تون داشت یکی در مرتبه بالا بزرگ و دیگری مرتبه پایین کوچک تمام این ستون ها را نقاشیها
 خوب و صحنهای تیار از نقاشهای دین کشیده وند و اخل تیار شدیم رفیقیم به اثر امپراطور که بهلوی بن است
 انخارا تماشا کرده آیدیم به اثر وسط انخارا هم تماشا کردیم سقف این تیار را هم خیلی بلند و عالی و باشکوه
 ساخته اند تمام مطلقا کاههای برجسته خوب است هیچ سببی بآن تیار قدیم ندارد از روی گران پری
 پایش ساخته اند میتوان گفت در فرنگستان این تیار نظیر ندارد و اگر هم دارد همان گران پری پایش
 بن بزرگ خوبی هم دارد و پر دای بن متعدد و خوب است که بطرح تازه ساخته اند که زود و سهولت
 برده با عوض میشود بعد از تماشای تیار تیرهون آمده رفیقیم بموزه (همین نو و ادنا فودل) این موزه را هم
 دوازده سال قبل بنا کرده اند و تازه تمام شده است بنای بسیار بزرگ عالی است رئیس موزه که
 دکتر فوانس و یقون هاود) است جلوفاده همه جارا از بهائی و معترفی کرد و اول رفیقیم مرتبه اول که اقسام
 حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و سباع و غیره با انواع مختلف در انجا بود که آنها را امپایه کرده یعنی
 با گاه پر نموده بودند اقسام و انواع میمونها در انجا دیده شد که از انجمله شاپازده بود و میمونی دیگر دیده شد
 که گر پل سکیو نیه جینی حیوان بزرگ میمونی است یقین همان دیوی که در قصه ما و افسانهها میگویند همین گر پل
 بوده است بعد از تماشای این حیوانات رفیقیم مرتبه زیر که انواع سنگهای معدنی از جواهر و طلا و نقره و
 سایر فلزات و غیره در انجا در پشت شیشه با چیده اند این سنگها از تمام معادن ممالک است از معادن
 اطربس و سیر و روس و یکنی دنیا و سایر معادن بسیار خوب سنگهای است و حقیقت شخص باید هر

یکهفته تماشا کنند افسوس که ما وقت ندیشتم و باید زود برویم تماشای اجمالی کردیم و در ظرف این باز زده دقیقه
 همه را دیدیم چیزی تازه که در اینجا دیدیم یکت پاره بزرگ کرسیستال و در پیش که بلور معدنی است و از سنگونار
 سوس میاورند و انواع اسباب و ظروف از قبیل قشج و کاسه و کیلاس و غیره از آن میباشند که مثل
 بلور است و خیلی قیمتی است و بجای جوهر خرد و فروش میفروشند و یکت ارتفاع داشت و بعد یکت
 چهار کو چکت نظر خیر غریب دیگر که دیدیم دسته کللی بود از مضع که با جوهرهای خوب رنگارنگ داشت
 کرده بودند متعلق بجاری تر از امپراطوریش که خیلی قشنگ و خوب ساخته اند چون وقت ندیشتم
 زود بیرون آیدیم جلو عمارت موزه میدانی است سبز و چمن که درختهای کو چکت دارد و گلکاری جو
 در آن کرده اند و وسط این میدان مجسمه ماری تریاست و دور آن مجسمه صاحبان بزرگ دست
 که سواره ساخته اند اما خود ماری تریز پایده است و روی این موزه موزه بوزار است یعنی صنایع
 نفیسه که پردهای نقاشی و مجسمه با و اسباب نفیس دیگر میگذرانند اما هنوز اسباب از تمام بچیده اند و کثیر
 این میدان هم طویله اسبهای علیحضرت امپراطور است بعد از تماشای اینجا باقیمت تمام زکات حمام
 خوب عالی است بدقی نسبت که ساخته اند خزانهای متعدد و خوب مثل حمامهای ایران روی زمین
 دارد آب صاف گرم و سرد همه جور دارد استحمام کرده بیرون آیدیم سر حمام وسیع خوبی هم دارد و
 حمام آیدیم بمنزل نهاد امروز را هم باید بطور نیم رسمی با نواب و لیعهد بخویم قدریکه راحت شدیم نواب
 و لیعهد آمدند ما را بردند سر بنار در تالاری که توی همین عمارت است بزم بیت و خجری ترتیب
 داده بودند سر میز نشستیم این سلطان و (کنت کالوکی) و دیگر خارجی و (کنت ناف)
 صدر عظم و بعضی از شاه زاد با و وزراء و بعضی دیگر از ملترین رکاب ما که روی هم بقدر بیت و خجیر
 ایرانی و فرنگی بودند بنا خوردیم و بعد از نما آیدیم با طاق خود مان تا وارد در ب اطاق شدیم بلا فاصله
 علیحضرت امپراطور برای وداع حاضر شدند و با هم داخل اطاق شدیم امپراطور امروز میروند و با ایشل
 سه چهار روز در ایشل خواهند ماند و از آن جا میروند به بوم و مراوی و مجارستان که سرکشی بقشون و قشون
 قشون نباید همینطور استاده با هم خیلی صحبت کرده و تعارف زیاده نموده و داع کردیم و رفتند سه
 کلدان چینی بسیار ممتاز کران با همی علیحضرت امپراطور برای دیدار دادند در ساعت سه بعد از ظهر
 باید برویم به (کامبر) ساعت عین نواب و لیعهد سوار شده را ندیم برای کالامبر از جلوتبار
 جدید گذشته و از جلو عمارت و کلیسائی که برای سلامت امپراطور در آن سال که تیر خورده بودند
 بنا کرده اند عبور نموده داخل کوچه محله های شهر شده را ندیم ما رسیدیم به کاری که سر راه کالامبر است

این کلیسائی که دیدیم در همان محلی که امپراطور را نیز زده اند از همان سال ساخته اند کلیسای بزرگ خوبی
 منارهای مخروطی و طاقهای مخروطی بلند و مجسمه های خوب دارد و موضع کویک ساخته اند خانه ها و باغهای
 خوب تکیه های هم در بیرون شهر خیلی بود از دم عمارت هم الی کار از دو طرف جمعیت زن و مرد اینها
 بودند زن ها و دخترهای خوب خوشگل از همه قبیل خیلی دیدیم و در کار پیاده شدیم راه آهن بی تفاوت مثل همان
 راه آهن سالزبورغ است اما دو واکن بهم بسته بودند که اسکه ما نواب و لیجه و غیره سلطان و مجدالدوله
 و چند نفری از صاحبان طریش بودند و در کالسکه دیگر هم سایر همراهان و مقررین نشسته بودند و دیدیم سر
 بالائی این راه خیلی است اما نماییه است که آدم وقت راه رفتن احساس نکند که سر بالا میرود و اطراف راه
 همه با چمن و سبزه و گل و حاصل زراعت است به طور درواکن صحبت کنان میرفتیم تا رسیدیم به کار بالا پیاده
 شدیم از کار هم اما همانجا یک مسافتی است زن و مرد زیادی که پیش برای تماشای ما آمده بودند
 از دور ایستاده بودند اینجا چهار نفر دختر خیلی خوشگل دیدیم که اینها را انتخاب کرده و بدست هر کدام یک تخته
 داده بودند یکی کمی دستمال آورده با داد یک تخته ای را مخصوصا خیلی خوشگل و صاحب حسن بود خلاصه سر از
 این راه که اطرافش چمن است پیاده رفتیم برای بوتل و دو طرف راه را تحسین کرده بودند که مردم از پشت
 محجر ایستاده بودند و ما از راهی که میرفتیم خلوت بود رسیدیم به بوتل فشک خوش وضع دو مرتبه است
 در مرتبه زیر برای شام حاضر کرده بودند رفتیم بر تبه اول چشم انداز بسیار خوبی دارد شهر وین و رودخانه
 دانوب و صحرا و چمن و سبزه زیاده بود خیلی چشم انداز خوبی است و عالم خوشی است قدری در اینجا
 گردش و تماشا کرده آمدیم بر تبه زیر برای شام اطاق طولانی بود یک طرفش بسته و طرف دیگرش باز بود
 سمت شهر وین و رودخانه و جابای با صفا داخل اطاق شدیم نواب و لیجه دست چپ ما بودند
 و در دست راست (کنت لادیس بواکس وچ) نشسته بود که مستشار مخصوص علیحضرت امپراطور
 مجدالدوله و سایر همراهان ما هم در اطراف میز نشسته بودند شام خوردیم بعد شام برخاسته از همان راه که آمده
 بودیم مراجعت کردیم با جمعیت اطرین ایستاده راه هم قدری سر بالا بود رسیدیم به واکن سوار شده سر از زیر
 تخته رسیدیم گایا پین سوار کالسکه های بسی شده را دیدیم برای منزل اه اینجا با سالزبورغ از زمین تا آسمان
 تفاوت دارد و راه آهن اینجا آدم تصور نمیکند که سر بالا میرود و چندان سر بالا نمی آید و اما راه آهن
 سالزبورغ تماشا سر بالا نیست مثل دیوار و خیلی خیره غیبت خلاصه وقت غروب بود که کار شهر
 رسیدیم و دفعی هم سوار کالسکه ای شدیم خیلی کاسه را به سرعت میراندند مثل زن بخار جمعیت مرد و زن
 باز با نظور نامنزل و وضع مثل وقت رفتن ایستاده بودند رسیدیم بمنزل در اطاق خودمان قدری
 کرده

کرده بعد نواب و ایچمدند با هم رفتیم باین سوارکالکه شده با این سلطان را ندیم برای تیار پریشی که امشب باله و رقص است سایر ملزمین با هم از عقب آمدند رسیدیم به تیار رفتیم در آن مخصوص خودمان نشستیم و وجه نواب و ایچمد و عروس ایشان و سه چهار نفر زنهای محترم دیگر بودند جمعیت زیادی هم از مرد و زن و زنهای خیلی خوشگل از بالا و پایین پشت و در پشت نشسته بودند و بامی خوب بالا رفت و افتاد و پرده اول پرده شیشه حرمخانه کچینه و پادشاه قدیم عجم بود چادر نئی ظلمکار صفهائی که نقش زیادی بان کشیده بودند از اشکال نگار کارهای قدیم بصورتهای مختلف که میدادیم از کجا آورده بودند زده بودند و ندیسی نقشهای خوش داشت خط فاهی هم بآن نوشته بودند و می بخا در یکی را شیشه کچینه فروست کرده بودند باز زده و کلاه خود و ریش قوی بصورت بل بران روی تختی نشسته بود و دو نفر هم از زنهای کچینه و خیلی مقبول لباس پوشیده توی بارگاه پهلوی نشسته بودند جلوان بارگاه هم چند پله سحور دکه از دو طرف پله با ابراهیمای زیاد و بنگل فراتوا خاصه کچینه و که لباسهای خوبی پوشیده و کلاههای سیاه بلند وسط فرزند مثل کلاه صرافهای حالیه ایران نشان بودند نشسته بودند چهار نفر پهلوان هم با سیللهای کلفت سیاه که میدادیم مصنوعی بود با طبعی و لباس زده و کلاه خود و چهارمین و ساعد بند و زانو بند و شمشیر در برداشتند و دو نفر از طرف بارگاه و دو نفر از طرف بارگاه ایستاده بودند ابتدا یک نفر قاصد کچینه و که خیلی خوشگل و لباسهای خوب پوشیده بودند برخاسته بنا کرد بر قصیدن رقص بسیار خوبی کرد و بار رقص و موزیک برای نوازهای بسیار خوش میزدند بعد رقصهای دیگر ایرانی که بودند برخاسته رقصیدند و اغلب دایره بامی کوچک در دستان بودند آنها هم که رقصشان تمام شد بعد تمام طوایف از یهودی مجاری و برتری و طوایف دیگر اطرش نشسته دسته آمده رقصیدند و ساز با مخصوص خود ساز از اند رقص اینها هم که تمام شد اوقات ایرانها و این طوایف تمام برخاسته در هم رختی بعد رسیدند نفر دهر بطور عموم با هم رقصیدند و پرده افتاد بعد از ندی پرده دیگر بالا رفت در این پرده تقلید یک شخص انگلیسی اورا آورده بودند که خودش با زن و بچه هایش سیاحت باین شهر آمده بودند بازاری ساخته بودند از عروسکهای مومی و اسبابهای دیگر و تمام عروسکهای مومی که در دکان و بیرون دکان بودند بنگل و صورت آدم مومی درست کرده بودند اما آدم حقیقی بودند که هیچ کس نمیدانست و مثل موم نشسته بودند و رویا عواد و توی دکان خود انگلیسی هم روی صندلی نشسته روزنامه میخواند و غرق در روزنامه بود برادرش داشت که او از جانب این انگلیسی این اسباب و متعه را تا شام میگرد و می پندید و میخواست بجز دکان دار هم بی عروسکهای مومی آورد و در مومی این انگلیسی کوکت میکرد و این آدمها مثل موم برخاسته و میرقصیدند یکی که تمام میشد یکی دیگر میآوردند از بسکه این انگلیسی روزنامه بخواند یکی از این عروسکها در بین رقص خودش انداخت

روی روز نامه انگلیسی پاره کرد مرد که از روی کج خلقی برخواست و گاهی باین عروسکت کرده نشست
خلاصه آخر عوسکهما در پکت دکانی که وسط بازار بود صاحب دکان پرده اش را پس کرد و یکد خمر بسیار
مقبولی را که اینجا استاده بودند نشان این انگلیسی داد و او خیلی تعجب کرد بعد انگلیسها رفتند و صاحب دکانهم
در ب دکان را بسته چراغها را خاموش کرد و رفت همه که رفتند دختر آخری که در دکان وسط بود پرده را
پس کرده اشاره باینطرف و آنطرف دکان نمود تا ماین دکان روشن شد و عوسکههای مومی همه زنده شدند
بناکرند برقصیدن و ساز زدن و خواندن بوضعیهای عریب و عجیب مثل عالم روحانی و یا آنچه و دختر شاه پریان
که در افسانه با سیکویند با تصور بودند رقص بادی کردند بعد صاحب دکان آمده این وضع را که دید بچاره غشی
کرد و افتاد و آنوقت پرده پایین آمد و باری بهم حوز را برخواست با نواب و لیعهد و زوجهایشان و داع کرد
سوار کاسکه شده آمدیم بسمارت خانه ایران برای دیدن منزل زیمان خان و سمارت خانه ایران و خود
سوپه نهارخانه ایران در موقعی خوب واقع است نزدیک بسمارت دولتی و همین پرا د است زیمان خان
اجاره کرده است اطاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای خوب و در بسلهای این اطاقها تمام اند پرده
و فرش و روی فرش و غیره از اتمعه ایرانی و پارچههای ایران است قطعات زیاده خط استادهای معروف
در اطاقها آویخته اند اسبابهایش همه ممتاز است این عمارت منظر خوبی هم دارد که از بهر طرف آدم بیاید
و نگاه کند این عمارت پیدا است این سلطان و امین الدوله و سایر ملوکین ما هم بودند بعد از خوردن میوه
میوه برخواسته آمدیم منزل احت کردیم (روز دوشنبه بیست و هشتم) امروز
باید از روی رودخانه و انوب با کشتی برویم ساعت بیست بعد از نصف شب با کشتی
از خواب برخوایم امین الدوله با حالت نفاسیت آمد مرض شد که سببه معالجه و اصلاح مزاج خود بمریم باد
برود خلاصه وقت حرکت شد نواب و لیعهد آمدند نشان صورت خود بان را که بابیشان بدیده داده
بودیم بپینه زده بودند با هم پایین آمد سوار کاسکه شده را اندیم برای کنار رودخانه و انوب از جلو
تیار قدیم و جلوموزه و از جلو پارک عمومی که محجر آبن دارد گذشته و از جلو بعضی مدارس و یکسار خانه که این
سربازخانه و بر روی آن پارک عمومیست عبور کردیم از پارک (پراثر رشتند) که شنیدیم که این رشتند در
مسافر اول که بوبین آمدیم در کهنور سیون وین واقع بود و بعد که کهنور سیون را خراب کرده اند این رشتند
نجاتی خود مانده است و در پراثر مردم گردش میکنند که حکم بود بولن پاریس دارد خلاصه را ندیم
نایدیم در رودخانه و انوب کشتی بخاری که روی رودخانه میر میکت حاضر کرده و پلانی نشکی ساخته
بودند که از روی مل جویی داخل کشتی شدیم اسم کشتی (ایر دین) است نزدیک است باین کشتی یک پل
ای

از محاصره دین برمی گشتند مجار با آنها را شکست دادند بعد از شهر گران (وینگراد) را دیدیم اینجا
 که رسیدیم آفتاب غروب کرد این شهر دست راست رودخانه واقع است در سلسله روبرت دان و
 اینجا بنا کرده و محل سکنا ی پادشاهان مجار بوده شکر سلطان سلیمان خانونی عثمانی اینجا در ۱۵۲۳ هجری
 کردند از گران تا وینگراد مسافت زیاده بود من رفتم بالای عرشه کشتی تماشا می رودخانه و صحرا
 اطراف را میگردم کشتی بکاهی بدست چپ و کاهی بدست راست نزدیک ساحل میشد و کاهی سبقتما از
 وسط میرفت از یک خط میرفت بملاحظه کوهی رودخانه که ناخدا از هر طرف میدانست که در آن
 از اینجا میرفت حالا که از سیاه گران و وینگراد میرویم کوههای اطراف همه بزرگ و باجکل است اما
 جنگلهای کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره بگذرد و آب رودخانه مثل ماری پیچ
 و این چشم آب رودخانه دین وقت عصر صفا و عالم خوشی دارد و دیگر در قلعه قدیمش در روی تپه
 واقع است که حالا آن قلعه خراب شده است و قدما از آن تپه تالاب رودخانه بنا و عمارت بوده
 حالا منهدم شده است و دیگر در قصبه کوچک خوبیت امیر طور اطریش اغلب اوقات میآیند
 در اینجا بای کوچک یعنی که در زیر این تپه واقع است و محل گنجها است منزل میکنند و در پشت
 این قلعه که جنگلهای انبوه است مرال یاد دارد که شکار میآیند کثیرن مال التجاره طرف عصر از لب آب دست
 چپ ماکدشته رفت برای دین بنفاد و اکن بهم بسته بود خیلی تماشا داشت هوا که تاریک شد آمدیم
 باین رفتم با طاق مخصوص خود مان شام خوردیم بعد از شام که از پنجره بیرون را نگاه کردیم دیدم شفق آفتاب
 هنوز روی رودخانه باقی است یک حالت عالم خوبی داشت اینجا دیگر تپه های اطراف رودخانه نام
 شد و باز درختهای بید و سیفندار و تبریزی در طرفین رودخانه دیده میشد کم کم هوا تاریک شد و ستار
 طالع گردیده امداد بصفای و دخانه گردگاه کاهی هم از دور از میان درختها بعضی چراغها و بعضی آنها
 مثل تنقال دیده میشد در وینگراد یک جبری مثل جبر بغداد که بالنگهای بند روی رودخانه بسته
 بودند که وقت عبور ماباز کردند و کشتی از آن میان روشد خلاصه کم کم به بوداپست نزدیک شدیم
 و چراغان شهر بوداپست نمایان شد لباس پوشیده رفتم بعرشه کشتی اول از زیر یک پل آمی که دو پل
 یکی این طرف و دیگری آن طرف رودخانه نزدیک ساحل داشت و بعد از یکپارچه طاق ایستگاه که ستر
 سرزده بودند خیلی پل عظیمی بود که ششم بعد از یک پل دیگر که مثل نوا و نیجه است و فرقیها آن پل
 بنوس بلند و میگویند عبور کردیم دست راست ما شهر {بود} و دست چپ شهر {پست} بود
 و منزل در پست است و این دو شهر را دوف از هم جدا کرده است کشتی رسید با سکه شهر بود و نخته
 در ۱۵۲۳ هجری

که از نو آیدیم بیرون شهر بسیار خوبست و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از مردوزن و کمال
 ادب ایستاده بودند و بهوراجی کشیدند سر باز و موزیکان چمی و سوار زیادی از دو سمت راه ضعیفه
 بودند رسیدیم بشاهزاده که همش (آرشیدوک ژرف) و حاکم نظامی قشون (توی توپال) یعنی
 قشون ردیف مجارستان است دست دادیم و خطابه تفریر کرد و از فرار یکدیگر میگفتست و دو سال
 که او را اینجا فرستاده اند که قشون سرحدی اینجا منظم ندارد و یک عمار سلطنتی هم در اینجا است که در تجارت
 منزل دارد و وزرای اینجا که سه چهار نفر بودند با چند نفر جزال معرفی کرد بعد از جلوی یکدسته سرباز گذشته
 من و شاهزاده و امین السلطان توی یک کالسه نشسته را ندیم برای منزل که بوتل است اسم بوتل
 لادن انگلیست) یعنی کلیس است شهر بسیار تیزشکی است عمارتهای پنجه تبه و پشت با عماراتی خیلی بلند
 ساخته اند ما رسیدیم به بوتل دو سته مرتبه است و عمارتهای مالی دارد آیدیم با طاق مخصوص و ما
 شاهزاده همه جا همراهی کرده تا ما را با طاق رسانید و قدری صحبت داشته رفت بعد خوابیدیم اگر
 چه تفصیل شهر و آبادیهایی کناره رود دانونب نوشته شد ولی محض مزید توضیح این چند سطر را هم بنویسم
 شهر گران که بزبان مجاری آستوگام) میگویند در ساحل دست راست دانونب و مقابل آن در ساحل
 چپ رودخانه شهر (پادگانی) واقع است شهر با کانی تقریباً شش هزار نفر جمعیت دارد در سال
 ۱۸۶۹ وقت ثورش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر نقبون اطرش شکست سانیده
 چند سبای مجار در این شهر است شهر گران تقریباً شانزده هزار نفر جمعیت دارد و چنانکه اشاره کردیم این
 شهر مسکن ارشوک مجارستان است کلیسای بسیار بزرگی که در این شهر است تقریباً سی سال قبل ازین
 با تمام رسیده است در مجارستان بعد از پادشاه ارشوک اول شخص است و تاج سلطنت را در
 شهر بوداپست و پسر امپراطور میگذارد و در خانه گران در نزدیکی این شهر به دانونب میریزد و بهین مناسبت
 این شهر را نیز گران نامیده اند این شهر دو سته و پنجاه کیلومتر از وینه مسافت دارد و مجاری رود
 از وینه تا اینجا بسیار شیب است این است که حرکت سفاین درین مسافت خیلی سریع است و از
 گران تا بوداپست چهل و شش کیلومتر است در شش سبجی عثمانیها این شهر را از مجارها گرفته و مدت
 پنجاه سال در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشته
 تا در سال ۱۸۵۳ سبجی عساکر اطرش مجارستان دوباره این شهر را از عثمانیها پس گرفته اند و در وقت
 موقوفات کلیسیا که سالیانه باین ارشوک میرسد تقریباً معادل یک میلیون فلورین است که تخمیناً
 معادل دو سته و پنجاه هزار تومان پول ایران باشد (دو سته و شصت و هشت و نیم)

نویخته ام) صحیح در بوم لارن و اکثره شهر بود است از خواب برخاستم و شب چون
شب وارد شدیم وضع پلها و امینه این شهر را درست نوشته بودیم حالا صحیحاً بنویسیم این شهر پل
اهنی دارد که یکی از آنها را (سومسپاندا و) یعنی پلی که پایه ندارد و پایه در کنار رودخانه دارد
میگویند و ضعیف این است که در برج بزرگ با سنگ در دو طرف رودخانه ساخته اند نوی آب که
نزدیکت بکنار رودخانه است و این پایه بآن پایه که خیلی مسافت دارد پل اهنی کشیده اند چون
این پل خیلی طولانیست و قوت لازم دارد از این پایه با بایخچه با بعضی سباب دیگر قوت داده
پل نگاه داشته اند یک پل دیگر دارد که آب صاف سطح کفش انداخته و خیلی بلوغت است بهشت بار
دارد یک پل بزرگ آهنی نیم آخر شهر است بهمان سمت که آب جریان دارد و خیلی مسافت باین پل
دارد و خیلی بلوغت معتبری است که راه اهنی که از اینجا بویه میروند از روی این پل میگذرد اصل شهر و آباد
و عده عمارت در پست است بود که کوچک است عمارت سلطنتی در بود روی یک پشته خیلی خوش منظر
واقع است و یک قلعه هم بوضع قدیم که چهار گوشه اش برج دارد و روی یک پشته خیلی بلند می که مشرف
بر رودخانه و روی عمارت سلطنتی است در بود و میباشد دکانین معتبره و کوچه های خوب در پست
مقبره کل با بهم در بود است اطراف عمارت سلطنتی در بود در حست و جبل و خیلی با صفا است عمارت
چند مرتبه است بچره بایش از نک نبرده بودند از جگوه داشت بروقت اعلی حضرت امیر بطور اینجا میبایست
در آن عمارت منزل میکنند حالا مشغول تعمیر اینجا هستند فردا قرار است برویم اینجا را تماشا کنیم این کل با با
مقبره اش و بود است در ویش لا بوری بوده در عهدیکه سلاطین عثمانی با اینجا مسلط بوده اند در اینجا متوقف
بوده و عثمانیها خیلی باین در ویش اعتقاد داشته اند و قی که مرده است برای او مقبره ساخته و در عهد نام
که میبایست اطرش و عثمانی بسته شده نوشته اند که این مقبره را احترام کنند و تعمیر نمایند مقبره پست عمارت
سلطنتی واقع است که از اینجا پیدانیت در حقیقت شهر بود روی پته و دره واقع است و در دامنه آن
بزرگی که قلعه روی آن واقع است از سمت رودخانه اش که پرت کاها و سنگهای بزرگ زیاد دارد
نوی آن سنگها خانهای کوچک متعدد تا پای دامنه ساخته اند و اطرافش منبر است در دامنه های دیگر این
پته هم تمام خانه و عمارت است و در دامنه پته عمارت سلطنتی هم از همه طرف خانه ساخته اند که خانه
شهر همین است که در این دره با و دامنه با واقع است شهر پست هم بعضی دته و پته های کوچک دارد
مکرر نمای شهر پست زیاد است اما کوچک از مکرر نمای شهرهای دیگر است کالسکه با و تراموهای این
شهر هم کوچک از کالسکه با و تراموهای شهرهای دیگر است اهالی اینجا بعینه مشرق زمینی با هستند هیچ

بفرنگیها ندارد و دیت و علقشان خیلی بیشتر از بعضیها شبیه است و معلوم میشود که اصلا ملت مجاز از ترکستان
ایجا با هجرت کرده اند که از بعضی فرنگیان نیستند زبان اینها هم کلی مجاری است که هیچ دخلی زبان المانی
و سایر زبانهای فرنگ است و خیلی شبیه است به زبان ترکی آذربایجانی مثلاً مجاریها سبب الما میگویند
ترکها هم الما میگویند و همچنین خیلی لغات دارند که شبیه لغت ترکی است خلاصه امروز قبل از نهار خیلی
نارزد و فرا کلیس که مدتی در طهران بود و حالا ما نورایجا است بحضور ما آمد قدری با او صحبت کردیم در نظر
قدری زبان فارسی تحصیل کرده بود اما حالا فراموش کرده خیلی کم میداند بفرانسیز خیلی با او حرف زدیم و هر
یک کس (در کوچه اندر اش) است گفت اندر اش با تقاصد عظیم اطرش بود و خیلی او را دیده بودیم اما
حالا صدر عظم نیست ناخوش است و توی خانه اش نشسته خلاصه نهار خورده یک ساعت بعد از ظهر سوار شده
یفتم با کامی اجاره اکادمی تمام حاضر بودند یک مردی در اینجا دیدم که قد کوتاه و ریش زرد رنگ
چشم کوچک تنگ و روی سرخ چین داری داشت آمد جلو ما ایستاد تصور کردیم میخواهد و حضور ما
خطبه زبان المانی یا اطرشی یا فرانسوی بگوید در نهایت فصاحت و بلاغت زبان اطرشی فصیح
که کمتر ادیب و خطیب فارسی بانی با نظور میتواند حرف بزند بنا کرد و چون بدین خطبه فارسی عالی خطبه مفصلی
خواند با کمال تعجب پرسیدیم این کیست گفتند این و امبری معروف است و از شناخته تعارف کردم
حالا و امبری رئیس این اکادمی است درسی سال قبل امبری از نویز که آنجا نرفته بود برای سیاحت ترکستان
و تمام ترکستان از آنجا باز او سمرقند و غیره سیاحت کرده بود ابتدا او را بجهت اینکه فرنگی بوده خیلی ادیت
و آزار کرده بودند بعد کم کم و امبری بنا کرده بود بفران خواندن و شب و روز در چهار ترکخانه نماز و
عبادت کردن و خود را مسلمان خیلی مقدس نموده بود و در نهنگهای مهربانی را در باره او کرده بودند و
بعد از سیاحت تمام ترکستان آمده بوده است بخراسان پیش مرحوم حسام السلطنه که در آنوقت حاکم
خراسان بوده است از اینجا هم بفران آمده است که او را دیده بودیم و شناختیم کنایی هم در شرح سیاحت
و مسافرت خود نوشته است که شمش (ف درویش) است یعنی درویش و روحی و حالاً ندانست
در اینجا است و رئیس این اکادمی میباشد کیفر آدم سپیل کلغت رنگت زرد و پراهم دیدیم که لباس مجاری
پوشیده بود و فارسی حرف میزد از و امبری پرسیدیم این کیست گفت از ابل قهقرات حیوه است
و قتی که در حیوه بودم این شخص پیش من بود و با خودم او را با اینجا آورده ام شمش ملا اسحق است زبان المانی
هم خوب یاد گرفته است خود مان هم با ملا اسحق قدری حرف زدیم فارسی را هم خوب حرف میزد و میگفت
ما هم را هیچ تغییر نداده ام خلاصه از پله بار فینم با لایبرای نمانشای اکادمی عمارت بسیار عالی است اول

داخل طاق کتابخانه شمیم طاق بزرگی است و الا نهائی متعدد دارد که پشت قفسها کتاب چیده اند
 بعضی کتابهای خطی و چاپی بخط و زبان فارسی هم روی نیمبر چیده بودند از قبیل کتاب حافظ چافنی خط خلیق
 و تفسیر قرآن چاپی و شاهنامه خطی و اشعار این کتابها بعد از نقاشی کشیده ایم با طاق پرده و در این طاق
 پردهای نقاشی است این پردها از استر بازی بوده که استر بازی بکت وقتی در اسلامبول الحجی بوده و
 طبله نواز دولت داشته وقتی که مرده است دولت این پردهای نقاشی را از اولاد و بستگان او خرید
 پردهای خوبی است کوچک و بزرگ همه نوعی دارد و میگویند دولت استر بازی هم تمام تلف کردید
 و معلوم نیست چو شده است خلاصه چون وقت شد ششم پردها را اجمالاً تماشا کرده و ریکت گالری هم
 پردهای نقاشی بود آنها را هم دیدیم بعضی محبته های نیم تنه هم از مرد و کج و غیره از سلاطین و صاحب منصبان
 بزرگ مجاری در پنجاه خطی بود بعد آیدیم پایین سوار کالسکه شده رفتم برای موزه جمعیت زیادی هم از اهالی
 شهر نجاب جمع شده بودند و ما را و اعمی کردند عبارت و عایشان این است که میگویند *الای* یعنی *الین*
 و معنی *الین* بزبان مجاری یعنی زنده باد خلاصه رسیدیم بکت میدانی و رفتم درب موزه بپایه شدیم
 رئیس موزه آمد جلومردیست ریشش امیر باشد لباس مجاری پوشیده بکلاهش پر زده بود حقیقه فیروزه و
 کمر فیروزه و گردن بند فیروزه داشت یکجمله پوست بره پوشیده بود تمام لباس مجاری پوشیده بود مترس
 شد و بعضی از نو ساد نقاشی معتبره و علمار که حاضر کرده بودند معرفی کرد و افاد جلورفتم داخل موزه شمیم
 عمارت عالی است مرتبه تختائی و فوقانی دارد و در این موزه پردهای نقاشی بسیار ممتاز کار نقاشهای مجاری
 و غیره بود دیگر رنگهای معدنی و صدف و بعضی اشیاء قدیمه مثل نقش کپوره که در همین جا پیدا کرده اند
 از عهد قدیم است که تنها استخوانش باقی مانده دیده شد چون وقت کم داشتیم و باید بمبزل مراجعت
 از آنجا شاه زاده سیاید با تفاق برویم بحجزیره بقدر نیساعت طول نکشید رفتن ما بموزه زود مراجعت
 کردیم پردهای موزه بسیار قیمتی و ممتاز است و اغلب پردهای تاریخی خود مملکت مجارستان است
 اسامی نقاشهای معروف این پردها را اینجا که مرده و انهایکه زنده هستند ازین قرار است شخصی که
 زنده هستند (لیگنی) ناصر نقاشخانه (ماد اذاس) نقاش وقایع تاریخی مجارستان (تان) نقاش علی العمود
 (سیکی) نقاش وقایع تاریخی (زیچی) که حالا در خدمت دولت رومیه است (مونی کاجی) مشهورترین نقاش
 مجارستان (ماد اباس) نقاش صورت انسان (ین کتود) ایضاً نقاشی که مرده اند (ماد کو)
 نقاش مشهور یک سی سال قبل این بوده است (بویکی) ایضاً اجزاء موزه که در حضور معرفی شدند (پولسکی)
 نائب موزه که خود ناظر حاضر بود (مسلای) کامیم مقام نایب پیش موزه که لباس مجاری پوشیده بود (مها)

رئیس شیما عقیقه خلاصه آمدیم منزل شاه زاده حاضر بود بقدره دقیقه راحت کرده آمدیم بیرون دست
 شاه زاده را گرفته رفیقیم پائین سوار کاسکه شده را اندیم برای جزیره از بهمان راهی که دیشب آمده بودیم
 رفیقیم باز مردم زیادی بستاده بودند و زبان خودشان بتغیت و دعا میکردند رسیدیم بهمان اسکله که
 دیشب پیاده شدیم بهمان کشتی ایریس بآن تشریفات روز قبل دم اسکله حاضر بود داخل کشتی شدیم
 امین سلطان و مجدالدوله و احمد خان و بعضی از صاحب منصبان فرنگی هم بودند امر وزیر خلاف جریان
 آب سر بالا بردیم از زیر دو پل آهنی گذشتیم این جزیره نزدیکت است در آخر شهر واقع است اسم جزیره
 منادگویت است این جزیره ملک پدر شاه زاده بوده حالا را ثا بخود شاه زاده رسیده آبادی
 هیچ نداشته خود این شاه زاده اینجا را آباد کرده است از وسط این جزیره یک چشمه آب گرم معده
 زیادی بیرون میآید که شاه زاده سر این چشمه حمام خوبی ساخته و مردم اینجا میآیند استحمام می کنند
 و محال قدرت خداوندی است که در وسط رودخانه و افونب که آب شیرین دارد چشمه آب شور
 بیرون بیاید جزیره خیلی نزدیک است اما چون کشتی نمیتواند نزدیکت بماند باید یک دوری بزنیم
 تا کشتی برسند بجای معینی که باید پیاده شد باین جهت ده پانزده دقیقه طول کشید تا کشتی دور زد و رسیدیم
 باسکله جزیره پل خوبی درست کرده بودند و گل زده و پارچه قرمزی روی پل کشیده بودند جمعیت
 زیادی هم از زن و مرد در جزیره پیش از ورود ما حاضر و جمع شده بودند پیاده شده از وسط این جمعیت
 رفیقیم رسیدیم به حمام از پله ها پائین رفیقیم توی کوکورد شدیدی میآید که نمیشد توقف کرد قدری اینجا
 از چند دالان و حوضها گذشتیم و تماشا کردیم خوب حمامی ساخته اند خود شاه زاده این حمام را بنا کرده
 و اجاره میکند و شبیه به حمامهای بادن باد است آب گرمی است سر چشمه این آب توی حمام
 نیست بیرون حمام روی یک پشته در کنار رودخانه واقع است که آب از اینجا بیرون میآید اینجا
 درست کرده اند که این آب برودخانه میریزد و از بالای آن پشته منبع این حوضهای حمام را درست
 کرده اند خلاصه از حمام بیرون آمدیم از این حمام الی سر چشمه بقدر دو سبب قدم راه است از حمام بیرون آمد
 رفیقیم بهر چشمه یک تریزینی بود در اینجا شیرابی داشت و یک پیرزنی اینجا ایستاده بود که شیر را باز میکرد و از
 آن آب در کیلا سها نیکه اینجا بود ریخته مردم میداد و میخوردند یک کیلا س آب هم بر کرد و او بمن خوردم آب
 خوبی بود طعم آب گرمای خوب داشت از اینجا بیرون آمده خواستیم بالایی تپه که چشمه اینجا بیرون میآید
 چون پله های زیاد و میخوردیم و آمدیم در ترازموه که شاه زاده مخصوص این جزیره درست کرده است که این
 حمام مردم سوار شده میرند بغروه خانه و سوارانی که در آخر این جزیره است ما هم سوار شده را ندیم خیلی

خوب و کالسه راحتی است در این تراسه صد نفر آدم را یک سب میبرد و در این جزیره را در طرف
 یک ساعت آدم پیاده طی میکند زمین این جزیره تمام جنگل است و چمن و سبزه گلکاری خوبی شاه زاده در جلو
 این تمام کرده است خلاصه رسیدیم بقوه خانه جمعیت زیاد می اینجا جمع شده بودند چنانکه نوشتیم اول
 مجار کو با هیچ از جنس فرنگی نیستند سگ فرنگی ولی جنبه شرف زمینی هستند اما زن خوشگل و آدم بمقول
 که جنبه قوی اینها پیدا میشوند خیلی تعریف و تشویق هستند به رنگسایهای خوشگل در اینجا چند نفر از این نوع زن دیدیم
 بعد داخل قوه خانه شدیم میرای متعدد دیده و عصانه حاضر کرده بودند سر میز نشسته عصانه خورده و درخواست
 آمدیم بیرون باز مردم تماشا می کردند یک با جمعیت کردند این دفعه از یک راه خیلی بزرگی که هیچ دخلی برای که
 آمده بودیم نداشت و بعد رسیدیم قدم زیاد در میخند ما را بردند یک اسکله دیگری بود چرخ بی بمقوله دست
 کرده بودند کشتی ابرام اینجا آورده بودند از اینجا سوار شدیم این راه آهن و بندر خیلی نزدیک بود از پلکو
 پل آهنی سوار شده را ندیم برای شهر چون وقت داشتیم و رفتن تماشا خانه و بر منی شد گفتیم با کشتی برویم
 تا آخر شهر اینجا بار که هیچ ندیده ایم تماشا کنیم و را ندیم از شهر بود و عمارت سلطنتی و قلعه قدیم که قوی آن سنگها
 خانه های مکتک کوچک ساخته اند که ششم شهر بود دست راست واقع بود و از طرف دست چپ از
 شهر است و از جلو همان خانه منزل خودمان که ششم رسیدیم یکایک بقدر هزار ذرع راه را از سنگ دیوار محبت
 محکم کشیده اند که آب اینجا بارانیکه در این هزار ذرع که که ششم باز هزار ذرع را از لب رودخانه تا بالا بانگ
 پله درست کرده اند و بالای آن پله ها چادرهای مکتک مثل چتر زده اند که زیر آنها داینها میوه و سبزه
 آلات و بعضی چیزهای دیگر که از دواست و شهرهای دیگر با کشتی اینجا می آورند و اینجا میفرستند اینجا هم عبور
 کرده از شهر که ششم شهر است شهر معتبر است رسیدیم با خرنه و از پل آهنی که از روی آن راه آهن میگذرد
 گذشت رسیدیم بده (بود الکت) این ده در دست راست رودخانه از دور نمایان بود و از طرف
 ده بود الکت ده حمزه یک است که این اسم بان ده از زمان تسلط عثمانیها الی حال باقی و برقرار است بعد
 برگشتیم آمدیم منزل احت کردیم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر بخواسته باشاه زاده در کالسه نشسته
 رفتیم برای تیار از کوچه اندر شای عود کردیم این کوچه از کوچه های بسیار خوبست و از کوچه های خوب فرنگستان
 محسوب میشود عرضش هفت ذرع و طولش دو هزار و پانصد کیلومتر بسیار خیابان عالی است طرافش
 خانه های ممتاز رفیع چندین مرتبه دارد چراغهای خوب درین خیابان است و بسیار پاکیزه و تمیز است
 اغلب خیابانهای پست بن و عریض است بخصوص این خیابان که خیلی تعریف دارد و بعد رسیدیم بخبردار
 نظر جمعیت در اطراف ایستاده بودند و متصل ایستاده بودند یعنی عا می نمودند خلاصه رسیدیم برینا تر

جلو نیار میدان گاه خوبست پیاده شدیم بسیار تیار عالی است پله های مرمری که پاره و دست اندازی
مرمر نما دارد و راه پله اش بسیار راه پله ممتاز عالی است رفتم بالا داخل تیار شدیم خیلی تیار فنکی است
مثل تیارهای خوب پاریس و انگلیس و روس است نوی تیار از اطلاعات بسیار خوب نازک فنک
کرده اند تمام چهل چراغند و دیوار که به آن کار است در لوله های تیار نه نهایی بسیار خوشگل خوب شسته بودند
دو سه پرده بالا رفت رفاقتها و بازی که بای خوب خوش لباس ممتاز داشت یکرقاص ایتالیائی بود
اگرچه خوشگل نبود اما خیلی طنز و خوش قامت و خوش حرکات بود و در علم رفاقتی خیلی مهارت داشت سالی
شش هزار تومان او را اجیر کرده اند که در اینجا میرقصه خیلی با بنیای خوب کردند و در بین پرده ها که می افتاد
بر خواسته میآمدیم چرون بستنی خورده دوباره میرفتم نوی تیار بازی که تمام شد بر خواسته آمدیم منزل شام
خوردیم ابن السلطان و عزیز السلطان و سایر ملترین در تیار بودند (مذاهب مختلفه ابالی مجارستان
انگلیز است کاتولیکی حبیب و چهار کور) (پرودستانی شش کور) (یهودی ششصد هزار نفر) (عربی
جمعیت بود اپست چهار صد هزار نفر است که بنیاد و دو هزار نفر از آن یهودی هستند) (اسامی سخا
که در اینجا طاقت و معرفی شدند این قرار است (ارشد و لک ژوزف) (این ارشد و لک ژوزف
ارشد و لک ژوزف پالاتن سابق مجارستان است پالاتن لقبی است که از (ویس و ا) بالاتر است
و حالا این لقب موقوف شده است پدر این ارشد و لک سی و دو سال است مرده است
کنت پناچیچ) جنرال سواره فرمانده کل فئون مجارستان (گابود و فادوس) وزیر تجارت
و کیرل (وزیر مالیه) (کنت فلکی) وزیر داخله (جمه دار کشتند غره محرم الحرام شش
امروز شاه الله باید در ساعت نه بعد از ظهر سواره آهن شیده برویم به دلاچوسکی که سرقدما بین
اطرش و روس است و در خاک لیسان واقع است هزار را منزل جزویم یک ساعت بعد از ظهر باید
برویم بدین شاه زاده در ساعت معین سوار کالسکه شده از روی پل آهن حلق را ندیم برای منزل
شاه زاده که در بود است از روی این پل دم راست می رود به تونلی که این تونل از عهد قدیم کنده اند
و روی آن عمارت شاه زاده و بعضی خانه های ابالی شده است بسیار تونل معتبر است طول بن طول ششصد
ذرع است و عرضش تقریباً ده ذرع ارتفاعش هم تقریباً ده ذرع است طاق تونل بهم با جهر ضربی زده اند
آخر تونل میرسد به محله بای آخر شهر بود بر کس هم داخل بن تونل شده از آن زیر عبور میکنند از او پول میگیرند
یک آدم این طرف و یکی آن طرف تونل رسانده است که از مردم پول میگیرد هر چه هم پول میگیرد به جهر
خود شهر میرساند که در سال نقد نیست مگر فلورن که تقریباً پنجاه تومان پول ایران است این مگر باید

شهر میوه خلاصه مار توی توغل زفته از راه دیگر می که حج حج بود و میرفت تا عمارت شاه زاده رفیقیم بالا رسیدیم بیک میدان کاهی که خانه زیاد می اینجا بود از اینجا گذشته رسیدیم بدرب عمارت شاه زاده عمارت شاه زاده بعمار سلطنتی نزدیک است عمارت وزارت جنگ مجارستان هم در پهلو می عمارت سلطنتی واقع است در ب عمارت شاه زاده پیاده شده از پله بار رفیقیم بالا عمارت کوچک محقریت اما خوب عمارت میل و اسباب خوب دارد رفیقیم توی طاق باشاه زاده نشسته قدر صحبت کردیم شست شاه زاده علامت زخمی داشت که معلوم شد در جنگ آخری اطریش با روس در مقدمه سادو که شاه زاده در قشون اطریش جنگ میکرد کلوئه بدش خورده ششش معیوب شده است خلاصه بعد از قدری نشستن برخاسته آمدیم باین رفیقیم باغ جلو عمارت سلطنتی که فرنگها اینجا را رسا محتبانی میگویند اینجا کردیم بگردش کردن این ترانس خیلی خوش منظر است از یک طرف نگاه میکرد بجزیره مار که ید که دیر در زفته بودیم و برو دخانه دانبوب و از طرف دیگر نگاه میکند باز برو دخانه دانبوب و کشتیهایی بخار توی رودخانه و از یک طرف منظر شهر است و باغات و خانه های شهر و کوچه های پشت شهر دارد و خیلی خوش منظر است وقتی که نگاه میکردیم بیک کلیسائی نظیر مان آمد که خیلی کلیسائی بزرگ عالی است و دو مناره بسیار بزرگ دارد که دورش بهم چوب بست کرده و مشغول ساختن منار با بود و ند شاه زاده میگفت دوازده سال است که این کلیسارا بنا کرده بسیار زنده و هنوز ناتمام است این ترانس باغچه بندی و گلکاری و درخت هم دارد عمارت سلطنتی که در وسط این ترانس روی تپه واقع است عمارت بسیار بزرگ چندین مرتبه دارد عالی است از یک طرف که بدانبوب نگاه میکند و پوارش صاف است و دیوان دارد و از یک طرفش دو ضلع جلوایده دارد و دو عمارت را گردش کرده از یک دالان طولانی که با چوب شبکه درست کرده اند گذشته رفیقیم از طرف عمارت که چشم اندازش بیک دره ایست که خانه های رعیت بود و در اینجا سکنی دارند یک محله جمعیتی است و این محله را محله سرب میگویند و قنیه عثمانها مسلط بر بستان بوده اند اینها فرار از اینجا اینجا آمده و یک محله آباد کرده اند و زبانشان هم سرمیست و فقط ستر حرف نمیزند یک محله دیگر هم از طرف محله سرب است که موسوم بکرسین و سکنه این محله آلمانی هستند و زبانشان هم آلمانی است و خلج بجا ندارند مقبره کلن با هم از دور مثل مقابر امام زاده های ایران روی یک تپه از مقابل پیدا بود بعد باین آمده سوار کالسکه شده آمدیم باین رفیقیم توی توغل تا آخر توغل زفته از طرف پرون آمده بعد برگشته آمدیم از روی پل معلق آمدیم بشهر است و را ندیم برای سربازخانه در میان هوا که در آخر شهر است واقع است زکوچه اندازش گذشته و از مندان اکنون که بعضی هشت زوایه است

هستان

عجور کردیم وقتی که از خانه شاه زاده بیرون آمدیم از یکت در خانه بسیار عالی که ششم از شاه زاده پرسیدیم خانه کیست گفت خانه (کنت لونی ای) است که مرد بسیار دولتمند است و در (توانسل و کنت) و سایر جاها املاک و عمارات زیاد دارد و حالا هم خودش رفته است به توانسل وانی از شهر و محلات اخر شهر گذشته را ندیم تا رسیدیم پارک عمومی که پارکی بزرگ و مثل توانسل پاریس جانی است دریاچه دارد و وسط آن فواره میجهد از اطرافش هم فواره بایستاده در و بجوش دارد جنبانهای وسیع طولانی دارد خیلی پارک بزرگی است از اینجا هم گذشته رسیدیم به جنگلی که نمائش دخت چهار بود از اینجا هم گذشته راه زیادی را ندیم تا داخل صحرا شده رسیدیم به رازخانه پیاده شدیم صاحب منصبها آمدند جلوتر رفتند میر (حاکم شهر) هم حضور داشت آمدیم بوسط سر بازار خانه که اطرافش حجره های سوار با است میدانگاه بزرگی است و در وسط آن بستاده بشپور کشیده اند از بالا نمای سر بازار خانه بقدر چهار صد و پنجاه سوار بیرون آمدند و از جلو ما گذشتند شوق کردند قدریکه شوق کردند گفتیم اسب دو اند ند بعد سوار با دفته کرده از جلو ما گذشتند و ما سوار کالسکه شده مراجعت کردیم اسامی صاحب منصبان و اشخاصیکه در اینجا دیدیم ازین فرار است (جنرال پاچوچ) مرد پیری بود سیل بلندی داشت دست راست هم از بچ داشت در جنگ آخر سادو از گلوله توپ پرو سها و سفتش افتاده است (جنرال جمر) فرمانده در میان که سواره را فرمان میداد و صاحب منصب قابلی نظر آمد (کلنل ایلش) { کابیتان بی (بی) } تاکهای کنار رودخانه و انوب در مجارستان ناخوشی صنایع و تمام کرده است چنانکه از حاصل انکور که شراب آن می ساخته یکبار ده دست کشیده اند و جای ناکستار را روز آمدن بود است هر کجا در کنار و انوب می دیدیم از دست داده اند گشتی بخار زیاد دی در و انوب متصل کار میکنند و متصل بار و مسافر می آورد و میر چند گشتی بار گشتی امی بندند بیک گشتی بخار و میرانند در ساحل شهر بود است همیشه بقدر یکصد فروند گشتی بخار لشکر انداخته است خلاصه از سر بازار خانه دیگر بمنزل مراجعت نکرده یکسر رفتیم بپارک سیرک هم نزدیک سر بازار خانه پهلوی دریاچه پارک عمومی واقع است در سه چهار سال قبل درین پارک عمومی یک کسپو ریسونی ترتیب داده متاع آورده بودند حالا بعضی از انیه آن کسپو ریسون از قتل گشته و بعضی عمارات دیگر باقی است خلاصه رسیدیم بپارک پیاده شده و یک دوری زده آمدیم روی صندلیهای مخصوص خودمان که در پله سیم وسط سیرک بود ششم سیرک محقر است سفش با تخته پوشانیده اند مثل سایر سیرکها مدور است عمده جات سیرک مشغول بازی شدند و اسب آورده بازی کردند همان بار بیاینگه در سیرکهای دیگر دیدناؤ

آنجا هم در آوردند چنانکه تازی داشت یکی کت اسب سمندی دیدیم بال دم سیاه شاه زاده می گفت
 این اسب مال من بود و من به دیر کترین سیرک تعارف دادم بسیار اسب خوبی بود باز بهائی عز
 که مثل آدم که تربیت شده باشد این اسب هم بازی میکرد خیلی خوب تعلیم گرفته بود از مسافت یاد
 بعد زده ذریع میرید بحال غایت را داشت یکی هم خرس سیاهی بود که مثل آدم لباس و شلوار پوشیده
 و همان طور که آدم روی اسب بازی میکند و از آن خاها پیرون میبرد و میاید باین و میبرد روی
 این خرس هم همانطور بی صدر روی اسب بازی میکرد و پالین میبرد و روی اسب میجست و از کمان با
 بیرون میرفت خیلی غایت و تماشا داشت آخر هم که بازی تمام شد چوبی بدست خرس دادند و با
 دو پا جلو افتاد و از توی مجلس بیرون رفت بعد از تمام بازی برخواستند مستقماً آمدیم بمنزل شام خوردیم
 امشب باید از خواب حرکت کنیم ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتم گاراه آهن که برویم به دلا
 چوگی سرخه اطرش و روس که در گالیسی قمت لیستان اطرش واقع است شاه زاده حاکم نظام
 مجارستان آمد بالا با هم رفتم از عمارت پالین کالسه که اسی شته را دیدیم با اینکه شب بود با جمعیست
 زیادی در طرفین راه الی گار که مسافت زیادی بود ایستاده بودند و دعا میکردند تا رسیدیم کار
 از جلو صف سر باز گذشته بر شتیم و رفتم توی رن ملرین هم همه جا بجا شده بعد از ده دقیقه بر اه افغان
 تا به سنایون که رسیدیم بیدار بودم (دو پنجش کنند دو غیر محترماً) در ساعت
 هشت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم هنوز در محکمت مجارستان بودیم قدری که رفتم
 با سنایون و کوسی رسیدیم کاه صبح و کوه کرده دیدیم یک شبنی است تا چشم کار میکند و ره و تپه
 و کوه و آب و چشمه و گل سبز و چمن است و خط راه آهن از دره واد پلهها میگذرد که روی دره باخته
 اند از چهار تونل محتمل که شتیم که بر یکی هفت دقیقه طول کشید تا پیرون رفتم نام کوها جکل سرو است و
 مه و بار است باران زیادی هم باریده طراوتی فوق العاده به او صبحرا بخشید مسافت زیادی را اند
 تا رسیدیم بهر حد محکمت گالیسی لیستان اطرش کوها نام شد و این کوها سرحد میان مجارستان
 و گالیسی است خاکت گالیسی جلگه است چمن گاو و مادیان و قازهای سفید توی چمن سبز بچرخند و گلهها
 گله گله در چرا بودند حاصل زراعت مجارستان را و اینجا با تازه وروایکند و بهنطور که میفرستیم
 من بنارادر ترین خوردم تا رسیدیم بنهر لامبرک در ساعت سه از ظهر گذشته رن در کارا ایشا
 دسته سربازی با موزیک و بوق در کاره صف کشیده بودند حاکم و شاه زاده سروا قشون این ناحی
 و بزرگان حاضر بودند رفتم پالین از جلو صف نظام گذشته سر باز واد فیلد کردند بعد رفتم با طاق کار
 شاه

بنج
 سحر

شاهزاده و حاکم روسای قشون و اعیان شهر معرفتی کردند شاهزاده سردار پیراست و بسیار شایسته
دارد بشاهزاده نورالدین میرزای سپهر ملک آراسی مرحوم فوه خاقان مغفور فتحعلی شاه شمس (پهلوی)
یکلوم دو و دو نامبرغ) است که از شاهزادگای و بر سرغ میباشد که در خدمت دولت اطیش
و قشون کالیسی سپرده باو است (جنرال قاپمی (جنرال گوپ) کنت با دینی) حاکم شهر
لیونتان جنرال و اقات) در کار برای ملتزمین ما میرزا چیده بودند موزیکت هم میزدند بعد ترن بره
براه افتادند ساعت نه رسیدیم به پوت والاچسکی اینجا متعلق بدولت اطیش و سرحد خاک
مجارستان است از اینجا هم یک ربع ساعت که باراه آهن میرود به والاچسکی برسیم رسیدیم یک
استایونی که شمس تار نوئل بود حاکم شهر و بعضی از اعیان و دسته سرباز در استایون حاضر
و ایستاده بودند باران هم میآمد و دیگر پائین رفتیم در لب و اکن معرفتی شدند چند نفر از بزرگان استا
و مجاریها آمده بودند که لباسهای غریب و عجیب حجار را پوشیده بودند خلاصه در پوت والاچسکی
قدری و اکن ایستادند و روکن نگاه کرده دیدیم امیرال پوف و میرزا محمود خان و وزیر مختار و شلگف
و یک کلنل جوان خوب خوش قامتی که همیشه شلگف است که او را هم بجای کلر فرستاده اند در
و اکن ایستاده اند از ملاقات اینها خوشوقت شدیم و با امیرال تعارف کردیم میرزا محمود خان
آمدن قوی و اکن قدسی با او فرمایش کردیم و بعد ترن حرکت کرد امیرال و سایر همراهان او هم در همین
جا بجا شدند و در اندیم بعد از یک ربع ساعت رسیدیم به والاچسکی اینجا سرباز و موزیکانچی جمعیت
زیاددی ایستاده بودند موزیکت زدند باران هم در نهایت شدت میبارید همان داربازی دولت
اطیش تا مادر و اکن خودسته آنها را مرخص کردیم زیمان خان وزیر مختار مقیم وین و وزیر صنایع هم
آمده مرخص شدند و وزیر صنایع یک ماهی معالجه چشم خودش را نموده دوباره بطهران مراجعت خواهد کرد
آنها که رفتند ما هم پائین آمده از جلو سرباز ما گذشتیم و داخل اطاق کار شده از در دیگر اطاق بیرون رفته
داخل ترن دولت روس شدیم همان ترنی است که وقت آمدن سواران بودیم رفتیم در و اکن
بار که جلو آمده است حالا باید در اینجا داخل این ترن بشود بار هم زیاد است و درین ترن نمیکند
بالاخره این سلطان بار بار او قنمت کرده یکی را در همین ترن جاداد و قنمت و یکرا اداد که از راه
اوسا و دریای سیاه ببرند به قنقلس و در اینجا نگاه دارند تا ما برسیم از حالا تا چهار ساعت از نصف
شب گذشته هم ترن در اینجا توقف دارد و آنوقت حرکت خواهد کرد که شش ساعت میشود خلاصه ساع
ترن حرکت کرد از خاک اطیش که خارج شدیم بجاکت همین روس رسیدیم (دو و دو جمعیت توهم)

شت ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم و ابراست خود در نهایت شدت
 بیمار در و سهامی گفتند ته و راست که باران به بطور متصل مبار و این باران برای راه آهمن بدست
 مخصوص آهمن اینجا که اغلب جا باراه تومی دره افتاده است اطراف این دره بلند است و تماش
 خاک دستی ریخته اند و رومی این خاکها را نه سنجین کرده اند نه سبزه دارد که مانع از شستن گل و ریختن
 ذمی دره باشد باران این گل را میآورد و تومی دره و راه را خراب میکند خلاصه ترین آهسته حرکت میکرد
 و ساعتی سه فرسنگ بیشتر میرفت در یعنی که از تومی یکی از این دره ها میرفتیم یک دفعه دیدیم ترین در جانی که
 نباید بایستاد و بخت کرده فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد واکنی که امین غوثی بمردالدوله و کلنل همایه
 نمران از دیکی از عرادهای آن از رایل خارج شده روی خاک افتاده است خود را امین خلوت و کلنل
 ملطفت شده زرنکی کرده زرنک بخار را که واکن را نگاه میدارند زده بودند باین جهت واکن ایستاده است
 که عیب را رفع کنند الخ امین خلوت و کلنل جنلی زرنکی و خدمت کرده بودند اگر اینها نمی فهمیدند آن واکن
 که زمین میخورد سایر واکنها هم زمین میخورد و بیکت پهلومی افتاد و خطر بزرگی داشت خلاصه قدری طول
 کشید تا عملیات آتیه عراده ها را از روی خاک بروی رایل انداختند و بعد چندی قدمی که راه رفت
 دوباره واکن ایستاد معلوم شد که باز چرخ از روی رایل در رفته است بالاخره واکن را که از یک طرف
 میبرد با شتر خانه و سالون و بعضی اطاقهای بارانی لکئیف و از طرف دیگر با طاق غریز سلطان امین
 السلطان از آن واکن محبوب باز کردند و ما حرکت کردیم آن واکن محبوب یا بانی واکنها که تا آخر اتصا
 بآن داشت و بعضی از طرین ما در آن با بودند ماندند و قرار شد که با بیاجم در استایون استیم آن وقت
 لکئیف ببرند واکن محبوب را با سایر واکنهای درست که دنبال آنست بیاورند و این استایون
 درست کنند ما آمدیم در استایون (بار) ایستادیم لکئیف بردند و قدریکه گذشته است واکنها
 مانده را آورده باین واکن وصل نمودند و آمدیم در استایون (ادمیزکا) طرین و همراهان پیاده شده
 در اطاق استایون بنا خوردند باران حالا غمی است ایستاده اما هوا تیره است بعد از آنکه طرین
 بنا خوردند باز یک قدری ترین توقف داشت تا تعمیر و اصلاحاتی که باید بکنند تمام شد باین
 بازنگی گرفته مثل سبل قدری بارید و باز ایستاد و چهار ساعت بعد از ظهر ترین بر اه افتاد و بای مجاری
 تمام سفید یکدست بقیه بجا و بای سینان از آنست کلاههای بالی کالیسی طریقی اغلب کلاه پوست
 سیاه است مثل کلاههای ایرانی بالی لینی و س هم کلاهشان پوست و مثل کلاه ایرانست و نهایی اینجا
 هم سرشان چاق و قد است مثل زنهای ایرانی چمنها صحراهای روس درین وقت که دهم سفید است بقصای

زرد شده ان طراوت و قوت آمدن را داشت حاصل زراعت با هم تمام جمع کرده اند از ساعت
 پنج هوا باز شد ابرها با تیره رفته آفتاب خوبی شد ساعت هشت ما شام خوردیم بعد در ساعت
 نصف شب که با ستایون (بیوزولا) رسیدیم ملترین شام خوردند بعضی از بخاری ایرانی را از ستایون
 برای سیدن به حضور یا باین ستایون آنده با امین سلطان ملاقات کرده بودند و ما چون خواب
 یوده ایم نشده بود که به حضور ما برسند {دو دشتکند چها دمر} صبح در ستایون
 پوموش (نایا) از خواب برخاستم هوا صاف و آفتاب گرم درخشند خوبی بود خاک روس تمام
 صحرا با سبز و در مراتع کا و با حیوانات مشغول چرا بودند بعضی جا با هم صحرا خالی از اغنام و مواشی بود
 راه زیادی که را دیدیم آبادی بزرگی دیدیم که شمش (نوو اوکوا یا نکا) باز مسافت زیادی که
 رفیقیم رسیدیم بالیزابت گراد که در دست راست راه واقع بود دوم ستایون رین
 ایستاد بالباس سبی دیدیم پایین کیلوج سواره بود که پیاده صف کشیده و موزیکان هم داشتند
 موزیک زدند از جلوفوج گذشتیم این شهر جزایالت غرن است و حاکم این ایالت در غرن می نشیند
 هم تا اینجا مسافت زیادی دارد برای پذیرائی ما با چای آمده بود و جمعیت زیادی از حدی جمع شده بودند
 این شهر چاه شست هزار نفر جمعیت دارد همه بومی کشیدند بعد از اطاق کار رفته انظر گار
 کالسلکه ایسی حاضر کرده بودند که سوار شده برویم شهر را گردش کنیم سوار شده بطرف شهر رفیقیم ملترین هم
 در رکاب بودند قدری در شهر گردش کرده یکت عمارت بزرگی دیدیم که گفته بخای مرحوم امپراطور
 روس بنا کرده و حالا مدرسه است علیحضرت امپراطور حالیه هم که پارسال برای سان قشون با اینجا آمده
 بودند درین عمارت منزل کرده بودند این شهر شیراز چند اینه بزرگ داشت بعد از قدری گردش از
 همان راهی که رفقه بودیم برگشته آیدیم بو اگن ماننا را توی و اکن خوردیم امین السلطان و سایر ملترین هم
 در عمارت ستایون بنا خوردند بعد بقدر یک ساعت دینم توقف در اینجا طول کشید تا حرکت کردیم
 سلطنت الیزابت از سال ۱۷۴۲ میلادی تا سال ۱۷۶۲ و سلطنت کازین دوم از سال ۱۷۶۲
 الی ۱۷۹۵ بوده است در عهد سلطنت الیزابت طایفه از ابالی سر بستان از سر بستان بریده
 مهاجرت کرده نقطه را که شهر الیزابت گراد در اینجا واقع است تخب کرده از امپراطرس الیزابت
 استعدا نمودند که اجازه سکونت و آبادی اینجا را بآنها بدهد امپراطرسین سدهای انبار ابقول
 کرده شرط میکنند که در آن نقطه سکونت نموده و سرحد را از ناحیه و تازانار بای قدیم محافظت
 کنند طایفه مزبور قطعه کوچکی در اینجا بنا نموده و اسم آنرا الیزابت گراد میگذارند در زمان سلطنت

امپراطریس کازین بکام لشکر کشی به مملکت قرم این موقع را نقطه نظامی خوبی مشاهده کرده حکم به توسع و آباد
آن داد و در این وقت شصت و پنجاه نفر جمعیت دارد خلاصه بقدر دو دقیقه که از اینجا را ندیم در یک صحرا
چمنزاری یک تنه سوار سفید پوش ایستاده بودند آمدند جلوه جمعیت زیادی هم از اهالی اسخود جمع شدند
سواران مشق و حرکتی در حضور ما کردند صاحب منصب آنها را خواسته اظهار التفاتی باو کردیم و راه افتاده
را ندیم تا رسیدیم به (زنانشکا) اینجا خط راه عوض شد و از زنانشکا برگشته افتادیم راه و خط دیگر و رسیدیم
تا ساعت هفت نیم رسیدیم به (دولگنشی دو) شام را در اینجا باید خورد و یک ساعت و نیم توقف
است روز یکشنبه پنجم صبح نوی و الکن از خواب برخاستیم در میان استایون
گیگوفکا و کری و وی روکت در روی دژه پل بزرگی بطول یکصد و چهل و پنج ساذن بر ساذن تفر با معادل
دو ذرع و چهارک ایران است و ارتفاع سجده ساذن در روی پایه بای سنگ بسته اند از روی این عبور
کردیم در میان کری و وی روکت و دولگنشی دو معادن آهن زیاد است که بهی خط آه آهن که موسوم
بخط کارین است برای این معادن درست کرده اند در میان استایون یاسی نو دانا یا دلوگان کایا
معادن زغال سنگ زیاد است که خط راه آهن موسوم بخط دانیتس را بواسطه همین معادن درست
کرده اند در میان شهرکی کاتیر نوسلاو و استایون رژی دی پردنسک دو ساعت و نصف شب
یکشنبه گذشته از روی پل بزرگی که طول آن یک ورس و یک ربع است و بر روی رودخانه دلی پر
بسته شده است که ششم روز یکشنبه پنجم محرم میساعت بظهر مانده در استایون او داج نوی بیدار
شدیم در استایون باسی نو دانا با جمیت دقیقه توقف کردیم و برق زیادی شد و باران شدید
بارید در استایون (خارت سیرکایا) نماز خوردیم سن نوی الکن نماز خوردیم و مکررین دعوات
استایون بعد از نماز رانده رسیدیم با استایون (آم و روسی فیککا) بقدر دو دقیقه هم اینجا توقف
کردیم برن طولانی از ما گذشت که جمعیت زیادی از روسها و ران بودند آبادی در این صحرا خیلی کم است
مگر کنار راه آهن و بعضی جا بای دیگر که جنبه جنبه از دور دیده میشود بانی دیگر تمام صحرائی صاف سطح است
را ندیم از پل رودخانه میون گذشته که این رودخانه بدریای آنوف میریزد و بعد رسیدیم با استایون
مات وی بیف کرکان چند دقیقه در اینجا ایستاده و را ندیم مسافت زیادی که طی کردیم در ساعت
شش بعد از ظهر رسیدیم به شهر تغان رو شام را در اینجا باید بخوریم جمعیت زیادی دور و الکن با جمع شد
بودند حاکم نظامی و قلمی و یکگز یکی شهر هم در اینجا حاضر بودند با آنها تعارف و ملاحظه کردیم بعضی زنهار
و خنربای خوشگل در اینجا دیده شدند امیرال پوپوف عرض کرد که برویم شهر را گردش تماشا کنیم کالکیم جا

یکشنبه
پنجم

کرده بودند ازترین پایا شده مابا محمد آله و اعما و السلطنة و این جلوت و میرزا محمد خان و محمد بخان
 و اجدان مخصوص و غیره رفیق برای عمارت کار از اینجا عمارت کار خیلی مسافت است یکجائی را و الا نماند
 درست کرده اند که دو طرفش باز است آسقفش را با تخته پوشانیده اند برای حفظ از برف و باران
 از اینجا مدتی رفته تا رسیدیم بعمارت کار که اینجا نیز شام برای مکررین حاضر کرده بودند جمعیت زیادیم و اینجا
 بودند از آن در کار بیرون رفته کالسکه حاضر بود سوار شده را ندیم برای شهر خیا با نهار اسکت فرش کرده
 بودند خانهای این شهر تمام یکمرتبه بود و مرتبه است عمارت چندان عالی ندارد و توی هم دارد چندین بابان
 وسیع عریض طولانی هم دیده شد از پهلوی عمارت الکساندر اقل امیر طور روس که در اینجا فوت شده است
 که نشیم چون در سفرهای سابق این شهر و این عمارت را دیده بودیم دیگر اینجا رفته از پهلوی آن که نشیم یک
 کلیسای بزرگ در وسط شهر ساخته اند حاکم هم همه جاد و جلو ما سوار کالسکه بود و ما هم از عقب میرا ندیم باد
 هم می آمد و کرد و خاک زیاد می بچشم ما میرفت جمعیت این شهر از پشت هزار نفر میگویند کنار دریا
 لب کله پیاده شدیم یکت پل چوبی بسته بودند پیاده تا آخر پل رفیق یکت کشتی بخاری تازه از کج آمده بود
 کج شهرست در کنار دریای فریه دیگر واقع که از آن شهر آلی اینجا شانزده ساعت با کشتی راه است
 قدری کشتی را تماشا کرده برگشته سوار شده از همان راهی که آمد بودیم برای کار را ندیم رسیدیم بکارین
 السلطان و سایر مکررین در اطاق کار برای صرف شام حاضر شده بودند از کار بیرون رفته داخل و اگر
 خودمان شدیم جمعیت همان طور دور و اگر ما را گرفته بودند در ساعت هشت شام ما را آوردند و اگر
 مشغول بخوردن شدیم اعما و السلطنة روزنامه اردو بخواند و ما در وسط شام بودیم که برین حرکت
 کرد و را ندیم شام تمام شد بعد از شام هم قدری نشسته بمساعت بصف شب مانده بود که به سقف
 رسیدیم جمعی از اهل شهر و حاکم و جنرالها و صاحب منصبان در کار حاضر بودند و کار را چراغان کرده اسباب
 تشریفات حاضر نموده بودند چون ما تازه خوابیده بودیم دیگر برخو استیم امیر آلی پو پوف این سلطان
 را از خواب بیدار کرده بیرون برده بود بعد از دو ساعت برین در اینجا توقف کرد و بعد براه افتاد
 مسافتی که رفیق از پل چوبی طولانی که زیرش تمام لجن و جلاب و آبست عبور کردیم که میگذشتند
 خالی از خطر نیست محمد الله سلامت که نشیم (دو زد و شنبه ششم) ساعت هشت
 در (کاو کاس شای) از خواب برخو استیم اینجا جز حکومت کوپان است باز در قوی تر نشیم و میرا
 قوی تر از کرد و خاک راه قدری کشف شده بود راه زیادی که را ندیم رسیدیم به (ادما ویر)
 اینجا چند دقیقه ترن بسا و اینجا با جلی میزد و با خواسته کرد و خاک بود بعد حرکت کرده راه زیاد می آمدیم

تاریسیم به (نوی نویسکایا) من نهار اقبل از اینکه اینجا برسیم توی واکن خورده بودیم اما این سلطان
 و سایر ملترین رفتند توی عمارت استایون نهادند یک ساعت و نیم هم در اینجا توقف شد باز در اینجا
 زن و مرد زیادی جمع بودند لباس این زنهامیانه لباس ایرانی و شاهسون و دایتهای ایران و روسی و
 فرنگی است که از بر نمونه زیاد است و مرد با ایشان خیلی شباهت بشاهسونها دارند امروز در صحرا با خرم
 زیادی دیدیم که معلوم شد اینجا حاصل خیز است اطراف راه بوستان و فالیرسیدوانه و خربوزه و درشت
 خلاصه را ندیم تاریسیم با شاهسون (میسو الیاودی) اینجا قناب غروب کرد قدری ایستاده
 بعد را ندیم و از استایونهای متعدد گذشته در ساعت نه بعد از ظهر رسیدیم با شاهسون (پولش
 لادافایا) استایون بزرگی بود ما در بین راه شام خوردیم این سلطان و سایر ملترین پیاده رفتند
 برای شام بقدر یک ساعت و نیم شام خوردن ملترین طول کشید بعد از شام همه آمدند به ترین جابجا شدند
 ترین شب را در اینجا متوقف است و چنانچه از نصف گذشته حرکت خواهد کرد (دو دست)
شنبه هفتم صبح وقتی که از خواب برخاستم توی دره بودیم که عرض دره بقدر هزار ذرع و
 طرفین آن کوههای چکل دار بود توی دره هم چکل و درخت بید داشت رودخانه از وسط این دره می
 گذشت که رودخانه ترک بود بسیار دره با صفا و جای خوبی است وقت رفتن چون شب از اینجا گذریم
 این دره را ندیده بودیم راه آهن چنانکه پیش اشاره کردیم چنانچه از نصف شب گذشته که مقدار اول قناب
 بود حرکت کرد اما تین آهسته میرفت چون باید در وقت معین بولا و قفقاز برسیم اینجا آهسته میرفتیم صحرا
 همه جاذب و با صفا بود همینطور را ندیم تا در ساعت نه و نیم رسیدیم بجارولا و قفقاز در کار حاکم شهر
 و خیرالها و اهل نظام و اعیان شهر حاضر بودند از ترین پایین آمدیم حاکم شهر همان حالگی است که وقت
 رفتن دیده بودیم و همش (سبیکالوف) است یک جنرال بلند قد تومندی که ریشهای بلندی
 از دو گونه اش افتاده بود و ابروهای پوسیده و چشمهای درشت داشت دیدیم که کماندان قشون قفقاز
 و همش (کینازای) لاجوادوف است یک دسته سرباز نصف کشیده بود و موزیکت میزدند از
 جلو آنها گذشته بعد ایستادیم سرباز با از جلو ما دخیله کردند بعد آمدیم با طاق کارا از آن طرف بیرون آمده
 با امیرال پوپوف و حاکم سوار شده را ندیم برای منزل منزل را در عمارت دولتی است این شهر قفقاز است
 صحرائی بوده چنانچه شصت سال است که شروع بالومی اینجا کرده اند و بعضی خانه ها و اماکن ساخته اند اما
 عمارت خوب معتبر اینجا همان عمارت دولتی است مرصحنه و مدرسه هم دارد که بر روی زمین است یک ساخته اند
 این شهر و لاد قفقاز شهر قشون است قشون زیادی در اینجا توقف دارد بواسطه راه آهن که از اینجا بفرست

و کرهستان می رود و خود این شهر هم در میانه دریا می ماند و دران دور یای سیاه واقع است بخارگاه متغیر
 شده است تجارتی را بی هم در اینجا زیاد هستند که داد و ستد میکنند و با بی اینجا مرکب از طوایف
 مختلفه هستند از عراقی و ترک و کرهستانی و آرمینی و دغستانی و چرکس و مزدکی و باشاچقی و قزاق و روسی و تاتار
 و هر طایفه که شخص بخوابد در اینجا پیدا میشود و خلاصه رسیدیم بجا رست حاکم عمارت دوم مرتبه کوچکی است یک
 تالار بزرگ در وسط و دو اطاق هم در جنبین دارد مرتبه بالا هم همین طور است باغی هم در بیو عمارت دارد
 که مدبری از جلو از اکل کاری کرده اند و حوضی دارد آب کمی می آید باقی باغ دیگر طبیعی است چشم انداز خوبی به
 کوچه های قفقاز و کمی هم بهر دارد برای توقف و شب بسیار خوب است یک پرده بزرگ صورت علیحضرت
 امپراطور و یک پرده بزرگ صورت علیحضرت امپراطرس و یک پرده بزرگ صورت نواب لعلجه
 حالیه که همه خیلی شبیه است در تالار بزرگ گذارده اند پردهای کوچکی دیگر هم از امپراطور مرحوم نگار
 بعضی تاتارهای قزاق و صاحبان دیگ در اطراف آنها آویخته بود و بیرقهای قشون و قزاق را هم در توی
 تالار بزرگ گذارده بودند آمدیم با طاق خودمان مدبری راحت کردیم این جنسور که ملکه اف کرده بودیم
 از طهران بیاید پیش با اینجا آمده بوده است یقین داشتیم وقت ورود ما در کار حاضر خواهد بود در کار
 او را ندیده منزل که آمدیم طوی کشیده تا آمد پرسیدیم کجا بود و بعضی کرد از طهران خیلی عجله آمدم از قزوین
 تا رشت را شش ساعت و از قلیس الی ولاد قفقاز را یکسره آمدیم و با بنوا سطره ناخوش شده تب کردم
 معلوم است باین عجله بر کس بیاید ناخوش می شود و فردا هم مراجعت تغلبس میکنند که از اینجا از همان راهی که آمده
 بوده است بطهران برگردد و خلاصه بنا را روزیم و بعد از نماز رفتم توی باغ خیلی گردش کردیم مردم از پشت
 محرابهای باغ برای دیدن ما را دعای کرده بودند بعد از گردش آمدیم با طاق حکم کردیم این بجا بون عکسها
 ما را با بعضی دستخطها فردا از اینجا برای شاه زاد با و در خانه و در جال دولت بطهران برود و دستخطهای آنها
 نوشتم بعد سوار کالسکه شده را اندیم برای حمام از بعضی کوچه ها گذشته تا رسیدیم به حمام پیاده شدیم یک مرد
 قوی بکلی از ابل سلانیک عثمانی با اینجا آمده رعیت روس شده این حمام را ساخته است و حمام از او
 مروی از ابله خارقان هم دیدیم که دلاکت این حمام است حمامهای اینجا را شبیه به حمامهای فرنگستان
 ساخته اند دالانی در وسط است و دو طرف حمامهای کوچک دارد و داخل یک حمام شدیم خیلی اطاق
 روشن با صحنائی بود منظر بود خانه ترک دارد اطرافش هم تمام شیشه بود که آفتاب توی حمام افتاده و خود
 آن آفتاب هم مزید گرمی حمام شده بود یک دیکری در حمام است که چارمی دارد و هر وقت کوک می
 کنند بخار توی حمام پر شده گرم میشود و هر وقت می بنند معتدل میشود خلاصه حمام گرم خوبی بود و هر

آمده سوار کالسکه شده آیدیم منزل وقت شام شد شام خوردیم بعد از شام امیرال پو پوف حاکم آمده
 عرض کردند شهر اچراغان کرده اند و یک باغی بهم بست که در اینجا شرفیات حاضر شده باید با بجا
 رفت من با امیرال پو پوف و حاکم در کالسکه نشسته را ندیم و از جلو خانه باو معابر که چراغان کرده بودند
 گذشته رفتم به باغ این همان باغی است که در سفر دوم آیدیم با اینجا و از اینجا رفتم به بطرف سنگی شب در همین باغ
 چراغان مفصلی کرده جمعیت زیادی از زن و مرد جمع شده بودند نوی باغ گردش کرده رفتم تا آخر باغ این
 اطراف خوبی درست کرده اند که زن و مرد اینجا میرقصیدند و ساز میزدند و قمار بازی میکردند که اینجا مخصوص
 این کار است اما امشب هیچ کاری نمی کردند و بچه استند شکاری کنند و موزیک زنند چون شب
 هشتم محرم بود گفتیم بکنند بعد رفتم در یک گوشه باغ که جایی درست کرده تخته ها و نشانه های کوچک
 گذاشته بودند که با تفنگهای مجلسی کوله زنی آن نشانه بار میزدند و آن نشانه ها طوری بود که وقتی کوله
 با آنها میخورد هر کدام یک صدای خاصی میکرد یکی زنگ میزد و یکی مثل فرفره صدا میکرد اما زیادی چراغان
 مانع از قراول شدن بود بهر طور بود و دو نشانه زدم و خود مجد الدوله و اکبر خان هم بودند حاکم هم یک تیر انداز
 وزد و دیگر سایرین هر چه تیر انداختند نزدند بعد از نوی جمعیت مردم که شسته سوار کالسکه شده آیدیم منزل
 و در چهارده شب هشتم صبح این جایون آمد مرخص شد بطهران برد و این حضوریم که امروز
 به نقلیس میرود و در نقلیس باز به حضور خواهد رسید با صیقل السلطه به حضور آمدند این حضور از وقایع طهران
 عرض میکرد و هوای امروز را است و شب هم باران زیادی باریده بود در ولاد قفقاز آخوندی دیدیم
 که همش ملا محمد حسین و از اهل خمی است نه سال است با بجا آمده مشغول امور شرعیه مسلمان های تبعه
 ایران که در اینجا هستند و مسلمان های تبعه روس که در اینجا سکنی دارند میباشد مسافت راه آهن از
 ولاچسکی الی ولاد قفقاز و تفصیل این راه از این قرار است خط راه آهن از پدولاچسکی تا الیزابت گراد
 متعلق به کمپانی راه آهن مغرب و جنوب روسیه است خط راه آهن از الیزابت گراد تا خارت سیس
 مال دولت است خط راه آهن از خارت سیس کایا تا رستوف متعلق به کمپانی کورسکی خارکوف است
 خط راه آهن از رستوف تا ولاد قفقاز مال کمپانی رستوف و ولاد قفقاز است اما مسافتها از این قرار است
 از پدولاچسکی تا الیزابت گراد شصت و هفتاد و هشت و در این است از الیزابت گراد تا دولینس کایا یکصد و پست
 و سه و در این است از دولینس کایا تا خارت سیس کایا یکصد و در این است از خارت سیس کایا تا الی رستوف یکصد و
 نو و در این است از رستوف الی ولاد قفقاز شصت و پنجاه و پنجاه و دو و در این است که مجموع راه از سرحد روسیه الی
 ولاد قفقاز دو هزار و هفتاد و هشت و در این میشود که تقریباً معادل دویست و نو و در این است بلکه رسید فرسخ
 ایران

توضیح
 ششم

ایران است و ما این مسافت را در پنج شبانه روز باره آهین طی کردیم و تمام این مدت را در راه بودیم و علی الاصل میرانیم تا بلاد فقهار رسیدیم خلاصه نه روز خوردیم و بعد از نه روزی باغ قدری کردیم کردیم دو ساعت و نیم از ظهر گذشته سوار کالسکه شده امیرال پو پوف و امین سلطان و حاکم هم پیش من نشستند و اندیم برای تماشای مدارس شهر و سان فئون اول فتم بدرسه که میگفتند که عید پنجاه نفر و دختر در اینجا تحصیل میکنند که چه حالا وقت مخصی آنها بود لیکن باز بقدر پنجاه نفر دختر در مدرسه حاضر بودند یک زنی هم که بزرگ و متمرس این مدرسه است و خوب فرانسه حرف میزد حاضر بود شاگردانی که درین مدرسه تحصیل میکنند از طایفه اوستین هستند که در دوهای همین کوه فقهار می نشینند و بقدر چهل پنجاه نفر از جمعیت هستند از اینجا شاگرد این مدرسه میآورند معلم و معلمه دارند و تحصیل بان و غیره می کنند و وسایع این طایفه را اوستین گذارده اند اما خودشان میگویند برای پیوستن قوی اینها دخترهای خوب خوشگل داشتند که موی و رنگ چهره شان شبیه زنهای فرنگی بود و بعد از دیدن اینها بیرون آمده سوار شده رفتم بیک مدرسه دیگر زینا است که اینجا هم دخترها تحصیل میکنند داخل شد رفتم بر تبه دوم داخل طاق دخترها شدیم یک زن خیلی پیری که متمرس این مدرسه است ایستاده بود و اینجا بقدر سیصد نفر دختر حاضر بودند که همه تحصیل میکنند از هفت هشت ساله درندالی باز ده ساله شانزده ساله این دخترها از اهل خود و بلاد فقهار هستند یک دختر بزرگ بسیار معنوی که خلیفه است طوطو دخترها ایستاده بود دسته کلی بماد و دو دختر با شعر و ضیفی زبان خودشان در رعیت و رود ما با و از خیلی خوب خواندند و معلمین و معلمات دارند در زبان و جغرافی و فیریک و غیره تحصیل میکنند این سلطان و وزیر السلطان و ابو الحسن خان و احمد خان و ادیب المملکت و میرزا محمد خان و میرزا ابد الله خان و سید محمد خان و میرزا محمود خان و وزیر مختار و میرزا نظام مهندس المملکت و میرزا رضا خان در رکاب بودند و دخترها از حقن کردیم رفتند پائین در پائین هم باز شعری در رعیت ما خواندند و رفتند ما هم از اینجا پائین آمده رفتم بدرسه دیگر که در اینجا پسرها تحصیل میکنند پسرهای زیاد بودند اینجا هم معلم و اجزاء و خلیفه خیلی داشت که مشغول تعلیم و تربیت پسرها هستند در اینجا هم قدری ایستاده آمدیم بیرون و رفتم بدرسه دیگر که اینجا هم تحصیل زبان میکنند و هم کسب صنایع و اینجا بیشتر از سی چهل نفر بودند اینها را هم دیدیم صفت آنها از چهل نجادی و آهنگری و غیره است از این آلات مصنوعات خودشان هم چند پارچه با همشکس دادند که یکی از آنها یک سنج کباب دوسره بود و سه پایه داشت که بسیار چیز خوبست از اینجا بیرون آمده سوار شده و اندیم برای بیرون شهر و بلاد فقهار که در اینجا فئون برای سان و متق حاضر شده است

این مدارس اباالی شهر شبراکت پول داده احدث نموده اسباب آنرا فراهم آورده اند دولت هم کمک می کند
 شهر ولاد قفقاز شهر نو سازی است چنانچه بناهای وسیع منظم خوبی دارد که از هر طرف شهر خیابان است اما عمارت
 عالی کم دارد خانه ها همه یک مرتبه و پست است چندان مرتفع و بلند نیست بهین واسطه خیلی شهر بار و حی است
 و مثل صحرائی میماند که در آن چند خانه ساخته باشند و دو خانه ترک از کنار این شهر میگذرد اما از طرف
 رودخانه هم دکا کین و خانه بسیار دارد در وی این رودخانه دو پل دارد یکی آهنی و دیگری چوبی آب
 رودخانه ترک هنوز کل آنرا دست خلاصه رانده از شهر که ششم دست راست یک مسجد ایرانه ساخته
 اند دیدیم و یک کلیسای بزرگی هم که قومی صحرا بنا شده است دیده شد رسیدیم بار دوی نظامی بی
 ما چادری زده بودند و لی ما قوی چادر زفته آمدیم بیرون چادر قوی آفتاب ایستادیم امیرال حکم و صاحب
 منصبان روسی و این سلطان و سایر ملترین ما هم دور ما ایستاده بودند جمعیت زیادی هم ازین
 و مرد فرنگی و ایرانی برای تماشا با نیجا آمده بودند سر باز زیادی هم علاقه بران سر بازهای معین برای
 نظم این مردم نمائشی قومی جمعیت ایستاده بودند اینجا میدان بسیار وسیعی است و زمینش تا حرمین
 که گرد و خاک ندارد قشون هم ستون ستون جلو ما از دور قوی صحرا ایستاده بودند سردار این قشون که بهما
 جنرالیش سفید تو مندیست که در کیمه زرد کار اورادیدم و همش (کی نماز آمیلا خواروف) است با
 تمام حکماندانا و صاحب منصبها سواره آمدند جلو ما عظیم و سلام نظامی دادند و اذن گرفتند که قشون حرکت
 کند ما هم اذن دادیم قشون باید حرکت کرده بیاید از جلو ما دیفله نموده بگذرد و قریب شش هزار نفر قشون در
 این اردو حاضر است که مرکب است از توپخانه و سواره و فوج پیاده اول فوج پیاده آمده از جلو
 که نشسته کلاه سفید و لباس تابوت سیاه پوشیده با چکمه و یک عبا که حامل انداخته بودند و یک کوله
 باره و یک قمقمه و یک تفنگ ممتاز بسیار خوب داشتند سر بازهای بسیار نظمی بودند این سر بازها
 باین کل دیفله کشیدند مثلاً یک فوج شصت نفری منقسم بدو قسمت می شود که هر قسمتی چهار صد نفر است و این
 چهار صد نفر چهار ستون میشوند که هر ستونی یکصد نفر است و این چهار ستون یک دفعه از جلو میگذرند و بیرق
 هم بادسته اولی است قسمت دوم بیست سر این دسته بفاصله پنجاه ذرع میاید که بتواند صاحب منصب
 سواره رود و شود بسیار خوب وضع دیفله ایست این اردو و قشون هم از اهل خود ولاد قفقاز و حدود
 اینجا هستند که سالی چهار ماه در اینجا اردو میزنند و از اینجا هر کجا باید ما مور خدست شوند میشوند و شش
 ماه دیگر هر خض خانه هستند چهار فوج از جلو ما دیفله کردند بعد دو فوج پیاده قزاق آمد که اینها اسب ندارند
 اما لباس قزاقی پوشیده اند و افواج بسیار خوب خوش لباسی هستند بعد بقدر شش تا تری توپخانه

با کمال نظم و خیلی بجزه و سرعت از جلو ما دو ان دو ان بردند بعد از اینها چند باری توپ کوستانی اول
 آوردند در جلوه که بار اسبها بود و توپچیا مشق کردند و توپها را از اسب پایین آورده دوباره در جلو ما
 با سبب بستند و بردند بعد از اینها چند باری توپ کوستانی دیگر که با سبب بسته بودند آوردند
 جلو ما باز توپچیا مشق کرده و توپها را از اسب با باز کرده دوباره با سبها بار کردند و بردند که در این
 دو دفعه هر دو مشق را کردند بعد از اینها سوارهای اولان آمدند سوارهای خوب منظمی با اسبهای خوب
 یکم نکت بودند خیلی سرعت و بطور یورتمه میآمدند و موسیک نظامی هم در کمال خوبی میزدند بعد چند
 رژیان سواره قراق آمد و گذشت بعد از تمام سان سوار بارفتند در یک طرف صف کشیده ایستاد
 و یکلیک و دو دو از میان صف بیرون تاخته اسب میدادند و تفکات میدادند و شمشیر
 میکروند و میآمدند این طرف صف می بستند وقتی که توپخانه را از جلو ما بتاحت رد کردند زود برگشتند
 توپها را باز کردند و چند شلیک توپ کردند در میان زننا یک طرف دست راست ما ایستاده
 بودند یک زن بیان توپ اول که شلیک شد شیونی زده و افتاد و غشی کرد و مدتی در حالت غشیه
 بود خلاصه سوار با هم نکت بازمی و مشق کردند و هم با جماع بازمی کرده و اسب دوازده آمدند جلوه
 مشق کردند و آخر تمام صاحب منصبها دسر کرد با آمدند سواره حاضر سف زده ایستادند و باز شمشیر
 سلام نظامی دادند و ما با آنها اظهار التفات کردیم و بسیار فرح و تقه و احوال پرسی نمودیم و همگی دعا کردند
 بعد از تمام از سکو پائین آمده بنا کردیم از توپی این جمعیت و از جلو سوار با پیاده رفتن مسافت زیاد
 از توپی این جمعیت پیاده رفته بعد فرمودیم کالسکه را آوردند سوار شده را اندیم برای شهر یکدختری
 نوی صحرا دیدیم که لباس سیاه پوشیده کلاه سفید سالداتی سرش بود و سب بسیار خوبی سوار شده
 اسبش هم بازمی میکرد دختر بسیار خوشگل مقبول طنازی بود و امیرال پوف یک نفر قراق فرستاد او را
 آوردند دم کالسکه قدری با او صحبت کردیم و فرمودیم اسب دوازده خیلی خوب اسب دوازده است
 کرد و بازمی نمود و اسبش هم بسیار ممتاز بود این دختر دختر یک تاجر است خلاصه قدری بازمی دختر
 نماشا کرده چون مشرب از دو ساعت بغروب نمانده بود را اندیم برای منزل سیدیم و قدری سر صحبت
 کردم بعد شخصی که شمش (رژمی و سکی) و فرمانده فوج دوم قراق شرفیسی تبریکی است به حضور آمد
 یک کتاب تاریخ قزاقان را که در کنار رودخانه ترک می شنند به حضور آورد عرض میکرد این اقوام
 چهل هزار خانوار هستند و در وقت جنگ دوازده فوج قراق برای جنگ میدهند خلاصه
 صدیق سلطه و ناصر الملک و معاون الملک فردار اینجایمانند و پس فردا از عقب آمیخته

واز راه دریای نری میروند بطهران اندند حضور قدری با آنها با حضور این سلطان فرمایش کرده خرقه شدند
 و دستهای سلطان هم در شب و امشب در منزل میرزا محمد خان کاشانی هم بشام میخورد و به هم استماع میروند
 نموده است ولاد قفقاز بنده وانه بسیار خوبی دارد که هیچ جا این طور بنده وانه ندیده ام بنده وانه پوست سبزه
 نیکو نازک لطیف خوبست خلاصه شام خوردیم (روز پنجشنبه ۱۲ قمری) امروز باید برویم بطن
 محرم ساعت نه بعد از نصف شب باید حرکت کرد من ساعت شش از خواب برخاستم کسالت کم خوابی داشتم
 وقتی که برخاستم دیدم هوا ابراست و در نهایت شدت باران میبارید بعد از ساعتی کم کم باران سبک
 شد و تا وقت سوار شدن ایستاد آمدیم بیرون عالم و جزالها و صاحب منصبان همه حاضر بودند با آنها تعارف
 سوار کالسکه های چابری که در وقت رفتن بهم بود شیم و بهمان ترتیب در رسم سابق کالسکه ها جلو بودند
 سر بعضی شیشه ها و غله آبدار خانه و پشت سر آنها این سلطان و پشت سر این سلطان امیرالپوش
 همانند او و پشت سر آنها غریز السلطان و باقی دیگر از مقررین بر دیف و رکالسکه ها بودند و ما را از شهر خارج
 شدیم هوا هم کم کم روشن میشد و صحرای صفا خاصه داشت تفصیل این راه را چون در وقت آمدن
 مشروعا نوشتیم که چند دور سر و چند همانخانه است حالا دیگر تکرار آن لازم نیست بمنتقد بنویسیم
 که بعد از غرض کردن سب در سه محله خانه کار بکست که در وقت آمدن هم بنا خوردیم بنا خوردیم از اینجا
 هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی شد اما خیلی سرد بود و سوار شده را ندیم در وقت آمدن برف زیاد در
 این کوه و اطراف جاده دیدیم اما حال برفی نبود که کمی آنهم دور از راهها و در قلعه کوهها برف زیاد بود و درین
 راه و خانه ترک همه جا حاصل خیز است و غله و حاصل بار مشغول در و گردن بودند راه کوه قاف را از
 راحت و سلامت طی کردیم و ساعت شش از ظهر گذشته رسیدیم به بلت حاصل از اعتدالیت را هنوز
 در و نکرده اند معلوم میشود هوای بلت سرد تر از کار بکست است به بلت که رسیدیم یکفوج قران
 با صاحب منصب آنها پاده ایستاده بودند از جلو آنها گذشته و فیلک کردند و بعد آمدیم توی بالا خانه
 که همان منازل وقت رفتن بود مقررین هم همه جا بجا شدند نه ساعت این راه طول کشید و عشت
 برای بنا و غیره معطل شدیم و هفت ساعت راه میآمدیم خلاصه شام خوردیم (روز جمعه ۱۳ قمری)
 دهم محرم الحرام) امروز باید برویم به قلیس ساعت شش و نیم از نصف شب گذشته از
 خواب برخاستیم هوا سرد بود آمدیم پانین ساعت نه سوار کالسکه شده را ندیم برای قلیس از اینجا
 قلیس و دخانه همه جا درست چپ است و راه از کنار رودخانه همه جا سبز و زیاده قلیس میروند و نایک
 سافتی که را ندیم هوا خیلی سرد بود که هنوز حاصل بار در و نکرده بودند اما هر چه پانین میآمدیم هوا گرمتر میشد

و حاصله را درو میکردند تا استایون اول بواسطه بود و بعد هر چه رو بپایین رفتیم گرم شد از سته چهار شش
و همانخانه دیگر که ششم تا ساعته از ظهر گذشته رسیدیم به همانخانه (کهنیل کلانی) اینجا نماز و دیدیم بعد سوا
شده بامین خلوت فرمودیم لباس سخی پوشیده برای ورود به تفلیس در کالسکه ما باشد را ندیم مسافت
زیادی رفته تا رسیدیم به همانخانه (میتس خط) اینجا سوا می این رودخانه که از دست چپ مامی آمد
یکت رودخانه دیگر هم از طرف باطوم آمده داخل این رودخانه میشود راه آهن از باطوم الی تفلیس هم از
پشت این همانخانه میگذشت در اینجا حاجی حسین قلغان که بار باری زیادی ما را از پاریس در راه باطوم آورد
بود خودش به تفلیس آمده است و دیده شد دیگر مبرز اعلی الکبرخان قونسل ایران در باطوم و دیمور پاشا خان
ماکوئی و پسرش حبیب الله خان ماکوئی در اینجا حضور رسیدند خلاصه رفتیم توی طاق قدری ایستادیم
بعد رفتیم توی کالسکه و را ندیم برای شهر کرد و خاک زیادی در راه بود و نزدیک غروب رسیدیم شهر
تفلیس این حضور معین الوزاره جنرال قونسل تفلیس تومی صحرا آمده از کالسکه پیاده شده ایستاده بودند
فرمودیم سوار شده از عقب آمدند جمعیت زیادی طرفین راه از فرنگی و ایرانی ایستاده بودند و دعا
میکردند تبعه و تجار ایرانی زیاد بودند بعضی از کرجیا سرنما و طفل میزدند رسیدیم بدرب عمارت دولتی
پرس دند و کف کرساکف فرمانفرمای قفقاز در تفلیس نیست بر من متیق که جنرال معتبر است بجای
او نایب است در عمارت ایستاده بود مرد معقول بر حرمت از جلو یکدسته سرباز که ایستاد
بودند که ششم و آیم تومی عمارت تمام سردار با و جنرالها و نما جمعه و قونسلهای دوله و تجار جدا از المان و
فرانسه و عثمانی و غیره حاضر بودند با همه آنها تفقد و احوان برسی کرده آیدیم با طاق و منزل مخصوص خودمان
که همان منزل سابق بود شام خورده راحت کردیم (دو دیشنبه یا دو دهم) امروز توقف
تفلیس ششم هوای تفلیس چندان خوش هوایی نیست تومی دره واقع است امروز هم آفتاب بود کای
که نسیم میآید نسیم رطوبت داری بود و نما خوردیم دو ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند سوار شدیم
مجدد الدوله در کالسکه با و دایمیرال پوپوف و پرنس شیرتف نایب الحکومه در یکت کالسکه دیگر
از جلو ما سوار شده سایر ملتین هم از عقب کالسکه های دیگر رسته را ندیم برای بالای کوه تفلیس که از
بالا شهر را تماشا کنیم را ندیم از بعضی کوهها گذشته رسیدیم بیکت کوه که خیلی سربالا بود و بیش از همه با
سنگهای قله فرش کرده بودند که کالسکه خیلی بر جفت بالا میرفت ازین کوه که بالا رفتیم یکت چچی خورد
راه خوب شد و دور نمای شهر افتاد بدست چپ و کوه افتاد بدست راست را ندیم تا رسیدیم
قلعه خرابه قدیم تفلیس اینجا پیاده شده کالسکه ما را دادیم از همان راه بردند پامین و قرار که خودمان را اینجا

پایه برپایین مراجعت کنیم و از یک باغی است روده از اینجا سوار کاسه کنیم و برویم منزل از آن بالا
 شهر آماشا گردیم خوب چشم انداز و دورنگانی دارد و خود شهر و رودخانه (کر) و مقبره شیخ صفغان که در بقعه کوچکی
 واقع است و توپخانه و حبه خانه و باروط کوپخانه قلیس که انظر ف شهر در دامنه کوهی خارج از شهر واقع است
 خیلی خوب نمایان بود یک عمارتی هم که وقت رفتن پی آرزو میباشند و حالا نزدیک به صفت
 دیدیم گفتند برای دختر بامدرسه میسازند که بنای بسیار بزرگت عالی است قدری اینجا را تماشا کردیم
 و بعد از توی یکی از برجها که دروازه بود داخل قلعه شده و از قلعه خارج گردیده یک راه چرخ باریکی بود از
 گرفته آمدیم پایین این قلعه روی این کوه واقع است و این تپه متدرجاً کوچک پست می‌شود تا آخر قلعه میرسد
 باول محله شهر که مادر اینجا خوابیم رفت از کنار این جاده باریک یک نهر آب صاف خوبی بعد ریم
 مسکات همه جا با این جاده میرود پایین انظر ف نهر یک تپه است بنزد و درختهای بنوه دارد و انظر ف دره هم
 یک کوهیت سنگی که شکل تختی است از راه چرخ آمده تا رسیدیم به دو سه پله که اینجا یک چشمه آب خوبی بود که از کوه
 بیرون میآید و زیرش یک حوضی درست کرده اند و فواره که دارد و قدری اینجا ایستادیم و بعد سران برشته
 رسیدیم بیک باغی باغ کوچکی بود کلکاری کمی کرده بودند و درختهای در هم چکنی وضعی داشت بعضی درختها شبیه
 خرما دیده شد قدری اینجا شسته به سرد خوریم بلوی اینجا کوشش سخت است اما مزه خوبی دارد از اینجا
 برخاسته باز سران را دیدیم تا رسیدیم باول محله چنانهای شهر اهل این محله تمام ایرانی هستند زن کرجی و ایرانی درو
 و قلیسی و اینجا خیلی بود زنهای ایرانی همه رومی گرفتند از اینجا سوار کاسه شدیم بالای این محله همان کوهی است
 که قلعه روی آن بود و در دست چپ واقع است را دیدیم این محله گذشته رسیدیم بیک کوچه خیلی طولانی بود
 بعضی نهایی کرجی خیلی خوشگل در اینجا دیده شد از این محلات گذشته رسیدیم باصل شهر و مرکزهای بزرگ و قدیمی
 دیگر آمده و اردو منزل شدیم امشب و قونولخانه ایران با شماع روضه و صرف شام میرسیم ساعت
 دهم بعد از ظهر امین سلطان و امیرالپوف نومی کاسه نشسته اندیم قونولخانه نزدیک بود زود
 رسیدیم جلوی اینجا چراغان خوبی کرده بودند بمارت سیده پیاده رسیدیم عمارت بسیار عالی بزرگی است که
 می‌نویسیم ما هم در اینجا منزل کنیم از پله بار فتم بالا اول داخل تا لای بزرگی شدیم چهل چراغها و دیوار کوبهای ممتاز
 ممتاز و اطافهای تودرتو همه را اینر بجهت شام چیده بودند همه تالار با و اطافها را گردش کرده آمدیم در آن
 تالار بزرگ صندلی گذاردند من شستم روضه خوانها وارد شدند اسامی روضه خوانها از این قرار است آقا
 میر علی اکبر تبریزی آقا میر یوسف شی آقا سید احمد نوری آخوند ملا ابوطالب تبریزی آقا شیخ محمد حسین تبریزی ملا
 محمود تبریزی آقا میر سید الله تبریزی ملا حسین مراغه میرزا علی اکبر سلماسی (سادات) آقا میرزا بهیم علمداری

آقای میرزا کریم حاجی سید حسین سلماسی میر غلام خانی سید حسین تبریزی در اویش حاجی نجفعلی اریخته
 حاجی عباس تبریزی شندی شتا تبریزی شندی حاجی قای تبریزی شندی ی کریم خانی روضه خوانها و
 در اویش بغاری و ترکی روضه خوانند و مدح کردند بعد از تمام روضه شام خوردیم معین الوزاره ته میر
 دارد یکی بازده ساله که روسی خوب میداند یکی هفت ساله یکی شش ساله که زبان فرانسه را خوب
 حرف میزنند پیرایش را خوب تربیت کرده همه قابل خوانند خلاصه یک ساعت نصف شب مانده بر خاسته
 آمدیم منزل یکت پرده صورت خودمان که کار محمد حسن نقاش لال خوم معروفست در قوسنخانه دیدیم
 این در زمان قومول گری حاجی میرزا جیحان شیرآلوده سپهسالار خوم به نقیض فرساده شده است تاریخ
 ساختن پرده هزار و دوست و شصت و نه هجریست که ما حال سی و شش سال میشود (دو و یکشنبه)
 امروز باید برویم به اقامتگاه باره آهن سه ساعت راه است چهار ساعت از ظهر گذشته حرکت کردیم
 ساعت هفت با بخار رسیدیم خلاصه صبح بخوابستیم بعد از ساعتی نماز خواندیم و بعد از نماز در باغ جلو عمارت
 قدری گردش کردیم تا ساعت حرکت رسیدیم برپیش شریف نشان صورت خودمان را داده بودیم
 بسینه او بخینه وقت حرکت بحضور آمدن ما برپیش شریف و امیرال پو پو و و امین السلطان نوی کالکه
 نشسته را دیدیم بطرف کارزار عمارت تا کار خنلی راه است طرفین سالالت ایستاده بودند و جمعیت
 زیادی هم از اهل شهر بایر قهای مختلف از بیرق ایران و بیرق و غیره و غیره در طرفین ایستاده بودند
 و همه جو را می کشیدند رسیدیم که جمعیت زیادی حاضر شده بودند داخل ترن شده ما برپیش شریف
 و جبرالها و صاحب منصبان شهر نقیض تقارف و خدا حافظ دیدیم و ترن حرکت نمود این و آن که سواریم بسیار
 و آن خوبیت تمام بیکدیگر راه دارد وقتی که ازین راه به نقیض میرفتیم صحرا تمام بنزد پرکل بود و کله کوه غنچه
 و کاه و زیادی و صحرا می چریدند حالا صحرا آرزو است و کاه و کوه غنچه هم هیچ ندیدیم خلاصه ساعت هفت
 رسیدیم بافت تفلیس و کوه سالالت با نور کاخی و بعضی جزاها در کار ایستاده بودند و آن پیاپی شده
 از جلوه صف سرازیر گشته با جبرالها تقارف کردیم حاکم کجه هم که با استقبال آمده بود دیده شد بعد آمدیم توی
 و آن شب را با بخار شام بخوریم و توی و آن هم بخوریم و صبح انشا الله با کالکه با می چا پاری از اینجا میریم
 به و لژان (حدود حکومت و جمعیت و جغرافیای ابالی ترک از این قرار است) ایالت ترک محدود
 از طرف شمال ایالتین (ستاد و پل) و حاجی ترخان) و از طرف مشرق بدریای خزر) و از طرف
 جنوب بایالات داغستان و نقیض و (کوتایس) که بواسطه رشته کوه قفقاز از آنجا منفصل شد
 و از طرف مغرب بایالت (کوبان) و سمت خاک این ایالت دوازده کرور و چهار صد و ششاد

هشت ارپان (جریب) یا هزار و دویست و پنجاه و شش فرسنگ مربع میباشد (ایالتی و سکنه این ایالت که از هر ملت میباشد در شش شهر و بقا (سنا بقیترا) یعنی ده فراق نشین و دیات و قراء بزرگ و کوچک بسیار دیگر مقرر گردیده اند عدد تمام نفوس ایالت رکت بمقتصد و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است که بمصد و نو و دویست هزار و ششصد و هشتاد و هشت هزار نفر مرد و سیصد و پنجاه و شش هزار و نو و شش نفر زن میباشد و این جمعیت مرکب و متقسم از ملل مختلفه ذیل است روس (۲۵۹۵۸۱) (اندیزن ساکنین بومی) (۷۵۶۷۵۶۷۵) تاتار (۲۹۰۶۹) آلتای (۶۲۵۵) یهودی (۵۰۱۶) ایرانی (۶۰۸۶۸) ناکائین (۶۰۵۵) المان (۱۸۹۹) کوزجی (۱۴۲۶) (لستانی) (۸۹۶) طوایف غریبه مختلفه (۱۳۲۶) جمع کل (۷۵۶۷۸۴) از روسها جزء غرضش قرائی هستند که عددشان یکصد و شصت و سه هزار و یکصد و سیصد و هفت میباشد و بعد افواج ساخو در ایالت اند که مرکب میباشد از یک دیویزیون پایه نظام و سه رژیمان در اگن و هفت باطری نو پنجاه که دو باطری آنها قرائی است و چهار با تالیون فتون قلعه که کلیه آنها بجزه هزار نفر میشوند (چون این ایالتی را بر حسب مذاهب آنها تقسیم کنیم از قرائی تفصیل ذیل منقسم میشوند) از نو د کس (۲۹۶۰۸۴) (سلمان) (۵۷۰۰۰) (بشیمانیات و سیکتر) (۲۷۲۹۵) (رمنی کرجی) (۱۴۳۷۵) لوژین ۵۶۷۲ (کاتولیک روس) (۱۷۰۰) یهودی ۵۰۱۶ بت پرست ۱۲۷ مذاهب مختلفه دیگر (۷۵۳۰) جمع کل (۷۵۶۷۸۴) (روزد و شکبند بیودنم) (امروز باید برویم بدلیژان عجب این است که روز سیزدهم بمضایان وقت آمدن دارد و لیژان شدیم حال بهم در مراجعت سیزدهم محرم است و از اینجا میرویم و چهار ماه تمام است که از اینجا رفته و حالا برگشته ایم و شب بواسطه جمعیت مردم و آمد و رفت زنهای بخار و بومی لفظ که از باد کوبه اینجا آورده و از اینجا حمل نفر کنند می کنند توانستیم درست بخوابیم و تا صبح پیش از جماعت نخوابیده ساعت شش برخواییم بعد از ساعت جمعه آمد و آمده عرض کرد که پرسش دند و کف که ساکف فرمانفرمای قفقاز برای ملاقات ما آمده است برای ملاقات پرسش حاضر شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار فرمانفرما را آورد و قوی و اکن بخار رفت کردیم و فرمانفرما بطرف داغستان رفته بوده که تا اول شامیل حاق و اخمد و سرکشی کند و بامور حکومت و عرایض مردم رسیدگی نماید و میگفت محض اینکه امروز بحضور شما برسم و در وقت بعد رسی فرسنگ راه با اسب آمده ام و خیلی اظهار خوشحالی میکرد و حقیقه با کبرین خیلی خوب آمده است خیلی صحبت کردیم سپهر پرسش که در وقت آمدن هیچ ندیده بودیم و همتش منجایل است و در سر یکدسته قرائی ریش و در همان محل اقامت قرائی

نیمه

بوده است امروز همراه فرما فرما آمده بود لباس قرآنی پوشیده بود بعد از قدری صحبت فرما فرما برخاسته
 رفت یک نشان درجه دوم شیر و خورشید هما بجا به پسر فرما فرما دادیم فوراً برای عرض و اظهار تشکر
 فرما فرما با پسرش نشان زده دوباره آمد ندوئی و اکن و جنلی اظهار امتنان نمودند خلاصه در ساعت نه
 باید حرکت کنیم سر ساعت نه از او اکن باین آمده رفتیم آن طرف کار فرما فرما بهم نامد کالسکه چهاری
 آمده اینجا با او وداع و خدا حافظ کردیم و رفتیم نوی کالسکه سابر ملترین هم جابجا شده را ندیم نیمه سنی
 که رفتیم رسیدیم به آستفان این اسنایونی که دیشب توقف کردیم مشهور به آفت قحط است که نیم
 فرسخ تا این ده مسافت دارد صحرا بادین فصل تمام زرد شده مگر کوههای جنگل دارد که سبز است در
 اوزون آماق نوی صحرا اسب عوض کردند ببت و پنج کالسکه با کالسکه مخصوص ما همراه است و بهر
 کالسکه چهار اسب بسته میشود که روییم صد اسب است که در هر جا پارخانه و ملتر لگا عوض میشود را ندیم
 تا رسیدیم به ملاقیایک دره ایست در کنار رودخانه اشجار جنگلی دارد الا حق زیادی در اینجا برای ما
 و ملترین زده نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم بعد از یک ساعت توقف ما در اینجا طول کشید بعد
 سوار شده را ندیم یک اسب دیگر هم نوی صحرا عوض کرده را ندیم چنانچه نیم از ظهر گذشته دارد و ملتر
 شدیم بعد از وضع توقفات در راه شش ساعت تمام راه آمدیم در دو فرسنگ که روییم و از
 فرسنگ شد وارد خانه اسد بیک شدیم که در وقت آن هم هیچ آنزل کردیم پناه خان ایروانی
 هم اینجا با استقبال آمده بود بحضور رسید خلاصه شب نه شام خوردیم (دو دست شدند)
 چهار دکنم) امروز باید بایروان برویم کادلیر پس اه آبن تا آستفان با آمده و از اینجا یک
 اکثر الماس خوب باو دادیم و محض شده رفت مثل باش گفت هم یک اکثر الماس دادیم خلاصه
 صبح از خواب برخو استیم سر ساعت هشت از غمارت آمدیم بیرون (کینا زانا کاشید زری) حاکم کچه
 که حاکم (الیزابت پل) هم هست محض شده رفت بر کرکلوست خودش (بیکر وف) هم محض شده
 شده رفت بفقاز بعد سوار کالسکه شده را ندیم از کوه دلیران بالا رفتیم جینی خوب و راحت رفته
 رسیدیم بقلعه صبح بوا میه داشت و بعد صاف شد در اسنایونی که بالای قلعه بود پیاده شدیم و اسب
 عوض کردند سوار شده را ندیم رسیدیم بدریاچه کوچکی که ترکمنی بخی کبود است و این دریاچه هم
 باستانی دارد و آب بودی دارد و باصفا آماق کما می اطرافش تمام خاکی و خشک است خاصه حالا که
 بایر است هیچ سبزه ندارد و از اینجا هم گذشته و اسنایونی کوچکی است نهار خوردیم وقتی آمدیم سوار شویم
 عکاسی از بالای ما م عکس ما را لباس سیمی انداخت سوار شده باز را ندیم از و اسنایونی دیگر گذشته

اینجا
 دریاچه

تا وارد ایروان شدیم چون پناه خان ابروانی هم مترجم رکاب بود از کوکچه‌ای ایروان تمام صحرا را
 زراعت بود و خرمنهای بزرگ زیاد دیدیم و تمام این حاصلها هم دیمی است امروز باز بدیدیم کوک
 کوکچه که رسیدیم لب دریاچه مقابل جزیره کوچکی که کلیسا و معبد را منته است چهار نفر بهبان از منی سر راه
 با کلاههای سیاه و برنجهای زری زرد ایستاده بودند و در و دو مانتیت گفته دعا کردند ما هم
 کالسکه چای را نگاه داشته بآنها اظهار تقدیم نمودیم و بعد را ندیم نزدیکت بایروان سوارهای زیاد و
 و فراق باستقبال آمده جمیعت زیادی از سوار پشت سر جمع شده بودند و به نظور رانده نرسیدیم به
 پته که مشرف بشهر ایروان است در وقت رفتن دوست سواد شهر ایروان را ندیده بودیم حالا با
 وجودی که غروب بود در دست و بدقت دیدیم باغات زیاد دارد اما خاواوش چندان زیاد
 نیست از پته سر ازیر شده از کوچ باغات و جلوه خانه ها که ششم اطراف راهها از ایرانی و روسی اینجا
 و گرجی و غیره جمیعت زیادی ایستاده بودند و با دعا میکردند از اینجا گذشته رسیدیم بعمارت
 منزل ما همان عمارت است که در وقت رفتن منزل کرده بودیم یک سته سرباز جلوه عمارت ایستاده
 بود از جلوه آنها گذشته بعد از آن آمدیم با طاق چند نفر کشیش نوی طاق ایستاده بودند و مقرر
 هوای اینجا خیلی گرم است منزل که است که وقت رفتن منزل کرده بودیم وقت شام شدیم
 خوردیم (روز چهارشنبه ۱۸ نوامبر) امروز بچندین جته در ایروان از نراق شدیم
 آنکه امروز عید اسم کدازان علی حضرت امیر است در اینجا مجلس جشن و صبا فی فراهم آورده و میخوابند
 باین السلطان و سایر ملزمین ما شام رسمی بدیگرمی و یک سته سرباز چای پاری حاضر نیست باید حاضر شود
 یکی هم باید مسجد سلیمان و اوج کلیسا برویم خلاصه در است پوشیده شدیم بنابر اهرام باید در اوج کلیسا بخوریم
 در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه بای چای پاری شده را ندیم کسانی که در رکاب بودند
 ما زین قرار اند (امین السلطان عزیز السلطان محمدالدوله امین جلوت احمد خان بنمور پاشا خان امیرال
 پو پوف ادیب الملک میرزا عبداللہ خان حاکم ایروان اجدان مخصوص اکبر خان فخرالاطمینان
 محمود خان وزیر مختار میرزا رضا خان میرزا نظام محمد الممالک سید محمد خان و بعضی از صاحبان
 فرنگی هم بودند محمدالدوله پیش من بود را ندیم از یک سته سرباز پاری پته از روی یک پته پاری که تهنه وار و در
 رودخانه زنگی ساخته اند گذشتیم دست چپ این قلعه قدیم ایروان که در اینجا عمارت قدیمی دارد دیده شد
 زیر این قلعه یک سنگلاخ بدی است که از زیر قلعه با نظور بالیده میاید تا لب رودخانه عمارت قدیمی هم
 یک پته ایست که جزو این دیوار قلعه شده است خلاصه از پل گذشته داخل کوچه باغها شدیم و از کوچه باغها

بسیار
 ۱۵

گذشته به صحرا افتادیم صحرای خشکند پر گرد و خاکی بود مسافت زیادی را نده از ده شیر آباد که در دست
چپ واقع بود گذشته قدری دیگر که رفیقان از وسط ده از باط عبور کردند کوه آفری در دست چپ پیدا
بود و برف زیادی داشت ته سمت این کوه صحرا است و یک سمت دیگرش هم بسلسله کوهی پل
میشود بار بیشترش رو به صحرا است آفری کو چک در این وقت پنج برف داشت قدری دیگر را دیدیم
رسیدیم بده اوج کلیسا و درست راست هم کوه آلاگز پیدا بود که دو قلعه دارد و چندان مرتفع نیست
اما با وجود این برف زیادی دارد بعضی دهاست هم در دامنه این کوه واقع است که جزو محال اوج
کلیسا محسوب میشود این دهاست تمام ییلاق است و از آن دهاست ناقله کوه آلاگز باز چلی راه را
ده اوج کلیسا که گفته خرابه است تازه بعضی خانه ها که رو بکوه منظر دارد میسازند اوج کلیسا یعنی
دو کلیسا چلی قدیم در بیرون ده واقع است و یک کلیسای دیگر قوی ده در میان قلعه است
بیرون گذشته رسیدیم بدر قلعه که کلیسا میان آنست پیاده شدیم کشیشها تمام حاضر بودند جمعی
هم از ایرانی و ارمنی و غیره بودند یک چتری از اطلس کلی منقول دوز که چهار ما
کشیش گرفته بودند چون برای شرفیاست و رو بوا بود ما هم رفیقان را
و بر نشانی سیاه در جلو ما از دست راست و چپ میرفت
راست و چپ آواز میخواندند و میفرستند زیر پای ما راه
امین السلطان و مله نین با هم از عقب میآمدند همین ده
واقع است که اطرافش اطراف و حجرات است اما گفته
و نقاشیهایی آن نام ریخته است اگر تعمیر کنند
بعضی کشیشهای دیگر در کلیسا ایستاده بودند خلیفه
و دست خلیفه را گرفته داخل کلیسا شدیم تو
جلو صورت حضرت عیسی ایستادیم نمایب
چلی طول کشید بعد از دعا تمام کشیشها بنا کردند
خواندن شده از آنها دم گیری کرد بعد از آن
عود و غیره میوزاند بنا کردند و سوزاندن و
عاخواند و رو بصورت حضرت عیسی نگاه
ن داد این یک قسم احترام است که

و سایر کیشها هم جنبه های خود را از دوش برداشته از لباس و وضع رسمیت بیرون آمدند آن وقت دست خلیفه را گرفته دور کلیسا گردشی کردیم و رفیقیم بخزای کلیسا بعضی نشانها در ایجاد دیده شد که از دول عثمانی و روس و غیره بجلفا داده بودند و بعضی سکه های کهنه و عصاها و کلاههای کیشها که بامروارید دوخته بودند پشت شیشها بود از آنجا بیرون آمده با همان تشریفات و چهارپایه و قندیلهای عنبیه و آوازهای اطفال رفیقیم ما رسیدیم به پله از آنجا بالا رفته داخل عمارت خلیفه شدیم که منزل امی او همین جا است و صحن کلیسا منظر دارد چند اطاق نو در توشی است در اطاق مخصوصی که صحن کلیسا منظر داشت ما بنا را خریدیم این السلطان و سایر طرین و کیششان در اقامت می دیگر بنا را خوردند یکت رنگت بزرگی بدو او بخت چهار مرتبه آن رنگ را زدند بعد بقدر صد نفر کیشش بیرون جوان مثل فوج نظم آمدند و از در می ای اطاقی که بنا برای آنها حاضر شده بود و آن اطاق اطاق بزرگ طولانی است که بقدر دوست است تمام در آنجا نشسته بنا را خوردند همیشه روز و شب خلیفه بزرگ از موقوفات کلیسا ۱۰ شام میداد این کلیسا را هزار و پانصد و چهل و چنبال است که بنا کرده اند خلاصه بعد ششم بلافاصله با خلیفه اعظم و داع کرده سوار کالسکه شده را دیدیم برای ایروان به ارشد ایروان تا اوج کلیسا دو فرسنگ راه است و از منزل چنانچه بجز از علمای ایروان بحضور ما آمدند و آنها را ملاقات مسجدیست که در سفر سابق دیده بودیم مسجد رحیم علی خان بوده ساخته است از عمارت آیدیم باین یکت سایرین هم از عقب سوار کالسکه باشند را دیدیم جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی و غیره در طرفین دکان دارد که کسبه ایرانی و ارمنی نشسته در رنگ خریدیم بعضی کلاههای مشق و دوزی هم که به متاع ایرانی از قبیل شالهای خراسانی و پاپچه ایرانیها بودند که همه صلوات میفرستاد و ما ساخته بخواندند و می صحن مسجد هم جمعیت خراب شده است خوش بزرگی در وسط صحن وانی نمای دیوار بچند بزرگ روی هم جمعیتها

بودند داخل مسجد شدیم اینجا دیگر جمعیتش نداشت بود و بنر بر کی گذارده سیاه پوش کرده بودند خطیبی بالای منبر نشسته
 خطبه با هم ما خواند خطبه که تمام شد از همان راهی که آمده بودیم برگشته آمدیم منزل (دو پنجشنبه در شانزدهم)
 امروز باید برویم به باشور ایشان صبح ساعت هفت بعد از نصف شب از خواب برخاسته رفتند
 و در ساعت هشت سوار شده را ندیم دو ساعت و نیم که راه رفتیم رسیدیم به قمرلو اسب عوض کردیم
 از اینجا هم که راه زیادی را ندیم رسیدیم به دو کو در اینجا نهار خوردیم از قمرلو تا دو کو که آمدیم دست راست پا
 و دی با سار و زنگی با سار بود چون رودخانه و دی با سار این محال امشب میگذرد و همچنین زنگی با سار که رود
 خانه زنگی این محال امشب میگذرد و این مناسبت و دی با سار و زنگی با سار میگویند و بات زیادی است
 متصل بهم و در زیر کوه آفری داغ واقع است کوه آفری اینجا خیلی خوب پیدا بود هوای دو کو خیلی گرم
 بود بعد از نهار سوار شده را ندیم اینجا افتادیم بصرای خشک بی آب و علف بود بسیار گرم و کرد و خانه
 زیادی در راه بود را ندیم در یک چارخانه اسب عوض شد و باز راه زیادی را رانده بیکت گردنه
 کو چلی رسیدیم از گردنه سرازیر شده داخل محال شرو شدیم که باشور شدیم. سرور واقع است
 اسمعیل بیکت صاحب خانه ما امشب تا مسافت زیادی الظهور است. استقبال آمده بود خیلی
 شباهت بعد الفادر خان شجاع الملک مرحوم دارد و باز را
 شنید و همان خانه که در وقت رفتن منزل کرده بودیم وارد
 انکو بسیار خوبی دارد که همچو انکو زنی کمتر دیده بودیم (دو)
 برویم بجاک ایران ساعت شش بعد از نصف شب
 است اسمعیل بیکت صاحبخانه هم ناکنار رس در رکاب
 شد کالسکه با هم حاضر کرده بودند آمدیم سوار کالسکه
 جمع شده بودند را ندیم از اسایون قراق که اسب
 صحرای خشک بی آب و آبادی گرمی بود ما رسید
 دروسی جمع شده بودند نهار خوردیم و بعد سوار شد
 جمال الدین اسب عوض کردیم و بیکت راست را
 جمعیت زیادی از اردو باد و بخوان و سایر
 که با جمع شده در کنار رس ایستاده بودند
 کالی که در برتر است فوی طاق ایستاده بود

خطبه با هم
 ما خواند خطبه

ز دو پنجشنبه
 در شانزدهم

مام خوردیم اینجا
 ایدان باشور ایشان
 نای گهر

بطول رودخانه افتاده بود آیدیم سوار گشتی شده امیرال پوپوف و پاشکوف و غیره هم با ما آمدند قوی گشتی
 گشتی حرکت کرد آیدیم اینطرف و لیعهد و امیر نظام در اقل خشکی با تمام امراء و اعیانی که از طهران و آذربایجان
 آمده بودند که اسامی آنها درین قرار است ایستاده بودند که کسی که از طهران آمده بودند امیر آخور سرکشک باشی علا
 الدوله حاجب الدوله ساری اصلمان حسنعلیخان سر قریب برادر ساری اصلمان صاحب جمع محمد تقی خان منچیرست شیخ
 الاطعمه میرزا زین العابدین خان مؤمن الاطعمه علیخان فرانس خلوت عباسقلی بیگ فراسخلوت علیخان و فلاح حسین خان
 پسر حاجی میر شکار عباسقلیخان برادر بشیر الملک (کسانی که از آذربایجان آمده بودند نصره الدوله حاجی حسام
 الدوله وکیل الملک آقاخان میر خ و تمام روسای کرد و صاحب منصبان آذربایجانی لوازم تشریفات و ورود
 بعمل آمد سوار سبب شدیم امیر آخور سبب کردنگی حاضر کرده بود امیرال پوپوف و کلنل پاشکوف هم همراه بودند
 و سوار سبب شده بودند سوار و سرباز و جمعیت زیاد در همراه بودند و جمعیت زیادی نیز از قتل فرانس و
 شاطر و تفنگدار و غیره در جلو بودند سوارهای کشیکخانه جمعی کشیک باشی و سوارهای جمعی علازالدوله و قزاقهای لیعهد
 ابو جعفی و آقا سوزکاجی زیاد و سوارهای کرد و صاحب منصبان که اسامی آنها در قرار و بل است
 بالاسهای مرین خوب حسین راه ایستاده بودند محمد اقای ماش مشین ایل ماش لباس
 با سواره آن که در لایحه اره چار و ولی با و سر کرده آنها که نوروز خان و سلیم خان هستند و
 سیف الدین خان جاکم ساوج بلایغ پسر غریز خان سردار مرحوم حقیقلیخان
 روز سواره مقدم با احمد خان سر قریب کرد و حیدر ایلوایرلو
 است می نشینند و این سوارها بسیار سوارهای رشیدی
 برده شدیم امیرال پوپوف و کلنل هم بمنزل بن السلطان
 و امیر نظام یک دستگاه فضل انشازی حاضر کرده بود
 عیف داشت بعد از تماشای انشازی سبب برده اند
 با که امروز دیدیم و قریب بده هزار نفر بودند در سواره
 ملین قیا است چون تقصیل منازل از طهران تا سمرقند از
 ست همین قدر بنویسیم که روز چهارشنبه صبت و دوم
 و روز یکشنبه مقدم وارد قزوین کردیم و در روز
 لاسمت و خوشی با خبر رسانده اند استرفیات زیاد
 رود ما بعمل آمده اندی و در در تالار تخت اسلام

تذکره اشتمال و فضایل خاصه پادشاه حجه خلد الله ملکه و سلطانه

اشتمال جمیع عالمات قدرت اقدس صاحب قرانی ادام الله تعالی شوکت که همواره به نباشت و
فرخنده کی مقرون است حاکی از تمامی خلقت و تناسب عناصر و استکمال قومی و استعداد حواس و مدارک
عالیه و مشاعر کامله میباشد سپهر مبارک و رحال اعتدال است و هر لباس که در برداشته باشند
سبک است و جدید یا قدیم بطرز فرنگی یا ایرانی نظامی یا غیر نظامی حتی جبهه و امثال آن نهایت زیبیده و برآیند
منظر می آید چنانکه گاه شده که قنای قدک پوشیده اند جان جلوه نموده که خفان مروارید و سب کاه برفرف
فرقد ساکن داشته و از آن فرج کیانی پدید آید و کارنده این فضول نه تنها حضرت اقدس شهریاری را در
و در دربار سپهر نشان دیده که بگوید بخت پادشاهی و سلطنت است ^{بیت را}
نیاید بلکه بارها در قسطنطنیه و ممالک فرنگ تسلطین و امپراطورها
کرده شد اند که در همه کشور نشسته است و شاد نشان
بالای جمیع نوزاد و بلند و نه کوتاه و آنرا که از علم قیام
مستقیم دارد و کار بار ابدست افراط و تفریط نکند
ای معتدل القاعه قومی دانستند و زمین و برآ
بدن سفید بابل بخت با صفا و بی کدورت و
طبع و طبیعت را بر بانی با هر باشد چهره و
وسیمای صباحت انجمنی معنی بستن بر گونه
ازین هویدا جبین اقدس اعلی با وجود و طو
پوشیده بخوشی بشارت داده است
میوان گفت اهدی از ملوک معاصر
و هدای و اند که بر کس زیارست آن
بیت بهار است کوی جمیع خوشتر

تا حوالی بنا گوش کشیده و چو پاهای بازه کمال رسیده سفیدی متعلقه بر رخ بایل و فرط شهادت و شجاعت
 بهترین دلائل و دید بانی حق بن حضرت امیر المؤمنین و یعقوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام
 را همین حالت بوده و همین وصف ستوده اند و شعر اعصروا است افاضتم فی اعراق و رغبت دا
 کابل الصفات شاهانه گفته اند تازه روی است مکر باغ کلت سرخ چشم است مکر شیر ز آ
 مژگان بدستی سیاه و اسباب گیرندگی نگاه کشیدگی بینی بقدریکه باید و بن از کمال طبیعی
 سخن نماید و ندانند اران معان که همچنان را خوش آید و فن مسدود و نمایان با چاه رنخی غیر محسوس و
 فی الجمله بنان سبک اگر چه در مبادی سلطنت بکثرت بود اما پیروی کامل احکام شریعت را برون
 شارب از آن کم کرده اند تا مشروع آید و ممنوع ننماید با دولت سلطانی در خدمت دین باشد
 در هر دو جهان شاه است سلطان که چنین باشد موی سر و صورت باز می و لغوت سیاه بخرا بای
 مایل و بیاض کردن بغر و غمی و زو کمال شامل شاهنا منط سینه کشاده ساعد بلند و سنان و نبات
 و لطافت و اعواق آن بخوبی نمودار است موی سیاه نرمی بر روی دستها روئیده که
 محو بر شبیه نمود از رنگ پشت کلی شفاف و املس که باریک باها کوچک کامها
 نهار و نام الحلقه و شکست نیست که صورت کامل با کمال معنی
 جزو جایگزین در مغز نغمه مصححی و همی نغمه کنده بنابرین
 ماصلا ب و محابت شاهنشاهی قلب مبارکت ا
 لت رعب بعالم انس آرد و در و هشت و خشت
 ز فزونی تا بقدم نرمی و ملاطفت است اما
 ت و اگر کسی بر عت نوشتن و بیانات
 و مقاصد و مام میدهند عینا خیر نماید هر که
 است اصح الشکلین شیخ سعدی میباشد و با و
 این را نیز از باب قیافت و لیل و شجاعت
 ترکی آرد با بجای است که در لغت عمومی
 اخلاقی میدانند و زیاده از سی هزار لغت
 و مطلب مشکلی ابرون سعادت و جرم
 محض تعذر است تعلیمی را در او ان که بعد

تحقیق کرده بخوانند و صحیحاً تلفظ نمایند تا بدان کلمه نمی کنند و از کی جغتایی را که اینک در ممالک عثمانی
متعارف است کاملاً میدانند و مشکلات که در املاء و نشأت آن زبان است جمله در انحضرت واضح
و آسان باشد چندی هم بحقیق زبان روسی پرداخته و با صعوبت خواندن الفبای آن این کار را نیز
ساخته اند در علم جغرافیا طوری احاطه دارند که فزاید فصاحت ممالک است انبار و جبال سابق
اقالیم حمسه را تفصیل دادند و شرحی مبسوط از سیر ناحیه دادند و همانا که در ارض در دست مبارک است گوشت
در علم مینیت و نجوم جدید مهارت آن علیحضرت نیز امری معلوم است و در تفسیر آیه شریفه *وَلَقَدْ*
الْمُشْرِقِينَ وَوَلَّى الْمَغْرِبِينَ فرموده اند اشاره بد و مغرب و مشرق دنیای عتیق و جدید است
که هر دوروی کره باشد و در تفسیر آیه کریمه *وَلَقَدْ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ* فرمایند مشرق و مغرب
سایر سیارات عالم شمسی است و این کلام پیغمبر مسل و کتاب منزل ظهور معجزه ایست و اتفاقاً این
اعجاز را باید از کرامات آن ذات مقدس شمرد و اما سیر که ششگان یا پنج ایران را آنچه نوشته اند
از مصنفین عجم و عرب و یونان و غیره مرکوز ذهن مبارک است و تاریخ قدیمه حد بسیار ممالک از
هر سلسله و طبقه که باشد بخوبی میدانند و از هر لفظه ذکر می شود شرحی و بیان میفرمایند و همه قسم
تاریخ بالا سمار در حضور بهایون خوانده میشود و بنا بر تنوع کامل مسافران
شده و شرق و غرب عالم استیلا یافته و او را ممالک اقاله
و تاریخ بطر کبر و فردر یکت کبیر و ناپلیون اول تمامه در
آمار امور ملتیک بوسیله حماد است در این فن که آن
میشود طوری متجرب میباشند که هیچیک از دیپلوما
چهل و دو سال سلطنت هیچیک از وزرا
بلکه آنچه شده بآراء خاصه همایونی بوده و اگر
ولیافت وزیر است که نتوانسته او امر را
چون ستادان کامل نظم بنمایند و لالی افکا
منوذر این چند شعردین محل ثبت افتاء
یکی روز دو خورشید به بنید عیان
لب جو خون بکوز در مع حضرت
و بنی و عقی غنیرین شد از برای مرثه

کردار دارد قدرت حق تا که با خاکش عجین شد در رباعی باران رنوا همچو سرشکم آید و ز آمدنش
 بدشت شکم آید محتاج چمن باب باران بود اینجا که چو سیل از مره اشکم آید و صنعت نقاشی نیز
 ملکات کو بر ملکات علی احمدی بحال است مخصوصاً در دور نما و شبیه سازی چه با مداد و چه با رنگ و
 دارند که در یک طرفه العین نقش و شبیه بر کس و بهر جا را در نهایت خوبی و صفا تصور میفرمایند و بسیار
 اتفاق افتاده که با قلمهای فرنگی بساعت صورت ساخته اند که اسباب حیرت استادان قادر شده
 خط تعلیق خوش منویسند همچنین شکسته و نسخ را و در تحریر چنان زبردست میباشند که مکرر روزی
 هزار بیت بدون اظهار کسالت و بهمان هزار بیت بخوبی خوانده میشود و مستلماً هیچ پادشاهی این قدر چیز
 نوشته بیشتر از سه کرویت و قایم همه یومیه و روزنامه ای است که بقلم مبارک نگاشته شده و در
 مجلدات عدیده جلد کرده در خزانه مبارک محفوظ است و اگر کسی اینجا را به بنید قدر و مرتبت و
 اندازه رخصت این پادشاه کارگاه را میداند تا تیر اندازی یقیناً درین هزار اول شخص تمام دنیا میباشند
 و این قولی است که اند و احدی منکر نیست بسیار اتفاق افتاده که دو هزار و پانصد قدمی شکار زده
 و با هر یک لوله از تفنگ و ابله چینی را انداخته و در کمان کشی و تیر کمان اندازی کجشک را بار بار
 سی خرس و زیاد و از دو هزار و پنج صید شست همایون شده که قاپها
 نازی آن قدرت دارند که بعد از تاخیر ده الی پانزده سح
 آید که افضل ملکات است بخوبی راسخ اند که مزیدی بر
 مملکت دارند که در این چهل و دو سال سلطت
 هم عالی تدبیر نموده و از روضه خوانی و سایر
 نگارنده و کمال مراقبت ابرار برده و بهر حال
 ن در واتب و انعام میدهند و در حفظ
 یا بخت و در قلل جبال و کسارگاهها همین که وقت
 زمانشان ترک نشده حتی در سفر و فرنگ
 فقرس بیناید چه قوه غضبیه را در تحت اعدای
 نمی شود و بر خلاف پیشینان ملکات
 نمی مقصرین واجب القتل گردیده اند
 همایران در عهد سایش مرفه الحال

شد و بوسعت زندگانی کنند و کور و انات اهل مملکت افزند خود دارند و خیال تاشایسته برگر مجتله
 حضرت راه نیافته در پارسائی و عفت و پاکد امی در سر حد کمال جایی دارند و این شیم کریمه را از فریض
 بشمارند دل دست مبارک بجزوگان است و در بنجا و کرامت مانند ابر و باران ناطقه آرا و
 تواند و در آن که حد آن نداند خواهند این آستان مانوس نشود بلکه احدی اعطایای و افره ملوکانه
 محروم نگردد و مختصرا نیکه حکیم علی الاطلاق میدانست در این عصر ندرت بیت و عدد برتری و نوبت
 که دول ابا یکدیگر در ترفع سربار است و ملل در تقدم میل مجاریت مملکت محو سه و رعایای بون
 ایران را شایسته میبایست کامل هر و کارگاه که با حزم و افر و غم رانج و رای صایب و هوش
 ثاقب و عقل رزین و فکر متین و ببطیده و شرح صدر و ملک بصفت و قوه مجاهدت تکمیل نوافصل امور
 این دولت پرداز و دولت تابعه مطیع خود را بر راه نرفی و پیشرفت اندازد و کار با بسازد پای فضایل و
 علوم جدید را و این ساحات باز نماید و در بروی صنایع مستطرفه بدیع کشاید حوضه ملک را در صبه
 خلد با غصان فضایل و آثار معارف و انوار بدایع و از بار طرایف بسیار
 مفهوم و مشکلات را حل و او امر و احکام را نافذ و مسجل و در نامردم
 و قنمت برند و ازین خوان نیا بقدر وصله و استنها خورند
 رسانند بر بلند می فایز گردند و بین الاحم بر مزایای مخصوصه
 اعلام کو هر یک مبارک را با فراز دی بایفید و شایلید
 چنانستودع نفسی کریم و قلبی جیم و روحی فیاض و ناری
 و لوازم مطلوبه و صفات لازمه و قوای فعاله که
 اقدس و طلعت فیروزی است مقدس آنچه
 جاذب قلوب و ابصار از باب بصیرت
 کشور آید و جانها همه زو آساید
 حکم تقدیر چه نیکو بود و دولت باریار
 و ازین روست که عموم باریان فکاران
 بنیان تعشقی خاص و اشتیاقی محض
 ملکه و سلطانه دارند و دولت
 در کت از بهاد و کست

بنامند مشاهد انجمن با کمال را بجان بچیند ولی اختیار میگویند که تبارک الله احسن الخالقین
 ولادت با سعادت اعلی حضرت قدس شهنشاهی در شب یکشنبه ششم بلالی شهر صفر المظفر
 هزار و دویست و چهل و هفت ناقصه بحریه مطابق بهفهم زولیه ۸۳۱ ناقصه میلادی مقدار چهار
 ساعت و ربع از شب مسطور گذشته باقی فریه کننیم که از قرائی و مضافات تبریز است و بحکم منقسم
 هندی تقریباً یک فیض نسبت خوب تبریز و بحسب مسافت در چهار فرسخی آن واقع شد
 ال مدایج شرقی آن از جزائر خالوات (علاء) درجه (۲۰ و ۴۰) دقیقه و عرض آن از خط استواء
 سی و هشت درجه و پنج دقیقه است چون مسافت مابین موضع ولادت با سعادت و تبریز بحسب
 بعد چندان محسوس نیست بخین این دولت جاویدایت همان طول عرض تبریز را ملاحظه نموده اند
 و طالع ولادت با سعادت بحسب زج جدید محمد شاه هندی بصورتیست که در ذیل ثبت و تحریر
 یافته نفع ابد عیش و ابد جیش

۹۴	برج
	کاو
	شمس ۹ کط
	دوله
	عطار و کد ۱
	راس ۶ ک
	ه که له
	زهره دمر

۱۸ بلالی شهر شوال المکرم ۱۲۶۱
 تقریر مقدار بیت دقیقه
 ۱۴

آخری درج شدہ تاریخ بریہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صوت میں ایک آنہ یہ دیا نہ لیا جائے گا۔
